

كتاب دستور الكاتب في تعيين  
المراتب في الانشاء على وجه

٢٨٧

٢٨٧





دستور الكاتب في تعيين المراتب والانشاء



٤٨٧٠

مذروف هذه السجدة عظمى والحق  
 ملك البر والبحر خادم الحرمين الشريفين  
 العاري محمود وحماد وحماد وحماد وحماد  
 سمي الاول اعظم سمي سمي واهل  
 العصر احمد سمي سمي سمي  
 الحرمين الشريفين  
 عمهما





# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِرَبِّكَ تَتَكَلَّمُ

تحمیدی که بسیار فهم دور بین جراح و شازل آن راه نیابد و اغوار خاطر زخار بزرگ فوخران محیط  
تواند شد و تحمیدی که برید و هم خیال انگیزه مسالک ممالک آن عبور تواند کرد و رایداننده بر حد  
تفکر و تدبر آن تواند رسید شارب حضرت ماکل الملک باد که انشاء موجودات لود از اشع انوار اوست  
و ابداع مکونات شمه از آثار شوکت و عظمت او غفاری که جوایم کند کاران در میزان عفو و نجو سکنی  
وزن نیارد و اعتبار ندارد ستاری که اوزار تبه کاران بان که در علم او مکشوف باشد در معیار جش  
بهم مقدار عیار پذیرد ذات او از شجعت مشابعت و مشاکلت مع اوصاف او از وصمت تغیر  
و تبدیل منزله و مبراجت عن التثبیت و التمثیل و تقدس عن التغیر و التبدیل پس کشف شی و هو السمع البصیر  
**نعم المولی و نعم النصیر** و صد هزاران صلوات نامیات و تحف تجیات زاکیات زاهرات  
بر سر قد منور و مشهد معطر و تربت مقدس و روضه مطهر سید کونین و امام ثقلین مقتدای رسل و رسل  
سبل محمد مصطفی و بر عنترت واجبات و عشرت و اصحاب او باد صلواتی که از نجات آن نسیم مشک  
از فر بر ریاض قدس و زیدن کیر و تجباتی که از اطایب و رایح آن قلوب صادقان در التذاد ابد  
و ارواح صدیقان در انشراح و ارتباح آبدان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آله الذین آمنوا و صلوا علیه و  
**سلموا تسلیما** اما بعد بیاید دانست که چون حضرت کبریا احدی و جناب جلال سرمدی جلال شان و عظم سلطانه  
بنحواست که آثار قدرت و عظمت او بر انظار اولوالالبصار هویدا گردد و انوار اقتدار و انواع اصطلاح  
او در فر تجت و جلیت ارباب بصایر پیدا شود و نص کنت کنز انخفا فاجبت ان اعرف بوضوح  
بیوند عقول و نفوس مجرده را که نص حدیث اول ماخلق الله العقل بذکران ناطق است از عالم  
غیب بمشهد ظهور آورد تا حقیقت وحدانیت و حقیقت الوهیت او را ادراک کنند و بعد از ان اجرام  
سمای و ارض را جهت اثبات آثار قدرت و اظهار کبریا عظم و ربوبیت خود ایجاد کرد و انگاه از  
دواج و امتزاج اجرام عنصری موالید ثلاثه را که آن نبات و معدن حیوانات با یکدیگر ترکیب داد  
و از جنس حیوان نوع ان را که اشرف انواع است بمرتبت زینت ادراک کلیات و جزویات  
خلفت تشریف و تکرم کما قال الله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من  
الطیبات و فضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلا و چون می بایست که این نوع اشرف انواع  
موجودات باشد او را بشرف نطق از دیگر مکونات ممتاز گردانید تا اشرف آن نوع از طواف

انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و طبقات اولیا رضی الله عنهم و فرق حکما و ائمه الله خیرا و افاض  
وجود و سرآمدگان هر عصر و زمان قدس الله ارواحهم در صفات جلال و جمال و نعوت کمال و اکمال  
او اخبار و احادیث و اسرار و اقوال و نصوص و آیات و کلمات انشا و ابداع کردند و هر یک  
بر وحدانیت او سخن گفتند و در با سفتند و دستا نهادند و دستا نهادند و دستا نهادند  
از صد هزار یکی نفی کل شی الالهیه تدل علی انه واحد و چون معلوم شد که شرف انسان بر حیوانات دیگر  
بنطق است و مصطفی علیه الصلوة و السلام فرموده **المرایا صغیره جنانه و لسانه** یعنی مرد بدو عضو کوچکتر  
اوست که آن دل دانا است و زبان کو یا بدل متوجه حق گردد و بزبان دلیل گوید بر وحدانیت ذات او  
تعالی و تقدس و امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه فرموده است **المرایا صغیره جنانه و لسانه**  
یعنی مرد در زیر زبان خویش پوشیده است تا سخن نکوید مرتبه و مقدار او معلوم نشود **شعر**  
تا مرد سخن نگفته باشد عیب و منکرش نهفته باشد پس چندانکه نطق انسان منفذ و تکلم او مهندشته  
و کلمات او را یقینت و وراقت او فایز ترقی او بر معارج شرف و مراتب بزرگی بیشتر و مهارت و  
در فن که مرغوب سلاطین جهان و مطلوب اعظم وجود است و آن علم انشا است تا مترجم حدائق  
کاتب و صاحب انشا درین فن بوضوح بیوند که او بر تعیین مرتبه هر فرد از افراد ملوک و سلاطین  
و امرا و وزرا و اکابر و اصاغر و اعیان و معارف قادر تواند بود و القاب و دعا و خطابی که ملائم و  
فراخور قدر و وضع ایشان باشد تقریر و تحریر تواند کرد و باطناب و ایجاز و رعایت حد وسط که خبر  
الامور است و ترکیب غریب عبارات و تنوع بدایع استعارات اشتغال تواند نمود و اگر بکثرت مطلوب  
غیری قیام نماید از عهد آن بروجهی که ناموس مکتوب منه و تبجیل قدر مکتوب الیه مرغی باشد بیرون تواند آمد  
و از استعمال الفاظ غریب و حسی و مصطلحات منزو که غیر مرغوب احتراز و اجتناب تواند کرد و طریق  
تأدیب در افتخار کلام و بیان مطلوب بر احسن وجه چنان که بسامت و ملائمت مفصّل نگردد و بیان حسن  
المقطع که بفهم سامع نزدیکتر و محلیه عبارات بایراد کلمات مستعدت و حکایت مستعرب و مصطلحات  
عجیب و مستشدهات بدیع و لطایف اقوال از احادیث و اخبار و امثال و اشعار و غیر آن مسلک تواند  
داشت چون کاتب بدین مرتبت رسید او را منشی گویند و اگر یک دقیقه از دقایق آن اتمال و رزد اطلاق  
لفظ منشی بر و عقلا و عرفا مجاز باشد که اسمی باشد خالی از معنا و جنبین کس هرگز از مرالق اعراض و مدارک  
اسند را که مصون و محروس نماند و ابو بکر خوارزمی رحمه الله درین معنی دارد سخن داده است انجا که می گوید  
**اجت الحذف فی الاشیاء طرا و هو المرایا حکم ما برید فلیس بحاکل من حاکل عزلا و لکن حاکل من لا یجید**



معنی است که خداقت و مهارت را در هر چیز بادوست میدارم و میخواهم که هر دهنی صنعتی را که بدان مشهور  
و مشغول است نیکو داند که جولاه انگش نیت که ریمان با فدی بلک جولاه کیست که دعوی هنری و صنعتی کند و از  
نیکو داند **شعر** بالان کری بغایت خود را بهتر ز کلاه دوزی بدنام و این معنی تربیتی تمام است متعلمان  
را وفقهم الله لتکلیل السعادات و انعام اسباب الحکالات و چون درین عصر میمون و روزگار بمایون کابر  
وقت بر تنوع فن انشا اقبال نموده اند و از مجموع منشآت منشیان و معاصر تراکیب این ضعیف و هو الفقیر  
الی الله الغنی المغنی محمد بن هند و شاه المشتهر شمس المنشی النجواینی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهم و الیه بنا  
بحسن الظن که در حق او دارند و الظن تحفی و بسبب ملحوظ نظر گردانیده اند و با سندها و مسودات  
عربی و پارسی او رغبت نموده و بسمع بالمعیدی خیر من ان تراه و تمسک این معنی را ساخته که ضابطه تراکیب  
بر حسب هر عصر و زمان مختلف و متفاوت می شود و تراکیب منشیان سابق افاضل و جود و استا  
دان جهان کشید الدین و طواط و بهاء الدین محمد بغدادی و نور الدین منشی و رضی الدین خشاب  
سقی الله ثراهم و جعل فرادس القدس شواهم با وجود تفوق در مراتب فصاحت و ریحان در معارج  
براعت و بلاغت مصطلح ابناء روزگار در لواحق اعصار نیست البته آن قاعده عمل و ان ضابطه غیر  
مستعمل می ماند و قریح بلفاء در هر و فضلا و عصر در ادوار زمان بایراد ترکیبی غریب و ترتیب مستحسن  
بدیع اسعاف و انجاء می نمایند **لکل زمان دولة و رجال** اگر کلیه چند مناسب عادات اهل این روزگار  
بر وجهی که معهود و مستعملست نه مطول عمل و نه موجر محمل در سلک بیان اندراج و انحراط بیاید موجب  
نیز هست متاملان و بسبب فرجه متنزهان گردان این ضعیف که بقصود درین فن مقررست و بکسناد  
آن صناعت بل مجموع فضایل معترف از اجابت ملتس ایشان بد و افع اغدار تمسک جست استیفا  
می نمود و خود را در ان بایه نمیدانست که منشآت او مدون و مقنن و منشآت او مجموع و مقنن  
کرد چون دواعی طلب بخت تادی رسید و دوافع اغدار و بوالغ اعتذار مفید و منج نمی آمد حکم  
**الماور معذور انجا حاطل طلبتم و رد ما لارادتم** با وجود توزع خاطر و تشعب ضمیر و استلاء غموم نوازل  
و استعلاء هموم بوازل و توالی انواع بلیات و تصادم اصناف نکبات و معادات در هر چون  
و معانات جرج بوقلمون و تراکم فروض در اجابت ملتس ایشان شروع کرد و از سوابق منشآت  
که در هر عصر و زمان اتفاق افتاده اعراض نموده بر موجب لکل جدید لذة بتجدید طریقه که طبقات  
مبتدیان و مستعدان بل طوایف منتهیان را نیز در انشاء مکاتبات و مراسلات و کتبت احکام  
سلطانی و دیوانی بکار آید و درین فن مرجوع الیه آنرا کشنا سند مسلوک داشته شد و در **مطلب**

از مطالب و مقصدی از مقاصد که ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اعظم دین و دولت و اکابر ملک  
و ملت و اعیان زمان و مشاهیر جهان و سایر اصناف را بدان احتیاج باشد ترکیبی مستحسن و تلیفی  
مستبدع با تعدد انواع دست داد و جای جای عبارات را بایراد آیات و احادیث و اخبار و آثار  
و امثال و اشعار و غرایب و روایات و نوادر حکایات و فنون مواعظ و تنبیهاات و ضروب نصایح  
و تعلیمات و انواع موکدات و اصناف مستهدات مطرز و موشع و معانی را مقرر و موکد گردانید و بر  
سبیل احماض بغم متاملان کسانیه تا اگر از کثرت مطالع ترکیب انشای مسنوحش کردند بتأمل آن  
نوع از اطایب کلمات و احاسن عبارات استیناس یا بند و از قاعده که مدعیان انشا بر طبق جدول  
نهاده اند و این فن را که ایتان بدان صعوبتی هر چه تمامتر دارد مشکل گردانیده و تصور کرده که داد سخن  
دانی آن است که ایشان داده و تحسین نیی نهایت در غیر موقع داشته بکلی محرز و مجتنب شد و آن  
و آن نوع ارشاد را که عین اغواست کالعدم انکاشت و این جمع را که بحقیقت مستفادست از فیض  
آلهی و موسوم بکتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در سلک تحریر و بیان و تقریر آورده تا مرآت  
طوایف جمهور از اینجا معلوم گردد و طالب انشا بشرط و قوف بر مفردات و مرکبات لغت و  
و اغتراف از مشارب علم نحو و صرف و موارد اقسام عربیت از مواید فواید این کتاب بهره  
یا بدانت الله تعالی و غرض کلی و مقصود جمعی از تصنیف و ترتیب و تنقیح و تهذیب التزام دو  
مطلب بود **مطلب اول** آنک تا این مجموع در بهترین و قتی و شریفترین ساعنی بر رای عالم آرای  
و فکر صواب فرمای بندگی حضرت پادشاه جهان ماده نعمت امن و امان خان خانان مآثر جوهر مکارم  
و احسان **شعر خدایگان سلاطین مشرق و مغرب که دست خنجر او هست ابر صاعقه بار سلطان**  
اسلام شهنشاه هفت افلیم ناشر الوبه نصف باسط بساط رحمت و رافت خلاصه جوهر افرینش نقاوه  
ارباب دانش و بینش مدبر مالک جمهور ناظر متشکلات معظیات امور و ارباب جلال عطا با  
و مواهب کافل مصالح مشارق و مغارب مالک مملکت نیکوکاری و الی ولایت بسند بر کمر  
داری حلال مشکلات جهان بینی کشف معضلات کیتی سنانی محیی مراسم دولت جنگر خانی بناه  
اگر و نه مکرمه فآنی بر افرا زنده را بایات شرع نبوی بر افروزنده شع دین مصطفوی اعدل اعظم  
السلاطین زبدة المکونات من المآد و الطین غیاث الملهوفین و معیث المظلومین و مقوی  
الضعفاء و المساکین الملوید بتا بیدرت العالمین المنصور بنصرة خیر الناصرین المنجوق بالیانه  
الزاهرة علی الخلائق اجمعین المخصوص من الله بالقدرة و التمکین المشرق بکرامته لم یسبق



بها من عند الله تعالی احد من اعظم ملوک الاولین واکارم سلاطین الاخرین مع الدنیا والدین ساینه  
مرحمت یزدان شیخ **اوین** بهادر خان شرف الملک دولت آسمان مجد و داد شاه ربع مسکون خرد صاحب  
روی زیبای اهل بیت توانای امید، چشم بینای خود جان کرانی جهان، شاه سوار ذین و خسر و جمشید رکاب  
که جو خورشید فلک صندل شکر شکن است، اندک از کنه کمالش قاصد است ادراک عقل، چون ز اثبات کمال عقل ادراک حواس  
خلد الله ایام سلطنته الزهر اوجلی ظلم الظلم بضیاء عشره الغرأ وجعل ابوابه الشریفه مقصدا لالنجاح مقاصد العباد  
واعنایه السامیه المنیفه مورد الاکشاف المطالب الی یوم الدین شرفی عرض یا بد و از مراحم انحضرت  
بر درجه اصطفی و اجتناب مترقی شده مشرف و مزین گردد و چون صیت سابر و ذکر دابر درگاه جهان  
ملاذ با قاصی و ادانی بلاد و اقارب و اباعد عباد و وصول یا بد و عالمی را معلوم شود که چنین تصنیف  
غریب و تالیفی بدیع در روزگار دولت آن حضرت که تا انقراض عالم و انقطاع نسل آدم مقصد و نمود  
زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار باد کسب استیفاء خطوط مستعدان امم گشته است و درین  
حضرت از دعاگوی دولت خواه بر سبیل تبرک و بیش کنش اقبال قبول خدا بیکان خلعت سلطنت یافته  
شعر هزار بایه بغیر از این که در این سخن را قدر به باشد بر شاه سخن پرور شوی درین اندیشه بودم گاه و بگاه  
که نری سازم از بهر شه نشاء نبودم تحفه چیمال نفغور که پیش آرم زمین را بوسم از دور  
ازین شتی خیال نکند ب ط بوسه را کردم شکر ریز اگر چه مور قربان را نشاید  
ملخ نزل سلیمان را نشاید نبود آنی چنین در مغرب میغم و کبر بودی بودی جان دریغم  
وجه مبارک سایه شاه و شهر یاری و فرخنده دیت دار و لحظه دبداری که سر بر سلطنت بواسطه  
جلوس همایون او با ذروه افلاک برابری می کند و تاج خسروی از غایت مغرور کسروی او از مقام  
مشرقی برتری می جوید عرصه مملکت از میان مواکب جهان پیمای او با ثوابت انجم و  
ساکنان قبه چهارم و پنجم طبق تعادل و تقابل می سپرد روز باز از فصلت که چون زلف مه  
رویای در هم شکسته بود بنقویت معدلت او با غمزه دلبران در تیزی و رواج هم سری می کند  
ز ایران حضرت جلال و مطیعان کعبه افضال او با اجماع عنصری هم بری می نماید و اردان موآرد  
سعادت بنیل التفات خاطر خطیرش مصادمت از دحام ورود و فود را ارتکاب می کنند  
فاقد زدگان خشک سال نیاز از ادراک سحاب کف مدرا را و در مسرح خصب و مشرب عذب  
روزگار می گذرانند محنت رسیدگان انبیا نوایب در حرم معدلتش فارغ البال می خوانند  
خسته خاطران ضربت نبش حوادث و وقایع از شفا خانه عاطفت او شربت نوش یا بند روشن

ذلان عالم ملکوت او را در دعا و چون دستان هزار دستان در سر استان آسمان بر دوام  
می سرانند نوع و نسلان دولت جلال بامید قبول اقبال او از شبستان بهجت و سعادت فوج  
فوج می آیند **شعر** مولی تعادلت الملوک بعزتها و قیامه لمصالح الاسلام  
فقد اخلق الله اعدا عدل حاکمین شاه و غدا الدین الله افضل حام **شعر** رو باه بعد ازین کشد از شبر انعام  
وز کرک میش سبق را باید در آن خور شاه ایران مکر که نه از بهر خدمتش ز تار شاه ایران سخن که نه در شکر نعمتش بهر بیان  
اکتافی اقالیم مملکت از زلال عذب عدل عجم او سیراب شده اطراف نواحی عالم از نسیم موهبت  
جیمش چون تصور بهشت ارم بزو اهر جو اهر تجلی یافته **شعر** و کذا الکرم اذا اقام ببلد  
سبال النصار بها وقام الماء بر نظر اصحاب بصیرت مخفی نیست که ناسا به جتر سپهر سایی آن سایه  
مرحمت خدای بر مفارقی آتالی ایران زمین افتاده در فتح ابواب معدلت و نشر جناح نصفت  
آن مساعی الجمیده تقدیم فرموده می فرماید که از هیچ خسرو جهان و از پیشان نداده و باز در چشم  
مواد ظلم و عدوان و هدم بهباکلی جور و طغیان تیغ کوهر بارشش آن تاثیر کرده و می کند که در هیچ  
عصر و زمان مقدور نفوس بشری نبوده روز بروز بفرز دولت جهان کبرش اسباب ترفه عالمیان  
منزه ایدست و امداد مرحمت یزدانی پرور کار ایشان متواتر و متعاقب **شعر**  
ذات مبارکش که بماند تا ابد در نعمت مخلد و در دولت جوان شاه دین را بعون شامل خویش آن نظام  
کز هیچ بادشاه ندادست کس نشان شاهیه ضرب طعن تیغ و نسلان در دل عدل شاه است آن نمیبازد که ز تیغ آید و نسلان  
قوت گرفت ملکی ز دین بهجودین ز ملک شاه آری عجب مدار که مستند نوا مان شاه خوشید امن سایه جهان بر جهان بکند  
کامین شد از سوم فناء عرصه جهان شاه خلد الله ایام سلطنته و امدادی بوم البعث و النشور شریف  
مدته و دام لادلت الدین و الملک خافقات اعلام دولته بحق محمد و آله و عترته و صحبه و عشیره  
**مطلبی و عمر** انک نامستعدان هر عصر و زمان چون از مطالعه این کتاب مستفید شوند  
امداد شرایف دعوات پرور کار حضرت سلطنت بنه بادشاه اسلام سلطان اعظم مصنف  
خلد الله ملکه متواتر دارند که هر آینه با اجابت اقتران یا بد و بندگی حضرت عالی اعلاه الله تعالی  
معلوم و محقق گردد که درین مدت که این مملکت بمیان وصول مواکب امکب آسمان فرسای  
و حوافر سمندان زمین پیمای حضرت شهر یاری مشرف شده داعی دولت خواه اگر چه شرف  
زمین بوس در نیافته اما بدین بندگی که موجب تابد اسم و سبب تخلص ذکر در مستفیلات قرون  
و اعصار خواهد بود در اشتغال نمود است و با و امر قرآن و حدیث مؤمن شده و طاعت اولوا



الامر واجب دانسته کما قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی  
الله علیه وسلم صلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوا زکوة اموالکم واطیعوا اذ امرکم تدخلوا جنة ربکم  
و چون ان مطاوعت بر قدر استطاعت مطیع تصور توان کرد بر هر یکی از بنی نوع بنوعی که فراخور  
حال او باشد اطاعت آن حضرت واجب بود و ازین دولت خواه چه بتحفة علی میسر نشد **ان الله**  
**یا علی مقدار مہدیها شعر** فضل و منزلت کان نیت اورا **بگو تا مرا** که بود آن فرستم  
بہن کشم دارم که پای بلخ را **سوی بارگاه سلیمان فرستم** **بہی ترسم** از ریش خند ریاحین  
که خار مغیلاں بیستان فرستم **من و قطره جند سور سباعم** **چه کوی** بر آب حیوان فرستم  
من و ذره جند خاک زمینم **چه کوی** بر خرچ کردن فرستم **چه فرمای** از صدمه سنگل آہنی  
در خشی بخور شید رخشان فرستم **و عرض اعلام دو امرت اول** انک درین مدت از ملازمت  
بارگاه جهان بناہ بواسطہ اغراض نفسانیہ و امراض جانہی تخلف نموده بہیچ حال از وظیفہ بندگی  
و اطاعت خالی نبوده است و این کتاب را کہ در کس کہ ہنگام اند و انقطاعست و قوی در انحطاط  
آمدہ و ضعف استبلدا یافتہ و حواس روی در انگاس نہادہ و مدت عمر ہفتاد و نہ سال سریدہ تصنیف  
کرد **دوم** اہل رای جهان افروز را معلوم کرد کہ این دولت خواه از عنفوان شباب  
الی یومنا ہذا ہرگز موثر ملازمت ہیچ یکی از سلاطین و امرا و وزرا نشدہ است بلکہ ایشان بیالغہ  
تمام اورا از بقاع و بلاد طلبیدہ بتقلید دیوان انشا کہ متعین اورا دانستہ امر فرمودہ اند و این ضعیف  
شاہ ام ابی مہاشر شدہ و در ایام دولت سلطان سعید مغفور و خاقان جمید بہرور علاء الدین و الدین  
ابو سعید انار الله برانہ و ثقل کائنات الاعمال مہزانہ کہ فواضل و انعامات و جواہر و صدقات  
و مبارک و مرسمات ان بادشاہ کریم و شہر بار رحیم بیض الله عزتہ و نور حفرتہ در بارہ این  
کمینہ زیارت بر توقع و تصور بود بکرات صاحب سعید شہید مغفور خواجہ غیاث الحق والدین  
محمد رشیدی برد الله مضجعہ و دیگر ارکان دولت و اعوان حضرت حکم بر لیخ بتصنیف جنین کنایہ  
رسانیدند بواسطہ کثرت اشتغال و تعاقب موانع میسر نشد کہ تقدیر از بی حکم لم بزلی جان بندگی  
حضرت سلطان اسلام مصنف لہ خلد الله ملکہ کہ در محل ولایت عہد و قائم مقام سعید ابو سعید  
بر سر بر مملکت متمکن کرد و تاج بادشاہی از مفرق آسمان فرسای او مصداق امت اوج علیین نامید و  
این کتاب بالقاب ہما بونش مطرز و موشح شود و نص ما نسخ من آیتہ او نسمہا نات بخبر منہا  
او مثلہا بوضوح ہوندد و سعادتانی کہ این دولت خواه را از ساختن این کتاب در مخند فرار گرفتہ بود

از مراجع آن حضرت دست دہد در روز کار بال شاہ سعید طیب الله ثراہ چگونه میسر شدی امید است کہ  
چون شرف مطالعات و زراہ حضرت و ارکان دولت و امرای افلیم کبر و منشیان نیز تدبیر موشح  
سبب حصول مآرب و وصول مطالب دعا کوی دولت خواه باشد و در باقی عمر از فواصل میراث  
و کوافل عطا با و بہیات و کراہیم تشریفات و نکیر بات آن حضرت در کنج خانہ و زاویہ خویش بطاعت  
و عبارت اتہی و وظیفہ دعا کوی و دولت خواہی قیام تواند نمود کہ ہر اہنہ با جابت مقرون کرد ان  
شاہ الله تعالی ایزد جل شانہ و عظم سلطانہ حضرت معلا شہر باری را باد و ارا فلاک بمعنان دا  
راد و اعناب سامیہ در گاہ جهان بانی را مدی الا عصار و الا زمان ملاذ طوایف عالم و معاد صنادید عرب  
و عجم کرد انال محمد و آلہ الطاہرین اللهم اذم دولتہ و ابد مملکتہ و اید بنصرک برہ و قدرتہ و خلد بسطاک  
سلطنتہ و سخر رقاب الاعداء و الاضداد و انلہ ما یتمنی من المطلب و المراد و اجعل عمرہ اطول الاعمار  
و دہرہ اطول الدہور و الا عصار و ارزقہ ملکا فسیحا کما رزقتہ صدر او کسبا و حسن مملکتہ من تعرض  
الار ذال و الادناس و نفذ امرہ فی جمیع الممالک علی طبقات الناس و افض علیہ بوالغ نعمک  
الزاہرہ و بسرہ بفضلک و کرمل مطالب الدنیا و الاخرۃ بر محنتک یا رحم الراحمین اکنون بذر فہرست  
افسام و مراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب این کتاب مشغول شویم بحشیہ الله و غو  
**فہرست کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب مشتمل بر مقدمہ و دو قسم و خاتمہ**  
**مقدمہ** در بیان کیفیت این کتاب و شرط و شروع متامل دران **قسم اول**  
در مکاتبات و آن مشتمل است بر چہار مرتبہ **مرتبہ اول** در مکاتبات سلاطین  
کہ بیکدیگر نویسند و القاب و ادعیہ ایشان و خوانین سلاطین و اولاد ایشان و ذکر بال شاہ  
بغنی انک مکتوب از قبل او نویسند و احوال کہ بدان متعلق خواہد شد و این مرتبہ مشتملست  
بر دو ضرب **ضرب اول** در القاب و ادعیہ سلاطین و خوانین و اولاد  
ایشان و ذکر بال شاہ کاتب مشتمل بر سہ صورت **صورت اول** در القاب  
و ادعیہ سلاطین و ذکر کاتب **صورت دوم** در القاب و ادعیہ خوانین سلاطین  
**صورت سوم** در القاب و ادعیہ اولاد سلاطین **ضرب دوم**  
در ذکر احوالی کہ بعد از القاب و ادعیہ سلاطین نویسند مشتمل بر بیست فصل **فصل**  
**اول** در تہنیت مجلس سلطنت **فصل دوم** در نصیحت **فصل**  
**سوم** در فتح راہ حج و فرستادن محمل **فصل چهارم** در فتح لشکر و شکستن دشمن



فصل پنجم در عزیمت بطرف از اطراف فصل ششم در استمداد  
بنفس و لشکر و مال فصل هفتم در مستطهر کردن آیدن شکستان فصل  
هشتم در طلب دوستی و موافقت فصل نهم در طلب و صلت و جواب  
فصل دهم در تهنیت زفاف فصل یازدهم در تهنیت و لا  
دت فرزند فصل دوازدهم در عتاب فصل سیزدهم  
در اعتذار فصل چهاردهم در امان خواستن و امان دادن فصل  
پانزدهم در عهد و موافقت فصل شانزدهم در تهدید فصل  
هفدهم در سبکدوش فصل هجدهم در تعزیت فصل نوزدهم  
در تردد تجارت و قوافل فصل بیستم در استدعاء حضور بزرگی مرتب  
ی و عمر در مکاتبات امراء الکس و وزرا و خواتین و اولاد ایشان و نقیب النقباء و سادات  
و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان و نوایب دیوان سلطنت و  
دیوان وزارت و امراء اولکاء و تومانات و ایناقان و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت  
و اصحاب دیوان بزرگ و دیگر ارکان مملکت مشتمل بر دو ضرب ضرب  
اول در القاب و ادعیه طوایف مذکوره مشتمل بر بیست و شش فصل  
فصل اول در القاب و ادعیه امراء و خواتین و اولاد فصل دوم  
در القاب و ادعیه وزرا و خواتین و اولاد فصل سوم در القاب و ادعیه نقیب النقباء و سادات  
فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مریدان فصل پنجم  
در القاب قاضی القضاة و دیگر قضاة فصل ششم در القاب و ادعیه نوایب دیوان  
سلطنت فصل هفتم در القاب و ادعیه نوایب دیوان وزارت فصل  
هشتم در القاب و ادعیه امراء اولکاء و تومانات فصل نهم در القاب و ادعیه مریدان و سادات  
فصل دهم در القاب و ادعیه اتابکان فصل یازدهم در القاب  
و ادعیه شروانشاه فصل دوازدهم در القاب و ادعیه امراء کیلانات فصل  
سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل حضرت سلطنت فصل چهاردهم در القاب  
و ادعیه الخ بنیکجی ممالک فصل پانزدهم در القاب و ادعیه مستوفی ممالک فصل  
شانزدهم در القاب و ادعیه مشرف ممالک فصل هجدهم در القاب و ادعیه ناظر ممالک

فصل هجدهم در القاب و ادعیه حکم ممالک فصل نوزدهم در القاب  
و ادعیه حافظ ممالک فصل بیستم در القاب و ادعیه منشی ممالک  
فصل بیست و یکم در القاب و ادعیه حاکم اوقاف ممالک فصل بیست و دو  
ی و عمر در القاب و ادعیه حجاب سلاطین فصل بیست و سوم در القاب و ادعیه  
ملوک و لایات فصل بیست و چهارم در القاب و ادعیه رسولان اطراف  
فصل بیست و پنجم در القاب و ادعیه امیر شکار فصل بیست و ششم  
در القاب و ادعیه امیر مجلس ضرب دوم در احوالی که این طوایف بیکدیگر  
نویسند مشتمل بر شانزده فصل فصل اول در تفویض عمل و نوازش سلطان  
فصل دوم در تهنیت قدوم یعنی از سفر باز آمدن فصل سوم در اعلام  
احوال اخلاص و ایصال فصل چهارم در طلب دوستی و موافقت فصل  
پنجم در تحفه و هدایا و ستان فصل ششم در عذر مکارم خواستن فصل  
هفتم در معاينات فصل هشتم در استغفار از خطایا فصل نهم  
در استغفار از تقلد از اعمال دیوانی فصل دهم در طلب حضور شخصی از ملکی ملکی فصل  
یازدهم در مشاورت و غم فصل دوازدهم در عیادت مرضی فصل  
سیزدهم در تهنیت صحت فصل چهاردهم در تفقد اصحاب مکاره  
فصل پانزدهم در تهنیت خلاص یافتن از مکان فصل شانزدهم  
در استمالت کر بختگان و باز خواندن ایشان مرتب سوم در مکاتبات اشراف  
الناس و علماء و حکماء و مدرسان و مقنیان و مفسران و معبدان و محدثان و واجیه و خطباء و وعاظ  
و اطباء و فقهاء و حفاظ و صلحا و ارباب فتوت و منقطعان و کوشه نشینان و محتسبان و منجمان  
و شعرا و استادان و جد و بدو و جد و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک  
و خوهران و بهران کثر هم الله تعالی و دختران و خواجه سرايان و دوستان و ندما و تجار و ابطال  
و شمعان و اسفندسازان و کوتوالان قلاع و مقدمات طوایف مهندسان و معماران و صدور  
و اعیان و القاب و ادعیه ایشان و اوساط الناس و غیرهم و این مرتبه مشتملست بر دو  
صنف و مضمونات که بعد از القاب و خطاب بدین دو صنف نویسد صنف  
اول در القاب و ادعیه و مکاتبات اشراف الناس مشتمل بر سی و هشت فصل



فصل اول در ذکر عطا فصل دوم در ذکر حکما فصل سوم  
در ذکر مددسان فصل چهارم در ذکر مفتیان فصل پنجم  
در ذکر مفسران فصل ششم در ذکر محدثان فصل هفتم در ذکر وعاظ  
فصل هشتم در ذکر خطباء فصل نهم در ذکر اطباء فصل دهم  
در ذکر معبدان فصل یازدهم در ذکر امامان فصل دوازدهم  
در ذکر فقها فصل سیزدهم در ذکر حفاظ فصل چهاردهم در ذکر ارباب  
فصل پانزدهم در ذکر صلحا و منقطعان و گوشه نشینان فصل شانزدهم  
در ذکر محتسبان فصل هفدهم در ذکر منجمان فصل هجدهم  
در ذکر شاعران فصل نوزدهم در ذکر استادان فصل بیستم در ذکر جود  
فصل بیست و یکم در ذکر جود و مادیات فصل بیست و دوم در ذکر علم  
و خال فصل بیست و سوم در ذکر علم و خال فصل بیست و چهارم  
در ذکر برادران بزرگ فصل بیست و پنجم در ذکر برادران کوچک فصل  
بیست و ششم در ذکر خواهران فصل بیست و هفتم در ذکر بزرگان  
فصل بیست و هشتم در ذکر دختران فصل بیست و نهم در ذکر خوا  
سرایان فصل سی و یکم در ذکر اصحاب دوستان فصل سی و یکم  
در ذکر ندما فصل سی و دوم در ذکر تجار فصل سی و سوم  
در ذکر ابطال و شجعان فصل سی و چهارم در ذکر سفه سالاران فصل  
سی و پنجم در ذکر کوتوالان قلاع فصل سی و ششم در ذکر مقدمان طوا  
فصل سی و هفتم در ذکر مهندسان و معماران فصل سی و هشتم  
در ذکر صدور و اعیان **مضمونات** این صنف منحصرست در هفت فصل  
فصل اول در بیان فراق و اشتیاق و تمنی ملاقات فصل دوم  
در احوال مکتوبات و صفت خط و عبارت فصل سوم در احوالی که بیش از ملاقات  
فصل چهارم در احوالی که بیش از ملاقات نویسد فصل پنجم  
در اسناد عامراجعت فصل ششم در مصلحتی که کاتب بکتابت ابدی جمع  
کند فصل هفتم در رقا ع مختلفه صنف دهم

در خطاب اوساط الناس و غیرهم دوازده فصل اول در خطاب  
رو و سواد ثاقین فصل دوم در خطاب تراک فصل سوم  
در خطاب اکراد فصل چهارم در خطاب اعراب فصل پنجم در خطاب  
قلندران فصل ششم در خطاب متعلقان و غلامان فصل هفتم در خطاب  
شان فصل هشتم در خطاب ساربانان فصل نهم در خطاب غریبگان  
فصل دهم در خطاب کاروان سالاران فصل یازدهم در خطاب  
سوفه و محترفه فصل دوازدهم در خطاب مخالفان اسلام هر تب  
چهارم در مکاتبات مشترکه بین السلاطین و امرا و وزرا و خواتین و ارکان دولت  
و خدم و ملوک و لایات و سادات و مشایخ و قضات و عرضده داشت رعایا بسلاطین و جواب  
آن و محاضر و اجوبه و شرط نامه که نواب و عمال بسلاطین و جواب آن و تذکره که با امرا و  
وزرا و اعظم مملکت نویسند و جواب آن مشتمل بر بیست فصل اول  
در مکاتبات امرا و وزرا منقطع تا رک بیا د شاه در فتح مملکتی فصل دوم در مکاتبات  
بالشاه و امرا فصل سوم در مکاتبات بالشاه و وزرا فصل  
چهارم در مکاتبات بالشاه و ملوک و لایات فصل پنجم در مکاتبات خواتین  
سلاطین فصل ششم در مکاتبات خواتین بالشاه و خدم فصل  
هفتم در مکاتبات وزرا و خواتین بالشاه فصل هشتم در مکاتبات امرا و وزرا  
فصل نهم در مکاتبات وزرا بیکدیگر فصل دهم در مکاتبات ارکان  
دولت فصل یازدهم در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان فصل  
ی و دوازدهم در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک و لایات فصل سیزدهم  
در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر فصل چهاردهم در مکاتبات سادات  
و مشایخ و قضات و وزرا فصل پانزدهم در مکاتبات وزرا و حکام و لایات  
فصل شانزدهم در مکاتبات وزرا و نواب خاصه فصل هفدهم  
در عرضده داشت رعایا بسلاطین فصل هجدهم در کتابت محاضر و جواب آن  
فصل نوزدهم در شرط نامه که بکی از نواب حضرت بالشاه دهند در مسمی که  
بد و تفویض کرده باشد و جواب آن فصل بیستم در تذکره که با امرا و وزرا



واعظم مملکت نویسند و اجوبه آن **قسم** **دوم** در احکام دیوانی  
 و تفویض اعمال بامراء مغول و وزراء و نواب دیوان سلطنت و استیفاء ممالک و الخ  
 بنکچی و نظارت و اشراف و حکمی و انشا و نیابت و وزارت و دفتر داری  
 و حکومت و منصرفی و لایتن و قانون و یاسامیشی و تعدیل و جز و تخمین و احصاء  
 مواشی و فوج و استخراج و اسفند لاری و امارت عس و ملک التجاری  
 و حکومت دار الضرب و معیری و صاحب جمعی اموال و مناصب قلمی و لایات  
 و عمارت بابر امارت و کاروان سالاری و ریاست و تولیت قضا با و شرعی  
 از قاضی القضاتی ممالک و قضاة و لایتن و نقیب النقبانی و حکومت  
 اوقاف و سادات و اوقاف ممالک و امارت محل و وفد حجاج و تدریس  
 و خطابت و احتساب و اعداد فقاهت و شیخی خانقاه و اثبات صوبه  
 در خانقاه و ساعوری بیمارستان و کاتب دار القضا و امینی انجا و مورخی  
 حج و قبالات و عالی زکات و حکومت بیت المال و متصرفی جریه و تفویض  
 امانت و اذان و احسان و رعایت مصلحان و تهدید و سیاست مجرمان  
 و لوازم و لواحق آن مشتمل بر دو باب **باب اول**  
 در تفویض اعمال و اشغال بامراء مغول و وزراء و اصحاب دیوان بزرگ و قضا با و  
 شرعی بروجهی که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب **ضرب اول**  
 در تفویض اعمال و مناصب بامراء مغول و اتباع ایشان و مهماتی که از لوازم  
 و لواحق این مناصب و اشغال باشد مشتمل بر دو ازده فصل  
**فصل اول** در تفویض امارت الوس **فصل دوم**  
 در تفویض امارت اولکا **فصل سوم** در امارت تومان  
 و هزار و صد **فصل چهارم** در امارت یارغو  
**فصل پنجم** در شکی و لایات  
**فصل ششم** در تفویض کتابت مغولی بچشیان

**فصل هفتم** در جمع کردن امر آو شکر  
**فصل نهم** در بوکا ولی شکر  
**فصل یازدهم** در یورت جی  
**فصل دوازدهم** در بلار غوجی  
**ضرب دوم** در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب  
 دیوان بزرگ و لواحق آن مشتمل بر بیست و چهار فصل  
**فصل سوم** در تفویض وزارت ممالک  
**فصل چهارم** در تفویض نیابت سلطنت  
**فصل پنجم** در استیفاء ممالک  
**فصل ششم** در الخ بنکچی ممالک  
**فصل هفتم** در نظارت ممالک  
**فصل هشتم** در اشراف ممالک  
**فصل نهم** در انشا و ممالک  
**فصل دهم** در منصب دفتر داری ممالک  
**فصل یازدهم** در قانون و یاسامیشی و تعدیل  
**فصل سیزدهم** در عز و تخمین  
**فصل چهاردهم** در احصاء مواشی و فوج



در استخراج حکام و لایات

در اسفند لاری

در تفویض ملک التجاری

در صاحب جمعی اموال

در تقاوی و رهنداری

در ریاست

ضرب بسوق

فصل اول فصل دوم

در نقیض قاضی القضاتی ممالک و قضاء و لایا در نقیب النقیب و حکومت اوقاف سادات

مارت محل ووند حاج

تفویض خطا بت

تفویض راعادت

در شیخ خانقاه

زرفقاهت

در اثبات صوفی در خانقاه

درامینی دارالقضا

در عالمی زکات

در متصرفی جزیه

در تفویض اذان

باب دوم

در احسان و رعایت شان نزد، فصل

John

در تعیین رسوم

در معانی و مسلمی

هفت

در ظل امات و لایات

در ظل مات ولایات



فصل یازدهم فصل دوازدهم

در استمالت رعایا

در سطر کردن بندهن خایفان

فصل سیزدهم فصل چهاردهم

در عفو مجرمان

در امان دادن خایفان

فصل شانزدهم فصل هجدهم

در قرار شمی

در عمارت بارات

## ضرب دوم

در تهدید مجرمان و منع ایشان شش فصل

فصل اول فصل دوم

در عزل عامل متعدی

در استرداد حقوق مظلوم از ظالم

فصل سوم فصل چهارم

در حبس و قید ظلمه

در نهیب دشمنان دین

فصل پنجم فصل ششم

در دفع مفسدان و مجرمین

در اخراج منمردان از نواحی

## خاتمه

در وصیت و شرطی چند که مصنف را با ممالان این کتابست و ذکر التزامات و خواص

این کتاب و غیر آن **مقدمه**

در بیان کیفیه این کتاب و شرط شروع متامل در آن و ذکر موضوع علم انشا و ذکر منشیان

و چند حکایت که مناسب آنست و لوازم و لواحق آن است

بیش از شروع در بیان تفصیل اقسام مراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب ذکر این مقدمه ضرورت بیاید دانست که از ضروری که در مراتب قسم اول این کتابست بیان کرده ایم ضرب اول از مرتبه اول که مشتمل بر سه صورتست القاب و ادعیه سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست فصلست در احوال است که بعد از ذکر القاب سلاطین نویسند و آن یا تهنیت باشد بجلوس سلطنت یا نصیحت یا استدعا و راه حج و فرستادن محمل یا غیر آن چنانکه منتهی فصل باقی و صور و انواع بران مشتملست و چون یکی از این احوال با القاب سلاطین منضم گردانند حکم یک مکتوب داشته باشد و تقسیم صور یا انواع جهت سهولت عمل و تصرف منشیست و این قاعده در مرتبه دوم و سوم برین موجب ممهّد شده چنانکه منشی را در وقت کتابت رجوع با جای دیگر نباید کرد و سهولت بطلوب رسد و اما در مرتبه چهارم که مرتبه مشترک میان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین و خدم و ارکان دولت و ملوک و لایات و سادات و مشایخ و قضایا و غیر آن است ازین التزام اعراض کرده ایم چه آن مرتبه که مشتملست بر مکاتبات و دو صورتست مکتوب و جواب و القاب و احوال در یک مکتوبست و عرضه داشت رعایا بسلاطین و محاضر و شرط نامه نواب و عمال با سلاطین و تذکره یا اجوبه مجموع داخل این قسم است و همچنین بیاید دانست که یکی از آداب مکاتبات سلاطین بیکدیگر آنست که منشی در آن مکاتبات ذکر اشتیاق و آرزو و مندی نکند چنان معنی وقتی شاید که امکان ملاقات باشد ملاقات سلاطین متضمن احتیاطی نهایتست کما قال الله تعالی **لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا** غوغا بود و بادشاه اندر ولایتی و با امراء بزرگ و وزرا هم ننویسد مگر بجایی که در مناسب ایشان باشد و همچنین بهر یک از طوایف جمهور دود عا یکی عربی و یکی باری نویسند چنانکه معالی و اقبال و جاه و جلال فلان احوال الله بقاوه با متد از زمان مساوق با درجه احوال الله بقاوه دعا نیست زاید و بکسر مضی و تهنه معالی و اقبال و جاه و جلال دعا نیست باری اعنی با متد از زمان مساوق با درجه عربی چه مفهوم هر دود دعا دوام و بقاست و یک دعا کافیت مکرر صورتی که دعا عربی بکاتب الیه باشد و دعا باری بیکیران چنانکه نواید انکس مولانا زیدت فضایله یا شیخ الاسلام اعظم زیدت برکت بکا فو مسلمانان و اصل با درجه فضایله یا زیدت برکت مخصوص است بکاتب الیه که مولانا و اعظم است یا شیخ الاسلام اعظم و دعا باری مخصوص بکا فو مسلمانان درین صورتها



و امثال آن دعاء عربی و پارسی توان نوشت و همچنین بر منشی واجبست که بر جمیع نفاذیر خواه با استفادت از کتب  
و خواه از تراکیب خود بوقت کتابت مکاتبات و احکام و غیر آن در بند تهذیب و تنقیح استعارت باشد و از استعمال  
الفاظ غریب و حشی احتراز کند تا در منزلت اعتراض و مدرکه استدراک حائلا و مالا نیفتد که گفته اند شعر  
الخطیبتی زمانا بعد کاتبه و صاحب الخط تحت التراب مدفون و از استعمال و سرعت قلم نیز که  
مودی بترک بخود خط و عبارست من کل الوجوه احتراز و اجتناب و رزد حکیم افلاطون گفته است  
**لا تطلب سرعة العمل بل اطلب تحویده فان الناس یسألون فی کم فزع من هذا العمل بل**  
**یسألون عن تحویده** صنعت معنی است که طالب بهایش سرعت عمل را و نظر بر تحوید و تحسین عمل دارد  
مردم پندهند که این عمل درجه مقدار زمان کرده شد بلکه سوال از جودت صنعت کنند پس معلوم  
شد که منشی را هیچ رتبت چون حسن خط و عبارت نیست و در استعمال و سرعت قلم آن دو مهم  
مشکل توان کرد کما قال البقی صلی الله علیه و سلم **العجلة من الشیطان والتأني من الرحمن**  
و اگر شخصی با وجود سرعت قلم بر جودت خط و حسن عبارت قادر باشد تا در الوجود بود و لا حکم علی الناس  
و همچنین القاب هر کس بر قدر و منزلت او نویسد که اگر شریف را خطاب و ضیع کند استخفاف نموده  
باشد و اگر و ضیع را خطاب شریف نویسد استهزا کرده و در مکاتبات بعدین السطور بسیار نگذارد  
بمخلاف احکام که آنجا بعدین السطور بیشتر باید و اما در عرض داشت رعایا بملوک و سلاطین و محاضر  
و تذکره که نویسند آن قاعده مقدر نباشد که مکتوب عریض باید نوشت اما بعدین السطور اندک باید  
و بیاض صدر مکتوب متوسط با جمعی که عارض قضا یا باشد اسامی خویش در آخر آن ثبت توانند  
کرد و شرط نامه را بعدین السطور اندک باید و قطع کاغذ عریض نشاید و منشی هر مکتوب که نویسد  
بعد از اتمام جهت تبرک و یتیم قدری خاک پاک بر آن ریزد که بیخامبر صلی الله علیه و سلم  
فرمود **تربوا کما یکم فانه انجی للخواج** و بعد از آن از اول تا آخر فرخواند تا اگر سهوی  
رفته باشد با صلاح آورد و البته بر طبیعت اعتماد نکند و نکوید که آنج من می نویسم از غلط و  
سهو معر او مبرا باشد که هیچ آفریده را این دعوی نرسد لکل جواد کبوة و لکل حساب نبوة و  
ولکل عالم مفة و بعد از اتمام مکتوب را مهر کند که بیخامبر صلی الله علیه و سلم فرمود  
**کرم الکتاب** و چون ازین مطالب فارغ شدیم فایده چند که مولانا ملک الاقا فضل حکیم  
الدین ناموس خیر الله در موضع علم انشا و فضیلت آن بالوازم و لواحق که بدان  
تعلق دارد در رساله خود آورده تبرکا و یتیم در شش فصل اثبات کنیم بعون الله و حسن

توفیق **فصل اول در موضع علم انشا** موضوع هر علمی سببی باشد که در آن  
علم بحث از اعراض ذاتی آن شی کنند چنانکه بدن انسان که موضوع علم طب است و طبیب  
در علم طب بحث از اعراض ذاتی بدن انسان می کند که آن صحت و مرضست تا صحت  
را محافظت کند و مرض را زایل گرداند و برین تقدیر هر علم را موضوعی باشد و شاید  
که یک چیز موضوع دو علم باشد از دو وجه مختلف چنانکه کلام عرب موضوع علم نحو باشد  
از آن وجه که معرب و مبنیت و همین کلام عرب موضوع علم تصریف باشد از احوالی که برابینه  
صادر می گردد پس موضوع علم انشا یعنی ترسل کلام باشد از آن وجه که مخبرست از معنی که بدان بدات  
کاتب قایم است و آن کلام یا عربی یا پارسی بدان دلیل که بحث با منشی از عوارض چنین کلامیست  
که آن بلاغت و فصاحت و اطناب و ابجاز و سلاست و جزالت و رکاکت و روانت و سجع و تجنید  
و ترصیع و استعارتست که عوارض قرینند و موضوع علم انشا علم استیفا مال باشد از آن سبب که  
بحث مستوفی در آن علم از عوارض و صفاتیست که بر مال طاری میشود چون جمع و فرج و تغیر و تبدیل و تمیز  
و تسعیر و تصریف و فاضل و باقی و غیر ذلک و موضوع علم حکوک هم مال باشد **فصل**  
**دوم در فضیلت کاتب و مقام و شرف** و اگر کاتب را هیچ فضیلت نباشد بغیر آنکه حق تعالی در محکم  
تسریل خود قسم یادی می کند و می فرماید که **ن والقلم و ما یسطرون** تمام شرفی و فضیلتی باشد و بعضی مفسران  
بیان فی قوله تعالی **علمه البیان** بکتابت تفسیر کردند و این قول در تفسیر کواشی مذکورست و آنج فرموده  
و ربک الاکرم **الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم** مویذ این سخت و عرب گوید فرزند را پیش از  
همه چیز بکتابت و سیاحت تعلیم باید کرد و سیاحت را مقدم داشته اند جهت آنکه دیگری را کاتب توان  
فرمود و هیچ کس از بحر دیگری سیاحت نکند و در قدیم ملوک عجم جماعتی را که آباء و اجداد ایشان اهل کتابت  
نبودندی رخصت کتابت ندادندی کما قال الشاعر **شعر** لله در انوشیروان من ملک  
ماکان اعرف بالذنون والسفلسل نهام ان یمشوا عنده قلما و ان یدل بنوا الاحرار بالعل  
و کونید وقتی که ملوک عجم در دیوان آمدندی کتاب دیوان از بهر ایشان قیام نکردندی و در آنج  
بدان مشغول بودند یک لحه احوال نمودندی و هم در آن روزگار غیر از کتابت و ارباب علوم  
دقیق مثل طب و نجوم و حساب هندسه دیگری بر اسبان را هوار نشستی و گفتندی اولئیک  
قوم بحب ان کم عقولهم لانهم مشغولون بعظیم الامور و خطیرها یعنی ایشان قومی اند که و ا  
حبست عقول ایشان را ب راحت داشتن که ایشان مشغولند بساختن کارها و بزرگ و از عهد



نامه اد شیر با یک معلوم می شود که کتاب پیش ملوک عجم تاج حد معتبر و معظم بوده اند آنجا که می گوید  
من ارد شیر با یک الموید ذی البهاء ملک الملوک و وارث العظماء الی الفقهاء الذین هم حملة الدین  
والحماة الذین هم حفظة البیضة البیضة الاسلام والکتاب الذین هم زینة المملکة وذوی الحرث الذین  
هم عمرة البلاد والسلام علیکم وانا بحمد الله صالحون وقد وضعنا عن رعیتنا بفضل رافتنا حراجها المو  
ظفة ونحن فی ذلک کاتبون الیکم بوصیتة لا تستعروا بحقد فید بکم العدو ولا تحتکر وافیشمکم القحط و  
تزوجوا فی القربان فانه امس للرحم واثبت للنسب لاتعدوا هذه الدنيا شیئا فانها لا یبقی علی احد ولا تر  
کعبوا مع ذلک فان الاخرة لاتنال الا بها یعنی این مکتوبیت از ارد شیر با یک بجماعت فقها که حا  
ملان احکام دین اند و بحامیان که نگاه دارند کان بیضه اسلام یعنی وسط اسلام و بنویسند کافی که  
آرایش مملکتند و بمنز ار عالی که آبادان کنند کان شهر ما اند سلام بر شما که ما بحمد حق تعالی از جمله صالحانیم  
بفضل رافت و رحمتی که بر رعایا داریم خراج را تب از ایشان بر گرفتیم و بشما این وصیت می نویسم که  
از یکدیگر کینه در دل مگیرید که دشمن ما گاه بشمارسد و نر خوارا کران مکنید که قحط شمارا فرو نگیرد و دختر  
از خویشان و ندان خود خواهید که آن رحم را نزدیک گرداند و نسب را ثابت کند و این دنیا را  
بجیزی شمارید که بر هیچ آفریده نمی ماند و او را بیای مزید و با او خواری مکنید که در حث و منزلت  
آخت نمی توان یافتن الا بدینا و ابو عبد الله محمد بن مسلم بن قتیبه در کتاب عیون الاخبار  
ذکر می کند که قرأت فی کتب العجم ان موبد موبدان وصف الکتاب فقال کتاب الملوک اعینهم المنصو  
عندهم و اذا نهم الواعیت عنهم والستهم الشاهدة لهم لانه ليس احدا عظم سعادة من و زراء  
الملوک اذا سعدت الملوک ولا اقرب الی الهلکة من و زراء الملوک اذا هلکت الملوک فترفع الهمة عن  
الوزراء اذا کانت نصایحهم للملوک نصایحهم لانفسهم وتعظم الثقة بهم حیث صار اجتهادهم لهم  
کاجتهادهم لانفسهم ولا یتهم روح عن جسده علی روحه لان زوال القتها زوال نعمتها وان التیام القتها  
صلاح خاصیتها یعنی در کتب عجم خواندم که موبد موبدان یعنی استاد حکماء فرس کتاب را وصف  
کرده است و گفته که نویسندگان پادشاه بشما بت چشمها و ایشانند که بدیشان بینند و کوشهای ایشانند  
که با ایشان شنوند و زبانهای ایشانند که از قبیل ایشان سخن گویند و نویسند و هیچ کس را سعادت  
بزرگتر از سعادت وزراء ملوک نیست وقتی که ملوک ایشان نیز صاحب سعادت باشند و هیچ  
آفریده نزدیکتر بهلاک از وزراء نیست وقتی که ملوک ایشان بهلاک شود و هرگاه که نصیحت وزرا  
پادشاهان را چون نصیحت ایشان باشد نفس خویش را تمت از ایشان مرتفع شوند و چون اجتهاد

ایشان در مهمات پادشاهان چون اجتهاد ایشان باشد در مهمات خود و ثوق برای ایشان هر چه هست  
و عظیم تر باشد و هیچ جان را حجت جسد متهم نکردند و هیچ جسد را نیز حجت هیچ جان زیرا که زوال  
الفت جان و جسد زوال نعمت ایشان باشد و چون الفت میان ایشان حاصل آید خاصه هر دو  
بصلاح آید و درین سخن میان کتاب و وزرا فرقی نهاده است و در آیام دولت عرب  
حمت و جلالت کتاب بخدی بود که ابتدا هر مثال بنام امام بودی و انتها بنام کاتب و شیخ بزرگوار  
ابو علی فارمدی قدس الله روحه العزیز در بعضی از تصانیف خود نسخه عهد نامه  
که با شارت مبارک رسول صل الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه جهت اقارب  
و انساب سلمان فارسی رضی الله عنه نوشته است و بفارس فرستاده ذکر کرده است ابتدا  
عهد نامه برین موجبست: بسم الله الرحمن الرحیم: هذا کتاب من محمد رسول الله صل الله علیه وسلم  
الی آخره و در آخر عهد نامه نوشته است کتب علی ابن ابی طالب با هر رسول الله صل الله علیه وسلم  
فی رجب سنة تسع من الهجرة بحضر من ابی بکر الصديق و عثمان و انس و المقداد و جماعة من المؤمنین  
رضی الله عنهم و این ضعیف که مصنف این کتابست نسخه آن عهد نامه را مطالعه کرده است و همچنین  
عهد نامه که با شارت شریف مصطفی صل الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جهت خیرین  
اخطب که و الی خیر بود نوشته بر همین اسلوبست که در عهد نامه سلمان ذکر رفت و نسخه اصل  
آن عهد نامه را بخط امیر المؤمنین علی رضی الله عنه این ضعیف دیده است و از آنجا نسخه نقل  
کرده و ذکر این دو عهد نامه از معظمت مفاخر کتابست که مثل امیر المؤمنین رضی الله عنه که امام  
المتقین سید الاصفیاء المؤمنین است متصدی کتابت بوده اگر چه عروج او بر معارج شرف و بزرگی  
و مصاعد ولایت و کرامت زیادت از آنست که او را بکتابت صفت کنند اما مقصود مدح مرتبه  
کتاب و کتابت بوجود شریف او با آن مدحت محمد با مقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد و بعضی از  
بلغاء عرب با امیر المؤمنین عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه گفته اند من کانت الخلافة زانته فانک  
زینتها و من شرفته فانک شرفتها یعنی اگر کسی را خلافت آرایش میداد تو خلافت را آرایش دادی  
و اگر کسی را خلافت بزرگی کرد تو خلافت را بزرگی کنی کما قال الشاعر **شعر**  
واذا الذرزان حسن وجوهه کان للدر حسن وجهک زینا و تزیدن اطیب الطیب طیباً ان تمسه این مثلک اینا  
یعنی وقتی که مروارید بزرگی حسن خوبان را بیا آید روی خوب تو مروارید را آرایش می دهد  
و اگر عطری را که از این خوش بوی تر نباشد بدست گیری و لمس کنی بواسطه لمس تو بوی آن



عطر بیشتر و خوشتر شود مثل تو کجا توان یافت رسایک و خطب و منشیات امیر المؤمنین علی کرم الله  
وجه نظماً و نثر ادرآ و تبراً با آسمان هم عنان و با آفتاب هم رکابست فسار به من لایسر مشمراً  
و غنی به من لایغنی مفرداً و نهج البلاغه و در زو و غرر و صد کلمه و متفرقات و وصایا و کلمات که از  
آن حضرت منقولست و مرویست برین مدعی از اعدل شواهدست و اما احمد بن محمد المیدانی النیشا  
پوری رحمه الله در کتاب ماوی الغریب و مرعی الادیب آورده است که امام بن الامام جعفر بن محمد الصادق  
رضی الله عنهما فرموده است ان لا امیر المؤمنین رضی الله عنه تسع کلمات اکدن جواهر الکلام و اغلین  
حقایق البلاغه و قطعن اطماع المجاویین عن المحاق بها ثلاث منها فی المناجات و ثلاث فی الحکمة  
و ثلاث فی الادب فاللواتی فی المناجات قوله رضی الله عنه الهی کفانی فخر ان یكون لی رباً و کفانی  
عزاً ان اکون لک عبداً الهی انت کما احب فاجعلنی کما تحب و اما اللواتی فی الحکمة فقولہ امین علی من  
شئت تکن امیره و اصبح الی من شئت تکن اسیره و استغن عن من شئت تکن نظیره اما اللواتی فی الادب  
فقولہ قیمه کل امرء ما یحسنه المرء و محبوب و تحت لسانه الناس اعداء ما جهل و معنی انست که امیر المؤمنین  
نه کلمه فرموده است که باز از جواهر کلام را کاسدی کنند و حقایق بلاغت را گران بهای می گردانند و اطماع  
طالبان را که بوس لحاق بدان داشته باشند یعنی خواهند که مثل آن بگویند منقطع می کنند و از آن  
نه کلمه سه کلمه در مناجاتست و سه کلمه در حکمت و سه کلمه در ادب انک در مناجاتست یکی اینست  
که بار خدایا مرا این فخر تمامست که تو پروردگار منی و دوم انک بار خدایا مرا این عز و شرف پس  
است که بنده نوم سوم الهی توجنانی که من ترا دوست میدارم مرا نیز جنان گردان که مرا دوست دا  
ری و آنچ در حکمتست اول انک نعمت ده بهر که خواهی تا امیر او باشی دوم انک خود را محتاج گردان  
بهر که خواهی تا اسیر او باشی سوم انک مستغنی شو یعنی بی نیاز شوی از هر که خواهی تا نظیره او باشی و اما  
آن کلمات که در ادبست یکی اینست که قیمت هر کسی بر مقدار دانش اوست دوم انک مرد در زیر  
زبان خویش نهانست سوم انک مردم دشمن چیزی باشند که آنرا ندانند و از شرف و منزلت  
ارباب کتابت یکی انست که کتاب در زمان و دیم بخلاف و بادشاهی و دیگر مناصب ر  
سیده اند جنانک امیر المؤمنین عثمان و علی رضی الله عنهما که هر دو و کاتبان حضرت رسالت  
صلوات الله علی مشرفها بودند بخلاف و سلطنت رسیدند و معاویه نیز که خلافت یافت در ابتدا  
کاتب بیغامبر علیه الصلوة والسلام بود و مروان حکم کاتب عثمان بود و عبد الملک مروان  
کاتب معاویه بود در دیوان مدینه و بعضی که بعوالی مراتب رسیدند عمر بن سعید بن العاص

کاتب مغیره بود بعد از و کاتب ابو موسی اشعری بود و بعد از آن حاکم عراقین شد و زیادت الله  
کاتب ابو موسی اشعری بود و ابو موسی اشعری کاتب امیر المؤمنین علی بود و قبیضه بن ابی ذویب  
از فقهاء مدینه کاتب عبد الملک بن مروان بود و حسن بن ابی الحسین البصری با فضل بسیار و  
علم تام و جلالت قدر کاتب ربیع بن زیاد الحارثی بود بعد از آن عمر بن عبد العزیز او را بمنصب  
قضا نصب کرد و گفت ولیت القضاء سد التابعین و محمد بن سیر بن معمر با علم وافر و ادب  
کامل و ورع ظاهر کاتب انس بن مالک بود و عامر الشعبي با فهم ثاقب و وفور روایت کاتب  
عبد الله بن مطیع بود و بعد از و کاتب عبد الله بن الخطمی الانصاری شد و حکومت و قضای کوفه یافت  
و سعید بن جبیر باز بهد و نسک و علم و حلم کاتب عبد الله بن عتبّه بن مسعود بود بعد از آن حجاج او را  
کتابت و وزارت ابی برده بن ابی موسی الاشعری داد و بعد از آن جون طغیان و عدوان حجاج منتشر  
شد سعید با عبد الرحمن بن اشعث خروج کرد و بدست حجاج گرفتار آمد و او را پیش خود بایست  
نید و گفت یا شقی بن کسیر خلعت ربقة الطاعة من عنقک و عصیت امیر المؤمنین کیف را یت صنع الله  
یک اخترا یت قبله شئت فانی قاتلک لا محال له قال سعید اخترا یت فان القصاص اما مک حجاج با  
سعید بن جبیر گفت ای شقی بن کسیر ربقة طاعت از گردن خود بیرون کردی و در امیر المؤمنین یعنی  
عبد الملک بن مروان عاصی شدی صنع حق تعالی را با خود بنکر و هر نوع را از انواع قتل که خواستی  
اختیار کن که البته من ترا خواهم کشت سعید گفت تو اختیار کن که قصاص ترا خواهند کرد گویند آخر  
کسی از مقتولان حجاج سعید بن جبیر بود و چون او را هلاک کرد حق تعالی خوانی بروی مستولی گردانید  
تا در آن حالت ببرد و خلایق از شر او خلاص یافتند و یکی دیگر از فضلا کتاب سلیمان بن سعید الحشقی  
بود شش سال کتابت مشام کرد و افسح و ابلیخ کتاب عبد الحمید بن یحیی بود کاتب مروان حمار  
و ذکر فصاحت و بلاغت او از شرح مستغنیست و بیوسته منصور عباسی کفتی غلبنا بنو مروان  
بثلاثة بالحجاج و عبد الحمید الکاتب و الموزن البعلبکی و یکی دیگر از فصحا کتاب عبد الله بن  
المقفع بود که در روزگار خویش نظیر نداشت بلکه در بیج عصر مثل او کاتبی نبود و خالد بن برمک  
نیز از مشاهیر کتاب آل عباس است و ابو عبد الله که کاتب مهدی بود بیوسته کفتی ما را یت مثل  
خالد بلاغت اعرابیه و طاعته اعجمیه وله الاواء المشهورة والتدابیر الصایبه و دایما منصور کفتی  
خالد غدار و الذی تقوتها و یونس بن فروه کاتب عیسی بن موسی بود و صواب تدا  
بیر و مستقیمات آراء او ظاهر و مشهور بوده است و همچنین ابراهیم بن هلال کاتب دولت



عباسی بود و استاد سید رضی موسوی و برادرش سید مرتضی و فصاحت و بلاغت او از شرح مستفیض  
فی الجمله علی الذوام کتاب معظم و معتبر بوده و هیچ وقت در مرتبه انحطاط و درجه ادنی نیفتاده و هر یک  
بر حسب استعداد و قوت و قدرت خویش بحلی رفیع و مکانی عالی منیع رسیده و درین روزگار در ولایت  
مصر و شام کتاب ستر سلاطین انجا بر مراتب و زرافایق و راج است و اقطاعات کتاب اسرار ایشان  
مساوی اقطاعات امراء مملکت باشد و مصدوقه حال است که بی برکت حرکت قدم قلم ایشان هیچ مطلوب  
قدم در چیز وجود نهند و هیچ مقصود روی در نقاب تعذر نکشاید چه اگر سلاطین روزگار خواهد که ذکر  
تهنیتی با شرط تعزیتی بجای آرند یا دلی رمید را در دام کشند یا نفس سرکش را رام گردانند یا تحریف  
اعداد و میل اولیا کنند یا تمهید قواعد استعطاف یا تشیید مباحث اعتدال اشتغال نمایند یا قوانین  
انذار و اسعاف را مهند کنند جز بوسیلت استعانت قلم و بیان و بی واسطه استمداد عبارت  
و بیان ایشان میسر و مسلم نگردد پس باید که بر سلاطین روزگار واجب و لازم باشد که جانب  
ایشان را بحسن رعایت و محافظت و تقویت و تربیت فرمایند و به تربیت مهمات و مصالح ایشان  
اتمام تمام نمایند تا ایشان در خدمتی که بدان مامور و مشغولند بیفزایند و موجب رونق پادشاهی  
و مملکت گردد و حکیم ابوالحسن احمد بن عمر بن علی العروسی السمرقندی رحمه الله حکایتی چند مناسب  
در کتاب مجمع النوادر آورده است اما چون هنوز فواید مولانا حکیم الدین ناموس با تمام نرسیده  
آینا موخر داشته شد بعد از آن ایراد افتد انشاء الله تعالی **فصل سوم در اداب کتاب**  
**و آلات ایشان** معنی آلت رسیدن فعل فاعل است بمنفعل و کاتب را در کتابت بالقی چند  
چون قلم و قلم تراکش و دوات و محراک و حبر و کاغذ احتیاجست باید که تمام معد باشد و عاریت  
نخواهد و اگر دیگری عاریت خواهد منع نکند و بیوسته قلم تراشیده و معد دارد و باید که طاق باشد  
و هر قلمی که امروز بکار داشت دیگر بنجدید تراشد تا رطوبت جبر از او زایل شود و بعضی گفته  
اند ادب آنست که قلم تراکش همیشه تیز دارد و بدان دوات نشوراند چه فاضل سعید استاد  
الکتاب جمال الدین یا قوت مستعصمی رحمه الله هر گاه که در خط یکی از کتاب خطی و کند ی  
مشاهده کردی گفتی قلم تراکش او کند بوده است و همچنین محراک و مقطع معد باید داشت تا  
بکار و قلم نباید نشورانید و قلم را بر قلم دیگر قط نباید کرد و تمامت آلات کتابت معد دارد  
و دست و جامه از سیاهی محافظت نماید و قلم محرف تراشد و میدان قلم بر مقدار بند انگشت  
مهرین باید و کتبه بغداد بر مقدار ناخن انگشت می تراشند و تراشه قلم را عزیز باید داشت

و بر راه گذار نباید انداخت که اگر بای بران نهاده شود درویشی و فراموشی آورد و امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه فرموده است در وقتی که عبدالرحمن بن بلجم علیه مایستخذه او را بکار دزد شعر  
والله ما قطعت قطیع الغنم ولا لیست السراویل علی القدم ولا مشیت علی برایه القلم  
فمن این اصابتی هذا لالم و چون از کتابت فارغ شود قلم باک گرداند در وقت کتابت قلم در  
دایان نگیرد و عقده بر قلم نگذارد که استادان بقلم محقق کتابت نکرده اند و آن محقق را بفال بد آ  
اند و همچنین دوات را بقدری مشک و کلاب مطیّب و رکوی که قلم بدان باک کند معد دارد  
و مرکب باید که غلیظ نبود و روان و براق باشد تا کاتب را بر کتابت قدرت بود و در صیانت  
آلت کتابت از قاذوات مبالغت تمام کند و دوات را بر طاقچه و بالش و جای بلند نهد که معزولی  
باز آرد و اگر مکتوب الیه از کاتب بزرگتر باشد عرض کاغذ وسط باید و تفاوت میان سطور  
بر مقدار عرض کاغذ و بیجیدن لایق بیاض بین السطور و قوت خط موافق عرض بیاض خطوط و اگر  
مکتوب الیه ادنی باشد عرض بزرگتر و سطور از یکدیگر دور تر و خط قوی تر و بیاض سر نامه  
زیادت باید گذاشت و چون نامه تمام شود از کنار آخر کاغذ از جانب راست باره قطع کند  
تا شکل مربع نباشد و بر ظهر مکتوب کاتبی که بزرگتر از خود باشد جواب آن نتوان نوشت و اگر  
بادنی نویسد شاید و اگر بمساوی نویسد بی تمهید عذر نویسد **کتاب قیل شعر**

تعدّر قرطاس فی الظرفیة وانت کریم طیب الاصل فاعذر

سواء ظهر قرطاس و بطن اذا کان الکتاب الی کریم

**و ایضا** کتبت علی ظهر الیک لانه وجد تک لکل نایبة ظهر

و چون از جمعی غایب شود باید که ابتداء نامه بمثل جنین بیت کند **شعر**  
اذا ما غاب عنک اخوک یوما ولم یکتب الیک فقد جفاکا

و همچنین در مکتوب کسی که کتابت کند ننهد که در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود  
من نظر فی کتاب اخیه بغیر ادنه فکانما ینظر فی النار و خط را نقطه و اعراب بنیاز نکند که آن

علامت تجرید مکتوب الیه باشد **فصل چهارم در زمان کتابت**

آنچه ضروری باشد باید که بعد از نماز دیگر نویسد که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است من  
احب کریمه فلا یکتب بعد العصر شیا و در وقت افراط سرما و استیلا کریم کتابت نکند  
و در وقت کرسکی و تشنگی و غضب و غلبه خواب و امثال آن اعراض نفسانی هم چیزی نویسد



که اثر آن اعراض غالباً در کتابت او ظاهر شود و مقصود فوت کردن و چون ضروری نباشد  
اختیاراً رات نجومی را مراعات کند چنانکه درین اثبات مذکور است **شعر**

- ابتدا آو کتاب از هر باب چون کنی اختیار جیت صواب
- ماه در برج منقلب باید و بر تیرست متصل شاید
- و رکنی نامه سوی حضرت شاه ناظر آفتاب باید و ماه
- و فرستی بخانه دهقان نیک باشد نظر سوی کیوان
- و فرستی بسوی دانشمند جز نظر سوی شتری بسند
- و فرستی سوی سه سالار سوی مرغ بایدش دیدار
- و فرستی سوی دیر نظر ماه سوی تیر پدیر
- و فرستی سوی زنان بنکر تا که ناظر بود بر هر قمر
- وین نظر ما بدان بی تبلیس به تلیث باشد و تسدیس
- و در خواهی که باشد تصدیح از مقابل حذر کن و تریج

**فصل پنجم در موضع کتابت** باید که مکان کتابت سرد و گرم و تاریک و تنگ نباشد  
و از میان مشغله دور تر و مهت ریح نشیند و بحضور بزرگتر از خود کتابت نکند که متضمن امانت  
باشد و بر مقامی نشیند که اگر بزرگتر از کسی بیاید او را مقام بدو باید داد که آنرا با اصطلاح کتاب  
مکان قلعه گویند و تصور آمدن آن شخص دایماً ذهن کاتب مشغول و پریشان دآرد و در صحاح اللغة  
جوهری مذکورست قلعه بضم قاف منزلی را گویند که وطن را نشاید و مجلس قلعه آن باشد که صاحبش  
هر دم از آنجا برخیزد و بجای دیگر نشیند و گویند علی قلعه ای علی رحله یعنی بر سر کوه چند و قلعه  
کسی را گویند که از زمین منقطع شود و در هیچ حال ثابت نتواند بود و مال عاریت را نیز قلعه گویند  
**و فی الخبر** بیس المال القلعة فی الجملة مجموع معانی قلعه بیکدیگر نزدیکیست و بر سرعت انتقال  
دلالت دارند و در زمان و مکان نیز باید که تمامت شرایط که موجب فراغت خاطر و سبب نیغ  
اشتغال باشد رعایت کند و این شرایط و قتی مرعی تواند داشت که کتابت با اختیار او باشد  
اما اگر ضرورتی اقتد و الضی و رات تبیح المحصورات مراعات این معانی توان نمود و عذر  
واضح و لایح باشد و درین نوع خصوصاً و در همه علوم عموماً قوت ذهن و قادت و تصرفات  
خاطر نقاد که از مواجب الهیست اعظم مرشدی و اکمل موصلیت لاسم که از جهت تحصیل

همچنانکه بتعلیم لغت و مسایل نحو و صرف و معانی و بیان بقدر وسع مستظهر باشد و از قوانین شرع  
و حقایق لغتی و دقایق و لطایف معنوی خالی نباشد و در میدان مدح و سجا و تحسین و تهجین اشیا سوار  
و بر مصطلحات و عادات و امثال و انباء روزگار در مخاطبات واقف و قصب السبق از مباحثات  
این نوع و مردان این میدان ره بوده و باقصی غایت از باب اجتهاد رسیده **فصل ششم**  
**در صفت آلات و ادوات کتابت نظام و ثرافی و صفا القلم** حق تعالی سو کند خورد و گفتن  
و القلم و ما یسطرون و ابوالفتح بستی این معنی را اخذ کرد و این ابیات گفت **شعر**

اذا قسم الا بطل یوما بیفهم و عدوه مما یکسب المجد و الکرم  
کنی قلم الکتاب فخر و رفعة مدی الذی یران الله اقسام بالقلم  
غنی صلاح العباد و رشد الامم و امن البریة من کل غم  
بشیین ما لهما ثالث بخرق الحام و رتق القلم

**و قال ابن الرومی**

جِلَّ یَنْضِضُ فی الارض ربعة لانه قاسم الاجال و النعم  
انیا به کسیوف الهند لا نعمة تناسلت به الاداب فی الامم  
**وله فی ابی عبد الله محمد بن یعقوب الفارسی**

خفت انامله الثلاث باجوف بادی الضنی حکلی بنا کعاب  
مستعمل الطبی السیوف و للضنی بدقیق خطم غیر ذی ایناب  
فاذا نحا للنطق اطرق باکیا حکلی بجنته صریر الثاب  
بانیک ما تدیب جوانب حلقه بفصاحة کعصاة الاعراب  
واذا شکی طما تورده حمة مملوءة سوداء ذات عباب  
یمش علی خذیه الا انه فی جملة الفرسان و الרכاب  
یهدی الی الاجاب صحة نحد و الی مقالیه لباب جباب

**ولا بی سعید الاصفهانی رحمه الله**

تری صید الملوک لها سجودا اذا انتصبت علی وجه الصغیفه  
فلا الفلک المدار له و کیل ولا القدر المتاح لها خلیفه

**و لغیره**



و ذی نحل را کج ساجد  
 یغی خضوع دم جباری  
 بلازم الحس فی اوقاتها  
 منهمک فی طاعة الباری

**وقیل** عقول الرجال تحت السد اقلامهم **وقیل** بنو الاقلام یصوب غث المحکم  
**وقیل** القلم صانع الکلام یفرغ ما یجمعه القلب ویصوغ ما یسبک اللبت **وقال المأمون**  
 لله در القلم کیف تحک وشی المملکة **وقال جعفر بن یحیی** لم ارباکیا احسن تبسما من القلم  
**وقال ثمامة** ما اثبتت الاقلام لم تطع فی دروس الا یام **وقیل** بالاقلام تساکس الاقالیم  
**وقال ابن المعتز** الاقلام مخبرة جیوش الکلام حکم الارادة ولا تحمل الاستزادة کانهما تقبل  
 بساط سلطان او تفتح باب بستان **فی وصف المداد والدواة** مداد کسواد العین وسوید  
 القلب مداد ناسب خوا فی الغراب واستعار لوز شرح الشباب **وقیل** کان یارون  
 الرشید تجب من الالوان السواد وفضله علی باقیها فسال یوما لآوزاعی عن السواد فقال لا  
 یلبس فیه محرم ولا یکن فیه میت ولا تجلی فیه عروس فصعب علی الرشید ذلک فقال ابو یوسف  
 القاضی رحمة الله علیه النور فی السواد فتهلک وجه الرشید فقال احسنت فله انت **فی الدواة**  
 سودا و محبت ریقین فریق للملک بانیة واخو فی نازمة رنجیه عجا **وقال الحسن بن وهب**

لا تجر عن من المداد ولطیفة  
 ان المداد خلوق ثوب الکاتب  
 لولا المداد وحسن رونق لونه  
 ما صبح شیء فی حساب الحاسب  
 ولما تبینت الامور لباحث  
 ولکان شاهدا امره کالغایب

**وبعض الکتاب** هو السواد لان شیبی ابيض یوذی الفی واجت لون شبابی ولذا ک  
 فی الکافور یرد قاطع والمسک اصبح سید الاطیاب و به ترزین کف کل فزیدة و به تتم صناعة  
 الکتاب شخصی از افاضل دواتی ابنو شیبی بیش دوستی فرستاد و این دو بیت برنوشت **شعر**  
 قد بعثنا الیک ام العطا یا  
 والمایا زنجیة للاحساب  
 فی حشائنا من غیر حوب حوب  
 هی امعنی من مرهفات الحواب

**وقیل** الدواة من انفع الادوات والحر اجدی من التبر **وقیل** الدواة غدیر تفیض نایع  
 الحکمة من قراره وتنشأ سحج البلاغة من اقطاره **وقیل** دواتک تدای فرص عماک وتودی  
 قلوب عداک **فی مدح الخط** قال اقلیدس الخط هندسة روحانیة ظهرت بآلة جسمانیة **وقیل**

المخط فی الابصار سواد و فی البصائر بیاض **وقیل** ردادة الخط زمانة الادب وما قید فی الخط  
 نظما خط کا انفتحت از امیر التری تنزمت الا عیان قید الاعین و بلاغة من القلوب ملاحه  
 قال البنی بها صلوة الاسن **وقال الحسن ابو الفتح البستی فی ذلک**  
 ان من اقلامه یوما یعلمها  
 انساک کل کتی من عامد  
 وان امر علی رقی انا منسد  
 اقر بالرق کتاب الانام له

**ولا بی منصور الثعلبی فی خط ابن مقله رحمة الله**

خط ابن مقله من ارعاه مقلت  
 و ذت جوارحه لو حوت مقله  
 فالدر صفر من تنضیده جیدا  
 والروض یحمر لاستحیایه نجلا

**ابن فواید حکیم فاضل ابو الحسن احمد بن عمر بن علی النظامی العروسی السمرقندی رحمة الله**  
 در مجمع النوادر آورده است حکیم مذکور چند حکایت در کتاب مجمع النوادر مطابق وقت و حال ملوک و سلاطین  
 هر عصر ایراد کرده است برین موجب که ملخص می گردد و در مقدمه می گوید که کتابت و دبیری صنعتیست  
 مشتمل بر قیاسات خطانی و بلاغی شفع در مخاطباتی که مردم است بر سبیل محاورت و مشاورت و محاسمت  
 در مدح و ذم و حیل و استعطاف و اعزاز و تعظیم اعمال و تحقیر اشغال و ساختن و جوهر عذر و عتاب و احکام  
 و ثایق و اذکار و سوابق و اظهار تربیت و نظام کلام در جمیع وقایع بر وجه اولی و اصوب پس کاتب باید که  
 کریم اصل و شریف عرض و دقیق نظر و عمیق فکر و ثاقب رای و صایب حدس باشد و از آداب و ثمرات  
 تقیسی او فر و خطی او فی فایز و بقیاسات منطقی عارف و بر مراتب ابناء روزگار واقف و در حرص بر  
 حطام دینوی و مزخرف فانی محتر و بتحصین و تقیج اصحاب اغراض و ارباب اغراض غیر ملتفت و  
 در کتب مراسلات عرض مخدوم را که مکتوب منه باشد از تنزیل در مواضع نازل و مراسم حامل مستحفظ و  
 جانب مکتوب الیه را اگر چه میان او مکتوب منه محاسمت باشد مراعی و محافظ و از تعرض عرض او متحرز  
 و محتنب مکر که مکتوب الیه از حد ادب تجاوز نموده باشد و قدم حمت از دایره حشمت بیرون نهاده که  
 واحد بواحد و البادی اظلم محقق و رعایت حد وسط را کاتب ملازم و بهر کس آن نویسد که اصل و نسب و ملک  
 و ولایت و خاندان و شکر او بران دلالت نماید و اگر مکتوب الیه طریق تکرر سلوک دارد کاتب مترسل  
 را نیز رسد که درین موضع قلم بردارد و قدم در گزارد و درین عمر باقصی غایت و منتها نهایت برسد  
**کا قال البنی صلی الله علیه وسلم** التکرر علی التکرر صدقه و البتة نکدار که هیچ غبار مذلت در فضاء کما  
 بقیت از هوا مرسلت بردامن حمت مخدوم او نشیند و در سیاق سخن رانی طریق اختصار و ایجاز



رود که خبر الکلام ماقبل و دل و از وقیعت المکثار مذار احتراز و اجتناب ورزد اما سخن برین بایه وقتی  
رسد که منشی از هر علم بهره یافته باشد و از هر استاد نکته یاد گرفته و از هر حکیم لطیفه شنوده و از هر ادیب  
طرفه اقتباس کرده و سر مجموع فضایل و آداب تلاوت کلام مجید عظم الله جلالة و اخبار مصطفی صلی  
الله علیه و سلم و آثار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و امثال عرب و کلمات عجم بطالعه کتب سلف  
و مناظره صحیف از منظومات و منشورات عربی و فارسی فصحا و بلغا عرب و عجم حکایت و در هر چون برین  
مرتبه رسد سخن او بر جمیع سخنان معاصر آن فایق و راجح باشد و درین باب چند حکایت ذکر می رود **حکایت**  
**اول** اسکافی دبیر از جمله کتاب آل سامان رحیم الله در کتابت سرآمد عصر خویش بود بر شواهی  
مطالب نیکو رفتی و از مضایق مقاصد نیکو بدرآمدی و در دیوان رسالت نوح منصور سامانی  
محوری کردی مگر ارکان دولت قدر او نشناختند و بر اندازه قدر او را ننواختند از کارا بهره بیش التبتکین  
رفت و التبتکین چون عاقل و میز بود او را بخود نزدیک گردانید و عزیز و مکرم داشت و دیوان رست  
بد و تفویض فرمود و منصب او ترقی یافت و بسبب آنک بیش نوح منصور جمعی نوخاستگان بدید  
آمده بودند و بر قدیمان استخفاف می کردند نوح را با التبتکین متغیر گردانیدند و التبتکین چند آنک ممکن  
بود تحمل می کرد و آخر الامر کار بعصیان کشید و امیر نوح بزاوستان رفت و بسبب التبتکین بیوست تا آن  
لشکر بیاورد و سیجوریان از نیشابور بیایند و بالتبتکین مقاتله کنند و ذکر آن محاربت در کتابت یعنی  
عقبی مسطور است پس چون آن لشکر بهره رسید امیر نوح ابوالحسن علی بن محتاج الکشانی را که حاجب  
الباب بود با التبتکین فرستاد با نامه مشتمل بر وعید و مضمون آن مجموع تحویف و تهدید و محال صلح  
بغایت متعذر بلک بکلی مسدود و مستعسر چون حاجب نامه عرض کرد و بیغام رسانید و هیچ دقیقه ناکفته نگذاشت  
التبتکین را از خاطر زیادت شد گفت من بنده بدر اویم اما در آن وقت که خواجه من از دار فنا بدر  
بقار حلت کرد او را بمن سپرد نه مرا با او اگر چه از روی ظاهر مرا در فرمان اومی باید بود اما چون وصیت  
بدر او را معلوم کنند دانند که نتیجه بخلاف آن باشد که من بیرم و او جوان او را سخن من می باید شنید  
نه مرا سخن او و جمعی که او را برین قضیه باعث و محرض اند تا قرض آن دولتند نه ناصح و مادم آن خاندانند  
نه خادم و از غایت خشم و غضب اسکافی را گفت جواب آن مکتوب بر پشت نامه او بنویس و از استخفاف  
هیچ باز مگیر لیسکافی چون در فن خود مهارتی بکمال داشت بر دیده نوشت بسم الله الرحمن الرحیم  
یا نوح قد جاد لتنا فاکثرت جدالتنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین چون نامه بامیر خراسان نوح  
بن منصور سامانی رسید و بخواند و از نوشتن آیه مذکوره تعجبها کرد و ارکان دولت جبران بماند

و دبیران انگشت بدندان گرفتند چون کار التبتکین یکسوشد اسکافی متواری و پنهان و پراسان می بود  
تا نوح کس فرستاد و او را بموا عید خوب مستظهر گردانیده طلب کرد چون آنحضرت بیوست بر قرار  
دبیری بدو داد و کار او بالا گرفت و منصب او ترقی یافت و در میان کتاب و اهل قلم سر آمده  
شد که اگر قرآن ندانستی و در آن قضیه آیه مذکوره درج نکردی کار او بدین غایت نرسیدی **حکایت**  
**دوم** چون کار اسکافی در کتابت نوح منصور بدرجه اعلی رسید ماکان دیلمی که مردی دلیر و کار  
دان بود در ری و کوهستان عصیان آورد و سر از رتبه طاعت بکشید و عمال خواری و سمنان و سمنل فرستاد  
و بر چند شهر از قومس ستولی شد و دم استعلا و استبداد می زد و از سامانیان یاد نمی آورد نوح منصور  
ازین قضیه اندیشناک بلک خایف شد و بتدارک حال او مشغول گشت و تماش سبها سالار را با هفت هزار  
مرد محارب او فرستاد و تماش مردی روشن رای بود و در مضایق و مهالک جست رفتی و نیکو جابلی بیرون  
آمدی و هر محاربت که موسوم شدی بیرون جنگل بودی و لشکر با شکستی و از هیچ کاری مقصود باز نکشتی و در  
خلوت با اسکافی گفت من از ماکان بغایت ترسانم می باید که با تماش اسفها سالار موافق و متفق باشی و هر قضیه  
که در باب لشکر کشی از وفوت شود تو یاد او دهی و من بانی نیشابور مقام خواهم کرد تا بشت لشکر باشم و خصم  
شکسته شود باید که متواتر بمن مکتوبات نویسی و از مجاری حالات اعلام کنی اسکافی گفت فرمان بردارم  
روز دیگر تماش را یات بکشد و کوس بزد و با هفت هزار مرد از بخارا برفت و از جیحون عبور کرد  
و باقی لشکر با امیر نوح در عقب تانیشابور بیامدند و تماش بییهی رفت و بقومس بیرون شد و روی با  
کان نهاد و ماکان باده هزار مرد جنگی منتظر بر در نشسته بود و تماش چون بر سید از شهر بگذشت و در  
مقابل او لشکر گاه زد و رسولان در راه افتادند و بر هیچ امر قرار نکردند که ماکان بتدبیر و کفایت  
خویش و ترتیب لشکر بغایت مستظهر و مغرور بود و قرار بر مصاف دادند و تماش بیرون جهان دیده  
بود و چهل سال سبها سالاری کرد و محاربات بسیار دیده تعبیه لشکر بنوعی کرد که چون دو لشکر در مقا  
بله یکدیگر آمدند و دبیران و شجاعان ماوراءالنهر و خراسان در قلب در حرکت آمدند یکنیمه از لشکر  
ماکان برفتند و باقی محارب مشغول شدند و ماکان کشته شد و تماش مظفر و منصور گشت و با اسکافی  
گفت که تا قاصدی فرستادن کبوتر بر مقدمه می باید پرانید و جلد و قایح را بیک دو کلمه باز نمودن تا بر  
کبوتر بار نباشد لیسکافی دو انگشت کاغذ بر گرفت و نوشت بسم الله الرحمن الرحیم ماکان  
صادر کاسمه و اللام ازین مانعی خواست و از کان فعل خاص بیارسی جنان باشد که ماکان چون نام  
خویش شد یعنی نیست شد چون کبوتر بامیر نوح رسید ازین فتح چندان تعجب نکردند که ازین لفظ



که مشتمل بر مصدوقه حال و بعد از آن اسباب ترفیه لسکاف مجدد کرد و ایندو گفت فارغ دل و مستظهر  
باش چه سهام فکر او بسبب توزیع خاطر متلاشی بر هدف جوارح آب جمع نیاید زیرا که جز بحقیقت خاطر  
بر جنان کلمات فایز نتوان شد **حکایت سوم** یکی از کتاب خلفاء عباسی بوالی بصره نامه می نوشت  
ولی تسم خاطر و توزیع ضمیر مستغرق فکر عمیق شده کلمات چون در تین و ما و معین می پرداخت ناگاه  
کنیزک وی گفت که آرد مانند کاتب جنان شوریده طبع و پیریشان خاطر شد که سیاق سخن از دست  
داد و بر وجهی انفعال بر و راه یافت که در مکتوب بنوشت که آرد مانند بواقی نامه تمام کرد و بحضرت  
فرستاد چون خلیفه در مطالعه بدان مقام رسید حیران ماند و هیچ محلی آنرا پدید نمی توانست کرد کاتب  
را بطلبید و آن حال از و باز پرسید کاتب خجل شد و قضیه بر راستی باز نمود خلیفه گفت اول این نامه  
را بر آخر جنان رجحانست که قل هو الله را بر تبتیدی انی لهیب در یغ باشد خاطر جنین بلغار بدست  
غوغا و احتیاج و افتقار باز دادن و اسباب ترفه و معاش او جنان تعیین فرمود که امثال این کلمات  
دیگر بگوشتن او رسد **حکایت چهارم** حضرت کافی لسهیل بن عباله که وزیر فخر الدوله بویه  
بود باز نمودند که قاضی قم در استماع قضایا جانب حق را مهمل می گذارد و در یک قضیه از دو مترافع  
با نصد دینار رشوت شده است صاحب استنکاری تمام نمود بدو وجه یکی از کثرت رشوت دوم  
از دیری ولی دینانی قاضی در حال قلم برگرفت و بنوشت بسم الله الرحمن الرحیم ایها القاضی  
بقم قد عز لناک فقم و علما فضلا دانند که این کلمه در باب ایجاز و فصاحت چه مرتبه دارد از آن  
روز باز فصحا و بلغا این کلمه را بر دلها نوشتند و بر زبانها متداول گردانیدند **حکایت پنجم**  
لمغان شهریت از اعمال غزنین مکر در روز کار سلطان عادل یحیی الدوله و امین الملک محمود بن  
سبکتگین غزنوی انا را الله بر نامه جمعی از کفار برانی انجا شبیخون آوردند و خانی بمحصولات  
ایشان رسید جمعی از ایشان بتظلم بغزنین رفتند و از حضرت سلطان داد خواستند خواجه احمد  
حسن میمندی برایشان ترجم کرد و خراج آن سال بخشید و از عوارض صیانت کرد و گفت باز  
باز کردید و بیش کوشید و کم خرج کنید تا سه سال بحال خویش باز آید ایشان با فرجی تمام باز گشتند  
و آن سال نخوش دلی بسر بردند و چیزی بکس ندادند چون سال نوشد سمان جماعت باز بغزنین  
آمدند و قضیه بخواجه احمد حسن میمندی رفع کردند مشتمل بر آنک سال گذشته ولایت ما بر آفت و حث  
خواج و بحایت و حیاطت او آراسته و اهل شهر بدان کرم و عاطفت بمقام خویش رسیدند اما هنوز  
مز از لیم می ترسیم که اگر مال مقرر را امسال طلب فرمایند بعضی از رعایا مستاصل شوند و اثر آن

خلل بخیز این معوره باز کرد و خواجه خراج آن سال نیز بخشید درین دو سال اهل لمغان توانک شدند  
و در سال سوم نیز طمع کردند و همان جماعت بدیوان آمدند و قصه دیگر مروز بعرض رسانیدند و ممکنا  
نرا معلوم شد که ایشان بر باطلند خواجه بر پشت قصه ایشان بنوشت که الخراج خراج ادا و ده دوا  
و ده یعنی خراج ریش هزار چشمه است که از درون آن دوا و اوست و از آن وقت باز این معنی مثل  
شد کتاب دوا و این در مواضع محتاج الیه استعال کردند و سامعان امثال نمودند **حکایت ششم**  
مامون خلیفه بوران دختر حسن سهل را که بدو الریاستین لقب و موسوم بود و برادر فضل سهل در نکاح  
آورد و آن دختری بود با جمال و کمال و در فضل بی مثال و قرار جنان بود که مامون بخانه آورد و یکماه  
انجا مقام کند و بعد از آن یکماه بخانه خویش باز آید چون انجا رفت خانه دید خرم تر از مشرق بوقت  
دیدن سحر و خوش تر از بوستان بگاه رسیدن کل و خانه واری حصیر از شوشه زرد و کشیده و بدر  
و لعل و فیروزه تر صیغ کرده **شعر** کان صغری و کبری من واقعها حصنا و در علی ارض من الذییب  
و هم بران مثال بالشی نهاده و نگارینی در صدر آن نشسته از عمر و زندگانی شیرین تر و از صحت  
و جوانی خوشتر با قاضی که سر و سبی با او بنده نوشتی و عارضی که خورشید انور او را خداوند خواندی  
موی او شکل مشک و غیره چشم خند جرج و جوهر برای خاست خرامان پیش مامون باز آمد و خدمتی  
نیکو کرد و مامون را در صدر نشانند مامون بهزار دل و اله جمال او شد و جانش در اضطراب آمده  
دانه مر و ارید غلطان هر یک چند بیضه عصفوری از کواکب آسمان روشن تر و از دیدار خوبان  
آبدار تر و از مشتری مدور تر بلکه منور تر پیش او بر تخت در آری بر روی بساط در حرکت آمدند  
و از بساط و تدویر در حرکت متواتر شد و سکون را مجال نماند دختر بدان جواهر التفات  
نکرد و سر از پیش بر نیامورد مامون مشوق تر گشت و دست بیازید و در انبساط باز کرد اما معا  
نقه کند دختر را عارضه حیا استیلا گرفت و جنان منفعل شد که حالتی که بر زنان مخصوص است  
بوجود آمد و خجالت بر صفحات و جنات او ظاهر گشت بر فور گفت یا امیر المؤمنین اتی امر الله  
فلا تستعجلوه مامون دست باز کشید و از غایت فصاحت و لطف استعال او این آیت را  
درین حال تعجبها کرد و با انسی که او را پیدا شد هیچ شبان روز از آن خانه بیرون نیامد و  
کار فضل حسن سهل برکت آن دختر و جستی او در استسهاد و استعال آیت مذکور با وج  
تر یا رسید **حکایت هفتم** از خلفاء بنی العباس امیر المؤمنین المسترشد بالله طیب الله  
ترتبه و رفع الی الجنان ترتبه بواسطه استراحتی که از سلطان سعید بن منکشا طاب ثرا



بها در تصور داشت متوجه فراسان شد چون بکرمان شاه رسید روز آدین بود خطبه گفت که در فصاحت  
از زروه آفتاب گذشته بود و بختها و عروه علیین رسیده و در اثنا خطبه بواسطه ملائقی که از آل سلجوق  
داشت شکایتی که فصحاء و عرب و بلغا و عجم از صفا دادند که از صحابه رضی الله عنهم که شارح کلمات  
جامع الکلم بودند هیچ کس فصلی بدان جزالت و فصاحت نظم نداده بود در بیان آورد برین موجب  
فوضنا امورا الی آل سلجوق فیزوا علینا فطال علیهم الامد فقتل قلوبهم و کثیر منهم فاسقون یعنی  
کار ما و خویش را بآل سلجوق باز گذاشتیم و ایشان بر ما بیرون آمدند و روزگار ایشان امتداد یافت  
و دلهای ایشان سخت شد و بیشتر از ایشان فاسقاند یعنی از فرمانها و ما در دین سلمانی کردن بیرون  
بوده اند **حکایت هشتم** کورخان خطای بر در سمرقند با سلطان سنجین ملک شاه مصاف کرد در  
ماوراءالنهر بعد از کشتن امام مشرق حسام الدین انارالله بر نامه و وسع علیه رضوانه او را مسلم  
شد پس کورخان حکومت بخارا با تمثیلین بر امیر بیابانی برادرزاده خوارزمشاه آتسز داد و در وقت  
بازگشتن او را بخواجه امام تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز سپرد که امام بخارا بود تا هر چه کند باشا  
رت او کند و کورخان بازگشت و پیوستگان رفت و او در افشاء معدلت و انفاذ او امر و احکام  
مشاریه ایام بود و الحق بادشاهی ازین دو بیش نیست آتمتیلین چون میدان خالی یافت دست نظم  
و تعدی بر کشاد و بکستخراج اهل بخارا مشغول شد چند کس از بخاریان پیوستگان رفتند کورخان نامه  
با تمثیلین نوشت بر طریق اهل اسلام بسم الله الرحمن الرحیم آتمتیلین بدانند که میان ما اگر چه مسافت  
دورست اما رضا و سخط ما بدو نزدیکست آتمتیلین آن کنند که احمد فرماید و احمد آن فرماید که محمد فرموده  
است صلی الله علیه و سلم و السلام اگر ارباب بلاغت بتامل این معانی اشتغال نمایند بزرار مجلد  
شرح این کلمات مختصر است بلکه زیادت و مجملش هویدا و روشن است و محتاج شرح نیست و از طول  
سلام مثل آن کم روایت کرده اند **حکایت نهم** غایت فصاحت قرآن ایجاز لفظ و اعجاز  
معنیست و انج فصحاء و بلغا را از تفسیحات قرآن دست داده بدرجه ایست که عقلا و علما را از  
تصور آن دشت می آید و دلیلی واضح و حجتی قاطع بران مطلوب آنست که این کلام بر مجازی نفس  
هیچ مخلوقی نرفته است و از هیچ کام و زبان حادث نشده و رقم قدم بر ناصیه اشارات و عبارات  
او مثبت است گویند که یکی از اهل اسلام پیش ولید بن مغیره این آیت می خواند و قیل یا ارض ابلیخی  
ماک و یا سما اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین  
ولید بن مغیره گفت والله ان علیه لطلاوة و ان له لحلاوة و ان اعلا لملم و ان اسفله لمخدق و ما هو قول

البشر چون دشمنان و منکران بر فصاحت قرآن و اعجاز او در میادین انصاف بدین مقام رسند و توان  
و معتقدان بنکر که بکجا رسند **حکایت دهم** سلطان عادل یمن الدوله و امیر الملة محمود سبکتگین  
انارالله بر هانه و سولی با و را و النهر بنزدیک بغراخان فرستاد و در نامه نوشته بود تقریر کرد که در  
تفسیر این آیت که ان اکرمکم عند الله اتقیکم ارباب حقایق و اصحاب دقایق متفق اند که این بقیه که از  
جهل میفرماید که هیچ نقصان ارواح انسانی را برتر از جهل نیست و هیچ فضیلت با علم مساوی نه کما قال الله  
تعالی و الذین اتوا العلم درجات می باید که ائمه ماوراءالنهر و علماء مشرق و افاضل حضرت خاقان  
از ضروریات این خبر دهند که نبوت جیت و سلام جیت و دین جیت و احسان جیت و  
ایمان جیت و تقوی جیت و امر معروف جیت و نهی منکر جیت و صراط جیت و میزان جیت  
و رحمت جیت و شفقت جیت و عدل جیت و فضل جیت چون نامه محضرت بغراخان رسید و  
بر مضمون آن و قوف افتاد ائمه ماوراءالنهر را از بلاد و بقاع بخواند جواب این سوالات را از ایشان  
التماس کرد و چند کس از اکابر ائمه و عاظم علماء التزام کردند که درین باب کتابی سازند و جواب این  
سوالات در آن درج کنند چهار ماه مهلت خواستند و بغراخان را این مهلت مناسب نبود و اقل ضرور  
آن اخراجات بسیار که بر رسولان رفتی و تعهد ائمه که بجواب شغول شدند محمد بن عبدالکاتب  
که دبیر بغراخان بود و در علوم تعمقی و در فضل تفوقی تمام داشت و در نظم و نشر از فضلا و روزگار  
و بلغا و اهل اسلام کوی سبقت ربوده بود گفت من آن سوالات را بدو کلمه جواب بنویسم چنانکه  
افاضل اسلام و علماء مشرق بسندید و دارند و در بیان سایل بر طریق فتوی نوشت قال رسول  
الله صلی الله علیه و سلم التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله همه علماء ماوراءالنهر انگشت تعجب  
بدندان گرفتند و گفتند جواب کامل آن سوالات این حدیثست و خاقان بغایت خرم و خوش  
دل شد که جواب این سوالات بدین تدبیر کفایت کشت و بتصانیف ائمه محتاج نکشت و در تعظیم  
و اکرام و اجرای و ظایف و انعام محمد بن عبدالکاتب افزود و او را از جمیع مقربان بمزید تعزیر  
و ترجیب اختصاص داد و چون جواب نامه بغرین بردند افاضل آنجا و سایر ائمه و علماء اسلام  
بسندید و داشتند پس بدلائل این حکایات و شواهد این روایات معلوم و محقق می گردد که کاتب  
فاضل و منشی فایق و دبیر معلق بزرگتر آلتی و اداتی اند از آلات و ادوات پادشاهی و سلطنت و  
نیکوتر زینتی از زینتها و امارت و وزارت و مملکت و بر پادشاهان واجبست که چنین طایفه را  
بغایت عزیز و مجمل و محترم و مکرم دارند و در ترفیه خاطر و تهییه لبسباب معاش ایشان مساعی



حمیده مبدول فرماید تا کلز اردولت ایشان روز بروز طراوتی مجدد و شکوہی موبد یا بد و ذکر جمیل  
که بهترین ذخایر و شریف ترین مقتنیات و مکاسب است ابد الابدین و دهر الداهین بر روی روز  
کار موبد و مخلص مالان انشاء الله تعالی و چون از ترتیب مقدمه فارغ شدیم بذکر قسم اول و مراتب  
آن لشتغال نمایم مامول و متوقع از حسن شیم افاضل عصر آنست که اگر بر سهوی یا غرضه که اجتناب از آن  
ممکن نیست و من صنف قد استهدف مقرر اطلاع یا بند بعد از آنکه ذیل اغراض و عفو مسدول گردانند  
انعام تنقیح و اصلاح مبدول دارند فان تجد عیباً فسد الخلل فجل من لا عیب فیہ و عللاً به در وقت  
تصنیف و ترتیب این کتاب اتساع مجال فی مضیق نبود و اجتماع مطالب فی تفریق نه و معلومست که صفا  
باطن با وجود مکررات و حدت ذهن با تواتر موهبات و قوت طبیعت با تنابع مضغفات و صحت  
فکر با نقاب مقامات و مومکات بغایت متعذر باشد **شعر** زمین فربه تران کین طرز گفتند بیازوی ملوک ان لعل  
بدولت داشتند اندیشه رایاس نشاید لعل سخن بر بالکاس سخنها ز رفعت بر تریا با سباب نهناشد همیا  
واجب الوجود جل شان و عظم سلطانه که قاضی الحاجات است حضرت سهر رفعت سلطانی را در ترفع  
اقدار و تفوق مقدار و نفاد امر و مضار حکم و استغراق اوقات با کتساب حسنات و مبرات که موجب  
ادخار جمیل ذکر و سبب افتخار جمیل اجرت سالها و بی انتها و قریبها و بی انقضا ملاذ عالمیان و مقصد  
جهانیان دارد و دست تاثیر صرف زمان و ضرب طوارق حدثان از فنا و فضاء آستان دولت  
لشیان مصروف گردانال و غیر الکمال را از تعرض ساحت معلّا و سیده والا مکفوف دارد بالنبی و آل  
الاطهار و صحبه الکرام الاخیار قسم اول در مکاتبات و آن مشتمل است بر مرتبه  
مرتبه اول در مکاتبات سلاطین و خواتین و اولاد ایشان و القاب و ادعیه که بیکدیگر  
نویسند و احوالی که بعد از القاب ذکر کنند مشتمل بر دو ضرب و بدیت فصل و جهل و چهار  
صورت و صد و هشتاد و پنج نوع ضرب اول در القاب و ادعیه که بسلاطین و خواتین  
و اولاد ایشان نویسند و ذکر بل شاه کاتب که مکتوب منه است سه صورت و هر یک  
شش نوع مجموع هفده نوع باشد و ادعیه عربی که در غیر این سه صورت با ایشان نویسند  
صورت اول در القاب سلاطین و ذکر کاتب شش نوع و دعاء عربی صورت دوم  
در القاب خواتین شش نوع و دعاء عربی صورت سوم در القاب اولاد سلاطین شش  
نوع و دعاء عربی **صورت اول** در القاب سلاطین که بیکدیگر نویسند و ذکر کاتب  
شش نوع و دعاء بعد از ذکر انواع **نوع اول** حق جلّت کبریا و عمت نجا و سر آرد

دولت و اقبال بارگاه عظمت و جلال بادشاه جهان فرمان ده زمین و زمان ماده نعمت امن و امان الموبد  
بتایید الله الرحمن کل الله فی الارضین قهرمان المآء و الطین المخصوص بعواطف حضرت رب العالمین  
معه الدین و الدین معیت الاسلام و المسلمین رحمة الله الموعود للخلائق اجمعین را با و تال خلود مسدودا  
راد مناظم دین و دولت بر مقتضای رای صواب فرمای میسر و مصالح ملک و ملت بر قانون نصفت و معد  
مرتب و مقدر بحق الحق و البقی الغایل بالصدق محبت مخلص و عایی که از تنسم رواج آن ریاض انس  
نصرت یابد و تحقیق که از لست نشاق فوایح آن کلز ارتحا و اعتضاد طراوت کیرد موظف میدارد  
و از حضرت واجب الوجود تعالی شان و تجمید سلطانه لستد امت دولت روز افزون و لستقامت  
ایام بایون که موجب ترفه معاش جمهور و سبب تربت نظام امور است سوال میکند مصادم غرض اجابت  
بال **نوع دوم** خافقات آیات آسمان فرسای و اشعه الویه زمین بیای بار شاه جهان امان اهل ایمان  
سایه رافت و رحمت حضرت یزدان ظل الله فی الارض مالک المملک بال طول منها والعرض زبده المکنونات  
من المآء و الطین الموبد بتایید الله رب العالمین علاء الدین و الدین مع الاسلام و المسلمین بر مفارق عالمیان  
تا انقراض زمان ممدود و مبسوط بال و امور دین و دولت و مهمات ملک و ملت برای صواب فرمای منوط  
و مربوط بالنبی و آل و صحبه مخلص معتقد و عایی که کلز ارجم از اطایب رواج آن غیر یوی کهر و از بارستان  
بتسم نغفات آن معطر شود موجه حضرت عالی می گرداند و علی تعاقب الیالی و الایام و تنابع الشهور و ارد  
عوام سباب دوام دولت تا موجب اصلاح احوال جهانیان باشد از حضرت عزت سوال میکند سبب بال  
**نوع سوم** عرضه مملکت ایران تا انقراض زمان بپمن ایالت زاهر و معدلت زاهر سلطان اعظم خا  
قان اعدل الکریم دارای دین پرور جمشید عدل کسره مؤید قواعد سلطانی اسکندر ثانی ظل الله فی الارض خلاصه  
المکنونات من المآء و الطین المنصور بنصره خیر الناصرین ناصر الدین و الدین سلطان الاسلام و المسلمین تقسیم  
امیر المؤمنین مزین و مشرف بال و مسامع ایام و لیالی با سماع لالی او امر و نواهی آن حضرت مقروط و مشفق بمحمد  
و آل الاطهار محبت مخلص دعوات موفور و تحیات نامحصور از خلوص و داد و محض محبت و اعتقاد بحضرت  
ملک رفعت بلاغ می کند و بر تعاقب از منته و دمع و تنابع ایام و شهور عظمت و جلالت آن حضرت از جناب حلال  
احدیت می طلبد با جابت مقرون بال **نوع چهارم** آیات خورشید خاصیت بار شاه اسلام اعدل  
سلاطین زمان سایه رحمت یزدان ماده نعمت امن و امان قاهر الکفر و المشرکین مدمر الفجرة و المتمردين  
خلاصه الموجودات من المآء و الطین الموم با یال الله الزاهرة علی الخلائق اجمعین غیاث الدین و الدین  
معه الاسلام و المسلمین بر مفارق اقاصی و ادانی امانی با اولاد و اقارب و ابا عد جبار با بنده بار و نود



جلال و موآكب قبول و اقبال بدرگاه جهان بناه آينده بالنبي وآله الاظهار وصحبه الكرام للاخبار محبت معتقد  
برابلاغ امداد دعوات و ارسال امر و تحيات مواظبت نموده استقامت دولت با موجب نجاح عالميان  
بالو استقامت امور مملكت باسبب فوز و فلاح جهانيان كرد و از حضرت رب العالمين سوال ميكند و  
امارت اجابت مشاهده و معين مي بيند و الحمد لله على ذلك **نوع پنجم** رايات سلطنت والويه بالرشا  
و مملكت سلطان اعظم مولي ملوك العالم مالك تر قاب الام كليل مصالح العرب والعجم المويدين السماء المنصور  
على الاعداء و حير الانام ظهير الاسلام ظل الله على الديار والايام مظفر الدنيا والدين مغيث الاسلام و ايمنها  
المكتوب سلطانا و آدم بين الماء والطين در اطراف و الكفاف خافقين حافق باله و خورشيد عظمت و جلال  
از مطالع سعادت و مشارق اقبال و دولت طالع و مشارق بالنبي وآله محبت مخلص بر وظيفه و لا ووداد  
و راتبه محبت و اعتقاد مواظبت نموده دوام دولت و بقاء سلطنت از حضرت ربوبيت سوال ميكند  
ستجواب بال **نوع ششم** سايه هامي فر بالرشاه جهان نكر داري تاج و سرير جمشيد ثاني مويده قواعد  
قهر ماني افريدون عصر انوشير وان دهر ملاد سكان الارضين اعدل من جبل من الماء والطين جلال الدنيا  
والدين ركن الاسلام والمسلمين سالتها ولى تناسى بر سر كاذب خلايق تابان باله و امداد الطاف يزداني  
بروزگار شريفش متواصل و افراد اعطاف رباني بازمه و ساعات يموم و وارد و واصل بالنبي وآله  
الاظهرين وصحبه الكرام الانجيين محبت و دولخواه بوظيفه اخلاص قيام غوه استقامت رفعت و  
استقامت امور مملكت از حضرت لايزالي ذي الجلال سوال مي كند قرب اجابت بال **دعا و عربي**  
**كه بعد از القاب بسلاطين نويسند غير ان انواع يا بر صدر مکتوبات في ذكر القاب**  
خلد الله ملكه و سلطانه و رفع على الف اقدام كانه اعز الله شانه و نصر الله انصاره و اعوان اعلى الله شانه  
و ابد قدره و امكانه زين الله سرير العز بوجوده و افاض على العالمين صيت عدله و وجوده خلد الله مملكته  
و ابد دولته ابد الله مدته و خلد ثوبته جعل الله كنفه لا و ليا و حرا حريزا و نصره على اعدائه نصر عزيز اجعل الله  
الايام طايفة لا و امره و احكامه و الاجرام السماوية جارية علي وقف مطلبه و مراحمه جعل الله النصر مقرونا بلوايه  
والكسر من لوازم شانه و اعدائه ابد الله سلطنته و ثبت الي يوم النشور دعوته اعلى الله شانه و اسمي  
سلطانه اعلى الله خافقات الوية و ادخل العالمين في شريف دعوته ادام الله ظلاله على مفارق الانام  
و ابد ما الي قيام الساعة و ساعة القيام ادام الله اعلام علمائه و قدر مصالح الانام من امضاء احكامه  
و اجر آيه جعل الله ايامه معدودة الظلال على الانام ممتدة الساعات الي يوم الحشر و القيام ثبت الله  
دعوته و ابد مدته جعل الله ايامه و لياليه مطايا به الي آماله و امانه نصر الله الوية و خلد سلطنته و توليته

جعل الله رايته بالفتح مقرونة و عن المكاره و المتاعب مامونة لازالت آثار علانية مكتوبة على جهة الشمس  
و جاجم اعدائه كان لم تغن بالاس لازالت شمس جلاله مشرقة اليمان و غصون اقباله مورقة الافنان  
لازالت السنة المحدث مكسرة في قلوب اعدائه و السنة الزمان ناطقة بمناقب اوليائه لازال وجه الزمان  
مان مزينا بعينه عدله و ارزاق المخلق مقدرة من فيض و بله و ظله لازال الفتح طرازا للوآيه و العجز من قواعد اعداء  
ده و اعدائه لازالت سهام زماته مكسورة في شبايح شانه و سيوف دعاة معجزة في رقاب اعدائه  
**صورت دوم در القاب خواتين خواقين شش نوع و دعاء و عربي در آخر نوع اول**  
سايه جتر آسمان فرساي خدايكان جهان ملكه الملكات ذات العلي و السعادات بلقيس الاوان  
خديجة الزمان عصمة الدنيا والدين بر مفارق جهانيان تا انقراض ذما و ازمان محدود و مبسوط باله  
و امور دين و دولت بالتفات ضمير انور و راي از هر منوط و مربوط بمحمد وآله **نوع دوم**  
مهد اعلي خدايكان خواتين جهان بانوي ايران و توران مالكة الملكات فايضة المعالي و السعادات  
ملكه الذات و الصفات صفوة الدنيا والدين عصمة الاسلام و المسلمين تا يوم النشور متكاء  
سلطنت و سند بالرشاه و عظمت باله و ليا و دولت و اعداء مملكت مقهور بحق ملك الغفور **نوع**  
**سوم** استار بارگاه جلال خدايكان جهان بانوي ممالك ايران خلاصة العناصر و الاركان ملكة  
ملكات الخواقين عصمة الدنيا والدين در حريم سلطنت و عصمت تا يوم النشور سدول باله و ليا و  
دولت منصور و مقبول و اعداء حضرت مقهور و مقبول بحق الرسول و البتول **نوع چهارم**  
سايه جتر كبرساي بانوي جهان بلقيس زمان خديجة الدهر رابعة العصور ملكه الملكات فايضة العلي  
و السعادات الموقرة با و امر الله رب العالمين صفوة الدنيا والدين تا يوم البعث و النشور  
طوايف بني آدم و ملاك اكابر و اصاغر اهل عالم باله و ليا در كنف سلامت سرور و اعداء در رتبه  
خدا لان و خسران مقهور بالنبي وآله **نوع پنجم** حريم بارگاه اعلي خدايكان عالم ملكه ملكات  
العرب و العجم بانية المباني المجد و الكرم متحد كه ارباب السيف و القلم مستعبد اصحاب  
الجيش و العلم صفوة الدنيا والدين نصرة الاسلام و المسلمين بموار مستقر جلالت و سعادت  
و مهيبت انوار سلطنت و عظمت بالهمات دين و دولت بر مقتضاي راي جهان آراي مهيا و موار  
رد كاراني و مشارب شادمان مصفى و مهنا بالنبي وآله **نوع ششم** ظل ظليل خدايكان  
بانوي ممالك جهان مورد عاطفت يزدان مشيد مباني السلطنة مهدة قواعد المملكة المظنة  
بعينه عنايت رب العالمين نصرة الدنيا والدين نعمة الاسلام و المسلمين بر مفارق اعظم



و اکابر وجود مدونه بل و حیات دولتش با و تلاخود شده و معقود بالبنی و من و الاله دعا و عرفی  
که جهت خواست در غیر انواع بعد از القاب بنویسند یا بر صدر مکتوباتی ذکر القاب خلد الله  
سلطنتها و ابد مدتها قرن الله ایام دولتها با خلود الی یوم المنتظر و الموعود خلدت ایامها خلود  
الزمان و ابحث عن فنیها طوارق الحدیثان ابد الله دولتها خلد الله رفعتها ادام الله عظمتها زید  
عظمتها **صورت سوم در القاب و اولاد سلاطین شش نوع و دعا و عرفی نوع**  
**اول** امد که تاییدات ربانی و توفیقات آسمانی با اشع الویسه شاه زلف جهان یا سبط بساط  
امن و امان نور حدقه السلطنة نور حدیقه الملکه خمس ملک السعادت بدر سماء العظم و السیاده المویده  
بتایید الله رب العالمین جلال الحق و الدنیا و الدنیر مغیث الاسلام مقارن بال و اسباب جاه و بسطت  
و انواع مکت و جلالت با آیات منصوره و مقترین بالبنی و آل الاطهار و صحبه الاکارم الا خیار  
**نوع دوم** آفتاب دولت و سعادت شاه زلف جهان ناشر جناب معدلت و احسان کامل مصالح  
نوع انسان حامی جود شریاری حاوی کمالات بسندیره کرداری المویده بتایید الله رب العالمین غیاث  
الحق و الدنیا و الدین علاء الاسلام و المسلمین از مشارق اقبال طالع و مشارق بار و الویه ایالت  
و کامکاری در اکناف مشارق و مغارب حافق بالبنی و آل الاطهار و صحبه الاکریم **نوع سوم**  
موالک کو اقبال و ثواب در آری جاه و جلال شاه زلف اعظم مکمل محالی الامور و جلال الشیم  
در صدف السلطنة و الکمال در آری سماء الالهة و الاقبال المنصور بنظر رب العالمین علاء الحق و الدنیا  
و الدنیر مغیث الاسلام و المسلمین از مصاعد سلطنت و عراقی بل شاهی و مملکت ابد الدهر بساطع  
و لامع بال و دست تقدیر مصباح و مناج جناب رفیع را جایز و جامع بالبنی و عتره و صحبه **نوع**  
**چهارم** اسباب اقبال و عظمت شاه زاده جهان منظور نظر عنایت رحمن نور حدقه السلطانیة  
نور الحدیقه الایلیخانیة عماد الدنیا و الدنیر علاء الاسلام و المسلمین روز بروز در ترقی بل و حفظ  
حضرت صمدیت در جمیع اوقات حاکم و واتی بالبنی و آل **نوع پنجم** مکان مملکت و مستقر  
شاهی و سلطنت بوجود مبارک شاه زاده عالم نقاوه اولاد آدم نور دیده دولت چراغ دوده سعاد  
و سلطنت در صدف بال شاهی ملحوظ نظر عنایت و عاطفت الهی رکن الدنیا و الدنیر جلال الاسلام  
و المسلمین المخصوص بمنای رب العالمین سالکها نامتناهی آراسته بل و سر و جمن اقبال در جویبار  
دولت و جلال بر وفق ارادت و متمنای خاطر اشرف بیرسته بمجد و آل **نوع ششم**  
امداد الطاف یزدانی و انواع تاییدات ربانی قرین روزگار بیا یون شاه اسلام امیدگاه

و مستظهار عاظم هفت اقلیم سلطان السلاطین نتیجة الخواص در بحار السلطنة و الجلال در ری سماء  
العظمة و الاقبال معین الدنیا مع الاسلام و المسلمین بل توینیر آمال و امانی مسخر فرمان عالی و ورود  
و فودشاد کامی بیارگاه سامی بر تواتر و وای بمجد و آل **دعا و عرفی** که در غیر این انواع بعد  
از القاب یا بر صدر مکتوباتی ذکر القاب با اولاد سلاطین بنویسند اعز الله انصاره و ضاعف  
اقدان عزت انصاره و خلدت اعصاره زیدت اقداره و قرب بالبحر او طاره خلدت دولته و ابدت  
رفعة اطال الله بقاءه فی ارفع دواب و سبع نول سبع الله علیه نعمة و اطال عمره و مدته جعل الله مقرونه بالهم  
و النظم رایاته و فی مصاعد العز و الشرف منتهی غایاته جعل الله الایام مطاوعة لاحکامه و الاقدار جاریة  
علی وفق مطلبه و مرامه جعل الله عمره اطول الاعمار و دهره ایمز الدهر و الا عصار **صورت**  
**دوم** در احوالی که بعد از القاب و دعا سلاطین بنویسند بیت فصل و جمل و یک صوته  
و صد و شصت و هفت نوع **فصل اول** در تهنت حکوس سلطنت و دو صوته  
مکتوب و جواب و هر یک چهار نوع **صورت اول** مکتوب نوع اول جون وار  
دان موارد و داد و قاصدان مقاصد محبت و اتحاد از جانب ممالک محروسه حضرت بل شاهی که  
بحقیقت سایه رحمت حضرت الهیست تواتر و تعاقب یافتند و از جلوس بایون بر تخت سلطنت  
و سریر مملکت و شرف تاج قانی عیاست مفرق فرقد فرسای حضرت ایلیخانی اخبار کردند و حق عیاست  
و کفی به علما و شهیدا که طریان این حال بر وجود این دولتخواه موجب وصول دولتها و سبب ورود  
سعادتها گشت و از میان آن اخبار و برکات آن آثار بابل کلز ارکامرانی و عادل شاخسار خضر  
و انی و طوطی شکر خای شریاری و هزار دستان بستان اختیار بر اعضان اشجار سلطنت افغان  
از بار جویبار مملکت با حسن اصوات و اطیب الحان این بیت سراییدن گرفتند و گفتند **شعر**  
بشر اک یا کعبه الاقبال بشر اکا بشر اک من دولته حلت بمناکل مواعیدی که روزگار از سوا لف  
کردن و اعصار عالمیانرا بنیل امانی و ادراک موادشادمانی میدله بانجاز و انجام بیوست  
و امید که جهانیان بعواطف نامتناهی الهی در ترتیب معاش و حصول اسباب انتعاش  
میداشتند با جابت رسید مخلص دولتخواه را چون اقامت رسم تهنت بنفس خود جهت تنوع  
اسباب متعذر بوساطت آن مکاتبت و وسیلت آن مراسلت مملکت بجلوس بایون منها و حضرت  
عالیه را بانفاذ خدمات و تحیات محیا کردانید سالیان نامتناهی در تحصیل اسباب جهان بینی  
و حصول مراضی یزدانی بر سر مملکت ممکن بالبنی و آل **نوع دوم** بعد از اخبار اخبار



محبت و انبیا و ابناء اخلاص و مودت اعلام میرود که چون اخبار سال از تنگن حضرت سهر رخت  
و جلوس مقام عالی سرسلطنت که ابدامداد و ملجاء باب حاجات بالاستماع رفت یعلم الله  
تعالی که امداد بهجت و سرور و سبب غبطت و جوه بر وجهی تواتر و تعاقب یافت که عنان  
تالک و تاسک از تصرف طبیعت بیرون افتاد و چون نیز الجانین محابل مجانبت و شوایب ممانیت  
بکلی مرتفع گشته این صورت را بحقیقت مخصوص بدین جانب دانسته شد و بنیرالجهت نیز فرقی  
متصور بکشت امیدست که میامن برکات این جلوس بمایون شامل حال ابعاد و اقارب برکافه  
انالی مشارق و مغارب گردد و حضرت سلطنت بنه راندله تمتع و استظهار و سبب تنگن  
و استبشار روز بروز در ترایده و ترقی و تضاعف باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم**  
چون مبشران انباء ارتباج و موصلان اخبار نجات و نجات از جلوس بمایون بر تحت سلطنت  
و سریر بالاشی و مملکت اخبار کردند یعلم الله تعالی که سبب بهجت بر وجهی روی نمود که  
بوساطت تحریر و وسیلت تقریر از عهد عشر عشر آن متفصی نتوان شد چه بعد الیوم کلیات امور  
جمهور با تمام نواب کفایه و مقربان دعات بر احسن وجه انتظام یابد و مصالح و مهمام کافه اتمام برحق  
رام تمثیت بدید و هر آید حضرت سلطنت را ذکر و چیل و اجوی جریل مدغم ماند نشاء الله تعالی  
**نوع چهارم** چون شیر سعادت اخبار جلوس مبارک بر تحت سلطنت تقریر کردند دیدیم را  
نور و دل را بهجت و جوه حاصل گشت و تعین است که از میامن آن جلوس شریف امردین و دولت  
بر احسن اوضاع استمرار یابد و قواعد ملک و ملت بر او کد مبانی استقرار پدید و بعد الیوم  
انالی مملکت عیشی مهیا و مشربی مصفی و موفی کرامت کرمه **نوع پنجم** جواب  
**نوع اول** که مفاد و محی کردار و مکاتبه الهام آثار که از جانب جناب بزرگوار و حضرت  
ملک مقدار حفت با انواع السعادات و خلعت خلود الازمنه و الساعات وارد و واصل شد  
در آخر اوقات و اکرم آفات بدعا کوی دولت رسانیدند لشفاتی که از ان موده الطافی  
صدور یافته بود و داعی مخلص را بقشریف تهنیت مشرف گردانیدم از کمال مصادقت و وفور  
موافقت و مخالفت مستبعد نشود و بر التفاتی که فرموده و تفقدی که نموده مولد استظهار  
تراید و تضاعف یافت چه حمل چنین جلی ثقیل و تکلفی چنین مهم خطیر جلیل و با عانت دوستان  
و ارشاد مشفقان چگونه میسر گردد امیدست که لایزال از حضرت سهر رخت بارشال تمهید  
قواعد سلطنت و افالت تاکید اوضاع مملکت و دلالت بر شوارع مشارع دین و دولت

و هدایت مناسج ملک و ملت و اعلام رعایت رعیت و محافظت ملک و ولایت اختصاص یابد  
که هواری و ظایف مستمد له و موطف و رواتب استرشال مرتب خواهد بود و یقین است که از ان  
حضرت جوترجی با جابت و تلقی با فادت و اعانت امری دیگر متصور نشود ان شاء الله تعالی  
دولت و عظمت با مده آیام و لیالی تواتر و متوالی **نوع دوم** یاد داشتی که از حضرت  
سلطنت حفت با انواع الآلاء و ایدت با لطف علی الاعداد بدین محبت مخلص اصدار فرموده اند و بدینوسی  
که اتفاق افتاده بهجت نموده در بهترین وقتی و شریفترین ساعتی بوقوف بیوست و بر ترقی حضرت  
عالی در معارج سلطنت و مدارج بالاشی و مملکت امداد ارتباج تضاعف یافت از فیض فضل  
ایزدی عز شانه و عظم سلطانه و میامن دولت ابد بیون امیدست که بعد الیوم مشارب آمال انالی  
این ولایت مصفی و موارد امانیه مناکر دد و قواعد مواله سبب الجانین بر احسن اوضاع تمهید یابد و  
با مده در تمثیت امور دین و ملک شرایط اعانت و امداد امداد از طرف نیز تمثی کرمه نشاء  
الله العزیز **نوع سوم** تفقدی که از حضرت فلک رفعت خلعت خلود الایام و از یلت عن  
قنایه حوادث الشهور و الاعوام این محبت مخلص را بدان مخاطب و مشارالیه فرموده اند در این او  
قات و اشرف ساعات محاط علوم و مستوعب مفهوم کشت تهنیتی که زبان قلم کو هر بار بزرگوار  
مبادرت نموده و مخلص معتقد را با انواع مستظهر گردانیده از وفور الطاف و کمال مخلص نوازی حضرت  
سلطنت مستبعد نشود و میامن منن و تناسی حضرت الهی جل جلاله و بفر دولت آنحضرت رجا  
صادقست که اقوال و افعال این مخلص در تعلد این امر عظیم بمراضی حضرت لایزال احدی باشد  
و احوال و اعمال مشفوع بتقویت دین شریف احمدی و شرع منیف محمدی علی شارعه لثم الصلوات  
و اکرم التیمات کرمه نشاء الله تعالی **نوع چهارم** الطافی که از حضرت آسمان شکوه ابدت  
بالخلود الی یوم المنتظر و الموعود صادر شد بود و محبت مخلص و داعی معتقد را بدان مشرف فرموده  
و تهنیتی که از کمال دوست نوازی آن حضرت مهور دست بجای آورده از لطف بی دریغ که فحل عواض  
میخ است غریب و عجیب ندانست بخواطف حضرت الوهیت توالی الآله و تقدست اسما و  
و بدولت مخلص آنحضرت امیدست که از عهد چنین امری خطیر و مصالحی جیم جلیل که متحمل افعال و  
متکفل اعباء آن شده بعد از تواتر امداد و توفیق و تعاقب سبب باید میامن نصایح جناب بزرگوار  
و برکات ارشاد حضرت فلک مقدار بر وجهی مقضی کرمه که جناب خالق و جانب خلاق خجالت  
نبرد نشاء الله تعالی جهان بکام و دولت مستدام **فصل دوم در نصیحت**



باید دانست که پادشاهان را نصیحت کردن وظیفه هر کس نیست که حکما و عقلا گفته اند تا شخصی را عقل  
و کفایت و دیار و کیاست ده کس یا صد کس یا هزار یا ده هزار بالغ نباشد حق تعالی او را برایشان  
حاکم نکرده اند لایزال میسود من سود اما کیف ما کان ایشا زانما صیحا کزیرست که سکندر با وجود عقل  
کفایت و عقلت در امور جهانگیری بارشاد نصیحت استاد خویش ارسطو طالیس حکیم محتاج بود و لا  
یزال استدلال می کرد و او نصیحت و ارشاد قیام می نمود اکنون گویم حق تعالی بعضی را از این اشخاص  
که خدای خاند فرماید و بعضی را ریاست و مقدّمی قومی دهد و بعضی را حکومت شهری و ولایتی و بعضی را  
امارت بران و بعضی را امارت توأمی و بعضی را امارت اوس یا وزارت ممالک و این حال هلم  
چون آید پادشاهان منتهی شود که ایشا زانما عقل و کفایت و تدبیر و درایت و قوت نفس و قدرت قلب  
و بسطت شجاعت و بهجت شهامت و وفور دما و فطنت و علو مکانت و صمت و سایر شرایط خاص  
و کرایم ملکات بنی نوع نباشد حق تعالی ایشا زانما بر سر عالمیان پادشاه علی الاطلاق و ماکل رقاب  
باستحقاق نکرده اند و مصدق این مطلوب و موکد این مفهوم خبر بنویست جیت قال علیهم من ولی علی  
عشرة کان له عقل اربعین رجلا و من ولی علی اربعین کان له عقل اربعمائة صدق علیه بس چنین طایفه را که  
جامع جمیع معالی و مناقب و آثار و مفاخر باشند نصیحت کردن هر کس از منتهای اغوار فهم  
و خود مستبعد نماید اما اگر ایشا زانما از کثرت مشاغل سلطنت و ازدحام شواغل مملکت بعضی قضایا  
بر موجب سمیت انسانا با نکی ناسی بر خاطر نماید و فراموش کند یا عوارض امور و تاقل در مصالح  
جمعه که از مقتضیات پادشاهی و سلطنت غلبه تردد و تفکر بطریق برایشان مستولی گردانید  
که بحال شروع در هیچ مهم نیابند و کلالی که از لوازم بشریت مانع تدبیر ایشان گردد و جناتک صاحب اسمعیل  
ابن عباد ازین حال بر طریق ارباب تجربت اخبار می کند و می گوید **شعر** و قایله لم عزتک الهموم  
وامرک ممثل فی الاعم غفلت ذرینی علی غصق فان الهموم بقدر الهم بس اگر حکم نقص کلام مجید  
عظم الله جلالة و ذکر فان الذکر یتفیع المؤمنین شخصی که دل در استندامت دولت پادشاهی عادل  
بسته باشد و بقاء ایام سلطنت او را با بقاء عمر ابد مقرون خواسته قضیه چند که موجب مصلحت ملک  
و سبب صلاح دین و دولت باشد با باد اود دهد و جناتک درین کتاب بطریق مکاتبت سلاطین  
دیگر قضایا مذکور است آنرا نیز ذکر کند تا پادشاه بواسطه تذکار دولت خاذه سلطنت را با وجود کار دان  
کفاه امنیان دما و حکما بزرگوار و عقلا بسندید کردار رونق دهد و ریاض مملکت و حدایق دولت  
و سعالت را با نوار معدلت و از بار معدلت و اشجار تدبیر و کفایت ایشان منتهج نما را بادانی و عمارت

و ذراعت باشد بران و بوستان جهانبانی و نزهتگاه گلستانی کامرانی را با نشت قواعد حمید و ایشا  
آثار قوانین بسندید و ابداع رایها راست و اندیشه درست که متضمن نوازشش دوستان و موجب  
قهر دشمنان و سبب تسخیر ممالک و علت ایمنی شوارع و مسالک باشد طرارت و نصرت افزاید بر این  
وظیفه دولت خواهی بجای آورده باشد و حق جان سپاری جناتک می باید گذارد و مکنون خاطر و منوی ضمیر  
را بعمارتی که حضرت پادشاه را خلوص عقیدت و صفای طویت و استقامت طینت و طبیعت  
او در بند که و خدمتکاری معلوم کرده بیان کرده و انکس را بل وجود چنین اعتقادی و انی از مشرعی صافی  
و چنین فکر صحیح از دولتخواهی صریح هیچ آفریده معلوم و معایت نداند و آنج از احادیث حسان نبوی صلوات  
الله علی قایلها در کتابت امارت از مصابح منقول و مرویت موکد این مطلوب می گردد اذ اک  
راد الله بالامیر خیر اجعل له وزیر صدق ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه و ان اراد غیر ذلک جعل له وزیر  
سوء ان نسی لم یذکره و ان ذکر لم یفنه معنی آنست که چون حق تعالی بامیری خیر خواهد اود را وزیر  
صالح صادق کرامت کند اگر امیر را افعال خیر فراموش شود وزیر باید اود دهد و اگر او را خیری بر  
زبان رود وزیر در اتمام آن عمد و معاون او باشد و وظیفه نصیحت فرماید و اگر غیر آن خواهد  
حق تعالی آن امیر را نایبی بدست دهد تا عمل خیر بایاد اوند دهد و نیاورد و اگر امیر خواهد که بعمل خیر  
مشغول شود وزیر معاونت او نکند و این بیت از زبان وزیر نیک درین مقام مناسبی تمام دارد  
راجونیک تو خوام که بدو اندوخت مرا جو خیر تو خوام چه خوف از اشرار و حجة الاسلام غزالی طوسی رحمه الله علیه  
جهت سلطان سعید ملک شاه طاب ثراه و حکیم علی بن الهیثم رحمه الله جهت بعضی از ملوک و سلاطین  
عصر خویش مواعظ و نصایح نوشته اند و آنرا مدون گردانیده و اکنون در میان مردم بادیگر نصایح  
علما و حکما متداولست و فایده این معنی خیر خواه پادشاهان و صلاح اندیشی ممالک ایشانست و چون  
تبه اول این کتاب مشتملست بر مکاتباتی که سلاطین بیکدیگر نویسند و از کیفیت امور ممالک و جلونکی  
محاشن طبقات مردم و صدور حالات از حوادث یومی و شهری و سنوی اعلام و استعلام  
کنند و مصایح و مفاسد باز نمایند چند نوع نصیحت بر اسلوب این کتاب در سلک مکاتبات  
سلاطین تحت تحبیر تحریر و زینت تعبیر تقریر می باید و بر دو صورت مکتوب و جواب مقرر  
می شود امیدست که از مزایا الق اعراض و مدارک استدراک مصون و محروس ماند انشا الله  
تعالی و الله تعالی بعصما بفضلہ من الضلال والاضلال و یرشدنا بهدایتہ الی مناهج الرشاد  
والارشاد فی الاقوال والافعال انه ولی ذلک والقادر علیه **فصل اول** مکتوب



بفقه نوع و نوع اول شملت بر مجموع مطالبی که در فصول مرتبه اول مذکور و مسطور است  
**نوع اول** در استصحاب حکما و ادانایان در هر باب بعد از نشر فواید و داد و نشر در اری  
محبت و اعتقاد بمساح شریفه اسمع الله ما یجی من المسار و پیسه من المحاب رسانیده می آید که چون  
حق جل جلاله و عم نواله تقلد سلطنت مملکتی که مو اکب صبا و قبول و جنایب شمال و جنوب ادائی  
ان را فضلا عن الا قاصی نی سپر تواند کرد و باذیال اغوار و اعطاف اتحاد آن نتواند رسید سخن  
رایات جهانگیر و محکوم احکام قدر تقدیر گردانید و فرما قضا مضار در شرق و غرب و بر و بحر سایر  
وساری و حایر و جاری گشت و ابا عد و اقرار بر خط متابعت و مطاوعت نهاده و انقیاد او  
امر و نواهی واجب و لازم دانست بر علوم شریفه زاد با الله عز و شرفا مخفی نماند که چند انک امر  
مملکت منتظم تر و دواعی مبانی آن مستحکم تر و قوایم قواعد آن ممد تر قاذ حانرا مجال قدح و طاعنا ترا  
قدرت طعن و قاصد انرا فرصت کید و قصد در همه ابواب کتر بلکه ترتب سبب دولت  
و استقامت امر سلطنت بندگی حضرت موجب تو اتز نکبات و سبب بلیات ایشان شود  
و سخن حکیم افلاطون که فرموده اذ اردت نکبت عدو کل فازد فی نفسک فضلا بتحقیق پیوندد که یکی از  
انساب فضیلت پادشاهان که موجب نظام مملکت باشد اعدا له مردان کار داند و اکثار اموال  
و ادخار دخیل و ترفیه عباد و تعمیر تعاع و بلاد و افاقت معدلت و اشاعت مکرمت و نصفت است  
و این معنی در بیت از صدف حکمت ارد شیر با یک انجا که می گوید لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال  
ولا مال الا بالعارة ولا عارة الا بالعدل و السیاسة که بعد از تکفل مشاق نبوت و تحمل اعباء رسالت  
علی حایله شرایف الصلوات و کرامیم التحیات که لقمان حکیم بواسطه ارتکاب صعوبت و عدم  
قوت و قدرت و شوکت و عجز او از حمل آن انرا قبول نکرد و بتقلد فخر و نوات اسرار حکمت راضی شد  
هیچ قضیه مشکل تر از التزام امر سلطنت نیست تحبونه بینا و یو عند الله عظیم که پادشاه  
سایه خداست و سایه رانی روی صاحب سایه ضرورت و چون نظر مروت رت العالمین جل  
جلاله با جمیع موجودات در اتحاد علی السویه است که ایشانرا از عدم بوجود آورد و هر یک را از بنی  
نوع بقدر استعداد در منزلی از منازل دینی و مرتبت از مراتب دینیو تنزیل کرد بعضی را نبوت  
دله و بعضی را ولایت و بعضی را علم و حکمت و بعضی را سلطنت و مملکت و بعضی را امارت  
و وزارت و بعضی را از هداة گردانید و بعضی را از غواة آفرید و بهم جزا تا جمیع طبقات اناس  
از اشرف و اوساط و آحاد و ادناس پادشاه نیز که سایه حقست باید که خود را مستصف

بصفات حضرت الوهیت گرداند و با هر فرد از افراد انسانی که در حوزة حراست و حومه  
حمایت او باشد نظری مخصوص کند و هر یک را بر قدر استحقاق مباشر همی و متقلد مصلحتی گرداند  
و استغراق اوقات خویش بمصالح نبی نوع از لوازم سلطنت شمرد و در هیچ حال از تدبیر همت  
و تیسیر مفضلات ایشان غافل نباشد که پادشاه از لشغال بلاذ و محاب نفسانی و اهتمام بستیاف  
مشتبهات جسمانی روانیت جهت انک او را در ازاء مجموع وجود ایجاد کرده اند و جل و عقد  
و بسط و قبض و ابرام و نقض در قبضه قدرت او نهاده و نفس او را متحمل اشغال و متکفل اعباء  
عالمیان گردانید اگر در گوشه نی توشه یا بند سبب آنرا سوال از و کشد و اگر در کشوری بیدادگری  
دانند مواخذ او را گردانند از امیر المومنین عمر بن الخطاب منقولست که او در زمان خلافت در روز  
بساختن مهمات مردم مشغول بودی و شب بطاعت خدای تعالی قیام نمودی او را گفتند یا امیر  
المومنین چرا چندین رنج بر خود نهاده ای روزی آسیا نی شب گفت اگر بروز بیایم رعیت ضایع  
مانند و اگر شب بیایم من در روز قیامت ضایع مانم پس بعد از اقامت فرایض حسن هیچ طاعت  
بر پادشاه واجبتر از لشغال بمصالح بندگان خدای تعالی نیست و اگر رجوع ما منصوص حدیث  
نبوی علی قایله افضل التحیه و التسمیم کنیم که عدل ساعه خیر من عبادة کسین سینه معلوم کرد که  
پادشاه را هیچ بهتر از عدل نیست که عدل یکل ساعه ایشانرا بعبادت شصت ساله دیگران  
رجحان می نهند و ورود بمرور داین سعادت و وصول با حراز این منقبت جز با عانت احوال  
و انصهار و استعانت از انشاء ابرار میسر نگردد که التزام ایشان سبب جریان امور بر منج  
تویم تدبیر و طریق مستقیم رای زرین و فکر رصین باشد یکی از ایشان پادشاهان را تا لیف قلوب  
امر و ارکان دولت بر طریق نصیحت و استمالت محض کرد دیگری او را بر انتهای مناج دین  
و اتباع او امر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه ترغیب و تحریض دهد دیگری بتد  
بیر تو سبب عرصه مملکت و تنفیج بارگاه سلطنت و تسخیر ممالک و فتح و قهر اصداد و اعادی  
در حواضر و بوادی لشغال نماید دیگری بطرفی از اطراف جهت تنفیق کلیات امور سلطنت  
متوجه گردد دیگری پادشاه را با سلاطین عصر برابری مودت و موافقت و احتیاط قربت  
و مواسلت و دیگر لوازم آن چون نهانی و عکس آن و عتاب و اعتذار و امثال آن دارد  
تا مجموع ملوک سر در ربه مصادقت و مخالفت بل انقیاد و مطاوعت آورند و بر دوشی  
و عنایت و شفقت و رعایت بندگی حضرت اعتماد کنند دیگری پادشاه را بر امان دادن



خایفان و این گردانیدن همچو مانع شود دیگری بر سلوک مساکین عهود و موافق باد و ستان و تشریف  
و عید و تحویف باد دشمنان هیچ کند دیگری استقامت خلافت و تطیب قلوب تجار و قوافل را تا  
موجب آبادانی مملکت و سبب ترفیه خاطر رعیت باشد یا بد باد شاه دهد دیگر هر کس را که در اطراف  
ممالک ایل و یاغی چون حکماء بزرگوار و علماء شریعت شعار و ناطقان بصیر و مهندسان خیر و دیگر صاحب  
وجودان که نشان دهند هر تدبیر که تواند در درگاه حاضر گرداند تا هر یکی از ایشان بخدمتی که شایسته آن  
باشند قیام نمایند و امر کلی با تمام ایشان انتظام یابد و بار بار از خاطر مبارک بندگی برخیزد و چون مقرر  
شد که مستحق صاحب رای و استلزام عقلاء مدبر و حکماء محقق هیچ اهم تشییت نمی یابد و هیچ تدبیر  
در قانون جهانی و قاعد کیتی کستانی صایب تر از آن نیست که هر کار را بمتعدان حواله فرمایند  
و نامستعدان را از مباشرت کارهای بزرگ منع کنند تا امور مملکت از منهدم استقامت انحرف نیابد و بر  
وضع مستقیم عدالت قرار گیرد اختیار چنین طوایف و آوردن ایشان از جمیع اطراف و اقطار از  
لوازم باشد و احضار و استحضار ایشان موقوف یکی از دو تدبیر است اول انگیختن از تجار با معروفان  
متنکر و از بولایت ایشان روند و ایشان را بمرام و عواطف بندگی حضرت مستظهر گردانید بر توجه بجا  
محروس باعث و محرض گرداند اگر اقبال ایشان مقبول افتد فهو المطلوب و اگر عذر تقاعد و تخلف  
استیازت از بار شاه خود کنند و تحمل که متعذر باشد بر بندگی حضرت واجب که هر که بار سال مکاتبات  
و افتاد مفاد ضایع با ملوک آن بتاع و امر آن بلاد طریق حواله مسلوک و قاعده مهاده میهد گرداند و بجا  
رساند که آن طایفه را خلوص عقاید و صفای ضمائر بندگی حضرت محقق و مصور گردد و خواهند که با انواع  
وسایل و اصناف قربات تقرب و توسل جویند بلکه موثر موصلت و مقاربت نیز کرده و چون ملتفت  
بندگی حضرت از ایشان در ارسال جمعی معین منحصر شود بی توقف در صحبت رسولان بدرگاه  
فرستند و این تدبیر دوم است که بعضی از بزرگان هند حکیم بزرگوار را از نوشیروان عادل  
انتکاس کردند و او فرستاد و سلمان عبدالملک بر یکی را از والی بلخ طلبید و وزارت بر او مقرر داشت  
است و با سر سخن رویم و رسل ابرار چون در مراقت طریق دوستی و موافقت با ایشان ورزیده  
باشند و بمواعد خوب مستظهر گردانید و جذب خاطر ایشان کرد چون بشف ز زمین بوس رسند  
و بمرام و عواطف و آثار و عوارف اختصاص یابند هر آینه دولتخواهی آن حضرت را در کل دل تخمیر  
و دوست داری را با طینت طبیعت تعجین کنند و او امر و نواهی را که مطاوعت و انقیاد بر میان  
جان بسته دارند و بندگی حضرت و ارکان دولت چون در حاکمات و سکنت و اخلاق و عادات

و ادب و ملکات ایشان تا مل فرمانید هر یک را بخدمتی که فراخور حال او باشد در آورد و معظم تا در  
شهر یا ولایت موسوم و مشغول گردانند و ایشان چون بعنایت و عاطفت و تربیت و شفقت  
مستظهر شوند در آن خدمت اجتهادی که موجب اظهار کفایت و سبب ایضاح معامله دانی و درایت  
باشد بجای آرند و هر آینه از بندگی حضرت بصدر رسیع غالات و تشریفات پیش از توقع و تصور  
خویش اختصاص یابند و این معنی در امر ج و طبایع ملازمانی که بیش از ایشان بخدمات و عبادات  
موسوم بوده باشند با لطف و در اندر کند و خواهند که ایشان نیز در خدمت و بندگی افزایند تا بجهان مرام  
و عواطف مخصوص شوند پس همی را که مباشرت بجای رساند که هیچ آفرید در تحسین اتمام و تجوید  
اتمام با ایشان شریک و عدیل نتواند شد و چون امور مملکت برین قاعده و استوار گیرد و برین تیره  
استمرار پدید آید از اتفاق ملازمان قدیم و واردان جدید و اختیارات مجموع ایشان در صنوف خدمات  
و مساعی حمید در ضرب مهمات انتظامی با امور مملکت راه یابد و استقامتی با حوال سلطنت عاید گردد  
که در تحمیر و تحویر و بیان و تقریر بکنج ممالک معمر و احوال موفور و غنائیم حاصل و اعداد دولتها متواصل  
و امر امکان و محترم و وزیر امور و مکرّم و اینا قان فارغ بال و طوایف قوادشکر منتظم حال و اولیا  
منصور و اعدا مقهور گردد ان شاء الله تعالی امید است که سخنان داعی دولتخواه که انبعاث آن از  
صفاه وارد و داد و استنباط ارتقاء آن منابع محبت و اعتقاد است موافق ارآه علیه حضرت  
عالی آید ان شاء الله تعالی **نوع دوم در منع ظلم و تعدی** بعد از عرض دعا و حمد  
حضرت کیوان رفعت اعلام میرود که چون قواعد اتحاد بین الجانین بر وجهی عهد شده  
که بین المصلحتین فرقی صورت نمی بندد و مصالح و مفاسد طرفین حکم یک جهت گرفت پس مبنی  
برین مقدمه آنچه از عوارض امور که متضمن مصلحت جهمت است در خاطر آید بی کلفت تکلف اعلام و آنها  
آن حضرت واجب باشد تا از عهد عهد اخوت دین و اسلام تفصی نخوده آید بر رای شریف  
مصور می گردد که حضرت رب العالمین جبل ذکره و عم شکره تکفل مهام جهانیا را بقبضه قدرت  
و شوکت بادشاهان دین دار و ملوک معدلت شعار جهت آن داده تا نظام ملک متسق و منتظم  
گردد و قاعده شرع و اسلام منهدم نماند و طوایف عباد در جمیع بتاع و بلاد در سایه راحت و رفاه  
ایشان آسایش و آرامش یابند و از هیچ سینه کینه بر زبان و از باطنی حکایت شکایتی بدمان نرسد  
تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت که ایشان را بر ممالک ماکل گردانیده اند و مصالح و مفاسد وجود را در  
کف کفایت ایشان نهاده بگزاردند و بمواعد لین شک تم لازمید نکم مستظهر بوده از مزال و ممالک



ولین گفتیم آن غذائی شدیدی مصون و مأمون گرداندند و الله تعالی مدتیست با اجتماع می افکند که  
نواب حضرت شهرباری از شایع شریعت و شاه راه عدلت و نصفت انحراف نموده اند و در  
محافظت بلاد و عباد اسمائی که مناسب حال مقربان سلاطین باشند بجای آورده و عوض یکدیگر واجب  
دیوانی از رعایا بدستده و بدان سبب مصالح مختلف و مناظم مهمل مانده و رعایا بعضی جلاء وطن کرده و بعضی  
تدبیر انهم از رمتشیر و مستوفی شده از صعوبت این معنی در خاطر این دولت خواه اثری ظاهر شده که قابل  
تقریر و تحریر نیست مگر از کلام الله عظم الله جلالة امر اعدلوا هو اقرب للتقوی را بخواند و از حدیث  
نبوی علیه الصلوة والسلام نص العادل عن الدین وقوة السلطان وفيه صلاح الناحية والعامة بگویند  
پوشش ایشان نرسیده است و الا با رتکاب این مخذورات و مباشرت این مخذورات چگونه  
اقدام نمودندی و از و خات عاقبت ظلم و بدی مآل ظلم بر موجب الظلم مرتقه و خیم جوانید  
سید بر بدی شعر لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرًا فالظلم آخره یا تیک بالندم  
تمام عینک و المظلوم منتبه یدعو علیک و عین الله لم تنم فارسی شنیدم که بابور نوشیروان  
ملک شاه گفت آن شه کاران که شای ما بهر آن داده اند برین جای که زان فرستاده اند  
که داد و دیش بیشه ما بود نلوکاری اندیشه ما بود نخفتیم زان در شب قیروش  
که تا دیگر از ابر در خواب خوش هزار آفرین بر جهان شاه باد بران داور و افسر و گاه باد  
اگر شاه را داد آیین بود کشاورز را بیل زرین بود ز شوره بروید کل و ارغوان  
جو باران کهر بارد از آسمان داعی دو لخته و بختی اشتباه را آنج از محض اخلاص و دو لخته ای  
در خاطر آمد بعرض رسانید تا رای شریف بتفحص این قضیه اشتغال فرموده و خلاصه را که و  
دایع حضرت خالق جل جلاله دانسته از هول حساب یوم المنقلب و آلتاب اجتناب فرمایند  
و تصور نکنند که اوزار نواب و مقربان او را که عموم رعیت از ان معذب و مضی باشند از و  
نخواهند طلبید بلکه اگر ایشان با خدم و حواشی خود که در تحت تملک و تصرف دانسته باشند خطائی  
ما وجه کنند جناب شهرباری در حضرت باری بر آینه بدان مواخر و مخاطب خواهد بود تا حقیقت  
داند و مصدق این معنی در اخبار سلطان غازی یمنیر الدوله و امیر المذموم سبکتگین انار الله بهر  
مانده آمده است که برادر او غلامی را از ان خود رنجانیده بود غلام بتظلم بر درگاه آمد سلطان در حال  
فرمود تا طبل و علم و نقاره و اسباب نوبت و تمامت ساز سلطنت بر در خانه برادرش بردند  
برادر چون آن حال بدید و مشاهده کرد از غایت خوف و اترعاج بر درگاه سلطان آمد و سر بر زمین

نهاد از بند چه گناه صادر شده که سلطان بسباب سلطنت بر در من می فرستد سلطان فرمود اگر  
سلطنت حق نیست تا تو تادیب غلام خود چه کار تعلق داری بایستی که جریمه او بر من عرض افتادی  
تا نکند اشتی که بر هیچ آفریده حیث و تعدی رود بتخصیص از مالک بر مملوک و از حاکم بر محکوم که جواب  
حضرت رب العالمین جل جلاله که بندگان خود را بمن سرده است روز قیامت مرا می باید داد  
نه ترا بعد از ان با شفاعت بسیار گناه برادر را عفو فرمود رضی الله عنه پس اگر این خطاب با  
طوایف رعایا و عامه بر آید که تکفل مهمات ایشان منوط با تمام آن حضرت است و او را جهت آن  
تعیین فرموده اند کرده شود و بیارخواست و تادیب و تعریک التفاتی نرود و با تف غیب نص  
حدیث کلکم راجع و کلکم مسؤل عن رعیتهم بمساع شریف رسانند نعوذ بالله من سخط الله را نصب  
العیز باید داشت و رعایت این امانت را که از حضرت عزت جناب شهرباری حواله فرمود  
اند مهمل نباید گذاشت قال الله تعالی یا داؤد انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق  
ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله وقتی که با داود علیه السلام این خطاب رود دیگری را  
چه توقع باشد و بزرگان دین گفته دنیا گذاشتی و گذشته است و در حضرت حق تعالی روز قیامت  
جواب و سوال را ایستادنی باقی تو میدان با در بر نکل اذا ما كنت مقتدرًا فلست فی کل یوم انت  
مقتدر و السلام علی من اتبع الهدی جهان بکام بال نوع سوم در اجزاء و وقف واقفان  
بحضرت فکل رفعت درگاه کیوان زبنت سلطانی اعظمی دامت سلطنته نموده می شود که حق تعالی جل  
جلال و عم نواله اعنه سلطنت و از مملکت را در کف کفایت و یمن شوکت ملوک اسلام و سلاطین  
انام جهت آن نهاده تا تا ممالک ممالک خیرات را بر بنده گان خدای مفتوح دارند و طرق ظلم مخسّم  
و ابواب عدوان مسدود گردانند و از مزلف شوات و مدارک شبهات محترز و مجتنب باشند  
تا ادامت این معنی موجب استدامت سلطنت و اقامت ان حال بسبب استقامت مملکت  
که هر مدتیست لستماع رفته که او را وقاف ممالک بکلی نامستقیم گشته است و شروط  
واقفان بالمرة انتفایافته و غرض که بنات موقوفات و ارباب خیرات را از تعیین  
او قاف آن بوده فوت شده و مرتفعه مستحقان محروم مانده و مشاکله و متقلبان بتظلم  
و عدوان در تصرفات ناشروع شروع نموده و هر کس را که از دیوان حکومت و متصرفی  
و مقاطعی و قتی تعیین می کنند آن وقف را ممل خود میداند و تصرفات مالکانه می کند و اجراء  
و طایف مستحقان و ترک آن منوط برای او می باشد و این معنی سالهاست تا از قبیل مشا



هدایت و معایناتست چه واقفان که مطامح انظار و مسارج افکار ایشان احوال متوبات آخر  
و بست محصول هر وقف را بطایفه معین مخصوص گردانیده اند و بر غیر ایشان عام کرده  
و در آن باب وقفها شروع مسجل محکوم بها مکتوب بلعنت نوشته تا غیر مستحقان متصرفان  
نگردند درین وقت نواب دیوان سلطنت و اعوان حضرت و اعیان مملکت که مدار امور  
بر تدبیر ایشانست بکلی تمیشت این معنی احوال و رزید اند خیر عام و صدقه جاریه را نص  
حدیث از امامت ابن آدم انقطع عملة الا عن ثلاث صدقة جاریه و وارصالح یدعوله و علم ینتفع  
مکذ است در علی نیان مندرج گردانیده و از و خامت عاقبت آن تقصیر و احوال بندگی حضرت  
را در مقام جواب و سوال حضرت رب العالمین تعالی شان در روز حساب که هنگام احتساب است  
آورده و نسبت مجموع تقصیرات با او کرده که حضرت عزت عظم سلطان در جلیل و حقیر و  
نفیر و قطعی امور که عاید بمصالح و مفاسد جمهور باشد بادشایان وقت را با ضرر و محای  
طب بل مواخذ خواهند گردانید اگر جواب بادشاه حضرت عزت در آن روز محال  
آن باشد که آنج فرموده حضرت ربوبیت بود در اجرای خیرات و امضاء حسنات و مبرات  
بجای آوردم و رعایت بندگان او واجب دانستم و بر اعمال تخصیص اوقاف عام  
مصلح متدین که محصول موقوفات را بمصارف شرعی دانستید تعیین کردم بهتر باشد  
با آنج که ید از طاعت حضرت حق امتناع نمودم و حق را از مستحق باز گرفتیم و دست ظلم و متغلبان  
و متغلبان قوی داشتیم تا بتقویت من ظلم کردند و حق را باطل گردانیدیم و من در حضرت حق  
تعالی شرمسارم نمودن با الله من ذلک که در آن روز هول و هیبت آن قابل تقریر نیست هیچ  
آفریده منکر افعال و اعمال خود نتواند شد زبان او در بند آید و اعضایی او بر و کواهی  
دهد کما قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیم و تشهد ار جلم با کانونا یکسون  
و شاید که زبان نیز گویا شود و بر کنایان کواهی دهد کقول تعالی الیوم تشهد علیهم السنهم  
و ایدیم و ار جلم با کانونا یکسون از صدور این معنی و تصور این حالات خاطر در اضطراب  
و باطن در التهاست حسرا باید که ارتکاب جرایم نواب و نزدیکان کنند و حضرت سلطنت  
بدان مخاطب مطالب که مستم که جناب جلال شهریاری خیر عام دیگران را که منافع آن را  
در دنیا بر خود حرام کرده باشد و حسبته الله تعالی و طلبا لمرضاة و در راه خدای نهاده اضافی فرماید  
در اجرا و امضاء آن احوال چرا و رزید و نواب و مقربان و ملازمان را در ترک ایشان بدان

خیر چرا باز خواست نفرمایند که صدقات بلادشان باید که بجمع طوایف و اصل گردند نه  
آنکه صدقات کدشتگان را ملازمان بادشاه بحرام بخورند و بدنامی دنیا و جواب آخرت  
بر باد شاه باشد چون بندگی حضرت در اجرا خیرات کدشتگان سیعی ما واقف در حیات تبار  
کردی بجای آورد هر آینه در اجرا و ثواب با واقف شریک باشد کما قال النبی علیه السلام من دل علی  
خیر فله اجر فاعله و فی الخیر الدال علی خیر کما عله و اگر درین باب احوال و رزید و شروط  
واقفان حسریان نیاید و بادشاه تغییر و تبدیل آن را جایز و آورد یا در منع معسر نکند  
تا انرا بمسلمانی متدین که از شروط واقف بیک سر موی تجاوز نماید تفویض نفرماید مگر این  
عند الله آنچه باشد و از عهد جواب حضرت رب العالمین مشکل بیرون تواند آمد دعا کوی  
دولت خواه همچنانکه امور دولت و سلطنت و مملکت آن حضرت در کار دنیا بدو نق میخوانند  
موقوفات آخوی و نیل درجات عقبوی را نیز که فایده تقلد سلطنت بحقیقت آنست در اعلاء  
علیین می طلبد و از غایت خیر خواهی مکنون خاطر و مضمون ضمیر را از طریق مکتبیت و مراست  
با اعلام و انهامی رساند باید که آن حضرت بتحقیق این حال لشتغال فرموده اولاد دست مستاکه  
و تقلبان از تصرف موقوفات بکلی کوتاه گرداند و استرداد آنج بغیر شرع و شرط واقف تصرف  
نموباشند و واجب دانسته بمصارف مشروع و مستغرق گرداند که در اخبار سلطان اسلام غازان  
خان انار الله بر مانده آمد که اگر یکی از امرآ مقرب بالشکریان و جوی بغیر حق از رعایا بکفر فتنیدی  
در حال فرمودی که بزخم جو ماق باز گردانند و بمسحق رسانند و بعد از آن حکومت و متصرفی اوقاف  
در جمیع ممالک با مناد متدین و صلحا و متشرع تفویض فرمایند و با وجود اعتماد بر امانت و دیانت  
مفوض الیه بهر روز تفحص احوال معاش او با طایفه که شرعاً و حکماً در اہتمام او باشند واجب دانند و در  
منابت شریعت تربیت و تقویت و بر مخالف آن تنفیص و تشدید از لوازم باشد که بر باد شاه واجبست  
که از جمیع قضایا استخبار فرماید و در ترک کلیات امور و معظمت مصالح با جمیع خلائق عموماً و بانوا  
و مقربان خصوصاً قطعاً و اصلاً مصلحت و مسامحت جایز نشود و اجرا حق بهر نوع که ممکن باشد تقدیم  
فرماید و نگذارد که اوقاف را بهیچ آفریده تخصیص بمساکله و متغلبان بمقاطعه و ضمان دهند  
که متشابه تغییر که در شروط واقفان اتفاق افتد و ازینجاست و چون از جمله موقوفات و ابواب  
البریکی مدارس است که جهت طلبه علوم ساخته اند مادام که محصولات اوقاف بمصارف شرع رسد  
در اندک روز کار مستعدان بسیار که وظایف ایشان از حاصل وقف حاصل شود بمبرات محول



افاضل رسند و ممالک از وجود علما نامدار و فضلا تقوی کردار که بغایت حالیت آراستہ  
کرد و اعظم اسباب رونق و آبادانی مملکت وجود این طایفه است که نیز میان حلال و حرام  
و رعایت دقیق شریعت و احکام و صیانت دماء و خروج و محافظت املاک و احوال و غیر آن  
بقلم فتوی ایشان منوط و مربوط است چون منصب مستعد و مستحق آن تفویض رود تربیت  
علما و اسلام در ضمن آن محصول بیوندد و مملکت بالمشاهد بوجود مبارک ایشان بر جمیع ممالک  
بالشاهان روی زمین راه مفاخرت و مباهات و مرتبت تفوق و رجحان بدید آید و بادشاه  
در دنیا و آخرت نیکونام و بسندید فرجام گردد و بحقیقت زادی جهت معاد در پیش فرستاده باشد  
و ما تقدوا لانیکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا چون رای نمایون شهریاری  
این نصایح علی غرض را بسع رضا اصف فرماید امید است که بعد الیوم احوال موفوقات  
این مملکت بروجی تمشیت یابد که بندگی حضرت را ذکر جمیل و اجر جزیل مدخر گردد  
الله تعالی جهان بکام بال **نوع چهارم در منع نزول نخلها و رعایا** بحضرت سهرشال  
شهریاری که بحقیقت سایه عنایت و مرحمت حضرت باریست لازالت سلطنته  
مصنونه من طوارق الادوار دامت دوام اللیل والنهار اعلام می رود که حکمت بالذ حضرت  
لایزال ذی الجلالی عمت آلاء و تقدست اسما و در تفویض امور سلطنت و مملکت یادشاهان  
اسلام که حیات بیضه دین و ملک اند آنست که در رعایت و محافظت نوع انسانی که اشرف انواع و  
جودات است و بحکم حضرت الوهیت جلالة در اهتمام بالمشاهد عادل برجه از مساعی ممکن و مقدور است  
بجای آرند که علو قدر و ترفع مکان و عظمت آن نوع بمنابتیست که انبیا صلوات الله علیهم  
اجمعین و اولیا رضوان الله علیهم از ایشان بوده اند و ملوک و سلاطین و اعظم و خواقین  
انرا الله بر این الماخیره و ادام مملکت الباقین نیز تمامت داخل این نوع اند و نتوان  
دانست که بحر جزیل بیغول و لی و اصلست تا فاسقی و فاجر و صل یثیت یا زندیقی و جرح حضرت  
رب العالمین جزل ذکر و عثم شکره دیگری را باحوال عباد علم نباشد و آنچه در حدیث  
قدسی مرویست که اولیایی تحت قبایی لایع فهم غیر مصدق این مطلوب است فکر بیغایرانی  
که در حضرت عزت جلالة ایشان را بران مطلع گردانید قال الله تعالی عالم الغیب فلا  
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول بس چند آنک بادشاهان در رعایت و محافظت  
بنی نوع سعی نمایند رفع درجت و علو منزلت و مرتبت ایشان بحضرت رب العالمین

که سلطان سلاطین است بیشتر باشد که شاید که آن رعایت و محافظت شامل حال یکی از  
اقطاب و ابدال و اولیا الله گردد و بیک نظر عنایت و کرشمه التفات که ایشان در حق  
بادشاه فرمایند کار دنیا و آخرت ایشان بیکت آن ساخته گردد و غرض کل در تعیین  
سلاطین خود رعایت بنی نوعت فحسب که رونق کار خانه دین و دنیا بوجود ایشانست  
و بادشاهان را توقع نیک نامی و ثواب آخرت از ره کدر محافظت ایشان بس اگر دعاگوی  
دولت خواه سخنی که موجب مراعات نوع انسانی باشد در خاطر آید و بمساح شریفه ملیت جویا  
و سرور را رساند همانا که ملوم و معاتب نکرد و بضر عرض می رساند که مذیت تالستماع می افتد  
که در آن مملکت که بر اهتمام نواب حضرت سلطنت مخصوص است امر و ارکان دولت و ایلیان  
و متقلبان در خانه ها و کدخدایان و رعایان زول می کنند و ملالت بسیار با مالی ساکنان عاید می گردد که ایشان  
تا در آن خانه ها می باشند مجموع مطاعم و ماکل و مشارب و مفارکس از خداوندان خانه می طلبند اگر  
ملقمس ایشان مبذول داشت هر تر تینی که جهت عیال و اطفال کرده بدیشان می باید داد و خود  
وزن و فرزندان کر سنده و عاجز بسر بردن و اگر ملقمس مبذول نمی دارند بزخم جوب و شکجه  
می ستانند و بسیاری باشد که بعضی در زیر شکجه ملاک می شوند و بوقت بیرون رفتن آنچه از آلات  
واردات خانه چون زیلو و پرده و طشت و آفتابه و مشرب و غیر آن که ایشان را در نظر  
می آید جهت خود می برند و بیرون آن تنوعات ظلم و تعدی البته متعرض عوارض نیز می گردند و  
آن بیچاره گان را بحال منع نمی باشد اما مردان جهت آنک اگر فریاد کنند فریاد رس نیست  
و اند و اما زنان جهت آنک فضیحت و بدنامی می اندیشند ناچار تحمل از منکرات می کنند  
و هیچ نمی گویند و بحقیقت احلال احوال دین و دنیا و خدای مملکت و سلطنت از نیجاست  
و چون بنظر اعتبار تامل رود معلوم شود که تکون و توالد اکثر اولاد زنا که بدزدی و حرامی  
گری و ایغاقی و مفسدی و عوانی مشغول می گردند ازین ره کدر است و بر بادشاهان و  
جب و صیانت خانه ها و عورات رعایا همچنان کنند که صیانت حرم و اتباع خود میکنند تا دعوی  
سلطنت از ایشان مصدق و مسموع باشد و بشکر عطایا و مواهب و اهب علی الاطلاق  
که در باره ایشان از مضار حکم و نفاذ امر جریان فرمان و بسطت مملکت و سایر نعیم  
و منخ ارزانی داشت قیام نموده باشند و ذکر جمیل دنیوی را با اجر جزیل اخروی  
جمع گردانند و امر واجب و اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیله



لعلکم تغلحون را بکوش جان شنیده که در اخبار سلطان غازی عین الدوله و امین الملک محمود و  
سبکتگین انار الله بر مانده مذکور است که شبی بعد از فراغ فرایض طاعات و رواتب عبادات  
چون متوجه استراحت شدنی خوانی برو غلبه کرد و هر چند سعی می نمود در خواب نمی رفت با خود  
اندیشید که همانا که فریاد خواهی بر در جاست و آواز او بکوشش نمی رسد و بیداری او مانع خواب  
من میشود برخاست و شمشیر بر میان بست و چنانکه عادت او بوده بنهان از خانه بیرون آمد و  
میرفت تا در مسجدی رسید آواز شخصی شنید که سر بر زمین نهاد، بود و می گفت الهی محمود سبکتگین  
بفریاد من نمی رسد داد من از و بستان سلطان بی قرار در مسجد رفت و آن شخص را گفت  
محمود سبکتگین بوجه ظلم کرده است که او را درین نیم شب بحضرت تعالی حواله میکنی و داد  
می خواهی مرد گفت ظلم ازین بیشتر چه باشد که چندین شبست که یکی از متعلقان او مست بخانه  
من می آید و بظلم و تعدی متعرض من شود و محمود بفریاد من نمی رسد و اگر او بادشاه  
عادل صاحب سیاست بودی متعلق او در نیم شب بخانه من چه کار داشتی و بر چنین حرکات  
چگونه اقدام نمودی سلطان گفت ای شخص محمود من مرا بر سر او بر تاداد تو از و بستانم آن مرد گفت  
امشب نیامده است چون بیاید سلطان را خبر کنم سلطان او را با خود برد با در بانی نمود و گفت هر وقت  
که این مرد بدرگاه آید برو یا شب مرا خبر کن آن مرد سلطان را دعا گفت و بر رفت بعد از نیم روز  
نیم شبی بدرگاه آمد در بانان او را بحضرت سلطان بردند سر بر زمین نهاد و گفت ای سلطان عادل  
آن ظالم آمده است سلطان در حال برخاست و شمشیر بر میان بست و روان شد و با مرد گفت  
چون بخانه تو رسم تو بیشتر رو و چراغ را بردار و مرا بنشان بر سر او ز بران مرد چون در خانه  
رفت آن ظالم را در جانه خواب خفته دید چراغ را از پیش برداشت و سلطان را در خانه برد  
سلطان چون بر سر مرد رفت سر او را بشمشیر از تن جدا کرد و چراغ خواست چون بیاوردند و سلطان  
در آن سر نظر کرد سر سجده نهاد و بعد از زمانی سر از سجده بر آورد و دستها بر روی فرومالید و  
حضرت عزت را شکر کرد آن مرد سر بر زمین نهاد و سوال کرد که سبب این سجده و شکر چیست  
سلطان فرمود که من یا خدای تعالی عهد کرده بودم که اگر اقدام برین حرکت ذمیمه ببران من نموده باشند  
تا سر او بر ندارم قرار نگیرم و آنک ترا گفتم که چراغ از پیش بردار غرض آن بود تا مبادا که یکی از  
بران من باشد و مرا شفقت بدی دامن گیر شود و در حفظ عهد و کشتن او تقصیر کنم امر یا  
اینها الذین آمنوا و فوالعقود نشنیده باشم سبب سجده و شکر این معنی بود بعد از آن آن مرد

را گفت هر چه از خوردنی در خانه داری بیاور و تکلف مکن که من بغایت کرسندام و از آن  
شب که ترا در تضرع و زاری دیدم تا این غایت سه شبانه روز است که هیچ نخورده  
ام و با خود مقرر کرده که تا این بار از خاطر تو بر نگیرم طعام بر من حرام باشد آن مرد را  
در خانه جز نان خشک و آب گاه چیزی نبود پیش سلطان آورد و سلطان با شهی  
تمام از آن نخورد و در حق آن مرد چندان انعام و احسان بکنیم فرمود که او در مدت عمر  
از مال دنیا بی نیاز شد رحمة الله تعالی و رضی عنه **شعر** چنین کنند بزرگان جو کرد باید کار  
چنین نماید شمشیر خسران آثاره اکنون تدبیر چنین قضایا آنست که اولاً در حکم مطاع  
نفاذ باید که امر او و زرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر مقرران و ارباب اعیان  
و غیر هم جهت خود سرائها و خانها سازند یا در بیع آوند یا بکرایه گیرند و انمان و اجورنی تصور  
اذا کنند و بعد از آن جهت ایلیان و صار و و وارد بیرون شهر یا ایلیی خانها سازند و چنانکه  
بالشایان قدیم کرده اند در آن مواضع زیلو یا و جامه خواب و الای که از آن جا ره  
نباشد چون خم و سب و کوزه و غرغاه و کاسه و غیر آن از مال دیوانی مرتب دارند و و  
ظایف یومی ایشان روز بروز می رسانند تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعایا  
یا نباید داد و بیهانه جو و یات مصالح بدر خانها نباید رفت و عورات مردم در  
کنف عفت و عصمت محمی و مستور مانند و رعایا از بیم ایلیان و تعرض و فساد  
ایشان از خانهای خود بیرون نمی توانستند رفت با ایمنی و فراغت بیرون روند  
و بمهمات و مصالح خود مشغول گردند و صدور این حالات موجب دوام دولت و سبب  
بقا و مملکت گردد **نشان** الله تعالی دعا کوی دولتخواه آنچه از محض اخلاص بخاطر آید عرض  
داشت و امیدوار است که بی عرض دانسته شرف قبول و رتبت اتعاظ نماید جهان بکام باد  
**نوع پنجم در منع تعرض امرای و متقلبان مرعیان و یارها** بعد از استحضار  
عواطف خسر وانی و استجلاب عوارف قهرمانی بحضرت اعلی و ستم اسمی خدا یکایک  
اعلاء الله تعالی اعلام می رود که چون بین الجانین قواعد و داد محمد و قوانین محبت و اتحاد  
مستحکم است در تدبیر مصالح و مقاصد طریقین هیچ حال فرقی در خاطر نمی آید و چون بحمل  
عرض رسد امید است که داعی دولتخواه اگر محبت اختصاص نیابد بملامت نیز موسوم نشود  
نوع می آید بکرات از طوایف و رده و فقه و سماع رفته که چون بعضی از امرای حضرت



و اتیان و متقلبان بغیرت شکار یا در اثناء اسفار بدیهه‌های سرسند رعایا را با انواع شدید  
و تعینف تکلیف می‌کنند و کوسفند و تغار و شراب و سایر مونات بدون مال و متوجهات  
بزور و تعدی می‌طلبند و آن بیچاره‌گان از بیم جان و خوف جوب و شکنجه می‌دهند  
مال و تحمل رعایا متقلبان می‌برند و رعایا عاجز و مسکین و درویش می‌مانند و استعداده  
عهدت و زراعت نمی‌ماند و بالمشاه در دنیا بظلم و بی وقوفی از احوال رعایا مشهور  
می‌گردد و در آخرت عقوبت می‌یابد و مجموع این قضایا محل احترام و اجتناب باد  
شاهان دین دار و ملوک معدلت شعار است که طوایف سلاطین و فقهم الله للعدل و  
الانصاف می‌باید که در رعایت رعایا ضعیف حال همچنان کوشند که در رعایت نفس خود  
و فرزندان و از ابداء نفوس و اتلاف احوال رعایا همچنان متحرز باشند که از صحبت  
عقارب و حیات که مضار ایشان نیست تا نفسی و ابدان یکسانست و فرق پیش از آن  
نیست که نکایت بعضی عاجلان باشد و نکابت بعضی آجلان **شعر** فلا تؤذ غلاما ان ارتکبا کما  
فان له نفسا تطیب کما لکانه تارعا یا بقوت و مدد بالشان بهدت و زراعت و اداء مال  
و متوجهات و بهره ارتفاعات و محصولات بغراغت خاطر مشغول توانند بود هم مملکت  
آبادان شود و هم بالمشاه نیک نام باشد و دوام مدت و بقا و ایام حکم حدیث الملک یبقی  
مع الکفر و لا یبقی مع الظلم خود از لوازم کمره و بادشاهان تا کارخانه مملکت را بدین طراز مطرز  
و بدین جلی تجلی نگردانند اسم ظل الهی برایشان اطلاق نتوان کرد که صاحب ظل حضرت  
رب العالمین است جل جلاله بر جمیع خلایق رحیم و مهربان است پس بالمشاه نیز که ظل حق  
است باید که بر خلایق رحیم و مهربان باشد و عاکوی دولت خواه این معنی استماع کرد  
از خلوص عقیدت و صفای طوبی که باطن او بران مشتملست بغرض رسانیدن تارای صواب  
فرمای اتمام بدفع ظلم و متعدیان بروجهی فرماید که رعایا و زو دستان از مزاحمت متقلبان این  
توانند بود که با وجود خوف و شکستگی دل از رعیت و از هیچ آفریده هیچ کار نیاید و مملکت آبادان  
ناچار خراب شود در اخبار سلطان مغفور غازان خان انا را الله برمانه و تغل بحسنات الاعمال  
میزانه مذکور و مسطور است که روزی با امر گفت من جانب رعیت را بعد از این نگاه خواهم  
داشت اگر مصلحت باشد تا با اتفاق همه را غارت کنیم که هیچ آفریده برین معنی از من قادرتر  
نیست اما باید که بعد از این شما تغار و آتش و مرسوم و جاکی از من توقع ندارید که اگر بعد الیوم

یکی از شما از من این نوع التماس کند او را بخاطرات شدید عینف مخاطب و مشدد گردانم  
جهت انکلی ترتیب مجموع سلطنت و مملکت و امر او و زرا و اینا قان و شکریان از سعی رعایا  
یاست در عهدت و زراعت و چون ما انسان را که اصل آن قضایا اند با اتفاق غارت کرده باشیم  
انکه چنین توقعات از که توان داشت و چگونه میسر شود شما با خود اندیشه کنید که اگر گاه و بخت  
از رعایا بستانید و برایشان زور و زیلای قی روادارید و غلات ایشان بخورید و بخورانید  
بعد از این چه خواهید کرد شما ایشان را و زنان و فرزندان ایشان را می‌زنید و می‌رنجاند و  
نمی‌اندیشید که اگر با شما و زنان و فرزندان شما نیز همین خطاب روه حال شما چگونه باشد  
هم چنانک زنان پیش شما عزیز و بدان جگر کوشگان اندیش ایشان نیز همین ثابت دارند  
و ایشان نیز چون ما آدمیانند و حق تعالی ایشان را با سپرده است و بلك و بدایشان از ما  
خواهد برسد جواب چگونه خواهیم گفت چون ایشان مرفه الحال باشند و از مزاحمت و تعرض  
و تکالیف و تعینف ما این مانیز با اتفاق مرفه الحال باشیم و مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب  
با سانی توانیم یافت و اگر بخلاف این معانی با رعایا زندگانی کنیم تاثیر آن مانیز عاید گردد و وجه  
بزرگی و مردانگی نباشد که رعیت را رنجانیدن و بزه ایشان در کردن گرفتن که هر کس که بدین  
ملک ذمیمه استمرار نماید هر مقصود که روی آورد منج نیا بد کناه و رعایا یا غیان را ناامین داشتن  
خود و وظیفه ماست چگونه شاید که رعایا ایل خود را نیز ناامین داریم و بیوگسته از ما در عذاب  
وزحمت باشند تا در حق ما نفرین کنند البته مستجاب گردد من شما را این نصیحت می‌کنم نا  
متنبه شوید و ما را و شما را نیک نامی دنیا و آخرت حاصل آید نشاء الله امر ا چون نصیحت از  
لفظ مبارک بشنیدند و قبول کردند از غضب و قهر این شدند و مملکت آبادان شد و  
انک رمقی که مانده هنوز تاثیر آن معدلت است و بادشاه در دنیا و آخرت نیکونامی و رستگار  
ری یافت رحمة الله قدس روحه صاحب سعید و وزیر عادل شهید خواهد رشید الدین  
فضل الله طاب ثراه که تدوین اخبار سلطان مغفور سعید او کرده است چنین می‌گوید  
که بواسطه استماع این نصایح رحمانی که پیش از این متقلبان و متعدیان بر رعایا ضعیف  
حال می‌رسید از هر طرف با یکی آمده است و جمهور رعایا ممالک بدعای بالمشاه  
سعید نور الله مرقد مشغول اند حق تعالی توفیق استماع این نصایح مجموع امر او ارکان  
دولت حضرت سلطنت را رفیق گردانال الله ولی الاجابه **نوع ششمی منع**



**خربندگان و امثال ایشان از هر مناجات عایا بعد از عرض وظایف دعا**  
و نشر روایت مدحت و ثنا معروض رای جهان افروزی گرداند که پیش از زمان سلطان  
سعید مغفور غازان خان بر دالله مضجع مقر جهان بود که چون جماعت خواجگان شهری با کد خدا  
یا ان صاحب ناموس در ممالک بالمشایان قدیم باستحمام یا جهت مصلحتی دیگر بازار رفتی  
چند نفر خنده و ساربانان ایشان را تکلیف کردند که امروزه شراب و شاهد و نان و مطرب  
و گوشت و دیگر مصالح و حوایج که ما را باید بر شامست و می باید دله اگر منع می کردند یا عذری می  
گفتند آن خربندگان بسفاست و دشنام و جی از ان کدخدایان می گشتند یا لت بسیاری  
زدند و آن جماعت ناچار قرض می کردند و با ایشان می دادند و عرض و ناموس بر بار رفته  
بخانه می آمدند و بر سر بازار نیز ازین جوق جوق متعدیان چون بیکان و سکه بان و  
واستر بان و غیر هم ایستاده مردم را زحمت می دادند جماعت کدخدایان روز بودی که بخانه  
طایفه از متعدیان رسیدند و همان حالت اتفاق افتادی که آن متعدیان همه روز بر سر  
بازار منتظر این نوع فساد و فساد بودند و ترصد چنین صیدی کردند و اکثر ایشان یا  
امرا و خواتین و شهزاده کان تعلق داشتندی و مخادیم ایشان این تعدی را از متقلبان  
خود بر کدخدایان منصبی بزرگ دانستندی و در اعیاد و نیز زوات لبان و استران  
و شیران را بر در خانهای بزرگان شهر آوردندی اگر خداوند خانه روی نمودی هر چه خواستندی  
با کالج بستندی و الا بفحش و دشنام و تهدیان مشغول شدندی و خداوند خانه را هم عرض  
رفتی و هم مال و بودی که از بعضی خانها رهن رهنی بگرفتندی و به پیش فواحش و خجارات  
بوجه بسیار کرد و نهادندی و در وقت مستخلاص رهن دشنام بسیار که بصاحبش دا  
دندی اصناف آن وجه بگرفتندی و هر سال چند روز پیش از اعیاد و نیز ذرات و چند  
روز دیگر بعد از ان هیچ آفریده را مجال تردد راها نبود و بدین واسطه بازار باطل  
و تنها با منکر کشتی و فساد این حال بی نهایت بودی چون سریر سلطنت و تخت مملکت  
بجکوس هایون بالمشایان سعید مغفور اعدال السلاطین غازان خان انا را الله برانه مسرف  
شد مجموع این قواعد را بسندیده و قوانین نامحود را بمضام احکام بالمشایان و امر جرم  
خسروانه بر انداخت و عموم خلایق از تعرض مفسدان و متعدیان و عوانان و متقلبان  
خلاص یافتند و در دعاء بالمشایان سعید تعهد الله بفرایه افزودندی و اخبار شریفه او بدین

معنی ناطقت و در این روزگار مبارک که با دوام ابدتقارن بال اگر چه اکثر آن بدعتها  
بر و عست اما بعضی از ان هنوز باقیست و عادت چهار بایان ارکستن در اعیاد و  
و نوروزات و در بازارها گردانیدن و از مردم چیزی خواستن همچنین نمود و خربندگان  
و بیکان و شیر بانان و امثال ایشان نیز بقدر تعرض می رسانند و چون رعا ضعیف حالند از  
عهد بیرون نمی آیند و بجای مستهلک می شوند و بخانه ای مملکت سرایت می کند اگر این معانی را منع  
نفرمایند و مفسدان و عوانان آگاه شوند و بتعلقان بحق گردند و ایشان را بر ذمایم و کات  
و قبایح افعال دارند تعدی زمان قدیم که بالمشایان سعید غازان خوان دفع آن کرده بار مجدد  
کرده و تدبیر آن جز خون ریختن بسیار میسر نشود و مراحم و عواطف شریاری از آفت دما  
و از مافی نفوس چگونه رواد آرد پس تدبیر است که از اکنون باز حکم مبارک بمنع این قضا  
یا نقاد یا بدتاعن قریب امور مملکت با قوم ظرایفی و اعدل اوضاع و منا هیچ استوار گیرد  
و حضرت سلطنت را ذکر جمیل موبد و اجر جویل مخلص ذخیره ماند نشاء الله تعالی و چون  
سخن دعاگوی دولت خواه از وصمت اعراض منزه است یقینست که بمع رضا اصفا  
رود و دولت مستدام بال و جهان بکام **نوع هفتم در استکشاف سروران و تدبیر ایشان**  
بعد از احکام مبانی و داد و ایضاح احوال محبت و اعتقاد بر رای عدل فر  
مای و فکر کوهر رای حضرت شریفه سلطانی اعظمی لازالت دولت ممدوده الظلال علی  
الانام ممدوده الی یوم المحشر و القیام مکشوف گردانید می آید که چون این دولت خواه را  
قاعده مخالفت با حضرت بعلاء شریاری برو جی تمهید شده که در مصالح جانبین و تعامل  
جهتین هیچ فرقی در خاطر نمی آید درین وقت شمه از احوال معاش اعیان محاکل محروسه  
که بداعی دولت خواه رسید بعرض می رسانند تا بتدارک و تلافی آن اهتمام رود و اگر در  
حضرت شریاری نیز از معاش امالی این مملکت امری غیر ملائم حق عرضه داشته باشند  
بدعاگوی دولت خواه انها فرمودن تا تدارک کرده شود غایت مخلص نواری خواهند بود  
و مواج مملکتین از عروض افات و طرق مخافات مصون و مامون کره نشاء الله  
تعالی بشرف انهار رسانیده می آید که در این ایام لستماع رفته که جمعی از ملازمان محاکم  
شریعت با اتفاق طایفه از اعیان مملکت حجتها، مزوری می نویسند که فلان مقبول را از  
تاریخ بیست سال یا سی یا بیشتر چندین هزار دینار بفلان شخص می باید دله و از



جتهها کند که در دکانها عطاران می باشد شقه کوایی شود باری شکافند با خجست مروری  
میکنند و آن شخص متول را بحکام و متقلبان تهدید و تخویف می دهند تا مجموع مال بخت  
و تزویری ستانند تا بتوسط جمعی دیگر از مزوران بر مصالحه بقطع می رسانند و دنیا  
ری چند از آن متول مظلوم می گیرند و آن مزوران ظالم بر یکدیگر قسم می کنند و جهت املاک  
جتهها بتواریخ قدیم و کواهان قدیم می نویسند و چند مردم بیرا که ایشان نیز از مزوران قدیم  
می باشند بحاکم قضاة می برند و کواهی می دهند قاضی را بالظهور بصحت آن دین و حقیقت  
آن ملک حکم می باید کرد و اموال و املاک مستحقان منقضي می گردد و نامستحق در حقوق دیگری  
تصرف می نماید و چنین خطبی که نکابت آن بی نهایت است لا بزوال واقع می شود و هیچ آفریده  
بمسامح شریف اسمع الله المسار و المحاب نمی رسانند دعاگوی دولت خواه را اخلاص جانی  
بر عرض این معانی باعث کشت بالظهور بعرض رسانید تا حضرت عالی شهر یاری  
قاضی القضاة عمالک را که معلوم شده که افضل و اعلم و عادل و عاقل قضاة روی زمین است  
باستکشاف آن قضا یا امر فرماید تا در خلوات بتفحص و تحقیق آن لشغال نماید اگر آن جماعت  
ارتکاب آن افعال ذمیمه کرده از اشراف و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشان را  
بر آن آورده و بران قضایا با باعث و محرض بوده از تفصیح صیانت نموده بفواضل انعامات  
حضرت سلطنت بنه و احوال و مراسم و وظایف مستظهر گردانند و بحد و ایمان غلاظ و شدله  
سو کنند و هد که من بعد بر چنین حرکات اقدام نمایند و اگر غوغا باشند و بعد از آن باز خواستی  
عنیف که مستحق آن باشند بتقدیم رسانند بحقیقت از سوء اعمال و قبح افعال ایشان باشد و برین  
موجب مکتوب از ایشان بستانند و تمسک نگاه دآرد و تقبل انعامات و صدقات بندگی حضرت  
که از ایشان کرده باشد عرضه دآرد تا با جوار امضا بیوند و ایشان را هیچ بهانه نماند و اگر  
آن جماعت از سفل و ارفل باشند و از سالیان بسیار این حرکت ذمیمه صنعت  
کرده و بلبوت رسد نواب دیوان شرع و بار غولی نه توقف آن جماعت را بیاسا رسانند  
و سر و دست و پای ایشان را در ولایت بگردانند که بعد الیوم هیچ آفریده بر چنین حرکات  
اقدام ننمایند آنچ بنده دولت خواه و داعی بی اشتباه را در دفع این قضیه بر خاطر گذشت  
بوسیلت این ضراعت بجز عرض رسانید و امیدوار است که بشرف قبول اصفا یا بد نشاید  
الله تعالی جهان بکام بال **نوع هشتم در تفحص عقاید اولاد و امر و تدبیر**

بزرگاه دولت بنه حضرت شهر یاری حفت بالتأیید انهامی افتد که فایده اتحاد و اعتضاد  
میان سلاطین اسلام و ملوک انام آنست که لایزال باخبر و استخبار مشغول باشند و اعلام و استعلام  
قضایا دانند تا اگر در احد الجانین قضیه مهمل ماند بحسن تدبیر تدانک آن کرده شود و بیش از فوت  
بتلافی اتمام نمایند و مصالح مملکتین در سلک انتظام انحراط یا بدترین وقت استماع افتد که بعضی  
از شهر لاهکان خاطر در مطاوعت آن حضرت متردد گردانیده اند و عزیت اعراض در ضمیر آورده  
و بعضی از امر اولشکریان با ایشان اتفاق کرده و هیچ یک از ملازمان حضرت سلطنت و قوف نذله  
داعی دولت را از وقوع این معنی تردد تمام بخاطر سید و از دل رخصت نیافت که اعلام کند اکنون  
می نماید که تدبیر این قضیه موقوف بر تاملی شافی و تدبیر و انیت اگر شاه زاده کان باغ  
بعضی از نزدیکان برین معنی اقدام نموده یا می خواهند که نمایند دفع آن جماعت تا موجب انزجار  
کلی ارکان دولت و سبب ارتداع دیگران باشد از لوازمست که لسکندر ذوالقرنین رومی  
در باب مخالفت ارکان دولت از استاد خویش لرسطا طالیس حکیم مشاورت طلبید  
او در خنان قدیم را بیرید و شاخی هم از آن درخت در زمین نشاند لسکندر امر او قدیم را  
که مخالفت می نمودند از پیش برداشت و بران ایشان را قایم مقام گردانید اگر شهر لاهکان  
در این باب محرض امر او ارکان دولت شده با خود متفق گردانیده اند تدبیر ایشان یا بتوسیع  
مجال و دستگاه باید کرد تا از فواید افکار بواسطه ضیق محال و غلبه افتقار اعراض کنند تا بتفرید  
و تجرید بل بتوقیف و تحبیس تا از متابعت اراد فاسده انقطاع واجب دانند و اگر شهر لاه  
کان در باب برات ساخت بعد از توسیع مجال عذری موجه گویند و توقع اغراض و غوغا  
کنند سخن ایشان مسموع و ملتقم مبذول باید فرمود تا بر مراحم و عواطف بندگی حضرت  
خلد ملکه اعتماد کرده بعد الیوم از ارتکاب چنین خطیات و جرایم مرتدع و منزه گردد  
**شعر** اقبل معاذیر من یا نیک معتد رایان بر عبدک فیما قال او فخر رایان فقد اطاعک یرفیک ظاهراً  
وقد املک من یعصیک مقتد رایان مخلص دولت خواه را آنچ از خلوص عقیدت و صفات طویت در  
خاطر آمده بجز عرض رسانید باقی منوط بصواب آراء حضرت شهر یاریست امور دین و دولت  
بر منبر مراد و مرام بال ولای معالی حضرت عالی در سلک انتظام بمحمد و آل الکرام **نوع نهم**  
**در دفع زلزله و حر و میان و راه نهران** بعد از تمهید قواعد خلوص عقیدت  
و عرض مراسم موالات بر قاعد ار باب حسن طویت بمحل بنهار رسانیده می آید که جنر حضرت



الو بیت غز شانه عظم سلطان معالید مهمات عبال در سایر قبا و بلاد بکف کفایت و بمن مودلت  
و سیاست بالرشایان علال و شهریاران منصف تفویض کند ایشان را در دینا بر رعایت  
و محافظت عبال و بلاد مامور گرداند اگر بر جاده فرمان الهی استمرار نمایند در آخرت بنعم جنان و  
محاورت حور و ولدان و لقای پیغمبر حضرت یزدان اختصاص یابند و اگر والعیان بالله از امثال  
او امر خدای در تکفل چنین و دیعی که عظم شاه علو قدران از حین بیان خارجست باقی و جویگان احوال  
کنند انواع مواخذات را بر وجهی که نصوص قرآن و حدیث بکیفیت آن ناطقت در سرای منتظر باید  
بود و وعد و وعید الهی را چون آفتاب جهان تاب محقق و مصور باید دانست که اگر غیر این دانند  
خلل نسیم بدین و اعتقال سرایت کند و چون این دولت خواه مدار معاش با خالق و خلائق بر متابعت  
او امر قرآن و احادیث و اخبار نهاده است و انرا اثر باید دید و دانسته و تعلق جلی باستدانت  
دولت رفرا افزون و استقامت آیام همایون حضرت خسروی در طینت طبیعت او مطبوعست  
و در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیم مذکور که **انصر اَخاك ظالما او مظلوما**  
یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد و اگر مظلوم صحابه گفتند یا رسول الله نصرت مظلوم  
مسلم اما نصرت ظالم چگونه شاید رسول صلی الله علیه وسلم گفت **نزدی عن مظلالم نفسه**  
یعنی ظالم را از مظلالمی که جهت نفس خود کند باز داند اکنون معلوم رای عالی بار که چون در مملکت  
بارشای بدزدی و حرامی کری و راه زنی مشغول باشند و قنول و تجارت و صادر و وارد را  
بسبب تعرض و فساد و افساد ایشان ابواب ترهه شده و رعایا بسبب نا آمدن  
تجار و عزت ملائیس و مطاعم و آلات و ادوات و غیران مضطرب حال گردند اگر بارشاه  
آن حال داند و منع نکند بظلم رضادله باشد و این معانی از عادات سلاطین بسندید نیفتد  
بس بر بارشاه واجبست که بدفع آن مفد نسیم مشغول شود و بندگان خدای تعالی را بدو سپرد  
از تعرض ایشان صیانت کند و امر او دولت و وزرا حضرت را نیز بدین معنی امر فرماید  
تا و دیعت حق را ضایع نکند آشته باشند و در محافظت نسیم و دیعت بر موجب آن الله لا یضیع  
اجر المحسنین بصفات حق تعالی متصف گشته و چون معلوم شد که در ممالک شریفه آن حضرت  
ازین نوع مفسدان بسیار اند و کسی بدفع ایشان مشغول نمی گزید و ایشان اموال مردم  
را بر خود مباح می دارند لستماع این معنی داعی دولت خواه را در انزعاج و اضطراب  
آورد و بدکاران بسامح شریفه ملیت جبور واجب دانست تا بهر تدبیر که مستصوب رای

منیر باشد بدفع آن مفسدان اشارت فرماید و در قلع و قمع و استیصال کلی ایشان کوشیده  
عمر خنده ممالک بحروسه را از لوث وجود نفس اشخاص اراذل و ادناس بر حسب فرموده  
شارع صلی الله علیه وسلم باک گرداند تا تجارت و قوافل و آیند و روند و سایر رعایا و طوایف  
برایا که و دیعت حقند در امان سلامت و کنف استراحت عجم و مکتنف داشته باشند و به نیک  
نامی دنیا و ثواب عقبی حاصل گزید و با خلاق و ملکات سلاطین عادل رحمهم الله متحمل شده که در  
اخبار سلطان محمود غزنین انرا را الله بر مانه مذکور و مسطور است که عورتی بدرگاه او آمد از دروازه  
کوچ و بلوچ که ولایتست متصل بکریان و در موضع دیر کجین کالاه او را بری بودند شکایت کرد  
و گفت کالاه من از ایشان بستان یا عوض بده سلطان گفت دیگر کجین کجاست زن گفت مملکت  
جندان بکیر که بدانی که چه داری و نگاه توانی داشت دعوی که خدایی جهان کنی و در ملک خویش  
نصرف نتوانی کرد و شبانی و میش را از کرک نگاه نتوانی داشت سلطان را آب در چشم آمد و تا  
وان کالاه او از خزینه بدله بالهام ربانی و حکم ارباب الدول ملهون بتدبیر حوایان مشغول  
شد و چون ولایت کرمان که کوچ و بلوچ از توابع داخل مملکت سلطان نبود و بابو علی الیکس  
تعلق می داشت و در آن وقت دارالملک سلطان از مملکت عراق ری بود حیثیت و غیرت  
بارشای و مملکت او را بدان داشت که بابو علی مذکور که امیر کرمان بود رسول فرستاد و مکتوب  
نوشت مشتمل بر آن که آمدن من بعراق جهت تسخیر این مملکت نبود که من در هندوستان  
بر موجب نقص **والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم** سبلنا بغز او جهاد مشغول بودم و مشوای  
آخو ی را بهتر از مقتنیات دینوی می دانستم اما متواتر مکتوبات مسلمانان بمن می رسید  
متضمن بر آن که دیلمان در عراق فساد و ظلم و بدعت اشکارا کرده اند بر منهیات و محرمات  
بی هیچ خوفی و زنجی باشکارا اقدام نمود و بسبب صحابه مصطفی صلی الله علیه وسلم و رضی عنهم  
مشغول و عایشه صدیق را رضی الله عنها که جبرائیل علیه السلام در قصه برات ساخت و  
نراست عرض او از حضرت عزت جندین قرآن بر رسول صلی الله علیه وسلم آورد  
ز انیه می گویند و عمال ایشان در سالی دوسه بار از رعایا خراج می ستانند و هر چه می  
خواهند می کنند و بارشاه ایشان مجد الدوله نه زن خواسته است و در شهرها و نواحی ز  
نادقه بواطنه را افکاش گردانیده و ارکان دین را از نماز و روزه و حج و زکوة منکر  
شده و تواعدل اسلام بشومی فساد و افساد ایشان بلکه منهدم گشته تدبیر این قضیه



دفع این بلیه را بر عز و هندوستان اختیار نکردم و ثواب این بیشتر از ثواب جهاد دانستم و با  
لشکری سلمان و حنفی مذہب و پاک دامن روی بوق نهدم و دمار از روزگار دباله و زناده  
و بواطنه بر آوردم و در قلع و استیصال هیچ دقیقه مهمل نگذاشتم و خواجگان خراسانی را که  
همه حنفی و شافعی مذہبند بر اعمال عمالی گردانیدم و کتاب عراقی را جهت انکسار مبادا که از لشکر  
طایفه باشند از مباشرت کار دیوان منع کردم و بیاری حق تعالی در اندک روزگار مملکت  
عراق از بد مذہبان جانی شد حق تعالی مرا جهت آن کار آفریده است و بر سر خلائق گذاشته  
که تا مفسد از افرینم و مصلحان را رعایت کنم و بدله و دشمن جهان را امان دارم درین  
وقت جنان نمودند که جمعی مفسدان کوچ و بلوچ بر باط دیر کجین راه زده اند و اموال قوافل  
برده می باید که ایشان را بگیری مال بستانی و همه را بند کرده بآن مال بشهر فرستی تا سزای  
ایشان بدیم ایشان را چه زهره باشد که از کرمان بولایت من آیند و راه زنند و آلا کرمان  
از سومات دور تر نیست اگر خلاف کنی لشکر ما را بکرمان فرستم و دمار از آن دیار  
بر آوردم چون قاصد نامه برسانید بو علی الیکس بغایت بترسید و در روز قاصد را  
باز گردانید جواهر و اموال نعم در بار و در زور و سیم حضرت فرستاد و گفت من  
بنده و فرمان بردارم و هرگز هیچ فساد و رضا نداده ام و کرمانیان هم مذہب و پاک اعتقاد  
اند و جبال کرمان از کوچ و بلوچ منقطع و دیهها و کوهها عظیم بر سر راه است و من از آن  
مفسدان بجان آمده ام که مسافت دو بیست فرسنگ زمین را نا امان می دارند و من  
با ایشان بر نمی آیم سلطان عالم توانا ترست و تدبیر دفع ایشان منوط بفرمان قاطع  
آن حضرت و من بنده بندگی را بدایه حکم روه میان بستم سلطان رسول ابو علی  
را بعد از نوازش بسیار خلعت خاص پوشانید و باز گردانید گفت بو علی را بگوی که بالشکر  
کرمان با سرحد ولایت که کوچ و بلوچ است توجه نماید و اینجا تا رسیدن قاصد مقام کند  
و بعد از وصول قاصد بلوچ و بلوچ رود هر کرا بیا بد بکشد و امان و زینهار ندهد و اموال  
مسلمانان را که برده اند از زنان ایشان بستانند و بفرستند تا من اینجا بمسجدان دهم  
چون رسول ابو علی روان شد سلطان فرمود تا مادی گردند که تجاری که عزیمت کرمان  
و آن نواحی دارند کار سازی کند و در صحبت بدرقه که می فرستم روان شوند که ما از حضرت  
حق تعالی قبول کرده ایم که هر چه دزدان کوچ و بلوچ از ایشان ببردند ما عوض آن از خزانة جوا

کونیم چون لشکر خبر منتشر شد طوایف تجار از جمیع دیار متوجه ری شدند و سلطان غلامی را  
با مارت صد و پنجاه سوار معین گردانیده بدرقه کاروان ساخت و آن جماعت را بفرستاد  
لشکری که متعاقب بمرد ایشان رسید مستظهر گردانید و غلام را بخلوت طلب داشت  
و یک شیشه زهر قاتل بدو دلد و گفت چون با صفهان رسی ده روز اینجا مقام کن تا تجار صفهان  
نیز کار سازی کرده در صحبت تو روانه شوند و ده خوار کسب صفهائی از اینجا بخر که از آن  
بهتر نباشد و در قفصها نه و برده شتر بار کن و چون بمنزلی رسی که میان تو و حرمیان یکی  
شب پیش مانده باشند آن شب قفصها و کسب را در خیمه بر مجموع آن سیبها را بجوال  
دوز سوراخ کن و بخوبی زهر در آن سوراخها ری و بعد از آن بانبه در قفصها نه و آن ده  
شتر را با شتر و آن کاروانیان براه کن و چون بدزدان رسی و ایشان در کار تاختند تو  
جنگل مکن که ایشان بسیار باشند و نوکران تو اندک و با مجموع سوار و پیاده نیم فرسنگ  
بهزیمت باز پس رو و بعد از یک ساعت بر سر دران رو که بی شبهت بسبب خوردن  
سیبها مملک شده باشند و اگر معدودی چند مانده باشند با اتفاق کاروانیان شمشیر در  
ایشان نه و همه را بکش و بعد از آن ده سوار جلد را با نکشتی من با بو علی الیکس فرست و از  
قضیه دزدان خبر ده تا او بر مواضع ایشان تا خن کند و بزخم شمشیر دمار از روزگار بوقتی  
مفسدان بر آورد و آن گاه تو کاروان را بسلامت بکرمان بر غلام زمین بوسی و بر حسب  
اشارت سلطان روانه شد چون با صفهان رسید او امر سلطان را در هر باب باقیار  
تلقی نمود جاسوس دزدان که در صفهان بود از عزیمت تجار و قفول خبر یافته بشدت  
بزدان رسانید و گفت کاروانی میرسد که در این سالها جنان جمعیتی کس را بیالیت  
و امیری با ضد و پنجاه سوار بدرقه کاروان است دزدان بغایت خرم شدند و با دیگر دزدان  
و عیار بیشکان کوچ و بلوچ چهار هزار مرد سلاح دار بودند بر سر راه آمدند و منتظر بنشستند  
چون امیر کاروان بمنزلی رسید که نزدیک دزدان بود امانی ان منزل او را از اجتماع  
دزدان و کثرت ایشان خبر دادند و گفتند که بر پنج فرسنگی این مقام اند کاروانیان  
غمناک و شکسته خاطر آنجا فرو آمدند نماز دیگر امیر کاروان بار سالاران و بزرگان کار  
وان را پیش خود خواند و گفت ما را جان بهتر یا مال همه گفتند جان گفت شمال دارید و غم  
می خورید و ما جان فدای شما خواهیم کرد و غم نمی خوریم سلطان مرا هم بکاری فرستاده



است نه با شما خشم دارند نه بامن کین که همه را بهلاک دهد و در تدبیر آنست که مال زنی را که  
در رباط دیر کجین برده اند ازین دزدان باز ستانند چه بدارید که مال شما ایشانرا خواهند  
داد دل فارغ دارید که سلطان از شما غافل و فارغ نیست فردا که آفتاب بر آید مدد  
سلطان چنانک بمن گفته است بیا بیوند و کار بمرله ما شود نشاء الله تعالی انگاه  
چند مرد را از سوار و پیاده کاروان که متبع بودند ملازم خود گردانید و گفت چون در شب  
کوچ کنیم سواران بامن در پیش کاروان باشند و پیاده گان در پس که دزدان را عادت  
چنانست که مال برند و کسی را نکشند مگر کسی را که با ایشان کوشد و چون فردا با ایشان  
رسیم من بهزیمت باز پس کردم شما نیز بامن موافقت کنید و من با ایشان که وفای نایم  
تا شما نایم فرسنگ دور شوید انگاه من نیز بیایم و شما بیوندم و بعد از ساعتی باز گردیم و بر سر  
دزدان رویم تا عجایب صنع الهی را ببینیم که مراد سلطان برین موجب است و من چیزی  
میدانم که شما نمیدانید برین معنی اتفاق گردند و بمقام ما خود رفتند و او بتدبیر سیبها حسب  
فرموده سلطان مشغول شد با معقدان که بر سر شتران سیب بودند گفت چون دزدان  
بارسند شما تنگها و سیب را بیزید و قفصها نگو سار کنید و سر خویش گیرید چون یکی نیمه از  
شب بگذشت امیر فرمود تا کوچ کردند و بر همان تعبیه می رفتند چون آفتاب دویزه بالا طلوع  
کرد از سه جانب دزدان با شمشیرها کشیده روی بکاروانیان نهادند امیر بعد از جمله جزد روی  
بهزیمت نهاد و تمامت کاروان نیز منهدم شدند و در نیم فرسنگی توقف نمودند و دزدان  
چون آن حال مشاهده کردند بکشدون بارها مشغول شدند بقفصها و سیب رسیدند با شتهای  
تام و رغبتی صادق بخوردند و هر که از آن سیب نیافته بود میدادند بعد از ساعتی یکی یکی  
می افتادند و می مردند و رای راست فرستاد مومنان سلطان **اتقوا فراسته المؤمن فانه**  
**ینظر بنور الله** بوضوح انجا میداد بعد از دو ساعت که از روز گذشته بود امیر بر سر بالایی  
رفت همه دگشت را بر مردم افتاده دید بنشاط تمام فرود آیند و گفت که بشارت باله که  
مدد سلطان در رسید و دزدان را کشتند بشتابید که اگر بقیه از ایشان مانده باشد آن  
را نیز بکشیم چون امیر و ان جماعت باز کشتند تمامت دزدان را مرده دیدند و آلات  
و اسلحه ایشان و معدودی چند که مانده بود در عقب رفتند و علف شمشیر گردانیدند چنان  
که از ایشان متنفس نماند که خبر بخانه ایشان بردی و احوال باز نمودی و بعد از ان

اعلمه ایشان را که جمع کردند چندین فروار برآمد و امیر کاروان را بسلامت بکرمان و مقصد  
رسانید و هیچ کس را رشته تانی زیان نشد و از شادی در پوست نیکجیدند و از اینجا  
تا مقام ابوعلی الیکس دوازده فرسنگ بود و امیر کاروان ده علام را با انگشتری سلطان  
باز فرستاد و احوال دزدان باز نمود ابوعلی چون انگشتری سلطان بدید بالشکری مرتب  
و آسوده بولایت کوچ و بلوچ رفت و غلام سلطان نیز با سواران خود بدو پیوست و زیاده  
از ده هزار مرد از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار گستردند و نعمت و سلاح و چهار  
بای بسیار بدست آوردند و ابوعلی بمجموع را در صحبت آن امیر حضرت سلطان فرستاد  
و سلطان منادی فرمود که درین مدت که من بعراق آمده ام هر که که دزدان کوچ و بلوچ چیزی  
برده باشند بیایند و عوض بستانند و مدعیان می آمدند و خشنود بازی کشتند و این ذکر  
جمیل سلطان را بر روی روزگار باقی ماند **هذا خایر محمود مذ انتهت** و لا انتهاب لباقی ذکر محمود  
اکنون حضرت شریفه شریاری جهان تصور فرماید که امروز قایم سلطان محمود بحقیقت است  
اگر در غمخوار کی بندگان حق تعالی که با تمام احوالت فرموده همان مساعی جمیله که سلطان  
او بجای آورد چنانک نام او تا این غایت بعدلت و نصفت در میان مردم باقیست  
نام آن حضرت نیز تا قیام ساعت باقی ماند نشاء الله تعالی و حکایتی از منصور خلیفه جد  
هرون الرشید رحمة الله نقل کرده اند مناسب این مقامست و انجنانست که او بوقت  
مراجعت از حج بدیر سمعان رسید او را گفتند که بپیراهن امیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز  
رضی الله عنه که اعدل و از همه ملوک بنی امیه بود اینجا است او آن پیراهن را از رئیس  
دیر طلب کرد رئیس گفت ای امیر المؤمنین این پیراهن را از ما جرمی ستای گفت  
جهت آنک پیراهن بر عزم منست و من بنگاه دکشتن آن از شما سزاوارترم را بهب  
گفت او بدفن خود زمین بدین پیراهن از ما خریده است و دفن او اینجا است منصور  
گفت من بوزن کنز زر بشما دهم را بهبان گفتند آن زر نمی خواهیم منصور گفت شما  
این پیراهن چه می کنید ایشان گفتند چون باران از ما منقطع می شود و در قحط سال  
می افتیم آن پیراهن را بحضرت رب العالمین جسل جلاله شفیع می آریم بپرکت آن  
حق تعالی بفریاد ما می رسد و ما را باران می فرستد و آب می دهد منصور گفت  
من نیز جهت این مصلحت می خواهم که چون باران از شهر ما منقطع گردد کشتقا



بدین پیراهن کنیم راهب که رئیس دیوبند امان خواست تا دو کلمه عرضه دارد خلیفه امان دله  
راهب گفت یا امیر المؤمنین تو خلیفه روی زمینی و مملکت دنیا از آن تو است و عمر بن عبد العزیز  
نیز هم جو تو خلیفه روی زمین بود و خلافت و مملکت او را از طلب آخرت باز نداشت و از  
طاعت حق تعالی مانع نشد تو نیز طبقه او را سلوک دار تا بمنجانب در انقطاع باران و قحط  
سال پیراهن او را استقامی کنی بعد از تو پیراهن تو استقامت کند و تو از پیراهن عمر بن عبد العزیز  
مستغنی شوی این سخن در حضور اثری تمام کرد و پیراهن برایشان مسلم داشت و روان شد  
رحمة الله علیه توفیق اقتفا سلاطین دار کبریا شاهان جهان را رفیق بالجمعه و سعة لطف  
**نوع دهم در یقین منبیهان و جاسوسان** بعد از ایضاح احوال اتحاد و اعلان اسرار  
اعتقاد و اعتضا بجل آنها رسانیده می آید که بر شاهان عادل و اجبت که همواره از  
احوال اکابر و اصاغر مملکت و عموم رعایا بل سایر برابرا واقف باشند و جهت  
این مصلحت منبیهان و جاسوسان و خبرداران تعیین فرمایند تا از اعتقاد و انکار ملوک  
و سلاطین و دوستان و دشمنان در حق ایشان و کیفیت معاشش عمال و کارداران  
خویش و حکام و متصرفان باضعفا و زیردستان و سایر طبقات مردم بادشاه را  
خبر کنند که انکس که بی اخبار بقضایا مردم خبر باشد ولی اعلام علیم جو حضرت ربوبیت  
و جناب جلال الوهیت جل شانہ و عظم سلطانه دیگری نیست و مجموع باله شاهان  
و غیرهم باخبار و استخبار محتاج اند تا چون بر کیفیت صدور قضایا و قوف یا بند اجتناب  
و دولت خواهان را بدرجات علیا رسانند و اشرار و بدسکالان را در مدارک هوای  
و خذلان اندازند و جمعی را که در مقام عفو و صغح باشند حکم خذ العفو و امر بالعرف و  
**اعرض عن الجاهلین** عفو فرمایند و انرا که بنصیحت با سر را باید آورد نصیحت کنند و انرا  
که باستقامت متقاد باید کرد استقامت دهند و انرا که بتهدید و تحویف سزا باید داد بران  
موجب بتقدیم رسانید و علی ای التقادیر این مطالب وقتی بحصول پیوندد و سهام این اغراض  
وقتی مصادم اغراض شود که اعلام منبیهان و جاسوسان و خبرداران تسلط کنند و بر  
کیفیت احوال موافقان و مخالفان واقف شوند که بتجارب عقلی و بحجارت قضایا  
اسلاف معلوم و محققست که بیک منهی کار مملکت و سلطنت جندان تمشیت و تقویت  
یابد که بده امیر معتبر که هر یک هزاره را متکفل باشند و بالشرکاء بسیار مثل آن میسر

نشد و سلاطین و وزرا قدیم را مبالغت در تعیین منبیهان بجا بقی بود که احوال سلاطین  
عصر خویش را که بعد مسافت میان ایشان هفت هشت ماهه راه بود بدو سه روز معلوم  
می کرده اند و منبیهان و جاسوسان متواتر و متعاقب می داشتند و از تعیین ایشان بغیر از  
باله شاه و وزیر دیگری را و قوف نه صاحب اسمعیل بن عباد که وزیر باله شاهان بود  
عضد الدوله و فخر الدوله و دیگران بود و او اول وزیرست که بصاحب استبهار یافت  
و دارالملک در فارس شیراز بود و در عراق عجم ری اتفاق افتاد که سه روز پیش فخر الدوله  
رفت شهنشام روز سوم چون پیش او رفت فخر الدوله سبب تخلف سه روز پرسید  
صاحب گفت پریر روز منهی ما از طرف مملکت خطای آمد بود و تقریر کرد که خان خطای  
بوقت انکی در فراکش خانه میرفت در کوشش یکی از اینا قان سخنی بمساره گفت چون بنده  
را معلوم نشده بود که مضمون آن مساره چیست بحضرت نتوانستم آمد جنبدان توقف کردم  
که امر روز منهی دیگر از خطای رسید و ان احوال با اعلام رسانید و تا معلوم نکردم بحضرت نیامدم  
سلاطین و وزرا قدیم را طریق تفحص احوال سلاطین معاصر با این غایت بوده بتصور  
انک مبادا که کیدی اندیشند و ملائق رسانند که بخزان بسیار و لشکر با و جوار دفع آن  
نتوان کرد اما باید که منهی صاحب خبر باشد و از کیفیت قضایا و دوستان و دشمنان و احوال  
اخیار و اشرار اعلام کند باید که بغایت امین و معتمد باشد و دولت خواه بندگی حضرت و  
باک اعتقاد و مسلمان و بلند صحت باشد و از خزانه او امر سوی مستوفی مقرر تا اگر کسی  
بر احوال او واقف شود او را بزر و سیم از راه نبرد و بدین واسطه کلیات قضایا که در  
نتن آن و اخفاء آن ضروری باشد مخفی نماید که ابوالفضل سگری روزی با سلطان  
ستمید اب اسلان انرا الله بر مانه گفت جو منهی و صاحب خبر تعیین نمی فرمایند تا از قضایا  
یا دور و نزدیک بزودی اعلام کنند سلطان گفت منهی معتمد امین نمی یابم و غیر معتمد را در قضایا  
یا کلی مدخل دادن بخسروج مملکت از تصرف و تغیر خاطر هوا خواهان مودی می شود که  
دوستان و بیگانگان چنین منهی را روزی نهند و چیزی ندهند و مخالفان و دشمنان با  
او دوستی ورزند و مجال از راه برند و چون چنین باشد منهی از دوستان و بیگانگان بواسطه  
انک او را خبری نداده باشند خبرهای بد و غیر واقع بمساح ما رسانند و از دشمنان که او را  
بزر و سیم فریفته و راضی کرده باشند سخنها نیک گوید و کلمات خیر و شر چون تیر باشد



که آخر بر نشانه آید و بواسطه تقریرات نادرست منتهی دوستداران را دور خواهیم و  
دشمنان را نزدیک و بدین سبب خلط کار سلطنت و دشمن گامی و بدنامی برو جمعی  
باشد که تدارک آن هیچ حال ممکن نگردد پس معلوم شد تا در ابتدا احوال باخبار احوال این  
طایفه مشغول نشوند و ایشان را بر اسم و وظائف و جامکیات و افر مخصوص و ستی  
نگردانید و مورد عهد ایشان را بسر کنند آن غلاظ و شذله مصطفی نکند بجهنم قضا یا و کل  
اشارت نفرمایند مناظم احوال دوستداران و موافقان و مفاسد امور بدسکالان و  
مخالفتان بدولت جهانگیر حضرت سلطنت منقلب بار بمنه و فضله وجود و طول  
**نوع یا نهی هم در تعیین جمعی که مصالح ارباب حاجات بعرض رسانند**  
بعد از عرض مضمونات محبت و توضیح مخزنات مودت منتهی رای جهان آرای گردانید  
می آید که از جه و طباع اصناف مردم برین مجبوسست که بالرشای مملکت را مستخرج کند یا امیری  
و حاکمی بامارت و حکومت و لایقی روند امانی انجام جهت عرض مهمات متوجه او شوند و هر  
یک مطلوب خود را در هر کسوت که متضمن مصلحت خود دانند بعرض رسانند و در میان  
این طوایف مردم فضول مفسد که خود را بزی صلی و لیکس علما برارند بی نهایت باشند  
و هر کس از ایشان خواهد که خود را باستحقاق عارفه باظهار رسانند که در واقع چنان باشد  
و ادراکات و انعامات زیارت از خود طلبند تا با علام قضیه که موافق طباع اکثر اکابر  
باشد خود را در پیش اندازند و مقرب و ایناق سازند و بوقاحت و جلالت صاحب  
منصبی شوند و بدان واسطه با خلق خدای تعدی و تجاوز نمایند و بهر بهانه و شعبده از مردم  
چیزی ستانند و قضا یا که قطعا مصلحت سلطنت و مملکت در آن نباشد جهت طمع خود  
بعرض رسانند و در میان اموال بربند و لایبایی با شکار و نهان آن کنند که بیان از تقریر  
و بنان از تحریر آن قاصر آید و چون الوالامر از کیفیت معاش و دین و اعتقاد و صلاح و  
فساد ایشان واقف نباشد و خواهد که خلائق او را دوست گیرند و مطاوعت و متابعت  
نمایند مطالب و ملتبهات ایشان را با جابت مقرون گردانند بتصور آنک انسان باستحقاق  
انعام و احسان و تربیت و تقویت دارند و حاصل آن معانی آن باشد که اموال که وجوب  
ضروری آن بی نهایت است بکراف تلقی شود و نامستعدان متقلد مناصب گردند که و  
فضولان در کارها بزرگ مدخل سازند و چون حال چنین باشد حکما و عقلا و بزرگان

و متعلمان و مستحقان و مستعدان و جمعی که شایسته استیفا را این عوارف و لایق تقلد این  
مناصب باشند محروم مانند جهت آنکه معارضه با فضولان و سفیهان و عوان طبقات مصلحت  
نداند فکیف و قتی که مشتغل و متمکن باشند و مثل ایشان مثل کاو باشد که قوت و آلات  
اند که شاخت و آرد و عقل که مانع اعمال آن باشد ندارد و عقلا چون حال برین منوال  
پیست دست و دامن از مباشرت کلیات بکلی بیفتانند و بدین واسطه مهمات دین و دنی  
از منبج استقامت انحراف یابد و صلاح و فساد قضا یا بهم بر آید و خیر و شر مخفی و مستور گردد  
و بالرشاه از تدبیر امور مملکت و سلطنت باز ماند و امر او و زرا و ارکان دولت هر یک  
در وظیفه خود مشغول شوند بلکه وجوه تدابیر بکلی انسداد یابد و تدارک این قضا یا  
که تقریر بر حقیقت در مقوم و مرکز آن بد شواری تمام توانی کرد بیت اری الف بان لایقوم به ادم  
فکیف بیان خلفه الف هادم که هر کس را از فضولان و بد نفسان که قضیه عادت و ملکه  
شده باشد مسلم که او را از آن منصب که دارد ابعاد و اخراج کنند از الت ان ملکه  
از طبیعت جبلت و جبلت بلید او چگونه دور توان کرد و چنین کس نه از فرصت باشد  
تا هر وقت و پیش هر صاحب شوکت از نواب حضرت سلطنت که مجال یابد  
مکنون ضمیر باظهار رسانند و با شتر بد نفسی و ایزاد خلق و توفعات فاسد رود  
و جهانی از شتر ایشان در عذاب باشند و دفع چنین طوایف بحکم آنک بالرشاهان از  
نی یک مصلحت صد خون کنند چه بشمشیر بدان نباشد و رخصت بدین معنی و اگر چه  
او کد ارکان سیاست بحقیقت آنست از روی شریعت مشکل توان داد پس  
تدبیر آنست که در بدایت حال که هنوز طامعان و فضولان و بد نفسان ببندگی حضرت  
راه نیافته باشند شخصی را از اکابر مملکت اولاً باتفاق عالمیان سلمان و دین دار  
و باک اعتقاد و مصلح و دولت خواه بندگی حضرت و خیر خواه بندگان خدا باشد  
و بقناعت و کوتاه دستی و کم طمع و خیر اندیش معروف و مشهور و بر حاجت  
عقل و قرار و فضل و کرم و طبیعت و سماحت جبلت و ترک فساد اطماع  
و اذایل اخلاف و منع حقد و حسد موصوف و باحوال طبقات مردم و امانی  
طلب و ادیان خیر و بر تقریر مطالب و مهمات مردم قادر جهت تعریف اصاغر  
و اکابر و تقریر احوال طوایف خلائق تعیین فرماید و بتقویت و تربیت اختصاص



موده تفویض آن قضا یا را باد بهود و موافق و ایمان غلاظ و شدله و اگر چه محل  
اعتقاد باشد موجد و مستحکم گرداند و حسب الله تعالی و طلبا لمضاته و روم المصالح سلطه  
و الملكه بغور قضا یا مردم رسید و صلاح و فساد آنرا باز دانسته آنج لایق عرض  
داند بحمل عرض رسانند و نا لایق را منع کند و در اجراء ادراعات و انعامات و جوه  
استحقاقات را تفحص نموده عرضه دارد تا خبری که اجرا یا بد در محل و مقام باشد  
و نامستحق ممنوع و مردود شود و فضولان و خواصان و مفسدان را از تمکن و اقتدار  
و ملازمت و قربت بندگی حضرت دور کند و اگر بعرضه داشت احتیاج اقتد بعض  
رساند تا تدبیر وجهی که متضمن مصلحت رعیت و مملکت باشد فرموده آید و چنین کسی  
را باید که منہیان امین باشد تا او را از احوال اصناف خلق اعلام دهند و او نیز تا از  
جمعی دیگر استعلام نکند بتقریر ایشان راضی نشود اگر بدان یک شخص که گفته شد این  
امر تمشیت نیابد اشخاص متعدده تعیین فرماید که در دولت خانه سلاطین کار دانان  
بسیار در بایست باشند و بی وجود ایشان کار تمشیت نکند و بهر وقت  
که امر مملکت بران موجب استقرار یا بد مصالح منتظم و مفاسد منقطع گردد و حاکم  
قریب اخبار و توفیق بالرشای و نسق سلطنت با قاضی و ادای عباد و بلاد وصول  
یا بد او لیا ختمی نمایند و اعدا منکوب و مقهور گردند و مساعی داعی دولت خواه محمود  
و مشکور افتد لیس الله تعالی جهان بکام بال **نفع دین و دنیا در دست**  
**مشایخ** بعد از تحقیق احوال دوستداری و تقرید اقوال بسندیده کرداری معروض  
رای جهان افروز گردانیده می آید که هیچ که بندگی حضرت شریف بصحبت لستیناس  
یابد و از موارد نصایح ایشان اعتراف رشاد و ارشاد فرماید تا مشایخ بزرگوار  
که بحقیقت علما تقوی گردار باشند مساوی نکرده که هر کس را ازین طایفه چون متابعان  
و مریدان مشایخ طبقات باشند و علم نافع را ضمیمه عمل صالح گردانیده اقاویل ایشان  
در ارشاد خلاصی چون تریاق اکبر باشد و کلمات ایشان در امر معروف و نهی منکر  
چون اکسیر احمد که امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است الله الغالب علی ابن  
ابی طالب رضی الله عنه که سالار اولیا و سر خیل اصفیا و شیخ مشایخ روی زمین  
و مرتقی بر اعلاء معارج علینست فرموده که **العلم بلا عمل وبال عمل بلا علم ضلال**

چون مشایخ اسلام متصف بصفه علم نافع و عمل صالح باشند ابتدا با نواران  
ش ایشان موجب ارتفاع معالم سلطنت و ماده احکام توایم مملکت و سبب  
تاکید معانی دین و دولت و علت او طبل ارکان ملک و ملت باشند و بالمشاه  
چون بمواعظ ایشان منقط و بزواج برایشان منجر گردد و قضا یا و دین او بر  
و فوق فرموده شایع صلی الله علیه و سلم انتظام گیرد و ارکان مملکت بواسطه  
قوت دین از شین ایستلام و انهدام مصون و مأمون ماند و هیچ آفریده را از مخا  
لفان بحال طعنه در او ضاع معائن بندگی و قدرت قدح و قصد در امور سلطنت  
نباشد بلکه منہیان قضا و قدر این اخبار بمساعی و بیان ملایم رسانند  
و صفت دولت و سعادت بندگی حضرت را طراز اطلس ملک گردانند  
و لله الحمد و الحمد که فناء آن حضرت مشحونست بوجد مشایخ بزرگوار و علما تقوی  
گردار و افاضل متورع و اکابر متشرع اما اگر والعیاذ بالله جمعی شیخ نمایان که  
دعوی شیخی کنند و از رسوم شیخی جو نام نداشته باشند و تعلم علوم بواسطه  
عدم استعداد متحضر و از صحبت علما بسبب تشبه با جهال و عوام الناس  
مجتنب و جز طامات فشار آمیز نگویند و جز منامات بالانگیز نبینند و ملاقات  
یک عامی جاسل را بسبب تناسب صوری و معنوی از صحبت هزار فاضل کامل  
و عالم عامل دوستدارند و اثبات شهادتی که جاہل تواند نوشت قادر نباشد و  
و مقصد تقریر بنج کلمه دلبدیر نتواند شد و مطامح انطاز و مشارج افکار ایشان  
بجای خدای برستی هوا پرستی و بجای متابعت محمد عزیزی محبت مال و جاه و موروثی  
و ملکیتی و بهر بهانه جهت استیفاء ادراعات و انعامات و خلع و تشریفات و  
ملبوسات و مرکوبات دندان طمع در مال بندگی حضرت نیز کرده چنان نماید که  
ماد دوستداران جای و دولت خوانان نهایی ایم و ندانند که عقلا این تذویر  
را می دانند و این تمویحات را از بر می خوانند و این نقش بر نقاشان جابک  
دست مخفی نیست و این رسم بر مهندسان باریک بین پوشیده نی نعوذ بالله  
از جنان مصاحبان عیاذ بالله از منافقان چه عقارب و حیات را در ایداد  
نفوس آن اثر و مضرت نباشد که آن جهال را در تحریف کارها از منهج استقامت



و تغییر دولتها از قانون و کسب آن تا این غایت سوخت منصب و مال و ساخته علوم  
و جهان و بند خواجه و مملکت و خادم خدمتی و رشوت باشند هر چه در بندگی حضرت  
از خیر خواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث با عرض و مشوب با طاع  
باشد و تا صد فایده در آن جهت خود تصور نکرده باشند یکی مصلحت جهت مملکت  
و سلطنت نیندیشند و اگر چه در احادیث مرویست که **الشوم فی الدار و المرأة و الفکر**  
یعنی شوم در خانه و زن و اسب باشد مخذنان تفسیر این حدیث چنین کرده اند که شوم  
خانه در مصایب بد و شوم زن در مخالفت شوهر جهت او امر و احکام شرع و شوم اسب  
آنست که دندان گیرد و بکند زنده و کربزبای باشد و نکند ارد که لحام بر سرش نهند  
و زین بر پشت و هیچ مرد مؤمن مسلمان را بیغایر صلوات الله علیه مسلم بشوید  
قدم صفت نکرده است اما مجرد ملاقات چنین کس آنکه ظاهر ایشان با باطن  
یکسان نبود و نامبارک باشد تا بمصاحبت و منادمت چه رسد و چون باد  
شاه برایشان اعتماد کند و ایشان را بپاهای نا درست زنند و اندیشه ها و فاسد  
کنند و خامت عاقبت آن از شرح مستغنی باشد **بیت** زینهار از قرین بد زینهار  
و قنار بنا عذاب النار و در سخنان حکما آمده است **ایاک و مصاحبة الاشراف ان طبعک**  
**تشریف الشرف و انت لا تدری** و در اشعار طرغ آمد است **شعر** عن المرأة لا تسال و ابصر قرین  
فکل قرین بالمقارن یقرن **ه** احترام از چنین صحبتها واجب و لازم باشد و ترک جنان  
مصاحبان فریضه و منتهی و در آثار آمده است که **ما اتخذ الله ولیا جاهلا** و عبد الله  
بن عباس رضی الله عنهما لقط قط برین اثر الحاق کرده است و بخط خود نوشته  
یعنی خدای تعالی دوست جاهل هرگز نگیرد و چون ایشان در مقام دوستی  
حق نباشند فکیف سلطان جهان ایشان را چگونه دوستدار خود پندارد و  
چون حق تعالی در حق یهود و نصارا فرموده **یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى**  
**اولیاء بعضهم اولیاء بعض** یعنی ای مومنان چه یهودان و نصرانیان را دوست مگیرید  
که بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و منع از دوستی ایشان بسبب جهل است  
که دامن گیر جان ایشان شده و الا اگر بدین حق که اسلام است ایمان داشتند که  
و اثری که از بزرگان دین نقل کرده اند **اعنی ما اتخذ ولیا جاهلا** بملاحظه استفاد

ازین آیتست و زیادت فوقی میان جهال السلام و مخالفان نیست که طبایع طایفین  
بر مخالفت حق مجبوس است و اگر عقلا بغور این قضیه رسند هیچ شینی و عیبی اموردین  
و مملکت را با صحبت چنین مصاحبان منافق مساوی ندانند و امیر المومنین علی رضی الله  
عنه فرموده است **و قیمة المرء ما کان یحسنه** و الجاهلون لاهل العلم اعداء یعنی قیمت  
بهنرست که آن را میداند و جهال نمیدانند دشمنان علما و دانایان باشند که بهترین خلایق  
اند فکیف که جهل مرکب باشد و اگر سبیط باشد یعنی نداند و داند که نمیداند قابل از  
آلت باشد اما اگر مرکب باشد یعنی نداند و نداند که نمیداند بس مضاعف و  
و قابل از آلت نباشد آدمی را بی زار علت نادانست که علما و السلام در  
ازاء انبیاء بنی اسرائیل اند علیهم السلام بدلیل حدیث نبوی علی تأیید افضل  
التحیة و التسلیم **علما و ائمة بنی اسرائیل** و قال صلوات الله علیه **معلم العلماء و ورثه**  
**لانیاء و شیخ** بزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی قدس الله روحه العزیز در فرق  
میان علما و مشایخ متعبدان این ابیات بغایت نیکو گفته است و بر بحر اصابت  
زده تا بمشایخ مزور چه رسد شعر صاحب دلی بدرسه آمد از خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از ان این فریق را گفت آن کلیم خویش بر می برد زوج  
وین جهدی کند که بگیرد غریق راه در اخبار وزیر سعید خواجه نظام الملک رحمه الله علیه  
که از همد و اورع و اعدل و صلح و زار روی زمین بود آورد و اندک وزارت  
سلطان سعید ملک شاه طاب ثراه داشت جمعی از اصحاب اغراض سلطان را  
بر مولانا وحید الدین بیروز کوهی که افضل عصر و معتقد فیه خواجه نظام الملک بود  
متغیر گردانیدند بروجهی که سلطان او را بند کرده بقلع فرستاد و آن بزرگ مدتی  
مدید محبوس ماند هر چند خواجه نظام الملک میخواست که در ازالت این معنی کوشد  
و سلطان را با او بر سر عنایت آورد میسر نمی شد و سلطان راه بار نمیداد و خواجه  
نظام الملک دانست که تدابیر او مفید و منج نمی آید و بنندگان سلطان را طلب داشت  
و از کمیت ایشان سوال کرد گفتند بنندگان سلطان و از ان خواجه صد و پنجاه نفرند  
خواجه فرمود تا ایشان را بحکم بردند و بر ما بتراشیدن و بر و تها بکشتند و جهت  
یک از ایشان کرباس کبود و شعله تعیین فرمود و بیری را که در میان ایشان لایق شیخ



نمایی بود شیخی ایشان گردانید و فرمود که شمارا بمخدمت سلطان می بریم می باید که چون  
بحضرت رسید بغیر از آنکه سلام کنید هیچ سخن نگویند و یکی از شما سجاده که جهت  
این شیخ ساخته ام بپندارد و او زمانی سر در پیش انداخته خاموش بنشیند بعد از آن  
شیخ دست برآرد و جهت ثبات دولت سلطان سوره فاتحه بخواند و شما نیز بخوانید  
و بیرون روید چون خواجہ ایشان را برین تدبیر و ترتیب مشغول گردانید بحضرت  
سلطان رفت و گفت جمعی درویشان صاحب درون و صوفیان صاحب دل از خوا  
سان آمده اند و می خواهند که بحضرت سلطان رسند و دعایی گویند و یقین است مستجاب  
گردد سلطان بدین خبر سباست نمود و گفت ما خدمت آن درویشان رویم خواجہ اجابت  
کرد و خندکان را در خانقاهی بنشاند و همان سخن که با ایشان گفته بود مکرر گردانید  
و سلطان را پیش ایشان برد و ایشان آنچه خواجہ نظام الملک فرموده بود از سکوت  
و خواندن فاتحه بجای آوردند چون شیخ موضوع فاتحه خواند خواجہ با سلطان گفت  
که چون درویشان را دیدیم بیرون رویم سلطان برخاست و بیرون آمد خواجہ باز گشت  
و پیش خندکان رفت و گفت دیگر باره بر سر طویله ها استراحت روید و بخندکی  
مشغول شوید انگاه بمخدمت باز گشت و رسید که این درویشان در نظر سلطان چگونه  
آمدند فرمود که از حضور ایشان روحی بخاطر من رسید که مثل آن مشاهده نکرده ام  
خواجہ بخندید و گفت این جماعت خندکان سلطان و از آن بنده اند که دی روز این  
وقت اکثر ایشان در خرابیها و شراب خانها مست و جنب افتاده بودند چون خواستم  
که ایشان را شیخ و صوفی سازم در یک شب صد و پنجاه خنده را شیخ و صوفی ساختم  
اما اگر خواهم که مثل مولانا و حیدالدین بیزوز کوئی دانشمندی سازم وقتی که استغفار  
موجود باشد و طلب باعث و محرض گردد و زمان و امکان و حال و تربیت اکابر  
و ارشاد استادان مشفق مساعدت نمایند بجهل سال تو انم ای سلطان آن چه بی غایتی  
در غیر موفقت و چون مجال سخن یافته بود سلطان را ملامت کرد و او خجالت بسیار  
نمود و از خواجہ عذر با خواست و تشریف خاص و کسرتنک بسته و هزار مشغال زیر طلا  
که عادت سورغال بالیشان قدیم جهان بود و جهت مستظهار مولانا و حیدالدین  
بقلمه فرستاد و او را با عزاز و اکرام تمام بحضرت آورد و بعنایت و عاطفت مخصوص

شد و سلطان را انکار با اعتقاد مبدل گشت و میرکت نصیحت خواجہ نظام الملک  
و تعبیه که در باب خندکان کرد سلطان نیک نامی دو جهان یافت رحمة الله تعالی  
داعی دولت خواه نیز بحضرت بر منوال سخن خواجہ نظام الملک است از این شیخ  
نمایان هیچ شیخ نام هر روز هزار و بیشتر نیز توان ساخت اما اگر خواهند عالمی و فاضلی  
و کاملی بدید آرند معلوم نیست که بمرمائی دراز با استعدادات بسیار میسر شود یا نه و این  
مخلص بعضی آن نصایح که از مناجات اخلاص مترشح می گردد و از مناهل دوستی و اخلاص  
استنباط می یابند مراحم مطالعه بمایون می گردد و یقینست که چون این کلمات از موارد  
خیر خواهی صدور یافته خاطر مبارک قبول آن را فرمایند **مصرع** که هر چه از جان بیرون آید نشیند لاجرم  
حق تعالی او لیا دولت آنحضرت از وقیعت صحبت جهان و فضیلت ملازمت  
اشرار و ازال حراست و حمایت کند و امور ملک و ملت بر وفق مصالح جهان بنا  
بالنبی و آل و صحبه **نوع سیم** هم در رعایت قدما و ملازمان **سلاطین سابق**  
از کتاب نامدار و بهادران کاو زار و اجراء و احباب و تعیین وجوهات معاش ایشان  
بعد از تمهید محکلات لاسباب مملکت و تنبیه مزیجات اوضاع سلطنت اعلام علوم  
شریفه گردانید می آید که چون بتایید ربانی و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین  
در تحت تصرف و تملک آن حضرت آمد و ولایات قبولیت سد سلطنت  
بناه اختصاص یافت بر صواب ازای فضل کسرت و ثواب انکار عدل برود و ا  
جنبست که بتفحص قضایا اعیان مملکت و اکابر ملک و ملت لشتغال فرمایند  
و بغور احوال ملازمان سلاطین سابق و ملوک سالف رسید در ترفیه خاطر  
و جمعیت باطن و ظاهرا ایشان سعی که وظیفه را رفت و حناوت بادشاهان عادل  
و شهریاران منصف باشد بجای آرند اول اکابر و اعیان را از افاضل و علما و  
مشایخ و معارف و مشاهیر در خور استحقاق بجزایل مکارم و کوافل فضایل و فواضل  
مرغه الحان دارند و تا بنا ملازمان سلاطین سابق را از کتاب و نامدار و بهادران کا  
زار و دلیران صف شکن و دلاوران مردانگن اگر قوت و قدرت ملازمت در  
گاه جهان بناه و استطاعت حضور در دیوان حضرت سلطنت داشته باشند  
برقرار مقرر فرمایند که تعیین ایشان جهت مهماتی که همواره بمباران بوده و نیک



نامی اندوخته و شکر با شکسته باشند و مملکتها گرفته و غایت مساعی جمیده یا در کتبت  
یا در شجاعت باظهار رسانید بغیر از تعیین غیری که دیگر آن کار نکرده باشد و ندانسته  
**شعر** قلم زن نکه دار و شمیر زن **نه مطرب که کاری نیاید زن** و مقرر است که سلاطین  
جمعی را که مباشرت کلیات امور مملکت موسوم گردانید و اعتماد بر قول و قلم  
ایشان کرده بنا بر چند خاصیت بود اول مارت و حداقت در کاری که مباشر آن  
بوده باشد و استعداد فطری محسب جهت تقلد آن شغل دوم سلوک سالک امانت و د  
یانت که موجب استمرار ایشان بران اوضاع بوده باشد سوم وقوف ایشان  
بر قضایا و امان نظر در سایر مهمات و بعضی از عهد کلیات امور بروجهی که جانب  
بالشاه و رعیت محمی و مرعی بوده و غبطه دیوان و تئیم احوال بحصول بیوسته چهارم  
در ربت و تجریت بواسطه کثرت مارت در کارها که برانیر وجوه از عهد آن بیرون  
آیند و جمعی که در ساختن مهمات خلائق برین مراتب رسید باشند میان ایشان  
و جمعی که ازین تجارب غافل و ازین معانی ذاهل باشند فرق بسیار باشد اما اگر  
حکم رود که جماعت جوانان مستعد ملازم و مصاحب آن بران قدیم شوند تا در صحبت  
ایشان قواعد ملازمت و رسوم آداب دیوان و تدبیر ساختن مهمات و ترتیب  
مصالح امور که مجموع آن شرایط و وظایف خدمت ملوک و سلاطین است بیاموز  
و بتدریج خود را بمراتب ایشان رسانند موجب ترتیب استعدادات باشد  
و عمارت مملکت و تمهید قواعد سلطنت از نتایج آن گردد و این معنی مستحسن و سنجیده  
افتد و اگر قدما را بسبب استیلا و شجاعت و ضعف قوت و مزاج قدرت  
ملازمت نباشد در ترفیه خاطر و تدبیر اسباب معایش ایشان و ترتیب  
مصالح مساعی جمیده مبذول باید فرمود بروجهی که ایشان را آثار ماندگس نباشد  
و در کلیات قضایا استشدت از رای صاحب ایشان از لوازم گردد چه مسلم بوا  
سطه ضعف مزاج بر ملازمت قادر نباشد اما قواعد تدبیر و قوانین ریاست  
و سیاست و ارتباط ملک داری و رعیت پروری خود فراموش نکرده باشند  
بلک اصابت رای ایشان با مضامین شمیر بران برابری کند و قضیه که جوانان را  
چون درس علوم بر استل باید خواند و سالها دران بسر بردن تا حقیقت آن

را معلوم کنند ایشان را بواسطه تجارت عقلی بی این زحمت معلوم و بمیان متضوا  
و اشارت ایشان مملکت معمور و کارها بر قانون صواب و سداد و قاعده صلاح  
و رشاد محسنت یا بد و بهیج حال در رعایت جانب معاش ایشان اقبال نباید  
فرموده مبادا که از غلبه فقر و عجز اندیشها کنند که موجب ملالت خاطر باشد بدان  
سبب که مقرر است که هر مخالفت که از جنین طوایف در وجود آید منشأ آن عجز و فرو  
ماندگی و اضطراب احوال ایشان بود که اگر این قضیه استمرار یا بد البته ایشان  
عزیمت ملک دیگر کنند و چون مردم عاقل و صاحب کفایت باشند هر ایند ناموس  
بادشاه خود را بجنین عهد و وفاداری و کمال فضل و کبالت نگاه دارند و بی آنک  
حکایتی و شکایت از ایشان صدور یا بد مصدوقه حال عقلا و اکابران مملکت را که انجا  
باشند خود معلوم گردد و ازین حال شینی تمام باحوال سلطنت و قواعد مملکت  
راه یابد و اگر والعیاذ بالله در میان این طوایف جهال نیز باشند که افشار قضایا پیش  
ایشان در غایت سهوات بود تقریرات ایشان نیز موکد عقاید عقلا و اکابر مملکت  
منتقل الیهما گردد که نفل مردم مستعد و غیر مستعد بواسطه بی غایتی بادشاهان از  
مملکتی بمملکتی دیگر در جیلتهای مرکوز است و در متون صحف مسطور و مذکور و حکایتی که از  
فخر الدوله بوبهی و وزیر او صاحب لسمعیل بن عباد نقل می کنند مناسب این  
مقام است و ان جنانست که جمعی کتاب و اعمال معطل دران عصر هر روز در موضع فتدی  
بیرون شهر که بدین سبب موسوم بود یعنی دیدبان تا وقت آفتاب زرد انجا  
بودندی و بعد از ان فرو آمدندی و بخانهای خود رفتندی چون مداومت ایشان برین  
معنی استمرار یافت این خبر بکوشش فخر الدوله رسید حاجبی را گفت پیش ایشان  
رو و ایشان را بانج دارند آنجا پیش من آور حاجب چون انجا رفت ایشان نزد بان  
فرو گذاشتند حاجب با کسان او بالارفتند و پیش ایشان شطرنج و نرد و دوات  
و قلم و کاغذ و سفره نان در انجا آویخته دیدند و کوزه و سبوی آب نهاده حاجب گفت  
فخر الدوله شمار می خواند و ایشان را فرود آورد و پیش فخر الدوله برد و صاحب  
کافی لسمعیل بن عباد حاضر بود فخر الدوله از ایشان پرسید که شما چه قومید و هر  
روز بجه کار برین دید می روید ایشان گفتند زینهار می خواهیم تا راست بگویم فخر الدوله



ایشان را بجان و تن و مال امان داد و سوگند موکد کردانید که بیشتر را می شناخت  
گفتند پوشیده نیست که مانده دزدیم و نه خوین و نه راه زن و نه زن کسی فریفته ایم و نه  
فرزند کسی بغلامی برده ما قومی دبیران و متصرفان معطل مانده ایم و از این دولت  
محروم باد شاه باحوال ما نمیرسد و هیچ شغل نامزدنی فرمایند شنیده ایم که در خراسان  
پادشاهی بدید آمد که او را محمود می گویند و اهل فضل و سزندگان را دوست می دارد  
و ایشان را ضایع نمی گذارد و دانش را خریداری میکند و ما امید ازین مملکت بریده  
دل در وی بسته ایم و هر روز برین دیده می رویم و شکایت روزگار میگویم و از هر که  
ازین راه آید خبر محمود می برسیم و بدوستانی که در خراسان داریم ملاطفات می نویسیم  
و از جاری حالات اعلام می دهیم و چون مردم عیال داریم و درویش گشته بحکم ضرورت  
خان مان گذاشته در بنی رزق و بطلب شغل خراسان می رفتیم حال خویش گفتیم اکنون  
فرمان خداوند راست فخرالدوله روی بصاحب کرد و گفت ما را با این گروه چه می باید  
کرد و صاحب گفت ملک ایشان را امان ده است و اهل فضل اند و مردم زاده و قلم  
زن و بعضی را بنده می شناسد و بنده تعلق دارد چون کار اهل قلم و تعیین و طیفه ایشان  
کار بنده است اگر حکم مطاع نداد باید بنده مهات ایشان را بروجی کفایت کند که فردا  
خبر خدمت رسد و بسندید اقتد بس پیمان حاجب را گفت که ایشان را بسرای صاحب  
بر و سپار حاجب فرمان برد و باز گشت ایشان هر اسان و از عقوبت اندیشیدند  
چون صاحب بسرای خویش آمد فراکش را گفت همه را بجز مناسبت برویشان  
فراکش ایشان را بجز بغایت نزه برد و فرشتهای رفیع افکنده و مسندها انداخته و  
گفت هر جا که خواهید بنشینید و بعد از ساعتی جلاب آوردند و خواندار است با انواع  
اطعمه چون از طعام فارغ شدند شراب آوردند و مجلس نهادند و مطربان بسماع  
مشغول شدند و بیرون سه فراکش که خدمت ایشان می کردند دیگری را دران حجره  
راه نبود و هیچ آفرید را از حال ایشان و قوف نه و اهل شهر جهت ایشان ملول و  
غمناک و زنان و فرزندان ایشان نوحه و زاری می کردند چون دوری چند از شراب  
بگذشت صاحب حاجب خاص خود را پیش ایشان فرستاد و دل خوشیها و بسیار داد  
گفت شما را بخانه من جهت آن فرستاده اند که محبوس و متفکر باشید که خانه من زند

را نشاید و اگر باشما خطاب شدید کردند بخانه من فرستادند شما امروز و امشب  
میهان منید و در حال فرمود یاده خیاطان بیا و ردند و بیست جبه دیبا جهت ایشان بپیریدند  
و بیست اسب بازین ترتیب کرد و روز دیگر یکی یکی را میخواند و خلعت می پوشانید و اسب  
تنک بسته میداد و بشغلی موسوم می گردانید و دیگران را بعضی را با درازا و بعضی را  
با نعام و صلوات اختصاص می فرمود و بخشنودی تمام بخانهها و خویش می فرستاد روز دیگر  
باتفاق بسلام صاحب آمدند گفت اکنون بمحمود ملاطفات بنویسید و زوال ملک ما مخوا  
هید و شکایت نکنید و چون پیش فخرالدوله رفت برسید که با آن جماعت چه کردی  
گفت هر یک را اسبی و ساختنی بایک دست جامه بدادم و نفقه مرتب داشتم و هر کس را  
که درین مملکت دو شغل داشت یکی بستدم و با ایشان دادم و همه را با عمل شایسته  
و منصب لایق بخانهها ایشان فرستادم فخرالدوله را این تدبیر بغایت خوش آمد  
بسندید داشت و گفت اگر جز این کردی نشایستی و کاشکی این تدبیر پیش ازین  
بره سال بودی تا ایشان را بمخالفت رغبت نیفتادی سخن در باب انکی دو عمل یکی کسی  
را نفرمایند و دو کسی را یکی عمل ندهند بعد از آن گفت اکنون باید که مردی را دو عمل نفرمایند  
بلک هر مردی را عملی باشد تا همه متصرفان با عمل باشند و همه عملها با رونق باشد  
و دوسه عمل هر عامل را مفرمای که عیش بر متصرفان تنگ نشود و عیب جویان و صاحب گویند که  
در مملکت ایشان مگر مرد نماند است که مردی را دو شغل می فرمایند و بر بنی کفایتی حمل  
کنند و نیز چون دو شغل یکی کسی را فرمایند یکی از آن دو شغل نامضبوط ماند جهت انکی  
یک مرد بدو شغل استقامی چنانکه باید نتواند نمود و دو مرد را نیز یک شغل نباید فرمود که  
آن عمل در میان دو عامل بنی رونق باشد و هر یک از ایشان اندیشد که اگر من درین کار  
سعی زیادت کنم و نگذارم که خلی بدان عاید گردد خداوندی که مفوض آن عمل اوست بنده  
رد که این رونق از سعی شریک منست و مرا در آن مدخلی نه من چرا رنجی برم که بی منت باشد  
و بنام دیگری برآید و اگر مفوض سبب خلل آن شغل برسد هر یک ازین دو شریک تقصیر  
بدیگری نسبت کند و اگر بنظر تحقیق نامل رود گناه از ایشان نباشد بلک از کسی  
باشد که یکی شغل بدو کسی فرماید یا دو شغل بیک کسی و این معانی البته موجب خرابی  
مملکت گردد یقینست که دعاگوی دولت خواه که استنباط آن از موارد خیر خواهی



و مشارب صلاح اندیشیت درین ابواب موافق رای جهان آرای کرد و بستماع  
آن امور دین و دولت و قواعد ملک و ملت انتظام و مستحکام بدیدر لنتش و الله  
دولت جاوید بال **نوع چهارم در رعایت امهات و اظار و اقارب**  
**و جمیع ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ائمه و علما و اکابر دین و ملک و امرا**  
**و جماعت متجند و لشکریان** بعد از وظایف جانبساری و روایت حق کناری  
و احاد بر او ضاع بسندید کرداری بر دای جهان آرای و فکر مشکل کشای زاده الله  
بکل شی احاط و علما کما رزقه فی جمیع الاحوال کرما و حلما اعلام گردانید می آید که اتم همات  
و واجب مفترضات که بنی نوع برایتان بدان اقبال نمایند رعایت جانب مادرانست  
و بعد از ایشان بدان و برادران و اقارب و عشایر و مصاحبان و غیرهم واحد بعد  
و احد تا بر مضمون حدیث صحیح صلوات الله علی قایله که در جواب ابوهریره رضی الله  
عنه فرمود در وقتی که از و سوال کرد و گفت یا رسول الله من احق بحسنی صحابی قال املک  
قال ثم من قال املک قال ثم من قال املک و بروی من املک قال املک ثم املک  
ثم املک ثم املک ثم املک موافقت نموده باشیم یعنی می خواهیم که با قامت خیر مشغول  
شوم از حضرت رسالت صلوات الله علیه سوال میکنم که احق انام با بصال آن خیر که  
باشد فرمود که مادر است یا ابن عارف از جمیع خلایق سزاوارتر است و در نوبت دوم  
سوال کرد همان جواب فرمود و در نوبت سوم همان و در سوال چهارم فرمود بعد از مادر  
اجرا خیر در حق پدر کن و بعد از پدر در حق اقارب و عشایر و احد بعد و الاقرب  
قالا قرب و بنهر بن حکیم از پدر خود روایت می کند و او از پدر خود که از مصطفی صلوات الله  
علیه وسلم سوال کردم و گفتم یا رسول الله من ابر قال املک ثم من قال املک ثم من قال املک  
ثم من قال املک ثم الاقرب قالا قرب و شک نیست که احق انام با نیال بدین ضعیف و ملازم  
بدان حسن سلاطین اسلام و ولایة از مذهب دین و ملک احکام اند که ایشان بتوفیق  
ربانی موفق و بتایید یزدانی موید اند و بکمال عقل و وفور عدل و شمول مکارم و عوارف  
و صنوف ماثرو عواطف بنسبت با سایر خلایق کوی رجحان و سیاق از جمیع اقطار  
افاق ر بوده و قبول مضمون نص قرآن مجید و فرقان حمید عظم الله جلاله را که لا  
**قربون اولی بالمعروف** قابل و مستماع انرا لایق چه بواطن ایشان منظر اسرار

آیات بیناتست و خواطر استماع او امر و نوای حضرت رب الارضین و السماوات  
و اگر یکی را از ملوک عدل پرور و سلاطین فضل کستر مادر بجوار رحمت ایزیدی پیوسته  
باشد و نشو و نما بر رعایت و محافظت و صیانت و اصلات اظار یافته و لبان تعدی از  
بستان ایشان مکیده و در خضانت ایشان پرورید حکم ایشان حکم مادران باشد و هر خیر  
و نیکی که با مادران کنند امثال آن با دایگان باید کرد تا بر رعایت بعضی از حقوق قیام نموده باشند  
و بعد از دایگان رعایت جمعی که در وظیفه خدمت و ملازمت بدیشان نزدیک باشند  
از لوازم بود تا از عهد حقوق ایشان متفصی گردند و بعد از آنک رعایت این طوایف  
از سر ارادتی تمام قیام نمایند و بعد از ارضی و خشنود گردانند بر رعایت جانب استادان  
که سبب حیات روحانی بحقیقت ایشانند مشغول گردند و تعظیم قدر و تبجیل ذکر ایشان  
واجب دانند و بعد از آن دوستان و متعلقان بدان را رعایت کنند که رسول صلوات الله  
علیه وسلم فرموده است **من ابر البر صلة الرجل هل و دایه** یعنی نیکوتر چیزی و بری  
که از مرد صادر شود آنست که با دوستان بدر خویش خیر و احسان کنند و ایشانرا بخود  
نزدیک گردانند بعد از آن جماعت سادات و قضاة و ائمه و علما را که وجود مبارک ایشان  
سبب رونق شعار دین و موجب نظام مملکت است فکیف که در ستر او ضرا و شدت  
و رخا بوظیفه ملازمت قیام نموده باشند و سفر او حضر او اطی اقدام ایشان اثار حوافر  
سمندان آسمان فرسای بوده و از ارتکاب احوال و رکوب اخطار نیندیشید و بعد از  
امرا بزرگ و اعظم تاریک و ترک را که بدل راست و درون پاک و عقاید صافی و اعتقادات  
سلیم در ملازمت طریقه جان سپاری واجب دانسته باشند و هر خدمت که موسوم  
شده از مقابله اعداد و مقاتله اعدا و جساد بیدل ارواح و احوال و ابدان و اجساد مضایقت  
نموده و ترک اهل و اولاد کرده بعد از طاعت حضرت رب العالمین جل جلاله و فرمان  
سید المرسلین صلوات الله علیه وسلم مطاوعت آن حضرت بر خود واجب دانسته  
و نص **واطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم** را فرض عین و عین فرض داشته  
و بعد از آن جماعت متجند و لشکریان را بنیل عواطف و کسباب جامکیات و وظایف  
اختصاص فرمودن تا در تحصیل مراض آن حضرت بذل روح پیش ایشان آسان  
ترین از چیزی باشد و بحمد الله و منه حضرت سلطان اسلام خلد الله سلطنته و ثبت



الی یوم النشور دعوت در مجموع این فضایل و آثار کوی مسابقت از جمیع سلاطین امصار و ملوک آفاق و اقطار ربوده است و دانسته که حق کزاری هر طایفه از طوایف مذکوره بر وجه می باید کرد اما چون داعی دولت خواه و مخلص بی اشتباه را محبت آن حضرت با کل دل مجنون و مخمّر است و خیرات و دو جهانی جهت آن حضرت میخواهد بالضرره بند کار این معنی مراحم مطالع شریف می گردد و این قضا یا را که تحمل بواسطه اشتغال با مصلحت و رعایت مصالح مملکت بان نیفتد باید خاطر اشرف که جام جهان نمای بحقیقت آنست می دهد **آن مذهب تذکره من شاه اتخذ الی ربّه سبیل** تا تصرف بهت های فربتشیت این معانی که ذکر رفت واجب گردد بلکه اشتغال بدان از جمل مفرضات تصور فرمایند که با اجتماع این قضا یا خلائق بسیار از اقاصی بلدان و امصار متوجه حضرت آسمان مقدار کردند و بعد از آن شکوه سلطنت و رونق کارخانه مملکت یک در هزار باشد آنچ و عاکوی دولت خواه را در خاطر آمد و اتم مهمات و اوکد و صایا و نصایح آنرا دانست درین مکاتبه بعضی رسانید و یقینست که اجتماع آن بی غرض فرمایند و باعتبار محصل قبول یا بد دولت بدوام متصل بل و حصول امداد مطالبات دو جهانی متواصل نشاء الله تعالی نوع پانزدهم **در تعیین خزانة جهت واجبات** **استحقاق از ادارات و انعامات و صدقات و مراسم و معاش و وظائف و جا ملکات** تا بتعداد موضع دیگر محتاج نشوند بحضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقت سایه رحمت یزدانیست اعلام می رود که یکی از حکمتها الهی تعالی شانه و عظم سلطانه در تعیین سلاطین و تفویض زمام مهام انام بقبضه اقتدار ایشان است که لایزال مطامع انظار و مسارج افکار ایشان ایصال منافع بار باب مستحقاق و اصحاب افتقار باشد تا محتاجان امم و مستحقان اهل عالم از نواله نوال و فضاله افضال ایشان با منا مواید و اعذب موارد اختصاص یا بند و کسری که از تصادم حوادث روزگار و تلاطم امواج افلاک و افتقار قرین حال ایشان شده بدان منجیر گردد و بنام هر یک وجهی که انهم معاش و انساب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر شود و ان مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر و انعامی مستقر و مرسومی مقرر و معیشتی مقدور و جا مکی تمام و وظیفه بلا کلام و صدقه دایره و عارفه سایر باشد و مجموع ملوک ماضی و سلاطین سالف تمدن هم الله بغفرانه و اسکندر محکم

چنانچه بتمهید این قواعد و بسط این مواید قیام نموده اند و از اصل مال دیوانی و متوجهات سلاطین عامل خویش بنام هر یک از سادات و قضاة و ائمه و علما و مشایخ و صالحا و متقطعان و گوشه نشینان و فقرا و مستحقان ادرا رات مجری داشته اند و معاش با مضار رسانید و جهت نواب و ملازمان مراسم و وظائف معین گردانید و احوال سعادت ابد و کسب کرامت سرمد بدین واسطه کرده و ذکر جمیل بر روی روزگار باقی گذاشته استماع میرود که حضرت معلا سلاطین خلعت سلطنت و ابدت مملکت که مظهر حسنات و خیرات و مفیض و مظهر انواع مکارم و مبرات است افتقار اثار سلاطین فضل کسره و ملوک عدل پرور واجب دانسته برین شیمه حمید استغفار و برین طریقه بسندید استمرار می نماید و از ابتدا جلوس بر سریر سلطنت و تحت بال شاهی و مملکت که بدوام ابد الابد متصل با تومانات بسیار از اموال و متوجهات دیوانی و املاک و متعلقات سلطانی درین وجه استغراق فرموده و محامیج انام را از سادات عظام و علماء اسلام با درار و انعام و مرسوم و معیشت علی الذوام اختصاص و اتسام داده درین وقت جهان نمودند که وجوهی از جمیع احوال بنام جمعی از مستحقان بهراسم و رسم که مجری می گردد و در دفاتر اثبات می باید بر تمغوات حواله می کنند و تمغاجیان متعدی در آرد آن و جوه بدوافع تغیر و تنقیض و موانع مکرر و تنقیض تمسک می جویند و مشرب آن ضعیف و موردان عارفه را که در ناز کسره محلی حلول کرده و در سزاوارترین مقامی اقامت یافته من کل الوجوه مکرر و منقص می گردانند و از واجب هر مستحق که بضاعت حال و قلت مثال مخصوص می باشند چهار دانگ یا بیشتر تصرف می نمایند و بعد از مطل و دفع و تمادی شهر و ایام محقری بار باب مستحقاق می دهند و آن مستحقان را رحمت طلب و تعب تردد اضعاف مضاعف می شود و از اجراء آن عوارف بشیمان و از نیل آن صنایع بیزار می گردند و هیچ آفرین این معانی را بمساح شریفه ملیت سرور و اجبورانی رسانند چرا باید که وجوهی که در دیوان با درارات و انعامات و معاش و مرسومات اطلاق کنند از مستحقان انصراف مابد و تمغاجیان ظالم متعدی تصرف کنند داعی دولت خواه چون بجوامع وجود متعلق انتظام احوال ارکان دولت و اعوان حضرت و امالی آن مملکت است بعضی چنین قضا یا مزاحم مطالع نمایون می گردد و چون می داند که صدق



مخالفت و موافقت این دولت خواه بران حضرت پوشیده نیست انج از صواب تدا  
بیر که بتواتر ایام و توانی شهر و اعوام مشهور و معلوم شد بشراف انهامی رساند داعی را  
اندیشه بران قرار گرفته که خوانده علی حد تعیین فرمایند و سه امین معتمد را که یکی خازن و دوم  
مشفرف و سوم ناظر باشد بر سر آن دارند و مجموع احوال آن سمنار که در وجه مستحقان باشد  
در جمع ایشان بنده تا ایشان بمحصلان خود بتحصیل رسانند و بروات اصحاب و اجاب  
را بر وجه مذکور نواب دیوان بر ایشان نویسد و مرسومی و ان فی کافی ایشان را نیز تعیین  
کنند و موجدلکاستانند که اگر از واجبات هر کس توقعی داشته باشند در گناه آیند  
تا ایشان آن وجوه را که بقصصی که از دیوانی معین گردانند و بمیعادی که مقرر کنند بی هیچ  
نقصان بمستحقان جواب گویند و از تمنا جیان موجدلکاستانند و در رسانیدن وجوه  
واجبات مستحقان بمستحقان مذکور هیچ عذر و شلتاق تمسک نجوبند و موقوف ندارند  
و یک دائل زر قاصد و منکسر نکر دانند و الا در گناه آیند تا جماعت مستحقان مرفه الحال و فارغ  
البال بوظایف طاعات و عبادات و رواتب خدمات خود مشغول شده در د عا  
دولت افزایند و این معنی از تدبیر صاحب سعید وزیر شهید خواج غیاث الحق والدین  
امیر محمد رشید طاب ثراه و جعل الجنة مثواه و نایب او مرتضی سعید مولانا شمس الدین  
محمد النظام الحسینی الیزدی رحمه الله مستفادست که در روزگار ایشان مجموع ادرارات  
لی کلفت تعب و مشقت طلب در هر سه ماه از دست معتمدان ایشان بمستحقان می رسید  
و انعامات و صدقات خود از خزانه تقد می دادند و بهیچ حواله محتاج نمی شد و مرسوم  
کتاب دیوان نیز تقد می دادند جز اسم الله خیر داعی دولت خواه این معانی از غایت  
اخلاص بمسامع شریفه اسمعها الله المسار و المحاب رسانید و یقینست که چون بنظر  
صایب درین معانی تامل فرمایند امارات دولتی و ابوابی و علامات خیر اندیشی مشاهده  
و معاین کرد دلشاد الله العزيز جهان بکام بار نوع نشانزدی هر در منع  
**تصرف املاک مردم بغير حق** بعد از بذل جهد در وظایف دوستداری و شرط و سع  
در بیان شرایط شهریاری بمحل انهامی رسانید می آید که پیش ازین ملاک این مملکت  
را که اکنون بتملك و تصرف آن حضرت مشرفست قاعده جنان بوده که لایزال  
باستکشاف احوال متحولان و مستظهران مشغول بودند و بهر بهانه ایشان را گرفته

محبوس گردندی و املاک و اسباب ایشان را خاص دیوان گردانیدندی و آن بیچاره  
کان را بصعبترین حالتی از پیش برداشتندی و متملکات و متصرفات ایشان را  
بنوکران دادندی و رثه املاک محروم در بید آو حیرت سرگردان و بحکم اولوالامر ظالم  
جمعی نامستحق متصرف املاک و حقوق ایشان کشتندی و حال انکل اگر از ورثه باتلاف  
نفس مورث قیام نماید شرعا از استیفاء حصه میراثی که بدو رسیدی محروم شود و درین  
صورت که حاکم ظالم قصد از باق روح مظلوم کرد و ارث حقیقی و متصرف املاک  
و متروکات او می شد و تا این غایت بر مناقضه حق اقدام می نمود و لایزال داعی مخلص  
را از لستماع این حالات خاطر بریشان و ضمیر متوزع بودی و بسبب انکل در ان او  
لوالامر قابلیت استماع نصایح نداشتی در این معنی بکاتبیت و مراسلت مصلحت  
ندیدی چون ایام ظلم او بتواتر نفرینها مظلومان و بیچارگان سپری شد و وخامت غایت  
ظلم بوضوح انجامید و صدق سخن قابل فاضل بظهور پیوست از رعیت شهر که مایه ربو  
بن دیوار کند و بام اندود و بفضل باری تعالی شانه و تعظم سلطانه امور آن مملکت  
بر مقتضای معدلت جبل و نصفت ذاتی شهریاری قرار گرفت و این مخلص با حضرت  
رب العالمین جل جلاله و عم نواله عهد کرده و بموکدات اقسام و ایمان موکد گردانید  
که اگر در عمر مهلتی باشد انج منوط بخیر خواهی و صلاح اندیشی احوال مملکت و نیک نایی  
امرا و وزرا و ارکان دولت و سایر برادران و یاران قطعاً مخفی ندارد و بهر نوع که تواند  
بمسامع شریفه ملیت جبراً و کسراً رسانند تا چون معلومست که ظلم را وخامت  
عاقبت از لوازمست اشارت مطاع بارکان دولت نفاذ یابد که بهیچ بهانه مزاحم  
و معترض از باب اموال و اصحاب املاک نکرند که آبادانی ممالک از ایشانست و بر  
موجب **لولا الاغنيا و لهلك الفقر** و وجود ایشان سبب حیات فقر و ضعف  
و قطعاً بتعریض و تصریح برای غایتی و بدگویی ایشان اقدام ننمایند و ضمیر منیر بندگی  
حضرت را با ایشان متغیر نکر داند و طمع مال و املاک و قصد جان و خان و مان ایشان  
نکنند که نکابت آن معانی بی نهایتست و اگر در میان مضرت آن شروع رود این  
ضعیف که بصدد این تعورست از دل رخصت یابد که در ان خوشی نماید و به هیچ  
آفرید را قوت و قدرت شنیدن باشد بنزدیک حکما و عقلا جهان مملکت چون



درختی بارور سایه کسرتست چندانکه آن درخت را از مشاع معدلت و مشارب  
نصف آب دهند و سیراب گردانند روز بروز استیفا و ثمرات آن فواید و منافع  
یابند و قومی که میوه بایشان نرسد از نشستن در سایه درخت خود محروم مانند و اگر  
والعیاذ بالله این درخت را آب ندهند هر آینه خشک شود نه میوه بار آورد و نه سایه  
کسرت آید و جز برکندن و سوختن و یا بمجنش و تیشه بریدن کاری دیگر را نشاید و معلوم  
باله که بادشاهان را شکر بر دو نوعست لشکر ظاهر و آن جمعی امر او لشکر یا نند که از بار  
شاه مرصوم و جامگی یا در عوض آن اقطاع می ستانند تا مملکت را از تعرض یا غیان و مخا  
لفان صیانت کنند و جمعی دیگر لشکریان باطنند که قدرت امر او قوت متجده ندارند  
بنابر آنکه از معدلت باله شاه مرده الحال باشند یا با دراک معدلت امید دارند دلها  
در استقامت دولت و استقامت امور مملکت او بسته می دارند و شب و روز بتضرع  
و ابتهاج از حضرت ذی الجلال دوام ایام سلطنت او را سوال می کنند و حق تعالی دعا  
ایشان را با استجاب مقرون می گرداند و چون از سیر اخلاص و نیاز می آید باله شاه  
را متدله مدتی بخشد که آن زمان نبود در ره دعا پرده اکنون رای همایون بنظر باله  
شاهانه و بصیرت خسروانه تامل فرماید و **المؤمن ينظر بنور الله** که لشکر ظاهر در امور  
سلطنت و مملکت تاثیر بیشتر دارند یا لشکر باطن و چون معلوم شد که تاثیر لشکر ظاهر  
بولایت و مملکت عاید می گردد و محتمل که احیاناً بوهن و فقر و مودی شود و تاثیر لشکر  
باطن بنفس مبارک بندگی حضرت و امتدله مدت شریف اولی هیچ شبهت سرایت  
می کند و اجابت دعای ایشان درین صورت محقق است بقرینه تعالی **ادعوی**  
**استجب لكم** پس هر آینه تاثیر لشکر باطن بیشتر و بهتر باشد در اخبار سلطان  
سعید ملک شاه طاب ثراه مسطور است که روزی خواجه نظام الملک طوسی رحمه الله  
گفت که اصناف مردم بتخصیص باله شاهان از روزی که بال و مکننت احتیاج افتد جاری  
نیست مرا اندیشه چنانست که مالی جهت ایام حاجت بتوسل در انما و از دیار آن  
سعی بلیغ بجای آری بروجهی که منافع آن بر بهترین و جهی عاید گردد و مال وافر نخواهد سیرد  
خواجه نظام الملک فقر و محتاجان اصفهان را که این بحث آنجا بود طلب داشت و مجموع  
آن اموال را بدیشان بقرض داد و از هر یک حجتی ستد که میعاد حجت اجل سلطان بود و تمامت

آن مال را برین طریق متفرق گردانید جمعی از اصحاب اغراض صورت حال سلطان  
عرض باز نمودند سلطان خواجه را طلب کرد و از کیفیت آن معاملات استجبال کرد  
و حجت معاملات طلب داشت چون میعاد حجت اجل سلطان بود حکمت آن را از  
خواجه سوال فرمود خواجه گفت این معاملات با این مستحقان و درویشان بمیعاد اجل  
سلطان جهت آن کرده ام که ایشان چون دانند که ادای این وجه موقوف اجل سلطنت  
از حضرت رب العالمین بتضرع و زاری دوام عمر و بقای دولت سلطان سوال کنند  
و چون در چنین مال خیری باشد که نعم نعمت آن بدر حاجت نیست هر آینه مستجاب گردد  
و سلطان را هم مملکت باشد و هم عمر دراز و بدین مقدار مال که من بدیشان داده ام سلطان  
در ویش نشود و در اموال خزانة تفاوتی زیادت بدید نیاید و عوض از جای دیگر توان  
بر انگیخت سلطان را این تدبیر خواجه که جهت بقا و عمر و نایب مملکت و سلطنت او بود  
بغایت بسندیدم آمد و آن اموال چنین گویند که مبلغ صد و پنجاه هزار دینار بود بدان  
مستحقان بخشید رحمهم الله دعاگوی دولت خواه نیز اگر بر عرض این نوع قضایا اقدام  
می نماید نظر کلی بر دوام دولت و بقا و مملکت آن حضرت دارد و آن دعا و المخلصین بحاج  
جهان بکام باله نوع **هفتاد و نهم در منع مکسب زرو سایر بدعتها که متقلبان احداث**  
کرده اند بعد از تدبیر ترفیه بندگان الهی که بحقیقت صلاح اندیشی بحالک باله شاهیت بر  
ضمیر منیر لازال نیز و منور روشن گردانید می آید که چون شمول حکمت ربانی در تفویض  
مصالح بلاد و عباد بقبضه قدرت باله شان عادل است که بکلیات و جزویات مصالح  
بندگان خدای تعالی متکفل اعباء و متحمل اثقال ایشان شده اند رسید و هر قضیه را که موجب  
انزعاج خاطر و سبب تکرر اوقات و فساد احوال ایشان باشد با صلاح آرند جمعی که در  
رعایت سلاطین باشند سه طایفه اند اغنیاء و متوسط حالان و فقر اما اغنیاء را باید که ر  
عایت بروجهی کنند که از مزاحمت ظلم و متعدیان بسبب توقعات فاسد که از متوجهات  
دیوانی و واجبات سلطانی معاملات ایشان بخزانة رسد و اما متوسط حالان را  
بر وضعی صیانت کنند که بدان توسط حال باقی مانند بلکه از آن مرتبت نیز ترقی یابند  
و بمصالح معاش و معاملات بسهوات قیام توانند نمود و اما جانب ضعیفا و فقرا را  
که باز گسترین طوائفند بصنعتی مرعی دارند که هیچ خللی باحوال ایشان عاید نگردد که اگر



والعیاذ بالله فقیر ضعیف حال شود باخلال احوال ابتلا یا بد و از تدبیر معاش عاجز  
شود عن قریب وضع او با تعلق و استیصال سرایت کند چنانکه از او اثر نماند و از  
طوایف سرکان یک طایفه بسبب بی اہتمامی با احوال ایشان بکلی مندرس و معدوم گردند و در  
نباشد و از وقوع این معنی کشینی تمام سلطنت راه یا بد و ضعف این طایفه را اسباب  
بسیارست و از آن جمله یکی که افحش قضایاست آنست که چون ایشان بر تدبیر معاش  
قادر نباشند ضرورت حال ایشانرا بر استقراضی که چند روز خود را بمدد آن از کمر سنگی و  
برهنگی خلاص دهند باعث گردد و جمعی که زر بقرض می دهند مکسبها اگر آن بر سر می برند و  
در ویش چون زر بکسب قرض کرد جهت نفقه عیال خواهند که غله خود جمعی بقتل کیالی در میان  
می آیند و از بایع و مشتری و جہمی می گستانند و غله که توسط کیالی از زبان می توان خرید کر آن  
می خرید و این معنی در اغلب اوقات بخزانی احوال طوایف ثلثه مذکور سرایت می کند  
و چون تضییق معاش بر آن گونه می باشد در ویشان ستم و متوسطان در ویش  
و توان کران از درجه اعتبار ساقط می گردند و مالی که از معاملات ایشان بخزانہ می رسد در  
جبر توقف و تعذری ماند و حکام متقلب متعدی چند بدعت دیگر احداث کرده اند موجب بی  
ضعف حال و انکسار رعایا می گردد بدبیر قضایا بعد از استعلام از ارباب خبرت و اصحاب  
و قوف اہتمام فرمودن از جمله واجباتست مع ذلک اگر فایده ازین طوایف بخزانہ می  
رسد که در وجه مصالح لشکر نشیند ناچار این صورتهارا تحمل توان کرد و اگر این جماعت  
خزانہ را فایده نیست جوابا بد که بندگان خدای تعالی را که استحقاق مراحم و عواطف بی نهایت  
دارند و و دایع حق اند مضطرب الحال باشند پس تدبیر آنست که حکم نفاذ یابد که در معاملات  
استقراض که بیش ازین بر ہر ذہ دینار یک اخجہ در یک ماه بمرابحہ مقرر بودی اگر جہ شرعاً روا  
نیست اما تا معاملات از میان مردم بر نیفتد بر همان مقدار مقرر باشد و آن حکم را  
مغلہ و لایات بپزند اگر جہ در اخبار بادشاہان عادل غازان خان انار الله بر مانہ مذکور  
رست که او مکسب زر و مراحہ نامشروع از جمیع ممالک بر انداختہ بود و این معنی را وزیر سعید  
خواجہ رشید الدین طاب ثراہ در کتاب جامع التواریخ آورده است و بسطی تمام دادہ  
و قضیہ کیالیان و دیگر بدعتها کہ متعدیان احداث کرده اند بکلی مرتفع گردانیدن کہ و  
جب کند کہ جمعی فاسق فاجر اموال بندگان خدای را بہر خیل و بہانہ ستانند و از آن

مطاع

خزانہ را فایده نرسد و رعایا شکستہ حال شوند آنچہ دعاگوی دولت خواه را در تدبیر  
مصالح امانی ممالک در خاطر آمد بجز عرض رسانیدن و چون علوم شریفہ بغور این قضا  
یا رسد بہ آیندہ حقیقت سخن داعی دولت خواه بظہر بیوندد و از استماع آن بندگان  
خدای تعالی مرفہ و مستظہر گردند و بندگی حضرت را نیک نامی و دوجہانی ذخیرہ ماند انشاء  
الله تعالی و الحمد لله علی کل حال ہو الموفق **صورت دوم در جواب نصایح**  
**ہفتم نوع موسوم گردانیدن ایشان نوع اول در اجابت استصواب حکما**  
و دانایان و بہمہات منشوات تلاید جواہر و منظومات لالی ذواہر کہ از حضرت عایہ  
سلطانی لازالت مقرونہ بالادوام مصونہ من غیر الایام صادر شدہ بود در وقتی مساعد  
و حالی مساعد بداعی دولت خواه رسانیدند از تامل الفاظ و تدبر معانی بشدت  
آمال و امانی بکوشش جان رسید و از ملاحظہ دقایق عبارات و رمایق استعارات  
کہ ہر یک درزی از دریای سروری و اختری از نجوم فلک نیک اختری بود امداد  
استظہار و اسباب استیثاق با صنایع جاکر پروری و اشفاق برادری بل مواعظ  
و نصایح بدوری تواتر و تعاقب یافت و ظاہر و باطن بر اتفاظ بمواعظ مشفقانہ و انزجار  
بزواجہ دوستانہ مشتمل کشت اشارت چند کہ در ہر باب بر طریق مخالفت و مناصحت  
فرمودہ بکوشش جان استماع کرد و اساس کارخانہ مملکت و مدارد ایرہ سلطنت بران  
نہادہ و یقینست کہ عمادیت امہ این مملکت بہ احسن وجہ انتظام یابد و مصالح امانی آن  
بر اقوم طرق اتمام پذیرد و احوال عموم انام بر این اوضاع قرار گیرد انشاء الله تعالی بشفی  
انہامی رسانند کہ چون بفضل حق عز شان و عظم سلطانہ این مملکت در قید تسخیر و ربہ  
تملک و تصرف آمد و باختیار احوال و اعتبار معاش اصحاب دیوان بزرگ و عمال اغمال  
لشغال رفت چون بیشتر ایشان مردم امین و معتمدگان کار دان بودند و در غبط اموال  
و رونق دیوان مساعی حیدہ بتقدم رسانیدہ و خلایق از ایشان راضی و شاکر بر قرار در  
مناصبی کہ داشتند ممکن شدند و الحق آنچہ وظیفہ امانت و دیانت و راست قوی و درست  
قلیبت بجای می آورند و مراض این جانب را و در عمارت و زراعت و آبادانی مملکت  
و ترفیہ خاطر رعیت و تعیین اموال و متوجہات و استیفاء آن از رعایا بر طریق مسامحہ  
مسامحہ و محاملہ بر سایر مہمات مقدم می دارند و از آثار مساعی جمیدہ ایشان بابرات



ملک معمر و منکرات مجبور گشت و از هیچ یک عشره که موجب مواخذت و معاقبت  
باشد در وجود نیامد اگر بر همین وتیره استمرار نمایند در تربیت و تقویت افزوده شود  
اگر بر تغیر اوضاع و احوال بروجهی که بخراشی و لایات و شکایت رعیت و انکسار اموال  
و اختلال احوال سرایت کند ایشان یا ملازمان قدیم اقدام نمایند تغیر و تبدیل امر در غایت  
سهو است ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیر و اما با نفهم و اما احضار صاحب وجودان از  
حکما و علما و سایر اکابر که در تدبیر و کفایت و دیانت و درایت و تجارت احوال و مهارت  
قضایا و تکفل مهمام رعایا بل سایر برای مشاوره باشد تا غایت اتفاق نیفتد و لایزال است  
بر استحضار ایشان مصروف و موقوفست و مهمات سلطنت خود را و وجود جنین طوایف  
جه انتظام یا بد و رخنه مملکت چگونه التیهام بدیرد و فیما بعد چون مامورات چند کلی که اکنون  
بصدد تدبیر آنست بفضل ایزدی عزشان فراغت حاصل و علایق و عوایق و حوارج و حوائج  
از پیش بر خیزد و بتفحص و بختس احوال جنین بزرگان هر آینه اشتغال رود و بنیاد  
کلیات امور بر صواب ارای ایشان باشد تا هر یک بتکفل مهمی خطیر و بعد مصلحتی حسم  
حلیل و نفلد شغلی از معظمت اشتغال و اعتناق عملی از جسیمات اعمال اختصاص و  
اشتغال یا بند و ان وظایف بمیان اهتمام ایشان انتظام بدیرد و احسن اوصناع  
استقرار و استمرار با بدلتش و الله تعالی زیارت ابرام نمی نماید جهان بکام بار **فوج**  
**ی و هر در اجابت منع ظلم و تعدی** بر رای شریف سلطانی اعظمی خلعت سلطنت  
بعد از تقریر احوال دولت خواهی و تعبیر وظایف دعا گوئی اعلام می رود که کلمه چند که در باب  
انحراف نواب و ملازمان از منهج شریعت و عدالت مرقوم قلم کو هر بار شرم و نصیحتی  
چند که از محض مخالصت و خیر خواهی فرموده بوفوق بیوست اعلام می رود که صورتی چند  
که بمسامع شریفه ملیت جهورا رسید یحتمل که بدان صفت و صیفت نبوده باشد  
که عرضه داشته اند اگر چه بعضی از نزدیکان بر حرکات تشنیع که سرعاً و عرفاً روایت  
اقدام نمود، اند و جمعی دیگر از ملازمان که بران حال واقف بوده طریقه معاش ایشان  
را مخفی گردانید و آنرا مودت دانست و اگر چه اخفا و این حالات عین عداوتست  
که اگر بعضی رسانیدندی تدارک بروجهی رفتی که هیچ حق از مصب استحقاق منحرف  
نشدی و هیچ آفرید را از نواب و ملازمان محال انکس بر امری مخالف شرع و عدل

۵۹  
اقدام نمودندی نبود و بید نامی دنیا و وبال آخرت سرایت نکردی فی الجمله بر موجب  
صواب دیداری شریف باز خواستی که فراخور حال یک یک بود بتقدم رسید و بعد از  
تادیب بلیغ و لشدید عینی با ستر داد ما خودات و تسلیم آن بستمحان امر کرده شد  
و علی ملا و من الناس منادات رفت که هر کس را که ظلمی و جیفی رسید بدرگاه حاضر شده  
بعرض رساند تا داد مظلوم از ظالم سترده شود و لطف و شفقتی که سلطان اعظم دامت  
سلطنت بنسبت تا این جانب بجای آورده و مواظبت بدراجه و نصایح مشفقانه که فرموده  
بسمع قبول و رضا اصنافت امیدست که فیما بعد چو مان مجموع امور بر قاعده شریعت  
و عدالت باشد ان شاء الله العزیز همواره بکارم جلی این توقعات می باشد که ایشان  
را مظهر خیر و شر آفرید اند و ذاتی که مقتضای او خیر مطلق باشد چو حضرت احدیت  
جسل جلاله تصور نتوان کرد و چون بعد از تدبیر و تفکیر بسیار معلوم شد که این دولت  
خواه را وصول تکلیفات مصالح ممالک هر آینه متعذر باشد و عامه برایا و کافه رعایا  
بسبب شکوه سلطنت بوضع مطالب خود قیام نتواند نمود و یحتمل که مهمات بندگان  
خدای تعالی فوت شود و اجب دید قایم مقامی خود و وزارت ممالک محروسه بصاحب  
وجودی تفویض کردن که عدالت از لوازم ذات و نصفت از لواحق صفات او باشد  
مابیان این جانب و عموم خلایق و وسیط و وزیر باشد و چون درین باب تا ملی بلیغ رفت  
و صایب اراد مستعدان امم را بر محکم امتحان زد و قرعه اختیار بر فلان که از جانب ایوان  
وزیر و وزیر زاده بستمحاقست و بنفس خود صاحب کفایت و درایت و همواره مباشر  
کلیات امور ممالک بوده و از عهد ان بمساعدت توفیق و معاونت تا پید و اعانت  
صوایب ارآ و ثواب افکار بر احسن و جوه تفصی نموده بنا برین مقدمه وزارت ممالک  
ایران زمین بوفور تدبیر و کفایت و کمال عدالت و نصفت او مفوض گردانید تا بکلی  
و جزوی مصالح عالمیان رسید در رفع ظلم و عدوان و قلع اساکس جور و طغیان  
سعی که مریخ و منج باشد بجای آورد و هر قضیه را که بوضع حاجت افتد عرضه دارد و انج  
بر عرضه داشت محتاج نباشد خواستین بغور رسید بر قانون شریعت و عدالت و پا  
سا بقطع رساند و هر حق را در مرقوم مرکز ان قرار دهد و نکند ارد که از ظالم بر مظلوم  
و از حاکم بر محکوم تعدی و تطاول رود و بحد الله تعالی و منته الشامله تکفل این منصب



جلیل و مهم خطیر بروجهی کند که دیگری را از اعظم روزگار و وزیر آراء معدلت آثار  
شریعت شعاران نوع از مساعی جمیده دست نداده است چون احوال مملکت برین  
جملت قرار گرفت واجب دید بمساعی شریف رسانیدن تا از آن حال واقف و باصلاح  
مقاسد قضایا و اثنی باشند امور دین و دولت بروقف رای شریف ساخته بار بالبنی  
و عبرت و صحبه و عشرته **فروع** **در اجابت امر** **اجراء اوقاف بشروط واقفان**  
بعد از عرض وظایف دولت خواهی اعلام می رود که کلمه چند در باب احتیاط امور او  
قاف این مملکت در سلک عبارت آمده و شکایتی که از مشتاکله و متقلبان فرموده  
و اعضاء نواب از وقوف بر عثرات ایشان ذکر رفته بتحقیق بیست و در روز که  
مثال شریف رسید مجموع متصرفان موقوفات را طلب داشت شد و تفحص قضا  
یا و قفی و صرف محصولات آن بمصارف شرعی در مجلس شریعت پیش قاضی  
القضاة ممالک محروسه که از قبل این ضعیف منصوبست و باتفاق افاضل عالم و اکابر  
عرب و عجم افضل و اعدل لسلام و اوریع و اکمل ولایة از مہ احکام تعیین گردیدند  
و او بزرگ بروجهی که از کمال امانت و دیانت و خدای ترسی و بی طمع اوست بتحقیق  
امور اوقاف ممالک لشغال نمود و دست مشتاکله و متقلبان کوتاه گردانید  
و تصرفات متولیان و سایر متصرفان و مباشران دانسته هر کس را که تصرف  
برقانون شرع و شرط واقف بود تقویت و تربیت کرد و جمعی را که برخلاف آن  
بودند تعزیر و تادیب شدید و تهدید مواخذ و معاقب گردانید و در اکثر دلهما خود  
ذات و صرف آن بمصارف مشروع اجمل مساعی مبذول داشت و مقرر گردانید که من  
بعدها بهما رفوع محاسبات اوقاف بدیوان قضاة ممالک آرند و بعضی رسانند  
تا هیچ از قانون شریعت نبوی علی الشارح افضل الصلوات و اکمل التحیات  
انحراف نیابد و مجموع محصولات موقوفات بتخصیص اوقاف مدارس بروجه  
شرع و شرط واقفان بمصرف و موجب و مصیبت مستحق رسد تا بغیض فضل  
بزدانی و میامن سمت عالیہ سلطانی معالم علوم اسلامی که بمرتب موات و اندر  
رسیده بتجدید احیاء و ارتفاع یابد و مستعدان بمراتب افاضل نامدار و اصل  
شوند و بتنازکی دین جنینی و شرع مطهر مصطفوی را رونقی که موجب نکبت مخالفان

و سبب هیلت معارضان و معاندان گردد بنظر هر یوندد و هر آینه در اجرای این خیرات  
و امضاء این حسانت رای شریف سلطانی را دامت سلطنته او فرا جوید و اجزل منویات  
بموصول رسد این مخلص بدین تنبیه ممنون منشتر و لایزال مترقب این نوع اشارات و  
تنبیہات می باشد تا از دستور اعمال و قانون افعال سازد و از خطاب یوم الحساب نجی  
یابد دولت ابد بیوند **فروع** **چهارم در اجابت منع نزول بخانهها و رعایا**  
پا بعد از تامل مفاوید مخلص نواز که مشتمل بر صنوف الطاف و وفور اعطاف و منظوی  
بر کمال دوستداری و شمول خیر خواهی بود بحمل اعلام و موفق آنها رسانیده می آید که اشارتی  
که در باب نزول امر و نواب و ایلیان در خانههای کدخدایان و رعایا فرموده از اراض  
اشفاق و اجراء انعام عامست و داعی دولت خواه بدین نصیحت و ارشاد که مسبق  
بر استمرار و استمرار بود بجان منت دار و چون مکاتبه شریف بمطالع رسید امتناع  
اشارت عالیہ را ماده و رود سعادت و صدور کرامات دانسته شد و در روز مقای  
وسیع و عرض فسیح از رعیت دور بیرون شهر جهت اقامت امر او وزرا و ایناقان  
و نواب و ملازمان و سایر متعلقان تعیین رفت تا هر کس از ایشان سراپاها و خانهها  
سازند و مساکن و اماکن تعیین کنند و جمعی را که استطاعت عمارت نبود از مال  
ساعت رفت تا هیچ کس از ایشان بخانههای کدخدایان فرو نیایند و هیچ بهانه  
بر در رعیت نرود و همچنین جهت ایلیان اطراف نیز در حدود آن موضع ایلی خانها  
ساخته شد و مفارک و آلات و ادوات و سایر ما بهتاج الیه تعیین  
رفت بروجهی که هیچ آفریده را از کدخدایان و رعایا نزول ایشان و صادر و آورد  
زحمتی نرسد و شکل نیست که این ثواب بین الجانبین مشترکست و داعی دولت  
خواه بصدد رجین اشارات که از محض اخلاص و خیر خواهی انبعاث یافته مفتخر و مباهی  
دولت مستدام بار **فروع** **پنجم در اجابت منع تعرض امر و متقلبان رعایا**  
دیهمها را بعد از وقوف بر مناظر اقسام شریفه حضرت سلطنت حسب مالا سعال الانحاج  
و خصت بالفوز و الفلاح معروض رای صایب و حدس ثاقب گردانید می آید که در باب  
تظاول امر او ایناقان و متقلبان و صادر و آورد جماعت امالی دیهمها فرموده حق باج  
جناب حقانی و حضرت سلطانیست و بکرات این مخلص بآن رسید و دفع آن را متوج



شده اما بسبب آنکه هنوز امر او متقلبان در مبادی احوال جهانگیری بودند و در چنین اوقات از صدور چنین حالات جاره نیست منع ایشان از تعرض روسا و رعایا تعدی داشت چون بفضل حق عز شانه و عظم سلطانه اکثر موانع مرتفع شد و امر مملکت بر وضع دل خواه قرار گرفت مقرر شد که نواب دیوان بزرگ بتفحص متوجهات دیوها و مزارع و واجبات دیوانی لشتغال نمایند و هر موضع را با بهتمام یکی از نوکران تعیین کنند و مال و متوجه دیوها محصولات و ارتفاعات را بوجه جاکی او مستغرق گردانند و سبارش آن دیه و اما لی آنجا بدور و تا نوکران جلد بر سر دیه فرستد و رعایا را از تعرض متقلبان و صادر و وارد صیانت کنند و همچنین با امر او اینان و سایر نزدیکان مقرر گردانید شد که بعد الیوم از هیچ آفریده بتخصیص رعایا یک دائل زر و یکمن بار بزر و تعدی نستانند و آنچه خواهند بزر خند و هیچ فرد از افراد ابائی بتکلیف و تعنیف خطائی نکنند اگر خلاف نمایند یکی آنچه که رعایا خسارت انداخته باشند یکی دینار جواب گویند و برین موجب موجدکا باز دادند چون حال برین جماعت بود اعلام واجب آمد تا رای مبارک شهر باری برین معنی محیط شده بهمت مبارک مدد فرمایند تا مجموع امور مملکت برین کوه ترتیب یابد و قرار گیرد لست و الله تعالی

**نوع هشتم در اجابت منع شتر بانان و خربندگان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا بعد از مطالعه مکاتبه حق نامی و اطلاع بر مضمون مذاوضه عدل**

فرای بشری آنها می بیند که اشارتی که در باب تطاول شتر بانان و خربندگان و سایر بانان و جماعت بی راهان فرموده بسمع رضا لستمع افتاد و چون استکشاف احوال ایشان لشتغال رفت معلوم شد که ترهه ایشان در بازار ما پیش از ایام ایجاد و نیروزات نیست و در غیر آن مواسم متعرض بهیج آفریده نمی شوند حکم رفت که بعد الیوم قطعا و اصلا بر در خانها و امرا و اکابر و در بازارها نروند و مبلغی که ایشان را ازین ره گذری رسید از اصل مال اضافت جا مکیات ایشان کنه شد تا بهیج بهانه زحمت مردم ندهند همواره و روه چنین اشارات را که موجب نیل نامی اطراف و سبب ترفه خلایق است ترصد و ترقب می رود جهان بکام بل نوع **نوع هفتم در اجابت دفع مزوران** بعد از احاطت ضمیر ما حاسبی تقریر و محاسن تحریر لشارتی که در باب مزوران در سلک

عبارت آمد و هر چه در تادیب ایشان کله چند صد و یافته بوقوف بیوست و از انجا بر کمال دین داری و وفه بر بندیدم کرداری حضرت شریفه استدلال رفت و در روز که مثال شریف وارد و واصل شد در تحقیق آن حال بمجلس شریف مولانا را عظم علامه الفاضل العالم قاضی قضاة الممالک منقاد الخلاق من مخلص الممالک شافعی الزمان نماز الاوان افضل العلماء المجتهدين وارث علوم الانبياء و المرسلين تاج الملک و الدین شیخ علی ادام الله برکات انفاسه الشریفه الی یوم الدین که قاضی القضاة و حاکم اوقاف خاص و عام بعامه مالک است رجوع رفت و او بزرگ بروجهی که مقتضای امانت و افرودیا وافی و کمال تدین و تصون اوست بتفحص لشتغال نمود جمعی را که در دست افتاد در بنویری و تادیبی که شرعا ملایم حال ایشان بود مواخذ و معاقب گردانید و جمعی که با اغراض متمسک شده قرار را بر قرار اختیار کردند و بحکم شرع و عدل مستحق سیاست اند قضایا ایشان را موقوف گذاشت بوقت مراجعت با مسکن اصلی که عدمست بر آینه بی توقف معاودت نمایند و عرصه وجود از لوث وجود ایشان پاک گردد با علام این حال مراحت مطالعه شریفه نمودن تا بر مجاری امور اطلاع افتد موجب مزید اتحاد و یگانگی می دادند جهان بکام بار نوع **نوع هشتم در اجابت تدبیر اولاد و امر بعد از استکشاف از** ضمایر ایشان بعد از تحدید اساس موالات و تاکید مبانی محبت و مصافات اشارت که در باب دعا کو زاده کان و انحراف ایشان از منهج مطاوعت بموافقت بعضی از نواب فرموده بسمع رضا اصفار رفت صورتی چند که بالهام غیبی در خاطر مبارک آمده از موالد حق مشارب صدق نسات یافته در قبول موا عظ و نصایح مشفقانه بدل و جان تلقی افتاد بعد از استکشاف احوال جمعی را که بتوفیق و تجبیس خطاب می یابست کرد مخاطب گردانید و جمعی را با غضا و مسامحت و توسیع مجال محتاج بودند ان قاعده مرعی گشت و ارشاد حکیم ارسطاطالیس که ذوالقرنین اسکندر رومی را فرموده دستور کارنامه سلطنت گردانید شد و بعد الیوم سلوک معاش با ولاد و نزدیکان بر قانون صواب دید رای شریف سلطانی اعظمی لازالت سلطنته ممتد بال دوام الی یوم القیام خواهد بود و لا یزال این نوع ارشاد را مترقب و مترصدست جهان بکام و دولت مستدام سال

**نوع نهم در اجابت منع دزدان و حرامیان بعد از و روه بوارد**



ارشاد نزول در منازل اکثر شال سلاطین و خلفا موشح گردانیده و مکنون خاطر و مصون  
ضمیر را بروچی در سلک و تقریر و تحریر کشیده اشارتی که در باب دزدان و حرامیان و قطع الطريق  
فرموده انرا بشواید حکایات که از القاط ان فواید فواید و از لستماع ان صنایع نصایح  
خاطر را بهجت و سرور و باطن را مسرت و جوار حاصل آید و بالتفات درون مبارک  
در کلیات امور و معظیات مصالح ممالک شامل حال این دولت خواهد شد و صلاح اندیشی  
او بر ذمت اوست واجب دانسته مواد لستبشار و اسباب لستظهار ترزاید و تضاعف  
یافت و باستقامت امور مملکت و استقامت اوضاع سلطنت متیقن و مستظهر گشت چون  
صدوران معاینه از موارد اتحاد و مناهل اعتضاد و اعتماد بوده و بی کلفت تکلف و شایبه  
عرض صادر شده بسع ارادت لستماع رفت شرف اعلام رسانیده می آید که چون  
این دولت خواه بدین مملکت رسید اکثر امور از منهج استقامت انحراف یافته بود  
و قوام قواعد سلطنت از مدتی مدید باز روی با نهادم نهاده و مصالح عقل و مناظم مهمل مانده  
و کارهای آن نسق و رونق رفته بنا کسب کارخانه مجدد و تعیین عمل و کارکنان آن مستانفا  
اتمام می بایست نمود و هر مهم را بتولیت کاردانی کافی و ایالت والی امین حواله فرمود  
تا بتدریج مبانی مملکت استحکام یابد و قواعد سلطنت بر احسن اوضاع مهند گردد و معلوم  
که در قضیه دزدان و حرامیان و راه زنان تعقیق نظر و تدنق فکر زیادت می باید کرد تا آن مهم  
که جز باعمال اسن و رماح و امضا و سیوف و قداح باصلاح نخواهد آمد بروچی متصلع که  
که حقوق مستحقان بوصول پیوندد و مولد شرذمه قطاع در جمع بقاع و بلاد بکلی متعلع و مستلک  
شود و من بعد هیچ آفریده را از متابعان آن طوایف از بیم شمشیرهای ابدار و سهام صاعقه  
گردارد لیران اینجانب قدرت تصور آن عمل ذمیم بر عادت محمود قدیم نباشد بنا برین  
نیت بسندید چهار امیر معتبر را با عساکری که در اتمام ایشانند با چهار طرف از اطراف  
مملکت که او از قطاع و سراق از انجامی دادند فرستاد شد و مقرر گشت که در قلع و استیصال  
ایشان کوشید و مار از دیار آن اشترار برارند و آنچ از اقمه و اموال تجار بدست  
افتد نقل این طرف کنند تا مستحقان تسلیم رود و مخلص دولت خواه صدور این نصایح  
از محض اشفاق و اللطاف شهریاری می داند و قبول انرا بدل و جان تعلقی می نماید  
و نیک نامی دین و دنیا و حصول ثوابت آخرت دران می شناسد دولت جاوید بال

نفع دهم در اجابت تعیین منہیان و جاسوسان بعد از توقف بر حقایق معانی  
و اطلاع بر دقائق مبانی اعلام رای صواب نمای و فکر ارشاد فرمای حضرت سلطانی گردانیده  
می آید که اشارتی که در باب تعیین خبرداران و منہیان و جاسوسان فرموده و انرا ببطایف  
مستشادات و بدایع موکدات موکد گردانیده و هراچ بمصلحت ملک داری و قانون جهانبا  
وقا عده حسن معاش با دوستان و احترار از مکاید دشمنان و توقف بر اعمال اعمال و احوال  
اعمال و اطلاع بر کیفیت معاش حکام و متصرفان بار عایاد و زیر دستان و خرابی و آبادانی  
ولایات و تنسیق و تدبیر مهمات و سایر لوازم و لواحق آن تعلق داشته در سلک عبا  
رت آورده و از شرایط اشفاق و مناصحت و دقائق اتحاد و موافقت هیچ دقیقه مهمل  
نگداشته بسمع رضا اصفانوده آمد اگر چه در کلام مجید و فرقان حمید عظم الله جلالة و لا  
تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا اما معلومست که این مهم نیست که با صلحا و مومنانست  
در امور دین و معاش با یکدیگر تجسس مشغول نباشد و تمامی آیت مصدق این مطلوبست  
بنسبت با ملوک و سلاطین جهت انک ایشانرا بتدبیر کلیات امور ممالک و دفع دزستان  
و قهر دشمنان قیام می باید نمود و حیانت رعایا و حمایت سایر پیرایه بروچی که از طروق اتفا  
و عروض مخافات مصون و محروس مانند واجب دانست و تیسیر آن مطلوب جز بتعین  
جواسیس و اعداد خبرداران و منہیان صورت نبندد تا ایشان بالشانان را از خنایر  
دولت خوانان و بواطن بدسکالان اعلام و کیفیت معاش اعمال ولایات بار عایا  
و متوطنان باز نمایند و باد شاه بعد از توقف بر متجددات حالات بعضی را بسلوک  
مسائل و در مستظهر گرداند و بعضی را باظهار مخفیات شفاق و محبات عناد و اخضا  
دهد و بعضی را بایتان بوارد اللطاف و اعطاف رعایت فرماید و بعضی را بزواج و تویج  
و تهدید و مواخذ و معاقب گرداند و بدین تدبیر دولت خانه سلطنت از تعرض مخالفان  
و معاندان مصون و محروس گردد و چون بالشان از مکتوبات ضمایر اعدله اخذله و  
قف باشد و تدبیر دفع ایشان را با عدله امر اولشکریان و اعوان و انصار و ترتب  
اسلحه و سایر مصالح آن و چهار بایان متشتمر و مستوفر شود دشمنان را بحال کید و قصد  
بخایت متعذر بل ممنوع و متغیر باشد و بواسطه اطلاع بالشان بر احوال حاکم و محکوم  
و امر و امور هیچ آفریده را از اعمال و متصرفان ولایات و کما شکان حضرت سلطان



قدرت انکلیک سربوی بر عایا و ساکنان تعدی و تطاول کنند نباشد و هر آینه  
مملکت آبادان شود و رعایا ایمن و شاکر باشند و اموال موافق و ظلم و مستعدیان و ایقان  
و مفیدان بسبب عدم محال منکوب و مقهور گردند و بالمشاهد رانیک نامی دنیا و خشنودی حضرت  
عزت در آفت حاصل آید صورت حال آنست که از ابتداء وصول بدین مملکت جنانک  
اموری در سوابق مکاتبات ذکر رفته بتدبیر امری که از منبج استقامت الخواف یافته بود اشتغال  
می بایست نمود و هر ولایت را بواکی و هر مهم را بکفایت کافی تفویض کردن و بحد و منه  
آن عرض بر وجه مطلوب بحصول بیوست و هر مهم را که حضرت شریفه سلطانی زیدت  
سلطنته با اهتمام آن اشارت می فرماید چون معلوم می شود که آن کلیات را مانع اخلاص  
و خیر خواهی مستنباط می یابند و بر سایر مهمات تقدم می افتد و در عواقب محقق می شود  
که خیر و مصالح حق کلی مملکت در آنست که ایشان فرموده اند و هر آینه در ازاء آن نوع ارشاد  
وظیفه اثنا و احاد ترتیب می یابد و اما قضیه تعیین منبیا و جاسوسان و خبرداران چون  
بحمد الله و منه با جمیع ملوک اطراف و سلاطین اکناف قواعد اتفاق و ابتلاق استحکامی  
هر چه تا متر یافته بتعین آن جماعت جهت فرستادن بممالک ایشان و استعلام قضایا  
کردن احتیاج نمی افتد فاما در همه ابواب اشارات شریفه را که از محض اشتقاق  
و اخلاص منبعت می گردد متابعت نمود باشد جهت دانستن احوال عمال و متصرفان  
که در تبعاع و بلاد مملکت از قبل امر او و زرا و دیگر نواب این مخلص منصوب و حکومت  
هر طرف موسوم و منسوبند و وقوف بر کیفیت معاش ایشان با رعایا و ضعف منبیا  
معین کرده شد تا بر محاری حالات و اقف و مطلع شده متواتر با علام و انها اشتغال  
نماید و بتدبیر یا بتقویت و تربیت عمال باشد بر متابعت عدلت و رعایت  
رعیت یا بتعزیف و تشدید و تویج و تهدید بر اقتفاء اثار ظلم و ظلمه و عدم محافظت  
رعیت و ترک عمارت و زراعت و آبادانی ولایت که حفظ آن و ودیعت که از حضرت  
رب العالمین بدان مامور شده ایم بر جمیع مهمات مقدمست امیدست که از نتایج  
این تدابیر عما قریب امور مملکت و رعیت بصلاح و نجاح مقرون گردد و نیک نامی  
دارین که متضمن ارضاء حضرت رب العالمین جل جلالا باشد در ضمن آن دست  
دهد انشا الله تعالی فایده و تنبیه ببايد دانست که قاعده سلاطین سالف

در تعیین منبیا و جاسوسان و خبرداران نهاده اند از شرایط عادلانه ملوک  
صاحب فرست و بر جمیع بالمشاهد واجب که اقتفاء اثار آن کنند بشرط آنکه  
جو بالمشاهد و وزیر دیگری بران اطلاع نیابد و اطلاع وزیر جهت آنست تا ادا آری  
این مصلحت که نازکترین مصالح مملکتست مردم امین عاقل کافی کار داران تعیین کنند و رعایت  
و محافظت بروجهی بتقدم رسانند که هیچ آفریده ایشان را بزرگسیم از راه نتواند برد  
و ایشان بتر بالمشاهد را در جان خود نگاه دارند و هیچ حال با فشا آن جنانک امیر المؤمنین  
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرموده است **شعر** **بسیر عذی بیوت لا ابع بها**  
**قد ضاع مفناها و القفل محتم** از دل رخصت نیابند که وزیر را محال آنک باختیار احوال  
مردم مشغول کرده بسیار باشد و عرفان او باحوال هر کس بسبب مصاحبت مردم  
و عمارت پیش از آن باشد که بالمشاهد را که بالمشاهد را هرگز این مجال نیفتد و میان  
دو بالمشاهد اگر چه دوستی و یگانگی باشد مکاتبات و مراسلات اتفاق افتد اما باید که  
منبیا و جاسوسان در مملکت یکدیگر داشته باشند تا ایشان را از کیفیت قضایا و مضایر  
نیک خوانان و بداندیشان واقف گرداند و اگر فردی از افراد بتخصیص بدین مصلحت  
تعیین نتوان کرد تا تجارت و مترددان امین بعد از تقدم ایمان غلاظ و شدله و حج بیاده و  
ذکر مواعید خوب آن سرد در میان باید نهاد که هر کس را از اتباع ملوک و سلاطین  
قواعد اتفاق استحکام یافت بتعین منبیا و جاسوسان و فرستادن بممالک ایشان  
با استعلام قضایا کنند حاجت نیست نوشتن این معانی در اداب مکاتبات ضرورت  
و نیز چون گفتیم که از فرستادن جاسوس باید که جو بالمشاهد و وزیر دیگری را وقوف  
نباشد بیاد شاه دیگر چگونه توان نوشت که بر حسب اشارت خدمتش منبیا و جاسوس  
تعیین کردیم که این معنی از قاعده جرم و احتیاط بغایت مستبعد باشد و بالمشاهد که  
هم نصیحت کند بدانند که همچنانک مجموع ممالک جاسوس می فرستند بملکت او نیز  
خواهند فرستادن و جوابا باید که او بتنبیه بالمشاهد مکتوب آید متنبه شود که معایش  
بالمشاهد بمعایش او ساط الناسی نماید و هزار مصلحت ایشان را رعایت باید کرد  
و او ساط الناسی را بدان حاجت نیفتد و فی هذه کفایه لمن ینه و رایة نفع  
یا نری هم در اجابت تعیین جمعی که مصالح را باب بعضی رسانند



بعد از انماط بمواعظ مشفقانه و انزجار بزدواج دوستانه اشارتی که رای شریف  
حضرت سلطانی اعظمی دامت سلطنته در باب عارض مصالح محتاجان فرموده و تنبیهی  
که در آن قضیه واجب دانسته و احتیاط را در استصحاب و استلزام جمعی که تا غایت  
سمت صحبت و ملازمت موسوم نبوده اند تعدیم فرموده مجموع آن را بسمع ارادت  
و اعتقاد اصفا کرده شرح بحل عرض رسانیده می آید که درین مدت که بدین مملکت  
اتفاق وصول افتاده چنانکه رای جهان افروز است در مبادی جهان گیری از مشاق  
خط و ترحال و استقبال و استدبار احوال و عروض شدت و رخا و صدور سیرا  
و ضرا و وره و اولیا بموارد و دله و تسرا عدا و اخلاص جهت شقاق و عناد و غیر  
و غیر این قضا یا که مکاران باطناب مودی و تکرار آن با کثرت مری و مقضیست  
جاری نمی باشد و صدور این حالات لایزال مودی الوقوع و الوجود است و از کثرت  
این ملاحظات و وفور این معارضات و مناقضات تا غایت بهمی دیگر نپرداخته  
و بمشیت دیگر قضا یا که از مزیات اوضاع سلطنت است مشغول نشده اما هواد  
معتقد ضمیر آن بود که عالمی فاضلی و حکیمی کامل و صاحب دیانتی که با جماع ائم مختار  
اکابر و اعظم عالم باشد جهت عارض مصالح ارباب حاجات تعیین کند تا صلاح  
و فساد و خیر و شر و نفع و ضرر آن برای و تقریر او منوط و موکول باشد و اگر مستحق  
بعارفه انعام و ضیفه معیشت و اداری اختصاص یابد یا متظلمی بذکر ظلمه مشغول  
شود و تلاقی اندر سوال کند یا محتاجی صورت احتیاجی بعرض رسانند و تدارک  
زنی و سد خللی را طالب کرده از ره گذار او باشد و چون او را سابقا باحوال ایامی  
این بلاد و تبعاع خبرتی تمام و وقوفی از سر تعیین حاصل باشد انچه داند بی شایده  
اعراض و عارضه اطماع بعرض رساند اما چون تا غایت این مخلص را یا ایامی  
این مملکت احتیاطی که مودی بعرفان احوال و کیفیت مخاش و دانستن اخلاق  
و آداب و عادت و ملکات و حرکات و سکنت ایشان باشد اتفاق نیفتاد  
تعیین چنین شخصی بی احاطت علم بحسن افعال و اعمال او میسر نمی شود که اشتغال  
مکاتبه شریفه نیز برین معنی بود که بی وقوف هر کس را بصحبت و ملازمت  
و قربت راه نمی باید دله شکر نیست که دولت خانه سلطنت را بوجود بزرگان

جهان دیده و کرم و سرد روزگار جشیده و حکما تقوی کردار و عقلا نامدار و علما پر پر  
کار و فضلا دین دار و کار دانان صاحب تدبیر و کارکنان دست خیر و امثال ایشان  
احتیاج جست و همچنین وجود کسری توایم و سقف بی دعایم ممکن نیست تمشیت  
امور مملکت و تعدیل قانون سلطنت نیز بی وجود چنین جمعی کافی و قومی کار دان جلوه  
نمیرد و چون پیش ازین بمسامع شریفه رسانیده که منصب وزارت ایران  
زمین بدو تفویض کرده و کلیات مصالح ممالک و معظمت امور جمهور در کف کفایت  
و کفالت او نهاده و عرض مطالب ارباب حاجات و تعیین مراسم و ادارات و  
معایش و انعامات و تعلیم مناصب و مراتب دینی و دنیوی نیز از توابع و لواحق  
منصب وزارت است مقرر شد که عارض این معنی و مذکر این قضا یا نیز هم راه او باشد  
تا هیچ قضیه از قانون انصاف و قاعده عدالت منحرف نگردد و چون او را نیز بواسطه  
اشتغال با امور ممالک محروسه و تدبیر امور عساکر منصوره و ضبط اموال و لایات  
و صرف تمت بهارت و وزارت ملوکات محال آنکه طرفی تمام را از اوقات شب  
و روز بدین مصلحت مشغول گرداند متعذر باشد که چون از مهمات نازل فراغت  
یابد در ضمن آن بتسامع و تشاهد علوشانی و ترفع مکان و وزارت جلی و کرام ملکات  
ذاتی هر کس را از اکابر مملکت و اعیان آن بلاد و بقاع معلوم کند و جمعی نیز که تقریرات  
ایشان جو خیر خواهی و صلاح اندیشی بالمشاه و رعیت باشد بدو اعلام دهند بالضرورة  
استصحاب و استلزام آن جماعت بالعلم خود یا باعلام انما د معتمدان واجب  
داند و هر مهم را بعد از عرض کلیات بدین جانب بشخصی حواله کند که از عهد تربیت  
و تکفل و تنسین آن یا حسن وجهه تفصی تواند و این معنی متضمن مراضی حضرت ایزدی جل  
جلاله و موجب استماع نصایح و مواعظ حضرت سلطانی دامت سلطنت و بسبب ترفع  
عباد و علت عمارت بقاع و بلاد کرد و نشاء الله تعالی بر الطافی که هواد از اشتغال  
حضرت شریاری صدور می یابد امداد محبت متواتر و افراد شکر متعاقب و متشا  
بعست این نوع مهربانی از کدام بدر مهربان توقع توان داشت یا کدام برادر خیر  
خواه بدین وظایف قیام تواند نمود و در تدبیر مملکت دوستان و اعدا مصالح  
و تنسیق مهمات ایشان تا این غایت تواند کوشید اما از وفور مکارم آن جناب



که از سوال الف از من و اعصار بر السنه اکابر و اخیار مذکور است مستبعد نمی نماید  
ولایزال از نوع اشارات و تبلیغات را چشم انتظار بر است دولت  
مستدام و جهان بکام بار **نوع دوم** در اجابت استصحاب شیخ و غیر  
بعد از اعتراف از موارد مخالفت و اعتراف قبول نصایح از محض مصادقت  
بر علوم شریفه زاد ما الله احاطه با تسرایر و کشف عن مکنونات الصغایر منهی گردانیده  
می آید که اشارتی که در باب استصحاب مشایخی که از متابعان و مریدان مشایخ طبقات  
باشند فرموده و استر شاد بار شاد ایشان که غلم فایز را ضمیمه عمل صالح گردانیده باشند  
بهترین مقتنیات و شریف ترین مکتوبات دانسته شکل نیست که هیچ سعادت  
ملوک را بآن مساوی نکرده که در شرایف اوقات بمواعظ و نصایح مشایخ طریقت  
که بحقیقت علما و شریعت مدعظ و منزه گردند و سعادت و دو جهانی خود در آن مشاهده  
و محاسن بینند و از جمله فایز آن ورستکاران شوند اما درین روزگار وجود چنین طایفه  
چون وجود کبریت احمد که اکسیر اکبر است عرست و کدام خاصیت اکسیر خواص وجود  
مبارک ایشان مانند که مطمح نظر صاحب اکسیر بغیر از آن نیست که خود را از خلق مستغرق  
داند و گرداند و اگر اعیان شخصی رسد که مشقت فقر و فاقه او را در اضطراب آورده  
باشد و دست برد روزگار نموده پای مال حوادث کشته صاحب اکسیر از فضاله  
نواله خویش در حق او انعامی کند و بفضول فضل اکسیر که قراضه چند باشد او را بهره  
مند گرداند و با وجود آنکه گفته اند شعریس العطاء من الفضول ساجده حتی خود و مال و یک قلیل  
و منعم علیه چند روز عیال خود را از مواید نواید صاحب اکسیر اکسا و اطعام کند و بدان بخت  
نماید و بعد از انقراض آن قراضات در بیدار حضرت متخیر و در تبه حسرت متحسر گردد  
و بکس طلبیدن صاحب اکسیر او را بر وجهی مقلد و مضطرب گرداند که از تدبیر معاش  
و نهییه اسباب انتعاش باز ماند و محفل که بچگون مودی گردانگاه نه دین داشته  
باشند دنیا مصراع **چون کافر درویش نه دنیا و نه دین** اما اثر صحبت شیخ مرشد  
یا مصاحب بر طریقی باشد و امور دنیوی او بر وجه مطلوب منتظم گردد و قبول خلق و اعتقاد  
مردم روز بروز زیادت باشد و امور اخروی که مطمح نظر مرید در ارادت شیخ و شرح  
فکرت شیخ در تربیت مرید بحقیقت آنست که او را برزهد و عبادت دارد و بعد از آن

بزرگان حق که اجسل مراتب طالب سالک است سرایت کند و از انجا بر تبه وصول  
که قصارای امالی انبیا صلوات الله علیهم و اصفیاء رضی الله عنهم آنست که رسانند بس معلوم  
شد که از مصاحب اکسیر تا مصاحبت شیخ مرشد فرق بسیار است و چون نظر کلی از صحبت  
مشایخ بزرگوار که علما و شریعت شعارند بر ارشاد و هدایت و تفهم و افاد تست تا  
مهمات دینی و دنیوی مرید بواسطه آن ابتظام یابد و در آخرت از ارباب فوز و فلاح شود  
و داعی دولت خواه جز آنکه می اندیشد جو جناب دولت مآب سلطان اعظم خلد ملکه دیگری را  
بدین صفت متصف نمیداند لایزال سالک نصیحت را مسلوک میدارد و بر امری که خیر و دو جهان  
در آنست می فرماید و بر رعایت و حیانت بندگان خدای تعالی که بدان ماموریم امر میکند شیخ  
مرشد همین گوید و بدر شفق جو این طریق نبوید و بحثی که میان سلطان سعید ملک شاه و  
خواجه نظام الملک طالب ثراها در باب علما و مشایخ رفته و آوردن مولانا وحید الدین  
از قلعه مفید این معنیست و از اسلوب آن لفظ سخن جهان در تصور می آید که شیخ حقیقی  
سلطان ملک شاه خواجه نظام الملک بوده است که او را از مزالقی اعتراض خلایق خلاص  
داده بمعارض اصحاب حق و حقیقت رسانیده که اگر خواجه نظام الملک آن نوع تدبیر  
نکردی و عالمی عامل را که سلطان بی کناهی بقلع فرستاده بود و بتلبیس اصحاب اغراض  
مجبوس گردانیده باز نیارودی آن بدنامی از سلطان تار و ز قیامت بر نخواستی  
بس هر کس که خیر خواه و ناصح شخصی باشد بحقیقت با او راه شیخی دارد حق تعالی حضرت سلطنت  
را در امتداد زمان با علو معارج و سمو مدارج باقی دارد و مخلص دولت خواه را توفیق استماع  
مواعظ و نصایح مشفقانه آن حضرت و قبول آن سمع ارادت و رضا رغبت رفیق گردانار  
بمنه و سعه لطف **نوع سیم** در اجابت رعایت قدما و ملازمان سلاطین  
سابق از کتاب **نامدار و بهادران کار** گزار و اجراء و اجبات و امضاء و جوه معایش  
ایشان بعد از استر شال از مواهب ارشاد سلطانی و اعتراف از مشارب نصایح بی غرض  
خاقانی بشفرف انهامی پیوندد که اشارتی که در باب رعایت قدما و پیرانی که ملازمان سلاطین  
ماضی بوده اند و بر رسوم سلطنت و اداب مملکت واقف و بدانستن مهمات خیر و از  
کثرت تجارب محفل فرموده بسمع اعتقاد اصفا نمود و از ان جماعت کسانی را که قوت  
و قدرت ملازمت دیوان و تمشیت مهمات مملکت و قیادت عساکر منصور بود برقرار



بران وظایف مشغول گردانید و خیر و شر و نفع و ضرر اندا با اهتمام ایشان حواله رفت  
و جمعی را که قوت ملازمت نبود و از لشتغال بطاعت و عبودیت حق تعالی بر و آرمه  
دیوانی نداشتند از مباشرت لشغال معاف گردانید شد و هر یک را وجهی جهت مدد معیشت  
بازار و هر سوم معین کشت و شروع در مهیات مملکت و قضا یا و ارکاب عساکر و دفع مخالفان  
موقوف بر مستصواب و استسالت ایشان داشته آمد و عدول از صواب و ثواب افکار  
ایشان هیچ حال ممکن نیست و امید است که بمیان ارشاد حضرت سلطنت ائمه مملکت و ملت بر احسن  
وجه انتظام یابد و قواعد دین و دولت بر او کد او ضاع استحکام بدیردانشاء الله تعالی جهان  
بکام بالرفع **چهارم در اجابت رعایت امهات و اظار و اقارب و جمیع**  
**ملازمان از استادان و سادات و قضاة و ائمه و علما و ابرار و اکابر دین و ملک و جماعت متجده**  
**و شکر یان** بعد از شرف تبانی بکاتبه روح پرور و مطالع مفاد و فضیلت کسره نموده می شود که  
اشارتی که در باب رعایت و محافظت امهات و اظار و مقربان و اقارب و جماعت ملازمان  
از استادان و سادات و قضاة و ائمه و علما و ابرار و متجده فرموده بسمح ارادت مستماع نمود  
اتعاظ را بدان مواظبت بجمیع وجود تلمی واجب دانسته که مجموع آنجه کتاب کریم و خطاب شریف  
برین و تبیین آن مشتمل بود مطابق او امر قرآن مجید عظم الله جلاله و نصوص احادیث سید المرسلین  
صلی الله علیه وسلم دانسته شد اما رعایت اظار که قایم مقام امهاتند بر جمیع اهل اسلام و ایمان بکل  
سایر ملوک ادیان واجب و لازمست و بر ذمت ملوک عدل بر و را واجب الزم که در احادیث  
کتاب مصابیح مسطور است که ابو الطیف گفت مصطفی راصل الله علیه وسلم دیدم که در روض  
جمانه کوشش می کرد ناگاه زنی پیش آمد و بحضرت رسالت علیه السلام نزدیک رفت  
مصطفی صلی الله علیه وسلم رداء شریف را از دوش مبارک بر گرفت و جهت آن زن  
بکسرتانید تا بران نشست من گفتم این عورت کیست که بویین کرامت مخصوص و مشرف  
گفت حلیه است مادر رضاعی مصطفی صلی الله علیه وسلم یعنی دایه و چون حضرت رسالت  
صلوات الله علیه علی سرفها در رعایت اظار و تعظیم و تکریم ایشان تا این غایت مبالغت فر  
موده متابعت این بر امت از جمله فرایض و واجبات است و اما رعایت جانب دوستان  
و ملازمان ابوین طاب ثراها امری واجب و قضیه متحتم است که ابو اسید عدی روایت  
میکند که در حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بودیم که روی از بنی سلمه بیا مد و گفت یا رسول

هل تنی من برابوی شی ابرها بعد موتها قال نعم الصلوة علیهما والا ستغفار لهما و انقاد عهد  
بما من بعدها و صلة الرحم التي لا توصل الا بهما و اکرام صدیقهما البیاض بدان او امر و استماع  
ان وصایا و نصایح سبب قوام دین و ملک و موجب نظام ملت و مملکت باشد و ازین حدیث  
درین موضع نظر بر اکرام صدیق ابوین است و اما تعظیم جانب استادان که سبب حیات  
باقی بحقیقت ایشانند هیچ امر از امور تساوی ابوین تغیر بندیرد قال امیر المؤمنین علی بن  
ابی طالب کرم الله وجهه من علفنی فاصیر فی عبدالله ان شاء باعنی وان شاء اعتقنی و قال  
رضی الله عنه انا عبد من لکننی فافا و اما اکرام جانب سادات بحکم حدیث ترکت فیکم  
الثقلین کتاب الله عشرتی بر جمیع مسلمانان بل بتخصیص دوستداران و محبان اهل بیت  
مصطفی صلی الله علیه وسلم از جمله واجبات است لی خمسة یجبهم یحوز یولی الله المصطفی  
و ائمنه و المرتضی و انباء چه هر کس از دین و اسلام که محبت آل عبا را سبب راضی حضرت  
یزدانی و دخول جناب رضوان داند با ضرر و دوستدار اولاد و احفاد و ذریات و اسباط  
ایشان باشد با سعادت دارین و کرامت منزلین فایز شود و اما توقیر و احترام قضاة  
دایه و علما و ابرار سایر اقارب که بحقیقت در وظیفه خدمت و ملازمت حقوق موروئی  
و مکتبی ثابت دارند با اقامت صلوات و ادا مت صلوات مساوی و موازیست اجمال در رعایت  
جانب ایشان و اغفال از محافظت و کلاوت در شریعت مروت و طریقت شریعت سینه  
نیفتد و ملوم و معاتب گردد و رعایت جانب متجده و شکر یان که در قضیه جهانگیری اعوان  
و انصارند چگونه ترک توان کرد و تعیین و ظایف و جامکیات و مرسومات ایشان امری  
بموقع و حق واجبست و هر آینه اخبار این معانی عما قریب بمسامح شریفه اسمعها الله ما  
یسر با و اصل گردد انشاء الله تعالی دولت مستدام و جهان بکام بالرفع **پانزدهم**  
**در اجابت تعیین خزانة جهت واجبات مستحقان تا بتمغا و موضعی دیگر محتاج نشوند**  
بعد از اطلاع بر صواب شرایف آراء سلطانی و وقوف بر ثواب افکار و انظار قهرمانی  
اشارتی که در باب واجبات ارباب مستحقان که ادرارات و مراکیم و معاش و وظایف  
و انعاماتست فرموده و جهت ایصال ان عوارف مستحقان خزانة با سه معتمد این اند بسندید  
و منع اطلاق بروات ایشان و بر تمغا جیان کرده این نظر مشفقانه و فکر دوستانه راستد  
ذکر حمید دنیوی و مستغنی جریل آخر و سیت بسمع رضا اصفا نموده و بر حسن بتنبهی



که منافع آن حالا و مالا متوقع و مترقبست بمنون منت کشت شکل نیست که هر قاعده که اکابر سلف  
تمهید کرده و هر اساسی که بنیاس آن قیام نموده منضم مصالح مملکت و سلطنت بوده و بواسطه  
اقتضای آن آثار بلا شای نیک نامی یافته و جهانیان بخواهد فواید مخصوص شده اند و از باب استحقاق  
حقوق خود رسید بر حسب صواب دید حضرت شهر یاری خوانده جهت واجبات مستحقان  
تعیین و از باب ادرارات و معایش را از اصحاب مرسومات و وظایف گردانیده شد  
و خازن و ناظر و مشرف تعیین کرده آمد و مقرر گشت که اموال آن تمغارا که در آن وجه باشد نوکرا  
او بتخصیص رسانند و در خوانده محفوظ باشد و هر سه ماه قسطی مقرر بمستحقان جواب  
گویند چنانکه واجب هر کس در یک سال تمام و کمال و بجهار قسط بدو رسد و مکنی الموده بوظایف  
جود قیام نمایند و نوانی که ازین تدبیر مستفاد باشد بحقیقت بآن حضرت سمت استراک دارد  
چه فاعل و قاعده و نوال علی خیر کفایه جهان بکام بار **توقع** شناختن هر در اجابت  
**منع تصرف در اموال مردم بغير حق** بعد از تنبیه بمنبهات مواعظ و نصایح و انزجار بمو  
قظات زواجر و روادع معلوم شرافت علوم سلطانی گردانیده می آید که بفضل حق جل جلاله  
و عم شکره این مملکت بقید تصرف و تملک آمد و اکابر و اصاغر سر بر خط مطاوعت و موافقت  
نهادند اهتمام بهام سایر طوایف از ضعیف و قوی و فقیر و غنی بر وجهی است که بکرات  
بامرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان مملکت وصیت رفت که سایر اصناف را بنعمت  
معدلت و انصاف مخصوص گردانید و هیچ آفریده را بمخاطبات یا واجب و مطالبات  
تا وارد مخاطب و مطالب نکنند و وجود متمولان و متحملان را در مملکت موقوف مزید آبادانی  
و سبب از دیاد متوجهات دانند بلکه در بند آن باشند که متوسطان و درویشان نیز  
بمراتب مال داران رسند چه مقرر است که جز آنکه در مملکت متمول بیشتر باشد مملکت  
معمور تر باشد و اموال خوانده موفور تر و بار شاه نیک نام و ارکان دولت بسندیده فرجام  
بس امری که در اتیان بدان مرتکب مخالفت حق بایده شد و مظالم بر گردن گرفتن که هیچ تو  
دفع آن نتوان کرد و با بردن قیام نمایند مرتفع نشود از جمیع مردم نابسندیده و از ملوک  
و سلاطین نابسندیده تر باشد که ایشانرا جهت رعایت و محافظت رعایا بل سایر  
برایا و صیانت اموال و املاک مردم و نقود و عروض ایشان آفریده اند تا نیک ایشانرا با هر

۵۷  
دارند عرضه تلف دانند و گردانند چون ایشان که بحکم بیخون حضرت الوهیت جل جلاله  
متکفل محافظت و کلمات یعنی نوع اند اگر بدین ظلم و بی راهی و اخذ اموال و املاک مردم اقدام  
نمایند توقع رحمت و شفقت از که توان داشت جمعی که بیش ازین ملوک این مملکت بودند اگر  
معاش ایشان بر قانون معدلت و نصفیت بودی مکانه شریفه بر قبایح احوال و ذمایم اعمال  
ایشان منطوی بکشتی و ذکر سلطان سعید ملک شاه که بتدبیر شفقانه و زیرین نظیر خواج نظام الملک  
طوسی رحمهما الله در اقراض مال با اهل اصفهان و اعفاء مدیون از مطالبات آن باقی نماندی بقبض  
فصل ایزدی امید است که مجموع اقوال و افعال داعی دولت خواه در تکفل این و دیعت عظیم  
وامانت جسیم موافق مراضی حضرت الوهیت جل جلاله باشد تا در دنیا ذکر جمیل یابد و در  
عقب با جوییل برسد انشاء الله تعالی دولت مستدام بار **توقع** هفتاد و چهار اجابت  
**منع مکسب فاحشی و کیالی و غیر آن از محدثات و بدعتها** بعد از اطلاع بر شرافت  
اشارات و ارتداع بر وادع تنبیهات بر علوم شریفه زاده الله تعالی شرفا منهی گردانیده  
می آید که اشارتی که در باب طوایف ثلاثه اغنیاء و متوسط حالان و فقر آفرموده از انجا بر معدلت  
جبلی ملکی بران مجبول و مفسور است استدلال کرده شد و اقتضای آثار ان از لوازم کشت  
شکل نیست که طوایف ثلاثه را بر وجهی که اقلام شریفه سلطانی مقرر حال و مهین محافظت  
ایشان در حال و مال شده محافظت نموده بکلی و جوی قضایای ایشان رسیدن و ترفیه بال  
و نظم حال ایشان بر ذمت محبت ایشان لازم دانستن از شرافت اداب سلاطین دله  
کر و شهر یاران عدل پرور است و قوام مملکت بی نظام حال ایشان از قبیل ممتنعات و  
قیام بوظایف رعایت ایشان از جمله فرائض و واجبات و چون هنوز این دولت خواه  
در بدایت حال ملک دار نیست و قواعدی که ملوک سابق ممد گردانیده اند و با فساد حال  
رعایا سرایت کرده بسیار است و بتدریج با صلاح هر یک از ان قیام می توان نمود بر حسب  
صواب دید حضرت شهر یاری حکم نفاذ یافت تا در جمیع محالک جمعی که زر بمکسب می دهند  
برده دنیا را هر مای یک آنچه زیارت توقع و هیچ آفریده بعلت کیالی و سایر بدعتها مزاحم  
و مستعرض باع و مشتری نشوند امید است که این قواعد بر وجهی استمرار یابد و این قوانین  
بر طریق استغفار پدیدر که متواتر اخبار معدلت و آثار نصفیت بمساح شریفه اسمها  
الله المسار و المحاب تواتر و تعاقب یا بدانش انشاء الله العزیز جهان بکام بار **توقع**



**فصل سوم در فتح راه حج و فرستادن محل دو صورت مکتوب**  
**و جواب صورت اول مکتوب نوع اول بر رای صواب**  
فرمای و فکر مشکل کشای معروض می گردد که مهمتر شغل که باله شایان و زبرد دار و سلاطین شریعت  
شعار متصدی آن کردند بمشیت امور شرع و اسلام و اقامت فرایض و احکام است چه بنقص  
الدین و الملک تو امان مبنای مملکت بی تمهید قواعد دین و ملت مستحکام نیاید و مهمات سلطنت  
بی سلوک شارح شریعت انتظام پذیرد و یکی از معظمت مصالح دین و کلیات او امر سید المرسلین  
صلوات الله علیه و سلامه اقامت فریضه حج است که در وقتی که جبرئیل علیه السلام بحضور صحابه  
رضوان الله علیهم اجمعین از و بر سید که ما الا سلام قال ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول  
الله و یقیم الصلوة و تؤدی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سبیلا  
بس حکم این حدیث فرایض اسلام را عنوان کارنامه دانستند و فخرست روزنامه  
دولتها گردانیدن از و صایا دین و قضایا خود باشد و پوشیده نماند که سالهاست تاراج  
بواسطه تعرض اعراب طریق که برخلاف طریق قطاع علی التحقيق اند بر متوجهات قبله اقبال  
و کعبه فضل و افضال و مناخ رکب جمال و جلال حضرت ذی الجلال مشغوش و صفاء موارد  
آن مکرر و منغص می باشد و اکثر طالبان بیت الحرام و زائران رکن و مقام بدین واسطه از  
مطالب و مقاصد خود ممنوع و محرومند و فریضه حج را که یکی از ارکان خمس اسلام است از ایشان  
فوت شده تدارک آن حال و وظیفه تعلد و لاه امن و حجاب بیضه دین و مملکت که هر آینه از حضرت  
رب العالمین جلالت کبریا و در محل آن خطاب خواهند آمد و چون مالک شریفه آن حضرت  
مجاور و محین شرفین و اعراب بوادی و حواضر است این مکاتبه اصدار افتاد بامید انگ حکم  
مطاع و فرمان واجب الاتباع بامرا و بوادی اعراب نفاذ یابد و بمواعد خوب مستظر گرداند  
تا در منع و دفع اعراب طریق سعی که مثمر و منج باشد بجای آرند بعد الیوم تردد و قد عراقی و  
و توجه قفل شرفی بحرین شرفین زید اشرفا و جلال بر اسر و جوه دست دهد و مثوبات  
آن بحضرت شریفه سلطانی را ابدالا بد بدین ذخیره ماند تا وجود اتمام آن حضرت بمشیت  
مصالح ملک و ملت بزمید تا کید افتقار نمی افتد جهان بکام بال **نوع دوم** بر رای علوم  
آرای پوشیده نماند که اجل اعمال که قیام بدان در حضرت رب العالمین مقبول و اجل سالی  
که در جناب جلال احدیت مستحسن و مشکور افتد تقویت او امر دین و تمهید شعار شریعت

سید المرسلین صل الله علیه و سلم که روز بازار دین بتدوین آن رواج گیرد و کارخانه عکلت  
بتعظیم آن استعلا بدیرد و چون یکی از ارکان دین بر موجب نقص و **الله علی الناس حج البيت**  
**من استطاع الیه سبیلا** فریضه حجست بر سلاطین و ملوک ایام در فتح آن راه کوشیدن و  
طالبان بیت الله را از تعرض اعراب طریق حیانت واجب دانستن و بمقاصد دینی و مطالب  
نفسی رسانیدن از اهم مهمات و واجب مقرر ضاقت بنا برین مقدمه این مکاتبه بحضرت  
شریفه ارسال رفت تا چون محل شریف ازین مملکت بحدود آن ممالک که مجاور اماکن اعراب  
رسد جمعی را که نواب نامدار صواب و صلاح دانند بدرقه محل شریف روان فرمایند و اشد  
شریفه بامرا و اعراب بوادی نفاذ کرد تا اعراب طریق را از مزاحمت و قد عراقی و قفل شرف  
زجر و منع کنند و توجه رود و وفود فی امان الله و حفظ و حراسته بحرین شرفین زید اشرفا  
و جلالا بر اسهل و جوه دست دهد و مثوبات آن بر روزگار شریف ابد و اصل گردد و امداد  
شکر و افره دعا و حاج بیت الله بحضرت رب العالمین جل جلاله از مساعدت آن حضرت  
متواصل شود ان شاء الله تعالی جهان بکام بال **نوع سوم** بر صواب آرا و ثواب افکار  
حضرت شهریاری ادام الله دولته دوام الی مان و صرف عن قاینها طوارق الحمدان معروض  
و معلوم گردانیده می آید که حکمت بالغه ربانی جبل ذکره و عم شکره در تفویض امور سلطنت  
و مملکت بیاد شاه اسلام است که مصالح انظار و مناسیح افکار ایشان از نظام مصالح  
جهانیان بتخصیص اهل اسلام و ایمان باشد و بمنجائک در تربیت معاش ایشان سعی نمایند  
از تدبیر معاد ایشان نیز غافل نباشند تا نص حدیث السلطان ظل الله فی الارضین بر ایشان  
صادق آید و الظل یبتغ صاحب و چون یکی از فرایض دین بموجب نقص کلام رب العالمین  
و لفون فی النکس بال **نوع چهارم** یا توکل رجالا و علی کل ضامریاتین من کل فج عمیق لیشهدوا و امنافع لهم  
و فرموده نص حدیث سید المرسلین صل الله علیه و سلم فریضه حجست و مجموع مسلمانان بشرط  
استطاعت بدلیل آیت و لله علی النکس حج البيت من استطاع الیه سبیلا بدان ما موراند  
و شکل نیست که یکی از استطاعت استطاعت امن طریقست از قطع و سراق و حرامیان و معلو  
که اکثر اوقات اعراب طریق آن راه مبارک را مشغوش می دارند و و فدا الله ممنوع و محروم  
میکردند و فرستادن محل شریف نیز در توقف می افتد و اجب آمد این معنی بمساع شریفه  
ملیت جهورا رسانیدن تا بر حمت جلی حضرت شاهنشاهی که مستفاد از محض بدین و تسرعت



اشد شریفه با نژاد بودی اعراب افتاد فرماید تا اعراب طریق را از تعرض حجاج مانع و زاجر  
کردند و وفد مبارک بملایمان محل شریفند بغایت خاطر بزد و توجه بحرمین شریفین اشتغال  
نمایند و مقوبات آن هر آینه روزگار بمایون را تا ابد الدهر مدخر گردانند و الله العزیز الباقی  
دین و دولت بر وفق رای اعلی ساخته بالبابی و آله **صورت دوم جواب**  
**نوع اول** بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و مفاطر ارقام منیفه اشارتی که از عالی  
حضرت شریاری لازال من العلاء بمزید در باب سمن راه حج که یکی از فرایض دین اسلام است  
صادر شده و مجموع مسلمان را مطاوعت آن واجب بسمع ارادت و اعتقاد اصفا کرده آمد و آنرا  
از اعظم عنایم و ایمن منافع که حضرت رب العالمین جل جلاله در حق بندگان ارزانی دارد دانسته  
شد و از انجام بر کمال تدبیر و نور شرع و تصون حضرت شریفه استدلال رفت و در روز  
احکام بامراء عرب بودی نافذ و صادر شد که قبایلی که بر راه مجازی باشند و متعرض قفول  
و زواری گردند از تعرض و فد عراقی و قفل شرقی و ملازمان محل شریف منع و زجر واجب  
دانند و بعد الیوم در حیانت راه فرمین شریفین زید اشرفا و جلالا اجتهادی که در دین و دنیا  
مربح و منج و در ملک و ملت منم و منج بجای آرند تا طوایف اهل اسلام بغایت خاطر متوجه بیت  
الحرام و زیارت رکن و مقام توانند شد و حضرت بن شریفین را از او فراموش و اجزل مقوبات  
نکته و مدخر گردانند و الله تعالی دولت بخلد بال **نوع دوم** بعد از اطلاع بر مطاوی  
خطاب شریف و فحواوی کتاب منین اعلام میرود که اشارتی که در باب فریض حج که یکی از ار  
کان دین و اسلام است و جمیع مسلمانان با قیامت آن مامورند فرموده و بنصوص کلام قدیم و قرآن  
حکیم شرفها الله تعالی و عظیمها هو کد و مستحکم گردانیده بو قوف بیوست و کمال دین داری و  
وفور خدای برستی و شمول رعیت پروری حضرت شریفه که از سایر ملوک اقطار و سلاطین  
امصار بدین صفت ممتاز است معلوم شد و همگی بمت برایمینی راه حج و دفع قطاع و سراق  
مصرف و موقوف کشت و مقوبات امراء بودی و حواضر اصدار افتاد تا اعراب طریق  
را بتعریک و تویج و تشدید و تعزیف مخصوص گردانیده از تعرض و فد عراقی و قفل شرقی  
که ملازمان محل شریفند منع کلی واجب دانند تا بعد الیوم زواریت الله و وفور حرمین  
شریفین زید اشرفا و جلالاتی تصور خونی و توقع رغبتی متوجه قبله اسلام و کعبه خواص  
و عوام انام کردند و جهنمین را اجر جزیل ذخیره ماندند و الله تعالی یعلم الله که مخلص

معتقد درین اشارت که از ان حضرت صادر شده بمنون منن جسمه کشت و لایزال جنین  
خدمات و مهمات را مترقبست دولت مستدام بال **نوع سوم** بر شرایف آرا و کرام  
انکار حضرت سلطانی دامت سلطنته منی گردانید می آید که اشارتی که در باب فرستادن محل  
شریف و توجه و فد عراقی و قفل شرقی بجانب حرمین شریفین زید اشرفا و جلالا فرموده و از تعرض  
اعراب شکایتی نموده در روز یکی را از قربان بامراء بودی اصدار افتاد و تاکید که آثار آن  
عما قریب بو صوح خواهد انجامید در باب منع اعراب طریق و قطاع و سراق کرده شد و از  
امراء بودی مکتوب و موجهلکا گرفته آمد تا اگر بعد الیوم اعراب طریق متعرض ملازمان محل  
شریف و وفود زوار گردند و خسارتی اندازند امر اعوض از خاصه خود جواب گویند امید  
که نیامد و وفود شاگردان شد ان شاء الله تعالی جهان بکام بال **فصل چهارم**  
**در تهنیت فتح مملکت و شکستن دشمنان دو صورت مکتوب و جواب صورت**  
**اول مکتوب سه نوع نوع اول** چون مبشران انباء و دوله و موصلان اخبار  
محبت و اعتقاد از عزیمت رایات بمایون و توجه عساکر منصف بر تسخیر فلان مملکت و استیلا  
بر ملک و تصرف آن ولایت استیفاء اموال و غنائم و نقود و جواهر و قلع و قمع اصداد و مخالفان  
و دفع و رد حساب و معاندان اخبار واجب دانستند عالم قدیر و سامع بصیر آگاه و گواهیست  
که امداد استبشار و اسباب بهجت و استغفار بروجهی تراید و تضاعف یافتند که تقریر خامه  
و تحریر نامه مقرر و محرر نکرد و زبان زمان با حسن اصوات و الحان گفت **شعر**  
قد رجع الحق فی نصابه و انت من بین الوری اولی به امید حضرت ربوبیت جنابست که  
جمیع مطالب بروجهی که دلخواه خاطر خطیر حضرت بال شاهی باشد همیا و منها کرد دلش و الله  
تعالی **نوع دوم** چون استیلاء مراکب موکب بمایون لازالت مقرونه بالنصر والظفر  
بر توجه فلان مملکت بو قوف بیوست در مساعت توفیق و معاونت تا بد بر تیسیر جنین مطلبی  
جسیم و تسخیر جنان مقصد عظیم هیچ شکی و شبهتی نماند و چون در عقب آواز فتح و نصرت  
و قلع و قمع اعدا و اصداد معلوم شد مذا تا ویل رویایی من قبل قد جعلها ربی حقا بتحقیق سید  
تا بال جنین با دا امیدست که مجموع ولایات و ملوکات معاندان و متمردان مسخر رایات بمایون  
و منقاد عساکر منصوره گردد و احکام قضا و مضایقتیوت نیکخواهان و تعریک بدسکالان  
عما قریب اجرا و امضا یا بدلش و الله تعالی **نوع سوم** چون برید موکب صبا و شمال



و راید قواصل قبول و اقبال از انحراط فلان مملکت در سلک تسخیرات همایون لازالت  
مخوفه بالنصر والظفر و انتلاع اعدا و طفاة و انزاع غواة و عصاة اخبار متواتر و متعاقب  
داشتند عالم السرایر و اقف ضمایر است که بهیچى تمام در ظاهر و باطن راه یافت و شکل نماد  
که بعد الیوم امور این مملکت بر احسن وجه انتظام یابد و قوا عد ظلم و بدعت عمیق اندام  
بدیرد و اولیا منصور و اعدا مقهور گردند **نشان** الله تعالی **صورت دوم**  
**جواب سه نوع نوع اول** بعد از آنم مواقع اتمام کوه بار اعلام می رود که چون بین  
الجهتین امداد اتحاد متواتر است و اسباب اعتضاد متوفر بر نصرت و ظفر که آنجانب  
را اتفاق افتد بحقیقت از فتوحات ربانی و تائیدات آسمانیست که مقارن راپات  
همایون حضرت سلطانی لازالت مخوفه بامتداد الفتح والظفر است و اگر نواب نامدار  
و متشیان عطار د آثار بهمنیت آن مبادرت و مسابقت نمایند مستفاد از کمال عنایات  
حضرت باری و تعلق خاطر مبارک جناب جلال شهر یاری باشد توفیق الهی بر تنفذ دولت  
خوانان محض آن حضرت می گردد ابدالدهر اقیب و رفیق بل بالنبی و من والآه **نوع دوم**  
چون حضرت سپهر اقتدار بادشاهی زیدت سلطنته محب مخلص را بهمنیت فتی که دست  
دل و ظفر بر اعدا و اعدا که میسر شده مخصوص و مشرف فرموده است از کرامت عادات  
و شرایف ملکات و وفور کرامات آن حضرت غریب و بدیع ندانست و با وجود تمهید  
قواعد یگانگی و رفع بیگانگی صدور این حالات تا آن حضرت بحقیقت در مقام اشترک  
است و بین الجانبین فرق متصور نه ذات همایون همواره متفقد احوال مخلصان دو  
خواه و محبان الی لشتباه بل بالنبی و آل و صحبه **نوع سوم** مکه تبه همایون و مفاوضه  
همون که مشتمل بر تهنیت فتی که بتوفیق الهی رفیق این محب مخلص گشته و ظفری که بر  
مخالقان و معاندان اتفاق افتاده و ارد و صادر شده بود بتعظیم و تکریم تلقی یافت و اضنا  
آن دعوات با سبیم اسرار موجه حضرت فلک مقدار گردانیده می آید امید است که این  
فتح مستجلب اسباب سعادات و دجوانی و مستعقب مراضی حضرت یزدانی گردد و الی  
این بقاع و بلاد بین دولت موبد حضرت سلطانی بر عد میشت روزگار گذرانند ان  
شاء الله تعالی **فصل پنجم در اعلام عزیمت بطرفی از اطراف**  
**دو صورت مکتوب و جواب صورت اول مکتوب سه نوع**

**نوع اول** بعد از بیان نوالغ و دله و سوابج محبت و اعتقاد اعلام می رود که  
چون میان مصالح و مفاسد طرفین فرقی در تصور نمی آید و قضایا و کلی و جزوی جانین سمت  
اتحاد گرفته و با عتقال و اعتضال تاکید یافته و شواہب جانب ترنفع و عوارض مبادعت  
من کل الوجوه ممتنع و مندرع است با اعلام عزیمتی که بر فلان صوب در خاطر قرار گرفته بر حجت  
مطالع شریفه لازم می گردد که اشارت مطاع که مستفاد از کمال یگانگی خواهد بود نشان یابد  
که عساکر منصور در موافقت مسابقت نمایند از وفور الطاف آن حضرت در مقام استعجال  
نیاید دولت مخلص بل **نوع دوم** اعلام می رود که چون عنان عزیمت جهت تمشیت مصلحتی  
بر فلان ولایت منوط گشتند و خاطر بتوقف رخصت نمی دهد اگر با اشارت مطاع بعضی  
از امر اول شکر یان در موافقت و مسارعت قواعد موافقت ممد گردانند مستفاد از اشتاق  
حضرت بل شامی باشد راپات جهان کشای در بلاد و بقاع خائف بل و خورشید سعادت  
دات از افق دولت طالع و شارق بالنبی و آل **نوع سوم** در وقت از جانب  
فلان مملکت اخباری که مستدعی توجه بدان جهت باشد متواتر یافت و عنان سمت بر عزیمت  
بدان صوب معطوف و مصروف گشت اگر بعضی امر اول شکر یان طریق موافقت و موافقت  
دارند و در معاونت مبادرت واجب دانند از میان عنایات آن حضرت مستبعد نیفتد  
دولت جاوید بل **صورت دوم در جواب برضایا تمنع لما جوب**  
**برضا بر سه نوع نوع اول** اشارتی که از جانب حضرت شریف سلطانی زیدت  
شرفا نفاذ یافته و با استحضار امر او عساکر موکد شده کدام سعادت بآن مساوی گردد که ختی  
شایسته خدام حضرت سلطانی از ایشان در وجود آید بر حسب حکم مطاع و فرمان واجب الاتباع  
ده کسی را از امر او صاحب شوکت با تمامی عدت و اہبت و شکر یانی که در اہتمام ایشانند  
تقریباً یک توانمان مردان کارزار و دلیران روزگار باشند نامزد کرده شد تا بهر صوب  
که صواب دید حضرت سلطانی باشد توجه نمایند و تحصیل مراضی بدل جهد و صرف و سع  
از مراضی شمرند مخلص دولت خواه خدمات که مستعدان باشد ساعت فساعت تو صد  
می نماید تا در اتمام آن کمر بر میان جان بندد جان کمر و در بر میان بندد دولت دایم بل  
**نوع دوم** چون در باب توجه فلان صوب اشارت شریف صدور یافته بود  
و بان قلم کوه بار بار سال جمعی از امر اول شکر یان جربان غوغا رضا اصفی طایفه را



از امر او عساکر منصوره با اسلحه و زله و راحله معین گردانیده بدان حضرت فرستاد  
تا بدین چه حکم جهان مطاع نافذ و صادر کرده مطیع و منقاد گردند و محب مخلص انسان آن  
اشارات را محمول بر کمال مخلص نواری میدانند تا در آن باب قواعد دولت خواهی مبدء  
و مبانی دوستداری میشد گردانند و الله تعالی نوع سوم درین وقت مکاتبه  
همایون بتعین امر او عساکر جهت توجه بفلان صوب وارد شد و چون تلقی بقبول و رضا باصفا  
امری دیگر صورت نهند و قومی را از امر او و شکر یان که مستعد آن مهم اند تا بر نیقی تمام  
متوجه گردانند امید است که مساعی حمیده ایشان مقرون بمراضی آن حضرت باشد تا این  
مخلص بدان مفتخر و مباهی کرده باشد و الله العزیز عظمت و جلال در ترقی بال **اما**  
**جولین منع سه نوع اول** چون مکاتبه همایون که امثال او امران بر ذمت  
دولت خواهان از قبیل مقرر ضاقت از ایصال مبشران اخبار دولت و اقبال و از  
وصال مرشد در تلقی آن شرایط تعظیم و تجلیل مرغی گشت و می خواست که بنفس خود هر  
مهم که بدان حضرت عاید کرده توجه نماید تا بفراستگان شکر یان چه رسد اما بواسطه  
انگلی جمعی از امر او عساکر که شایسته تقلد خدمتی که لایق آن حضرت باشد غیبت نموده  
بوفند و حاضران استعداد این نوع بندگی نداشتند فرستادگان آن طوایف در توقف  
ماند چون معاودت نمایند هر آینه متوجه جناب همایون کرده باشند و الله تعالی امید است  
که این عذر در محصل قبول آید و دولت مخلص و اسباب کامرانی مبدء **دوم**  
چون مکاتبه و مشافه که از عالی حضرت سلطانی لازالت سلطنت موکده و تادال دوام  
مدود و الی یوم الحشر و القیام در باب ارسال عساکر نفاذ یافته معلوم شد یعلم الله  
تعالی که اگر این دولت خواه را وقت مساعدت نمودی بی توقف متوجه آن حضرت  
گشتی صورت حال آنست که این مخلص نیز بحضور امر او شکر یان جهت دفع اعلا و  
اضدله احتیاج دارد و بکرات می خواست که از آن حضرت چنین استعانتی طلبد  
اگر درین وقت در ارسال ایشان توقیفی رود امید است که محمول بر تقصیر این دولت  
خواه نباشد و الطرورات بیع المحضورات با وجود کمال عواطف آن حضرت بمرید  
تواکد احتیاج نیست دولت مخلص بال **نوع سوم** اما بعد او امر شریفه که در باب  
امر او شکر یان بنفاذ بیوست بسمع ارادت اصناف رفت و مخلص دولت خواه خواست

که هر روز جمعی انبوه را متوجه آن حضرت گردانند اما بواسطه آنک و طایف و جامکیات  
ایشان که بر ولایت اطلاق رفته با غایت نرسیده بود ایشان را تهیه اسباب ملازمت  
قاصر آن عزیمت در توقف ماند فیما بعد چون اسباب و استعداد ایشان مرتب کرده  
بهر صوب که صواب دید آن حضرت باشد توجه نمایند و الله تعالی دولت لایزالی  
بر تعاقب ایام و لیالی بال **فصل ششم در استعداد لشکر و مال دو**  
**صورت مکتوب و جواب اما مکتوب** بر روی جهان افروز که شردق آن چون شراق  
خورشید لماع جهان گیر است بل آفتاب جهان تاب از احضارت انواران مستنیر معلوم  
و منتهی گردانیده می آید که درین ایام از سه جانب از مخالفان دعاگوی دولت خواه اخبار  
منواری شد که با شکر یان چه آرزو متوجه آن مملکت شده اند و قتال و جدال را مستوفز  
و متشکر گشته **بیت** با کوه شمشیر که پالاید خون تا آتش سودای که بالا گیرد  
و از غرایب انعامات امر او شکر یان که اعوان و انصارند و در چنین صورتهای جان سپاری  
کنند بیورتهای و مواضع خود رفته اند و میان اینجانب و ایشان مسافتی بعیدست و طایفه  
که اینجا ملازمند از آن قبیل نیستند که دفع چنین اخطار و احوال بمساعدت ایشان ممکن  
گردد و اموال که دفع دشمن بدان توان کرد هنوز از ارتفاعات و محصولات املاک  
و مال و متوجهات و لایات و بلوکات نیامورده اند و این دولت خواه را تحیر و تردد بر  
وجهی طاری شده که عنان مالک فتماسک از قبضه اقتدار بیرون می افتد بعد از حضرت  
رب العالمین جل جلاله و عم نواله چرا آنک استعداد از آن حضرت کند چاره دیگر نماند  
که مساعدت دوستان در چنین اوقات توفیق توان داشت و در مذہب ارباب  
مروت عیبی نه و شینی بدان نیست نتوان کرد از کمال اعتقاد و وفاء اتحاد و اعتضاد  
این مکاتبه مشتمل بر التماس آن مطالب که معاونت است بنفس نفیس و لشکر و مال  
اصدار یافت و امید دارمست که این ملتکس محل اجابت یابد و رای جهان ارای اشفاق  
و انجاش آنرا بر ذمت محنت لازم شود تا این دولت خواه بجهت همای فراز کند حساد  
و قصد معاندان و اضدله آمان یابد و در دعای دولت افزاید که محققست که چون اخبار  
وصول رایات همایون لازالت محفوظه بالنصر و التاید بکوش مخالفان رسد جز انهم  
تذیر دیگر ندانند و نص حدیث نصرت بالرب و لو بمسرة شهر بوضوح انجامد و نشاء



الله تعالی جهان مسخر احکام با اما جواب سه صورت **اول** مدد بنفسی و  
**شکر و مال فرستادن** سوم هم عذر گرفتن در نافرقتن و نافرستادن **شکر و مال** و  
**اول** در مدد دادن بنفس خود سه نوع **نوع اول** اشارتی که از آن حضرت  
حفت با نواع التاییدات الربانیة در باب توجه مبارک بجہتی از جهات نفاذ یافته بود و  
معلوم شده که امداد معاونت و مساعدت نواب و خدام و شکر یان در آن قضیه  
متواتر دانستن نوعی از کمال و خلاص و دولت خواست مقرر شده که در فلان تاریخ که  
اختیاری مسعود است این دولت خواه با جمعی از امرا و شکر یان در میعاد که معین و  
متعاقبی مقرر بموضعی که رای بمایون صواب داند بخدمت مشرفی کرده و بهر مساعدت که  
شایسته حضرت سلطنت بناه باشد قیام نماید لئلا الله تعالی جهان بکام **بال** **نوع**  
**دوم** چون او امر علیه لازالت عالیه با حضار این دولت خواه صادر شده بود و  
بتحقیق رسید که وقوف در موافق اعانت نواب و خدام آن حضرت امری واجب و قضیه  
مستحکم است بطالع میهن و اختیار بمایون با جمعی از امرا و شکر یان توجه نموده و بوجہ و وصول  
بخدمت در تاریخ که صواب دید آن حضرت باشد موقوف بر عوایب اشارات است امید  
که چون بدان دولت مستعد کرده انج از وظایف ممکنست برو جہی که متضمن مراضی آن  
حضرت باشد از قوت بفعل رساند لئلا الله تعالی **نوع سوم** بعد از عرض  
وظایف اخلاص تصویر بر رای صواب فرمائی گردانید می آید که چون اشارت شریف  
صادر شده که در توجه بفلان جهت بحضور این دولت خواه احتیاجست امتثال فرمان  
واجب الاتباع لازم دانسته در فلان تاریخ با جماعت لشکر یان و رنج از استعدادات  
موجود بود توجه نموده امیدست که بمیعاد بی که اشارت شریف صادر کرده و بموضعی  
که رای بمایون صلاح و صواب داند بخدمت اتفاق و وصول افتد و بوظایف اخلاص  
و دولت خواهی برو جہی که بسندیده رای مبارک باشد لشتغال نماید لئلا  
الله تعالی دولت مخلصه **صورت دوم در شکر و مال فرستادن**  
**نوع اول** بعد از تمهید قواعد مخالفت و ناکید مبنای اخلاص و موافقت  
نموده می شود که چون مطاوی اقلام کو بر بار بر توجه زایات بمایون بفلان صوب لشتغال  
یافته بود و مخلص دولت خواه بواسطه هر گونه موانع بنفس خود متوجه نمی توانستند

دو کس از امرا و کبار با جمعی از لشکر یان متوجه آن حضرت گردانید بر حسب ميسره وقت  
و حال بنجا تومان مال جهت اخراجات عساکر منصور جهت ایشان ارسال رفت امیدست  
که این مباسطت مقام عفو یابد و محب مخلص لایزال بچنین خدمات الثام بدیر تا شرایط  
دولت خواهی بنقدیم رساند جهان بکام **بال** **نوع دوم** بعد از تشیید  
مبنای اخلاص و توکید قواعد انتماء و اختصاص معروض رای جهان گردانید می آید که چون  
از تقریر واردان موارد اتحاد و وادان مشارب اعتضاد اعتقاد صورت توجه رکاب  
بمایون بفلان صوب موقوف بیوست مطمح نظر و مشرح فکر آن بود که بی توقف مسرع  
عزیمت را کار فرموده بخدمت پیوندد و بوظیفه معاونت مشغول کرده چون همی خبر که  
تعلق بیکی از دعا کوز له کان دارد شاخ شرم عنان عزیمت از توجه بحضرت متصرف  
گشته بر ارسال امرا و شکر یان و وجهی که بود اخراجات و مصالح عساکر منصور  
باشد اقتدار نموده امید است که در محل قبول افتد و این دولت خواه را از بنوع عدم  
عفو مصون و مامون فرماید لئلا الله تعالی **نوع سوم** چون اشارت عالی  
بتوجه مبارک بفلان صوب نفاذ یافته بود و بوظیفه اخلاص و دولت خواهی انگ این مخلص  
نیز بی توقف موافقت نموده مرافق رکاب عالی بودی فاما چون توزعی که جهت قرب  
جوار معاندان و مخاصمان بخاطر راه یافته بر علوم شریفه مخفی نیست و کفیل که اگر غیبتی  
اتفاق افتد از هجوم ایشان برین دیار ملائشی بخاطر شریف راه یا بد اعتماد بر حکام  
و عواطف کرده توقف نموده و امرا و فلان و فلان را با بیست هزار سوار مسلح و بیست  
تومان انجی اطعم جهت ترتیب مصالح عساکر منصور بدان حضرت ارسال گردانیده  
امیدست که عذر توقف در محل قبول افتد و برین انبساط ملوم و معاتب نگردد و آن  
شاه و الله تعالی **صورت سوم در نافرقتن خود و نافرستادن شکر**  
**و مال سه نوع** **نوع اول** بعد از تمهید قواعد اخلاص منهی می گردد که چون توجه  
رایات بمایون جهت دفع اضداد و مخالفان موقوف بیوست همگی سمت بران مصروف  
شد که یالیت که وقت حال مساعدت نمودی مایم بنفس و بلشکر و مال و وظیفه  
معادنت بجای آوردی یعلم الله تعالی که این هر سه قسم ممنوعست که مزاج را انحرافی  
که نصیب جساد و اضداد آن حضرت **بال** عارض شده و فوله لشکر با جمعی لشکر یان



که شایسته خدمتی لایق حضرت عالی باشد غایب بودند و محصولات و ارتفاعات  
این سال بسبب هر گونه فطرات نقصان پذیرفته بدین اسباب این خدمات در خیر  
توقف ماند اگر نیا بعد در عمر مهلتی باشد هر خدمت که ممکن گشته قیام واجب داند دولت  
مخلد بال **نوع دوم** بعد از عرض وظایف مخالفت و ذکر قواعد مصافات  
و موافقت اعلام می روه که چون اخبار توجه مواکب شریف جهت دفع یا غیان و موافقت  
معلوم شد متعنا و ضمیمه و منوی خاطر آن بود که بنفس خود یا اتباع و لشکریان و مبالغی  
مال جهت اخراجات عساکر منصوره بمادرت نوه متوجه آن حضرت شود فاما پیش  
از لستماع این معنی از جانب حضرت فلان خلد ملکه قصاص متواتر و متوارد شده بودند  
و بکستند عا و حضور این مخلص و لشکریان و اموال اشارت فرموده و این دولت خواه  
اجابت نمود و جمعی را از فوله لشکر با چند تومان مال بخدیش متوجه گردانیده و خود  
نیز عازم شده اگر این موانع تعاقب نیافتی هر آینه با مال و لشکر خدمت آمدمی امیدست  
که این اعدا در محل قبول آید لئلا و الله تعالی جهان بکام بال **نوع سوم** بعد از  
تقریر احوال اتحاد و شرح قواعد وفاق و و دله منی گردانیده می آید که جهت توجه  
بدفع اضداد و مخالفان اشارت عالی بحضور این دولت خواه و جمعی لشکریان و خزینه  
که موجود باشد نهاد یافته بود چون بین الجانیین قواعد یگانگی مهندست یعنی که هر غدر که  
تعدم یا بد در محل قبول آید اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت امر او لشکریان  
که اجازت طلبیده بخانه های خود رفته بودند موقوف ماند و تا آخر شکر نیز موقوف بیوست  
و اما فرستادن خزانه حال آنکه درین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لا انقطع  
ولا غیر اکثر ارتفاعات محصولات در مقام ضیاع و نقصان آمد جنانک در مالا بد ضروریات و فانی کند  
اگر این اعدا در محل قبول یابد از کمال الطاف آن حضرت مستبعد نشود جهان بکام بال **فصل**  
**هفتم در مستظهر گردانیدن شکستگان دو صورت مکتوب و جواب و هر یک**  
**منحصر در سه نوع صورت اول مکتوب نوع اول** بستماع افلا  
که حضرت عالی سلطانی را دامت سلطنته از تعرض مخالفان ملائقی بخاطر راه یافته و سبب اندوخت  
امرا و انکسار لشکریان شده یعلم الله تعالی تا سعی تمام بظواهر و باطن رسید و محلی سمت بر تدارک و تلاقی  
آن مصروف و مقصودست می باید که هیچ وجه از وجوه تفرقه و ترهه بضمیر منیر که از بر توانوار آتشی مشیر

را نیاید و اگر ترجیحی که مستعقب فرحست نو میدی نباشد کزین بسیار برخند بدولتها مردان  
بر بفضل حق جل ذکره رجاصا دقت که تعریک مخالفان بر وجهی اتفاق افتد که دیار دران  
دیار نماید و حضرت شریفه سلطانی در مقر عز و کرامت و مسند عظمت و جلالت و متکا و بال  
شاهی و سلطنت جنانک مقتضای رای اعلاست متمکن و ستیند گشته و الله تعالی **نوع**  
**دوم** درین وقت جنان نمود که حضرت سلطان اعظم زیدت سلطنته را بنا بر تصویری  
تغیری که در مزاج این مخلص کرده ملائقی بخاطر رسید و سبب انسداد ابواب مکاتبات و مرا  
سلت گشته یعلم الله تعالی که ازین معنی اندوختی تمام بخاطر راه یافت و ضمیمه از تصور چنین  
تسویلات بغایت منفرجه و مرتدع گشت چون قواعد موالات بین الجانیین بر وجهی ممد  
شده که دست تصرف اذوار از تعرض آن قاصر است توقعست که چون حضرت سلطانی در  
هیچ چنین تصورات نفرماید و این مخلص را در مقام ازلت و اعتقال و محبت و اعتضاد  
داند و من جمیع الوجوه امداد مظاهر و معاونت ازین طرف نصب الغیر گرداند که در تعظیم  
جانب و کشف معطلات و حل مشکلات هیچ دقیقه از دقائق مهمل و نامرعی نخواهد ماندان  
شاء الله العزیز **نوع سوم** بعد از تمهید قواعد مصافات و تاکید مبانی موالات  
و مخالفت اعلام می روه که درین وقت جنان لستماع افتاد که یکی از خدام آن حضرت  
که عرش دولت و رتبت نعمت ایشانست دم انفراده و استبداد می نه بکستفال اشتغال  
نوه طریق مخالفت می سپرد و بواسطه وقوع این ترهه بدرون مبارک رسید  
و موجب تفکر خاطر شده از سمت بلند و رای ارجمند حضرت مستبعد نوه امتثال جنان مردم را که  
محل آن باشد که بفواسد تخیلات ایشان ضمیمه ملنفت گره می باید که هیچ حال تفکری بیاطن  
شریف راه نیابد که در قلع و قمع جنان طوایف تا موجب تالف خاطر بزرگوار باشد انج از  
ساعت ممکن و مقدور گردد از قوت تعقل خواهد رسید و عما قریب آثاران بوضوح  
پیوندد لئلا و الله تعالی جهان بکام بال **صورت دوم جواب نوع اول**  
مشرقه مطلع که در باب لستمالت این دولت خواه نجیر تحریر یافته بود در اعراض اوقا  
از دست مبشران اخبار مظاهر معطرات ارجاء موافقت وارد و واصل شد و در تعظیم  
آن نوع تکریم تقدیم یافت اشارتی که در باب معاونت این دولت خواه بر زبان قلم  
گوهر بار رفته از شمول الطاف و وفرا عطف آن حضرت مستبعد نوه **شعر**



لا غرو من المسك العطر ان يفوح نسيمه ولا من البدر النيران يلوح اديمه مجازات آن حواله  
بر مكارم جلی آن حضرت است همواره ملاذ و مقصد دوستان و محل استظهار دولت  
خواهان بالبدنه وسعه لطفه **نوع دوم** بعد از تقبل مواقع اقلام شریفه لازالت جاریه  
با عظام الاولیا باطنه با عدام الاعدا معروض می گردد که اشارتی که در باب تصویری که این دولت  
خواه در قضیه بی عنایتی آن حضرت بنسبت با این جانب کرده فرموده علم الله که این معنی هرگز  
در ضمیر متطرق نگشته است و باطن بر تصور آن مشتمل نشده و این محب مخلص را خود جز آن جناب  
ملاذی و ملجایی چگونه صورت بندد اما عنایتی که بر زبان اقلام اقلیم کیر جاری گشته موجب  
استظهار کلی این دولت خواست حضرت عالی همواره لشتیاق مخلصان و دولت  
خواهان بالحق حق **نوع سوم** بعد از انم مقاطر انکاس در تار و معاطر انکاس  
کوهر نثار اجرا همما الله تعالی با سعا الموادین و ارغام المضادین اعلام می رود که اشارتی که  
در باب دفع مخالفان این دولت خواه زبان خامه در اثنا کتاب و نامه بانها رسانیده  
بوده موقوف بیوست از کمال مخلص نوازی حضرت جهان بانی در مقام استبعاد نیفتد  
**بیت کل اگر رنگی دهد نیست عجیب مثل اگر بوی دهد نیست غریب** همواره مخلص دولت  
خواه را بوفور عنایت و شمول اعانت آن حضرت امداد استظهار متواتر است و  
اسباب استیشار متواتر و جلالت کرمه نسبت با سایر دولت خواهان برین نوع  
اهتمام مجبول و مظهر است و هم ار باب ولا وودله بر ادعیه آن حضرت مصروف  
و مقصور الهم استجب **فصل هشتم در طلب دوستی و موافقت**  
**دو صورت مکتوب و جواب صورت اول** **نوع اول** بعد از ابلاغ روایح دعا و ارسال فواج ثنا تصویر رای منیر گردا  
نیده می آید که چون باری توالت الاوه و تقدست اسماوه مهام جهانیان و مناظر عالمیان  
در قبضه اقتدار حضرتین نهاد و مصالح ملکه ملت و مناجح دین و دولت  
با صانت اراد و اجادت افکار ایشان حواله فرموده بر هر یک از ولاء امر و حماه بینه  
دین و ملک واجبست که بشکر آن موهبت با موجب مزید باشد مشغول گردند  
**لان شکر تم لازیدن کم** و هیچ امر که در جانبین التزام آن از لوازم باشد بآن مساوی  
نماند که قواعد مصالحت و محبت و قوانین موافقت و مودت بین الحضرتین

در بطنه عید این نعمت سبب دوام آن شد و الحمد لله و الشکر لله

تا کیدی باید که دست تصاریف ادوار از هدم آن عاجز آید تا از میان آن مصالح عبادان نظام  
ورخند بقاع و بلاد التیام پدید و هر یک را از جانبین ذکر جمیل و اجر جزیل مدخر ماند لثا  
والله تعالی آنچه در باب مخلص دولت خواه را از طلب محبت و مودت و مصافات و موافقت  
روی نموده معلوم علوم شریفه گردانید و یقینست که در آن جانب نیز محبت و ارتضا مقرون افتد  
و اتحادی که جهانیان از میان آن رعد میشتست یا بند دست دهد لثا والله تعالی **نوع دوم**  
بعد از تبلیغ او را دعوت و تصدیق فرموده ثنائیه و جهان آرای گردانیده می آید که حکمت  
بالغ ربانی در تفویض مصالح جهان بانی بسلاطین دین پرور و ملوک عدل کستر آن بود که رعایا بیل  
سایر برایا که و دایع حضرت آنزید کار جسل جلال اند فارغ البال و مرفه الحال باشند و این  
معنی بی تواقف ملوک انام و سلاطین اسلام دست ندهند تا رسل و رسایل از حضرتین تواتر  
و تعاقب یا بند و امانی مملکتین نیل آمال و امانی مستبشر و منتج باشند و ذکر جمیل  
و اجر جزیل که از لوازم این حالت جانبین را مدخر ماند بنا برین مقدمه درین قضیه مخلص  
دولت خواه مبادرت نموده انج بمصالحت بلاد و عباد عاید دید و موجب دوام دولت  
و سبب بقا مملکت و سلطنت دانست محل اعلام رسانید تا از آن حضرت نیز با شفاق و انجاح  
مطلب جسم مسامحت رود و چون رای جهان آرای را صدق این معنی بوضوح انجامد بر رای  
رژین و فکر جنین پوشیده نماند که مطمح نظر و مسرح فکر مخلص دولت خواه خیر و جهانی جانبین بود  
و تعلین بناه بعد جین امور دین و دولت بر منهج و مرام منسوق و منتظم بالربانی و الاکرام  
و صحبه العظام **نوع سوم** چون لطایف صنع ربانی و عواطف انی نهایت یزدانی مصالح  
امانی ممالک در قبضه قدرت حضرتین نهاد و اوامر و نواهی ایشانرا در انجا رکنی نماند و مطلق  
گردانید بهترین مکاسب و شریفترین ذخایر آن دانسته باشد که قواعد مصالحت بین  
الجانبین و مملکتین ممد و اطریق محبت و مودت بین الجانبین مسلک و مقرر باشد تا از اینها  
بموارد آن مشارب آمال خلاقی مصفی و مناهل امانی انام مهنا کرده و صادر و و آله بی تصور  
اخطار و تجنب احوال بتردد و آمد شد مشغول گردند و هر اینه مصالح خلایق در ضمن آن  
برایر و جوه تمشیت یابد و امور مملکت روز بروز تقویت گیرد و مخالفان را از استماع  
اخبار موافقت ایناب اطاع منقطع و فواید افکار مضادت و مخالفت منقلب و منذفع  
شود انج از خلوص عقیدت و صفاء طویت در باطن این دولت خواه انبعاث یافت



بعضی عرض رسانید و در جاساد قست که در عواقب آن تاملی شافی و تدبیری وافی ارزانی فرمایند  
بر این مقبول و سموع و با جابت مقرون و شفع که نشاء الله تعالی دولت ابدی و سعادت  
سرمدی قرین را یات جهان کشای بال بالینی و آله **صورت دوم جواب**  
**سود نوع اول** اشارتی که از جانب حضرت بزرگوار بال شاهی که محفوظ انواع  
انوار الهی بال در باب فتح طرف یکاکنی و سد ابواب یکاکنی و تمهید قواعد و دله و تشبید مباینه  
محبت و اعتضاد صادر شده يعلم الله تعالی که آن را از جمله تفضلات ربانی و نطولات یزدانی  
دانسته شد و از مدتی باز خاطر متعلق سلوک مخالفت و موافقت می بود و از عواقب  
شروع که مقرون برضا یا بمنع باشد و ثوق حاصل نمی شد چون کمال دین داری و و فور بر  
بیزگاری و شمول اهتمام بحفاظت بلاد و عباد از خدمت سلطان اعظم دامت سلطنته درین  
مسابقت و مبادرت که مودتست بورده اتحاد معلوم و مصور گشت و نص المؤمنین اخوة خود  
محقق و مقررست از اینجا نیز در فتح الباب سار لهت و اعتقال شروع رفت و آنرا ذخیره نیک  
نامی و ماده بسندیر فرجامی گردانید و یقینست که این حال منتج ثمرات و ثمر ثبوتات که  
و از میان آن مصالح جهانیان بر احسن قواعد تمهید یابد و مناجح عالمیان بر او کد مبانی تا کد  
بدید نشاء الله تعالی **نوع دوم** چون الهام فایض بحق و فیض ملهم مطلق جلت کبریا و  
و توالی الاوه نص تعالی و نوا علی البر و التقوی بمساح شریفه حضرت سلطانی دامت سلطنته  
و با و اهران مؤمن شده تا این جانب طریق مواخاة و ولا مسلوک و قاعده محبت و مصافات  
مهد و موکد گردانید و درین طلب مسابقت و تقدم واجب دانسته و الفضل للمقدم ازین  
جانب نیز آن داعیه را بیک اجابت گفته آید و قال تعالی **اجیبوا داعی الله** و زبان زمان گفت  
لبیک اذ دعوتی بسکانه احمد را با ساقی الیکانه شک نیست که حکمت ربانی در تفویض امر  
بلاد و عباد با صاحب قدرت و شوکت آنست که جهانیان بظلم طلبیل ایشان استظلال نموده  
از عوارض آفات و غوائل مخافات مأمون و مصون مانند و این معنی جو محبت سلاطین  
و مودت ملوک تمشیت نیابد تا ایشان در نعیم نعمت عدالت بین الملکتهین فرق تصور نکنند  
و منافع و فواید آن از خبر تحریر و بیان تقریر خارج افتد امیدست که این مصادقت معارف  
دوام و این موافق علی غرور الشهور و الایام باشد و جهانیان بدان محفوظ غفل  
گردند نشاء الله تعالی **نوع سوم** چون عواطف نامتناهی حضرت الهی رزق

سلاطین سلام و ملوک انام در رضا عفو و تراید باشد ایشان را بر سلوک مسالک و دله  
و انتهای مناجح محبت و اعتضاد باعث و محرض شود تا بیرکات آن بقلع و بلاد مسکون و  
محمود و طوایف عباد مرفه و مسرور گردند که بال شایان در بنی نوع بمشابت سرند و دیگران  
چون بدن و حیات بدن بی وجود سر محال باشد و چون در مصادیق که بر جهانیان مبارک  
و میمون بال فتح الباب از جانب جناب بزرگوار حضرت سلطانی دامت سلطنته بوده و اجر  
مبادرت و مشوبت مسابقت آن حضرت را حاصل شده اینجا نیز جز از رضا و اصطفا  
امری دیگر چگونه تصور توان کرد **لک البشری یا ترضی رضینا** تو قعست که برو جی که را شریف  
شهریاری بران قرار گرفته بعد الیوم طرق مکاتبات سلوک و ابواب مفاوضات مفتوح باشد  
و رسل و رسایل و تجار و قوافل علی تواتر لازم و الشهور و تعاقب الایام و العصور و اهل  
و واصل کردند و بدگر مطالب و مقاصد استنهاض واجب دانند تا در اتمام حسن اهتمام  
مرعی و مبذول افتد نشاء الله تعالی **فصل نهم در طلب و صلت و**  
**جواب مشتمل بر دو صورت صورت اول در طلب سود نوع**  
**نوع اول** بر رای جهان آرای و فکر صواب فرمای مخفی نماید که از انگاه باز که  
دست قدرت رب العالمین جل جلاله در تخمیر طینت ابو البشر آدم صلوات الله و سلامه  
علیه شروع فرمود و گفت خمرت طینه آدم بیدنی اربعین صبا خا جهت انک تا بقا نسل را  
امتداد باشد و مولودی که موجود شود آثار قدرت و عظمت و ایجاد موجد علی الاطلاق  
جل ذکره و عم شکره جهانیان را واضح و لایح کرده قاعده امتزاج و ازدواج در بنی نوع  
امری واجب و قضیه منجم گردانید بنا برین مقدمه اگر داعی دولت خواه آن باشد که در  
سلک اولاد آن حضرت انحرط یا بد و یکی از کرام خاندان سلطنت و بال شاهی بحکم شریعت  
اختصاص گیرد رای نمایون که مہبط انوار فیض لایزال حضرت الهی است اتمام آنرا  
تکفل فرموده اجازت شریفه بعقد منا کحت و تکمیل مواصلت ارزانی دآرد از کمال دین  
داری و وفور مخلص نوازی آن حضرت را که مقرون بر خا و الهی باشد متابعت واجب  
شناسد **شعر** ترا که چون منی فرزند باشد یقین می دانک دوران بنده تست  
غلظ گفتم که جرج و اخترانش اسیر افتاده و افکنده تست بر زبانت ابرام اقدام  
نمودن نوعی از انبساط است اتمام امر جمهور منوط بر رای علیه حضرت سلطنت بنه بال



بالنبی وآله **نوع دوم** برای همایون لازال مقرونا بالمیامن والمناجج متکفلا  
تمام المطالب والمصالح پوشیده نماید که تمهید قواعد موصلت میان طوایف عالمیان تخصیص  
میان ملوک عدل پرورد و سلاطین فضل کسرتا موجب بقاء نسل باشد امری معهود و سنتی  
مسنونست و نص حدیث تناکوا کثر و افانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط درین باب  
از اوضح شواهد و اوکد دلایل بنا برین مقدمه اگر مخلص دولت خواه را داعیه انگ یکی از دعا  
کوزله کان در سلک فرزندان آن حضرت انحراط یابد در خاطر قرار گیرد امیدوارست که  
چون رای همایون بغور آن رسید عواقب امور را تا مل فرماید این سوال مقرون اجابت  
کرده تا کسیسا علی هذا الاساس خواجہ جلال الدین را که یکی از امانا و معتقدانت و ظاهر و  
باطن او بحلیه دیانت و کمال تدبیر متجلی بیند که فرستاده شد درین باب با نواب نامدار  
بحثی که مستدعی اتمام و مستهض اتمام آن حضرت باشد تعدیم کند و چون اجازت شریف  
پیوندد بزودی بدین جانب اعلام دهند تا از جانب دعا کوزله فرزندان عز محمد ابقاه الله  
تعالی یکی از فضلاء نامدار و ولایة تقوی شعار ہوکالت منصوب شده متوجه آن حضرت  
که قبل اقبال و مقاصد اعظم اقبالست که موصلت را با کریم از کریم خاندان بالرشای  
و عملت صانها الله تعالی فی حدر العف و الرشاد و حفظها فی حجر الصلاح و السداد جنانک  
رای همایون صلاح داند موکد گرداند لئلا الله تعالی **نوع سوم** برای جهان افروز  
مخفی نماید که اتمام مصالح جهان بنان و ضبط مناجج عالمیان بموافقت سلاطین اسلام که حماة  
بیضه دین و رعایا حوز ملک اند محقق باید و بلاد و بقاع معور و طوایف عباد مرفه و  
مسرور گردند و چون موافقت ملوک انام بمواصلت استحکام یدیر و مجانبت با اتحاد  
و مبادعت با اعتضال استبدال گیرد و هر اینه طبقات جمهور را ترفه معاش و ترتیب  
اسباب انبعاث بیشتر دست دهد و مطالب هر حال در همه احوال مصیب باشد بنا  
برین مقدمه بعرض رسانیده می آید که دعا کوزله فرزندان اکرم عبدالرحمن طول الله  
عمره با انواع هنر و متهلست و از ابناء جنس بو فور فضایل و کمالات شستنی و ممتاز و  
عز حسب را کثرتی نسب جمع گردانیده درین وقت بالهمام دولت و سعادت می  
خواهد که در عدله اولاد آن حضرت داخل باشد و با کریم از کریمات خاندان سلفت  
احتصاص یا بدت آن محل اسباب سعادت و شرف و کره بنا برین مقدمه مخلص دولت

خواه بعضی این معنی که بحقیقت ماده مفاخرت و مبادا تست مزاحم رای جهان ارای شده  
تا اگر این مطلوب محصل می یبوند و جمال این مرله سر از خجالت احتجاب بیرون می آرد  
و کلا جهت اتمام معین کرند و اهتمام را بدان مرحمت بی دریغ تکفل فرماید تا مینامن آن حالا  
و مالا قرین روزگار حضرتین کره نشاء الله تعالی برین ابرام مترقب عفوست جهان بکام  
بالصورت **نوع دوم جواب برضایا یا بمنع و هر یک مشتمل بر سه نوع**  
**اما صورت اول** رضا نوع اول بعد از عرض وظایف التیاع و ذکر روایت  
دولت خواهی اعلام می رود که احوالی که قلم کو هر بار متکفل تقریر و تحریر آن شده بود در  
باب وصلت کلمه چند فرموده چون رعایت کفایت از جمله لوازم موصلتست و درین باب  
این معنی را رضوی هر چه تمامتر بمع ارادت اصفا نموده ازین جانب نیز مودر آن مطلب  
همو که ات رضا مصنی کشت و فرعه اختیار از جمیع اقطار و امصار بر حضرت عالی سلطانی  
دامت سلطنته افناد بهر وقت که و کلا و نواب جهت این مصلحت خیر متوجه گردند و هر چه  
فرموده شارع صلوات الله و سلامه علیه است اتمام آنرا التزام نموده آید بمشیت الله و عون  
دولت دایم بال **نوع دوم** بعد از اخبار اخبار اخلاص نموده می آید که اشارتی که  
در باب شاه زلف جهان ثمره دوحه السلطنة درة عقد الملک ابقاه الله تعالی فی ظل الظلیل  
السلطانی فرموده و وصلتی را باین جانب التماس نموده چون کمال نسب و شرف حسب  
خدمش اظهر من الشمس و ابدن من الامس معلومت و فضایل نفسانی و کمالات انسانی  
او که مزییات او ضاع سلطنت و مہدات قواعد بال شاهی و مملکتند بکرات استماع  
رفته درین باب بجزید تاملی اقتدار نیفتاد هر چه رای شریف سلطانی بران قرار گیرد  
بسندید این جانب باشد میعاد اتمام این مهم خیر میقات ارسال نواب و و کلا خواهد  
بود زیارت نمی نویسد دولت جاوید بال **نوع سوم** معروض جهان آرای گردا  
نیده می آید که کلمه چند که در باب موصلت با اینجانب رای عالی را ساز و عارض شده  
جهت شاه زلف جهان قطب بهر سلطنت و دری فلک بال شاهی و مملکت اسبغ الله علیه ظلمکم  
اندیشه بخیر فرموده شکل نیست که درین باب خاطر در عدله یکی از اولاد بل عزیز تر  
انحراط می یابد و چون شاه زلف طول الله عمره از جمله سلاطین زلف کان روزگار بکمال  
فضایل و آداب موصوف و متجلی است اینجانب را کدام سعادت بآن مساوی کره



که مثل او فرزندی نجیب در سلک اولاد منوط باشد بر اینج رای شریف سلطانی درین معنی  
تصور فرمایید مزیدی صورت غنی بندد و فی هذه کفایه **مصرع** عین رضا و ماست بر اینج رضا  
دولت مستدام بال **اما صوری** **منوع سه نوع** **نوع اول** بعد از عرض متحد  
احوال اخلاص و ذکر مہدات قواعد اختصاص اعلام می رود که اشارتی که در باب قضیه  
وصلت فرموده بودند حال است که درین سال از هجوم لشکر مخالفان نقصانی فاحش بمحصلات  
دیوانی و ارتفاعات خاصه راه یافته است خسارتی که هزار یک آن در خاطر نبوه واقع شده  
و شکل نیست که چون بین المجانبین قاعد و صلیق مہم کرده و زد و زان بزمید اخراجات احتیاج  
افتد و تکفل موتانی که لایق حضرت سبب باشد از نقود و اجناس و مرصعات و خدم و حوائی  
و غلمان و جوار و خزان و فدکاش خانه و سایر آنج لوازم آن باشد ضروری الوجود گردد و  
چون درین سال خسارات بی نهایت اتفاق افتاده اگر حالیا اتمام این قضیه را موقوف  
دارند از کمال الطاف آن حضرت مستبعد نماید و یقینست که این دولت خواه را درین  
باب معاتب نکردند دولت مستدام بال **نوع دوم** بعد از تمهید شرایط دعا و تجدد  
روایت ثنا نموده می شود که کلمه چند که قلم کو هر بار در باب قضیه موصلت در سلک عبارت  
آورده و این دولت خواه را در مقام اختصاص بدان حضرت دانسته شکل نیست که این  
معنی زیارت بر توقع و تصور این دولت خواه بوه فاما از عذری واضح که عرض آن دولت  
جاری نیست عرض می افتد که دعا کوزله که مخصوص بدین معنی اوست هنوز در عدله اطفال  
است و بعارضه که نصیب عادی آن حضرت بال معذب و در معنی اگر حالیا اتمام این قضیه  
توقعی فرمایند بکمال مکارم حضرت بال شاهی مناسب بود یقینست که این معنی مستصوب  
رای جهان آرای کمره برین ابرام و اقدام مترقب اغماص است جهان بکام بال **نوع سوم**  
**نوع سوم** بعد از عرض وظایف خدمت و اخلاص اعلام می رود که اشارتی که در باب  
قضیه موصلت فرموده اند و کتاب کریم و خطاب شریف بذکر آن ناظر بوقوف بوقت  
عرضه می افتد که پیش از وصول مثال ہمایون و روض رسولان کرام بمدت چهار ماه از  
جانب سلطان معظم ملک السلاطین العرب و العجم فلان الحق و الدین ابدت دولت  
رسل و رسایل متواتر شده بودند و خطبہ دعا کوزله رغبت نموده و ازینجانب اجابت  
رفته یعلم اللہ تعالی کہ اگر نہ واسطه این حال بودی دعا کوزله را بہزار انحراف در سلک

حرم آن حضرت کدام سعادت صورت بستی و اگر مخدہ دیگر داشتی انرا قایم مقام  
کردانیدی صورت حال برین منوالست امیدوار که این عذر در محل قبول آید لست واللہ  
تعالی جهان بکام بال **فصل دوم در تمہیت اوقاف دو صورت و جو**  
**صورت اول در تمہیت سه نوع** **نوع اول** بعد از عرض وظایف  
دولت خواهی و شرح اخلاص بی تنہای محل انہامی رساند که چون اخبار سارہ زفاف مبارک  
کہ بران حضرت مبارک و میمون بال استماع افتاد بعد از اکل بالرفاء و النہین بر زبان رانند  
بہجت و سرور و بر وجہی تواتر و توالد یافت کہ تقریر از تعبیر آن قاصر است و زبان روزگار  
گفت **فلم تک تصلح الاله ولم یک يصلح الاله** امیدوارست کہ این اوقاف میمون مقرون  
بایلا د اولاد امجاد و اسعلا احشای اینجانب باشد و حضرت شریف را از میان آن  
موصلت اسباب افراح متواتر و متضا عف کمره ان شاد اللہ تعالی دولت دایم بال  
**نوع دوم** بعد از اعلام دواعی موافقت و شرح بواعث مخالفت و مصادقت انہا  
می رود کہ چون منہیان احوال و دل و مبلغان احوال انشاد کرد محبت و اتحاد صورت زفاف  
مبارک را کہ بر آن حضرت مبارک و میمون بال نمودند بعد از شمول لبستہا و وفور استظهار  
این ابیات **شعر** ہر تابان چون توجہ کرد با برج شرفی اختران کردند بر رسم خدم تصفیق صف  
ماہ بحر سوز گشت مشتری شد خطبہ خوان با عطار دجست اقرار و بانامید و فی کفہ یارب خسر و این وصلت فرخندہ  
عقل و نفس جن انس آمین کنان از ہر طرفی چون بدین وصلت میمون و زفاف ہمایون خاطر مبارک را  
استیناسی کہ مادہ بہجت دولت خوانان است حاصل شدہ شکل نیست کہ این معنی بجمع طوایف  
سرایت کند کہ بال شامان بمثابت ارواح اند و اشخاص بشری ابدان و اعضا و جون مزاج  
روح بطیبت و استقامت اختصاص یا بد آن حال بجمع اعضا و اطراف مفضی و مسر کہ  
حق تعالی اسباب جمعیت خاطر انور کہ موجب ترفہ جہانیان و رغد معیشت عالمیانست  
روز بروز زیارت دار لہ بالنبی و آل الاطہار و صحبہ العز الزاہرین **نوع سوم**  
معرض رای عالم آرای کردانیدہ می آید کہ چون اخبار سارہ زفاف مبارک کہ بتیمن مقرون  
بال برین دولت خواه رسید امدلہ ارتباج تزايد و تضاعف یافت و محقق شد کہ حصول  
امانی بر اسیر وجہ مفارن آیام و اوقات سلطانی لازالت مستغرقہ باستبفا اللذات  
مستوعبہ اقسام الحسنات خواهد شد و جہانیان را در ضمن این حال اسباب ترفہ معاش



بر وجهی دست خواهد داد که دست روزگار بر تصرف و تغییر آن قادر نباشد و امید است که  
حضرت ربوبیت جل جلاله در تیسیر مطالب و تحصیل مآرب آن حضرت روز بروز اسباب  
توفیق همیا گرداند و مشارب آمال مصفی و مهنا کرده نشاء الله تعالی **صورت**  
**دوم در جواب سه نوع اول** الطافی که از حضرت معلّا لالالت مقرونه  
با عنان السماء در باره این محب مخلص دولت خواه صادر شده بود و بر زبانی که اتفاق افتاده  
تمنیت فرموده از تفقدات حضرت شریفه سلطانی لازالت من العظمة بمزیدة مستعرب  
نشر و شکل نیست که اقتفا و آثار شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه بحکم حدیث  
من تزوج فقد احصن ثلثی دینه **الا فلیتق الله فی الثلث الباقی** بر جمیع اهل اسلام واجب  
و لازمست و بر ولایة امر که متقلدان کلیات انام و معتنق مہام جمهور اہل اسلام اند واجب  
و الزم تا مجموع طوایف از مزالقی شہوات و مدارک شہوات احتراز نموده بر نصف النکاح  
علی دین ملوکہم در جمیع قضایا بتخصیص قضیہ از دواج متابعت شریف را امری واجب و قضیہ  
متحتم شناسند و بدان واسطہ از اغواء شیطان و اغراء نفس امارہ خلاص یا بند حق تعالی  
حضرت سلطانی اعظمی را کہ مذکور دولت خوانان قدیمست بمنتهای مطالب و اصل گردانند  
بالبنی و الہ و صحبہ **نوع دوم** چون مثال اعلا اعلاء الله تعالی شتمل بر تفقد مخلص دولت  
خواہ از ارسال رسل ابرار وارد و واصل شده مولد کریمین با انواع تکریم تلفی یافت  
و بر وفور الطافی کہ از حضرت کیوان رفعت صدور یافته بود و وظایف دعا و رواتب  
مدحت و ثناء مرتب و موظف داشتہ تمنیتی کہ زبان قلم کوہر بار بزرگ جویان نموده در  
تبشیر زفاف کمال الطاف بجای آورد از مکارم حضرت آسمان شکوہ غریب و بدیع  
ندانست و بدین التفات کہ از ان حضرت صادر شده امداد استظہار متزاید و متفا  
عف کشت دولت ابد بیوند مقارن رایات ہمایون بال **نوع سوم** چون از  
حضرت عالی سلطانی اعظمی خلد الله سلطنتہ مبشر نہانی کہ بحقیقت مبلغ اسباب آمال  
و اما نیست بدعا کوئی و دولت خواه رسید و بشارت اعتنا و التفات آن حضرت  
معلوم محقق کشت مقدم اورا با عز از و اکرام بر وفور الطاف و اشتقاق آن حضرت  
امداد دعوات متواتر و متعاقب گردانید و با وجود مکارمی کہ از ان حضرت بکرات  
مشاہدہ کرده و صدور جنین تفقدات بنمود حق عز اسمہ حضرت شریفہ سلطانی را دامت

سلطنتہ یار داشت مخلصان و تکریم دعا کو یان بنی اشتباہ سالہا و بسیار بانی دار لہ با  
لبنی و من والاه **فصل یازدهم در تمنیت و ولادت و صورت**  
**مکتوب و جواب صورت اول** چهار نوع **نوع اول**  
معلوم علوم شریفہ گردانیدہ می آید کہ تا اخبار مبارک ولادت شاہ زلفہا جہان ثمرہ  
دو حہ السلطنتہ و قرة اعین الملوک و الملککہ انبتہ الله نباتا حسنا فی ظل الحضرة الشریفہ  
لستمع افتادہ نہ آن جہت و بشارت بدل و درون راہ یافتہ کہ شرح ہزار یک  
آن قایل تحریر باشد درین حال زبان زمان با حسن اصوات و الحان این ابیات  
سر ابدن گرفت **شعر** یا مالکاک عم الانام بجودہ : ز مانک مطواع وجدک صاعد  
فریک فیما ترجی لبک مسعد : و سعدک فیما تشتی لبک ساعد : حیاکم اتجلا مطلقا  
بہ کلک اغراضنا و المقاصد : فلا یدان یعنولہ کل مالک : و لانسل ان یادی الیہ الامجد  
فاطر بنا فی ذی المسرة مطرب : و اتشد بیتا تقید بہ القصاید : اذا ولد المولود من آل یاشم  
نقد زاد فی اہل الفضایل و احادیث فارسی ای جان و دل تو منبع دانش داد : و زدانش و داد تو جہان آباد  
فرزند تو آمد ز تو ای سایہ حق : در سایہ دولت تو جاوید زیار : امیدست کہ شاہ زادہ جہان در  
سایہ آن حضرت بر ملوک ممالک راہ تفقد و تفوق سپرد و اعظم روزگار و کردن کشان  
کبتی اہرام و نوای اورا با طاعت و انقیاد تلفی نمایند و حضرت سلطنت را بوجود مبارکش  
ہر روز دولتی تازه و ہر ساعت سعادت بی اندازہ دست دہد انشاء الله تعالی **نوع**  
**دوم** بر شرایف ارای صواب فرمای مکشوف گردانیدہ می آید کہ چون اخبار فرح انگیز  
از ولادت شاہ زادہ در تاج شہریاری در فلک کامکار نور حدقہ السلطنتہ نور حدیقہ  
الملککہ طول الله عمرہ فی ظل الحضرة العالیہ لستمع افتاد مواد ابتہاج بر وجهی متواتر  
و متوارد شد کہ شرح عشر عشیران در طی طوامیر مندرج نکردد و شک نیست کہ از جنین فر  
زندہ نامدار از جنان بدری بزرگوار دولتمندانی انتہا متتابع و سعادتہا و بی انقضا متعاقب  
خواہد بود و از جنین فرعی متیف از جنان اصل شریف متولد شدہ و روح امانی بر وفق  
مراحم و او اید مطالب مقرون بانظام باشد **شعر** ای منبع فیض دانش و معدن داد  
بر تو قدم نو آمدہ میمون بال : کردون معالی قمر دیگر دیدہ : دریای مکارم کھر دیگر زاد  
امیدست کہ آن شاہ زادہ کہ خانزادہ بال شاهی و سلطنت میلاد یافتہ چون لسلای اشراف



بلاد و مقصد ملوک اقطار و صادید اطراف کبره و حضرت سلطنت را خفت با انواع البه  
و السعادت بوجود مبارک و اسباب کامرانی بی توقف و توانی دست دهد و او در سایه  
آن حضرت بمنتهای اعمار و وصول یابد ان شاء الله العزیز **نوع سوم** بر موافقت  
مقدس سلطانی اعظمی لازالت من السلطنة بمزیدت معروض گردانیده می آید که تا ولادت  
شاه زلف جهان مهر دل و کرمی و ماه آسمان فصل کسری قره عیون سلاطین الافاق  
نور احداق الملوک علی الاطلاق لازالت آیامه ممدوده البقاء و الدوام الی یوم الحشر و القيام  
ستماع اقبال امد له ارتباج بحیثیتی ظاهر و باطن این دولت خواه را در اهتر از آوردن مصرع  
که شرح صدیقی آنرا بیان نشاید کرد: بمیامن حضرت الوهیت توالی الاله و تقدست  
کبریا و امیدست که آن خلف نامدار بعد از وصول با طول اعمار و احراز شرافت ملکات  
اخیار مقتنی آثا سلف بزرگوار باشد و حضرت شهر باری را از وجود مبارک او و ولاد  
و اصفا او هر روز بهجتی مجدد و هر ساعت مسرتی موکد اتفاق افتد ان شاء الله تعالی **نوع**  
**چهارم** اگر مولود دختر باشد اگر چه ذکر دعوات روانیست اما میان میان سلاطین  
تفاوتی نکند و برین موجب باید نوشت بر مساند عظمت و جلال و موافق قبون و اقبال پوشیده  
نماند که سلاطین روزگار همچنان بولادت ذکور اولاد بشاشت و بهجت می باشد بولادت  
اناث اولاد نیز می باید همان حالت ملحوظ نظر باشد اعظم ملوک و سلاطین بمواصلت ایشان  
رغبت نمایند و از عالم غیب فرزندی سببی که در مطالب حضرت بیدل نفس و مال مسامت  
واجب داند ظاهر شود پس حضرت سلطنت خلد ملکه را بوجود کریمه که از عطا و نامتنا  
هی الهیست و مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود **ابوالبنات مرزوق** شکر فراوان لازم  
ست و اجتناب از ماخلطالت و سامت بالکلیه واجب و درین معنی بر خاطر گذشت شعر  
ای بایه رفعت ز کردون بهتر: چون صد سپهرست این مبارک دختر: در مرتبت فیض چه دریا و چه کان  
در تربیت فضل چه دختر چه پسر: **نوع پنجم** در جواب **نوع**  
**نوع اول** چون تبا شیر صبح سعادت از افق دولت ظهور یافت و مثال شریف  
مشمول بر انواع تکریم و شرف بدین دولت خواه رسید و بشاشتی که از ولادت دعا  
کوزله عمره الله تعالی بخاطر مبارک راه یافته معلوم شد علم الله تعالی که بعد از آنکه ماده استغناء  
بی نهایت گشت نه جندان غبطت و مسرت روی خود که بتفریر مقرر و تحریر محرز کرده از وفور

خشردی و اعطاف و عطای بی نهایت جناب جلال کسروی مستبعد نشود **نوع**  
لاید من المسک ان یفوح: و من البذر ان یلوح: امیدست که او باله شاه زاده کان  
جهان بمنتهای اعمار و اصل کبره ان شاء الله تعالی **نوع دوم** اعلام علوم شریفه  
که مهبط انواع انوار الهی و محلی فیض و فضل نامتناهیست گردانیده می آید که چون مواقع  
اقدام کوهر از ابرار و رسل نامدار مشتمل بر انتشالی که بخاطر مبارک جهت ولادت دعا کوزله  
طول الله عمره براه یافته وارد و واصل شد از و روح آن امد له بهجت امتد له یافت و اسباب  
سرت متواتر و متعاقب گشت و از وصول آن بر کمال مخلص نوازی که از نسیم شریف شهر حضرت  
یاریت استدلال رفت امیدست که او شاه زلف کان جهان ابد الله دولتم در آخر کالات  
قصب السیف از افران و اکفاد در برابر و وضع معاش بعد از بحری مراضی الهی بر قانون میانی  
حضرت بال شاهی باشد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** بمحل و موقوف آنها رسیده می آید که  
چون مفاطر انفاس در بار کوهر نثار که ماده مفاطرت و سرماییه مباحات مخلص دولت  
خواه بوه از دست رسل کرام بوصول پیوست و خرمی از ولادت دعا کوزله انبته الله  
نباتات حسنا بخاطر مبارک راه یافته اعلام رفته بعد از آنکه دیده را نور و خا طرا بهجت و در  
ازود و ظایف دعا دولت مجدد و موظف گشت امید فیض بی انقطاع احدی و فضل  
بی نهایت سرمدی جنانست که در اکتساب کالات و اقتناء محامد و فضایل محرز مراتب  
سعادات و حایز انواع معارج سیادات کبره بمنه و طول و هو الموفق **فصل**  
**در اخیری هم در عتاب دو صورت مکتوب و جواب هم بعتاب**  
**صورت اول** مکتوب سه نوع **نوع اول** بعد از عرض و  
خایف و دل و تمهید قواعد محبت و اعتقاد اعلام جناب معلا گردانیده می آید سوا بق  
اخلاص که دولت خواه را با حضرت عالیه اعلاء الله تعالی ثابست مستدعی آن می کرده  
که هر وقت که او را بخد ماتی که فرا خور حال باشد اختصاص فرمایند و جهت قیام بکلیات  
هم بر خاطر خطیر جای دهند مدتیست که تا از ان حضرت بهیج اشارتی مشارالیه و بهیج  
همی سر سوم نشده و در جوابات قضایا با او رجوع نرفته تا بکلیات چه رسد نتایج سوابق  
مخالصت و ثمرات سوائف ارادت برین صورت متوقع نبود از غایت اعتمادی  
که کمال اعتناء آن حضرت دارد بعرض این ابرام مراحم مطالعه بمایون شد و فی العتاب



حیوة بین اقوام امیدوار است که فیما بعد بحسور خدمات و اتمام مصالح و مهمات بر سوانف  
عادت مخصوص و مخاطب کرده تا اثر آن عنایت بمساح ممکنان رسد و موجب  
مزید استظهار داعی دولت خواه باشد یقینست که این ملت منحل اجابت یا بدان  
شاه الله تعالی دولت جاوید بال **نوع دوم** بعد از تجدید وظایف مصافات  
و تاکید مبانی مودت و موالات بعد عرض رسانیده می آید که سالهاست تا این دولت  
خواه بموالات آن حضرت متسبب بمصافات آن جناب معتمد و متمسکست و هیچ  
حال در وظیفه و لا و دوله اقبال نموده و جو مسالک ممالک اتحاد بقدم اعتقاد نموده  
مدتست تا بتسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب افتعال و اعتراض عنان  
مکاتبت ازین جانب متعطف فرموده اند و ذکر این دولت خواه را در طی نسیان مندرج  
گردانیده چنانکه کوپی هرگز مناسج محبت را مسلوک نداشته اند و وفا و وفای را انکار  
و نفاق نبداشته **شعر** ما کنت ارجو منک هذا الجفا یا صاحبی فی العسر و فی الیسر  
چگونه شاید که رای جهان افروز بحد سمانی که هیچ حال انرا اصلی تصور نتوان کرد و اساسی  
بر آن بنیادی نتوان نهاد تا این غایت مخلص دولت خواه را بعد التفات اختصاص فرماید  
و ذکر او را کان لم تغن بالامس انکار و دوست چه گویند و تدبیر ازالت این بی شفقتی  
را که هیچ سببی ندارد چه جویند و الفطام عن المالوفی شدید رعایت جانب مخلصان  
و دوستداران بر جمیع طوایف و ارجسلاطین دین دار و ملوک ملک شعار واجب  
توقعست که فیما بعد بر خلاف گذشته بتفقد احوال مخلص معتقد اتمام فرماید و با طیل اصحاب  
اغراض را در مسامح شریفه نگذارند و دوستان دولت خواه را بکید قضا و دوافر و مفریان  
واحد له از دست ندهند تا برقرار قواعد محاسن ممد و مبانی مصداقت موطد و موکد ماند  
انشاء الله تعالی **نوع سوم** بعد از عرض شرایط خدمت و نشر روایت مدحت  
اعلام می رود که درین مدت که این دولت خواه را با حضرت عالی قاعده دوستداری ممد  
و مری بوده در هیچ حال جو بو ظیفه و لا و راتبه مدحت و ثنا قیام نموده است و محبت آن  
حضرت را در قلوب و ارواح امتزاج الماد و الارواح ممزوج و مختلط گردانیده و موالی  
و معادی را این وضع معلوم و مقرر و این قضیه محقق و مصور گشته درین ایام از تفریر  
جمعی که اقا و یل ایشان از شایسته عرض مصون و امانت ایشان از خیانت کامون باشد

رفت که صفاء موآورد و ادو عذوبت مشارب اتحاد آن حضرت با این دولت خواه  
نگذری رسید و تغییری بدان راه یافته و بی شفق که هرگز توقع نداشته و واقع شده  
**مصرع** طمع از دوست نداین بود و توقع نه چنین بود شیدم نماند که خاطر دوستداران و دولت  
خواهان را بی سببی واضح و بنیتی لایح از دست دادن در مذهب سلطنت و شریعت و بال  
شاهی و مملکت روانداشته اند بلکه از ما بر تصویری که در باطن راه یافته خدشه که در ضمیر  
آمده باشد التفات هم ننموده چه اگر خواهند که او ابد قلوب و شوارد بواطن را که از ربقة  
نسخه انفکاک یافته باشند باز در قید تصرف آرند تعذری تمام داشته **شعر**  
آسان باشد هر آردل آزدن دشوار بود ولی بدست آوردن پس واجب چنان کند که  
در ابتدا حال بتفحص قضایا و تحقیق آن لشتغال رود و بعد از آن بر حسب معدلت ایشان  
بحکم واجب آید مخلص دولت خواه را انج از محض اخلاص و اعتقاد در خاطر آمد محمل آنها  
رسانید فیما بعد تنزیمات صاحب غرضان که محمل جو بر تفسیح صورت احوال نباشد  
هیچ حال التفات نفرمایند و جانب دوستداران را که در ارادت ایشان شبیهی نباشد  
رعایت واجب داند تا موجب نیکی نامی دارین باشد بزیارت ابرام اقدام نمود جهان  
بکام بال دولت مستدام **صورت دوم** در جواب بعتاب **نوع**  
**نوع اول** احوالی که قلم کو هر بار بتقریر و تحریر آن قیام نموده و قضا یا واقعی را بصورت  
عنایت بیان کرده بو قوف بیوست بعد از عرض وظایف اخلاص و اتحاد اعلام می رود که درین  
مدت که سوابق مصافات بین الجانین موکدست در قضیه که نواب حضرت سلطانی را سراج  
و عارض شده جو تلقی با تمام امری صورت نبسته و آن مهم بر جمیع مهمات خاصه راجع دانسته  
جد صورت اتفاق انتقال که در اتمام با تمام آن احوالی که متوقع نبود مصور گشته شکل نیست  
که صد و چنین قضایا در طریقه اتحاد و یگانگی موجب اعتراض و استنکار تمامست چون حال  
این موجب بوده ازین جانب نیز بذکر مطالب و مهم استنهاضی نرفته و نواب حضرت  
شهریاری را بهیچ نوع از انواع مزاحم و معارض نشده فیما بعد اگر تغییر سوابق اوضاع در آن  
جانب اتفاق افتد ازین طرف نیز جو سلوک مسالک اتحاد امری دیگر ممکن نباشد و در  
سوانح قضایا و عوارض مهمات هر اینه از جانبین بذل جهد و صرف و سع واجب گردان  
شاء الله تعالی جهان بکام بال **نوع دوم** بعد از اداء واجب دعا و تمهید فوارص



حمد و ثنا اعلام می رود که عتانی چند که مبنی بر سیکانگی طرفین باشد در قلم گوهر بار آورده  
و ثنا این مقتضیات بر تسویلات اصحاب اغراض و تمویها ت ارباب افتعال و اعراض  
نهاده شکل نیست که چنین طوایف را علی مرور الایام جو بقیع صورت احوال ارباب اتحاد  
امری دیگر در خاطر نمی آید اما تا وجود قضیه در خارج موجود نمی گزید براسنه هیچ طایفه نمی گزید  
و در ماده مساوی و محاسن این قاعده مقررست الناس ایس من ان یدو حوا جلا حتی ترو عنده آثار احسان  
در این معنی رای شریف سلطانی را رجوع با باطن مبارک می باید فرمود و هر چه جو تمهید قواعد  
ولا و دادست از صفی خاطر بکلی منجی گردانیدن و القلوب تشابه را امری محقق و  
قضیه محکوم هدا نیست که مادام که صیقل ضمیر از غبار کدورت مصون و مصفا باشد البته  
آن صفا در باطن بندگان پدید آید و اگر والعیاذ بالله بعبادت تکرر و تغیر مغیر متغیر گردد آن  
نیز باطن در در باطن سرایت کند و در تبیین این معنی هیچ مبالغه احتیاج نیست باقی رای  
شریف همه وجهی حاکمی عدلست هر کدام را که ازین دو نسق اختیار فرماید آن صورت  
رای هیچ ترهه متعکس بنید و ایرله مصراع این رباعی درین مقام مناسب می نماید بلیت  
مشاطه ما جو جهره ار آید از جهره نقاب حسن خود نکشاید چون آید در برابرش باز کند  
تا هر چه درین بود در آن بناید بزبادت تاکید حاجت نمی اقتد جهان بکام بل نوع سوم  
بعد از وقوف بر مواقع اقلام گوهر بار اعلام می رود که نکته چند در باب تسویلات اصحاب  
اعراض بیان فرموده و آن را حوالت با تفحص و تحقیق واجب دانسته شکل نیست که اینج  
طوایف اعم با هر کسی از سایر طبقات بتخصیص ملوک اسلام که حماة بیضه دین و ملک و  
لا ازمه انطلاق و ملک اند تقریر کنند تا بتصفیه موارد آن مطالب لشتغال ننموده  
باشند و حق را از باطل و صادق را از کاذب تمیز نکرده هرگز در بیان نیارند و زبان را  
که مبین مافی الضمیر و مظهر مافی الباطنست در حضرت سلاطین با فترا و افتعال جریان ندهند  
و هر آینه از وخامت عاقبت کذب و زور و تهمت و بهتان نیندیشند آنچه بدین مخلص سزا  
نیده اند از شبیه میل و مداومت مصون و مامونست اگر رای شریف بتحقیق این معانی  
را عیست تا فلان از مشا هر و اعیان اند رجوع با ایشان فرمایند و تحقیق واجب دانند  
چون بر ارت ساحت حضرت سلطانی ظاهر و لایح گردد هر آینه ایشان ملوم و معاتب  
بل مواخذ و معافب گردند تا این معنی محقق و مقرر باشد بزبادت تاکید حاجت دولت

مستدام بل فصل سیزدهم در اعتذار و صورت اقل در  
اعتذار از مکارم مکتوب الیه نوع دوم در اعتذار از خطا و تقصیر کاتب که صورت  
جوابست و هر یک مشتمل بر چهار نوع صورت اقل در اعتذار  
از مکارم مکتوب الیه نوع اول بعد از تمهید قواعد دولت خواهی و عرض و  
ظایف ادعیه تی تناهی بر رای جهان آرای منهی گردانیده می آید که درین وقت که متعلقان  
این دولت خواه بجهت هر گونه مهمات که بدرگاه جهان بناه متوجه شده بودند بوقت  
مراجعت از شمول الطافی و و فور اعطای آن حضرت که بنسبت نا این مخلص قدم تقدیم  
فرموده بدان شکر یا گفتند که قابل بیان باشد و از این جانب اعتذار آن نوع از دولت  
نوازی و مخلص پروری جو بصواب ادعیه و فواتح اثنیه بیشتر نکشت و خود کدام زبان بشکر  
سوابق مکارم اخلاق آن شهریار بکستحقاق علی مرور الدهور و الا عصار و کرور الیل و النهار  
قیام تواند نمود بحیث مایفنی بالاینفد عذر الطافی تونی خواهم که کرمتم عذر خواه پس باشد  
سایه دولت بر سر عالمیان ابد الدهر عده و مبسوط بالالبنی رال نوع دوم بر رای  
اعلی که جام جهان نمایی بحقیقت عبارت از آن تواند بود انهای رود که شمول الطافی که  
از حضرت فلک حفت بالدولة و السعادة بکرات صادر شده و می شود و اهتمامی که از  
کان دولت و اعوان حضرت بمهمات مخلص دولت خواه نموده و می نماید جمله و تفصیلا  
معلوم گشت حد در این نوع مکارم و معالی از الطافی جناب عالی چگونه مستبعد نماید بلیت  
لطف از تو و بوز مشک و نور از خورشید رسیمت قدیم و عادت مهور دست بحازاة آن  
بامکارم حضرت عالی حوالت می رود سایه عاطفت جناب سلطنت بناه بر سر جهانیان  
مدی الشهور و الا زمان عده و بلا زال امتد له ایام دولت الی یوم المنتظر الموعود  
بابنی و آله و صحبه نوع سوم الطافی که از بارگاه جهان بناه لا زال ملا د الطوایف  
الانام معاذ فی الشدا ید الی یوم الساعة و ساعة القیام در حق مخلص دولت خواه و محب  
لی اشتباه یوما فیوما صادر می گزید و عواطر اخباران مشام جان دوستداران و هوا خواهان  
را لا یرال معطر می دآرد از شمول عواطف و نور مآثر و عوارف حضرت فلک رفعت  
مستبعد می نماید و کدام زبان بتمهید عذر محشار عشیر بل اندکی از بسیار آن قیام تواند  
نمود بلیت فضا و در که نیست انک از مگاید جرف همه ملوک جهان را جز آن بنا نیست



بجز مکارم آن حضرت سهر جناب درین قضیه را هیچ عذر خواهی نیست سایه آفتاب  
خاصیت تایوم النور ملا و ملجاء عالمیان بالابن العزیز ومن والاه **نوع چهارم** هر  
بعد از تقریر احوال و دل و ذکر اخبار محبت و اعتقاد تصویر رای منیر گردانیده می آید که  
درین مدت جمعی از نزدیکان که بحفاظت بعضی از خزانین موسوم بودند از جمله رضاعی  
که با اهتمام ایشان بوده بعضی را تصرفی نموده معروض شده اند و کجوانی رفته چون جمعی از معتقدین  
حضرت که بر سالت اینجا آمد بودند ایشانرا شناخته اند و بخانه خود فرود آورده آن حضرت  
اعلام ده حضرت شریف بر موجب المؤمنین نظر بنور الله چون استقبال ایشان را  
درین جانب معلوم فرمود بحکم فراستی که از لوازم اصابت آراء سلاطین دین دار  
و ملوک تقوی شعار باشد و البته که غیبت ایشان بی خیانت جانی نبوده باشد بعد  
از تفحص منوی ضمیر منیر بحقیق پیوسته ایشان را در صحبت معتقدان اینجا فرستاده است  
از صدور این حال مواد استظهار تضاعف یافت و اسباب اشتیاق تالد پذیرفت  
عذر آن الطاف بجه زبان توان خواست و شکر آن اعطاف بکدام بیان تقریر توان  
کرد با وجود سعی که در بریدار مکارم جناب جلال سلطنت امثال آن مخلص پروری  
مستبعد نمی ماند دولت دو جهانی میسر و محصل بل **نوع پنجم** در جواب  
در جواب مشتمل بر اعتذار از خطا و تقصیر کاتب **نوع اول** بعد از انباء  
اخلاص و اخبار اخبار اختصاص حضرت عالی لازال معاذ اللعالم و ملاذ اللعالم اعلا  
می رود که درین مدت که از آن حضرت و وفود الطافی و وصول قفول اعطافی  
نسبت با این دولت خواه متواتر و متواتر بودند مجازات آن از جانب این ضعیف  
جز بتقصیر صورت نیست که درین باب عذری که در جهان حضرتی مقبول افتد ازین  
دوستان چگونه صادر گردد و چون رجوع قضا با مکارم علیه می رود بر صد پر  
اغماض و ترقب با عفا انقطاع نمی یابد حق تعالی درگاه جهان نباه راجعت استظهار  
مخلصان دولت خواه سالیان نامتناهی با فی دآرد و حفظ ایزدی در جمیع حالات  
حارس و وافی بل بالبنی و آکه و صبحه **نوع دوم** بعد از تجدید مراسم خدمت و تجدید  
رسوم ثنا و مدحت بجز عرض رسانیده می آید که تقصیری که در مجازات حسنات اعمال  
و کرام مکارم و وفود شمول اعطافی حضرت جهان نباه ازین دولت خواه مبادرت

بشایستگی که زبان از تقریر و بیان از تحریر آن قمار است شروع در شرح عشری از  
عشر آن بیچ امتداد الدهور و الا زمان متعذر و متعسر اغماض از تقصیرات دولت  
خواهان و صفا از هفوات دوستان این وظیفه شریفه سلاطین دین پرور و شیمه  
کریمه شهریاران عدل کسره است حق جسل ذکر آن حضرت را با تواتر ادوار و تعاقب  
لیل و نهار مستدام دارد بالبنی و آل الکرام **نوع سوم** بعد از تبلیغ ثنا جدید و تمهید  
دعا و مدید که مقارن حضرت سلطنت نباه شهر یاری لازالت بلجاء الطوائف الا انام من  
نواب الا انام مست مخلص دولت خواه خود را در مقام تجدید اعتدار و تاکید اعدار از صدور  
تقصیرات که بی اختیار صادر شده نمیداند چون جبلت اصلی و منقبت جلی بر قبول معذرت  
مجان مقتدر و دولت خواهان مخلص محبول و مظهر است داعی دولت خواه تمهید اعدار  
و توطید مبانی استغفار قیام نمی تواند نمود و مکارم ذاتی و معالی حضرت عالی عذر دولت  
خواهان بی اشتباه با و امور دین و دنیا بر وفق رای اعلی بالبنی و آل الطاهرین و صبحه  
العزیز الا که مین **نوع چهارم** هر بعد از عرض مضمونات محبت و ایضاح اسرار مودت  
بر رای شریف منی گردانیده می آید که چون جمعی از مستحفظان خوانه مرصعات بعضی یا  
از تقایس جواهر تصرف که بر طریق فرار روی بدان دیار نهاده اند و معتقدان حضرت  
عالی دامت سلطنت ایشانرا شناخته اعلام علوم کرده و اشتیاق عام بندگی حضرت بکبریت  
ایشان اشارت مطاع ارزانی داشته برین جانب فرستاده است و مخزن و نایب که  
بشش ایشان بوده تمامت بدین طرف رسید و تا غایت بعد از الطاف و شکر دوست  
نوازی آن حضرت که بتخصیص با مخلصان دولت خواه صفت عموم دآرد قیام نموده این  
نوع مخلص پروری از مکارم جلی حضرت شهر یاری لازالت موصوفه یا عظام او لبها  
و اعدام الاعداد مستبعد نمود و مخلص دولت خواه که تمهید قواعد اعدار و توطید  
مبانی اعتدار مقرر است خود را در مقام خجالت می داند نیما بعد از در عسر مهلتی باشد  
و مکارم جلی حضرت شریفه سلطانی اعظمی لازالت سلطنت دبد اغماض بر تقصیرات  
دعاگوی دولت خواه پوشانید و بعد از بعضی از ابغاض آن الطاف و شکر جزوی از  
اجزای مخلص نوازی علی مرور الایام و کدور الشهور و الا عوام اهتمام نموده آید ان شاء  
الله تعالی خدمات را بهرجه رای عالی لازال عالیا اشارت مطاع ارزانی دآرد و بر



حب وقت و حال ساج کرد و عارض شود مکرر اتمام در میان جان بسته خواهد داشت دولت مستدام و جهان بکام بال محمد و آل الکرام و صحبه العظام

**فصل چهارم در امان خواستن و امان دادن جهت مجرای و کرمختگان و امان دادن ایشان دو صورت اقل و اقل خواستن و اقل خواستن**

**نوع اقل** بر رای جهان آرای و فکر شکل کشای معروض می گردد که حکمت بالغه ربانی در تفویض امور جهان بانی سلاطین دین دار و شهریاران معدلت شمار است که در رعایت بندگان خدای تعالی و محافظت ایشان بذات الوهیت جل جلاله تشبه کنند و مراحم و عواطف او را بنسبت با سایر عباد از قهر و غضب داند و از بنجاست که گفته اند السلطان ظل الله فی الارض یعنی بالشانایه خدا اند در زمین و سایه هر آینه تابع خداوند سایه باشد و در بعضی احادیث صحیح مرویست که بدان خدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر این بندگان را آفریده هیچ گناه نبودى ایشان را استحقاق جنان و مجاورت ریاض رضوان لازم شدی و عفو و رحمت ایندی بنظر پستی قدرتی شامل حضرت ربانی قومی دیگر آفریدی که تمامت گناه کار و متقلد جرایم و اوزار بودندی و از حضرت رب العالمین جل جلاله امرزش طلبیدندی تا رحمت شامل و عفو فایض او ظهور یافتی و صورت حدیث منقول از جامع الاصول فی احادیث الرسول و الذی نفسی بیده لولم تذنبوا الذی بکم و لجا یقوم یدنبون فیستغفرون فیغفر لهم اکنون اعلام می رود که فلان از خدام قدیم حضرت سلطنت است و حقوق بندگی و خدمت کاری ثابته گردانیده و در سزا و شدت و رخصا کرمطاوعت بر میان جان بسته مدتیست تا بتسویلات اصحاب اغراض و تمویلات ارباب افعال و اعتراض از شرف آستان بوس حضرت محلا محروست و از وقوف بمواقف خدم و مناهج عبید ممنوع هر چند مخلص دولت خواه باقتفاء احوال اولی شغف می نماید کسبی که موجب جنبان غنای بقای باشد فی داند اگر قضیه او با ذات و صفات حضرت ذی الجلال جل جلاله مشابیهت فرموده از سر جریه را کی شریف را معلومست و دعا کورانه بر خیزند و برقرار او را ملحوظ نظر عنایت و موفی عین مرحت گردانند یقین که صواب بان مساوی نباشد و دعا کوی دولت خواه

محل منزه جسد مفتخر و مباهی که و نص و الکاملین الغیظ و العافین عن الناس و الله بحسب المحسنین در باره حضرت بوضوح انجامد چون عفو و صفح از شیخ جسد سلطنت درین باب اطناب مزاحمت نمی نماید جهان بکام بال **نوع دوم** بعد از ربط او آید دوستداری و ضبط قوانین دولت خواهی بر رای انور و ضمیر اطهر از هر معروض می گردد که فلان از جمله خویشان و نزدیکان آن حضرت است و از ابتداء عمر تا غایت در حجر صیانت و رعایت حضرت سلطنت پرورش یافته و تربیت و عنایت آن حضرت متصدی معالی مناصب و عوالی مراتب شده و محسوس اقران و مقبوض ممکنان گشته مگر جمعی از اصحاب اغراض او را در توهم انداخته و بر بنی غنای حضرت سلطنت حایف و مستشعر گردانیده و او را نیز بر موجب و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه سخن ایشان شنیده بنص خلقی الانسان عجولاً از درگاه سلطنت اغراض و انهم از خود بطرفی از اطراف که هم داخل مملکتست متوجه و متخص شده و آخر الامر چون درین قضیه تعقیق فکر کرده مراحم حضرت سلطنت را بر افترا و افعال اصحاب اغراض و برکناره خود که مورد صدورش آن بود غالب و راجح دانسته و از انهم از اغراض بشیمان شده این دولت خواه را شفیع خطایا و اوزار خود گردانیده است اگر مراحم بی دریغ که شامل حال جهان یا نیست ذیل اغراض بر اغراض او بوشانند و انهم از اغراض با تقاضاات لغز مایند با خلاف اکارم سلاطین آن مناسبت و عبادات بسندیده شهریاران فضل کسرتان لا یقتر و قال الله تعالی فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر و قال الله عفا الله عما سلف انجی مخلص دولت خواه و دعا کوی بی اشتباه در خاطر آمد و مصلحت دید بمر عرض رسانید و چون متیقنست که سخن او درین باب از سوابب شکوک مبرا و از عوارض اغراض و اعتراض مبره و مبراست اگر بارضا و اعضا لستماع و اصفا روح حکم نمایون باستمال او نفاد یابد یا مستظهر بوده بدرگاه جهان بانه آید و برقرار بوظیفه ملازمت قیام نماید از مراحم آن حضرت مستبعد نماید ابتدا و دولت تا انتها و از من و اوقات مقارن بال **نوع سوم** بر رای محالک آرای و فکر شکل کشای حضرت شهر یاری لا زال شامل احوال الا باعد و الا قارب و اصلا الی المشارق و المغرب منهی و معروض گردانیده می آید که هیچ ملکه که ملوک دلوکر و سلاطین عدل



کسب با قضا و آن استقام نمایند و با کتساب آن التفات فرمایند با حسن صفا و کمال  
عفو از جرایم اصحاب اوزار و ارباب اخطار مساوی و موازی نیست که درین قضیه  
تشبیه است بذات خالق ملک الملوک تعالی اسما و و تخلیفت با خلاق سلطان سلاطین  
جلت کبریا و و کدام صاحب دولت را این سعادت دست دهد که ذات او متصف  
شود بصفات الوهیت عرض از عرض این معنی آنک فلان از جمله خویشان نزدیک  
حضرت سلطنت بناه است و در سایه تربیت و مرحمت آن حضرت نشو و نما یافته و غرور  
عنفوان شباب بل ربان عمر بر مزاج او سنبلی شده مگر بتسویل بعضی از قرناء سوء از مرام حضرت  
سلطنت بناه مایوس گشته و متوهم شده اخوف و استشعار بدین انزمام و فرار تمسک خود است  
و چون در اثنا این حال تحقیق احوال خود مشغول شده هیچ قضیه که سبب انزمام شود بیرون توهمی که کرد  
از او صادر نشده دعا گوئی دولت خواه درین قضیه شافع جرایم او می گردد و کمال عفو را که از صفات حضرت  
الوہیت است دعا می نماید و آیت فمن عفی له من اثم شیئا فاتباع بالمعروف و ادا الیه با حسان را تمسک  
آن مشفع می سازد امیدوار است که در محل قبول آید و حکم متاع با کمال او نفاذ یابد با معاودت  
نموده ملازم باشد امور مملکت و سلطنت مقارن عمر ابد بلکه **نوع چهارم** بر شریف آرا  
و ثواب انکار حضرت شریاری حفت با انواع الایادی و ایدت بالفطر علی الاعادی  
انها می رود که از ملکائی که سلاطین اسلام خود را بدان متحلی گردانید هیچ بکمال عفو و صفا از  
جرایم خاطیات شاوی بند برد که درین صورت مشابہتست با ذات بیچون حضرت محمدت جل  
جلاله و چون فلان که از جمله خویشان نزدیک آن حضرت است بواسطه توهمی که بدوراه یافته با آنها  
تمسک شده است بطرفی از اطراف مملکت متخص گشته و چون در حقیقت حال خود تامل نموده سبب  
آن انزمام جو بصورت فاسد و تخیلات باطل ندانسته اکنون با دیال استشفاع اعتصام کرده  
این مخلص را شفیع گردانیده تا از آن حضرت التماس عفو و صفا از اعراض و انزمام کند چون  
حضرت سلطنت خلد الله سلطانها از آن کریم ترست که با وجود مکارم جلی ایشان هیچ شفیع  
و وسیط احتیاج باشد اگر ذیل عفو و اغماض او بوشاند و از سر جرایم در گذشته حکم با ستیلا  
نفاذ یابد تا با استظهار تمام معاودت نموده بوظیفه بندگی مشغول گردد از مرام آن حضرت بنا  
جهان بکام بال **نوع پنجم** بر برای صواب فرمای و فکر مشکل کشای معلوم و معروض  
می گردد که عفو و اغماض از جرایم گناه کاران و زلات مجرمان و وظیفه مرام و عواطف

بلا شاهان دار و شهر یاران معدلت شعار است که این معنی مشابہتست با ذلت بیچون  
حضرت انہی جل جلاله و عم نواله و چون فلان که از اعیان مملکت بدولت خواهی حضرت  
سلطنت بناه شرف اعتبار یافته و فی جمیع الاحوال سر از رتبه مطاوعت نیجید و مذیت  
که بحسن التفات نظر سعادت بخش است تعالی می یابد و در زمره ملازمان یار کار جهان بناه  
مخروط نمی گردد و باعمال و مشغال نیز که بدو مفوض بوده فتوری راه یافته بدین واسطه  
اختلاف تمام بحال او رسیده مخلص معتقد بنا بر اعتمادی که بر مرام حق حضرت شریاری  
دارد برین ابرام اقدام نمود و امیدوار است که برقرار فلان بنظر ملحوظ گشته بر عادت سابق  
در سلک خدام انحراط یابد و وظایف و جهاتی که بنام مقرر بوده برقرار مقرر گردد و از دار الامان  
حضرت جهان بانی بنعت امن و امان اختصاص یابد که عند الله ضایع نماید با وجود عفوئی درین  
بهرج تاکید حاجت نمیداند جهان بکام بال **نوع ششم** بعد از ابلاغ مرام اسم احلاض و دلدو  
تمهید مقدمات اعتضاد اعلام رای عالم آرای گردانیده می آید که فلان از مدت  
مدید باز بوظیفه بندگی حضرت سلطنت ابدت بالجوادی یوم الموعد مشغول است  
و هیچ حال در بندگی که بدو تعلق داشته احوال نموده و لایزال مساکل طاعات داری را  
باقدام جان سپاری بنموده درین وقت بواسطه کید حساد و اغراء مکر بهیوی که نفوس  
بشری را از ان جاره نیست مواخذ گشته و بعد از مرحمت حضرت الوہیت جو عفو و صفا  
آن حضرت ملا و ملجا و دیگر نه محب مخلص بنا بر اعتمادی که بر مرام و عواطف آن حضرت  
دارد عذر خواه جرایم او می گردد تا از آن حضرت بنعت امن و امان فایز شده برقرار بملازمت  
حضرت سلطنت مشغول نماید و قد قال تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاہلین  
امیدوار است که این ملتقم که با مرحمت آن حضرت هیچ وزنی ندارد محل قبول یابد ان  
شاء الله العزیز دولت مستدام بال **نوع دوم** در امان دادن  
**نوع اول** بعد از تقدیم وظایف مخالفت و تشبید و عایم موالات و موافقت  
اعلام می رود که اشارتی که در باب فلان که از خدام قدیمست فرموده و شفیع جرایم و او  
زار او شده و امان طلبیده هر چند از امثال او که بقدیمت خدمت موسوم بوده بهیچ  
حال تصور مخالفت بر خاطر نمی گذشت و انج اینجانب را معلوم شده با اختیار او بوده  
و تسویلات اصحاب اغراض درین قضیه بهیچ وجه مدخلی نداشته اما چون را شریف



متشفع جوامع او شده طلبها لمضات المحضرات العالیه از کناه او در کداشته بنعت امن  
وامان اختصاص یافت بشرط فیما بعد مرکب سوابق عادات و سواف معاملات و منا  
قضات نکرده و از منب اطاعت و انقیاد انحراف نجوید و ظاهر و باطن او امر و زواجر و نواهی  
و نوهض اینجانب را مطیع و متمثل باشد تا برقرار در زمره خدام و ملازمان انحراف یا بد  
جهان بکام بال **نوع دوم** مفاوضه شریفه در بهترین اوقات سمت و روه و وصول  
یافت و مساجد و مبادیعت شد اشارتی که در باب فلان که از اقارب است و لایزال  
ملفوظ نظر عنایت و شفقت نموده بمجرد اغراض شیطان و تسویل نفس آماره انزمام و اعراض  
نموده فرموده بوقوف بیوست صورت حال آنست این مخلص از ابتداء نشأت او تا غایت  
از آنج و وظیفه تربیت و رعایت باشد یکی دقیقه مهمل نگذاشته است و او را برادر صلبی  
دانسته و مجموع مملکات از صامت و ناطق با او مضایقت نکرده الا ما حرم الله خیری  
از او دریغ نگذاشته درین وقت که بمجرد اقاویل ابطال اصحاب اعراض نماید  
بی انک صورتی که بدو رسانیده باشند بدین جانب اعلام دهد قرار را برقرار اختیار  
کند و این معنی دوستان و دشمنان رسد حمل بر چه کنند و کدام طرف در محل ملامت آید  
مع هذا چون حضرت سلطنت شفیع تقصیرات او شده از سر آن در کد شتم و مکتوب  
باستمال او و ارسال رفت باستظفر بوده متوجه شود بشرط انک حضرت سلطنت  
بناه او را نصیحت فرماید که تا من بعد بر چنین حرکات اقدام ننماید و خود را و اینجانب  
را در دهان عالمیان نیندازد شرایف اشارات آن حضرت بر دل و جان محمولست  
دولت ابد بیوندد **نوع سوم** بعد از وقوف بر مصحفه مخاطبه بزرگوار شهر  
یاری و تشرف شامل آن اعلام می روه که اشارتی که در باب فلان از انی داشته  
معلوم شد صورت حال آنست که او را توهم بر مزاج مستولیست و الا در از او چنین  
تربیت و شفقت که از اینجانب مشاهده کرده و در عوض هیچ یک از توقع خدمتی نبوده  
بی موجبی محض و منهزم شدن از کمال عقل و خردمندی بغایت مستبعد و در شریعت  
مروت عظیم مستنکرست اگر شخصی بیکانه را در خدمت و ملازمت جان سپاری کند  
و خواهد که روز بروز حرکات بسندین او ظهور و وضوح یابد چگونه شود که قریب و  
حیم سوو تدبیر خود را در مقام بیکانگان اندازد و تا این غایت استبعاد جوید چون

حضرت سلطنت متشفع او را او شده عفو کرده آمد بشرط انک بعد الیوم از ملازمت  
انفکاک نجوید و قرنا سور بصحبت خود راه ندهد تا او را در مزاللق اخطار و مدارک احوال  
نیندازد اشارت شریفه آن حضرت را بجموع وجود مطاع و متمثلست متعصیات ایام  
و بیالی موجب از دیاد مراتب و ارتفاع معارج و معالی بال بحد و آل الطاهرین نفی  
جهان هر بعد از توکید مبانی اتحاد و تشبید ارکان و فاق و دله معروض رای  
جهان افروز گردانیده می آید که اشارتی که در باب فلان فرموده و انزمام بی موجب و  
اعراض بی کسب او را کشفیع شده شکل نیست که محبتی با آن حضرت استحکام یافته زیادت  
از آنست که بترک اجابت چنین ملتزمات و هنی بارکان آن راه توان دله فاما قضیه  
او از شرح و تقریر خارجست بر اعظم وجود تخصیص سلاطین داد کر مقرر و محقق است  
که اگر شخصی بنسبت با دیگر اشارتی در وجود آید انکس اگر در عوض هم با سارت مشغول شود  
معارضه با مثل کرده باشد اما اگر احسان و تربیت یافته باشد و مجازات با سارت کند در  
مذهب مروت و شریعت معتدلت مستوجب انواع ملامت باشد قضیه این مخلص با او  
برین منوالست و جز احسان و رعایت و تربیت ازین جانب در باره او صادر نشد  
و او مجازات اسادت نموده چون او امر شریفه را جز بقبول تلقی ممکن نیست جهت خاطر  
مبارک از کناه او در گذشت بعد ازین باید که با سر تخیلات فاسد و نوبهان باطل نرود  
و جمعی را که برین حرکات ذمیمه هتج و محرض او باشند از پیش خود دور کنند تا در  
مدارک مهالک نیفتد و تندم حین لایغنی اللداه دولت و عظمت با امتداد زمان بمغنان  
بال **نوع پنجم** بعد از تقریر احوال و دله و تحریر معانی محبت و اعتقال رای  
شریف را منهی گردانیده می آید که اشارتی که در باب فلان که از مشاهیر مملکتست  
فرموده و جوامع او را که با این جانب صادر شد شفاعت خواه گشته حال آنست که  
از ابتداء ملازمت لایزال بهر احم و عواطف اختصاص یافته است و بتفویض و تغیر  
اینجانب مباشر کارها و بزرگ بوده و همواره سمت بر تقویت و تربیت او مصروف  
و مقصور گشته و بهیچ حال توقع نبوده حرکتی موجب تکرر خاطر از او صادر گردد چون  
باغراض شیطان و تسویل نفس آماره بر جریه که موجب ابعاد بوده اقدام نموده  
و دانسته که بنکابت آن مواخذ و معاقب خواهد شد و حضرت شریفه سلطانی



را شفیع ساخته امان طلبیده جهت بحری مراضی رضا و آن حضرت اورا امان داده شد  
و اعمال و اشغال که پیش ازین در اهتمام او بوده برقرار ببقلا و مقر رکشت توقع است  
که عواطف بی دریغ سلطانی اورا نصیحت فرموده از ارتکاب سوابق خطایا ارتداع و  
انزجار فرمایند تا بعد الیوم از مباشرت آن احتراز و اجتناب و رنہ باقی بوجه رای  
شریف سلطانی اشارت فرماید قبول و استماع امری دیگر صورت بنند دولت  
مستدام بل **نوع ششم** بعد از شرایط دولت خواهی و وظایف دوستداری می  
می شود که اشارتی که در باب فلان که از نزدیکان بوده بواسطه ارتکاب جرمی که صدور  
ان از امان او در تصور نیامده مقام استبعاد یافته فرموده و جرایم اورا شفیع شده امان  
طلبیده است هر چند جرایم او زیادت از آنست که معمول نعمت امان از سر آن بر توان  
خاست فاما چون حضرت شریف سلطانی عشرات اورا در مقام عفو و صفح داشته عدول  
از مافی الضمیر ان حضرت چگونه صورت بندد از سر جرایم او در گذشته و گناهان اورا  
بحضرت سلطنت بخشیده عطیه امان شامل حال او شد تا بدل خوشی تمام برقرار بمرام  
و عواطف اختصاص یابد رای شریف سلطانی بهر حال حاکی عدلست برانچ فرماید مری  
تصور نتوان کرد دولت دایم بل **فصل با نهم در عهده**  
**دو صورت اول مکتوب بالتامس دوم جواب بقول و هر یک مکتوب**  
**صورت اول مکتوب بالتامس نوع اول** انا بعد  
جون حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله زمام مهام جهان نیان در قبضه قدرت  
سلاطین معدلت آثار و بلا شاهان شریعت شعار نهاده است و تدبیر مصالح و تر  
بیت مناج این طایفه بحسن اهتمام ایشان حواله فرموده بر ملوک عدل پرور و شهر یاران  
دلگستر و اجیست که من جمیع الوجوه قصار رای همت بر نظم احوال عباد و ترفیه ساکنان  
بفاع و بلاد در آید و خلایق را که و دایع حضرت خالق اند بطل ظلیل خویش مکتشف و محم  
کرد اند و این معنی وقتی تحقق یابد که ابواب منازعات و مناقشات بکلی مسدود  
گردد و اسباب منازعات و فکادحات بالمره اندفاع یابد پس اگر میان ملوک ایام  
و سلاطین اسلام عهده می که میان آن طوایف عالمیانرا شامل گردد و بر عدمیشت  
روزگار گذرانند و بطبیعت حال و فراغ بال بهمات و مصالح خود مشغول گردند منعقد

شود هر آینه مثر صواب و صلاح و منتج امداد فوز و فلاح گردد و امر او فوایا بقود را  
انقیاد نموده باشند و نقض تعاون و اعلی البر و التقوی را ممتثل شده و از تحدید و لا تعاون  
علی الاثم و العدوان احتراز و اجتناب نموده و در عدل و او فوایا بعهده می او ف بعهده کم  
آمده و من الله المعونه و التوفیق بنا برین مقدمه محبت مخلص را که بولا وود له آن حضرت  
سیر تفاخر بر فرق فرقدان می رساند و بای همت بر در زو قه الملک می نهد در خاطر آمده که  
جهت مصلحت دین و ملک که بنقض حدیث توانان اند با آن حضرت طریق معاہده که از  
میان آن احوال عباد بارونق و مصالح تباع و بلاد بانق باشد سلوک دارد و رسولان  
و تجار و قنول و صادر و وارد بفر اغت شود و تواند نمود و مصالح مملکتین بر احسن وجه  
لتقرار گیرد و مهام کاذا انام در سلک انتظام انحراط پذیرد و با اعلام این نیت که متضمن  
مصلحت کلی جواب و اطرافت مزاحم مطالع شریفه شد و تشریف جواب را ساعت  
فساعه انتظاری کند جهان بکام و دولت مستدام بل **نوع دوم** اما بعد چون قاعده  
معاہدت میان سلاطین اسلام طریق مرضی و کسفی مستحسن است و میان آن بروزگار  
ابا عد و اقارب و امانی مشارق و مغارب ابد امنوا صل و خشنودی حضرت صمدیت  
جنت کبریا و درایتان بدین معنی حاصل بنا برین مقدمه دعا کوی دولت خواه را که سوابق  
اخلاص و جواذب اختصاص با آن حضرت ثابتست در خاطر آمد که با آن حضرت عقد  
عهد اخوتی که اهل اسلام را بحکم المؤمنون اخوة با یکدیگر مقررست منعقد گرداند و بدین  
واسطه خود را بر سایر ملوک انظار سلاطین امصار مفتخر و مباهی داند و ثمرات آن  
قرین احوال بلاد و عباد گردد بنا برین مقدمه با صدور این مفاوضه مراحم مطالع بمایون  
شد تا اگر این اندیشه موافق ضمیر منیر و مطابق رای صواب فرمای افتد با اعلام آن قرین  
داعی دولت خواه را مشرف گرداند تا جمعی را که متوسط این معاہدت خواهند بود بخش  
فرستد و علی خیره الله اتمام این را تشر و اجب داند جهان بکام بل **نوع سوم**  
بعد از عرض وظایف محالست و شرایط روایت مصافات و مصادقت بر ضمیر  
منیر منی گردانیده می آید که چون حق تعالی اعنه مصالح جمهور و از مہ معصلات امور  
در کف کفایت ملوک انام و سلاطین اسلام نهاده و هر یک از ایشان محافظت آن  
امانت مخاطب و رعایت بنی نوع مطالب خواهند بود پس اگر وصفی دست دهد که



از تباحج موافقت ایشان طوایف رعایا بل عامه برایا فارغ البال ومنتظم الحال باشند  
هر آینه امداد برکات واسباب حسنات قرین روزگار ایشان گردد و این معنی وقتی  
اتفاق افتد که عقد عهد مودتی میان ایشان انعقاد بدید که بادوستان یکدیگر دوست  
و بادشمنان دشمن باشند و در سر او شدت و رخا جوانب را مرعی داشته در اخلاص  
اهمال جایز ندارند تا امور مملکت مبتسق باشد و قواعد دین و سلام با منتظم نماید و علی  
الجملة مخلص دولت خواه از مدتی مدید باز موثر این سعادت و منتظر این دولت است  
و خواهان آنک بین الحضرین عقد این عهد منعقد گردد تا امانی مملکتین بی شایبه مانعی  
و عارضه دافعی بهمات و مصالح خود لشغال نمایند برض این معنی مراحت مطالع شریفه  
واجب دانست تا اگر این مطلوب محل قبول و مقام اجابت خواهد یافت اتمام آنرا بروی  
که رای جهان آرای صلاح داند منتشر گردند جهان بکام بار **صورت دوم**  
**در جواب قبول نوع اول** بعد از وقوف بر مراسم شریفه سلطانی و مطالع مثال  
مبارک خاتمه اعلام می رود که اشارتی که در باب معاهدت اخوت و مودت بر زبان  
اقدام جاری شده و بیات محکات کتاب کریم و قرآن عظیم عظم الله ذکرة و جلالة  
استحکام یافته محاط علوم و مستوعب مفهوم گشت و هیچ شک نیست که تا میان سلاطین  
اسلام و ولایة ازمه احکام قاعده محبت و مودت ممد نکرده و دعایم آن بارکان عهد  
و موثیق مصادقت و مخالفت مستحکم نشود امور جمهور انتظام نیابد بلکه مصالح اطراف  
مقام اہمال گیرد و تنه مناجج جوانب بهیچ حال التیام نپذیرد بنا برین مقدمه حسبہ الله تعالی  
و طلبا لم رضاته ازین تاریخ باز بحضرت سلطان اسلام عهد کرده شد که در جمیع قضایا که بعضی  
ذات البین و تدبیر مطالع جمهور و نظم منشقات امور و اصلاح احوال عباد و بلاد و عدت  
بتاع عاید واجع باشد تا خدمتش موافق و متفق باشیم و بادوستان او دوست و بادشمنان  
او که دانیم و شناسیم دشمن و هیچ مصلحت از مصالح جانبین مہمل و هیچ قضیه از قضایا جهتین  
مختل نکریم بلکه در تمشیت آن بر قدر مقدور و امکان میسور سعی و اجتهاد بجای آریم و در  
صلاح اندیشی طرفین بهیچ وجه از وجه اہمال جایز نداریم برین عهد و میثاق حضرت رب  
العالمین جلّت کبریا و وارواح مقدسه انبیا صلوات الله علیہم اجمعین و ذوات کاملہ  
آن و اصحاب از انصار و مهاجران و غزاة و مجاہدان و سایر اولیا رضی الله عنہم و قد

رواجهم کواه گرفتیم و کفی بالله و کفیلاً تو قعست که بعد الیوم رسل و رسایل از جانب سلطان  
اعظم دامت سلطنته متوارد و متواتر باشند و با تمام مصالح و مہمات و تعیین خدمات  
فرمان جهان متاع نافذ و صادر گردد تا در انجام مطالب و تفسیر مآرب بذل جهد و صرف  
وسع از لوازم باشند ان شاء الله تعالی **نوع دوم** بعد از آنک معاوضه بمایون سلطان  
اسلام خلعت ملکہ تامل رفته و بر مصومین آن صورت معاہدہ و قضیہ معاوضہ عبارت از آنست  
که وقوف حاصل شد تصویر رای منیر گردانیده می آید که بحکم القلوب تتشاهد مدتیست  
تا این مخلص نیز موثر تمہید قواعد عهد و مختار موکدات عقود مہمودست و خواهان آنک  
سوابق ارادت را روز بروز استحکامی زیاده و اعتفادات را ساعت فاعه انتظار  
بی اندازه دست دهد و چون این داعیه در بواطن طرفین منبث شده مرجعاً بالوفاق  
و اہلاً بالاتفاق گفته برین موجب با حضرت رب العالمین جل جلالہ عہد رفت و  
ازین تاریخ باز با سلطان اسلام دامت سلطنته عقد عہدی که دست تصرف روزگار بر  
نقض آن قدرت نیابد کرده شد و مورد آن بموکدات ایمان غلاظ و شداد مصطفی  
و مہنا گشت دوست خدمتش را دوست و دشمن را دشمن دانیم و در مجازی حالات و عرض  
مہمات نظر از مصالح مصالحت منقطع نکر دانیم و باتفاق بر عہدت مملکتین و ترفیہ امانی  
جهنم غایت مساعی جمیلہ مبذول داریم و از فرمودہ حضرت رب العالمین جل  
جلالہ و نصوص احادیث سید المرسلین صلوات الله علیہم اجمعین درین باب  
صادرست که بیک سر موی عدول بجویم برین عهد مناق حضرت محمدیت جل جلالہ و ار  
واح مقدسه انبیا صلوات الله علیہم اجمعین و ذوات کاملہ اولیا از آل و اصحاب و  
صدیقان و شهدا و صالحان و انصار و مهاجران و غزاة و مجاہدان رضی الله عنہم کواه  
گرفتیم و کفی بالله شہیداً تو قعست که بعد الیوم نواب و نوکران در استنہاض مطالب  
و استدعای مآرب طریق اتحاد مسلوک داشته بی تکلف باعلام آن سبقت جویند تا  
بر وفق ارادت آسان با تمام اشارت روه دولت ابد بیوند **نوع سوم**  
بعد از تامل مکاتبه بزرگوار و مطالع معاوضہ و جہی کردار که از جانب سلطان اعظم  
خلعت سلطنته وارد و واصل شد بود اعلام می رود که قضیہ عہد مودتی که قلم کوہر  
بار ملتزم بنشتم و تقریر و متکفل توضیح و تصویر آن شده یعلم الله تعالی که آن حال



مطابق مکتوب ضمیمه آن مخلص معتقد آمد و آنچه از سالهای دراز خاطر بران مشتمل و ضمیمه  
بر فواید آن منظوم بود رای شریف با اعلام و آنها آن مبادرت فرمود اکنون چون اراد  
طرفین برین مطلب که اشرف رتبت اتحاد یافت و محافل اثینتین بین الجانبین مرتفع  
گشت مخلص دولت خواه ازین وقت و زمان با حضرت ذی الجلال جل جلاله عهد کرد  
و با ایمان غلاظ و شدله و موکد و مستحکم گردانید که بعد الیوم جانب سلطان اعظم دامت  
سلطنته را بر جمیع جوانب غالب و راجح دارد و داند و عهد مواخات و مصافات بر  
صورتی منعقد گردانید که دست تطاول از من و دهور و تقلب ایام و شهر بهدم و نقض  
آن راه نیابد نتیجه این معاهده انک با دوستان یکدیگر دوست و با دشمنان دشمن باشد  
و مادام که سلطان اعظم برین و تیره استقرار و برین طریقه استمرار نماید ازین جانب بیدل  
احوال و نفوس مضایقت نرود و الله علی ما نقول و کیل توافق دولت و سعادت تاقیه  
ساعت بال بالبنی و عترته **فصل شانزدهم در تهدید و جواب**  
**صورت اول مکتوب تهدید دوم جواب تهدید و هر یک مشتمل بر سه نوع**  
**صورت اول مکتوب تهدید نوع اول** چون فضل مشتمل  
بر القاب سلاطین و خواتین و اولاد ایشانست نوعی چند نوشته شد که مناسب صورت  
تهدید نیست پس چون بعضی از سلاطین در مقام تهدید باشند با ایشان القای متضمن  
تعظم نوشتن مناسب نیفتد و تنزل و اختصار اولی باشد و اگر درین صورت از مکاتبه  
بر بیغام و مشافهه اکتفا نمایند بهتر باشد و اگر البته بر مکاتبه باشند اگر القاب هم در مکتوب  
و هم در جواب برین صورت نویسند مناسب تر افتد بجانب سلطان اعظم قدوة السلطان  
افتخار الخوا قبه رکن الدنیا والدین دامت سلطنته و ظایف تجیات موظف و مرتب  
کرده و از حضرت رتبت العالمین و صنعی که مستدعی مصلحت جوانب باشد سوال می رود  
توفیق اجابت رفیق بل و اگر ترک القاب کرده بر مجرد دعا پی مختصر که در اول مکتوب  
و جواب نویسند بهتر باشد چون دامت سلطنته یا دامت مملکت یا دامت دولته و امثال  
آن بعد از القاب دعا که درین باب نویسند برین جملت باشد **نوع اول**  
اعلام می رود که مدت است که نااستماع افتاد که امر او لشکریان خدمتش بر حدود و  
و مملکت اینجانب هر وقتی تا خفتی می کنند و هر قضیه چند شنیع و خالق چند قطیع از نهب

اموال و تعرض بندگان خدای تعالی و هدم بقاع و غیر آن از منکرات که متضمن ترک نای  
موس است اقدام می نمایند و از مزاللق اقدام متجربان نمی اندیشند و سلطان معظم  
نیز با وجود وقوف بر عشرات ایشان بزجر و منیع و توبیخ و تهدید و ردع استغفال نمی  
فرماند این معنی از رسوم ملوک و آداب سلاطین بغایت مستبعدست چرا باید که نواب و  
متعلقان خدمتش برین گونه بیرای اقدام نمایند و او بمنع و طرد ایشان مشغول گردد و قدما قبل و  
من رابط الکلب العقور بیا به فقر جمیع الناس علی بنا برین مقدمه این مکاتبه اصدا را افکار  
نا چون بوقوف پیوند سلطان معظم جماعت نواب و نزدیکان و متعلقان را از سلوک  
این مسائل ذمیعه مانع و در لایح از کولایات و محاکم اینجانب و نواب و متعلقان و رعایا  
یا بتعدی و تطاول ستمه اند مبالغت فرماید تا ابواب منازعات و مناقشات مسدود  
گردد و الا جواب بالفاسد بالفاسد مثلی سایر و ذکر می دایر است و ازین جانب نیز بهمان  
گونه با ولایات و بلوکات سلطان معظم خطاب رود و مناسب نیفتد احوال چهارنداری  
نباشد و فی هذه کفایه لمن فیه درایه و السلام علی من اتبع الهدی **نوع دوم**  
بر رای شریف منتهی گردانیده می آید که بیش ازین بحث مملکت بخلوس سلطان سعید  
مغفور طاب مرقدہ مشرفی بود همواره از جانبین معاخذت و معاونت تو اتر می یافت  
و آن بار شاه مغفور در رعایت جانب لبر مخلص بر قرار و وظیفه موالات را موظف داشت  
بسیج فتوری بارکان و لا و دله راه نمیداد اما از جانب سلطان معظم بهیچ گونه اقتفاء  
آثار بدر بزرگوار مشاهده و معاین نکشت و آن نوع معاش با دوستداران با مره متروک  
و مرفوض شد بلکه اضداد و حساس نیز راه یافتند و بتقیع صورت حال اینجانب اشتغال  
نمود و مجموع اقاویل ابا طیل ایشان مقبول و مسموع افکار و خراش مملکت و ولایت و  
انزعاج رعایا از وطن مالوف و مسکن معهود سرایت کرد اینجانب را چشم داشت الطاف  
خدمت برین صورت پیوند و اگر این قسم را از اقسام مناقشت راه بازمی توان دل  
امری در غایت سهولتست اینجانب مملکت و مال و امر او و زرا و اعوان و انصار و  
خزاین و مرصعات و غلمان و حشم دخول و خدم و عساکر جرار و غیر آن از اسباب  
سلطنت از سلطان معظم کمتر نیست بلکه در اکثر امور مرتبت علیه و رجحان اینجانب  
و است اگر ترک این مخاصمت و منازعت می گیرد و ملر خرفات اصحاب اغراض التقا



نی کند بقانون ملک داری و قاعده دوست پروری آن لایقتر و اگر برقرار برین مملکت نا  
بسندید اضرار و استمراری نماید و هیچ حال مرتدع و منفردی که هه متقا قاعده و بونکار مجاری  
تعیین فرمایند تا در آن تاریخ و مقام اتفاق وصول افتد و بعد از آن هه بینیم تا اسب اسفند  
بسوی سر آخر رود بی فساد و یا باره رستم جنگ جوی هه با یوان نهدی خداوند روی هه و قد اعذر  
من انذر و السلام علی ما بقی السنه و الاسلام **نوع سوم** با اعلام رای عالی گردانیده می آید  
که درین مدت بکرات رسولان خدمت متواتر شدند و هر کونه قضایا که متضمن مصالح عمال است  
با اعلام و انهماسانیده و ازین جانب نیز بنا بر تقریرات ایشان شروط رفت و جهت بر قضیه  
مواعد مقرر شد و بعد از تقدیم شروط قطعا مشروط در وجود نیاید و اقاویل ابلجیان و رسولان  
را از قبیل مزخرفات و عوهمات دانسته شد اگر کلمات ایشان مبنی بر اصلی و ثقیق و رکن  
اکید بودی بایستی که آثار آن باینار موافقت و ترک عناد و مخالفت بظهور بیوست و چون  
اسباب معاندت و مناقضت و امارات مخالفت و مکاح وحت روز بروز در ازیادت  
و اوقات مضادت و مخالفت ساعه فساد در امتداد این نوع از معاش مخادعت  
نزدیکتر از آنست که بمخالفت و بمناقضت پیش از آن باید که بمصافات و  
مصادقت هیچ قضیه در شریعت سلطنت و طریقت بالشیعی و مملکت از آن مدوم تر  
نباشد که ملوک و سلاطین افعال و اقوال یکدیگر اعتماد نکند و دل باز بان و اسرار با اعلان  
راست ندارند چون این قاعده استمراریا بد و اخبار آن بمسامع موالی و معادی و اصحاب  
واجباب و اضداد و حساد رسد هر آنکه منکر شوند بلکه بظاهر و باطن عداوت را منظم  
کردند اکنون اختیار با طرف سلطان معظم دله شد اگر موثر قواعد و و دله و طالب  
اوضاع محبت و اعتضاد است نوعی در پیش گیره که از حرکات و سکنت او برود  
و اتحاد استدلال توان کرد و اگر سودای مخالفت بر مزاجش مستولی شده اعلام دهد  
تا بتدبیر آن نوع از اعراض لشتغال رود و اگر ملکه ذمیعه که موجب خرابی عمال است  
از طبیعتش بجلی زایل گردانیده آید و السلام علی اهل الاسلام و ذویه و طالبی الحق  
و متخلیه **صورت دوم در جواب هم** تهدید **نوع اول**  
براز و قوف بر مواقع اعلام و اطلاع بر مقاطع ارقام سلطان معظم اعلام می رود که  
که در باب تاختن امر او لشکریان و هجوم بر مواضع ولایات و ملوکات و لشتغال

بهنیت اموال و هدم بقاع و تعرض بندگان خدای تعالی بتاراج و غارت و غیر آن از  
منکرات فرموده درین باب چون با آن جماعت رجوع افتاده مجموع آن قضایا را انکار  
کردند و از ارتکاب آن استبعاد نمود و اما تهدید چند که در قلم آورده و جواب القاسد  
بالقاسد را تمسک ساخته هرگز عادت نبوده که خدمتش مقصد چنین اقوال و متشتر چنین  
افعال کرده بیت ترا دیدم که چندین کس نبودی هه چنین تند و چنین سرکش نبودی هه طریقه مفا  
وضات و مراسلات بادوستان قدیم بروجهی سلوک می باید داشت که اگر ازین جانب  
نیز بهمان گونه خطائی رود و در مذهب سلطنت و شریعت مملکت بتقیع و نهجین آن حکم  
نکنند اگر سلطان معظم خود را در مقام تهجم و تحکم میدارد و سخن بر قاعده ارباب تسلط و  
ونجه و تجلد می گوید درین جانب معارضه آن در غایت سهولت **شعر**  
مرا با ملک رغبت جنگ نیست هه بصلح و یم نیز اسل نیست هه اگر بار بایست خشک ملک  
کیت مرا نیز پالک نیست هه بیش عفا بوشیده نماید که مجال مجامه جندان بود که مجال مجامه  
از خدایگان تجاوز نپدید **شعر** اذالم اجد من غلته ما اریده فعدی لاخری عزمه و رکاب  
مبا لغت در مناقضت و مناقشت بجایی رسانیدن که در آخر بندامت سرایت کند و ظیفه عقلا  
نیست بزیارت تاکید حاجت نمی افتد سعادت مساعد **نوع دوم** بر مضمون مفا  
وضه شریفه و قوف و اطلاع یافته اعلام می رود که انج فرموده که در زمان سلطان سعید  
نعمه الله بغفرانه قاعده اتحاد در میان ایشان ممد و مستحکم بوده و چون نوبت سلطنت  
بدین جانب رسید آن قاعده مرفوض و مبروک گشته و اقاویل حساد و اصحاب اغراض  
واضداد در حق او سموع و مقبول افناک و بخرابی و لایات و بلوکات او سرایت کرده  
و بعد از آن موارد کتاب را بیکد رات تهدید و مشارب خطاب را بغیرات تنقیص  
مکدر و مغیر داشته این معانی موجب استنکار تمامست که بعد از انقضاء ابام سلطان  
سعید بدانج ممکن و مقدور بود طریق مخالفت سلوک می گشت و حساد و اضداد  
را مجال تقبیح صورت حال او نه بمجد تصوری که بخاطر او راه یافته بتقریر کلمات او نا  
مناسب مشغول شدن و جربان سخن بروضعی که هرگز معهود نبوده آغاز نهادن مقتضای  
عقل سلیم و طبع منقیم نیست حق تعالی هر کسی را از ارباب دولت قدرت و شوکت  
بر وجهی دله که در تقریر مطالب و تبیین مقاصد خویش از مقداتی که منتهی عجز و



اقتصاد باشد احترام نمودند و قبی که خدمتش بپرداخت و مندرجات مشغول کرده درین  
جانب نیز امثال آن نادر الوقوع نباشد و جواب یکی صد گفته و بحمد الله تعالی مستطاع  
از انج سلاطین اسلام را ازین کارخانه مملکت و مرتب مجلس سلطنت و موجب ارکاب  
عساکر منصور باشد چندان موجود است که زبان قلم از تحریر و تقریر آن قاصر و بنان بیان  
از تحریر آن مقصر کرده حد سخن نگاه داشتن بهترین آداب و ملک داشت رب احنم بالخیر  
**نوع سوم** بعد از تامل مکاتبه کریمه و وقوف بر تقریر مراسلات و تصور رای شریف  
سلطانی انحراف اینجانب را از منتهج موافقت و تبلیس بلباس مخادعت و مخالفت  
اعلام می رود که مجموع این معانی بمنتهی الوجود است و بهیچ حال ازین جانب قضیه که از وقوع  
آن بر مخالفت استدلال یا بر مناقضت استشهاد توان کرد واقع شده و وجود نیافت  
اگر رای شریف عزیمت در مجادلت و محاربت در خاطر قرار گرفته و می خواهد که بجز خفا  
اقاب و بل اضداد و معوجات باطیل خستار را بهمانه سازد ویران بنیادی نهد رای ایشان  
بنی البناء علی شغیر هار اما تصور چنان باید کرد که درین جانب نیز اسباب ممانعت  
و مخالفت چندانست که بنان و بیان احصاء آن وافی نتواند شد قضیه که و خامت عاقبت  
کالبد الساطع واضح و لایح است در پیش گرفتن و ظیفه عقلا و شیع البتائیس و این  
جانب را از لستماع سخنان نامهرب و کلمات مامنع چه تفاوت امراض سوداوی  
بر حسب مزجه و اشخاص متفاوت گردد چندانکه قاعده تدبیر منهدم تر استیلا و مرض  
بیشتر **فصل هفدهم در مبارک شدن شخصی و صورت مکتوب**  
**جواب و هر یک سه نوع** **نوع اول** مکتوب **نوع**  
**لقل** بعد از ارسال و ظایف مخالفت و ابلاغ رواتب مصادقت عرضه داشته  
می شود که مولانا اعظم اقصی القضاة جلال الملک والدین فضل الله از فحول افاضل  
عصر و وجوه امثال دهر است و درین وقت بر عزیمت سفر مبارک حجاز آن کعبه آمال  
دقبله فضل و افضال شده اگر بنواب و مقربان اشارت شریف نفاد یا بد تا مقدم  
اورا با عزام و اکرام تلقی نمایند و شرایط تعظیم و ترجیب با قامت رسانیده وقت  
توجه بجانب حرمین شریفین بامر از محل در باب تبجیل قدر و تفجیم ذکر او بزرگ و رعایت  
و محافظت متعلقان تاکید ارزانی فرمایند تا در رفتن و آمدن جانب ایشان را امری نا

مخلص دولت خواه در وظیفه افزاید و آن حضرت نیز حقی واجب را تقدیم فرموده  
باشد با وجود شمول عواطف بی دریغ بدین تو اکید چه احتیاج دولت دو جهانی میسر و محصل  
بال بالبنی و عزت و صبحه **نوع دوم** بر رای مشکی کشای حضرت شهر یاری لازالت من  
العظمة بمزیده بعد از تبلیغ مراسم موالات و تاکید قوانین محبت و مصافات عرضه می افتد  
که امیر بذرالدین حاجب از جمله اماناء و معتمدان دولتین گشت و در کلیات قضایا با صواب  
رای و ادجاءات فکر مشهور و مشایر الیه درین وقت جهت هر گونه قضایا شرعی و عرفی  
که با هر کس دآرد متوجه درگاه فلک رفعت شده اگر مزاحم بی دریغ بنسبت سایر طوایف اعظم  
اورا ملحوظ نظر عنایت گردانیده بقضاه اسلام و مقربان با اشارت شریف با تمام مهام  
اوصا در کرده محب دولت خواه در وظیفه دولت خواهی افزاید جهان بکام **نوع سوم**  
**نوع سوم** بر رای جهان افروز معروض گردانیده می آید که خواجه علاء الدین که بملک تجاری  
معروفست و از قدیم باز محل اعتماد این دولت خواه بوده بر سبیل تجارت بران مملکت  
آمده اگر مثال مطاع بنواب دیوان عزیز نفاد یا بد که در رعایت و محافظت او اجمل  
مساعی دارند و در استیفاء حقوق سلطانی و متوجهات دیوانی طریق مساهلت  
و مسامحت مسلول گردانید بعد از آنکه حقی بموقع افتد مخلص دولت خواه در وظیفه اطلاق  
و دولت خواهی افزاید با کمال عواطف حضرت شهر یاری بهیچ تاکید احتیاج نیست دولت  
جاوید بال **نوع اول** بعد از احاطت  
ضمیر بمواقع شرایف اقلام و اطلاع بر مقاطر دقایق ارقام اشارت که در باب مولانا اعظم  
افضی القضاة جلال الملک والدین فضل الله زیدت فضایله فرموده چون بدین مملکت  
رسید ارکان دولت و اعوان حضرت و اعیان مملکت با اتفاق و ظیفه تلقی و استقبال  
مرعی داشتند و با جلالی تمام در مقامی فراخور قدر رفیع چنان بزرگی تسریل کردند و وظایف  
خدمات با قامت رسانیده و از پنجانب بجز ایل انعامات و کرامت تشریفات مخصوص  
و مکرم گشت و در وقت توجه بجانب حرمین شریفین زید اشرفا و جلالات بامر از محل شریف  
تاکید وصیت در تعظیم قدر و تفجیم ذکر و رعایت جانب متعلقان تقدیم یافت امید است  
چون بحضرت رسید راضی و شاکر باشد همواره چنین خدمات را از حضرت معلاتون  
و مترقبست فکیف که منضم و ضول بصحبت بزرگان دین باشد تا مخلص دولت خواه



بدل و جان منت پذیر شود دولت جاوید بال **نوع دوم** بعد از وقوف بر مقام  
اقلام شریف شهر یاری اشارتی که در باب امیر بدر الدین حاجب فرموده بسمع قبول اصف  
رفت و چون اخیناز احوال او کرده شد انج از امانت و کفایت بدو نسبت فرموده اند  
اضعاف آن مشاهد و معاین کشت و مقام ارتضا و استحسان یافت و با قضا دلیله و  
نواب و نزدیکان با تمام مهم او وصیت رفت امیدوارست که چون بحضرت رسید  
شاکر و ذاکر خیر باشد سعادت ابد پیوندد بال بالبنی و آله **نوع سوم** بعد از اقامت مراسم  
اخلاص و دولت خواهی و وقوف بر مواقع انکس و محی کردار و اعتراف از ثنائی  
اقلام کوهر بار اعلام می رود که در باب رعایت ملک التجار خواجہ علاء الدین فرموده بسو  
طریق مسامحت و مساهلت در حقوق سلطانی و متوجهات دیوانی و محافظت جانب اوس  
کل الوجوه اشارت رانده بسمع رضا اصفار رفت و او را از حقوق و متوجهات با عفا  
مخصوص گردانیده آمد و از انواع تفقدات و تکریمات بتقدیم بیوست مخلص دولت  
خواه صدور چنین خدمات را مترصد و مترقبست جهان بکام **فصل**  
**هشتم در تعریف نامه دو صورت مکتوب و جواب هر یکی چهار نوع صو**  
**رت اول** در مکتوب نوشتن بمصیبت رسید و متوفی با فرزند  
باشد یا زن یا برادران **نوع اول** مکتوب بیدر در وفات فرزند بعد از  
ابلاغ مراسم و دل و عرض انواع اعتقاد و اعتقاد اعلام رای انور و ضمیر از هر گردانیده  
می آید که ما خبر واقعه هایل شاه زاده جهان المسترج فی جهان الملک لذران المنقص فی شباه  
و المنقطع عن اجبایه و اثر ابد سنی الله تربته صوب الرضوان و کسکنه بیجا بیجان  
استماع افتاک نه ان تاسف و تلهف بظاهر و باطن راه یافته که بتضاریف آیام روزگار  
و تداویر ادوار و اطوار از شرح عشر معشار آن بیان توان کرد کوی که دهر غدار آن  
شخص لطیف و جوهر شریف چه کینه داشت که بدست بد مهری نهال عمر عزیزش از  
برابستان وجود بر کشید و در مغاک خالی لحد نشاند چه سنگ دلست که بر کل رخسارش  
نخشود و بر نظارت جوانی و موسم عیش و کامرانی اش رحمت نکرد و امید هاء دل  
کام نایافته کشش بخبت و حرمان مبدل گردانید و دوستان را بعد از امید زلال وصال  
زهر مر الخذاق فراق جشانید **شعر** ابد استرو با تهب الدنيا قبایلت جوده ها کان

و زبان زمان گفت کردون ز برای تو دل نرم نداشت **نوع دوم** رخصت ترا حمت و آذرم نداشت  
آید عجم از ملک الموت که او **نوع دوم** از چون تو کسی جان ستم و شرم نداشت **نوع سوم** تمسک باد بالی صبر نیکوترین  
ملکانست و تشبیه باحوال صابران بهترین حالات چه از توانا جرج علی فایده جز حرمان از  
ثواب صابران و تضاعف آجر آن چه فایده انما یوفی الصابرین **نوع چهارم** بغیر حساب الحکم  
الله العلی الکبیر **شعر** با قضا و ازل و حکم قدر جتوان کرده در چنین واقعه صبر در جتوان کرد  
بهر دفع اثر غم ز دل اهل عزاء **نوع دوم** تمسک با حادیت و خبر جتوان کرده **نوع سوم** رادر دل خاکست وطن جتوان گفت  
همه را بر بل مرگست که جتوان کرده چون مراعات قوام تن از آسیب نژاد **نوع چهارم** به سیمت میسر نه بزر جتوان کرد  
اصل برخاست اگر فرج بشد در جهان **نوع دوم** تا بر سر رفت بماناد بدر جتوان کرده **نوع سوم** حق تعالی ذات مبارک سلطان  
و ارث اعمار کرد انار و این مصیبت را آخر مصایب کناد و ایام بمایون را بجا من بقا و جلال  
شاه ز له کان اطال الله اعمارهم محفوف دار لده و مکان از ساحت با راجت مصروف بالبنی  
و آل و عتره **نوع دوم** مکتوب بشوهر در وفات زن بعد از تبلیغ مراسم مخالفت و اجبا  
اخبار اعتقاد و ارادات و انها تعلقات خاطر و مزعجات باطن و ظاهر اعلام رای منیر که  
جام جهان غای بحقیقت عبارت از انست کرده می آید که حکمت بالغه ربانی بحکم قد فرج الله  
من الخلق و الخلق و الرزق و الازل و الاجل در تعین آن نقادیر که هر علم ربانی نکتہ آن رسید  
چو آن نیست که هر یک از بندگان بقسمی و قسمتی که جمت ایشان از خلق و خلق و از راق و  
آجال مقدر بوده را ضعیف شوند و از مزایای اعتراض و مدارک استدراک انحراف جویند و در  
افعال حق عزایسه بنظر اعتبار و اعتقاد بنگرد و ورود قضا اعلی را که لا اراد لقضایه و لا  
مانع لحکمه صفت آنست بر خود واجب داند و لازم شناسد و نقص ارضا لقضاء باب الله  
الا عظم را بجوامع وجود تلقی نمایند و بر نزول محنت و کربت آن اهتزاز کنند که بر صدور  
کرامت و منح با مسالک عرفان را بقدم رضا و تسلیم مسلوک داشته باشند و بر معارج  
اصحاب حقیقت و مدارج ارباب طریقت بموافقت احکام شریعت راه یافته و از سر  
بود و وجود زن و فرزند بکلی برخاسته و از ابتلا و اخبار و لیبونکم بشی من الخوف  
و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات خلاص یافته و بمرتبه وصول که قضا را  
مطالب طالب سالک و عارف محقق بحقیقت آنست رسید و تذکار این معنی با حضرت  
شریف از قبیل اعلام معلومات و توضیح واضح تست با غرض کلی و مقصود جمعی آنک



با صورت واقع بایده خاتون سعید مغفور رابعه الزمان خدیجه الدوران اسها انعم  
 بمجاورة الحور والولدان فی جنات الرضوان را بانیل درجات صابران مفارضة فرماید  
 تا این ملکه داخل کمالات نفس قدسی و ذات مظهر ملکی سلطانی کرده قال الله تعالی و اصبر  
 و اصبر کل الالباب الله و قال فی صفة ایوب علیه السلام انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و  
 قال تعالی و جوامع با صبر و اجتهاد و حیرا مجموع انبیا صلوات الله علیهم که برگزیده کان وجودند  
 برین مشرب سیر اند و ازین شربت نوشیده و رسول کونین محمد مصطفی صل الله علیه و سلم  
 که حبیب حضرت عز نیست لولا که لما خلقت الا فلاک الخطاب و ما جعلنا لبشر من قبلك  
 الخلد فان مت فم الخالدون کل نفس ذابقة الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه و الینا ترجون  
 مخاطب کشت و جای دیگر فرموده انک میت و انهم میتون دیگری را از بنی نوع توقع بقا و  
 دوام چگونه باشد بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بوده انک بایند و باقیست خدا خواهد بود  
 محسک بنص کلام مجید عظم الله جلالة ما نسخ من آیه او نهمها نات بخیر منها او مثلها ملحوظ نظر  
 مبارک می باید داشت بیت خاطر اشرف اگر چند ملای آورده منتظر باش که اندوه زوای دارد  
 ذات مظهر که مظهر انوار الهی و مظهر الطاف نامتناهیست و ارث اعمار را **نوع** نسخ  
**مکتوب به برادر در وفات برادر** بعد از تشبیه مبانی اتحاد و تاکید اوضاع محبت و اعتقاد  
 بر رای انور و ضمیر از هم منتهی می کرده که حق جل ذکره و عم شیکره طوایف بندگان را که ایجا  
 کرده بل مجموع مخلوقات را که خلعت تکوین پوشانیده رزقی معین و اجلی مقدر تقدیر  
 کرده است نه رزق را که زیارت و نقصان توان کرد و نه اجل را تقدیم و تاخیر ممکن باشد  
 کقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون و لا یستقدمون و چون این قاعده مقرر است  
 و دست تصرف انسانی از تغیر و تبدیل آن قاصر بس ج تسلیم و رضا بقضاء الهی امری غیر  
 صورت بنند و بعلم الله تعالی که از خبر فوات و قضیه وفات شهر یا التنازل من منازل الجنان  
 المحجر فی جوار الله الرحمن تغمد بالغفران و اسکنه فی جنات الرضوان نه جندان انزعاج  
 بدل و درون و ظاهر و باطن این دولت خواه را یافته که بتجدد ایام و عصور و تکرار از من  
 و دهور شرح بعضی از ان مشروح و مسطور کرده ابا چون جزع و اضطراب و فلق و اضطراب  
 راهیغ فایده نیست بلکه مضرت آن سقوط از درجه صابرانست و جوامع با صبر و اجتهاد  
 و حیرا مصدق آن و قال تعالی انه من ینق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین و قال تعالی

و ین صبرتم لهو خیر للصابرین و قال تعالی سلام علیکم بما صبرتم فنعیم عقوب الدار بس مقتضای  
 عقل سلیم و فطرت مستقیم آنست که در جنین موکلات و مزعجات تمسک با ذیال صبر کنند  
 و انرا بحضرت رب العالمین جل جلاله بهترین و سیلق و شریفترین ذریعتی دانند ذات  
 مظهر و عنصر مزکا و حضرت سلطنت و ارث اعمار را ان شاء الله تعالی **شعر**  
 شامی که از نهال بزرگی شکسته شده آن سرو سایه دار بسی بایدار باره و رکوکبی ز برج معانی غروب کرد  
 خورشید آسمان شرفی برقرار باره **نوع چهارم تعزیت بر طریق تمنیت** بعد از  
 شرایط تسلیم و رضا بقضاء الهی تصویر رای منیر حضرت شریفه سلطانی بشر فیها الله تعالی  
 و عظمها کرد انبیه می آید که چون حضرت عزت عز شانه و عظم سلطانه یکی را از بندگان بر  
 گزیده خویش از مضیق سجن دنیا خلاص دله بفناء جنان و جناب جنات رضوان  
 برد و بر موجب الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر از جنت کفار بصدر مسند دار القرار رساند  
 و در نعیم عظیم جای دهد بلقای بیچون خود و حشت او را باده نس بدل کرد اند بر فوات  
 او جزع نمودن و خود را از احوال در جات صابران محروم گردانیدن و نعیم جنان و مجاورت  
 حضرت رحمان را بتوان جزع و بکا بنص حدیث املیت تعاقب یکا اهل بر و منقص  
 داشتن از جمیع التبا و عقلاء وجود بتخصیص از سلاطین دین پرور و ملوک شریعت  
 شعار بسندیده نیفتد که محسک ما ذیال صبر جناتک عادت ارباب تسلیمت اشرف  
 ملکات و اعلی درجاتست بلکه صورت تمنیت گفتن بهتر از تعزیت دادن که یکی را از  
 بزرگان دین که در مرض الموت بود اصحاب و دوستان تسلیم و تسکین می کردند او  
 بخندید جواب ایشان گفت از ارباب دنیا که بعضی دوستان و بعضی دشمنانند  
 جدا می شوم و بحضرتی متوجهم که جز عنایت و مرحمت از انجا بصوری دیگر ندارم چه جای  
 غم خوردن و اندوه و بریشان بود نیست روز شاکامانی و خرمیست که رسول صلی الله  
 علیه و سلم فرموده است من کره لقاء الله کره الله لقاءه و من احب لقاء الله احب  
 الله لقاءه یعنی هر که دیدار خدای را کاره باشد خدای تعالی نیز دیدار او را کاره کرده  
 و هر کس که دیدار خدا را دوست دارد خدای تعالی نیز دیدار او را دوست دارد  
 و شکی نیست که ملاقات حق بعد از موت باشد که حجب جسمانی مرتفع کرده و یکی از  
 حکما گفت عجبت لقوم یبکون مسافرا بلغ منزله یعنی عجب میدارم فومی را که بر مسافری



می کردند که بعد از تعب سفر بخانه و منزل خود رسید و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که کن فی الدنیا امانک غریب او عابر سبیل و عذتک من اصحاب القبور اما اگر بر فوات عزیزان تا سفاک آن جهت باشد که فرصت بندگی حضرت عزت که موجب ادراک سعادت آخرتست در دنیا دست می دهد و بدین واسطه دنیا را مرزعه آخرت خوانده اند و بعد از مفارقت بحال اکتساب طاعات و اقتناء ثوابات چگونه میسر شود بجای خود باشد شیخ بزرگوار عبد الله کلابادی قدس الله روحه العزیز را در خواب دیدند و پرسیدند که چه می خواهی گفت مرا یک نوبت دیگر بدینا برند و پاشند دروازه کلاباد را در چشم خانه من بگردانند و جندان مهلت دهند که یک نوبت دیگر الله بزرگوار را نم که اگر او را فضیلت طاعت و بندگی حق تعالی در آخرت که مجموع حجب مرتفعست معاین نکشی این سخن نکفتی من شرفی الدنیا و من فضلهای آن بهایست درک الاخرة پس برین تقدیر حضرت شریفه سلطانی دامت سلطنته را بر فوات عزیزانی که متوجه حضرت رب العالمین شده هیچ گونه تحسر نباید خوردن و نعیم جنان را بربا و مگذر و منفص نباید داشت و نواب جمیل و اجر جزیل را منتظر باید بود حق تعالی آن مصیبت را آخر مصایب گردانار و ذات مبارک و ارث اعمار بال بالبنی و آله **صورت**

**جواب تعویذ نامه چهار نوع نوع اول** بعد از تفقدات سلطانی یا داشتی که سلطان اعظم زیدت سلطنته فرموده و دل مجروح را مرهمی نهاد از وفور الطافی و کمال اشفاق و اعطاف آن حضرت مستبعد نشود شرایط دوستداری و وظایف بسندیده کرداری همین باشد شکل نیست که مفارقت عزیزان بروجهی که درین جهان امید ملاقات نباشد صعوبتی تمام دارد اگر چه جماعت دوستان سورت این حادثه را با انواع مسکنات تسکین کنند و اصناف مسلیات تسلی دهند و مصایب را از حزن که بدان واسطه از ثواب صابران محروم کرده مانع شوند حتی که ماورای آن تصور نتوان کرد بجای آورده باشند و شخصی را که دهشت و حیرت بر او مستولی شده از آن غرقا خلاص دل و هر آینه درین عمل مناب و ماجور شوند حق تعالی ذات شریف سلطانی و ارث اعمار گردانار و این جانب را صبری جمیل و ان مرحوم مغفور را اجر جزیل بپا کمال بحق **نوع دوم** الطافی که از جانب سلطان اعظم دامت سلطنته در بلاد

ایجاب صابر شده بود و بر نزول الی که صعوبت آن و ضوچی هر چه تمامتر آرد تسلیه و تسکین فرموده از کمال دوستداری آن حضرت مستبعد نداشت شکل نیست که نواتر اضطراب و اضطراب در صورتی که مفید و منج خواهد آمد و ظیفه و شیمه البانیست و الحاظ در سلک صابران بهترین و سیلنی و شریفترین کرامتی که بنواتر معلوم شده که حکیمی را ببری رنجور شد و ایام مرض او تاده روز امتده یافت درین مدت حکیم از مالوف مشتهیات نفسانی چون مطعوم و مشروب بکلی اعراض کرد و اوقات خود بر معالجت او مصروف گردانید بعد از ده روز که آن تدابیر مفید نیامد و بستر بخوار ایزدی بپوست حکیم طعام و شراب خواست و گفت چندانک تدبیر ممکن بود کردم اکنون انقطاع از مطعوم و مشروب فایده نخواهد دل بعد از آن بجهنم و بکفن و لستغفال نمود جزع در قضیه که مفید خواهد بود کار خردمندان نیست حق تعالی حضرت شریفه سلطانی را وارث اعمار گردانار **نوع سوم** بعد از عرض مراسم اتحاد و تاکید مبنای و لا و دله نموده می شود که مکاتبه شریفه در باب تمسک با ذبالب مصابرت و انقطاع از مزعجات جزع و فزع بر فوات برادر سعید مغفور طاب ثراه که بدین محب مخلص ارزانی فرموده بود رسانیدند و در آن بتکریم و تعظیم تلقی یافت و نصیحتی را که در باب تسلیه و تسکین فرموده بسمع ضا اصفا رفت شکل نیست که در جنبین مصایب و وقایع خود را در سلک صابران منخرط گردانیدن تا با کسب ثواب فایزانه و اصل شوند بهترین ملکه و شریفترین عادت نیست چون وصول درین جهان بعزیز متوفی ممکن نیست ادراک ثبوتی که ممکن بل محقق و مغرور است غنیمت باید شمرد حق تعالی در ورور و نوازل و نزول مصایب همگنا را صبری جمیل کرامت کناد بالبنی و آله **نوع چهارم** بعد از ابراه او رله دعوات و ابصال امداد خدمات و تحیات حضرت سلطانی اعظمی دامت سلطنته اعلام می رود که تسلیه و تسکین که در باب عزیز متوفی فرموده و از توجه بجناب رحمن و جنات رضوان اخبار واجب گذشته و از تمهید قواعد بغیرت منع کرده و اخبار اسلافی کرام را درین باب استشهاده آورده و ذکر فرموده که تا سفاک بر فوات عزیزان اگر از جهت فوت ایام طاعت حضرت عزت باشد که آن در دنیا دست می دهد بجای خود که اگر اکتساب آن سعادت و اقتفاء آن دولت اینجای می توان کرد تمامت بوقوف



بیوست و از کمال الطاف و وفور لطف شرفیاری مستبعد نداشت و مجموع آن  
بتنسیهات و ابقاظات را که مشتمل بر عایت مصالح دنیوی و افتنا و مثوبات اخرویست  
بکوشش جان لستماع نمود شکل نیست که قوت نفس و قدرت قلب در نزول حوادث  
و حدوث نوازل ظاهر گردد و از توان جرع و توانی این جز سقوط از درجه صابران  
دیگر متصور نشود و بفضل حق عز اسم و بمن همت مبارک آن ملکه حاصل شد حق تعالی ذات  
ب شریف خدا بیکان را که مفرح هموم دوستداران و مفرح کروب دولت خواهان است  
سالیان نامعدود باقی دارد با لایق و آله فصل نهم در  
در استعدادهای تجار و قوافل دو صورت مکتوب و جواب و هر یک سه نوع  
نوع اول بر رای شریف سلطانی اعظمی زیدت سلطنت مخفی نماید که آبادانی  
بقاع و بلاد و ترفیه حال عباد از تردد طوایف تجار و قوافلست که رخص اسعار و رخصت  
ولایات از آمدن ایشان باشد و اکنون مدتیست تا از ان مملکت تجار و قفول  
نیامده اند و افسه و آلات و انج معهود بود نیامده و برده و بدین واسطه در مملکتین  
غلابی متجاوز الحد بدید آمده و موجب عشا احوال و ضیق مجال اهالی و ساکنان شده  
و تدارک بر ذمت همت حضرتین واجب توقع بشمول الطاف حضرت شهریار ری جانا  
که اشارت شریف بارکان دولت صادر کرده تا فرمان مطاع و حکم واجب الاتباع  
آن حضرت را با جماعت تجار و قوافل رسانند تا برقرار سابق بزرگ مشغول شده  
افش و اسلحه و آلات و مطعومات و سایر حوائج معهود بوده بدین ولایت آورند  
و از اینجا متاع آن مملکت حاصل کرده با اتفاق تجار این مملکت آنجا برند تا در هر دو  
مملکت رخص تمام و خصی علی الذوام بدید آید و اهالی و ساکنان از شدت افتقار  
و احتیاج خلاص یا بند نواب دیوان بامتصرفان و تمناجیان مقرر گردانند که زیاده  
از حقوق تمنا از ایشان نطلبند تا مرفه الحال و فارغ البال شود کنند و چون این  
معنی متضمن اصلاح مملکتین است بجزید تا کید حاجت نمی افتد جهان بکام بال نوع دوم  
بر شراف آراء حضرت معلا سلطانی اعظمی دامت سلطنته پوشیده نیست که حکمت  
ایزدی در تعیین تجار و طوایف قوافل آنست که در بعضی بقاع و بلاد و بندگان  
راضی بجال باشد بواسطه ترهه ایشان و نقل مطعومات و ملبومات و جمیع مایحتاج

ایته آن ضیف سعت مبدل کرده و مردم از شدت احتیاج و افتقار خلاص یا بند و چون  
مدت نیست که تجار و قوافل منقطع شده اند و بدین واسطه این مملکت نیز بدان ولایت  
ترهه نمی تواند کرده و عسری تمام باحوال و خلایق راه یافته توقعت که احکام شریف بزرگ  
تجار و کاروانها نفاذ یا بد تا برقرار بمعاملات و خرید و فروخت مشغول گردند و ضیق  
حال انالی بسعت مبدل شود چون این ملتس که موجب اصلاح احوال جهتین است یغین که  
مبذول افتد جهان بکام بال نوع سوم اعلام رای شریف گردانیده می آید که از  
سوالف از مننه و اعصار در جمیع بقاع و امصار عادت جهان بوده که بازرگانان و اصحاب  
مغول یا مبدل مشغول و امتعه و اسلحه و مطعومات و ماکولات و ملبومات و مفروشات آورده و بهر تا  
خلایق را در غر و فروخت اسباب معاش و مواد استیاض حاصل کرده و ماکول مالک نیکبای دنیا و ثواب  
لوت یا بهر مدتیست که از ان مملکت تجار و کاروانیان بیج متاع و فاشل بدین مملکت نیامده اند  
و تجار این اطراف نیز بدان واسطه از اینجا نیز چیزی نبرده و ضیق تمام باحوال خلایق راه  
یافته توقعت که فرمان مطاع نافذ کرده که بعد الیوم تجار و قوافل بی تمسک هیچ عذر امتعه  
و اتمنه و مطعومات و ملبومات و مفروشات بدین مملکت آورند و بقیعتی که مناسب  
وقت حال باشد بفروشد و ازین ولایات متاع آن مملکت آنجا برند مقرر شده که  
بیرون تمنا معهوده از هیچ آفریده از تجار مطالبت نرود با وجود کمال اعتنا حضرت  
شهریاری بترفیه حال عباد و رونق بقاع و بلاد بجزید تا کید حاجت جهان بکام و دولت  
مستدام بال صورت دوم جواب نوع اول بر مضمون  
مکاشفه شریف زید شرفا و قوف یافته بعد از عرض مراسم اخلاص عرضه می رود که درین  
مدت که تجار و قوافل از ان ولایت منقطع شدند علت تا مه آن معنی بوده که متصرفان  
و تمناجیان بمطالبات نا و آرد و مطالبات نا واجب ایشان را مخاطب و مطالب میگردانند  
و اضعاف تمنا معهود توقع داشته جبر و قهر می کنند و بعضی از ایشان از ان حملت  
بوده که رأس المال بقرض داگشته اند در ان ولایت از طرف تمناجی مکلف و ددین  
مملکت بمطالبت حقوق غراما شده و معنف انقطاع را بهترین حالتی تصور کردند  
اگر رای شریف سلطانی بمتصرفان و تمناجیان حکم مطاع ارزانی فرمایند تا ایشان را  
بزیارت از تمنا مقرر که در زمان قدیم معهود بوده مطالبت نکند و بزراید و عوارض



و احوالات و تکالیف دیوانی مخاطب نکردند بار سال ایشان اشارت رود و بلا  
 چگونه رخصت تمام توان دل که نمی مشغول شوند که خسارت ایشان اصناف منفعت  
 باشد صورت حال برین جلست زیارت تاکید جماعت دولت مستدلم به نوع  
**نوع دوم** بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه اعلام می رود که اشارتی که در باب انفال  
 کار و قوافل بدان مملکت فرموده و ترهه ایشان را جهت فحش اهالی و ساکنان مملکتین  
 استدعا نمود حال آنکه مدتیست ناقطاع و حرامیان را راهها و آن ولایات را مسدود  
 گردانیده و هر وقت لشکریان آنجا بقطع طریق ملحق شده صادر و راه را مزاحم و متعرض  
 می کردند و بغارت و تاراج و قتل نفوس و نهب اموال لشتغال می نمایند و تجار ضعیف  
 حال بدین واسطه از ترهه و آمدن شد مرتدع و منزجر شده اند رای شریف سلطانی اعظمی را  
 اول بدفع حرامیان و نادیب لشکریان لشتغال می باید فرمود و بعد از آن استدعا و  
 حضور تجار و قوافل کرد که در ترهه این جماعت هر دو مملکت معمر می گریه و چون راهها این  
 شود تجار از منافع و مکاسب خود هیچ حال اعراض بگویند زیارت تاکید احتیاج نیست  
 دولت ابد بیوند **نوع سوم** بعد از اطلاع بر مقاطر اقلام شریفه اشارتی که در باب  
 تجار و قفول فرموده بسم رضا اصفار رفت و در روز با حصار جلال الدین محمد که راه ملک  
 التجاری دارد حکم کرده شد و مقر رکشت که او و جماعتی که در اسنم او می باشد ازین تاریخ  
 بارامنه و انمشه و اسلحه و ملبوسات و مطعومات و ماکولات و مفروشات که درین ولایات  
 یا در بابیت باشند آنجا آورند و بقیعتی که موافق معدلت باشد بفروشد بشرط  
 آنکه با ایشان زیارت از غنای مهور خطایی نرود و ازین جانب نیز تجار بر بعضی جز  
 تردد آغاز کنند و اینچ دانسته بدین ولایت آورند با متصرفان در رعایت ایشان ساق  
 حمید بتقدیم رسانند چون این معنی متضمن ممکنین است در توفیق و تجبیس ایشان چه  
 فایده دولت و عظمت جاوید **فصل بیستم در استدعا و حضور**  
 یکی از اعظم یا غیره دو صورت مکتوب و جواب صورت اول  
**نوع اول** بعد از انباء و انباء و دل و اخبار احوال اعتضاد  
 و اعتقال نموده می آید که مدتیست تاحیت مناقب و فضایل و شمع مکارم و معالی مولانا  
 اعظم علامه العالم مقننای جهان قطب الملة والدین ادام الله میامن انفاکس الشریفه

بمشام دعاگوی دولت خواه رسیده است و ترقی او بر مدارج عرفان و معارج تحقیق  
 و تدقیق معلوم شده و خاطر را شغفی تمام بملاقات آن حسنه ایام بدید آمده و خواسته  
 که از فراید نواید انفاکس آن محرز خا با استخراج لالی مثالی فضایل و کمالات تحفی او فرو  
 نصبی اکل فایز گردد و وصول بدین مطلوب بی اجازت آن حضرت امری متعذر است  
 این مزاحمت و اوسیت آن مطلوب ساخته بلطف عیم و مکرمت جسیم امیدوار است که فرما  
 جهان مطاع بار سال آن بزرگ بدین مملکت نفاذ یابد تا چند روزی میامن انفاکس متبرکه  
 ایشان مستفید گردد و بعد از آن معز ترا مکرما بدان حضرت متوجه شود اجازت این  
 مطلوب از جسام الطاف حضرت سلطنت بنه غریب نمی داند دولت دو جهانی محصل  
**نوع دوم** بعد از ارسال وظایف اخلاص و ابلاغ رواتب اختصاص مکشوف  
 رای جهان آرای گردانیده می آید که درین ایام یکی را از دعا گو زاده کان عارضه که نصب  
 عادی آن حضرت بل روی نموده اگر درین مملکت خذاق حکما و مهر اطبا که نصب مو  
 جوند اما بحضور مولانا اعظم ملک الحکما بقراط العصر نجم الملة والدین ادام الله فضایل  
 که با تفاق افاضل جهان در علم طب سرآمد وجود است احتیاج می افتد فلان را که از امناء و معتدین  
 اینجا است اینجا فرستاده و نسخه ادویه که اطباء بعد از تشخیص مرض نوشته اند مصحوب  
 او است و کیفیت عارضه معلوم کرده چون صورت آنرا با مولانا اعظم تقریر کند آنج خدش  
 را از تعیین ادویه و اثر به روی نماید و درین مملکت متعذر باشد با تفاق مشارالیه اختصاص  
 نموده اینجا آورد و اگر توجه او با اجازت شریفه تحقیق یابد از لطف بی دریغ مستبعد  
 نشود جهان بکام **نوع سوم** بر رای جهان افروز منی می گریه که اندیشه تا سبب  
 عمارت ابواب البر از مسجد و مدرسه و خانقاه و رباط کسبیل و قنطره و امثال آن در  
 خاطر قرار گرفته و داعیه ان نصب العین شده اگر اشارت عالی بار سال معاری که در  
 صنعت هندسه عظیم النظر باشد مصحوب فلان که بدین مهم آمده نفاذ یابد در وظیفه  
 اخلاص و دولت خواهی افزوده شود که معماران و مهندسان که از عهد جنبین عمارتی  
 بیرون توانند آمد ازین ولایت غیبت نموده دولت ابد بیوند **نوع اول**  
**نوع دوم** جواب برضا یا بمنع و هر یکی **نوع سوم** اما جواب برضا **نوع اول**  
 بعد از وقوف بر مقاطر انفاکس کوه بار اشارتی که در باب مولانا اعظم افضل



الی مان قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده و اکسند عا حضرت کرده هر چند مفارقت  
 او ازین معتقد تعذری تمام دارد و لایزال با فادت انواع فضایل مشغول است فاما  
 چون جانب سلطانی اعظمی بپیش این مخلص در غایت عزت است دعا آن مطلوب را  
 با جابت و انجام مقرون داشتن از جمله لوازم دانست مولانا اعظم را در صحبت رسل  
 حضرت از سال رفت در تنویه مقداره و ترفیه خاطر بزرگوار او بمریدان تاکید حاجت نیست  
 سرعت اعادت او بزرگ اشارت فرمودن منوط بلطفی در ریختن امور و وجهایی  
 بر وفق رای شریف همایون ساخته **نوع دوم** اشارتی که در باب عارضه  
 مبارک یکی از شاهزادهگان جهان کحل الله صحنه فرموده بعلم الله تعالی که از استماع آن  
 از عیاجی تمام بخاطر راه یافت و در روز مولانا اعظم ملک الاطباء و الحکماء بقراط زمان نجم الملة  
 والدین دامت فضایله را مصحوب رسول خدمت تا آنج از لوده و به و اثر به اشارت رفته  
 فرستاده شد امیدست که تا انجام رسیدن صحت کلی روی نموده باشد ان شاء الله تعالی  
**نوع سوم** اشارتی که در باب تکسیر بیانی خیرات و توطید دعایم مبرات فرموده  
 و معماری را مهندس استحصار نموده ملک المهندسين پیر حسین معمار را و اگر چه معمارات  
 خاصه مشغول بود و خاطر را با تمام آن اهتمامی تمام اما شرایف اشارات سلطانی رتقیم  
 و ترجیح واجب دانست او را مصاحب رسول انجناب روانه گردانید اگر بعد از رسمی  
 زده باشد و اساس که انداخته سرعت اعادت او حکم نافذ کرده در وظیفه اخلاص  
 افزوده شود جهان بکام بار و اما **جواب بمنع نوع اول** بر رای شریف زید  
 شرفا منی گردانیده می آید که اشارتی که در فرستادن مولانا اعظم علامه الزمان مقتدای جهان  
 قطب الملة والدین عمت فضایله فرموده چون او را طلب داشته شد ضعیف مزاج و استیلا  
 سن شیخوخت را مانع توجه آن حضرت گردانیده و هر چند مبالغت رفت مفید و منجی باشد  
 چون همگی صحت بد بر رفته خاطر او بزرگ مصروف بود اجابت ملتفت او واجب گشت اگر  
 رای شریف بار سال دیگری از اکابر این مملکت اشارت فرماید فرستاده شود جهان بکام  
**نوع دوم** بر رای شریف زاده الله شرفا و تعظیما نموده می آید که اشارتی که در باب  
 ارسال مولانا اعظم ملک الحکماء و الاطباء نجم الملة والدین زیدت فضایله صادر شده آن  
 بزرگ را عارضه روی نموده بود که مجال توجه نداشت اما مولانا اعظم ملک الاطباء

الملة والدین عمت فضایله را که او نیز در علم طب عظیم النظر است تا ادویه منجی الیه  
 ارسال رفت امیدست که مساعی جمیده او منج و منج آید ان شاء الله تعالی **نوع سوم**  
 بر رای جهان افروز منی گردانیده می آید اشارتی که در باب طبیدن معماری مهندسين  
 و سید المهندسين پیر حسین معمار که از مشایر معماران و مهندسان است از مدتی باز بستان  
 عمارات خاصه مشغولست و همانا که تا مدت یکماه دیگر با تمام رسد چون تمام شده باشد  
 بار سال او اشارت رفته ان شاء الله جهان بکام بار تمام شد مرتبه اول از کتاب  
 دستور الکاتب **نوع دوم** از قسم اول از کتاب دستور  
 الکاتب فی تعین المراتب در مکاتبات امراء و النوس و وزرا و خوانین و اولاد ایشان  
 و نقیب النقباء و سادات و مشایخ و مریدان و قاضی القضاة و دیگر قضاة و اتباع ایشان  
 و نواب دیوان سلطنت و دیوان وزارت و امراء اولکا و تومانات و اینا قان و مقربان  
 و اتابکان و وکیل حضرت سلطنت و اصحاب دیوان بزرگ از اعلیٰ بیتکبی و مستوفی و مشرف  
 و ناظر و حکم و حافظ مال و منشی و حکام اوقاف و مالک و حجاب و ملوک و لایات و رسولان  
 اطراف و امیر شکار و امیر مجلس و القاب و ادعیه ایشان و حوالی که بیکدیگر نویسد مشتمل  
 بر دو صورت **ضرب لقل** در القاب و ادعیه  
 طوایف مذکوره بیست و چهار فصل ازین فصول پنج متقدم مشتملست بر سیزده  
 صورت و هر صورتی مشتمل بر سه نوع که سی و نه نوع باشد و نوزده فصل اخیر مشتملست  
 بر پنجاه و هفت نوع هر فصل سه نوع مجموع انواع فصول نود و شش نوع باشد  
**فصل اول** در القاب امراء و النوس و نواب و اولاد  
 ایشان **سه صورت** در القاب و ادعیه امراء و النوس  
 بیش از شروع در ذکر انواع گویم که مراتب امراء متفاوت باشد زیرا که کاتب بلیست  
 با تمام القاب که ذکر خواهیم کرد و اگر کمتر باشد خداوند یا مخدوم باید با تمام القاب و اگر  
 مساوی باشد نه خداوند باید بلیست و نه مخدوم و هر مورد القاب اکتفا باید کرد **نوع اول**  
 هوارة معذلت و افر و نصف زاهر نوین اعظم اعدل خسر و کیفی نگهبان اقالیم جهان  
 امیر امراء ایران تهمتن عهد و زمان شیخ حسن نویان کافه ابا عد و اقارب را شامل  
 بار و مکرمت عیم و منقبت جسم با هالی مشارق و مغارب و اصل بالبنی و الالطاهرین



بنده مخلص دولت خواه دعا بی که از مهب ریاض اخلاص و در مرانغ و دله اختصاص نسیم  
کند موجه جناب عالی می گرداند و بجوامع وجود متعیش ادراک دولت التعمای باشد و اجابت  
آن مطلوب را از حضرت و اهب المواجه امیدوارست عما قریب روزی بال **نوع دوم**  
جناب جهان پناه بوس اعظم عدل خسرو جهانگیر بهرام نیز تدبیر امیر اجهان نگهبان زمین و  
زمان همواره مصدر افاضت عدلت و موره ر دامت متقبره و نصفه بال تدبیر کلیات امور  
منوط بر رای صواب فرمای و ترتیب جلیات مصالح ملک و ملت و طبیف اهتمام فکر مشکک  
کشای بالبنی و عتره الاخبار بنده مخلص معتقد و ظایف دعا بی که از ریاض محال صفت تنسیم  
کند مرتب داشت اجابت آنرا امیدواری باشد و استدعاء و وصول شریف خدمت از حضرت  
عزت تعالی و تقدس مشغولست محصل و منیر بال **نوع سوم** امداد فتح و ظفر در حضرت و  
قرین رأیت کشور کشای نوین اعظم خسرو عدل اگر م نهتم افاق امیر الامرا علی الاطلاق  
فرمان فرمای جهان بر کز بد حضرت با عظمت بزدان جناب امارت پناه بانواع الطاف  
الهی محاط و محفوظ و صرف نواب و ضروب حوادث بمن ایا لش از جهانیان  
مصرف بالبنی و آل بنده کترین استمرار دعا ذات و کستقرار ملکات و ظایف  
بنده کی را اقامت می کند و مخصوص و ابهال از حضرت ذی الجلال مزید عظمت و جلال جناب  
همایون حفظها الله بالمبارک و الحماز و کف عنه اصناف المضار می طلبد و امارات اجابت  
اعلامات باستجاب شاهد و معاین می بیند توفیق وصول بشرف منول عن قریب  
میترو محصل بال بالبنی العزلی و آل الطاهرین و اصحابه الطیبین که در غیر این انواع بعد  
از القاب بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب با مرانوسند زید عدله زیدت معدلت  
زیدت عظمت ادم الله عظمت ادم الله دولت رفع الله قدره و قدرته اعز الله اعوانه و نصرته  
**صورت دوم در القاب و ادعیه خوانین امراء الفرس**  
**نوع اول** استار جلال خانون معظمه بانوی مکرمه ملکه الملکات دای  
دات فی العالمین در حرم امانت و بزرگی ابد الدهر مسدول باد طوایف دولت خدایان  
منصور و مغبول و فرقی بدسکالان مقهور و مغذول بالبنی و آل الطاهرین **نوع دوم**  
حرم بارگاه خانون معظمه خدیجه مکرمه ملکه الملکات ذات الدوله و السعادت  
نواب حدشان مصون و مامون بال و اطباق بذكر معالی و مکارم جناب عالی

موفق و مسخون بالبنی و آل **نوع سوم** سر اداق جاه و جلال و خیام رفعت و اقبال  
خاتون معظمه بلفیس دهر خدیجه العصر مالک الخواتین زبدة الملکونات من الماد و الطین  
با و تادخلو و مسدود بل و میعال مدت دولت و عظمت بیوم الموعود معدود بحق البنی و عتره  
الاطهرین دعا و عینیه که بخوانین امراء الفرس در غیر آن سه نوع بعد از القاب یا در صدر  
مکتوبات بی ذکر القاب نویسد زیدت عظمتها زیدت رفعتها زیدت انظارها زاد الله عظمها  
دامت عظمتها دامت رفعتها **صورت اول** **نوع دوم** در القاب و ادعیه  
ابناء امراء الفرس سه نوع **نوع اول** امداد الطاف بزدانی قرین روزگار  
نوین زلف اعظم زبدة امراء العالم خلف اعظم الامم بال طوایف دوستداران در ساند  
عز و جلال فارغ البال و فرقی بدسکالان در تبه خذلان و خسران پریشان حال بالبنی  
و آل خیر آل **نوع دوم** مسند امارت و بزرگی سالیان نامعدود وجود مبارک  
نوین و نوین زلف اعظم خلف اعظم امراء العالم ذوالحسب الطاهر و النسب الزاهر  
بابروج افلاک مساق و محاری بال و اموردین و دولت و مهمات ملک و ملت بر وفق  
رای شریف ساری و جاری بالبنی و آل **نوع سوم** نهال دولت و اقبال و اغصان جا  
و جلال امیر و امیر زلف اعظم زبد و قدوه امراء عالم اکرم اولاد آدم در دریای سروری  
و هر بهر نیل اختری در جمن بهجت و سعادت و جویبار عظمت و جلالت ابد الدهر ناصر  
و نامی بال و شرایف اوقات و کرامیم ساعات متوجع کامرانی و دوست کامی بالبنی  
و آل الطاهرین من آل و عتره و الاکرمین من صحبه و عشیره **دعا و عینیه** که در غیر آن  
سه نوع با ولاد امراء بعد از ذکر القاب یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب نویسد  
ادم الله دولته اطال الله مدته ادم الله قدره اعز الله انصاره ادم الله رفعتهم و محسن  
قدره و قدرته **فصل دوم در القاب و ادعیه و زرا و خوانین**  
و اولاد ایشان سه صورت **صورت اول** در القاب و دعا و زرا سه نوع  
**نوع اول** مصالح دین و دولت و مناظم ملک و ملت تا قیام ساعت بصواب  
آراء و ثواب افکار صاحب اعظم عدل دستور اکرم اکمل صاحب دیوان الممالک  
مطاع کل ملوک و مالک سلطان الوزراء فی العالمین ملا طوایف الامم مستعبدان  
باب السیف و القلم اصفا العهد و وزیر الشرف و الغرب مغیث الملهوفین نصیر المظلومین



شمس الحق والدين والدين غياث الاسلام والمسلمين محال وموكل بالاولياء  
كنف سلامت وكرامت مسروره ومقبول واعدا در تبه خذلان وخسران منكوب ومخذول  
بالبنی وآله وصحبه الاكرمين بنده مخلص وهو اخواه خالص كخلاصه وخود را مستغرق هو او  
ولاء آن حضرت مبداءه ودر شرابط اخلاص وحسن عقيدت وخواهي بهج دقيقه از دقايق  
نامرعي نميگذارد وظايف عبوديت مرتب داشته بمكي وجودشني وداعي وذاكر وشاكر مكارم  
وايادي آنحضرت اجلها الله تعالى ميباشد توفيق ادراك سعادت البقا كه سرمايه سعادات  
وما كرامت ومباهاست از حضرت ذي الجلال والخصوع وابتهاال مي طلبد مقرون اجابت  
**نوع دوم** تدبير امور جهان باني ونميد قواعد قهر باني بامتداد روزگار واختلاف  
دهور واعصار وظيفه راي مشكل كشاي صاحب اعظم كهف طوايف الامم ملاذ جماهير العرب  
والعجم صاحب ديوان الممالك المنقاده كل ملك وزيرا لدولتين ومشير للحضرتين  
كافل مصالح الجمهور ناظم منشآت الامم سلطان الوزراء في العالمين غياث  
الحق والدين نظام الاسلام والمسلمين بالروزگار بهايون بهواره مستغرق التمسك  
بنكونامي وحفظ حضرت ايزدي در جميع احوال حارث وحامي بالبنی وآله الاطهرين بنده مخلص  
مراسم عبوديت واخلا باقامت مي رساند ومكي مطرح حمد وسبح نظر انك چگونه صورتی از من  
امكان بمظهر وجود رسد كه بواسطه آن سعادت شرف ملاقات كه مطلوب حقيقي ومقصود  
يقينست استسعا يا بدان شاء الله العزيز القاني كه **درين نوع مذکور است بوزيري**  
**نويسد كه وزيري دو بار شاه كره باشد** **نوع سوم** جناب وزارت مآب صاحب  
اعظم ناظم مصالح الامم مدبر امور الممالك لك من طرف الانصاف اوضح المسالك  
كهف الثقيلين ملاذ الخافقين سلطان الوزراء باجماع العالمين كشيد الحق والدين والدين  
غياث الاسلام وغوث المسلمين تا قيام ساعت مصدر ووفوه وزوار ومورده اكار  
واعظم بقاع وبلاد وامصار بل مطالب عالمان از ميان الطاف آن جناب دولت  
لشيان مهتابا وميسر ومارب جهان بان از عواطف نبي دريغ ان آستان آسمان نشان  
مهتابا ومقرر بالبنی وآله الطاهرين صحبه الزاهرين مخلص نرين دعاكويان دولت خواه  
بوظيفه دعا دولت ابد بيوند كه اطيب من نشر الفرار والوندست قيام مي نمايد واز  
حضرت واجب الوجود كه منفيض خير وجودست سعادت التفاضل بتضرع ودعا مي طلبد

سهام آن مطلوب مصادم عرض اجابت بالانشاء الله العزيز دعا وعري جهت وزير  
برين موجب نويسد اعز الله انصاره وضاعف اقتداره ضاعف الله جلالة ومد عين العالمين  
زله الله اقداره واعز انصاره ايد الله ايامه ونقد بين البريه احكامه جعل الله ايامه مقرونا باكتساب  
الحامد مستغرقه باقتناص الاوايد والشوارد ادام الله ظلاله على الايام وجعل ايامه ممدوده الساعات  
عات الي يوم القيام **نوع دوم** در القاب ودعا خوانين و  
**زراست نوع اول** سركسبه خاتون معظمه ملكه الملكات مطهرة العلى والسعا  
دات مليكه الذات والصفات بهواره متكاسه وزارت ومسند عظمت ودولت بالار او  
ليار خدر رفيع در مرق كرامت مسرور واعدا در تبه خذلان وخسران منكوب ومقبور بحق الملك  
الغفور **نوع دوم** ستر رفيع خاتون معظمه ملكه الخواتين زبد مخدرات العالمين كافله  
مصالح المسلمين ابد الدهر ملاذ عجايب انام ومرجع اكابر عالم بالار اوليا در بناه جمعيت منظم حال  
واعدا در غرقاب پريشاني مستغرق وبال اموال بالبنی وآله خبر ال **نوع سوم** سر  
آستان جلال وسد سدره مثال خاتون معظمه وبانوي مكرمه قباضه النعم الجسم الواصلة  
من المعالي الي الغايات العظام ملكه خواتين الزمان بليقيس العصر والاوان بهواره ملاذ اكابر  
جهان وملج اعظم زمان بالمشارب امانى دوجها في مصفى وموارد مطالب ومقاصد موده  
ومنها بالبنی وآله **دعا وعري جهت خواتين** وزرا زبدت رفعها دامت عظمتها دامت دولتها  
زيدت سعادتها زيدت اقدارها وعزت انصارها **نوع چهارم** در  
القاب ودعا وانباء وزراست **نوع اول** امدت تايدات رباني وتوفيقات  
يزداني قرين روزگار صاحب وصاحب زله اعظم سلاله اعظم الوزراء في العالمين كنف  
الامم نظام وافتخار ابرار اكرم واعدل اعظم جهان خواجه عماد الحق والدين شمس  
الاسلام والمسلمين بالامور دولت بر منبج مرام ميسر وقواعد سعادت بر حسب ارادت  
مهد ومقرر داعي معتقد تبليغ انباء ودله واخبار محبت واعتقال مرام مطالعة شريفة  
مي كهد وفرصت البقار اسبي كه عما قريب دست دهد از حضرت عزت مي طلبد وباذ  
راك آن امنيت اميدوار مي باشد دولت دايم بال **نوع دوم** ورو وفود اقبال  
ونوجه ركب جاه وجلال بجناب شريف صاحب وصاحب زله اعظم خلف اعظم الوزراء  
ملاذ جماهير الورى دستور ابرار غياث الحق والدولة والدين حلام الاسلام والمسلمين



متواتر و متعاقب بل وسم عالی کافل مصالح ابا بعد واقارب بالنبی وآله الاطهار داعی علی  
لشبهه بر اهدا، تحقیق که از روایح نوافح آن شام جان معطر گردد و از فواح نوافح آن امل  
بهجت تواتر و تعاقب مواظبت و ملازمت و کسند امت ایام دولت را در اقتضای مجد و معالی  
از حضرت لایزال ذی الجلالی سایل و امارات اجابت مشاهد و معاین جهان بکام بال **نوع سوم**  
**سوم** تواتر امداد شادمانی و تواتر امداد کامرانی بجانب شریف صاحب و صاحب زلف  
اعظم سلالة الوزراء العادین کشف المظلومین معین الملهوفین خواج تاج الحق والدولة  
والدین جمال الاسلام والمسلمین فی شین انقطاع و انقضاء انصرام بال امداد سعادت و دولت  
متواتر و تعرض احوار و تصرف لیل و نهار از ساحت قاصر داعی مخلص معتقد بر وظایف اخلاص  
ملازمت نمودن سرعت ملاقات را از حضرت قاضی الحاجات سوال می کند و بادر آن امنیت  
امیدوار می باشد اللهم استجب **دعاء عینی که بانباء وزرا نویسد زیر قدره عز نوره دامت**  
**دولته زیدت رفعة تقد الله امره و شرح بیل مایه واه صدره** انج الله سوله و بسم موله اطال الله بقا  
واسع علیه نواه **فصل سوم در القاب و ادعیه نقیب النقباء و دیگر سادات**  
**دات و صورت لقل در القاب و ادعیه نقیب النقباء دوم در القاب و ادعیه**  
**دیکر سادات صورت لقل در القاب و ادعیه نقیب النقباء سه نوع**  
**نوع اول** جناب نقابت بناه مولانا مرتضی اعظم مجتبی اعدل اکرم نقیب نقباء الافاق  
محرر المعالی و المناقب بالاستحقاق مقتدای اهل ایمان قطب الحق و الملة و الدین شرف  
الاسلام و المسلمین بانواع الطاف بزدانی محاط و محقوق بال و مطاره زمان از ساحت  
علامه صرف بحق جده و عزته دعاگوی مخلص بر وظیفه اعتقال و اعتضال مواظب بوده  
بجوامع وجود مشتاق النقاء عزه عزای می باشد و از حضرت ذی الجلال کخصوع و ابتهال سستی  
منضمین وصول خدمت باشد سوال میکند مستجاب **نوع دوم** ذات اطهر و عنبر  
ازکی و انور مرتضی اعظم مجتبی اکرم افتخار آل عبا سلطان السعادت العظام و النقباء  
نتیجه الرسول و سبط البتول جایز السیادات و جامع السعادات منیل المآثر و المناقب  
مزین المراتب و المناصب نظام الحق و الملة و الدین وارث علوم الانبیاء و المرسلین  
در کنف حفظ و حمایت و بناء و کلمات و حراست اعلی بال امداد مجد و معالی فی انقطاع و استمرار  
و حصول امانی مساوق امداد و ارایام بالنبی وآله الاطهار العظام و صحبه الاخیار اکرم

مخلص نیازمند خدمتی که از مطاوی آن نسیم روایح اخلاص توان کرد و تحقیق که از ورو آن اثنا حسن  
اعتقال و کمال و فاو و دله معاینه توان دید در سال میکند غلواء اشواق و تبارج اشتیاق حقا که در  
اقتضاء مدارج و اعلا و معارج است میسر امور بکرم عظیم توفیق ملاقات از طلعت کریم منیل و میسر  
کردن آنرا علی ذلک قدیر و با جابه الدعاء جدر **نوع سوم** بریاض سیادت که منبع انوار  
کرامت و سعادت است سالیان نامعدده بوجه مبارک مولانا اعظم مرتضی اعدل اکرم نقیب نقباء  
العالم نبوی النبأ و الکرم علوی الشان و الشیم ملائک اولاد الرسول ملجاء اسباط البتول  
افتخار آل طه و بیس مقتدی المؤمنین باجماع العالمین برهان الحق و الملة و الدین شمس الاسلام  
و المسلمین سلیل رسول رب العالمین تاز و ناظر بال و احداق روزگار بعلو احساب و  
سمو انساب آن نتیجه آبار اطهار و کسلاف اختیار تا قیامت ناظر بحق جده و آل الطیبین  
جناب شریف ازین محبت مخلص با فرله خدمات و امداد دعوات مخصوصست و نیاز  
و نزاع بطلعت مبارک بیرون از اجاطت شروح و فصوص رب الارباب که مفتوح  
الابواب است و واهب الباب سببی تجربه که در ضمن آن دولت ملاقات میسر گردد کرامت  
کناد ان شاء الله تعالی **صورت دوم در القاب و ادعیه سادات**  
**سه نوع نوع اول** مقرر سیادت مآب مولانا مرتضی اعظم مجتبی اکرم قدوة السادات  
جامع اسباب السعادات ملائک العترة الطاهرة النبویه کشف العصبه الشریفه المصطویه جمال  
الاسلام العلویه فخر الارویه المکرمة الهاشمية شمس الملة و الدین برهان الاسلام و المسلمین  
بانواع فیض و فضل بزدانی محفوف بال و مکاره روزگار و مکاید فلک دوار از جناب  
والامصروف بالنبی و عشرته الطاهرین محبت معتقد بر وظیفه دعای که از اطایب روایح  
آن نسیم نو بهاری معطر گردد و اعضان اشجار آن نسیم فواح آن منور شود مواظبت  
می نماید و امنیت ملاقات را که اعز مطالب است از حضرت واهب المواهب بنیاز و نزاع  
می طلبد قرین اجابت بال **نوع دوم** مسند سیادت بذات شریف مولانا مرتضی  
اعظم اعم السادة اکرم ارباب السیادت حسب الزمان نسب الاوان مقتدای اهل  
الایمان سلیل امیر المؤمنین سبط الایمه المعصومین شرف الملة و الدین کمال الاسلام  
و المسلمین علی مدور الایام و کروز الشهور و الاعوام منجلی بال و مرآة اعدار ضایر مخلصان  
معتقد بصیقل الطاف معالی و فضایل جناب عالی منجلی بحق اسلافه الاطهار و اجله الاخیار



**نوع سوم** هرگاه تا تر نفس بزرگی و معالی ذات معلوم و انوار تفضی اعظم ملک ملوک السادات  
جامع اسباب السعادات و انشأت السیال نقادہ المحبوبات العنصریہ قاهر الخوارج والد  
عالم الحق والملة والدين قوام الاسلام والمسلمين برست مسنون وعادت مهود در اقطار و  
آفاق سائر و دایره عالمنا کتب ایام حامل اعباء اوامر و نواهی و امداد مسار و محاب مبراز  
مثالب حصه و نهایی بالبنی و من خصل بالقبض الالهی مخلص نیازمند جناب رفیع راد عالی که  
فراخور قدر رفیع و صدر منبع باشد مخصوص و مجتبی گرداند و از حضرت صمد بت سرعت معیار  
البقاعی طلبد آنکه علی ذلک قدیر و بحسن الاجابه جدید **دعا و عربی که خارج این انواع**  
**بنقبا و سادات نویسند** ادام الله سیادته و ضاعف سعادتہ اجل الله قدره و شرح بیل الامانی  
صدره جعل الله کفنه ملاذ السیاده و لمجاہ الارباب السعاده زین الله ساند السعاده بوجود و روی  
ریاض السیال من صیب فضله وجوده لازال فی ظل السعاده سالما و من فیض السیالہ علی  
جاری عاده السعال غانا لازال فی ظل السیالہ را فلا و بحم حساده و اضدله آ فلا

**فصل چهارم در القاب و ادعیه مشایخ و مریدان ایشان**  
**دستور اول القاب و ادعیه مشایخ دوم القاب و ادعیه مریدان**  
**رہت اول در القاب و ادعیه مشایخ** **نوع اول** در اوقات منزه که شیخ بزرگوار یگانه روزگار مقتدای اعظم قدوة مشایخ العالم شیخ  
شیوخ الاسلام ملاذ طوایف الانام سلطان المحققین المومنین عند الله برهان العارفین  
قبله الطالبین و قدوة الواصلین صاحب الکشف و التحقیق المومنین عند الله بالالهام و التوفیق  
شرف الحق والملة والدين جمال الاسلام والمسلمين مبين کاشفات الاولین والاخرین  
سالیان نامعدود باهل اسلام بی شبن انقطاع و انصرام و اصل بار و امداد الطاف بزرگای  
باوقات منزه که آن عالم ربانی و عامل صمدانی ابد الدهر متواصل بالبنی و آلہ الطاهرین و  
صحبه الغر المنتجبین مرید معتقد و هواخواه صادق و ظایف بندگی و عبودیت بمواقف  
قبول و محال عرض می رساند و علی الدوام از انوار هدایت آن مرشد محقق مستبصر و از  
شرایف اوقات آن خلیفه معنی مستغنی و مستنصر می باشد و در استکفای مهمات و  
مجهل متنب جناب ولایت مآب معصم می گره امید راست که از قبول خاطر مبارک  
آینه مشاهدات قدسی و مجمع واردات غیبیست نخلی اجز و قسمی اجل فایز شود

**نوع دوم** میان اوقات شریفه شیخ الاسلام قدوة عبلا الانام مقتدای زهاد  
الانام کاشف اسرار الطریقه شارح فن الشریعه و الحقیقه برهان ارباب عرفان جامع نو  
عی الکشف و البیان شمس الحق والملة والدين هادی الانام و غوث المسلمین من الله  
علی العبال بامداده مدته الشریفه و اعلا سدة المنیفة در میان اهل اسلام ابد الدهر مستدام  
فیضان انوار انہی بر ذات شریفش متعاقب و متواتر و دست احداث روزگار  
از اذبال جلالتش فالص و فاضل بمجد و آل و اصحابه ذوی المناقب و المآثر خادم و مرید  
مخلص که دایما خواهان آنست که در سلک ملازمان زاویہ مقدسه منحصر و پیدا الحضر  
منزکاء معلما متخصص باشد خدمتها مخلصانه و دعاها نیازمندانه می رساند و  
بزرگان اخلاص می گوید فیضوا علينا من الماء قبضا فنحن عطاش و انتم ورود  
متنا و کلی و مقصود حلی آن دآرد که در اوقات صلوات و فرض لی مع الله وقت  
که از انفس آنات و اشرف حالاتست از بین مخلص معتقد تذکری فرماید و یک  
نفس که قیمت آن ملکیت جهان نتوان کرد در کار این مخلص کند تا قابل مقبول و طالب  
مطلوب شود و ما ذلک علی الله بعزیز **نوع سوم** برکات وجود مبارک شیخ الاسلام  
اعظم مقتدای اعلم اکرم قدوة ارباب الحق و الحقیقه سالک الشریعه و الطریقه سلطا  
ارباب توحید برهان اصحاب التفرد و التجرد المتتیل الی الله تعالی کل التلیل السائل  
فی مساکل الحق اوضح مسلک و ابین السبیل قابل الاسرار الالهیه حامل اللطایف الالهیه  
هوتیه العالم بخفیات السلوک الناصح الاعاظم و الملوک شیخ الوری و علم  
الهدی صدر الملة و الحق و الدین کھف الاسلام و المسلمین موجب هدایت کافہ  
اسلام بار و انواع تابدات ربانی و توفیقات یزدانی متصل روزگار مبارک فی  
انقطاع و انصرام بالبنی و آلہ الکرام مرید مخلص معتقد بروظیفه اعتقاد و ارادت  
مواظبت نموده بمجموع وجود معتکف آستان جلال که مورد قبول و اقبالست می باشد  
ولا یزال با ستمدله هم علیه امداد استظهار رس از دیاد می باید و از حضرت ربوبیت  
رسبی که منضم و وصول سعادت استرشاد و استغلات ان جناب ولایت  
مآب باشد بنصره و ابتهال سوال میکند قریب اجابت بار **دعا و عربی که برون**  
**این انواع بمشایخ نویسند** افاض الله مبنا من برکاته علی العالمین و ادام ظلالة علی الاسلام



والمسلمين ادام الله بركة حيوته الشريفه الي يوم الدين وميامن اوقاته سببا لنظام العالمين  
لا زالت انوار بركاته ساطعة واشهد اوقاته لا يحصى لاحد ادام الله بركته وابدالي يوم البعث  
والنشور مدته **صلى الله عليه وسلم** **دوم** **در القاب وادعية مريدان مشايخ**  
**سه نوع نوع اول** خادم المشايخ العارفين مرتب معايد السالكين المحققين نور الملة  
والدين بقلوب ارباب قلوب واصل بار وامله بركات رحمانى بروزكار عز بزش  
متواصل محمد وآله دعا ومحدث نا محصور ابلاغ وار سال مي افتد جواذب نزاع بالنقاء شريف  
از حده امكان متجاوزست ادراك آن امنيت عما قريب **بل نوع دوم** بركت وجود  
شيخ ملكم مخفي الزهال اوج العباد قدوة السالكين جمال الملة والدين بطبقات اهل  
ايمان واصل بار و اوقات شريفش را انواع جذبات الهى بشين تعده و تبايى حاصل  
بالبنى وآله الاطهرين من عترته والاكرمين من صحبه وعشيرته دعوات موفور وخدمات  
نا محصور ابلاغ مي افتد وباستجذاب درون مبارك و استمداد هم عاليه امله استظهار  
متواتر است و آنرا اثرها باشد توفيق ادراك ملاقات عما قريب رقيب و رفيق بار  
**نوع سوم** تر في حالات شيخ ملكم اسوة مشايخ الامم انموذج السالكين قدوة المتورعين  
صلاح الملة والدين موجب انتباه قلوب لبان مناجح تحقيق بار و بركات و جود عز بزش  
حكمان را رفيق طريق بالبنى وآله معتقد آرزو مند بر تبليغ نجات مواظبت مي نمايد و  
از صفاء و مشارب اوقات شريفه موجب استعدادي كه برى العليل منعطشان بودي  
نثار باشد ميكنند اين مطلوب حصول موصول بار **دعاء عزمه** كه بمريدان مشايخ  
نويسند دامت بركته زبدت بركته ادام الله توفيقه و سهل الي الخير طريقه جعل الله مساعده  
في السلوك مشكوة واعماله منقبه مبروزة **فصل بنجم** **در القاب**  
و ادعية قاضي القضاة و ديكر قضاة و اتباع ايشان سه صورت **اول** **در القاب**  
و ادعية قاضي القضاة **دوم** **در القاب و ادعية ديكر قضاة سوم** **در ذكر ايجان**  
قضاة نويسند **صلى الله عليه وسلم** **در القاب و ادعية قاضي القضاة**  
**سه نوع نوع اول** مجلس شريعت شريفه نبوي و مسند حكومت منبته مصطفىوي  
بار و جود مبارك مولانا اعظم خليفه العجم قاضي القضاة الممالك منفذ الخلايق من محال  
الممالك شافعي الزمان نعمان الاولين مقتداي اهل الايمان خاتم المجتهدين تابع سنين سيد

المسلمين جمال الحق والملة والدين كمال الاسلام والمسلمين سالماي نامعده مقرر جلا لت  
وكرامت و مقام صيانت و صرامت بار امير دين كافه اهل اسلام با مقام جناب عالي منوط  
و مصاح خلايق بفرط اعتنا و التفات شده سامي مفوض و مربوط بحق رسول المختار و عترته  
الاظهار مخلص معتقد بر سلوك طريق مخالصة استمرار و بر مفر مصافات و موالات استقرار  
نمونه مجموع و جود منعطش النقاء شريف مي باشد و از حضرت ذالجلال اجابت سوال  
ملاقات را ساعه فساخه انتظار مي كند بيت يارب اين آرزوي من جو خوش است تو بدين آرزوي من برسان  
و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته **نوع دوم** مدد اسلام بناه مولانا اعظم ملائمة العالم  
قاضي القضاة الممالك السلطانية والى ولاء الولايات الايلخانية و القانية شرح الزمان  
نعمان الاولين مقتداي اهل ايمان مريدان ممالك ايران تاج الحق والملة والدين شمس الاسلام  
والمسلمين بموارة مقصد طالبان شرع نبوي و مطلب سالكان مسالك مصطفىوي بار او  
فات شريفش بر عادت بر ان نظام مهام كافه انا م صرف و عين الكمال از جناب  
عالمش كه منبع مواليت ابد الدهر مكفوف بالرسول العربي والبنى الهيا شفي محب مخلص معتقد  
دعائي كه از تقسيم آن رباح جان طراوت كبر و نجحتي كه از فوارج رواج آن كل دل نصرت  
بدرد و جناب عالي ابلاغ و ار سال ميكنند غلبه اشواق بالنقاء مبارك متجاوز الحد والعدت  
توفيق ادراك آن امنيت كه اعز آما نيست عما قريب مبسر بار بالبنى وآله الاطهار **نوع سوم**  
جناب شريعت بناه مولانا اعظم مقتداي اعدل اعلم قاضي قضاة العالم والى ولاء العرب  
و العجم شافعي العصر نعمان الدهر كفييل من صالح الموحدين نصير اهل الايمان باجماع المؤمنين  
شمس الملة والحق والدين ظهير الاسلام والمسلمين نا منقرض عالم مورد متابعت شريعت  
واحكام مصدر مطيعان او امر و نواهي خير الانام عليه الصلوة والسلام بار سده دين حنبلي  
بن جود مباركش ابدام شرف و مكرم و مكان احكام شريفش در آفاق و انفس مردم  
ارجب و معظم بحق محمد وآله الطاهرين مخلص دولت خواه قواعد اخلاص و ابلاغ خدمات ممد  
و مبسوط مبدار و بموارة بنشر محامد و بسط منافع و مكارم آن جناب رطب اللسان  
كيا باشد و ممكن تحت بدان مصروف و مقصود كرد اينده كه محاري احوال بر منهج مرام باشد  
وامير دو جهاني بكام نشاء الله تعالى **دعاء عزمي** كه بقاضي القضاة نويسند باني الله  
على العالمين ميامن عدلته و افاض عليهم سجال نصفته اجري الله احكامه بالحق والصواب



واقلامه بالصدق الى يوم المنقلب والما تب لازالت احكامه جارية بنقر بر الحق في حق  
واقلامه ناطقه بالصواب في مستقره لازالت ساعية في امور الدين مشكورة واعمالها  
لح عند الله تعالى منقلب مبرور ادام الله ايامه لتقر بر الحق في مقرها وتنفيذ الشرايع الى  
مستقر يا اوصل الله ميامن عدله الى العالمين وبركات فيض فضله الى المسلمين فتح الله الانام  
بطول بقائه ومزيد سموه وعلايه منع الله المسلمين بدوام ايامه ولا سلب عنهم مراض او امره و  
شرايف احكامه **صورته** **در القاب وادعية قضاء** **نوع**  
**نوع اول** محاكم شرع محمدي ومخاض ملت احمدی بوجود مبارک مولانا اعظم خیر انام اکرم  
اقضى قضاء الممالک الساک من طرف الانصاف احسن الممالک اعدل ولاه ايام وافضلهم  
انفی حاکم الانام واکلهم ربس الاصحاب الناطق بالحق والصواب بحی الحق والملة والدين  
المخصوص بغناية الله رب العالمين الفایق علی الافاضل المبرزین آراسته ومشرف بالوسیع  
روزگار بستماع صبت مآثر ومنتاقش مفرط ومشف بالبنی وآله دوستدار مخلص بنمید قواعد  
اخلاص وودله واعتضاد غوده مشتاق ملاقات مبارک می باشد واز جناب جلال احدث  
اسباب التعابر احسن وجوه سوال میکند مستجاب **نوع دوم** توفیر لشتیانی  
ونقلب اشواق بحال مبارک مولانا اعظم ملک القضاء فی العالم علی الاقدار والهمم سید افضل  
الاعم اما المذاهب صدر المشارف والمغارب جامع محاسن الاخلاق قبله اعظم الافاق جال  
الحق والملة والدين حجة الاسلام والمسلمین المنتصف للمظلومین من الظالمین ضاعف الله  
اقداره وقضی کما یجب ونجیر او طاره حقا که از مظان او نام و مدارک افهام منجا وزست  
رب الارباب توفیق سعادت اجتماع علی احسن الصور والارواح مهیا ومیسر کرد انال  
بالبنی وآله الطاهرين **نوع سوم** ميامن فیض عدلت مولانا اعظم علامة العالم منبت  
الاعم ملک قضاء العرب والعجم شرح الزمان نعمان الاوان رکن الحق والملة والدين  
محمد الاسلام والمسلمین بجمهور طوایف عبال واصل بل وتابدات ربانی وتوفیقات سبحانی  
بجناب شریفش ابد امتواصل بالبنی وآله معتقد نیازمند بر وظایف اعتقاد مواظبت بمناب  
وار حضرت قاضی الحاجات ومجیب الدعوات کسبی که متضمن التفاضل شریف باشد سوال  
می کند ومزید جمعیت جناب رفیع می طلبد آن مطالب محصول موصول بل **نوع چهارم**  
که بقضاء ولایت نویسد افاض الله علی العالمین سجال عدله وروی عطاش الانام

من شجایب فیضه وفصله ابقی الله ميامن عدله علی کافله الانام وجعل احکامه بالصواب مدي  
الذیور والاعوام لسبغ الله علیه ظل الانعام والالطاف وجعل قلامه مدي الايام جارية  
بالحق والانصاف **صورته** **نوع اول** مولانا معظم مقتدی مکرم دستور القضاء العادلین نایب  
ولاة المنصور منوی اهل الايمان کمال الملة والدين ادام الله فضایله بسلامت وتجات مخصوص  
ومجاست خاطر متعلق ادراک حضور کشتن می باشد حق تعالی آن عزیز را توفیق تفرع حقوق در  
بجال و مراکز کرات کناد بجن حقه **نوع دوم** مولانا معظم قدوة الوکلاء والنواب اسوة  
الایمة والاعیاب شرف الملة والدين عمت فضایله دعوات نامحضور تامل فرماید غلبه  
اشواق منکثر شناسد روزگار عزیزش همواره بافاضت خیرات واشاعت مبرات  
مستغرق بالبنی وآله **نوع سوم** مولانا معظم امام مکرم قدوة القضاء جامع محاسن الصفات  
شهاب الملة والدين دامت فضایله نبیل دعوات ونحایا ازین جانب مخصوص ومجاست  
جوامع اوقانش بنجر مراضی الهی سمحون بل ونفس نفیثش از مکان زمان محروس ومحمون  
بمجد وآله الاطهار **فصل ششم** **در القاب وادعية نواب**  
**دیوان سلطنت** **نوع اول** امداد دولت و اقبال صاحب اعظم مولي  
ملوک الوزرا فی العالم ملاد جمایه العالم باجماع الاعم افتخار ونظام ایران المخصوص بمناب  
جناب جلال الرحمن مشیر الدولة المکرمة نایب السلطنة المعظم الموبد بتايد الله رب  
العالمین خواجہ محمد الحق والملة والدين غیاث الاسلام والمسلمین جون انواع الطاف بزدانی  
بجناب عالی متواتر ومتواصل بل وطوایف جهانیان را از زلال افضال می در بغش اعذب  
موارد مشارب حاصل بالبنی وآله مخلص ترین دعاگویان بر وظیفه دعا می که از فوایح  
روایح آن ریاض بهار در ارنیاح آید وانوار ازهار در امتزاج منابر ت مینماید و از  
حضرت ربوبیت دوام شرايف ايام که مسئول جمهور انامست سوال میکند متصل اجابت  
بل ودولت مآثر معروف ارساحت بار اخت متفصل رب اتم **نوع دوم** جناب عالی  
مآب صاحب اعظم دستور العالم مولي ملوک الوزرا فی الافاق منیل الفواضل والمکام  
بالاستحقاق نظام ممالک ایران بنه اهل ایمان نایب الحضرة الشریفة السلطانية مشیر الدوله  
الایمانیه فی الحق والدين عماد الاسلام والمسلمین بر تواتر ادوار و تعاقب قرون



واعصار ملاطوایف الامم و مقصد اکابر و اعظم عرب و العجم بالامور دین و دولت مبر  
 مقتضای رای انور سبها و مشارب امانی و امال بروفق ارادت خیمه ازهر مصفی و مهنا بحر و الا  
 مخلص ترین دعا گوین دولت خواه بوظیفه اخلاص قیام نموده علی مرور الایام طالب ادراک  
 سعادت التفاتت و از حضرت رب العالمین جل جلاله دریافت آن امنیت را بفرغ  
 سایل انه ولی ذلک و القادر علیه دولت جاوید **نوع سوم** اشعه آیات مجد و معالی  
 صاحب اعظم ملاذ اعظم العالم مدبر مصالح الجمهور ناظم منشئات الامور نظام الممالک  
 اب لک من طرف المحامد اوضح المسالك کشف المله مشیر الدوله نایب التخت و التشریر  
 مطاع کل مامور و امیر شرف الحق و الدین غیاث الاسلام و المسلمین ساطع و تابان بالو  
 ثواب ثواب آرایش در بسط بسط معدلت و نشر جناح نصفت لامع و در نشان بالی  
 وآله و صحبه دعاگوی مخلص و هو اخوان متخلص دعایی که از شایبه ربامعرا و خدمتی از خبر  
 تجدد و تقدیر منزله و مبراجنا ب معلا ارسال میکند لشتیاق بدریافت سده سامی  
 و عه عالی درجه قصوی یافته اذراک آن امنیت عما قریب بال محمد و آله الطاهرین  
**دعا و عزیزی که بنواب دیوان سلطنت نویسند** اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره ادا  
 م الله ایامه و اجری بین الخافقین احکامه تفضل الله او امره و نواهیہ و جعل مقرونه بالکتاب  
 المحامد ایامه و لیالیه جعل الله ایامه ایام السو و و اوقات اوقات البهجة و الجبهه **فصل**  
**هفتم در القاب و ادعیه نواب دیوان و زارت که ایشانرا نایب قلم نیکویند**  
**نوع نفع اول** امداد ارتقاد ارتفاع بی شایبه انصرام و انقطاع  
 قریب روزگار مبارک صاحب اعظم صلاح العالم مغیث الامم ملک ملوک الوزرا فی الافاق  
 منیل الفواضل و المعالی بالاستحقاق نظام و افتخار ممالک ایران المخصوص بعواطف  
 الرحمن تاج الحق و الدوله و الدین شرف الاسلام و المسلمین متواتر بل و دست  
 تصرفی روزگار از تعرض جناب معلا و سده و الامن جمیع الوجوه قاصر محمد المختار و  
 عنتره الاخبار و الصحابه الا برار دعاگوی مشتاق بوظیفه اخلاص قیام نموده دوام  
 جاه و جلال از حضرت ذی الجلال میطلبید و اسباب وصول را بخیر متذکران حضرت  
 سوال میکند اللهم کنجی معالی الابرار بال **نوع دوم** تعاقب امداد جاه  
 و جلال و تنایع اسباب رفعت و اجلال بجناب عالی صاحب اعظم دستور عادل اکرم

صلاح ممالک عالم ملاذ و ملجاء اولاد لهم کافل المصالح ناظم المناجج مدبر زمان ضابط مصالح  
 ممالک ایران الملوید بتاید رب العالمین شمس الحق و الدین رکن الاسلام و المسلمین بر توالی  
 بیالی و ایام و توارد شهر و اعوام بالخورشید اقبال از مشارق سعادت طالع و اشعه انوار  
 فضل و انضال کشین انقطاع اجتنال سراج و لامع بالبنی المصطفی و الرسول المحبتی دعاگوی  
 دولت خواه بر قاعده موالاة مستقر و بر جاده محبت و مصافات مواظبت و ستمت خدمتی  
 که زبان قلم از تفریر آن قاصر آید و دعایی که بنان بیان از تعدله ان مقصر کمره بجناب والا  
 و سده اسمی ارسال میکند و دریافت حضور مبارک را که اعز مطالبست از حضرت و اهب  
 المواهب می طلبید با جابت مقرون بال **نوع سوم** و روه و فوه اقبال و توجه رکب  
 دولت و جلال بجناب سعادت مآب صاحب اعظم مدبر امور العالم ملاطوایف الامم دستور  
 ناظم و مناجج ممالک ایران عمار الحق و الدین غوث الاسلام و المسلمین متعاقب و متواتر بار و  
 دست تعرض روزگار از اذیال دولت ابد پیوند قاصر بالبنی و آله مخلصین دعاگویان که  
 دم از موالات آن جناب میزند و در فضیلت آن درگاه دولت ایشان پرواز می کند عبودیتی  
 از شین احصا مبر اتوجه سده معلما می گرداند و از حضرت صمدیت اسباب وصول بندگی استند  
 عامی نماید با جابت مقرون بال انه ولی ذلک و القادر علیه **دعا و عزیزی که بنواب دیوان**  
**وزارت نویسند** عزت انصاره و مدت اعماره عز نصره زید قدره ضاعف الله جلاله  
**فصل هشتم در القاب و ادعیه امرا و لکا و تو فانات سر نوع**  
**نوع اول** آفتاب دولت و سعادت امیر بزرگ عادل جوان تخت سبهدار ایران  
 لشکر کش جهان از آفاق سعادت طالع بال و کوش و کردن ایام احکام مطاع او را مطیع و سامع  
 بنده مخلص و ظایف دعا و اخلاص مرتب داکشته بوظیفه دولت خواهی مشغول است و اما  
 رات اجابت مشاهد و معاین می بیند دولت دایم بال **نوع دوم** مواکب میمون  
 امیر بزرگ عادل سبهدار بکتی لشکر کش جهان برگزیده حضرت رحمان همواره شامل و فوه  
 اقبال و مشمول انواع الطاف ذی الجلال بال اولیا منصور و اعدا مظهر بنده دولت  
 خواه و ظایف خدمت و دعا مرتب داشته مشتاق حضور مبارک می باشد و از حضرت  
 رب العالمین سعادت دریافت ملاقات میطلبید سنجاب بال **نوع سوم** توجه فوه  
 اقبال و دولت بجناب عالی امیر بزرگ عادل سبهدار اطراف ممالک از منة العدل والا



متواتر و متعاقب بار و امداد نصف و معدلت شامل حال کاف ابا بعد و اقارب بالبنی و آله  
و صحبه خدمتی زبان قلم از تقریر آن عاجز باشد و بنان بیان از تحریر آن مقصر توجه جناب  
بر رفع گردانید می آید و از حضرت جل ذکره سبب البقاء آن جناب سوال می کند بآیا  
متصل بار **دعاء عربی که با مراد مذکور نویسد** ز بدت دولته دامت دولته زیدت رفعت  
زیدت اقباله لوام الله اقباله ادام الله دولته **سبح الله نعمة** **فصل نهم**  
**در القاب و ادعیه ابناء قان و مقربان بار شاه سه نوع** **نوع اول** بسطت جاه و جلال  
امیر معظم صاحب السیف و القلم مقرب الحضرة السلطانية مقبول الدولة الایمانیه و القاب  
عماد الدولة و الدین در ترقی و از دیار بار و امداد ایام حشمت و رفعت مقرون بیوم النشور  
و التناوب و وجه دعا کوی مخلص و طایف و ثناء و رواتب تحت و دعا موجه جناب معلما  
می گرداند و دوام ایام سرور و بقای لیالی منجب و جهور از حضرت ملک غفور می طلبد مستجاب  
بار **نوع دوم** آیات معالی و مکارم صاحب عظم مسجع انواع الفضل و الکرم مقرب الحضرة  
امین الدولة انیس الملوك جلیس السلاطین خواجه شمس الدولة و الدین مختار الخواصین عالمنازا  
واضح بار و انوار جاه و جلالش تا بیوم النشور لامع و لا یج بمنه و سعده لطفه محب مخلص دعایی که با  
مزاج جانها استزاج کند و یا بکار نسایم نو بهاری از دواج نماید موجه جناب شریف می  
گرداند و از درگاه صمدیت دولت ملاقات می طلبد با جابت مقرون بار **نوع سوم**  
اقدار و معالی امیر کبیر عالم عادل مؤتمن الدولة مقرب الحضرة عمدة الامر از خواجوز  
جلال الدولة و الدین صدر الاسلام و المسلمین با امداد زمان بمعنان بار و خفیات  
الطاف لا یزال مانع تصاریف زمان و طوارق حدثان بحق النبی المختار من بنی عدنان  
داعی دولت خواه و مخلص لی شنباه بوظیفه دولت قیام غوغا سبب حشمت و جلالت  
از حضرت عزت سوال می کند امارت اجابت مشاهده و معاین می بیند استدامت دولت  
تا قیام ساعت بار **دعاء عربی که با ابناء قان و مقربان نویسد** زله الله تقرینه و ادام  
ترجیه ادام الله قرینه و لسبح علیه نعمة عظم الله قدره و اعز نصره ادام الله دولته و رفع  
قدره و قدرته **فصل دهم** **در القاب و ادعیه انا بکان سه نوع**  
**نوع اول** جناب عالی انا بک اعظم ملک المقرب و ارث مملکت کیان نظام و شهر  
یا مملکت ایران مظفر الدولة و الدین نصر الاسلام و المسلمین همواره مقصد و فخر و زنده

و ملاذ اکابر آفاق و اقطار بار امور کامرانی بر وفق رای منیر مهیا و اسباب شالامانی بر  
مقتضای خاطر خیر موفور و موفی بحق حق حقه محبت دولت خواه مرقع عالی را بدعایی که مهیا آن ریش  
جانها می باشد و محط آن حیاض جلالتها مخصوص و مجی می گرداند و از حضرت عزت دوام  
دولت و بسطت عرصه مملکت می طلبد مستجاب بار **نوع دوم** توانر امداد و اقبال  
بجناب جلال انا بک اعظم ملک ملوک المقرب و ارث ملک کیان شهریار ایران رکن الدولة  
و الدین عماد الاسلام و المسلمین لایزال بار و تعاقب انواع الطاف دی الجلال بسده سدره  
مثال علی تعاقب الغدو و الاصال بالبنی و آله خیر ال محمد مشتاق و مخلص لی نفاق ادا امت دعا  
می که با نسیم نو بهاری برابری کند و کسک امتحان با نانه مشک تاناری زنده بجناب سامی موجه می  
دارد و از حضرت منزل البرکات اسباب جاه و جلال سوال می کند قرین اجابت بار  
**نوع سوم** همواره مسند مجد و بزرگواری و سده جلالت شهر یاری بوجود مبارک انا بک  
اعظم ملک المقرب شهریار و نظام ایران و ارث باستحقاق ملک کیان المخصوص بعواطف  
جناب جلال رحمان شمس الحق و الدین رکن الاسلام و المسلمین مشرف و مزین بار و دل  
و دیر سهر دوار یافتنا الفتا بها یون و عزه بهمون خرم و رونس بمنه و سعده رحمة داعی مخلص  
و محب خالص بر شوارع و لا وودله و جوله محبت و اعتقال استمرار غوغا در مطان اجابت  
دعوات از حضرت قاضی الحاجات دوام ایام شهر یاری سوال می کند با جابت مقرون  
و متصل بار **دعاء عربی که با انا بکان نویسد** ابد الله جلالة و لسبح علینا طلاله  
ابد الله قوایم دولته بدعایم الانصاف و اراح عن فناء جناب جلالة تبعات الاعتراف  
خلد الله شرایف ایامه و اذر علیه سائب افضاله و انعامه اعز الله نصره و نفذین الانام  
امر ضاعف الله جلالة و شرح بنیل الامال باله جعل الله ایامه مقرونة باللدوام و اعوامه مستغرة  
بتضا امهام الانام الی یوم القیام **فصل یازدهم** **در القاب و ادعیه**  
**سروانشاهان** بجناب دولت بناء شروانشاه اعظم اعدل ملوک الامم نظام و شهریار ایران  
و ارث مملکت کیان الموبد بتاید الله الرحمن عماد الدین و الدین جلال الاسلام و المسلمین  
ابد الله دولته و امد الی یوم المحشر مدته دعا کوی دولت خواه فراوان خدمات و دعوات  
ابلاغ و ارسال می کند و از حضرت عزت عزمت و جلالت استدامت ایام دولت سوال  
می کند با جابت مقرون بار تعدد انواع و کیفیت دعاء عربی بران موجب که جهت انا بکان



نور نوشته شد ما بنان تسلیم و تحیت برهما یون منوال باید نوشت **فصل**  
**در اندر دهم در القاب و ادعیه امرا و کیلانات** بجناب امیر اعظم اسفند  
زمان افتخار جیلان و مازندران قدوق ملوک طبرستان جمال الدین علاء الاسلام و امیر  
لازال معظما دعوات موفقه و نجات با محصور تبلیغ می افتد دوام آیام کامرانی و جمعیت و استقامت  
امعه مملکت بروجهی که متغیای ضمیمه منبرست لایزال مهیا و میسر بار و مصالح دین و دولت بروفق  
خاطر خطیر محصل و مقر بالبنی و آل درین صورت نیز تعدله انواع و کیفیت دعاء عزتی بران  
موجب که جهت اتابکان نور در قلم آمد ما بنان تسلیم و تحیت باید نوشت و اگر یکی را از  
امرا و کیلانات در مرتبه نازلتر از دیگران باشد در القاب اختصار باید کرد و بزرگ قدر  
ملوک طبرستان حاجت نباشد و اگر در مرتبه حسب اصالت و نسب نبشتن باشد حسب نسب  
جهان یا حسب نسب جهان اضافت باید کرد و ابجاز القاب یا اطناب منوط برای منشی  
باشد **فصل سیزدهم در القاب و ادعیه وکیل حضرت**  
**سلطنت سه نوع نوع اول** مرقعای مولانا اعظم افضل اکابر العرب و العجم  
وکیل المحضرت السلطانیة امین الدوله المنیع القانیة افتخار و مقتدای ایران بنه و پیشوا  
اهل ایمان مظفر الدوله و الدین قطب الاسلام و المسلمین همواره محط رحال رجال و مہبط  
الطاف انوار ذی الجلال بار اسباب کامرانی بروفق خاطر مبارک مهنا و منتظم و اشکات  
آمال و امالی بر مقتضای ضمیمه انور مجمع و نسیم بحق حقه دعا کوی معتقد بر استمرار حالات  
و استمرار حالات و ظایف ادامت دعوات و اقامت تسلیات و نجات مرتب  
میدارد و از حضرت باری بریات و ذاری ذریات دوام آیام آن افضل انام و زین  
مکتوبات شہور و اعوام سوال میکند عرض اجابت را مصادم و هدف استجابت را مقام  
بار بالبنی و آل و صحبه **نوع دوم** و روه و فوه معالی بجناب جناب صاحب اعظم ملاد  
اکابر العالم ملحوظ نظر عنایت ربانی وکیل حضرت ایلخانی علاء الدوله و الدین نور  
الملوک و السلاطین ابد الدهر متوالی بار جمیع آیام و لیالی محفوف حمایت و حراست الطاف  
ذ الجلالی بالبنی و من والاہ داعی نیازمند و مخلص آرزو مند دعایی که اطایب نسایم  
آن بانوائج مشکلتاری برابری کند و فوائج روائج آن در کلزار جننها و بهاری عطاری  
موجہ جناب سامی که مورد نیکونامی و مصدر پسندیده فرجاست می گرداند اشتیاق

بمبارک کریم خارج حدود بیان و بیرون رسوم تبلیغ است اسباب ادراک النقا بروفق  
متننا میسر و مهیا بالبنی و من اصطفاه **نوع سوم** بجناب فضایل بنه ملک اعظم امیر  
و صاحب معظم افتخار ممالک ایرانی وکیل حضرت ایلخانی حسام الدوله و الدین امین الملوک  
و الخوافین مدی الا زمان و الاعصار محفوف اصناف الطافی ربانی بار و انتظام جمیع امور  
و مهام از انواع ممدات تا بیدات آسمانی بمحمد و آل الفرائط الطاهرین و اصحاب الزمر الطہیین  
مخلص دولت خواه و محبت بنی اشتباه دعایی که از رباض عین و دل و زیدین کبر و مہبط  
انوار جلال ذی الجلال را نسبت بدیورد بجناب دولت مآب موجه می گرداند و علی  
تعاقب الازمنه و الدهور و تابع الایام و الشہور صورت اجتماع را بر این اوضاع  
می طلبد مستجاب بار **دعا و عمرانی که بوکیل حضرت سلطنت نویسند عزت انصاره**  
مدت اعصاره لازال معظما لازال میجلا و مکرم لازالت ایامه مستغرق بتقریر الحق  
فی مرقه و اقلامه جاریه بالصدق می مستقره ضاعف اللہ سعادتہ و ادام دولتہ  
**فصل چهارم در القاب و ادعیه الخ بنیکمی ممالک سه نوع**  
**نوع اول** اسباب مجد و معانی صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مهام الممالک بالستہ  
الافلام ملک ملوک الوزرا ملاذ طوایف الوری نظام و افتخار ایران اعدل اعظم و اکابر  
جهان ضیاء الحق و الدین سعد الاسلام و المسلمین ساعه فساد در زبانت بار و تا  
بیدات ربانی لحظه فلحظه قانع ابواب دولت و سعادت بمنه وجوده مخلص ترین دعا  
کوبان دولت خواه بر طریق دولت خواهی استمرار نموده دعایی که مروج ارواح و مہبط  
اشواق در قلوب و اشباح باشد بانسایم اسرار موجه جناب فلک مقدار می گرداند خلوص  
عقیدت و صفات مشرب مودت با حساب جنت صفت چون مستغنی از توضیح و تقریر و نی  
نیاز از شین و تحریر است در ان شروع نمی کند ضمیمه کم منی بذلک اعرفی توفیق ادراک ملا  
قات که افضل مراد است عما قریب میسر و محصل بار بالبنی و عشرته الطاهرین **نوع**  
**دوم** ترفع اقدار صاحب اعظم دستور اعدل اکرم و الی اقالیم الفضل و اکرم علی الفز  
و استیم نظام ممالک ایران منظور نظر عنایت و عاطفت حضرت بزدان نظام الحق  
و الدین ظہیر الاسلام و المسلمین تا بروج افلاک ہم عنان بار و جناب دولت مآب مون  
و مصون از طروق حدثان داعی بنی لشتباه و معتقد دولت خواه دعایی که از فوائج



آن نسیم ریح جانها کنند و از بهوب آن است و ریح قلوب و ارواح است دلالت نماید و جناب ملک  
 رفعت ارسال می کند لشتیاق بطلعت طالع کشای جون معالی جناب عالی نهایت بدیر نیست  
 دریافت آن امنیت که افضل امانیت عما قریب مینا بال بالینی ومن اجتناب **نوع سوم**  
 مساند جاهد و جلال و مفار دولت و اقبال بوجه مبارک صاحب اعظم نفاذ اکابر عالم مدبر  
 مالک ایران ضابط مصالح جهانیان کفیل مناج عالمیان بنه اهل ایمان عیاش الحق و الدین  
 علاء الاسلام و المسلمین تا انقراض زمان آراسته بل و سر و سوارات امانی در چمن کامرانی سرشته  
 بحد و آله مخلص مشتاق و محب معتقدی نفاق دعایی که با ورلده سحر خیزان مواجهه کند و تحقیق که بال  
 کارست بیداران معارضه نماید بجناب جنات سمات جنات صفات می فرستد و با تواتر ادوار  
 و تعاقب بیل و نهار اطوال ذات بزرگوار و سده سده مقدار از حضرت ملک جبار می طلبد  
 با جابت مشفوع و مقرون بال **دعاء عمرنی که بالغ بنیک می مالک نویسنده** ادام الله ایام دوله  
 العزاء و رفع اقدار سده الساعه السما الی اعذ السماء اعز الله نصره و انفاذ امره زاد الله  
 قدره و شرح نبیل الامانی صدره عزت انصاره و مدت عماره **فصل شانزدهم**  
**در القاب و ادعیه مستوفی مالک نوع اول** نزول آیات بینات دولت  
 و جلال و و روه و فوه ركب کمال و اکمال بجناب سعادت مآب صاحب اعظم دستور اعدل  
 اکرم اعلم سیاق غایات الفضل و اکرم صاحب آیات المجد و الحکم و الحکم ضابط دیوان  
 الممالک با سنه القلم نبوی الشما بل و علوی الشیم مدبر الامور ناظم مصالح طوائف الجمهور  
 نظام ایران اکرم اعظم جهان المخصوص بمناج جناب جلال الرحمن جلال الحق و الدین  
 شرف الاسلام و کمال المسلمین بر توالی ایام و لیالی و حفظ و حمایت ذی الجلال و القربان  
 کار آن کان کرم و مصدر فضایل و معالی بالینی و آله الطهر و عتره الزهر دعاگوی مخلص دولت  
 خواه دعایی که ارواح کربان را در اهتزاز آورد و تحقیق که قلوب روحانیان را ارتاح  
 بجناب ملک متدار اصدار می کند التیاع بغر غمرا و آشتیاق بطلعت خورشید سها جون  
 معالی و کمالات آن مظهر انواع مکارم و حسنات نهایت بدیر نیست قاضی الحاجات  
 و مجیب الدعوات دعاء این دولت خواه را که از محض اخلاص و و دله منشعب از  
 منبع اتحاد و اعتقاد منبعث است با جابت و استنجابت مقربین کرد انال از سبغ الدعاء  
 و مجیب النداء **نوع دوم** و روه و فوه منقبت و صدور و روه حشمت بجناب دولت

مکارم

مآب صاحب اعظم کانل مصالح العرب و الغم خلایط حسابات الممالک الشارح من الشیخ  
 المناقب ایمن الممالک نظام و دستور ایران ناظم مهام جهانیان علاء الدوله و الدین عماد  
 الاسلام و المسلمین با منقراض زمان متواتر بل و دست تصرف الممالک از صدر منبع و سده  
 رفیع قاصد دوستان در کنف امن و سلامت مسرور دشمن از ضربت انبابت نوابب مقهور  
 داعی دولت خواه بعضی خدمتی که نسایم اخلاصش چمن باغ را طراوت بخشد و ذکر تحقیق که  
 از هزار ریاض از لستشاق آن نصرت کبر و مزاجم جناب شریف و مفر منیف می گردد  
 و لا يزال از حضرت ذی الجلال دولت ملاقات را سوال می کند بحسن اجابت مقرون  
 و متصل بال **نوع سوم** جناب دولت مآب صاحب اعظم مستخدم ارباب السیف  
 و القلم و الی دلایات الفضل و اکرم معین طوائف اللام طلبة الانام مجبر الایام صاحب  
 الآیات العظام الواصل الی الغایات الجسم مغیث الملهوفین مقوی الصغفاء و المساکین  
 عماد الحق و الدین علاء الاسلام و المسلمین همواره مستقر سعادت و مهبط انواع انوار  
 جلالت و عظمت بال امور دولت بر مقتضای ضمیر منیر ساخته و روزنامه مطالب بر وفق  
 ارادت رای همایون پرداخته محب مشتاق و مخلص نی نفاق خدمتی از شغف تعدله  
 مع او تحقیق از وصفت تحدید و تجدید مبر بجناب سده آسار سال می کند آشتیاق بالتقاء  
 شریف از مزلق او هام و مدارک افهام خارج است ادراک آن امنیت بر احسن وجه  
 روزی بال بالینی و آله و صحبه **دعاء عمرنی که بمستوفی مالک نویسنده** عز الله انصاره  
 و ضاعف الله اقداره ضاعف الله جلاله و لیسع علینا ظلاله اذ الله علیه شایب فضاله  
 و صرف اعین الزمان عن تعرض جلاله افر الله اعین الایام بشریف لقاء و اسبغ علیه بوالغ  
 عطایه و کوافل نجا به جعل الله ایامه مقرونه بمصالح الخلائق مشفوعه بمراضی الله الفا در  
 الخالق **فصل شانزدهم در القاب و ادعیه ممالک**  
**نوع اول** ترتیب قواعد دین و دولت و تدبیر مصالح ملک و ملت تا قیام  
 ساعف بصواب آرای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم ملک الوزرا ملاد اعظم الوری  
 مدبر امور الممالک السلطانیه ناظم مهام الولا یات الالبخانیه نظام و انفاذ ایران  
 افضل و اعدل اکابر جهان جلال الحق و الدین مجد الاسلام و المسلمین مقرون بال و حفظ  
 ایزدی در جمیع احوال حارث و حامی ذات همایون بالینی و آله و اصحابه مخلص نیازمند



تبلیغ خدمات که مورد آن حیاض اخلاص و مرتع آن ریاض اختصاص باشد جناب  
عالی را موجه می گرداند لواج اشواق و بواعث اشتیاق بطلعت طالع کشای و غره غرا  
بر وجه ظاهر و باطن این دولت خواه را محرک و تسبیح می کنند که زبان خامه در مطاوی نامه از  
تقریر و تحریر آن قاصر و مقصر است دولت التفاعا قریب میسر و مهیا با **نوع دوم**  
ضبط مصالح جهانیان و تدبیر مناجح عالمیان با صابت رای صاحب اعظم مقوی ارباب  
العصده و الحکم مشید مبانی المجد و اکرم ممد قواعد الافضال بفيض النعم ضابط امور و  
وین الممالک مدبر مصالح الثغور و الممالک نظام و افتخار ایران المودید بتأید الله الرحمن  
علاء الحق و الدولة و الدین عز الاسلام و عماد المسلمین منوط بالوهم دین و دولت نظام  
ملک و ملت برای صایب و حدیث ثابثش مربوط دولت خواه با بلاغ دعایی که نسایم آن از جم  
ارادت و خلاص بهبوب باید و در مقام اعتقال و اختصاص قرار گیرد جناب عالی و سده  
سامی را مزاحمت می نماید تواتر اشواق و نوا هض اشتیاق حقا که دل و درون را مشغول  
و مشغول و ظاهر و باطن را محترق و متردد می دارند حضرت الوهیت و جناب جلال ربوبیت  
حسن اجتماع و بمن التقار با رحمتی در بخت کافی با حسان بی امتنان و کافل بالبنی و آله  
الطاهرین و عترته الزاهرین **نوع سوم** قواعد دولت و اقبال و معاد جباه و جلال الحسن  
اهتمام و فرط اعتنا صاحب اعظم دستور افضل اعلم ملاطوف الامم ملجأ اکابر العالم  
معاذ صنادید الافاق مؤید الافاضل و الا عظم علی الاطلاق مشرف ممالک رافع المخاوف  
و الممالک نظام و افتخار ایران المخصوص بعواطف الرحمن شرف الحق و الدین نظام الکلام  
و المسلمین ممد و معقود بالوهم و ظل ظلیل بر مفارق اکابر و اصاغی انام الی یوم القیام عده  
و مبسوط بالبنی و آله الطاهرین مخلص ترین دولت خواهان بر شوارع شریعت ارادت  
استمرار غوف طریقت محال صفت را که مستفاد از حقیقت موافقت و مصداق قنست سلوک  
می دارد و لا ینزال بنشر فضایل و مناقب و ثب محامد و معالی جناب عالی لشتغال می نماید  
و از حضرت ذی الجلال لطیفه که مستدعی وصول بدولت وصال باشد سوال می کند و الا  
سجابه علی الله تعالی **عاشق** که بمشرف ممالک نویسنده همان ادعیه که جهت  
مستوفی ممالک ثبت افکار بمشرف ممالک نیز توان نوشت **فصل**  
**فصل** در القاب و ادعیه ناظر ممالک سر **نوع اول** دقایق انظار و

ثواب افکار صاحب اعظم دستور عدل اکرم مشید مبانی المعالی و المحارم ملاطوف ایف  
الا عالی و الا کابر مدبر امور الممالک الا بلخیانه ناظم مصالح دواوین القانیه موی ملوک الو  
زرا فی الافاق معدن المحامد و المناقب بالاکستحقاق نظام و افتخار ایران بر کزیر حضرت  
با عظمت یزدان خواجه علماء الحق و الدین شمس الاسلام و ظهیر المسلمین موجب انتظام کلیات منظم  
انام و معظمت مهام لیالی و ایام بالامور جمهور بر رای انور منوط و مهمات خلاصه بتدبیر ضمیمه  
از هر مربوط مخلص ترین دعا گوینان بنمید قواعد و ودله و تاکید مبانی محبت و اعتقاد خود  
را مفتخر و مباهی می گرداند و در صدق موالات و تحقیق مصافات آن جناب بر اعبان  
زمان سرافرازی می کند بیرامون تواتر نوازع نزاع و اشواق و بواعث التبعاع و اشتیاق  
نمی گزید که و قوف ضمیمه منیر بران قضیه کافی و بییان آن مطلب و اقبست سرعت التفایر و  
متنا میسر و مهیا بالبنی و المنتمین بولایه و المتشبهین با ذیال محبت و اصطفا **نوع دوم**  
استحجام قواعد دولت و کستقار مبانی عکلت برای رصین و تدبیر ثاقب صاحب اعظم  
موسس مبانی الفضل و العلم و الحکم ساحت اذبال الفضل و اکرم موی جزایل الفضایل و منیل  
کوانل النعم ناظم مهام الجمهور مدبر معضلات الامور مرتب دیوان الملکه با صابه تدبیر و مزین  
اوضاع السلطنه با قامت تقریر و تحریر خلاصه نوع الانسان المخصوص بجامع جناب جلال  
الرحمن معین الدوله و الدین غیاث الاسلام و المسلمین محال و ملوک بالوهم و اسباب عظمت و شتات  
امور دولت بمن تدابیرش محصول موصول دعاگوی معتقد برواتب دولت خواهی مشا برت  
می نماید و استدامت ایام همایون و کستقامت دولت روز افزون از حضرت بجهون  
بتضرع و تذلل سوال می کند و جناب عالی را بدعایی که امارات اجابت بر عنوان صحایف  
آن ظاهر و لایح است مشارالیه می گرداند و الا جابه علی الله تعالی **نوع سوم** تضاعف  
اسباب کائرا فی و ترادق امداد شادمانی بجناب رفیع و سده منبع صاحب اعظم مستجمع انواع  
المجد و اکرم ملک ملوک الوزرا مدبر امور الوری ناظم مصالح الممالک نظام و افتخار ایران  
غیاث الدوله و الدین علماء الاسلام و المسلمین فی انقطاع و انقضا و تواتر انواع الطاف  
لا یزالی بدر کاه عالی بی انصرام و انهما بالبنی و آله دعاگوی مخلص مشتاق و محب معتقد فی تفاق  
دعایی که از منابع اخلاص و ودله آید و نجفی که بر مرائع محبت و اعتقاد و زد مو اکب سده  
مثال ارسال می کند غلبه اشتیاق دل مشتاق و التبعاع خاطر ملناع بر وجهیست که زبان



از تقریر و بیان از تحریر آن قاصر است و ارباب الحیاة کسی که منضم ادراک ملاقات باشد  
از عجز غیب بمتشدد ظهور رسالت و بی الاجابة **دعا و عری** که بناظر ممالک نویسند  
بمانست که بعد از القاب مستوفی و مشرف ذکر رفت **فصل**  
**دوم در القاب و ادعیه حکم ممالک سه نوع** **نوع اول** محاکم دیوان سلطنت  
وزارت و مجاری احکام مملکت و محافل ارباب شوکت و جلالت بوجود مبارک صاحب  
اعظم سنج جلال الشامل و محاسن الشیم الفضایل بین الحاکم و المحکوم با صابته الاراء و الحاکم بین الامر  
و المأخوذ با و ابر الشریعة الشفاء و المعدلة الخ و انظام ممالک ایران منظمه نظر و عاطفت حضرت بزرگوار  
صدر الحق و البر عن الاسلام و المسلمین حاکم الممالک با جماع العالمین ابدالدهر مزین و مشرف به  
و مسامح ایام و لبالی با سماع او امر و احکام آن عادل انام مفوظ و مشفق محبت معتقد دولت خوا  
بر جاد و محالست و موالات استمر از غیبه من جمیع الوجوه مشتاق حضرت مبارک باشد و از حضرت  
ربوبیت اعادت ملاقات آن خلاصه مکنات می طلبند بحسن اجابت مقرون با **نوع دوم**  
قوایم معدلت و دعایم نصفت بین ایالت صاحب اعظم مستخدم اصحاب الحکم و الحکم مستخدم  
ارباب السیف و الاقلم افتخار و نظام ایران اعظم و اکرم و اکمل اعظم جهان ناشر انواع العدل و الا  
نصاف هادم قوانین الجور و الاعتناف صاحب الراي الرزین و الفکر الوصیل فخر الحق و الدین  
صدر الاسلام و المسلمین مسد و سخکیم بالوقا عده ملک داری و قانون شهر باری با صابته رای  
صائبش ممد و منتظم بالنبی و آله و عترته مخلص مشتاق و محبت شتاف دعایی که زبان از تقریر آن  
در دهان نکند و خجسته که دهان در بیان آن زبان آوری کند بجناب عالی و سده سامی هر سال  
می نماید و من کل الوجوه منعطف حضور حیات بخش میباشد و سرعت ملاقات را از فیض فضل  
احدی سوال می کند و منتظر اجابت می باشد جهان بکام بال **نوع سوم** قواعد جاه و جلال صاحب  
اعظم ملک الوزرا افتخار ایران احسب و انیب اکابر جهان شهاب الدوله و الدین نجم الاسلام و المسلمین  
با و ناکر موکد و ممد بال و ارکان دین و دولت بمن تقویت و تمشیت آن جناب سخکیم و مسند  
بالنبی و آله و صحبه دعا کوی مخلص که بولای آن جناب سر نفاخ بر فری فرقدان می ساید دعایی که بکمال  
از موارد اخلاص و اعتقاد و مستنبط از مناهل اخلاص و انحال بجناب معلل ارسال می کند و بر نفاخ  
ادوار و تواتر لیل و نهار دوام دولت و مزید حشمت و جلالت می طلبد و سرعت اجابت را از حضرت  
عزت مشاهده می کند و هو علی ذلک قد بر **دعا و عری** که حکم ممالک نویسند بر آن

**موجب که در فصول و انواع سابق ذکر رفت فصل اول**  
**در القاب و ادعیه حافظ مال ممالک سه نوع** **نوع اول** استان مکرمت تشیسان  
صاحب اعظم ملک الوزرا فی الافاق محضر المناصب و المناقب بالاستحقاق نظام و افتخار ایران  
عدل اکرم اکابر جهان ناصر الحق و الدین عماد الاسلام و المسلمین بیوسنه مصدر و فخر اقبال و دولت  
و مود و روه بهجت و سعادت بال عواطف ربانی بر روزگار مقرون بال و صدور احکام دیوانی بعلات  
شریف موشع و مشهور بالنبی و آله دولت خواهی ریا که موارده و دله او از زلال حبه منو است خرقی  
متجاوز الحد و العد موجه جناب عالی جناب عالی دولت تاب می گرداند و از حضرت احدیت و بارگاه  
ممدیت دوام جاه و جلال و مزید قبول و اقبال سوال می کند و سبوی که منضم وصول بخدایت باشد می طلبد  
بجناب بال **نوع دوم** صدر رفیع و ستر منیع صاحب اعظم جلال الوزرا و الافاق مجمع  
المحامد و المحاکم علی الاطلاق نظام و افتخار ایران کریم الدوله و الدین فخر الاسلام و المسلمین  
ملاذ ارباب حاجات و ملجأ اصحاب اعیالی مناصب درجات بال موارده کامرانی مود و خیام سعادت  
با و ناکر تابید و تحلید موکد و مشهور بالنبی و عترته خادم مخلص و محبت خالص بر استمرار دعا و دولت  
بوظیفه محبت و موالات قیام نموده دعایی که سهام آن مصالح عرض اجابت باشد بجناب جناب  
رفع موجه می دارد و بجوامع همت و وجه منعطف حضور حیات بخش می باشد کسی منضم اقبال  
از حضرت ذی الجلال می طلبد بجناب بال جهان بکام **نوع سوم** اعتدال و اقدار و فخامت  
مقدار صاحب اعظم قدوة اکابر العالم جلال الوزرا ملاذ الوزرا فخر ایران عز الدوله و الدین  
صدر الاسلام و المسلمین بار نفاع شمس و اقمار مساوی بال و ذات شریف و نفس نفیس جمیع فضایل  
انسانی و کمالات روحانی را حایز و حاوی بحق الموبدین من الرسل و المنسار الیه بهدایه السبل  
دعا کوی مخلص بر عادت ستر و طریق مستقر مسالک و دله را با فدام اخلاص سلوک می دارد  
و در کل دل تخم محبت و مودت آن جناب میکار و لا ینزال از حضرت ذی الجلال دوام جاه  
و جلال و بسطت حشمت و اقبال آن جناب مسالت می نماید با جابت متصل بال **دعا و عری**  
که بجهت **حافظ مال ممالک نویسند** لازال معظما لازال منجلا و مکرما دام معظما ادام الله  
بعظمه اجل الله قدره و کبره نبیل الامانی صدره **فصل بیستم**  
**در القاب و ادعیه منشی ممالک سه نوع** **نوع اول** تمام مصالح دین و دولت  
تکلیل سمات ملک و ملت همواره و وظیفه تقلد و اهتمام صاحب اعظم مدبر الامور العالم لسان الله



القائه مؤتمن المحضرات الابليغ منه منشي الممالك الخاقاينه عظم الا نظار اليه بانيه كاتب الاسرار نظام  
 نظام وافتخار ايران اعدل اعظم جهان خويلع صدر الحق والدين كمال الاسلام وجمال المسلمين بل  
 مكان زمان لم يسهل رفيع رفيع وطوارق حذران از جناب منبع منوع محمد ولله خالص دولته خواه  
 كه لا يزال بر ولاوود له آن جناب موافقت خدمتي سخون بانواع مخالفت ودعاي شوش بظروف  
 موافقت ومصادفت بجناب معلما ابلاغ وارسال مي كند وسعالت التفار از حضرت واهب  
 الاشياء بتضرع وتولا درمي خواهد جناب بال **نوع دوم** جناب رفيع ومكان منبع صاحب  
 اعظم مزي اكابر عالم مبشر صعب الامور الامم جلال الوزراء الافاق محرز المكارم بالاسحقاق  
 اسناد كتاب زمان دستور ديوان افتخار ايران منشي الممالك مخلص الانام بالسنة الافلام من ممالك  
 الممالك ضياء الدولة والدين شمس الاسلام والمسلمين همواره بانواع الطاف بزداني محضون  
 ومكارم بر فواصل خدمتش موقوف ومكاره مصروف بحق الملوك العتوف الرؤوف مخلص ترين دعا  
 كويان كه شاهين وار در فضاي والا آن جناب طهران مي كند و در بيدا محبت ومودت سيران  
 عبوديت از جبهه احصاء اموجه سرف والا وجناب معلما مي كردند و بر تواتر ساعات و  
 تعاقب حالات از حضرت قاضي الحاجات ادراك دولت ملاقات طلبد غايب ميسر  
**نوع سوم** مناقب معالي جناب عالي صاحب اعظم ملاك اكابر العالم جامع المكارم بالاسحقاق  
 منشي الممالك الافاق على الاطلاق نظام وافتخار ايران خويلع زين الدولة والدين فخر الاسلام  
 والمسلمين بالتمتد له ادوار مقارن ومعاصر بالودست تلقب بطوارق تعرض مطيعان و  
 معتقلان جناب عالي من كل الوجوه قاصر بالنبى ولله دعا كوي دولته خواه ومحب مخلص  
 لستباه دعايي كه رياض كلزار را يعطر كردند ونجوى كه از هار اشجار را معطر كند سده  
 سامي كه موره كامراني ومصدر ادراك وامال واما نيست مي رساند و از جناب جلال ذي  
 الجلال وصول بامنيته ملاقات سوال مي كند بكنج بابت مقرون بال **دعا و عزمي**  
 كه بمنشي ممالك نويسند اجل الله احكامه واجري على الطريقة الشرع والعدل اقلام اجري  
 الله بالخبر والحق احكامه وسبح عليه افضاله وانعامه اعز الله نصره ونفد بين الانام امره عز  
 انصار دولته وحدت اعمار مدته لسبح الله علينا طله وادتر على ايامه ولياليه وبله وظله  
**فصل بيست و نهم در القاب وله عبه حاكم اوقاف**  
**نوع اول** جناب عالي مولانا صاحب اعظم ملاك افاضل العالم مزي ارباب

الفضل والحكم مشيد مباني العلوم باجماع الامم ملك الوزراء والمجاوري مخفي ايران بكاه اعظم  
 جهان محي الحق والدين قوام الاسلام والمسلمين همواره مستغرق اشارت اركان دين قويم وتقويت  
 منابع شرع مستقيم بالخلص آرزو مند ومحب معتقد بياز مند باهداء خدمات مخلصانه ونجيات  
 صادقانه مفر سامي را محضوم ومشار اليه مي كردند و از حضرت ني بياز عز شانه وعظم سلطانه  
 معاودت ملاقات را برا حسن اوضاع ارادت مستدعاي كند انه ولي التوفيق وبالا جابه جدير  
 حقيق **نوع دوم** ميا من فضل وافضل مولانا صاحب اعظم كافل مصالح العالم مزي  
 طوايف الامم ملاك اكابر الافاق جامع المحاسن والمكارم على الاطلاق مقتداي ايران بناه و  
 بشواي اهل ايمان مجد الملة والدين برهان الاسلام والمسلمين بكاه افاضل وامثال جهان و  
 صل بالواحد الطاف واعطاف رباني بروز كار مباركش ابدان مواصل بالنبى وآله محب مخلص  
 دعايي كه وره زبان وانيس دل وجان دارد وسده سده رفعت ارسال مي كند و از مواكب  
 ركباني صبا وشمال احوال صحت وسلامت ورفعت وكرامت تسلي مي جويد توفيق ادراك  
 امنيت ملاقات كه اعز امانيت ني شغف تقصير ووصيت تواني ميسر ومحصل بالحق حقه  
**نوع سوم** جناب جلال سده مثال مولانا صاحب اعظم دستور اعدل الكرم اعلم واية ولاية  
 المجد والحكم موكس قواعدا الفضل والكرم محرر المعالي والمناصب جامع كشتات الماثر  
 والمناقب المخصوص بحرايل مناجي الرحمن ناصر الملة والدين نصير الاسلام والمسلمين همواره  
 مقصد ارباب فضل وافضل وموره طالبان كمال وكمال بالفضلار در فضلاء فنا كنف  
 رصب بر بنى مهيا وعلمار در حريم سده منبع مرتعي مهتا وموره مصفى ومخلص ترين خدام  
 بوساطت ارقام اقلام عارض شرح اشواق وشارح مشكلات ومقاسات ايام فراغ  
 مي كند و از حضرت سميع الدعوات ومنزل البركات ملاقات شريف را كه افضل اعمال  
 واجل مباحي ارباب كمال است بتضرع وابتهاال سوال مي كند والا جابه على من يده نيسر  
 الامور **دعا و عزمي كه بحاكم اوقاف ممالك نويسند** ضاعف الله جلالة وقدر بتقريب  
 الحق في مفره اعوامه واحواله اسبح الله علينا طله ولله ام شرفه وفضله زله الله قدره وعز  
 نصره **فصل بيست و نهم در القاب وله عبه حاكم اوقاف**  
**نوع اول** جناب عالي مولانا صاحب اعظم ملاك افاضل العالم مزي ارباب  
 المحجوب زبده اخبار النواب مخفي ايران بهاء الدولة والدين ركن الاسلام والمسلمين



مرتب و مهیا باد و مشارب آمال ارباب حاجات از حسن التفات خدمتش مصفی مهنا  
بالنبی وآله و صیبه داعی مخلص و هو خواه متخصص دعایی که شمعون نمربا صدق و صفات بر از  
مکذرات رعونت و ریا بجناب والا ابلاغ می کند و ملاقات عزیز را حضرت حمید عزیز سالت  
می نماید اجابت بال **نوع دوم** تدبیر مصالح طوایف اعم و ترتیب مناج اهل عالم برای صاحب  
صاحب اعظم ملک الحجاب مقدم التواب کافل مهم الامان ظهیر الاسلام سراج الدوله والدين  
منوط و مفوض بال و انعام مهم مملکت و جلالت مصالح ملک و ملت بر تدبیر منیر تعیینش مقرر و جوامع  
امانی بر وفق خاطر خطیرش مهیا و میسر بالنبی وآله و صیبه دعا کوی مشتاق بوظیفه اخلاص قیام  
نموده استعمار را بشرف حضورش همه وجهی خواهانست و وصول را بادر آکال التبق متعطل  
و نگران دریافت آن امنیت عما قریب مهیا بال و مشارب آمال مصفی و مهنا **نوع سوم**  
بشیر دولت و اقبال و سفیر جاه و جلال بسند سده مثال صاحب معظم کافل مهمات الجمهور ناظم  
متشکلات الامور کفیل مصالح المسلمین صلاح الملة والدين مقرب الملوك والسلاطين ابد  
الدهر متعاقب و متواتر بال و دیر که دون برادر دیر بغیر غرا وجهه ملک سجای ناظر دعا  
کوی معتقد دعایی که مشرب آن حور و لا وودله باشد و تحقیق که مشرع آن شریعت انحال  
و اعتقال بجانب جناب مبارک می فرستد بیان متاعب اشواق و مکاید ایام فراق بار سال  
نسایم اشجار بمساح شریفه می رساند و منتظر ادراک دولت ملاقات می باشد و از  
حق تعالی بوصول آن امنیت امید و ار می کرده و هو قدیر علی ما یشاء کما یشاء **دعا**  
**عربی که بحجاب نویسند** دام معظما لا زال معظما دام مکرما لا زال منجلا و مکرما ادام الله  
معاليه و فرن باقتناء المحامد ايامه و ليا ليه **فصل بیست و سوم**  
**در القاب و له عبه ملوک و لایات شروع نوع اول** بحجاب ملک اعظم اعدل  
ملوک العرب و العجم افتخار ایران اکرم اعظم جهان قدوه صنادید زمان المحصوص  
بعواطف جلال الرحمن شمس الدوله والدين نجم الاسلام و المسلمین ضاعف الله جلالة و کبر  
الله علیه ظلاله دعایی مشفوع با نواع اخلاص و تحقیق مقرون با صافی اختصاص تبلیغ می رود  
آرزو مندی بالتقدیر شریف از تعبیر افهام و تقریر السده اقلام خارج است اسباب ادراک  
آن دولت بروجهی که مطلوب و مرغوبست مهیا و میسر بال بالنبی وآله الاطهار **نوع دوم**  
بخدمت ملک معظم اعدل ملوک العجم اکرم اکابر العالم نظام و افتخار ایران الموبد بتابد الله

والتبلیغ

ارحمن عمال الدوله والدين غیاث الاسلام و المسلمین زید قدره و عز نصره دعوات موفور  
و نجات نامحصور ابلاغ و ارسال می افتد مشتاق بشرف ملاقات صیتر عبادان خارج است  
در یافت آن امنیت جناتک متمنا و مرغوبست بحصول موصول بال **نوع سوم** بحسب  
سامی ملک اعظم مفتخر اکابر عالم قدوه الملوك الاقطار زید و لالة الامصار افتخار ایران  
نظام الدوله والدين عمال الاسلام و المسلمین لازال معظما بحسب مشتاق دعوات شریفه و نجات  
نه انقضای رساند غلبه اشواق بطلعت کریم و غره و سیم منجا و زالح و الامکانست وصول  
بدان مطلب که اعز مطالبست عما قریب بال محمد وآله **فصل بیست و چهارم**  
**جها هر هم در القاب و له عبه ملوک اطراف سه نوع نوع اول** مصالح مملکتین  
و تدبیر منایم جهنمین بمن رای صایب صاحب اعظم قدوه اکابر العالم ذخر الدوله عضد الملة  
کهنف الامة صلاح المملکه موتمن الدولین و معتمد الحضرتین مجد الدوله والدين بهاد الاسلام و المسلمین  
مرضی الملوك و السلاطين منوط و موکول بال و جمیع مطالب و مآرب بر وفق منتها و خاطر  
خطیر و مقتضی ارادت ضمیر منیر بحصول موصول بحق النبی المصطفی و الرسول المجتبی مخلص  
مشتاق و ظایف خدمات و رواتب بحیات مرتب داشته بدل و جان مشتاق حضور حیوة  
بخش می باشد و از حضرت ذی الجلال دوام جمعیت می طلبد با جابت مقرون بال **نوع دوم**  
قواعد مصافات ملوک اطراف و قوانین مخالفت سلاطین جهات و اکفافی بمن ماعی  
جملة صاحب اعظم منصب ارباب الحبش و العلم عضد الملوك ذخر الدول کهنف الامة  
قدوه اکابر العرب و العجم لسان الحق ترجمان الصدق مغرب الملوك و السلاطين معتمد  
الخواتین شهاب الدوله والدين فخر الاسلام محمد بال و ارکان و دله اعظم و اکابر  
جهان در مشارق و مغارب بلاد با صابت تدبیر مبارکش مشید بالنبی وآله و غره دعا کوی  
مخلص معتقد خدمتی که رواج اخلاص بمشام ارواح رسد و تحقیق که قلوب صادقان را  
امنراز و ارنجاج بخشد بحجاب سامی مصدر می گرداند اشتیاق بدر یافت حضور مبارک  
فوق غایات الامکانست توفیق ملاقات عما قریب رفیق بال بمنه و جوده **نوع سوم**  
**نوع اول** ترتیب اسباب انحال و تمهید قواعد انضام میان ملوک اطراف و سلاطین اکفافی  
بحسن اهتمام صاحب اعظم قدوه اکابر العالم معتمد الدولین و موتمن الحضرتین علا الدوله  
والدين موکول و منوط بال و مقاصد و مطالب که متضمن انجاح مآربات جهانیان و موب



اصلاح مناظم احوال عالمیانست باین رای زربنش مربوط بحق الرسول و البتول مخلص  
 معتقد نیازمند دعایی که از مذهب مخالفت بهیوب کند و نجبتی که از مربع موافقت پستنهنگ  
 یابد موجه جناب رفیع می گرداند لاشنباق بالتقاء غره غرا از غایت او هام و نهایت افهام  
 متجاوزست رب الارباب کسی که متضمن وصول بخد مت عاقرب مهیا و میسر کرد انا  
 بحق من لابی من بعد **دعا عمری** که بر رسولان اطراف نویسد ادام الله عزه ادام  
 الله شرفه انج الله قصده شکر الله سجد جعل الله ساعیه مشکوره واعماله متقبله مبرور جعل الله  
 اقلامه ناطقه بالحق والصواب و کلامه مصونه من شوايب الاعتراض و عوارض الارتباب  
**فصل بیست و نهم در القاب و ادعیه امیر شکار**  
**نوع نوع اول** او ابد صید و شوار و شکار صنادید بسی جمیل امیر کبر فخر الام  
 اشرف الاعیان قدو الاکابر تاج الدوله والدين علی مقید و مؤتمر بار و محال سکریجان  
 شکار و حوارج بار کردارش در مفادق طهور و هوام موثر بالنبی و آله محبت معتقد راتبه  
 اخلاص و احوال مرتب داشته بهی و وجه مشتاق و منعطف حضور حیوة بخش است و خوا  
 فان انک بدولت وصال مستعد کرده توفیق ادراک آن مطلوب عاقرب بار **نوع**  
**دوم** امد له عنا بات ربانی و عواطف سجانی بجناب امیر معظم فخر الاکابر قدو  
 الامانل فخر الدين احمد منواتر و متعاقب بار و لطف عیم کافل مصالح ابا عدا و اقارب محب  
 مشتاق نجبتی مبرا از عوارض ربا و دعایی مصون از وصفت انتها انما می کند و توفیق اضع  
 علی احسن الاوضاع می طلبد با جابت مقرون بار **نوع سوم** اسباب کامرانی مجلس  
 سامی ملک الامرا و الاکابر جامع المحامد و المفاخر شرف الدوله والدين بر تواتر ایام و نیا  
 قب شهور و اعوام بار و ورده امد له الطاف بزدانی نیکوین انقطاع و انصرام بخیر و آله  
 الکرام محب مخلص و طیفه محبت و مودت مرتب داشته لا یرال باسحاب اخبار صحت  
 و سلامت و رفعت و کرامت مشغولست و از حضرت عزت اسباب التفا می طلبد  
 مهیا و میسر بار **فصل بیست و ششم در القاب**  
**وله عبه امیر مجلس نوع نوع اول** مواله سرور و مشارب بهجت و جویبار  
 حسن ایالت و بمن تولیت امیر و صاحب معظم مونس مبانی الکرم محمد قواعد الانصاف  
 معین مراتب اعظم الاطراف فخر ایران نظام الدوله والدين عز الالسلام و المسلمین

هوازه مورده باد و نصفت جستن اما بی مجالس مسرت و ساکنان محافل غبطت و بهجت  
 را مقصد و مقصود بحق الملک الودود و الرب المعبود مخلص مشتاق دعایی که مطرب ارواح  
 و جالب سرور و افراح باشد مجلس عالی ارسال می کند و از حضرت واجب الوجود امید  
 وصول بحضور شریف می دآرد این سوال محاب و این دعا مستجاب بار **نوع دوم**  
 مجالس مسرت و شادمانی و محافل بهجت و کامرانی بحضور انور امیر مکرم قدو اکابر الام  
 جامع اشکات الحمد و الکرم کریم الثمایل و اشیم شمس الدوله والدين ارکسته بار و سرور  
 اقبال در چمن سعادت بیکرسته محب مخلص بمرحان نجبات و محلیات دعوات مجلس سامی  
 را که موله نیکو نامی است مزاجت فی نماید و از حضرت حق جل ذکره و عیم شکر و مزید رفعت  
 و کرامت می طلبد اللهم اسجب **نوع سوم** تواتر اسباب سرور و تعاقب امد له بهجت  
 و جوبور مجلس عالی امیر معظم جوان بخت مکرم قدو الامری ملا و الوری کریم الدوله والدين  
 فی شبن تعدله و تمانی بار و حافظ و حامی مجلس سامی حضرت الهی دولت خواه نیازمند  
 دعایی که چون موارد صاحب دلان از هر کدورت مبرا و نجبتی چون مشارب اخوان صفا  
 مصفی و مهیا موجه مجلس رفیع می گرداند و از حضرت ملک غفور دوام سرور و سرور می طلبد  
 با جابت مقرون بار بالنبی و آله الکرام و صحبه الفراء العظام تمام شد ضرب اول از مرتبه  
 دوم از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب حضرت بهایون بندگی سلطان الاسلام  
 مصنف له خلد الله سلطانه و بر خوانندگان مبارک و میمون و خجسته و بهایون آمین بار العلیه  
**ضرب دوم در احوالی که امر او و زرا و سادات و مشایخ و قضاة**  
 و طوایفی که فخرت مرتبه دوم بجلا و در ضرب اول ازین مرتبه مفصلا مذکورند بیکدیگر  
 نویسد مشتمل بر شانزده فصل و سی و دو صورت و نود و شش نوع و هر فصل  
 سنو عیست دو صورت را مکتوب و جواب و شش نوع رتبت باشد  
**فصل اول در تهنیت تفویض منصب و نوازش سلطان فصل دوم**  
**در تهنیت قدوم یعنی از سفر باز آمدن فصل سوم در اعلام احوال اخلاص**  
**و احوال فصل چهارم در طلب موافقت و دوستی فصل پنجم**  
**بنجهم در تحف و هدایا فرستادن فصل ششم در عذر مکارم خوان**  
**فصل هفتم در عتاب فصل هشتم در استغفار**



از خطایا فصل نهم در استغفار در تقلد اعمال و مهمات دیوانه  
فصل دهم در حضور شخصی از ملکی بملکی فصل یازدهم  
در شایسته و غم فصل دوازدهم در عیادت مرضی فصل  
سیزدهم در تهنیت صحت فصل چهاردهم در تقلد اصحاب کبار  
فصل پانزدهم در تهنیت خلاص از مکاره فصل شانزدهم  
در استمالت کریمتگان و باز خواندن ایشان فصل اول  
در تهنیت تفویض عمل و نوازش سلطان دو صورت مکتوب و جواب هر یک سه نوع صورت  
اول مکتوب سه نوع نوع اول بعد از تقریر احوال و دله و تبیین اوضاع  
محبت و اعتقاد اعلام رای عالی لازال غالباً گردانیده می آید که چون از مبشران اخبار  
صحت و سلامت و مبلغان ابنا و رفعت و کرامت استماع افتاد که بندگی حضرت سلطنت  
اعلاما الله تعالی جناب دولت مآب را بتفویض منصبی که فراخوار قدر رفیع و علمی  
شایسته مجلس منبع باشد اختصاص فرموده است و نوازشی که از جنان حضرتی سزد  
و جنان محلی قابل را لایق باشد از زانی داکشته بعلم الله تعالی که از استماع این اخبار  
امده افراح و اسباب ارتباح بر وجهی متواتر و متوالی شده که با سنده اقلام و سنده  
ارقام عهد شرح نیز از یک ان منقضي نتوان شد که هر منصب رفیع که بدان جناب  
انتساب یابد و هر شغل خطیر که بدان محل جابل انتهاید بر در مصراع خفی بود بموقع و امری بی نقص  
بلک دانت شریف مزین مراتب و مشرف مناصب گردد بما هتباب چه حاجت نبی بجای را  
صدور این نگریمات و و روه این تشریفات بر نواتر ایام و اوقات و تعاقب حالات  
ساعات باک بمحمد و اله نوع دوم بعد از شرح شداید اشواق و عرض مکابله ایام  
فراق بجناب معلایانها می روه که درین وقت جنان غموند که بندگی حضرت سلطنت  
بناه خلعت ملکه جناب عالی و مفر سامی را با بایالت و لایبانی که در خور محبت بارشاهانه  
جنان تولی و مفوض باشد سبور غا حشی فرموده است و منصبی جلیل و شغل ابل را  
بکمال کفایت و نور درایت انجناب مخصوص گردانیده و رای رضین و فکر دور بین  
بنمهند قواعد و توطئه مبانی آن عمل اهتمام نموده و روز بروز بنوازش خسروانه از عوا  
طف شاهانه مکرم و مشرف گشته بعلم الله تعالی که صدور این حال موجب و روه غبطت

و مشرت سده و سبب ارتباح قلوب و ارواح کشت فلم تک تصلح الاله و لم یکل یصلح الالهها  
محققست که بعد البوم امور این بقعه را رونقی تازه و بیادگان آن رفقه را بشاشتی بی اندازه  
روی نماید و جناب رفیع را در تکفل این لشغال و تقلد این اعمال ذکر می جلیل و اجر جلیل  
ذخیره مانند ان شاء الله تعالی صدور او امر شریفه را لایزال چشم انتظار بر اهت مصراع  
تا بهر فرمان که فرماییم کم فرمان بری دولت مسندام بار جهان بکام نوع سوم بعد از عرض  
حکایت بنای مندی و شرح شوق و آرزو مندی مصور رای انور لازال منبراً گردانیده می  
آید که چون عواطف و مراحم بندگی حضرت بارشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم خلد الله  
سلطانه که در باره آن جناب صلا رشده و تفویض مناصب و اعمال و تقلید مراتب و لشغال  
که از زانی فرموده مخلص ترین دعا گوین و قوفی یافت از و روه ان امر له ارتباح و کتیل  
اسباب افراح انواع بهجت و مسرت متضاعف گشت و سرباهات و مفاخرت بفرق  
فرقدان رسید و وظیفه حمد و شکر موظف بل مضاعف شد و شکل نماد که بعد البوم آن  
مهمات را نسقی که ذکران با ادوار زمان دایر باشد پیدا شود و از مساعی جمید خداوند  
لا زالت مشکوره خبری مستحسن در اقطار جهان منتشر و سایر کره و تحقیقت ان ولایت  
و مملکت بمیان محبت آن جناب تهنیت می باید بدان جناب را بتکفل امور و مهمات  
آن ولایت بر عقلاء عالم و اولیاء عرب و عجم پوشیده نماد که مجازات جنان خدمات  
را که از جناب دولت بانهست با بندگی حضرت سلطنت بناه خلعت سلطنت بر مرور  
ایام و ادوار و گرو و شهر و اعصار در وجود آمده محاراة مکافات جز چنین نباید و قد  
قال الله تعالی لمثل هذا فلیعمل العالمون و در سخن بزرگان آمده است گفته ده و علی مثل هذا  
فلیعم المنعمون و دولت موید و اسس اقبال میشد و ممد بار صریح است  
جواب سه نوع نوع اول بعد از احاطت بنسب اقلام کو هر بار در رنار و لبشاشین  
که بر عاطف حضرت سلطنت خلعت خلیف الزمان و از اح عن فناءها طوارق المحدثان  
که در باره این دولت خواه صدور یافته غموند بعد عرض رسانیده می آید که مراحم و عواطف  
بارشاهان بنسبت با بندگان و دولت خواهان عادی مجد و بنسب بل فاعده ممد و  
فضیه موکدست و مرعنی که از بندگی حضرت خلعت سلطنت بنسبت با این دولت خواه  
صا در شرع از فواصل عجمه آن حضرت در مقام استبعا نیست اگر چه استحقاق و استعداده







و تعدید معراجنا ب معلای تبلیغ می افتد و علی تواتر لازم و الاوقات و علی تعاقب الحوادث  
و الساعات بدعا و دولت لشغال می رود سنجاب بال **نوع سوم** بعد از معانات شداید  
اشواق و مفاسات مکاید ایام فراق بشرف اعلام و انهامی رساند که چون اخبار وصول نمایون  
و ورود قدوم میمون بدولت خواه آرزو مند و محب مخلص نیازمند رسید جو اذب فرح  
و مسرت و جواب ارباب و بهجت برو جی استیلا یافتند که و بر غمی استعلا گرفت که زبان  
خامه از تعدله اعدله آن قاصر گشت و بیان نامه از تقریر افراد آن عجز آورد **شعر**  
ازین بشارت غم که ناکهان آمد ، بنزد کالبد خسته بوی جان آمد **شعر** قدمت کبد رفی سود و طامنا  
قدمت قدوم البدر بیت سوده ، فخلک ماضی ناکد کنفورده ، و امرک عال صاعد کصود ،  
بندگی که السنه افلام بتقریران و فائز اند خود و خدمتی که اسنه ارقام از عهد شرح و بسط  
ان منفصی نتواند شد موجه جناب سامی و مجلس عالی گردانیده می آید لشتیاق بدولت انفا  
آن جز انتها خارج است توفیق وصول بشرف وصال عما فرب روزی بالحق من نطق بالفضل  
ولا یصد عن شفاقه الاصل **صورت دوم جواب نوع نوع اول**  
بعد از قبیل موافق العکس که هر بار و نشریف بنامل نراج العکس و می کردار تنفیدی که مخلص  
دولت خواه و محب صادق بی لشتیاق را بر زبان قلمی که مذکر عهد اخلاص و موکد قوانین  
اختصاص است فرمود و آنج از مزجیات اشواق و مہجیات اشواق باطن شریف را  
بحر یک و نهیج دله در سلک بیان آورد ، بو قوف پیوست از الطافی ان یکانه جهان و  
جسته زمان در مقام استعلا و مکان استغراب نداشت **شعر** عنایتی که تو با مخلصان خود را  
زبان خامه کجا وصف آن تواند کرده ، جزای نعمت الطافت ای یکانه عصره که چگونه ناطفه هرگز بیان تواند  
عبودیتی که او هام بیایان آن نتواند رسید و خدمتی که افهام بسر حد غایات و نهاییات حکایات  
آن نتواند وصول یافت محل رفیع و مقرر منبع اصدار می باید تقریر احوال لشتیاق در حد  
ایام فراق با و قوف ضمیر انور و اطلاع خاطر از هر از قبیل اعلام معلومات و توضیح واضحات  
است **شعر** حال نیاز قصه شوق درون من هاه از دل پیرس کوه یک یک بیانند  
تقریر آن ز ناطفه نابد درست از آن هاه که عمر خویش در سرفراز کنده ، سعادت النفا و فتح  
مننا میسر و مهنه بال بالبنی العزنی و آله **نوع دوم** بعد از مطالعه الفاظ معنی فرازی و ملاحظه  
معانی کوه فرازی بر برای جهان آرای مصور و مقرر می گره که چون مکاتبه روح پرور و مفاوضه

فضل کسره از جانب جناب شریف و ابرو و اصل شد و روه اعدله مسرت با آن و روه  
در یک آن بود و وصول اسباب شالامانی با وصول آن معنان شکر حضرت ربوبیت حصول  
موله صحت و سلامت واجب و لازم شد و حمد جناب جلال الوهبت بر نزول آیات رفعت  
و کرامت فریضه و تمجید کشت خدمتی مبرا از شبن تباهی و تحقیق مبرا از عوارض نهای بنعام عالی  
که موه اعظم و اعالیست رسانیده می آید اشتیاق با دراکل جمیع حال جمیل فوق غایات الکمال  
در یافت آن امنیت از شواہب ممانعت و دوافع مدافعت مصون و محروس بال بالبنی الهامی  
و الرسول الامی العزنی **نوع سوم** بعد از تامل خطاب عالی و کتاب رفیع سامی اعلام  
و انهامی روه که درین مدت که بند دولت خواه از مطالعه طلعت طالع کنای بعارضه حرمان  
مخصوص کشت لایزال خاطر در انهماب بود و دل و ذرون در اضطراب تا انگاه که ملاطفه کریمه  
و مفاوضه جسیمه از ایرله رسل ابرار و روه یافت آن قلق و اضطراب بمسکنات رجاء ملاقات  
و مسلمات ادراک مرادات تشفی و تسلی دید و بر تواتر نعمت و صحت و تعاقب اسباب  
سعادت و سلوت شکر حضرت حق واجب و لازم شد و الحمد لله علی ذلک دعوات بی انتها و  
ونجیات بی انقضا ابلاغ و ارسال می افتد لشتیاق بمجاء کریم بیرون از حد و غایات  
و رسوم نه با تست حق عز شانه و عظم سلطانه دولت دبدار عز بزرگ اعز اما نیست بی شبن  
توقف و توانی روزی کناد کن حق **فصل سوم در اعلام**  
**احوال اخلاص و اتحاد و صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**مکتوب نوع نوع اول** بعد از افشاء اسرار مودت و انشاء نراج افکار محبت  
شرف انهمانمید می آید که چون حضرت ربوبیت جل جلاله صنف بنی نوع را حکم  
بخشید و بجهت خلعت اتحاد و تشریف نکوبن پوشانید بریشان بتخصیص اهل اسلام و اهل  
جب شد که با یکدیگر اخلاص و اتحاد و رزند و سلوک ارباب مودت و محبت سپرند  
و از اینجاست که رسول کونین و امام ثقلین صلی الله علیه وسلم با صحابه رضوان الله علیهم  
فرموده اذ احب احدکم فلیعلمه بنا برین مقدمه اگر یکی از خلایق و فواخوان صفا با دیگری  
طبق ارادت سلوک و قاعده محبت و مودت ممد و ملحوظ باشد بر او واجبست  
که آن حال را حکم حدیث که بدان مامور و محکومست بدوست خود اعلام کند تا آن کسی  
نیز در مخالفت و موافقت افزاید و امورد و جهانی ایشان بدان واسطه انتظام یابد



چون این مخلص با آن جناب محبتی که ظاهر و باطن از وجه و روه آن اخبار توانند کرد  
استحکام یافته است و فروع و شعب آن در منابت دل و مغارس جان را می درآید شده  
مراحم رای ذکر شریف بد بکران از جمله لوازم دانست و بنیه ضمیمه و خاطر خیر از مضمون  
آن حال از مفروضات شمرده تا بعد الیوم چنانکه نص حدیث و منصوب رای عالی باشد  
انتهای مناج و دله و اخلاص واجب دانسته در کلی و جردی امور که این دولت خواه راستند  
اتمام آن دانند استنهاض لازم شمرند تا در امثال او امر و انقبال احکام جهاد المقل بتقدیم رسانند  
و اگر این دولت خواه را همی سرخ و عارض کرده احتمال اعلی الاحوال بی کلفت تکلف بمل آنها  
رساند تا خدام با تمام آن انجام نمایند آنچ از خلوص عقیدت و صفاء و مشارب طوبیت در خاطر  
آمد عرضه افکار و انتظام را اجوبه غالبه را چشم بر راهست جهان بکام بال **نوع دوم** بعد از  
اشاعت اسرار و دله و اداعت احوال محبت و اعتقاد بمل عرض می یوند که در کلام ربان  
و آیات فرمانی مذکور و مسطور است که انما المؤمنون اخوة فاصالحوا بین اخوانکم و اتقوا الله  
بعلمکم تفکون و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود است لا تحاسدوا ولا تناجسوا ولا تباغضوا  
ولا توادبروا ولا یغتب بعضکم علی بعض و کونوا عبدا لله اخوانا همواره این دولت خواه را قاعده  
اخلاص و اتحاد با طوایف اهل در مکنون خاطر و مضمون ضمیمه یون و چون شمه از مکارم و معای  
مفر عالی لستماع نموده پیوسته می خواسته که با آن جناب با اعلام احوال مخالفت و صحت  
بطه مودت را مستحکم و ضابطه ارادت را مقرر و مقوم گردانند تا درین وقت که این معنی  
باطن را در بیجان و اشعه خاطر را در لمعان آورده بیش ازین ضمیمه بکتمان آن ارادت رخصت  
نمیدهد بالضرور و بار سال این مفاوضه مصدوقه حال در میان نهادن تاریک و مشکلی کشاید  
بر موجب من العلت الی العلت روزنه در مکنون باطن این دولت خواه تا مل فرمود و صورت  
اخلاص و اتحاد را از انجا مشاهد و معاین دید بر مسلک و دله و مسترع احوال استمر  
واجب داند و تکمیل ارادت خدمتکاری و وظایف جان سپاری اشارت شریف  
جایز و جاری دآرد تا این دولت خواه کمر مطاوعت بر میان جان بندد و گوید **مصرع**  
هر چه حکم کنی بنده ام خدمتکار و از ان جانب نیز بتفقدات خداوندانه اختصاص یابد  
و بدان مفتخر و مباهی کرده بزیرالت تصدیع مزاحم نمی شود و اجتماع اسباب دولت بی  
انقطاع و انصرام بل **نوع سوم** بعد از توضیح اسرار مخالفت و مصافات و تصریح

فصیه موافقت و موالات بر رای زا هر و فکر با هر منیر و مبرهن گردانیده می آید که حکمت  
خلقت و وجه در مصنوعات صانع معبود آنست که هر یک از بنی نوع در جمیع ملک و ادیان  
با یکدیگر موافق و متفق باشند تا از ثمرات آن امور محاش ایشان انتظام گیرد و اهل  
اسلام احوال موافق نیز با آن انصام پذیرد بنا برین مقدمه مذبت تا این دولت خواه  
را داعیه اخلاص و اتحاد با آن جناب در زوایا و ضمیمه منبعت گشته است و بر وجهی است  
گرفته که از دل رخصت نیافته که بیش ازین در اخلاص و آن کوشد لاجرم بی شایسته تکلف  
و غارضه تصلف با اعلام آن مبادرت نموده تا اگر این ارادت در آن جناب قبول افتد  
آن یابد و رخسار آن مطلوب مرغوب از حجاب احتجاب برون آمد این مخلص را بیشتر  
جوانی که مالک استظهار او باشد مشرف گردانند تا بعد الیوم بدایع او کثر شریفه صابر کرده  
منع بل تمیل و مطیع باشد دولت دو جهانی که حصول موصول بالحق التوسل و التوسل  
صورت **دوم جواب نوع** **نوع اول** بعد از تحقیق  
باین معانی کتاب کریم و تدقیق نظر در مفهومات خطاب عظیم آرای شریفه را  
مستور و محقق گردانیده می آید که چون داعیه اخلاص و اتحاد با این دولت خواه در خاطر  
بزرگوار استقرار یافته و بطول زمان استمرار پذیرفته این مخلص نیز بر همان تیر مستمر  
و بر همان قاعده مستقرست و نصوص کلام قدیم عظم الله جلاله و احادیث رسول کریم  
صلی الله علیه وسلم از قبل این ضعیف نیز از او گذشته و اوضح بر این دلایل بل که  
مجموع اهل اسلام با تمام آن نوع از او امر مامور و با امثال آن گونه از احکام مخاطب  
و محکوم اند چون درین باب ثواب تقدم آن جناب راست و فضیلت مبادرت و  
سابقیت ایشان را حاصل شده از جانب این مخلص امری دیگر چگونه تصور و تعقل توان  
کرد **و قد ما قیل** فلو قبل بکما یکتب جباة بسعدی شفتیت النفس قبل التندم  
ولکن یکتب قبلی فیهج یه البکاه بکاهها فقلت الفضل للمقدم من آن کنم که تو کو بی و سر بیجام  
ز حکم جزم تو ای دوست رو نکردم **او امر و اشارت را هر چه رای عالی صدور با بد مطاوعت**  
و متابعت از لوازم است دولت ستدام و جهان بکام بال **نوع دوم** بعد از امعان  
نظر در معلومات مکانیه و حیثی و ابقان تا مل در مرقومات مخاطبه واجب الا امتثال  
بر رای افتاب پر تو مکشوفی گردانیده می آید که چون مطاوی کلیات شریف و محاو



سامی شیف بر قضیه اخلاص و اتحال منظوی و برداعیه محبت و اعتقالات مشتمل بود این  
مخلص نیز اجابت آنرا بقدم قبول و ارادت تلقی نموده و بسمع ارضا استماع کرد و فضیلت  
سبقت جناب کریم و محل رفیع را اصل موثوق به و رکفی معول علیه دانست و خود را بر  
ترک مبادرت و فوت مسابقت معلوم و معاتب گردانید شکل نیست که خدمتش درین باب  
ماجور و متابست بر قاعده صلاح و صواب ستم و اینجانب بواسطه موافقت و متابعت  
خدمت بنیل اعالی درجات مستظهر و صدور انواع خیرات و برکات را از حضرت رب العالمین  
جسل جلاله منتظم ذات شریف را دولتی انقضا و رفعی نی انتها مونی و مهابا و مشار  
امالی مصفی و مهنای حق افضل الانبیا و مرشد الاولیا **نوع سوم** بعد از استحضار الفاظ  
در غنیمت و استعالات الفاظ معنی آفرین بمقام اعلام انهامی افتد که بر رای خورشید گردار و  
افکار روحی آثار توضیح می رود که چون در باب اخلاص و اتحال کلمه چند که بایست این مخلص  
بایر له آن سبقت یا نقی مرقوم انکس کو هر بار و اقلام در زینار رسانیده بوقوف  
بیوست و مضمون خاطر خطیر و ضمیر منیر معلوم شد ازین جایب نیز اجابت آنرا تلقی و  
جب دانسته بمجموع و جود بران قضیه اقبال نموده و دلائل قرآن حکیم و شواهد احادیث  
رسول کریم را تمسک طرفین دانست و با و امر آن موتمر گشته و احکام را محکوم شده داغ موافقت  
و مخالفت بر جباه کشید و سمعه موالات و مصافات را در افواه انداخت و امیدوار است  
که از میان این حال ابر احوال روی نماید و از برکات آن خیرات اعدله حسنات تضاعف  
بدیرد حق جسل جلاله جناب عالی را از طوارق حدثان و مکاید زمان مصون و محروس  
دارد بالبنی و عزته و محبه و عشرته **فصل چهارم**  
**در طلب موافقت و دوستی دو صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**مکتوب سه نوع نوع اول** اعلام رای خورشید مثال گردانیده می آید که سلوک مسالک  
مصادقت و موافقت در عالم اتحاد امری مرغوب و قضیه مطلوبست و هر یک از احد  
الجانین که در طلب آن سبقت جویند عند الله مبانی و ماجور و عند انکس محمود و مشکور  
گردند بنا برین مقدمه چون مخلص دولت خواه انجناب را کان فضایل و مکان فواضل  
و مورد ابرار و مصدر احرار و معهد زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار  
دانست طلب موافقت و محبت امری بموقع و حالی مستحسن می داند و بران سمت محل عرض

این ضراعت مراحم آرای عالییه گشت و صورت موافقت و محبت را که در باطن این دولت  
خواه کامیست محل انهار رسانید امیدوار است که آن بجناب نیز بدولت قبول اختصاص  
یابد و بهمانی که مستعد اتمام آن جز مخلصان دولت خواه نباشد مامور و مشاور الیه گردد  
تا در تدبیر آن بدل جهد و صرف و سع از جمله لوازم شمرد دولت مخلص بال **نوع دوم**  
انها و ضمیر انور و رای از هر کرده می آید که آنج درین مدت از مکارم اخلاق آن جناب  
آن ثب فواضل و نشر فضایل و حصه معالی و تقدم بر اعظام و اعالی بسمع این دولت خواه  
رسیده ظاهر و باطن او را در بهیجان آورد خواست که با آن جناب طبق تردد سلوک  
و قاعده محبت و موافقت مبدء و مستحکم گرداند با نفال این مکان به صورت حال بمساح  
شریفه رسانید تا اگر این ملتس موافقت رای عالیست بعد الیوم یا این مخلص طبقه  
موافقت و موالات سلوک فرماید و اساس مصادقت و مصافات مبدء کرمه و بعض  
مطالب و ذکر مقاصد و مآرب مستنهاض واجب داند تا در اتمام او امر انج مقتضای  
ارادت و اخلاص باشد تقدیم افتد لث الله تعالی سعادت بردوام بال **نوع سوم**  
موافقت انهار رسانیده می آید که چون اخبار معالی و مکارم جناب عالی بدین دولت خواه  
رسید همگی محبت بران مصروف و موقوف گشت که بر سنت ارباب دین و اسلام قاعده  
دوستی و موافقت را با آن جناب تمهیدی که منافع آن عاجلا و آجلا فرین روزگار جانین  
باشد کرده شود بنا برین مقدمه این مکان به اصدا را نفال تا بعد الیوم جناب عالی این  
مخلص را بنسبت ما خود در مقام اعتمال و اعتقالات داند و در سوانح مطالب و عوارض مآرب  
طرح تکلف کنه انج از مقاصد و مهنات مقتضای طبیعت نی شاید تنوق و عارضه تنوق  
با اعلام و انهار رسانند تا در اتمام آن جهدی که مستفاد از کمال و دله و مستنبط از بنا ببع  
محبت و اعتقالات باشد بجای آورد شود و الیسر من الله تعالی معالی مستدام بال  
**صورت دوم جواب سه نوع نوع اول** اعلام رای خورشید مثال گردانیده می آید که سلوک مسالک  
مصادقت و موافقت در عالم اتحاد امری مرغوب و قضیه مطلوبست و هر یک از احد  
الجانین که در طلب آن سبقت جویند عند الله مبانی و ماجور و عند انکس محمود و مشکور  
گردند بنا برین مقدمه چون مخلص دولت خواه انجناب را کان فضایل و مکان فواضل  
و مورد ابرار و مصدر احرار و معهد زوار و مرجع اکابر و اصاغر بقاع و امصار  
دانست طلب موافقت و محبت امری بموقع و حالی مستحسن می داند و بران سمت محل عرض



و بفرجی خرم و نلیق درست منشر موالات و موافقت منقلد و مصافات و مصادق  
آن جناب شد و متیقن است که میان آن حال بجانبین وارد و اصل شود و امداد  
الطاف بزدانی بر وزیر کار ظریف متواصل کرده اند و الله دولت بر دوام بلای نوع **دوم**  
بعد از وقوف بر مکنونات ضمیر بزرگوار و مضمونات خامه وحی کردار معلوم علوم عالی  
کردانید می آید که قضیه موافقت و محبتی که از باطن بطاهر آورده و زبان را بادل مساوی  
و بنان را با بیان موازی گردانیده بو قوف رسید و بر محاسن اخلاق ان حسن آیام  
و آفاق امداد اثنیه و افراده ادعیه تواتر و تعاقب یافت چه این معنی که جناب رفیع را  
در خاطر اقدس سیرت محابه بعین و سلف صالحین است رضوان الله علیهم اجمعین و هرگز  
اقتفا و آثار کنند هم از ایشان باشد و من تشبه بقوم فهو منهم جناب عالی لازال عالیا  
و ابی مفر المجد سیمای می باید که بتواتر مکاتبات و تنایع مراسلات ضرورت مهمات  
ناید و از بنجاست نیز با خدمت بهمن قاعده مقرر باشد تا مصالح جانبین علی اسرع من  
الزمان با تمام رسد انشاء الله تعالی تواتر امداد مجد و معالی و تعاقب آیام و لبای بلای  
**نوع سوم** بعد از ابلاغ و ظیف دعا و ارسال رابته حمد و ثنا انهامی افتد که کلمه چند در  
طی کتاب کریم و خطاب جسیم در بار اخبار محبت و موافقت مذکور و مسطور بود مصور  
و محقق شد و بصدد و این حال آن جناب فلک مثال محمدت فراوان گفته آمد شکل ثبت  
که اگر باب اعتبار و اختیار در مطلب مراتب دنیوی و اخروی با منجم مودت و موافقت  
سلوک ندارند و با استعانت و استنصار مشغول نشوند بهیچ مطلب از مطالب دین  
فایز نگردند و مقتفی آن اثر بر آینه باجل مباحی و اغراضانی وصول یابد بنا برین مقدمه  
این مخلص نیز اقتدا بهم بر منجم ارلهت ستم و در منزل مودت مستقر گشت و متوقع  
که در سوانح قضا با و عوارض امور بر طبقه اخبار و ابرار رجوع کلی فرمایند تا بر قدر  
قدرت و امکان استطاعت در تفسیر مآرب و تحصیل مطالب سعی و اجتهاد بتقدیم  
رسد انشاء الله تعالی دعایم دولت مشید و قوایم سعادت موکد بلای  
**فصل پنجم در تحف و هدایا فرستادن دو صورت مکتوب**  
و جواب صورت اول مکتوب سه نوع نوع اول  
بعد از مقامات ابام مباحات و معانات ابلام آلام مفارقت در شرح کواجع اشواق

و بواسطه اشتیاق شروع می تواند کرد که آن حال چون تصاریف زمان و تصادم حدشان  
لی نهایت درین وقت چون فلان متوجه جناب عالی بود مصحوب او این مکانه ارسال  
رفت و آنج لایق آن جناب نباشد اما مناسب قدرت و استطاعت این دولت خواه  
است بر سبیل هدیه و بیلاک فرستاده شد برین موجب **در مکتوب خطابی دو عده صوفی قدسی**  
**بنج تفصیل کما و بعد از طاقان کتان روسی سی کز کر بکس شقای بنجاه کز بکرم قبول فرمودن**  
و مخلص دولت خواه را بر اهداء این محفوات ملامت ناکردن لطفی درین داند شعر  
جاء سلیمان يوم العوض قبرة ما تندی الیه جوادا کان فی فیها ما ترغت بفضیح القول واعتذرت  
ان الهمدا یا علی مقدار مهاد مهاد قوایم دولت و سعادت را سالیان نامعده استدامت و استقامت  
مت بلای الحق النفوس الزکیة النازله فی المنازل العلیه **نوع دوم** بعد از نشید ارکان  
اجنباء و توطید بنیان اصطفا و شرح شدا بد اشواق و بیان نوایر آلام فراق غوص می شود  
که چون فلان متوجه آن قبله اقبال و کعبه فضل و افضال بود مخلصه بن دعا کویان می  
خواست که کسناخی کرده هدیه که لایق خدام جناب عالی مآب باشد ارسال کند اما  
بنجان عزیزش و انه لقسم لو تعلمون عظیم مهب تحفه لایق و هدیه مناسب نباشد عجاالت  
را آنج موجه و مقدور بود فرستاده شد برین موجب **اسب عنی را هزار یکسر کمان دمشقی**  
**بنج قبضه و سنارچه مصری بنج جفت ابیاری معلم طاقان سدری یکتا برس جرات ذیل**  
عنو بوشانیدن و مخلص دولت خواه را از وقوع در مواقع خجالت صیانت فرمودن  
منوط به بند پروری انجنا بست دولت مستدام و جهان بکام **نوع سوم** بعد از  
توفی در موافق اخلاص و انحراط در مسالک ارباب اختصاص بعض عرض و مقام قبول  
رسانیده می آید که جماعت رسل ابرار متوجه جناب فلک مقدار بودند مخلص ارزومند  
و محب نیازمند از غلبه اشتیاق بطاعت بنمایون می خواست که مصاحب ایشان  
به بندگی رسانند و دیده رمد کفر فتنه مهاجرت را بکحل الجواهر مصاحبت و مجالست نمود  
و مکمل گردانند بواسطه مواعی که ذکر ان موجب سامت و ملائت کرده از آن سعادت  
محروم ماند مصحون دارندگان ده مجلد کتاب نفیس بخطوط اسنادان بر سبیل هدیه  
فرستاده شد برین موجب و تفصیل **مصحف مجید عظم الله جلاله کتاب مصابیح یک مجلد**  
**کتاب مشارق الانوار یک مجلد کتاب تفسیر و خبر یک مجلد کتاب معسر و ضبط شش مجلد و این**



جرات منقب عفو است و قبول آنرا از آن جناب متوقع و بدان مستظهر **شعر**  
لا تکران اذا اهدتک لک من باغ علو کل الغر و ادبک التفتاء فقیم الباغ قد یمدی لما لک  
برسم خدمت من باغ التحفا دولت دو جهانی مبسر و محصل بال **صورت دوم**  
**در جواب نوع اول** بعد از مطالعه مقاطع اعلام شریفه و تشریف بتقبیل مواقع  
انفکس منبذ و ذکر اشتقاق از حدود غایات اعلام می رود که چون فلان که فرستاده آن  
جنابست اینجا رسید و توان امداد صحت و سلامت و تعاقب اسباب بهجت و کرامت  
اعلام دله حق علیم و علامت که فرج و مسرت بر وجهی روی نموده که زبان از تقریر و تبیین  
آن قاصر است امید است که سببی که منضم و وصول از توفیقات ربانی و تابدات آسمانی  
روی نماید و ایام دیر باز فراق بلذت لیلی وصال استبدال با بدانه علی ذلک قدیر  
تحف و هدایا بر موجب تفصیلی بخط اشرف بود تسلیم کردند و یعلم الله که این مخلص از اعداء  
آن در جوی خجلت افتاد و رسم اعتذار از جانب این دولت خواه بوظایف الطافی جناب  
بزرگوارست مصالح دین و دنیا بر مرله رای عالی بال **نوع دوم** بعد از وقوف بر  
مواقع اعلام و حی آثار و اطلاع بر مقاطع انفکس کوه نثار و ذکر لستیلاء شدا پد ارزو  
مندی و لستیلاء نوایر نیاز مندی معلوم رای منین و فکر مبین گردانیده می آید که چون اجاز  
صحت ذات ملک نهاد از وروده و فو کسجماع می رود و استقامت امور بر مرله دولت  
خواهان بوقوف می پیوندد امداد بهجت تضاعف می یابد و لاسباب مسرت تزیادی  
بدید و چون حالیا دولت ملاقات دست نمی دهد بجز دستجماع اخبار سانه دل درد  
مند را سلوت و جان نیاز مند را سکون و بهجت حاصل می گردد و قد یقنع المشتاق بمن  
یکجه یبعض اذا لم یحظ بالوصل کله انعام تحف و هدایا که مصحوب موصلان مکانه گرامی  
اهدافرموه بود رسانیدند بفواج اثنیه معارض و مقابل کشت و مخلص دولت خواه  
در مقام خجالت افتاد و عجلاله الوقت را برین موجب برسبیل تبرک فرستاده شد بخ کنار  
بنج طاق کتان روسی صد کز کرباس **مقالی صد کز کاغذ خطابی** شصت ورق **جامه خارا** سطاق  
ملا من نافرمودن لطف شامل آن جناب داند امور دو جهانی بر مقتضای رای بها یون  
ساخته بال **نوع سوم** بعد از تامل مفاوضه مخلص نواز و تلقی آن با انواع اکرام و اعزاز  
نمونه می آید که چون رسولان آنجناب اخبار ساره صحت و سلامت و رفعت و کرامت

رسانیدند از وروده آن موآله سرور و منا هل بهجت و جبر مونی و مهنا کشت و شکر نعم  
ناشناهی حضرت الهی گزارده شد انعام ده مجلد کتاب که برسبیل هدیه فرمونه بودند بوصول  
بیوست و از غرایب حالات و عجایب اتفاقات انکلی مجموع آن در محل حاجت بود و نواب  
استفاده و استکتاب آن شغول بودند عذر آن الطاف بکدام زبان توان خواست فیما  
بعد که رسولان متواتر خواهند شد انج از هدایا لایق خدام جناب عالی باشد ابلاغ و ارسال  
افتد زیلت ابرام نمود دولت مخلص و قوامی عکلت مشید بخن عهد و آله **فصل**  
**ششم در عذر مکارم خواستن دو صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**اول مکتوب سه نوع** **نوع اول** بعد از ذکر احوال شوق فقد کبر عمر و عن  
الطوق بشرف انها رسانیده می آید که چون نوکران دولت خواه از جانب جناب شریف  
رسیدند و الطافی و بند پروری که از ان کان مکارم اخلاق و محسن اغراق در باب  
هم زبده که تعلق بدیشان داشته و اهتمام بهیبه و انعام آن مشاهده کرده با این دولت  
خواه گفتند بعد از انک بصواح ادعیه و فواج اثنیه معارض و مقابل کشت از وفور آبادی  
و مکارم آن مصدر اعظم و مورد اکرام مستبد و مستبدع نشمر **دلیلت** مثل اگر بوی دهد بخت عجب  
کل اگر رنگ دهد بخت غریب **بلطف** بی دریغ امیدوارست که مخلص دولت خواه بخدای  
شایسته جناب عالی باشد مخصوص و مخاطب گردد تا انعام آنرا بر خود واجب داشته  
چنین اجتهاد بتقدیم رساند امور دو جهانی بر مقتضای رای شریف ساخته بال **نوع دوم**  
**نوع دوم** مخلص دولت خواه که با خلاص آنجناب بر اکابر جهان مرتبت  
رجحان دارد بلکه سر مباحات بر فرق فرقدان می ساید خدمتی از شوایب ریامعرا  
و بمنزلات دولت خواهی و ارادت مزین و محلا باشد موجه جناب عالی می گرداند  
و از حضرت و اهب علی الاطلاق استدعا دولت ملاقات می کند و امید اجابت  
می دارد آنه قادر علی ذلک معروض و منهی می گرداند که چون هم ریزه که بدین دولت خواه  
تعلق داشته و متعلقا نرا جهت تمام آن فرستاده نمودند که بمن اهتمام نواب و خدام جناب  
عالی تمام شده از فواضل و مکارم جناب دولت مآب در مقام استیعال و استغراب  
بفتاک آفتاب منع اضاعت نور و مفرحات دفع استجلاب سرور نتوانید کردن ذات  
شریف عذر خواه مخلصان بال و امور دولت و سعادت بر وفق ارادت دولت خواهان



بالنبی وآله الطاهرین الطیبین وصحبه الذر المشجر **نوع سوم** داعی خالص و دولت  
خواه مخلص بوظایف بندگی و اخلاص قیام نموده دعا و دولت که مستجاب انواع منقبت  
و مستعقب سعادت است مرتب میدارد و لایزال از حضرت ذی الجلال دوام جاه و جلال  
میطلبند و امارات اجابت شاهد و علامات استجابت معایده می بیند **شعر**  
**دعوتکم فی جنج بیل تشرفا بکم ودعا المخلصین مجاب** از جان دعا و دولت او می کنند خلق  
**یارب دعا و دولت او تجاب کن** بر رای شکل کشای مصور و منی می گردانند که عنایتی که از آن  
جناب که مصدر خیرات و منبع افاضت حسنات و موهب ادا امت بر کاتست بکرات  
در باره این دولت خواه صالار شده و می شود شکران بکدام زبان توان گفت این مخلص  
را محال تفصیل از عهد آن نوع معذرت نیست مگر مکارم آن حضرت تمهید اعدا و تاکید  
اعتدار توانند فرمود **مصرع** کانه از تو آید و چنینها تو کنی با خیام اقبال و دولت با و تا دجله  
سدود و معقود بال بالنبی وآله **صورت دوم جواب** **نوع اول** الطافی که از جانب جناب دولت مآب صالار شده بود و این مخلص دولت  
خواه را بر امری که ایتان بدان شرعاً و عرفاً واجبست محمدت فرمود هر چند از آن موهب  
مکارم و محاسن مستبعد نموده اما این دولت خواه غرق عرق خجالت شده و یالیت که آن  
نوع استقام استحقاق ذکر دگشتی صدور فیض آن جناب بعد الوقوع نیست و اگر غیر  
و روه فضل و افضال امری دیگر باشد که موجب استیصال باشد بهر حال منطقه اظلال  
بر میان جان بسته خواهد دانست تا بهر چه اشارت فرماید امتثال و انقیاد واجب  
داند جهان بکام بال **نوع دوم** تواتر مخلص نواری و تعاقب چاکر پروری از الطاف  
بی نهایت خداوندی بجایی رسیده که ناطقه را محال شروع در توضیح اعدا و تبیین اعتدار  
نیست اگر این مخلص بر سبیل عرف و عالت با تمام همی از مہام خدام بنسبت با سایر نام  
قیام نماید در همه ابواب خود را بمنون منت و شاکر نعمت داند چه جای آنک جناب رفیع  
بیرامون عذر خواهی کرده و این دولت خواه را در محضیق لستجا اندازد انواع بندگیها  
بر دل و جان محو است و هر خدمت که فرماید مسموع و مقبول ایام دولت با امتداد توان  
مفارق بالنبی وآله **نوع سوم** ایتان جناب عالی بخوار دعا و عذر و روه عبادت برضال  
اعتدار با وجه تقصیری که این دولت خواه بدان معترف است از غرایب امور است که

حوائف جمهور و قوف در موافقت خدمت و شمر ضروب عبودیت از جمل و اجابت است  
و اگر در بعضی از احوال اتمال افتد و تقصیری واقع گردد تبیین معذرت و ظیفه مهمل و مقصر  
باشد جناب عالی مصدر افاضت خیرات و ادا امت حسنات بر ممکنان قیام بمہام او از  
جمل مفترضات و معیم را بر فرایض که و صوب آن واضح و لایح است توقع احوال و اعدا  
کردن از منہج عقل و شرع بغایت مستبعد است بزیارت ابرام و اقدام مزاحم مطالعہ شریفه  
می گردد امتداد ایام معالی بر تواتر ایام و لیالی بال بالنبی وآله **فصل**  
**هفتم در عتاب و صوت مکتوب و جواب صورت اول مکتوب** **نوع اول** بعد از تقریر معانی محالست و تاسیس مبانی مصادقت بر رای تبیین و فکر  
دور بین معروض می گردد که بر علوم شریفه مخفی نماند که فلان ولایت مسقط راس و مقام  
اینکس این دولت خواه است محل املاک موروثی و ملکسی و مزدرع محصولات صنفی و  
شوی و از مدت سی سال بانه شعلگی و متصرفی آن بلاد و بقاع و ظیفه تقلد و اہتمام این ضعیف  
گشته و دیگری را کاینامن کان مجال مشارکت و مداخلت و مدخل منازعت و مجادلت  
نمود و این ضعیف بعد از تسلیم و اجابت دیوانی بخوانه معمره عمر با الله تعالی فوایدی  
بحق الحکومه و التصرف از انجا حاصل می باشد تا محصولات املاک بوظایف و مشاہرات  
در مسانہات و جامکبات و مرسومات نزد بکان و متعلقان مصروف و مستغرق می  
گردانند درین وقت جنان استماع افتاد که نواب خداوندی بنقلد و تصرف آن ولایت  
رغبت نموده اند و مالی که از قدیم باز تا غایت هرگز مقرر نبوده اضافت احوال و متوجہات  
انجا کرده و دست عمال این مخلص را از ان اعمال و اشغال کوتاه گردانند و بر فراغی  
کلی این دولت خواه و متعلقان اقدام نموده و دوستی و صحبت قدیم و حقوق مماطت و مصا  
دقت را در نظر نیاورده این معنی از کمال خفاقت و شمول الطافی جناب عالی مستبعد  
بل مستنکر نموده اگر عبادا با الله چنین حوکنی از بن دولت خواه صادر شدی بر اینه ممنوع  
دعاها و مطعون زبانه کشق و کبیر و ضعیف و وضع و شریف بدان وضع انکار نمودندی  
چون صورت حال بر بن منوال واجب شد بمسامع شریفه رسانیدن تا بروجی که  
مقتضای محبت و اخلاص و ارادت و اختصاص باشد تدارک آن حال فرماید تا حسن  
معاملت و طیب محاملت او بزرگ نزدیک خالق و خلاق محمور و مرضی باشد ان شاء الله



تعالی با وجود لطف عظیم که مستغنی از محبت قدیم است هیچ موکد حاجت نمی داند دولت  
ابد پیوند با **نوع دوم** بعد از تدکارات احوال و دله و تعدله اوقات محبت و اعتقاد بر  
رای رزین و فکر متین و مقرر می گردد که بر اصابت ارا و اجادت افکار خداوندی پوشیده  
نماند که محبت ابناء دنیا با یکدیگر بر تعاون و تناصرد مسکاو جزوی اهرست اگر معاونت نماید  
تا اگر اتفاق افتد با حدی الجنین بود خیال آن محبت بزودی انقطاع و انصرام یابد و در  
آن بودت فی النبیام ماند و چون امور فلان ولایت همواره حسن اتمام نواب خداوندی  
مفوض بود و دیگری در حسل و عقد و قبض و بسط محال مداخلت نه و منع و اثبات قضا  
یا برای ایشان منوط و تدبیر ایشان مربوط مد نیست که متعلقان این مخلص جهت اتمام قضیه  
مصالح کلی این دولت خواه بدان منعلق است آنجا آمده اند و مفاوضات این دولت خواه  
بشرف مطالعه رسانیده و التماس مساعدتی در اتمام آن قضیه کرده جهت انک جهات استعانت  
در آن ولایت در نواب انجناب منحصر بوده و بجای دیگر تشبیه ممکن نه و ایشان هیچ  
بهری ملتف اتمام مهمام این مخلص نشده اند و افاضل نوکران را مسموع نداشته و بدین واسطه  
کلیات قضایا و این مخلص مهمل مانده و نوکران مغل الحال آنجا توقف نموده و خرابی بسیار  
اطراف عاید شده و لاحق گشته توقع بحال عنایت و وفور جاگر پروری پیش ازین بود  
همانا بر خاطر مبارک باشد که در هر مصلحت که با این دولت خواه فرموده بر جمیع مهمات مقدم  
داشته است و اتمام آن را بر ذمت همه فرض عین دانسته چشم داشت از الطاف  
آن جناب نیز همین بود و اگر از راه اتحاد خدشه را که بر خاطر راه یافته بر سبیل عتاب  
در میان آورده خاطر را از اسنماع مکرر نباید داشت و بیاز کرد اندین نوکران بانی در  
کان اشارت فرمودن حاکمست **شعر** باین معنی هم منم که دارم سر صبح هر چند که جای صلح نگذاشته  
ز بارت ابرام دولت موبد با **نوع سوم** اعلام رای شریف گردانیده می آید که مولانا  
معظم قدوة افاضل الامم سباق غایت الکمال عواصم الحاکم الفضل و الافضال کمال الحکمة والدین  
ادام الله معالیه از فحول افاضل جهان بشمول و رع و وفور تقوی و بمن افادت و حسن  
ارسال شنی و محنا زست و از مدتی مدید باز با آن جناب و هم با این دولت خواه طریق  
بیکانگی مسلوک داشته و هیچ دقیقه از ذابق اخلاص فرو نگذاشته درین وقت از حلال  
مکاتبه که بدین مخلص ارزانی فرموده بود که در بلوکات انجناب ملک ریزه موری

و مکتبی

و مکتبی دآرد و اصحاب دیوان از قدیم باز آنرا بر وجهی معینی گردانیده مکتوب داده اند  
و امضا و نواب نامدار موش و موکد شده درین سال با وجود تمکات قدیم و جدید متوجه ملک  
و اصناف مضاعف شده اند و در مطالبات تشدید و تعینف و زجر و توجیح امانا و معتقدان  
خطاب کرده و از منبج آداب انحراف نموده و چون خدمتش صورت قضیه بمساح شریف  
رسانیده اقوال او مقبول و مسموع نیفتاده و خایباً خاسراً مراجعت نموده بعلم الله تعالی  
که صدور این حالات بر دل و جان این دولت خواه بغایت موثر آمد مسلم که املاک  
اورا با عفا مخصوص نگردانید زیادت از مال مقرر چرا طلبند و چون او بتظلم آید سخن جناب بزرگ  
چرا محصل قبول نیاید و با جابت بنویسد که مجموع این قضایا موجب رنجش خاطر و تکدر باطن  
و ظاهر ست و صدور این مکاتبه بواسطه ذکر این معاتبه بوده نوعی فرمودن که بعد الیوم خدمتش  
راضی و شاکر باشد بکمال مکارم اخلاق جناب شریف آن مناسب تر با وجود احاطت  
علوم کریمه بدین معنی بزیارت تاکید حاجت نیست دولت باقی **نوع دوم**  
**جواب منوع اول** بعد از اطلاع بر مصدوقه حال ووقوف بر حله تعال اعلام  
رای پیش گردانیده می آید که صورتی چند که در باب حکومت و منصرفی فلان ولایت در ملک  
جارت کشیده و این مخلص را بتعلد آن موسوم فرموده حق با جابت آن جنابست فاما مخلص  
را نیز عذری واضح است در ابتدا و بیان که بتفویض اعمال و اشغالست چون آن جناب  
از بندگی حضرت سلطنت غایب بود نواب دیوان بزرگ بتکلیف تمام آن ولایت را  
بنقل و تصرف این دولت خواه مخصوص گردانیدند بعد از انک از تفر بر بعضی اصحاب  
جناب معلوم شد که رای شریف را از تصرف آن ولایت مستغنا بی حاصل است و برین  
موجب که از دیوان مقرر کرده از بند حجت گرفتند چون قدوق النواب خواجه جمال الدین  
که فرستاده آن جنابست مکاتبه شریفه رسانید و صورت حال بو قوف پیوست اورا  
بان مکتوب بدیوان برد و صورت حال تعرض و نقص آن معاملات واجب دانسته حجت  
که داده بود باز گرفت و نوکران را که آنجا فرستاده باز گردانید و خواجه جمال الدین بوکالت  
آن جناب بنام خود باز داد و حکم دیوان که بنام خود صادر شده بود بزرگ این حال ناطقت  
باقی این دولت خواه بمجموع مملکات موروئی و منصرفات مکتبی با آن جناب مضایقت  
نست فلیکف در مواضعی که از قدیم باز بنواب خدمتش تعلق داشته مصراع بجان مضایقه بادوستان نگار



زیادت ابرام نمی نماید امور دو جهانی بر قانون کامرانی بالحق اشرف الانبیا و افضل الاصفیاء  
**نوع دوم** بر تواقب آراء و موایب افکار خداوندی زیدت احاطه بالکسر و مشکوف  
کرد انبیر می آید که معاينه که در جلال مکاتبه جهت نوکران که آمد بودند و ساکن وقت حال شده  
و بواسطه تدبیر و جرات ایشان ملای که شرح آن بملالت و سامت انجامد بخاطر راه یافته و مانع  
همام نوکران شرع و الا جگونه از دل رخصت یافتی که در تکمیل قضایا و تدبیر مهمات آنجناب بیک  
سر موی احوال رفتی بوقت وصول مکاتبه کریمه نوکران را طلبید و کیفیت احوال معلوم کرد و در  
جلد با خستن مصالح ایشان معین گردانید امیدوار است که بنها بعد مقضی الوط و المرام متوجه جناب  
عالی گردند چون غلبه اشغال و کثرت و اشتغال این مخلص بر رای رزین مخفی نیست در چنین قضایا  
ذیل عفو مبسوط و ستر اغماص مسدول گردانیدن متم کمال الطاف و اعطاف خواهد دانست  
اسباب شادمانی نه شاید تعویق و توانی میسر بالحق سید البشر و الشفیع المشفع فی المحشر **نوع سوم**  
بر منیرات افکار و جلیات انظار مصور و معروض می گردد که کلمه چند در باب علو  
شان و ترفیع مکان مولانا اعظم علامه العالم افضل المناخرین کمال الملک و الدین عمت فضایل  
که هر قوم رقم اناسل شریک شد بلب تعظیم و بحیل مقبل گردانید اما آنج در باب مزیدی که توفیق  
املاک خدمتش کرده اند فرموده در این قضیه تقصیر این مخلص مدخلی نداشته و وجهی که بزواید کردن  
اند بواسطه استیلا و محصلان و متقلبان بوده مع هذا چون لفظ اعنا بر قلم مبارک نرفته بتقصیر جری  
که از کما شکان صادر شرع مجموع متوجهات املاک خدمتش را از موروئی و مکتبی تخفیف کرده  
املاک را معاف و مسلم گردانید شد و مکتوب داده آمد بعد الیوم بعلت مال و متوجهات  
و حق التفریر و رسوم شخصی و خارجی و اجازات و مونات و سایر مطالبات و تمامت  
تکالیف و مخاطبات با اکثره و مزارعان خدمتش خطائی نکند و اگر کرده باشند بعد از آنکه  
ملعون ابدی و مطرود کسری گردند عرض بتمام استرداد رود و احکام نیز برین جمله بامضا  
و اجوا صدور یافت جانب مولانا اعظم همواره مقرر بوده فکیف که اینهمام آن جناب نیز دید  
بنحیق رسد ایادت ابرام نمی نماید جهان بکام بال **فصل هشتم**  
**در استغفار از خطایا و صورت مکتوب و جواب صورت لاقل**  
**مکتوب سه نوع نوع اول** بر رای منیر که از اشد انوار لاهوتی مستنیر است عرض  
می افتد که چون حکم مطاع و امر واجب الانباع بنده بتقلد فلان عمل موسوم شد و متوجهات

بنی که موامره مبارک مسطورست مفرگشت چون با سر عمل رفت بنده بیهوش شغلش و محصلان بخوا  
ضع فرستاد در اندک زمان مبلغ بیست هزار دینار با وجهه خدای و ولایت حصول بیست  
لی توقف در صحبت پنج نفر نوکر معتمد بنده کی فرستاد بعد از سه روز همان نوکران مراجعت  
نمودند و تقریر کردند که جمعی از حرامیان در شب بر ایشان نه اند و آن وجهه را با خورده و بر نه  
که با ایشان بود و رختها تمامت برده و می خواستند که قصد هلاک و اطلاق ایشان نیز کنند بنده  
دولت خواه را حیرت بروی استیلا یافت که مالک از قبضه قدرت بیرون افتد و بیرون  
این ضیاعت مزاجم مطالعه همایون شد تا آنج رای مشکل کشای را روی نماید تقدیم یابد و  
بتقصیری که در استیصال فرستادن وجهه بی همراهان کرده معترفت اگر عفو می فرمائید مزاجم  
ایشان زیارت برانست و اگر حکم بران جلست که عوض آن مبلغ از ولایت خواب می باید  
یا از خاصه خود می باید دلخواه اینرا نیز رای همایون داند جهان بکام بال **نوع دوم** بر علوم شریفه  
که مبط انوار الهی و محط اسرار نامنا هیست معروض و منی گردانید می آید که چون سید الحجاب  
مجن الدین دامت معالیه اینجا آمد و امانتی را که محافظت رفته بیند و سپرد و بنده بروی که دا  
نست و توانست در موضعی و نهن و مقامی حصصی نهال و قطعا نظر از تعهد و تحفظ آن بر نمی داشت  
تا در شبی جمعی دزدان دیوار خانه را سوراخ کردند و آن امانت با هر چه از آن بنده در آنجا بود  
و چند سرامت نامدار نیز بالمره بردند بامدله تفحص رفت و نشان و نبات با جمعی که استخار  
از ایشان می بایست کرد گفته شد گفتند ان جماعت از سه دروازه شهر بیرون رفتند هر دو  
کس از یکی دروازه همانا میقات ملاقات ایشان موضعی معین بود فی الجمله هر چند بتفحص  
و تحقیق مشغول سبا بهیانه در عقب فرستاد قطعا از آن جماعت نشان نیافت چون حال  
برین موجب بود با اتفاق قضاء و ایمانی شهر صورت قبضه را در محضر نویشتن بردست  
حاصل این ضراعت به بندگی فرستاد تا اگر عوض امانت که در آن خیانت نرفته بنده را  
می باید دلخواه تا بنده بر و ترتیب مشغول شود و اگر بعضو مخصوص می گزید حکم مطاع هر محنت تامل  
آن جناب راست جهان بکام بال **نوع سوم** بر رای انور و ضمیر اشرف از هر عرض می  
افتد که چون مثال همایون برسانیدند که بنده از جلد و جوی که در مقاطعه و انهام اوست  
فلان دیر و باغ را جهت آن جناب در بیع آورد و بها از آن وجهه ادا کند حال آنکه  
معاذلان بنده جمعی اند که ادا مال دیوان با تسلیم جان بیش ایشان یکسانست و کبریات



این معنی عرضه افتاد و هر چند از بایع استعمال می کرد تا آوان وصول مال از آن جماعت میسر کند  
 با جابت پیوست و شفعان نیز بر اینکست و مفید نیاید و این معنی موضع را با دیگر فروخت کمتر  
 دعا گوین از غایت حیرت و محالت در مقام اضطراب و اضطرار بابت افتاد جز عرض حال را بر  
 آن جناب مخلص نداشت یا بند را در محلی که تصور می فرمایند مواعدت و عفو استغفار  
 فرمایند چه غیر انقیاد امری منظور نخواهد بود امده ایام دولت تا قیام یوم القیامه یا بانی ملک  
**صورت** **دوم** **جواب** **نوع** **اول** احوالی که مضمون کتاب  
 شریف بر آن مشتمل بود بوقوف پیوست و بر کیفیت آن اطلاع افتاد چون آن مال را در  
 میان برده اند و نوکران خدمت را نیز بدان واسطه خسارتی واقع شده است و در عوض  
 بخاصه خدمت چه تعلق دارد و چون یک نوبت از ضعف و رعایا گرفته دیگر باره ایشان را  
 بمطالبت آن وجه مواخذت کردن از مشیج عدل بغایت مستبعد باشد حال آنکه سیر  
 بغیر از ترک و عفو نیست اما هر حال از تفحص احوال و احوال غافل نمی باید بود نوکران که اسباب  
 و رختها و ایشان نیز بفارت رفته منجس و منقصد باشند شاید که نشانی بدست نوازند  
 آورد بعد از آن سهل باشد خدمت جناب سامی بایده که خاطر آسوده دارد و بر چنین خسارت  
 تشویش بخود راه ندهد که از باب دولت و اصحاب مملکت را ازین حالات بسیار واقع  
 شود و بزرگان آنرا صدقه مال و جاه دانند هیچ حال رعایا را بمطالبت عوض مزاحمت نفر  
 مایند و مطالب و مخاطب نکرد اند که بدنامی تمام باشد سعادت مساعد **نوع دوم**  
 بر مضمون مکاتبه کرامی و وقوف افتاد و خللی که بنقود و اجناس راه یافته معلوم شد در  
 سال آن محضر خدمت جهت آن نبوده که اگر تلف آید عوض بر خدمت باشد در کارخانه  
 تقدیر آن تلف مقدر و مقرر بود و درین باب بفرستادن محقر حاجت نه که احوال کلی  
 بر افعال و اقوال آن جنابست و چون نموده اند که بمبالغی آلات و اقمشه خدمت و اسباب  
 نامدار را نیز با آن مال برده اند بدان واسطه ترددی بخاطر رسید و هم سهولت ندارد  
 مجموع برین ضعیف باشد هیچ حال خاطر خطیر ملتفت آن قضیه نباید کرد و انبیا مختلف علی  
 الله تعالی جنان می نماید که بواسطه اسبابان که برده اند چون جمع که دانند باز شناسند  
 تدبیر آسان شود زیارت زحمت ندهد جمعیت در تریا بد **نوع سوم** بعد از حاض  
 ضعیف بر مضمون کتاب شریف احوالی که در قضیه دیه و باغ غوه بواسطه تقصیر معاملات

ملتفت آن معاملات موقوف مانده بوقوف و بهت بدان ملتفت نشد که اینها چند حصه  
 از قری و باغات و اراضی و مجازی مباح و غیر آن در بیع آمد و در زمین و تقویم و تقاسیم  
 بران زیارت است آنرا چه اعتبار اما مواضع دیوانی را بمعالمان منتقل دادن جنابک  
 در اداء مال بماطلت و مدافعت کنند و طبقه منصرفان و لایبت نیست که اگر از دیوان  
 در مطالبت مال تشدید رود و بحالات نازک مستغرق گشت آن وقت آن عذر را هیچ  
 آفرین نشود و اگر آن متقلبان بمنع خدمت بمنع نمی شوند اعلام فرمایند تا حکم دیوان  
 بمنوع و مدقوع گردند بزیارت تاکید چه حاجت امتداد معایله یا برایه بسیار  
**فصل** **نهم** **در استغفار از تقلد اعمال و اشغال و مهمات دیوانی و صورت**  
**مکتوب** **جواب** **صورت** **اول** **مکتوب** **نوع** **اول**  
 بعد از تقریر شرح انقطاع و تحویر اوضاع آنجناب و ارتداع بشریف آنها بر سر سیره می  
 آید که چون این فقیر حقیر مدتی مدید بملازمت ملوک و سلاطین خلد الله ملکهم و امر او و ز را  
 سر برد و خلاصه عمر و زندگانی که عنفوان شبابت و ابام جوانی بود بتقلد اعمال و اشغال  
 دیوانی مستغرق گردانید و هیچ حاصل جز ضعیفان عمر و فوات وقت و حال میسر نه آخر الامر  
 چون از خواب غفلت بیدار شد و دانست که ایجاد نوع نه جهت این حالات است که او را غایت  
 بدان مشغول بوده از ملازمت ملوک با عبودیت ملک الملوک برداخت و از مطاوعت  
 سلاطین با طاعت سلطان السلاطین آمد جامه اصحاب اعمال بر کشید و در عوض این  
 زنده در ویشان پوشید و ابام لهو و سرور و بنوی را بلبا با بهجت و جهور امور اخروی  
 ندید کرد و از ماسوی الله اعراض نمود و همگی وجود بیند که حق تعالی مشغول گشت **بیت**  
 آن شد که دلم هر دری شده بایش بشکست و او سری شده اکنون بلطفی درین جناب  
 نه و سندی وزارت مآب ضفا با جوار السعالات الدینیة و الدنیویة توقع جنابست  
 که بعد الیوم این درویش دل ریش را از تقلد اعمال و اشغال و خدمت و ملازمت و  
 زحمت خط و تر حال و متاعب اسفار و احوال معاف و سلم و او را نیز یکی از متفعلان  
 که هرگز در دیوان نبوده باشد انکار دانا این بیچاره بعذر نقصات گذشته مشغول شده  
 از حضرت فاضل الحاجات و محیی الدعوات بعد از اقامت فرایض خمس و ادا میت  
 روئیت طاعات و عبادات بوظیفه دعا و ایشان مشغول گشت و توفیق اکسایب خبر



و افتخاری مبرات در خواهد که یقینست که عجب و سنجاب کرد انشا و الله تعالی نوع  
**و** محل عرض رسا بنده می آید که چون این دعاگوی دولت خواه مدتی مدید با حکام  
 سلاطین و اشارات امرا و وزرا مباحث امور دنیوی بود گاه بملازمت و نیابت  
 دیوان بزرگ لشتغال می نمود و گاه بتقلد اعمال و اشغال بولایات عمالک می رفت  
 و گاه بهمات خواتین و شاه زادگان روزگاری گذرانید و در میان مصراع  
 نه **مسج حاصل دینی نه مال دنیوی** آخر الامر چون جناب جلال احدیت عز شانه و عظم  
 سلطان نظرم صفتی با این پیچاره فرمود و بطلان و مساوس شیطانی و هوا جس نفسانی  
 برو ظاهر و مکشوف گردانید و او را از محنت ابله مہمات دنیوی براحت ایاد ازوا  
 و انقطاع که موجب احتراز کمال اخلاص و جدت و جذبه از جذبات عنایت درکار او کرد  
 و او را از خواب غفلت بیداری داد و در مقام تنبیه و تیفط فرود آورد تا از هر چه غیر حق  
 بود اعراض کرد و بهمکی و جود متوجه حضرت معبود شد بمطلوب او را دانست و محبوب  
 او را شناخت و مقصد یقینی و مطلب حقیقی درگاه او را دید که **سود است هر چه است یقین**  
**جان جانان و دلبر و دل دین** چون حال بدین منوال بود با علام آن مزاحم مطالعات شریف  
 شد امیدوار است که این درویش سوخته بزم رده را به هیچ هم از مہمات دنیوی و دیو  
 و خدمت و ملازمت و انج از لوازم و لواحق آن باشد تکلیف نرماند و این یک نفس  
 راجعت انک بعد از فرائض خمس طاعت و عبادت بدعا و دولت بندگی پادشاه جهان  
 خلد ملکه لشتغال نماید معاف و مسلم دارند دارند توقع مسیح و طیف و مہرت که رده  
 تعیش و استرزاق باشد نیست حاصل خود ریزه ملک حلال موروئی را وجه معیشت  
 نهاده اگر بدان وفا کند فهو المطلوب و الا نص و فی السماء رزقکم و ما توعدون استظهار  
 تمامست و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها مصداق آن الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم  
 یمیتکم ثم یمحیکم هل من شریک لکم من شیء کسبحانه و تعالی عما یشرکون از او که شواهد واضح  
 دلایل و الرزق علی الله تعالی بهیچ ملتفت وجود این درویش نشوند و او را کمال عدم انکارند  
 بزیادت تصدیق نمی شود دولت دو جهانی میسر بل **نفع سو** عجب بجناب رفیع و سرع  
 اعلام می رود که چون لطایف صنع ربانی و جواذب توفیق یزدانی بنده را از بندگان  
 بنظر عنایت و رحمت ملحوظ می گردانید طبیبات نعیم دنیا را که بحقیقت ان قبیل مزخرفات

و موهبات در نظر او منقص میکند و صفات شارب اطایب لذات و مشتهیات  
 را بر و ملذذ و مشکند می گردانید و بسند اوادات و حلقه عنایت در کردن و کوشش او کرد  
 بنضای عالم ملکوت می رسانید تا در ازاء تنعمات مجازی بلذات حقیقی می بیند و در عرض  
 مزخرفات و اسی منہی عجمت مصنوعات و موعودات الهی می کند نعیم آجل در عاجل برو  
 مکشوف می گردد و بهجت سرور باقی در دنیا رفانی مشاهد و معاین می بیند درین حال چون  
 عنان اختیار از قبضه اقتدار او بیرون افتاده بعزم درست از ماسوی الله اعراض می کند  
 و در نضای جناب جلال احدیت بزواید و حده لا شریک له گویان تا کفر و دین هر دو در روشن بویا  
 به جند فقیر حقیر بدین مرتبت نرسیده است و ازین مورد عذاب بوی القلیل و اصل نشود  
 اما این مقدار می دانند که انبیا صلوات الله علیهم از نعیم جهان و عذاب نیزان و عده داده اند  
 و اولیا که عقل و اجمل و اعلم و اعدل طوایف اند متابعت نموده و مطاوعت واجب دانسته  
 حق محض است و بهیچ شک و ریب منسوب و مختلط **شعر** الا کل شیء ما خلا الله باطل  
 و کل نعیم لا محاله زایل تا این درویش از سر ارادت کامل و رغبتی صادق از سر  
 مجموع نضای دنیوی و لشتغال دیوانی برخاسته روی بدرگاه ذی الجلال جل جلاله نهاد  
 بعد از انک مجموع معاملات دیوانی را بقطع رسانید بود و ذمت خود را از جمیع مطالبات  
 دیون و دیوان مبرا و معیر گردانید و هیچ آفرید را با او یک سر موی داد و گستند تا ندید توقع  
 بشمول الطاف جناب وزارت بناه حفت بالا لا و خست بالنساء آنست که این ضعیف  
 را برین عزیمت بسندید تقویت واجب داند و اگر یکی از امرا و مقرران بندگی حضرت  
 خلد ملکه خواهد او را دیگر باره در مملکت امور دنیوی اندازد و لطف عیم و کرم جسیم عذر ضعیف  
 و انک از و عجز و اختلال و استیلا و شوخت و استعلاء عدم استدلال امور مملکت فرماید  
 خواست و این معنی را بحضرت رب العالمین تعالی شانه و عظم سلطانه یکی از انواع بل  
 و سایل اسباب قربات دانست که نص کلام قدیم عظم الله جلاله بدین معنی نا طقتست  
 جنب قال الله تعالی تعا و نوا علی البه و التقوی و لا تعا و نوا علی الاثم و العدا و ان و حضرت  
 رسالت صل الله علیه وسلم فرموده الدال علی الخیر کفاعله **مصراع** من سود کم نرازیانی نبود  
 حق تعالی توفیق ادراک و اکتساب خیرات و مثوبات دارین بر احسن و جود کرامت  
 کشادانه ولی ذلک و القادر صریح است **دوم جواب سو** نوع



**نوع اول** بعد از وقوف بر دقایق انظار و حقایق افکار که جناب تجلی مآب را میسر شود  
بجمل آنها سانسیم می آید که جذبه عباتی که از حضرت رب العالمین تعالی شانه را دست داده  
و با عراض از اغراض دنیوی و اعمال دیوانی سرایت کرده یقینست که این معنی یکی از عنایات  
حضرت ایزد است که آن جناب را بدان مشارالیه گردانیده اند چون او بزرگ از تقلد و زور  
فاتب اعمال و عموماً لشتغال امتناع نماید و بعبودیت جناب ذی الجلال لشتغال ورزد  
و حق را بر باطل اختیار فرماید هیچ آفرین را مجال منع ممکن نباشد که هر این مانع در مذهب  
ارباب حقیقت و اصحاب طریقت بل تمامت علماء شریعت مطعون گردد و یالیت که تو  
رفیق رفیق شدی و تا میدخواست نمودی تا این مخلص نیز از شغال دنیوی منقطع گشته با اتفاق  
آن جناب بطاعت رب الارباب لشتغال نمودی یا لیتی گنت مهم فافوزاً عظیم  
الامور مریوزت با وقتها **شعر** تا در نزد و عدو هر کار که هست یاری نکند یاری هر بار که هست  
بهمت اکبر خاصیت مدد فرمون با ناکس وجود این ضعیف در بونه امتحان و خلاص ریاضت  
رفته از عوارض و غواشی خلاص یابد و ز خالص گردد لطف بی دریغ داند این تو رفیق عن قریب  
رفیق بالحق مشغ من بنی عدنان علیه الصلوات الرحمن **نوع دوم** بعد از اطلاع بر واردات  
روحانی و الهام مامت جناب جلال سبحانی که قرین روزگار تقوی مآب شده اعلام می رود  
که احوالی که نموده بود و از وقت و حال که بتوفیق ذی الجلال دست داده و با نقطاع از ماسوی  
الله مسری و مفضی شده آنها فرموده آنرا از الطاف عنایات ربانی و مراحم بی نهایت حضرت  
یزدانی دانسته اند حق جل ذکره آن بزرگ را از اصحاب سعادات و ارباب کلمات  
آفریده است که در مدت ملازمت دیوان و تقلد اعمال و اشغال طریق معاش برومی  
پیش گرفت که متضمن رضا خالق و خلاق بود و از هیچ آفرین بکلی و جزوی توقع و طمع نداشت  
و اکنون از سر اعتقادی کامل و ارادت شامل منقطع و مردی گشت و اعتکاف در بیوت  
عبادات و امكنه طاعات واجب دانست خود معتقد فیہ عالمیان شد در دنیا بنگام  
و در عقبی نیز بل دار السلام و حضرت ملک علام گشت **فلاخرة خیر و ابقی** میامن توفیق پیش ازین  
چه باشد و امارات سعادت زیارات از چگونه تصور توان کرد بندگی حضرت سلطنت  
خلد ملکه و امراء بزرگ زیدت معدلتم این انقطاع را بغایت بسندید و گشتند و مواد  
اعتقاد هر یک تراید و تضاعف یافت و با اتفاق درخواست کردند که وقتی که لی مع الله وقت

عبادت از آن باشد بونظیف دعا و دولت بادشاه جهان خلعت ملک لشتغال فرماید  
که آن زمان نبود در ره دعا برده توفیق اقتضای آثار ابرار ممکنا تر رفیق طریق گردانار جنبه  
**نوع سوم** بعد از کشف اشارات ربانی و بیان تنبیهات روحانی و توضیح محاسن  
احدی و اریضاح تلویحات سرمدی که جناب قدسی و ذات علوی را در صفات اوقات  
و در حالات دست دلاوه و این مخلص را با اعلام آن مشرف و منبه گردانید بجمل انهای  
رسانید که نزول مرحق که از حضرت منزل البرکات در باره آن جناب صدور یافته و جد  
منش را از جمیع مالوفات و سببهات منقطع گردانید و بمقامات ابرار و منازل اختیار رسانید  
و محاط مفومات شد شک نیست که تا نفسی از نفوس کامله با صفات قربات احدی متصف نگردد  
و در جناب جلال صمدی او را تمیزیل نکند هرگز بجنین عنایات و تکریمات مکرم و مخصوص  
نگردد اند و از مشارب ارباب تحقیق سراسیمه ندانند که مبارک اعراس نیست که فرموده و جسته  
انقطاعی که نموده اگر مجموع دنیا و مافیها در ایزد جذب از آن جذبات نهند بچو سکنی وزن یار  
تا بشتغال بی حاصل و اعمال طایل و دنیوی و دیوانی چه رسد حق تعالی آن نفس مطهر و ذات  
مزکارا توفیق صوایح اعمال جنانک رفیق گردانید در زیارت گردانار و ممکنا ترا تا بدان  
جذاب بجزایات حقانی و تجلی بخلیات سبحانی ارزانی دارند و هوالتا در علی مایشاد  
**فصل دهم در طلب حضور شخصی از ملکی بملکی دو صورت مکتوب**  
**نوع اول** مکتوب سه نوع **نوع اول** بعد از استفا  
رت انوار قدسی و دستبر شال از نفس مطهر ملکی آنها علوم شریف گردانید می آید که بدست  
باین مخلص معتقد و فرید صادق نیازمند باستماع اخبار فضایل و معاقب جناب ولایت  
مآب و سنده فضیل بنای خواهان نیست که شرف خدمت رسد و با مخاطب در مسلک مستفید  
آن کحلی او فرد و بصبی او فی اختصاص یابد بواسطه ضعف مزاج و کبرین و استیلا و اعراض  
و امراض از آن سعادت محرومست بارها خواسته و قدم در راه نهاده و بر مرکب شوق  
سوار شده برین مطلوب و حصول یابد بسبب عروض موانعی که ذکر آن بسامت مفضی  
و بعد از مدتی نمودی کرد این عزیمت در خیز تعذر مانده درین وقت که نوایر لشتتیا ق  
اشغال یافت و لواجم اشتیاق متعرض کسر ظاهر و باطن شد قلم را نایب قدم ساخته  
بعرض این ضراعت مزاجم مطالعه شریفه گشت تا اولاً انج از متاعب آرزو مندی این



بیچاره را فرو گرفته محاط علوم گردد و اگر چه بانها ابرو و بجا دلب قلوب بهیچ مبین  
و نفور اضیاج نیست و نایا بحمل رسد که چون این نیازمند بسپی مانعی چند که ذکر رفت  
اوصل بدولت و زمان مخصوص است و در آن جانب آن موانع نیز نه و قوت و شوکت جوانی  
که بامندله ایام بیری متصل بال حاصل اگر از راه کرم قدم بر بسط مروت نهد ملاقات برادر بر  
ضعیف حال را پیش از حلول مالا بدمنه دریا بد بکارم اخلاق و محاسن اعراق ان اکل اقطار و  
افضل آفاق مناسب تر باشد از طریق انبساط ده سراسیمه بار کبر و یک هزار دینار جهنم  
اخراجات راه و مصالح خدم فرستاده شد بکرم معزور فرمایند تا بمن ناهمنای معزور کردن گردد  
ابتدای ایام معالی آنها و ایام و لیلی بال **نوع دوم** بعد از بسط مواید مودت و اتحاد و شرح  
عواید ارادت و اعتقاد بر جناب فضایل بناه معروض می گردد که قواعد عقاید این معتقد نیست  
باسند سدره مثال از ان عهد تراست که باطالت تقریر و اداست تحریر شرح عشره عشره آن  
توان گفت مدیست تا جهت اقامت جناب محلا مدرسه اسکس کرده و نفایس کتب  
و غرایب صحف و حلال املاک و اسفاض و عقایل متملکات را بوقفیت آن مخصوص گردانید  
و وقف نامه مشروع مسجل محکوم بنوشته و فصارای محمت و مطرح نظر آن بوده که جناب رفیع  
مولوی در آن مدرسه با فادت علوم اسلامی لشغال می نماید و طلبه و مستفیدان مستفید گرد  
ند و صبت افادت و ارشاد مجلس عالی جنانک اکثر ممالک را آراستست بل بافضا  
جهان رسیده بار جا و انحاء این مملکت نیز برسد بنا برین مقدمه مولانا ملک العلماء غیاث  
الحما والدین عمت فضا یله را که او نیز از جمله معتقدان آن جناب است با چند سراسیمه بار کبر  
و چند دینار زر و یک نخه جامه بوجبی که تفضیل بذکر ان ناطقتست خدمت فرستاد تا تربیت  
اسباب خدم و مصالح راه و دیگر اخراجات مصروف گردانید علی اسرع من الزمان توجه  
فرماید که دین انتظار بر راه است و لایزال تر قب قدم مبارک می رود چون اتفاق وصول  
افتد وظایف بومی و شهری و سنوی خدام و متعلقان بروچی که مصالح را کافی و مهمات را و  
باشد تعبیر رود در توجه استیصال فرمودن منوط بلطف بی دریغ است مشارب مطالب  
مصنعی و موارد امانی مهنا و موفی بل بالنبی و متابعه و الی رسول الای و مطاوعیه **نوع سوم**  
بمجلس عالی اعلام می رود که مدیست نایاب ضعیف می خواهد که بمصاحبت آن عزیز حظی از  
عمر بکیرد و بانی در مدت اعمار در خدمت بسر برد و کرات در بن باب مکتوب نوشته

و حال

است و اسند عا و حضور مبارک کرده و بهیچ اجابتی نغموده **شعر** گویند دل بدل ره انصافی من  
جوئیست من بوصل تو شتاق و تو طول ماه چون لشغال نواز لشتیاق بغایت رسید و دل  
متعلق طاقت مصابرت نماید بار سال این مکان به تحریک سلسله محبت و ارادت کرد و ملک  
الخواص قلع نور را با چند سراسیمه و استر و چند دست جامه و چند دینار زر بر موجب تفصیلی  
که با اوست بخد مت فرستاد توقعست که چون بخد مت رسید با اهل و انبای و متعلقان در  
روز تربیت کرده متوجه شود و اگر حالیا اصحاب و متعلقان تعذری داشته باشد خدمتش  
در توجه مسابقت فرمایند چون اینجا آمده باشد و کیفیت احوال مشاهده کرده و مقام و مسکن  
معین و مرتب شد معتقدان را جهت آوردن اتباع اعادت فرماید فی الجمله انتظار از حد  
گذشت و مهمات کلی دیوانی و خاصه موقوف حضور خدمت در آمدن مسارعت و اجبت  
توفیق اجابت رفیق بال **نوع اول** در جواب **نوع دوم** اول  
بعد از تامل مفاد و مشرب و مکاتبه کریمه که مشتمل بر اسند عا حضور این فقیر حقیر بوده بحمل  
انها می رساند که ضعیف بطور را کجا قدر آن می باشد که شاه باز اقبال خنان صباحت دولتی در  
طلب ارادات ایشان طبر ان کند و بر فضا فنا سیران ما العصور و ماده من خود بجای از زم که غنای تو در  
در خدمت **سلطان که بر دنام کدای** چون امر مطاع و فرمان واجب الانباع که اشارت نیست عظیم  
و طاعتین حکم وارد و واصل شده بی توقف از فرق سر قدم ساخته در صحبت جمعی از علما و صلی  
و متوجه آن قبله اقبال و کعبه فضل و افضال گشت و در مقدمه سید الصلحا اخی حیدر دام توفیق  
را که بعلم عمل منجبت خدمت فرستاد تا معهد و مقام دانسته مراجعت کند و در دور و  
مسافت بدر ویشان پیوندد با وجود بسط معالی جناب عالی بزم بد انبساط مزاحمت نمی توان  
کرد دولت دو جهانی میسر و سعادت دو جهانی جاودانی مقدر بالحق خیر الانام علیه افضل الصلوة  
و سلام **نوع دوم** چون منال و حی مثال واجب الامثال از ابراد و ابصال مولانا معظ  
ملک العلماء و الفضلاء غیاث المله والدین دامت فضا یله وارد و واصل شد و بر مضمون آن  
یک جامع فضایل و فواضل و ستوعب انواع مناقب و محامد و مستوفی انصافی مفاخر و آثار  
بود و قوف افتاد بعد از کسر رابط نقلی بضر و بنگریم و تقدیم و استقبال بنون نجیل تعظیم  
اشارتی که در باب احضار دعاگوی دولت خواه فرموده و بنی بر عنایتی که با این مخلص دارد  
نصیر حسن الظنی در غیر موقع کرد، بسم استیال و انقیاد اصفا و کسماع کرد و در صحبت



مولانا معظم شرایه با جمع طلبه توجه نمود امید است که چون بخدمت رسید بروجهی بوظایف  
ادعیه صالحه و اثبته فایده اقدام و قیام بهمانی که بدان مأمور و مخاطب خواهند شد اشغال نماید  
که خجالت نبرد انشاء الله العزیز مشافهه که مولانا غیاث الدین بعضی رسانند تقریر این  
دولت خواه است جهان بکام و سعادت مستدام **بال نوع سوم** بعد از آنم مواقع انظار  
وظیفه بندگی و اخلاص مرتب داشته اشتیاق شرف و سبوس بر جوامع وجود مستوف  
لیست چون ملک الاکا بر قتلخ نور دایم اقباله اینجار رسید و بنده را با بیاضال مثال وحی کرد  
مشرف گردانید و اخبار عنایت و عاطفت رسانید میخواست که مشایخ علی الهام لاهلی الا  
قدام بندگی شتاب و دیدن رمد گرفته بکحل الجواهر النقاء شریف تنویر و تکمیل دهد بواسطه  
مانعی چند که دفع آن ضروری بود و در روزی توقف اقبال ملک الاکا بر قتلخ نور را باز گرفت  
و نوکر خود را مستحب آن خراعت بندگی فرستاد تا صورت احوال عرض دهد و آرد غایت  
بیست روز دیگر سعادت و دست بوس استعجال افتد ان شاء الله تعالی برین ابرام و  
اقدام مترقب اغماض و عفو است دولت در ترقی بال بال بنی و آله و اصحابه **فصل**  
**پانزدهم در مشاورت و جزم و دو صورت مکتوب و جواب پیش از شروع در مطلق**  
که بیم مشاورت در کلیات امور و وظیفه امر او و زرا و ابناء فان و ارکان دولست با جمعی  
از حکما و اکابر که در باب مرتبت ایشان باشد باز یادت با صواب اراد ایشان در تندر  
بیرمال و حفظ ملک و تربیت لشکر و دفع دشمن چون بر نسق معین که بران مزیدی صورت  
ببند و قرار گیرد با نفاق بر رای بال شاه عرض کنند و حکم نفاذ یابد که بران موجب تقدیم رسانند  
که بال شاهان بزرگ مشورت با اصحاب رای و ارباب رویت بغایت معتبر دانسته اند  
و چون مستشار یعنی انکت با او مشورت کنند و رای او طلبند در محل اعتماد بوده از رای او  
تجارت و نهوده اند و انرا در سنو کارنامه اعمال ساخته و انو شروان عادل چون خواستی که  
در امور سلطنت و مملکت از حکمی مشورت طلبند نخست یک سال و وظیفه او از نقود و اجناس  
و مطامع و مراکب و دیگر لوازم و لواحق آن تقدیم فرمودی انگاه استشارت کردی  
تا حکیم چون جزایات مصالح معاش متردد خاطر نبودی و حواس از مزعجات استراحت  
یافته را بهای صایب نفی و انو شروان مستفید و مختع شدی و امور مملکت مرا و کد  
قواعد قرار گرفت که گفته اند **شعر** چنین گفت اناکه دانش بیست ده و لیکن برانکند با هر کیست

الکون آنچه درین فصل از استشارت و جزم ایراد کرده می شود مخصوص با امر او و زرا و  
امثال ایشانست و دیگری را در ان مدخلی نه اگر چه درین مرتبت که مرتبه دوم این کتابست  
جمعی دیگر را بواسطه قربت در مراتب و مناصب ذکر کرده ایم اما استشارت و وظیفه ایشان  
نست بعد از این بکسر سخن رویم و بیان صور و انواع کنیم ان شاء الله تعالی **صورت**  
**اول مکتوب سه نوع اول در تدبیر مال و محافظت ملک** بعد از استشارت  
از انوار ارادی جهان ارای و استفادت از ابکار افکار شکل کشای عرضه می افتد که چون میان  
دین و دولت و تاسیس ارکان مشاورت استحکامی نمی باید و قواعد ملک و ملت بی توطئه  
بنیان جزم مهند نمی گردد پس اگر در کلیات قضایا با ثواب افکار عقل را رجوع کنند از منهج  
احتیاط و کاروانی بعید نباشد که در حضرت رب العالمین جل جلاله سید المرسلین صلوات  
الله و سلامه علیه بحکم و شاوریم فی الامر امر فرمود که با صحابه در کارها مشورت کنند تا امت  
خود را از امثال آن حکم مستغنی ندانند و رسول علیه الصلوة و السلام فرمود المشاورة  
امن من الملامه و حصن من الندامة یعنی مشورت بنا بهیست از بشجاعتی و امانیت از طاعت  
مردم و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نعم الموزان المشاورة و بین الاستفاده الاستفاده  
یعنی چه نیکوتر و زبرگتر فن است مشورت کردن وجه بعد استفاده است بخودی خود  
بکاری قیام نمودن و در صد کمال فرمود لا صواب مع ترک المشاورة و ترجمه برین موجبست  
بیت مشورت رهبر صواب آید و در همه کار مشورت با پدانا کار انکس که مشورت نکند  
نادره باشد از صواب آید و در امثال آمده است المشورة لفتح العقول و رابد الصواب  
لفتح البصائر شدن شیر ست و عرب چون خواهند که نخل خرما بارور کرده از درخت دیگر  
باریاء و رند و بر نخل بنند و آنرا لفتح گویند معنی آنست که مشورت ابسن گردانیدن  
عفو است یعنی از عقل دیگر اضافه کردن و پیش رو صوابست که هرگز خطا نکند که در  
امثال عرب آمده است الرابد لا یکذب اهله را پدیدیش روکاروان را گویند که پیش  
از وصول کاروان بمنزل رود و احوال آبادانی و آب و علف دانسته تا استقبال کاروان  
آید و خبر کند و او هرگز دروغ نگوید که مجموع حالات از آبادانی منزل و غیر آن میان او  
و اهل کاروان علی السویه باشد و گفته اند استشارت امر برای اخیه من عزم الامور  
و حسن التدبیر یعنی مشورت کردن برای برادر خود از عزم امور و حسن تدبیرست



و در اشعار عرب آمده است **شعر** لیس امر و شاور اشباع بنادم ان فات محذور  
یعنی هر که با قبایل و خویشان خود در کارها مشورت کند بوقت فوت محذور هرگز بشمار  
نبرد و همچنین گفته اند من استشار ذوی الالباب مسلک سبیل الصواب یعنی هر کس که با عالمان  
مشورت کند راه صواب مسلوک داشته باشد و حکمی گفت ان المرء اذا استشار ذوی  
الرشد و عمل بمشورته و استنصحه الصديق و بنی علی نصیحه لم یفتر و لم یبلغه خصم یعنی چون  
با کسی که دین خود و دنیاوی خود را مصلح باشد و او را تدبیر و رای راست باشد مشورت  
کند و بمشورت او کار کند و از دوست عاقل نصیحت طلبد و بنیاد کار بران نصیحت اند  
چون از وفات نشود و خصم در و هرگز نرسد و بر غالب نبرد پس بحکم تمسکات عقلی  
و عقلی مقرر شد که استشارت با جمعی که عقل و کفایت و دین و شفقت ایشان باشد امر  
بغایت معتبرست و برستشیر لازم که از اشارت مستشار تجاوز نکند و برستشار واجب  
و اگر چه خصم بود که در استشارت امین باشد و از خیانت محترز و از اینجاست که پیغام  
صلی الله علیه و سلم فرمود المستشار مؤتمن که از دشمن راست می پرسند تا بنور آن اینها  
کنند و روشنائی یا بند پس اگر او راست نگوید و حق را پوشیده دارد تا برسد در مضیق  
اخطار افتد خیانت کرده باشد و شرعا و عقلا ملوم و معاتب گردد و منقولست که حجاج  
بن یوسف جمعی را که بنهقی موسوم بودند حاضر کرد و او در خانه بود که دو در داشت یکی جانب  
راست و یکی با جانب چپ بعد از تحقیق بی گناه را بجانب راست می فرستاد و محرم را بجانب  
در چپ شخصی از مجرمان که بجانب چپ می رفت او را گفت ایها الامیر پیغامبر علیه الصلوة و  
السلام فرمود که المستشار مؤتمن بر سبیل مشورت از تو می پرسم که مصلحت من در چیست  
براست روم یا بجز حجاج با وجود ظلم و خصم او را بجانب راست فرستاد و امانت  
فرو نگذاشت آن مرد بمن استشارت خلاص یافت بنا برین مقدمات چون بحکم  
مطاع و فرمان واجب الاتباع و الاستماع بندگی حضرت بزرگوار جهان خلد الله لک  
کلیات امور مملکت برین ضعیف محال و موکولست و خزانگی که از حکام سابق و ولات  
سالف بولایات و رعایا رسیده بر بمکنان مخفی نه و لایزال بتدبیر مال و عمارت  
مملکت و محافظت رعیت اشارت بمایون نفادی یا بد و تدبیران مهمات را از ملک  
آبادان می توان کرد و بدین سبب تردد متواتر می گره و جز استشارت یا رای رزین

تدبیر دیگر ممکن نه که آن جناب را از عنفوان شباب تا اوان شجوخه برین قضا یا استمار  
بوده بل که از قبیل تنبهاات کشته و موارد حق و مدارک باطل مخفی نماند آنچ رای دورین را  
درین قضا یا روی نماید و اعلام فرماید اعتماد در کلیات امور بران باشد زیادت ابرام می  
نماید رای جهان افروز شامل حال کافه اقارب و ابا عدا بالبنی و آله **نوع دوم** در تدبیر  
عساکر بعد از تقدیم و طایف استر شاد از میان ارشاد جناب عالی لازال عالیا و علی الا  
عالی و الیا اعلام میرود که چون کلی و جزوی امور مملکت برین ضعیف مفوض و برقرارست  
و هر چند روز جهت ذبح معاندی و منع مخالفی و محاصی ترتیب عساکر منصور اهتمام می باید  
نمود و جماعت امرای تومان و هزاره و صده که و طایف و جامکیات گرفته و مواضع ولایات  
با قطاعات در تصرف دارند بکسر معاملات و مقاطعات خود می روند و بجمارت  
در زراعت مشغول می شوند و جمعی که ملازم اند استعداده رکوب و قوت حط و نر حال ندارند  
و ترتیب اسبان و اسلحه ندارند چون استشارت در کلیات قضا یا امری مسوومند  
قصه معروفست و رسول علیه الصلوة و السلام فرموده انشوا للنکاح حالا من لا یثق  
لا حد لفسوده ظنه و لا یثق به احد لسوء اثره یعنی بدترین مردم کیست که بواسطه کمان بد  
که او را باشد بر هیچ کس اعتماد نکند و هیچ آفرین نیز بر او اعتماد نکند بواسطه بدی اگر چه  
مشاورت بواسطه اعتماد مستتیرست برای عقل و دین و نصیحت مستشار و چون شخصی  
را بر هیچ آفرین اعتماد نباشد او بدترین مردم بود و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز  
چون بدین مشرب رسید برین موجب گفته است **من ابتلی بسوء الظن طال غمته و من لزم**  
**حسن الظن ریح نفسه** یعنی هر که بیدگانی در حق مردم مبتلا شود غموم و هموم او بدرازی انجامد  
و آنکس که در حق مردم نیکوگانی کند نفس خود را راحت داده باشد که مستشیر را در حق مستشار  
تا حسن ظن در کمال عقل او نباشد با او مشورت نکند و در امثال آمده است المشاور بین  
احدی الحسین صواب یفوز بثمره او خطا و یشارک فی مکرهه یعنی مشاورت کننده را  
یکی دو از نیکوست یا صوابی که بثمره آن نابر شود یا خطایی که در مشا هدم مکرهه یا مستشار  
شریک گردد یعنی نسبت بخطا بعد از استشارت و مستشار نیز در آن داخل بود و همچنین  
گفته اند المشورة عین الهدایه و نیز گفته اند که مشاورت با کسی باید کرد که سه خاصیت در او  
موجود باشد دوستی با مستشیر و وقوف بر حال او و کمال عقل و این ابیات برین خواص شمل



است **شعر** خصایص من تشاوره ثلاث ماء فخذ منها جميعا بالوثيقه  
وداد خلص ووفور عقل ماء و معرفه بحالک فی الحقیقه ماء فمن حصلت له هذا المعانی  
فناج رايه والزم طریقه ماء وجون جناب عالی عقل جهانست همیشه با این مخلص دوستی  
ورزیده است و بر سر ابر احوال و اوضاع او واقف بوده توقع است که درین باب  
تدبیری که مزج و منج باشد فرموده در سلک عبارت آورد تا بعد الیوم دستور آن باشد  
و در جواب شای فی را ساعده انتظار میرود برکات آراء شریفه بکافه جهانیان  
و اصل بال بالینی و آله و صحبه **نوع سوم** در استشارت تدبیر مخالفان و اعدا و اضداد  
و معاندان بعد از استدایان و هدایت و استرشاد از میان ارشاد و امانت محل انهای میوه  
که بر رای منبر پوشیده ماند که قضیه بال شاهی و مملکت و خود اجاب و اعدا از لوازمست  
بلک در بعضی اوقات دشمنان پیش از دوستان می باشند درین سال چون ایام فتور و  
اختلال احوال جمهوری بود و هر یک از معاندان و همردان با سبب له و استقال سر بر آورده  
گاه ظاهر و گاه پوشیده بغنادی و کیدی لشتغال می نمایند و دل مشغولی می دهند و قصد مشاورت  
در کلیات قضایا با امری شخص و ضابط محمود و مستحکم است که گفته اند من اکثر المشورۃ  
یعدم عند الصواب مادحا و عند الخطا غادرا یعنی هر کس که با عقلا بسیار مشورت کند اگر  
بعد از مشورت او قضیه بصواب پیش آید جهت خود مادح و ستایده کم نیاید و اگر خطایی  
پیش آید عذر خواه نیز کم نیاید بواسطه آنکه با عقلا مشورت کرده باشد او را معذور دارند  
و نصوص قرآن و حدیث درین باب بسیارست و در امثال عرب آمده المستبصر علی الامر  
من النجاح بر طرف نیست از پیروزی که هر چیز را دو طرف باشد در وقت استشارت طرف  
ظفر و پیروزی از آن مستبصر باشد و قطعا مغلوب نشود و همچنین گفته اند من استشاره  
و استخار فقد قضا ما علیه یعنی کسی که در کارها استشارت و استخارت کند یعنی جهت مشورت  
عافلی را بگزیند و آن طلب که بهتر بود آنج برو و اجست بجای آورده باشد و قیاد کبری به  
خود انوشیروان عادل نصیحتی نوشت این کلمات از ان جمله است یا بنی لاتدخل فی مشورۃ  
بخیل فانه یقتصر بک عن غایت الفضل و لا جبا نافع فیضیق علیک الامور عند انتهائهم  
معنی آنست که ای پسر باخیل و بددل مشاورت مکن که بخیل در رسانیدن مهمات مرتبت  
فضل تقصیر کند و بددل کارها را در وقت فرصت بر تو تنگ گرداند تا مطلوب از تو نرفت

شود جمعی که در محل استشارات باشند اختصاص ایشان بکارم اخلاق چون کمال عقل و و  
فور شجاعت و شفقت برستشیر از جمله لوازم بود **شعر** اذ بلغ الراي المشورة فاستن  
بجزم ناصح او نصاحه حازم یعنی چون رای و اندیشه بجایی رسد که بمشورت احتیاج افتد  
استغانت طلبد از جزم نصیحت کنند یا از نصیحتی حازی یعنی آنک بیدار و هشیار باشد طلب  
ناهیج حال از منجم عقل و تدبیر الخراف بخوید و تر در مرز الق ممالک نیندازد و بحمد الله تعالی  
جناب سامی و مجلس عالی جمع این صفات حمیده و سمات بسندیده است اکنون درین قضیه  
از رای رزین و فکر رصین آن جناب استشارت می رود تا آنج از مفاسد و مصالح روی  
ناید بطریق حکایت با علام و انما فرماید رسانید تا دستور موثوق به و قانون معقول علیه  
درین باب آن باشد صواب تدبیر جناب عالی بناء کار ساز عالیشان بال **صورت**  
**دوم جواب نوع اول** جواب تدبیر و محافظت ملک ایشان که  
از جانب جناب وزارت بناء حفت با انواع الالاء و احصاف النعماء بدین ضعیف صادر  
شده و بنا بر حسن الظنی که در باره او تصور فرموده در بند بیرمال دیوان و محافظت مملکت  
شودت طلبیده و اگر چه این ضعیف خود را در ان بایه نمیداند که در کلیات قضایا رجوع  
با و کنند و رای او را اعتباری نهند اما آنج در مدت ملازمت مخدومان ماضی امر او بزرگ صاحب  
شوکت و وزرا و پیر صاحب تدبیر تمدیم الله بغفرانه دیده و دانسته و در اخبار حکما نیز مطاع  
کرده شمه محل انهای رسانند تا اگر بر قانون جرم باشد در عمل آرند و اگر برخلاف بود التفات  
نمایند بر عقلا و عالم و اولیاء اعم پوشیده نیست که هیچ آفریده را از ابتداء وجود با ذخایر مال  
چندان احتیاج نیست که بال شاهان را که مجموع مهمات ایشان از نربک کبرای و مصالح  
اردوها و ضبط خزاین و مسکس خانه و اختا خانه و تدبیر سیور غامیشت و نواریش دو  
ستان و قهر دشمنان و تعیین مرسومات و جامکیات امر او ابنا فان و عا کر منصور  
و سایر لوازم و لواحق امور سلطنت تهیی مال و اسباب این میسر می گردد پس در طلب  
ادخار و انکار آن جهت این مهمات آنج ممکن و مقدور باشد بجای باید آورد چون مملکت  
خراب باشد و رعایا در ویش حال حصول مال چگونه میسر شود و بر تقدیر آنک یک نوبت  
یا یک سال رعایا را بمطالبت مال تکلیف کنند و آن بیچارگان را آنج باشد بدهند و داند  
که بعد الیوم از جنان مخاطبات بل مخاطرات ابن و سالم نخواهند ماند بالضروره اید الفار



مالایطاق من سنن المرسلین بر خوانند و بلکی و ولایتی دیگر روند و شهری و موضعی دیگر را  
که در آنجا از جنین مطالبات این توانند بوه و وطن و مسکن سازند و زبان حال ایشان گوید  
**شعر** این رجعت الی الانصاف هو لکم عبد کما کان مطوع و مدعان و ان ایتم یارض الله و کسبه  
ما التکس انتم ولا الدنیا فاسان بیت بیرون ز شما و خوشتر از شهر شما بخد و مانند شهرها بسیارست  
و حضرت سلطنت و جناب امارت و وزارت را درین قضیه بدینامی پیش از نیکنامی باشد  
و از باب و مقولان نیز که این حال مشاهد کنند دانند که از ایشان نیز بمصادرات مطالبات  
خواهد جو انهم امری دیگر در تصور نیاید که اگر اقامت کنند ایشان نیز از کثرت تکالیف  
ضعیف حال شوند و در مملکتی که درویش کر بخت باشد و توانگر درویش شود چه خیر و برکت  
بماند و جو خانی کلی امری دیگر صورت بنزد بیت از رعیت شمی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود  
قضیه ملک داری و مال اندوزی را چندین هزار سالست که بزرگ شاهان قدیم باندگان نموده و  
اموخته اند و هدایت کرده هر کس از ملوک و امرا و وزرا بران جاده مستمر بوده اند مملکت  
آبادان داشته اند و رعیت شاگرد او نیک نام و انک از ان فاعده تجا و ز غوده اند  
ملک خواب بوه و رعیت بد حال و متشکی و بزرگ شاه و اتباع بد نام پس هیچ حالت بهتر از این  
منهج مستقیم عدالت نیست که در سخن اردشیر بابک آمده است لا ملک الا بالرجال و لا  
رجال الا بالمال و لا مال الا بالعارة و لا عارة الا بالعدل و السیاسة یعنی منبسط مملکت بنا  
شکر میسر نشود و از لشکری مال کاری نیاید و مال حاصل نشود مگر بعمارت و عمارت دست  
ندهد الا بعدل و سیاست و این سخن اگر چه در مقدمه فصل دوم در نصیحت سلاطین است  
ذکر رفت اما درین مقام نیز مناسبست و اعصار اکامنا ملان دارد پس معلوم شد که اسکن  
بمجموع آبادانی و مملکت داری بر عدل و سیاست است اگر رعایا و ضعیف حال را که  
مملکت خواب باشند صیانت کنند و ایشان را نامدنی که با حال ثروت و دستگیر آید  
از مطالبات مال و اخراجات و متوجهات و سایر تکالیف و اثقال معاف دارند هم  
ایشان مستظهر بوه بعمارت و زراعت مشغول شوند و هم با وازه عدالت که با طرف جهان  
رسد اصناف بل رعایا بل طوایف برای روی بدین مملکت نهند و با آبادانی لشتغال  
و یک دینار حاصل باده دینار و صد دینار آید و چون بزرگمهر بنده کی حضرت و شفقت امرا و  
وزرا مستظهر باشد سعی و اجتهاد در عمارت و زراعت بکی در هزار کنند و حاصل ایام آباد

را با ایام خانی هیچ نسبی نباشد و بواسطه تحمل یکساله بزرگ شاه و امرا و وزرا جهانی بل عالی  
آبادان گردد و مجموع مصالح سلطنت تمشیت باید و ذکر جمیل و اجر جزیل را خود چه سخن باشد  
و این معنی مطابق نص قرآن حکیم و فرقان عظیمست انجا که می فرماید مثل الذین ینفقون  
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبه و الله یضاعف لمن یشاء  
و الله واسع علیم اتفاق احوال که در آیت در صورت ملک داری در باب مهلت رعیت  
است تا آوان بسیار که رعیت را چون بزرگ ثروت از حوالات دیوانی روی نکر داند و  
مالی که برایشان متوجه باشد بخوش دلی ادا کنند سالها بسیار گذشت که مملکت در  
نصف باد شاه نبود اندک مدتی نیز چنان انکارند که در تصرف نیست و سخن ملوک قدیم  
که گفته اند لیس علی الخراب خراج کار کنند تا وقت عمارت مهلت دهند و بعد از ان مجموع  
احوال به نیک نامی و سهوات حاصل شود و عوض یک ساله مهلت در سال دوم باز نشینند  
بل اصناف مضاعف باشد انج این ضعیف را درین باب روی نمود بمحل عرض رسانید  
امیدست که چون بدان عمل فرمایند بشیانی نبرند و بشمار حسن اعتقاد چنانکه در امثال آمده  
اذا شاورت العاقل صار عقله لک و اصل کردند یعنی چون با عاقل مشورت کنی عقل او که  
ماده تصرف و تدبیر است از ان تو شود و از مزلقه استبداد و استغنا که مثل خاطر من  
استغنی برایه از ان متبلیست خلاص بایند یعنی نفس خود را در محاطه انداخت کسی که برای  
و فکر خود مستغنی شد و با عاقل مشورت نکرد **فصل دوم** در تدبیر عمارت بر صواب  
از او شرایف افکار جناب وزارت ماب خفت بالهنج و السعادة معلوم گردانید  
می آید که جماعت امرا و ارکان دولت که بملازمت بندگی حضرت بزرگ شاه خلد ملکه اشتغال  
می نمایند مطامع انظار و مطامع افکار ایشان اولاً جذب منفعت و دفع مضرت می باشد  
و این معنی را بحسن صنعت و کمال تدبیر مخفی میدارند و چنان می نمایند که نظر ایشان بر ملازمت  
بندگی بزرگ شاه و مصلحت مملکتست و ثانیاً بعد از استجداب منافع و استدفاع مضار  
مخفی می که بدان موسوم اند قیام می نمایند و مطلب اول ایشان از غایت و ضوح و بداهت  
بر انجناب مخفی نمایند که بران موجب که در مکان به شریفه مسطورست جامی سندن  
و با سرافطاعات و معاملات رفتن و درگاه بندگی بزرگ شاه را خالی گذاشتن و ملازمت  
با جمعی بی استعداد حواله کردن برین مدعا گواهی عدلست و چون حال برین جمله



که در امور سلطنت مهمل ماند و قواعد مملکت انتظام و استحکام نپذیرد و اگر و العیاذ بالله  
این معنی بکوش مخالفان رسد و معلوم کنند که درگاه سلطنت خالیست بی توقف روی  
نمایند و دل مشغولی بسیار از آن در وجود آید و تا طلبیدن امر او عا کر مصالح فوت  
شود و منازم متبدد گردد پس تدبیر آنست که چون امر اجماعیات خود گرفته باشند تا  
اقطاعات در عوض آن از دیوان کسبه و اب و معدن خود را بر سر معاملات و اقطا  
عات فرستند و خویشان یک لحظه در شب و روز از ملازمت درگاه سلطنت مستبعد نمایند  
تا بوقت احتیاج بجواب مخالفان مشغول گردند و اگر امر اجماعی باشند که با ایشان تشدید  
و تعذیب نشاید کرد چون خواهند که غیبت نمایند حکم نفاذ یابد که جمعی را از برادران و  
فرزندان و خویشان صاحب وجود با تمامت شکر یان بر درگاه سلطنت ملازم گردانند تا  
در وقت احتیاج جانباری کنند و ایشان چند بر سر مهمات خود روند که از سهولان  
سلاطین هند و اکابر این مملکت که انجا بوده اند بکرات استماع رفته که هر شب بر درگاه  
بال شاه سیزده هزار مرد متسلح نوبت دار و کیشک بان می باشند چنانکه هیچ یک را از  
ایشان زهره غیبت نمودن نیست و هر شب جمعی دیگر نوبت بر همین صورت ملازم  
باشند چون نوبت دار و کیشکیان چنین بسیار باشند که بکشت لشکریان دیگر را حصر که  
تواند کرد و اگر ابرار بدو افغ اغدار بهانه آرد و خواهند که خود را دور اندازند بتدریج  
از جامکیات ایشان کم کرده بملازمت آن دهند تا حکم اجمع کلک یتبع کار کرده  
باشند و شخصی را نیز از بیکجیان یا ظر گردانند تا آن وجه را بحضور و معرفت او بمصارف  
ضروری باز از تربیت اسبان و آلات و اسلحه مستغرق کنند و بنف بنارند انج این  
ضعیف را از تدبیر عا کر منصور دست دله و از حکما و عقلا منقول و از اکابر ماضی  
دید و دانسته برین جلست و در امثال عرب آمده المشوره راحه لک و تعب علی  
غیرک داعی این تعب جهت آن بر خود گرفت تا مصدوقه حال بر استی و امانت باز غفلت  
باشد رای مشکل کشای مدبر امور مملکت و قهرمان اوضاع مملکت است انج ایشان را روی نایب  
مزیدی بران تصور بنند جهان بکام بال **نوع سوم جواب استشارت در دفع دشمن**  
بر میانم تدبیر جهانگیر اوصل لها الله الی الکبیر والصغیر مشکوف گردانید می آید هیچ  
خبر که التزام بر دمت و عمت واجب و لازم باشد چون دفع دشمنان نیست که هر کس از

پادشاهان که بر دشمن حقیقی ظفر یافت و او را غنوکرد آقا الامر بقیع نداشت گرفتار شد  
و هیچ فایده نداشت و انکس که بعد از ظفر بر دشمن بقلع و قمع او مشغول گشت قطعاً  
بشمانی نبرد که آورده اند علی بن عیسی این ایات بنصور خلیفه عباسی نوشت در وقتی که  
منصور صاحب الدعوی ابو مسلم مرغزی را می خواست که هلاک کند **شعر**  
اذا كنت ذاراي فلن ذاعزيمه فان فساد الراي ان يترددا ولا تغفل الاعداء يوما بقدره  
ويا در هم ان يملكو امثلهما غدا معني آنست که چون ترا اندیشه پیش آید بفرم جزم  
دل بر کار نه که فساد رای آنست که در فکر متردد باشد و روزی که بر دشمن ظفر یافتی بر  
قدرت خود اعتماد مکن و او را مهلت مده و بر و پیشن گیر بیش از آنکه ان قدرت که  
امروز تراست فردا او را باشد و شاید که ابقا نکند بر تو و بدین سخن منصور صاحب الدعوی  
ابو مسلم در خاص عشرین شعبان سده سبع و ثلثین ماه بکشت و بدین تدبیر مدت بلست  
دو سال ایمن در مسند خلافت و بر تخت مملکت نشست و ممالک جهان آل عباس را بنامید  
آلهی و رای راست علی بن عیسی که موافق تقدیر بود با نصد سال و بلست و سه سال و شش ماه  
سخن و مسلم شد و از عجایب اتفاقات آنک مجموع خلفاء عباس از اولاد منصور بودند  
و رای راست علی بن عیسی با ولاد و احفاد او رسید و عاقلان را معلوم شد که این قضا  
یا توقف بر سادگی از امر اقبایک عرب از بزرگی صاحب رای مشورت طلبید و ان  
بزرگ او را برای راست هدایت کرد و امیر بخالفیت نمود و بدان سبب از منصب  
امارت محط گشت آن بزرگ این بیت بدو نوشت **شعر** امر تک امر احاز ما فعضیتفی  
فاصحت سلوب الاماره نادماه یعنی ترا امری کردم دقایق خرم در ان مرغی بود و تو عصیان  
من کردی و فرمان من نبردی لاجرم امارت را از تو بردند و تو بر ترک فرمان بشمان  
شدی و همچنین در هیچ حال که زایی پیش آید از سر عجز در ان نباید رفت و تمکن را  
بخصیص در دفع دشمن از دست نباید دله که بعضی از شعراء عرب گفته اند **شعر**  
وعاجز الراي مضیاع لفرصة حتی اذا فات امر عاتب القدره یعنی عاجز در رای و تدبیر  
ضایع گشته فرصت و بعد از فوت فرصت با تقدیر الهی عیان کند و نداند که فوت  
فرصت بتقصیر او بوده است و همچنین در افضای رای عجز نباید آورد با اصحاب  
عجز نیز رای نباید زد که ایشان هر چه گویند از سر عجز و ضعف رای گویند و انرا اعتبار



نباشد و گفته اند شعر و ما العجز الا ان يتشاور عا جوا و ما الحزم الا ان تهتم فتفعل  
یعنی مشاورت با عا جوا عایت مرتبت عجز است و خرم آنست که چون قصد امری کردی  
لی توقف آن را از قوت بفعل برسانی و جانبی درین دو بیت دله خرم داده است شعر  
اذ هم الفنی بین عینیه عزمه و کتب عن ذل العواقب داینا و لم یستبیر فی امره غیر نفسه  
و لم یرض الا قایم السف صاحباه یعنی چون قصد کاری کند عزم را دو برابر نظر دآرد و از عواقب  
امور پندیشد و مشورت جز با نفس خود نکند و از صاحبان جز بدست شمشیر که بدان امضا  
عزیمت راضی نشود و در اشعار بسیار آمده است شعر و لا تجعل الشوری علیک غضاضا  
فریش الخوافی تابع للقوادم و حارب اذالم تعط الاطلامة شباح الحوب خیر من قبول الظلمه  
یعنی چون با کسی مشورت کنی بعد از آنکه رای بر امری صحیح تر گرفته باشد مشورت  
را دیگر بار تازه مکن و از سر مگیر که پرمای باز بین مرغ پر مای بیشین است یعنی هر چند که با  
عقلا مشورت کنی و رای بر امری تزار گرفته باشد جدا نک استشارت را مجدداً کردی  
باز همان قرار گیر چون پر مرغ که بیشین و پیشین شبیه یکدیگر باشند بی تغیر و تبدیل و اگر  
در استیفاء حقوق تراندند الا ظلم یعنی انج مظلوم از ظالم طلبد و در آن طلب عجز و مسکن  
ظاهر باشد زینهار مستان و حرب کن که تحمل نیز بای شمشیر بهتر از قبول مظالم یعنی کشتن  
شدن بنام نیک بهتر از عجز و بیجاری نمودن مثال قضیه دشمن چون قضیه دو شمشیر باز است  
متوجه یکدیگر شده منتظر فرصت می باشند هر یک از ایشان که فرصت یافت شمشیر را برد  
و خصم را مجروح یا مقتول گرداند که اگر نه چنین کند خصم با او همین طریقه سلوک دارد و  
مشاهده رفته است که این معنی در صورتی است که دشمن مداوات ظاهر و نه اما اگر  
بنهان بدشمن و کید و مکر مشغول گردد با او نیز همین سلوک مرغی باید داشت و آنها از فرصت  
را منتظر باید بود شعر و کلت للنحل کما کالی علی و فاء الکلیک او بجنبه ها یعنی کلب  
جهت دوست چنان بیودم که او جهت من بیود اگر تمام دله تمام دادم و اگر کم دادم کم دادم  
و قتی که بادوستان چنین باید کرد بادشمنان بطریق اولی و در اشعار بلغاء عرب آمده است  
شعر وانی لا القى المرء اعلم انه عدوی و فی احشایه الطعن کامن فامنح بشری فیرجع قلبه  
سلما و قد بانئت لیدی الضغائن معنی آنست که من مرد را می بینم و میدانم که دشمن منست  
و باطن او از کینه من مالا مال در آن حالت با او کشاده روی میکنم و او امن بسلامت

مراجعت می کند و دشمنی برقرار است و حکما گفته اند تجرع فی عدوکی الفصه الی ان تجد الفصه  
فاذا وجدتها فانتهز ما قبل ان یفوتک الدول او یعیصل الفلک فان الدنیا دول بیتها  
الاقدار و یهدمها اللیل و النهار یعنی از دشمن غصه را تجرع کن تا وقتی که فرصت دست  
دهد و چون فرصت دست دله پیش از آنکه فوت شود کار خود بر آن تا دور  
آسمان بعضیان مشغول نگردد و قوت و قدرت ادراک فرصت مانند کار دنیا  
دولتهاست که آنرا اقدار بنا کرده اند و خراب کننده آن شب و روز است یعنی هیچ حال  
از دست فرصت مدد معاویه بن ابی سفیان با وجود آنکه در امیر المومنین علی رضی الله  
عنه که امام معصوم و خلیفه بحق بود عاصی شد و از نص حدیث ادا بویع الخلیفین فاقبلوا  
الاخیر منها بواسطه دوستی دنیا خود را غافل ساخت اما از جمله دماه عرب بود و تدبیر  
مملکت چنانکه او دانست دیگری را از ابناء جنس او میسر نشد چون امارت برقرار  
گرفت بمدینه آمد عایشه دختر امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنهما با ستقامت پیش  
و رفت و از کشتن بدر افغان کرد معاویه بنزدیک آمد و گفت یا ابنه اخی النکس اعطونا  
سلطانا و اعطینا هم عهدا و امانا و اظهر و الینا طاعة تحتها حقد و اظهرنا لهم حکما تحت غضب  
نعمنا هم هذا و باعونا ذاک فان متعنا هم الذی اشتروا منا ممنونا الذی اشترونا منهم و ان  
نکتنا هم نکتونا و مع کل انسان منهم سیف و لم ندر الدابو لنا ام علینا فکونی ابنه عم امیر  
المومنین خیر من ان نکونی من امام المسلمین معنی آنست که ای برادر زاده من مردم سلطنت  
را بادادند و ما با ایشان عهد و امان دادیم و ایشان در ظاهر ما طاعتی داشتند که در زیر  
آن کینه بود و ما بر ایشان حکمی ظاهر کردیم که در زیر آن غضب بود ما با ایشان عهد و امان  
و حکم فروختیم و ایشان با طاعت و انقیاد فروختند اگر ما ایشان را از آنج از ما خرید  
اند یعنی امان و حکم منع کنیم ایشان نیز آنج از ایشان خریدیم و آن مطاوعت است از ما  
منع کنند و اگر نقض عهد کنیم ایشان نیز نقض عهد کنند و در دست هر اد می شمشیر است  
که وقت فرصت آنرا کار فرمایند و ما نمیدانیم دایره امارت و دولت جهت مای کمره  
یا از مای کمره پس اگر چنانکه تو دختر عم منی باشی که امیر المومنین ام بهتر از آنکه یکی از  
مسلمانان شوی یعنی اگر تو بر کین خواستن بدر درین وقت که من خلیفه روی زمینم  
صبر کنی تا وقت فرصت بر خویشتن و دختری عم من بسلامت و حرمت بمانی و اگر



تجیل کنی و بسبب استیصال تو دشمنان ظفر بایند و ملک از دست ما بیرون برند تا جابر  
بکنیز کی مسلمانان افقی حاصل این سخن است که دشمن را بحکم و رفق و مانی و مدارا در قید  
تصرف و تسخیر توان آورد نه با کسب و نی صبری مرارت مصابرست بر شداید روز  
کار که آن مدارتست با عادی و اضداد منج ظفر و نصرت باشد و استیصال مورث  
ندامت و سبب فوت فرصت و حکما گفته اند مبادی نصیحت تلخ نماید اما عواقب آن بغایت  
شرین باشد همچنانکه دارو که طبیب به بیمار دهد اگر نوشیدن آن تلخ باشد اما شفا عاجل  
و صحت کامل در ضمن آن حاصل آید تا با امید سلامت در مشام جان بیمار آن شربت را اگر چنانچه  
باشد بوی جان آید و این بیت را گفته اند بیت العلم اوله ترا مندا فته تا لکن اخره احلی من العسل  
اگر چه در بدایت و نهایت حال علم اراد می کند اما با خر مناسبتی نام دارد و حکما گفته اند الحزن  
اشد الاراء والغفلة اضی الاعداء من فعد عن حیلته اقامته الشدایده من نام عن عدوه انقلب الحاکم  
من ضعف رایة قوی خصمه من ضل مشیره قل نصیره من ضعفت اراؤه قویت اعداؤه  
و من ترک خرمه اعان خصمه من اعمل حرمه غنم من اعمل ندم من استنشار استنصر  
و من استنصر استنظر من اعجبه اراؤه غلبته اعداؤه من استنصر استنصر  
و غفلت و رزیدن از کید دشمن زیان کار ترین دشمنانست هر کس که از جلیت کردن  
و تدبیر اندیشیدن در کارها نفاعد کند و بنشیند یعنی ترک جلیت و تدبیر کند سختیها در روز  
کار او را که بنشیند باشد برخیزد و بتدبیر مشغول گرداند هر کس که با وجود دشمن  
در خواب رود کید دشمن و بدسکالیدن او او را بیدار گرداند هر کس که رای او ضعیف  
باشد خصم او قوی گردد هر کس که مشورت کشد او کمراه باشد یاری دهنده او اندک  
باشد هر کس که فکرها او ضعیف باشد دشمنان او قوی باشد هر کس که ترک حزم کند دشمن  
خود را یاری دهد باشد هر کس که بحزم عمل کند غنیمت یابد و آنک در حزم تقصیر کند و در  
ورزد بشمار شود هر کس که با کسی مشورت کند یاری خواسته باشد و یار گرفته و هر کس  
در کار با استخارت کند یعنی آن طلبد که بهتر باشد در کار خود مستظرف گردد و هر کسی که  
برای خویش محب باشد یعنی اندیشه خود را بسندید و آورد و با عقلا مشورت نکند  
دشمنان برو غالب شوند انج این ضعیف را در دفع اضداد و عادی سلوک طریق  
استبشارت و حزم با کسب فادت از اقا و اهل حکما و عقلا بخاطر آمد درین مکاتبه با علام

و آنها رسانید امیدست که شمر و منج باشد ان شاء الله العزیز سعادت ابدی قرین روز  
کارهایون بالحق هاری البشر و الشافع فی المحشر **فصل در عبادت**  
**در عبادت عرضی دو صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**مکتوب نوع اول** بعد از نیسه نصحنی عاجل و کرامت آجل معروض رای شریف  
گردانیده می آید که نزول اعراض و عروض امراض از جانب حق تعالی هدیه ایست که ببنده  
مؤمن و برگزیده خود می فرسند و تفقدیست که او را می کند و تمنیتیست که درباره او ارضا  
نی میدارد در وقتی که او را از طاعت و عبودیت خود غافل می بیند که بنده در هیچ حال جهان  
حق مشغول نگردد که در حالت دردها امراض و اسقام بر طبیب بیش از آن نیست که علایج  
کند و کجمل که تشخیص مرض نگردد باشد و آن دوا که او تصور کرده که مفیدست مفید نیاید  
بس بنده مریض را در وقت استیلا اسقام و المام آلام جز توجه بحضرت الوهیت و از  
ت مرض بتضرع و نیاز از آن درگاه خواستن و اعتقادی مبرا از شوایب شکوک بیش  
آوردن تدبیر در گزینا باشد و البته بحضرت رب العالمین جل جلاله مقبول آید و دعا و  
استغاث ب شود و گناهان او را حق تعالی بمرحمت و کرم خود عفو فرماید که منقول است  
شخصی از اهل بن از حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم چند سوال کرد که این یکی از آن  
جملتست یا رسول الله یا یحیی الله به الذنوب قال بالامراض و الاسقام اذا کان صا  
جها صابرا راضیا یعنی خدای تعالی گناه را از بنده بجه عفو می کند فرمود که برنجوری وقتی  
که برنجور بدان رنج صابر و بدان راضی باشد و این معنی را مولانا سعید غفر الدین بنده  
شاه طاب ثراه در سلک نظم کشیده است برین موجب شعر ان المریض وان جلت رزیه  
سوف تبدل بالنعمی رزایاه دعاؤه مستجاب لا مرد له للاضطرار و یستعفی خطایاه  
بس جناب عالی بعروض مرضی که عن قریب بصحت مبدل خواهد شد ملائت بخاطر خطیر  
راه نباید دلد و بالبت که نقل آن مرض با جساد و ابدان مخلصان ممکن بودی که یعلم الله  
تعالی که هیچ حال مضایقی نرفقی ببت و لو استطعت نقلت علیه جسد و قرنها منی بعله حالی  
لیکن عندی العلان کلاما والصحنان له بغیر زوالی حق جل و علا دایم ذات شریف با  
بصحت عاجل مقرون گردانال بالبتی و آله **نوع دوم** بعد از سوال زوال امراض و آلام  
از حضرت ملک علام بشراف اعلا و آنها رسانیده می آید که مرضی که ذات مبارک را عارض



شده دلیل غنايتها ربانيه و عاطفتها و بزدانی است که درین اسباب تنبیه از مناجات  
غفلات متواتر می گزید بیداریتی که منتهی آن حضرت رب العالمین است دست میدهد  
که از حضرت حق عز شانه و عظم سلطانه تفقد بطروق امراض و عروض اعراض و تنبیه بمواعظ  
و ابقاظ بنصایح جز با عبال اصفیا و عبال اولیا صادر نگردد اجماعا نه اسقام و معاساه الامام الام  
بر حضرت رب العالمین است و وعده مثبت و مغفرت درین باب واضح و بین حاشاک  
حاشاک من عود عواد الیک و من دواء و دواء من الامام الام و یا لیت که نقل آن مرض و ازالت  
آن عرض ممکن بودی تا بدل و جان محو لسی و ذات شریف از تحمل او جاع و آلام و نفوس  
الامام اسقام سالم ماندی قالوا حیبتک مغفرت لکم نفس الفدا و له عن کل مخرج و در  
یالیت حمایه بی کانت و کان له اجماع الغلیل وانی غیر ما جور حال بقا و حیات جناب عالی که زینت  
دیده و دنیا و استظهار کل احباب و اولیا بست تا قیام قیامت باقی باک و حمایت و حرمت  
حضرت ابزدی و انی بحق محمد و الاطهرین من الاله و عترته و الاخیار من صیده و عشرته **نوع سوم**  
بعد از اقامت رسم عبادت و مسالت از حضرت عزت بتواتر امداد سلامت و سعادت  
بر رای معلما مصور و منهنی گردانیده می آید که چون حضرت رب العالمین جل جلاله یکی را از  
بندگان در محفل اصطفا و اجتناب آورد با شد بحر ضعی مبتلا و بغرض معنی گرداند نعمتی چند  
بدو ارزانی داشته باشد که دانستن آن بر عقلا واجبست او را از کنایان پاک کر  
داند و ملکه صبر دارد که مریض را از آن جاری نیست و از خواب غفلت بیدار کند تا بداند  
که آدمی بر یک حال نمی ماند و نعمتی را که دهد بود یا د او آورد تا او قدر آن نعمت بشناسد  
و او را بر توبه و استغفار دآرد و بر تصدق نحو بیض کند و توفیق دهد در قضا و قدر  
بحشم اعتبار نکرد و چون حضرت رب العالمین جل جلاله در حالت مرض که بلبش جهان  
جای شکایتست و بنزد یک عقلا و علما جای شکر چنین نعمت و منحت در بار آید خوش  
فیض کند و طیفه جز اقامت حمد و شکر نباشد و این معنی هم بران جناب و هم سایر مختصا  
واجب و لازم گزیده و ذات معلما و نفس مزکارا که بعقل و علم مزین و محلاست از اتم چند  
روزه متالم و از عرض سریع الزوال متعرض ملال و انفعال نباشد و انرا از جمله  
عواطف ربانی و مراحم بزدانی باید دانست که بر موجب نص قرآن و حدیث سعادت  
بی نهایت در ضمن آن مندرج و در طی آن منطوبست و تعدله این معانی بر آن جناب

نوعی از کسناخی عوفیت من سایر الاوجاع و انصرفت عقل الخاف من بوس و من الم  
و طال عمرک ما ناحت مطوقه و رقاه ساجده یثد و علی علم هذا و لازات فی امره و فی دعه  
نبی مدی الدهر فی عز و فی نعم **نوع دوم** جواب نوع اول  
مشرقه بزرگوار که بحقیقت نمود از لقاء خلیل و سبب شفاء علیک بود در این اوقات  
وارد و واصل شد و بورده آن انواع رضا و تسلیم و توکل و تنبیه حاصل آید شک نیست که در  
ضمن هر مرضی که بنده مؤمن را عارض و لاحق گزید تنبیهی از عالم غیب و ابقاظی از جناب  
جلال احدیت مدرج و مضمرست و اگر بنده بنظر اعتبار در آن تامل کند آن حال را ضروری  
الوقوع داند تا موجب انقباه و انزجار او گردد و داند که بعد از صحت مرض است بعد از  
حیات نیز موت باشد و توبت و انابت و استغفار از حضرت ملک غفار اشتغال  
نماید اگر صحت یافت آخر توبت و انابت غنیمت و اگر حضرت رب العالمین بیوست  
نایب رفته باشد و حکم حدیث النایب من الذنب کمن لا ذنب له و التوبه یحو الحوبه  
از جمله رستگاران گردد حق تعالی آن جناب را بر تفقد محب علیک اجماع کرامت  
کنال بالنبی و من اصطفا **نوع دوم** مثال دلنواز مشغل بر انواع تفقدات و اصناف  
روجر و تنبیهات محب دردمند و مخلص نیازمند رسانیدند بعد از مراسم تجمل و ذائق  
تعظیم بوسیده بر دیده نهاد اشارتی که فرمود و صعوبت مرض را بمسلیات رضا و تسلیم  
و ابقاظ و تنبیه بدین مستمند سهل گردانیده بصنوف ادویه معارض و مقابل کشت و  
چون بنظر اعتبار تامل رفت مرض جسمانی را علت صحت روحانی دانسته شد و انراج  
ظاهر سبب افراح باطن کشت و بار ادنی شامل و رغبتی کامل و اعتقاد تام و یقینی درین  
نفسی حکام الهی گردد گفت بیت از دست آتش بود ما را ز گل مزین بود هر چه از تواید خوش بود  
شک نیست که در هر حال که بر بنده مؤمن وارد می شود حکمتی خدایی مدرج است و ما یعلم تا  
و ید الله و الله و الله **نوع سوم** فی العلم یقولون آینه شخصی که بمواعظ علما و زواجر ناصحان منوط  
و مزج می گردد بخند روزه مرض جنان تنبیه او را دست می دهد که اگر بدان عمل کند از  
حمد تا بزان و رستگاران شود پس بر حدوث امراض و اسقام و طروق او جاع  
و آلام و طیفه حمد و شکر ربوبیت جل جلاله از او جب مغفرت و افرض و اجابانت  
حق تعالی توفیق تنبیه و تیقظ کرامت کند انشاء الله تعالی **نوع سوم**



مفاوضه کردیم که از جانب جناب بزرگوار صادر شده و مخلص معتقد را بتفقد عیادت  
و تعهد استعانت مستظهر گردانیدیم در اعز اوقات و اکرم اوقات رسانیدند بعد از  
شرایط اکرام و اعظام و در فایق توقیر و تکریم بلب تعظیم مقبل گردانیده تنبیهات مشفقانه  
و مسلمات صادقانه و دوستانه متنبه و منسلی شد و با یفاظ نزول مرض از رقد غفلت  
و منام جبرت باز آمد و بتوبت اثابت و استعانت و استغفار از حضرت عزت مشغول  
شد و عهد کرد که چون نعمت صحت کرامت کرد در جز بر جاده مستقیم تشرع و توزع استمار  
نماید و جز طریق توکل و تسلیم نسرود بهمت مبارک مدد فرماید تا این مطلوب بر سر وجود  
محصول موصول شود ان شاء الله العزیز دولت دو جهانی میسر و محصل بل بالنبی و آل  
الطاهرین و صحبه الراهرین **فصل سیزدهم در تهنیت**  
**صحت دو صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**مکتوب نوع اول** بعلم الله تعالی که از نزول نعمت صحت بذات بمایون که  
منبع افاضت مکارم و مواهب و موارد ادامت مآثر و مناقبت نه جندان بهجت  
و مسرت بدل و درون این دولت خواه معتقد رسیدیم که قابل تقریر باشد **شعر**  
المجد عوفی اذ عوفیت والکرم و زال عنک الی اعدا بکل الالم و ما احصک فی بر بنهت  
اذ اسلمت فکل الناس قد سلوا و صدور روحات سلامت ذات شریف منزل مترحات  
ایام اسقام کشت و ورده مترحات صحت نفس نفیس مزج معجزات اوقات اوجاع  
و الالم شد دیرست که روزگار اصحاب قلوب را چنین ترویحی نکرد و ارباب شریف  
ارواح را چنین تفریحی نرسانید شکر این کرامت بر ذمت همکشان و اجباست  
و حمد حضرت عزت برین سعادت که ناگاه از عالم غیب روی نمود لازم حق جل ذکره  
و عم شکره آن نعمت را سالیان نامعده و مقارن ذات بمایون گردانال و سایر ازمنه  
و اوقات محرمی و خوش دلی مقرون کنال کن محمد خیر الانام علیه افضل الصلوة والسلام  
**نوع دوم** چون نباشیر صبح سعادت لمعان کرد و شامین تبشیر سلامت ذات بزرگوار  
در طبر ان آمد و اخبار صحت از اعلی که جاها از استماع ان منال موه و دلها از  
حدوث آن متفرج و متوجع بکوشش و کوشش این محب مخلص مستمند و محب ارزومند  
رسید بخواست که اگر ممکن بودی بیدل روح با مبشر اخبار اسعاف و انجاح نمودی

و بقدم ارادت بادیه نزاع و نیاز پیودی فاما موافقی چند که عبد آن باطناب معضی  
می کرد و و حصر ان بنطویل مودی میشود حاجر مطلوب و حایل مرغوب شد شالان  
نعمت که ماورای نعم نامنا بهست بکدام زبان توان گزارد و قدر آن منت که از اسعاف  
افضیه و اقدار دولت خواهان را روزی شده که تواند شناخت **شعر**  
زنت بصحنک عینای و ابتهجت روحی برویتکم کالقلب و البصر فصرت من بریکم فی منتهی طرب  
و صرت من روحکم فی غایة البطر نقد قضیت حقوق الشکر واجبة کما قضیت لیالی الخیرین بالشر  
حق تعالی دولت صحت ذات شریف را که جهانی بدان مستظهرند تا قیام ساعت باقی دا  
رله بالبقی و آله **نوع سوم** چون مبشر ذات شریف و عنصر مطهر منیف لالی منالیه  
افراج با سماع این اخبار با سماع مخلص ارزومند هلال غبطت و مسرت بروحی استیلا  
یافت که مرغ روح می خواست که بی خود در طبر ان آید و مضطرب دل در بیجان و خفقان و حق  
بکدام سرور دلها را با صحت ذات بزرگوار عالمی که از ان در مسرت اند برابر باشد  
و کد ام جبهه جاها را با سلامت نفس شریف که اهل اسلام بیرکات آن از غوا یک  
ظلم ظلم و مفسدان سالخند مساوی و موازی کرد **شعر** لا عاد الامام الهموم علیکم  
اذ عاد عنکم شدة الالام فبقیت فی ظل السرور عتقا بجواب الافضال والالانعام  
فحکم الله الکریم بفضلہ و رعاکم من جاذب الایام مخلص دولت خواه میخواست  
نهیت صحت ذات مبارک مشاهد بالقارساند فاما بواسطه تعدد موافق که ذکر  
ان مودی با طمنا و اسباب است از ان سعادت محروم ماند امیدوار است که  
نمید اغدار قابلیت قبول یا بد دولت ابد یونند **صورت دوم**  
**جواب نوع اول** الطافی که از ان موه افضال در باره این دولت خواه صدور  
یافته با سوابق ایادی مضاف کشت بشاشتی بر صحت مزاج این کینه بند فرموده  
از جا که پروری عام و اشفاق خاص ان حنه ایام غریب نمود منبل صحت و مرض  
حضرت حقست هر چه از ان حضرت آید مقبول و بردل و جان محو است و لله در قایل  
کل شیء منک مقبول و علی العینین محمول **والذی برضیک من بلیقی بین عبون و مبدول**  
لطفی ان بکانه جهان در باره مخلصان صفت جلیست بهیج هیچ احتیاج ندارد سالیان  
نامعده جهنم مستظهار دولت خواهان با فی و دایم بل بمحمد و آله **نوع دوم**



مخلص دولت خواه مراسم بقیل مواقع افلام شریفه بجای آورده دعایی که از نهب  
ودله تنسیم کند و از ریاض الحال بر ریاض اعتقار وزد و توجه جناب عالی می گرداند  
ابتهاج و انتشاطی که بر صحت بند فرموده و افلام اقلیم کبر از ان مخبر و منبی گشته از تبلیغ  
مبلغان اخبار و دله و موصلان ابناء اعتقار و ارد شد از ان مورد افضال و مصدر  
کمال و اکمال غریب و بدیع نشتر دایز دش بمنتهای اعمار و اصل گردانال بالبنی و آل  
نوع سق هر یاد دگشتی که جناب عالی را این مخلص آرزو مند فرمود بود و صبر  
افلام بتقریر ان بیغام گردانیده در وقتی که باطن از و روه صحت در استراحت و طایر  
ظاهر از استظهار کرامت سلامت در پر و از رسانیدنیت بر چشم و دلش نهادم و میگو  
کای نامه دوست بوی دگشت داری ما الطافی از ان منبع مکارم عواطف تواتر و تعاقب  
یافته و استبشاری که بمعاد و دست صحت این دولت خواه فرموده و ایام و لبای  
مجالس طرب را بد کر شکر آن داشته حقا ثم حقا که زبان مجال بیان محمدت آن نبی  
شعرا و صاحبی که با سفرای ریاض قدس گاه مثال دست در آغوش کرده  
بر خرقی صحت من بند شام و صبح آواز عود و ناله کی گوش کرده آب جات مزج می رز عیار رنگ  
بر یاک بند دوش مکر نوش کرده کز زهرت سماع و ز تاثیر جام می از هر چه غیر دوست فراموش  
دولتی که دست تصاریف ادوار و طوارق لیل و نهار بتعرض آن راه نیابد قرین روز  
کار بهایون و ساحت میمون بال بالبنی و آل و اولیایه **فصل چهارم**  
**در تفقد اصحاب مکاره و صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**مکتوب نوع اول** بر شراف آراء جناب فضایل مآب معروض گردانیده  
می آید که اگر نعم فایضه الهی در حق یکی از بندگان بی شین تاهی توانی یا بد حکما و عقلا  
فنا و زوال انرا مصور و مشاهد بینند که استقامت کرامت هیچ خالق از حالات  
در ایام و سنوات معهود عادت نبوده پس اگر چند روزی کسنت مسنون و نقیض  
طبق سلوک حالت استقامت امور تنزل یا بد و اجراء اجرا حکم احکام مختلف  
بدیرد خاطر شریف را بنزول طال و حدوث کلال متالم و مشغول نباید داشت  
و نص ایه فان مع العسر یسرا ملحوظ نظر باید گردانید که همچنانک عقب نعمت و منت  
مشقت و نکبت می فرسند عقب نکبت نیز سعادت و دولت ارزانی دارند و استقامت

وجود بر یک حال از قبیل محتضات و سخیلات است و این معنی از غایت وضوح  
از قبیل معلومات و معاینات است بل دوام و بقا در مقتضات روزگار ناممکن لا تمدن  
الدهر فی با ساء یکشفها فلواردت دوام البوس لم یدم در جنبین قضا با عقلا جهان  
راستفادت و استرشاد از موارد فیض و فضل آن جناب می باید کرد چه احتیاج  
که دیگر بی تسلیه و تسکین اشتغال نماید فرج عاجل را بر موجب انتظار الفرج بالصبر  
عباده منتظر می باید بود جهان بکام بال **نوع دوم** رای رزین و فکر رصین را معلوم  
و محقق بل که مولفات عالم کون و فساد را بی شین تبدل و توقو ایجاد نکرده اند  
و اگر چند روزی شخصی را بمساعت اقبال امتدله و نعم متواتر و اسباب ترفه  
معاش متعاقب حکما و عقلا انرا اعتبار ننهادند اند چه بتجارب عقلی و ممارست احوال  
روزگار دانست اند که عما قریب خلاف آن در وجود آید و بنقض ان روی نماید  
شعر طبعی علی کدر و انت ترید ما صفوان الاقدار والا کدار قیوم علینا و یوم لنسأ  
یوم نسا و یوم نسا خسارتی از جهت مملکات و متصرفات رسیده با وجود سلامت  
بدین سامت بخاطر خطر راه دادن مناسب نبفتد و بر مکر و بی که روزگار عما قریب بر  
یان عادت خویش عکس آن بظهور رسانند متوزع خاطر نباید شد **شعر**  
در رس مالک و بی الروح قدس است لازما سفره لشیء بعد هاذ بهما مثل المال غادر و راج  
دیرست تا بر زبانها متداولست و در بیانها مستعمل بیت المال والا حملون الا و دبعه  
فلا بد یوما ان ترد الودایع ما نزول مکاره و و روه نوازل جزا کابر و اما نل روان باشد  
که در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آمده است البلاء موکل  
علی الانبیاء ثم اولیاء ثم الامثل والامثل واجب الوجود بر ازاله نعم فالرست  
اما صفت کرم خود و طیفه رحمت اوست عما قریب در عوض هر خسارتی اضعاف  
مضاعف نعم از مواید فیض و کرم و کرامت فرماید ان شاء الله تعالی لاسباب  
سعادت بی شین انقطاع مبسر بال **نوع سوم** رای صایب و حدسی ثاقب را مصو  
و مقرر بال که مادام که تو تر فیض ان جناب جلال ذی الجلال در حق یکی از بندگان  
بخا انصاف و انصرام باشد خود بینی و عجبی که از لوازم بپسریست البته بدو راه  
باید و مزاج از حالت استقامت انحراف جوید و بتدریج ملکات ذمیه بروچی



در باطن او استقرار یابد که طبیعت او گردد و ازالت آن هیچ نوع ممکن نباشد پس اگر  
حق جل ذکره و عم شکره را بآن بنده غنائی و مرحق باشد اسباب عجب و نحو آن را  
بازال محار و احداث شداید بکلی از وجود گردانند تا طبیعت او ترک ذمایم ملکات  
کرده باحال استقامت آید و مودب و مهذب شود پس ملائی که بخاطر بزرگواری رسید  
از حدوث آن نفس را متعجب و متوجع نباید داشت و مکاره را که ضمن تقدیر منظر  
کرد و بحسن قبول و سکون قلب تلقی باید نمود که درین معنی حکمتیست که جز حضرت  
الوہیت جل ذکره دیگری را بران وقوف نیست و چون بنده بجایی رسید مودب  
و مهذب اخلاق او جز حضرت ربوبیت عمت حکمته موجب مزید نعم است غافل نباید بود  
و تنبیہات الهی و ابغاطات ربانی را از اعظم غنائیم باید داشت توفیق ادراک  
حقایق علی الدوام رفیق بال صوریست **دوم جواب نوع اول**  
بعد از وقوف برمقاطر انفاس و حی اثار و اطلاع بر معاطر انفاس بزرگواری اعلام می رود  
که تفقدی که فرموده و این مخلص را بر وجدان قضیه که ظاهر را مزعج و باطن را شرج بوده  
تسلیم و تسکین فرموده از بنده پروری انجناب مستبعد ندانست بشرف عرض می رسد  
که حکما و عقلا چندانکه امتحان طبیعت روزگار از سوالف ازمنه و اعصار کرده او را  
بریک حال نیافته اند بپیت کیے ان حالت و حیلت نداند فلک روزی دهد روزی بستاند  
بس وظیفه عاقل مسک است که بمومات متالم و بموجعات متوجع نگردد و هر چه آید بر  
موجب نص قل کل من عند الله از حضرت حق داند **بیت** ای دل بزم فعل واجب مطلق بین  
انجایی که هر چه هست مستغرق بین نیک از حق و بد از خوشتن دان بام کر مسلک حق می روی از حق  
تا حق جل ذکره سماع دعوات و متنفس کو یا است تعب او را براحت و کرب او را بسخت  
مبدل گرداند و در از او هر مکرده که بد و رسید امری محبوب و مرغوب ارزانی در  
بنده دولت خواه از تسلیم و رضا خود را درین بایه میداند امیدست که بحضرت ربوبیت  
مقبول اقتدا ان شاء الله دولت جاوید باشد **دوم جواب نوع دوم** مفاد شریفه که مسجون  
با انواع تفقد و موشح با صنایف تحیت و تودد بود بدعاگوی دولت خواه رسید مورد آن  
بصنوف تکویم تلقی یافت اشارتی که تسلیم این مخلص فرموده از شرایف عادات کرام  
ملکات آن یگانه جهان غریب و بدیع ندانست این ضعیف را و ثوق بمراحم و عواطف جناب

جلال الوہیت جل جلاله در غایت کمالست بر خاطر دارد که در اطوار ادوار از نعم  
دنیوی و محملات و تمولات صفا الیدین بود و بعد از ان انج زبان از احصاء آن  
عاجز گردد از خواندن و ان تعدوانته الله لا تحسوها در غلک و تصرف آید و اما بنوعی که بکلی غایت  
را اگر درین حال از دست چه تفاوت وقتی که نداده بود دله و چون داد گسترد اکنون که این  
ضعیف را لایق و مستحق دانند سنده را باز گرداند و اگر نداند او داند بهر حال حاکم علی الاطلاق  
اوست و مصلحت نبره در ارادت او الحکم لله علی الکیس مسفل از قانون عقل نیست که هیچ  
حال بریک حال نماند و مغیر احوال بر تغیر و تبدیل قادر است **شعر** لا تخزن بضر ان بلیت به  
فاغالد به ضرار و نفاع و لا تكون ان ایست زان فارج مولیک و باب و مناع  
و کل ما انت فیه لا یدوم قطب و نفسا فانما صروف الدهر انواع دولت و سعادت با تواتر از منہ  
و ایام ہم قران **نوع سوم** مکاره مکاره مخلص پرور و مخاطبه فضل کسندر در بهترین و قوی بو  
صول رسید و موجب راحت ازاحت قلوب و ازاحت غوم و کروب کشت تسلیم  
که در هر باب فرموده و نصایح و مواعظ دوستانه که ارزانی داشته از کمال افضال آن  
یگانه وجود مستبعد ننمود و انج از مکاره واقع شده پیش این ضعیف از قبیل مکررات  
بست که محققست که هر چیز که از ممکن غیب بمشهد ظهور رسد عکوس و نقایض ان اگر چه  
دیر تر آید اما واقع نگردد ممکن نباشد و هیچ شبهت همچنانک هر فرجی مستعقب تر حسیست  
و هرگز مستلزم مسرتی اگر از مکاره زمان مکر و بی عاید شود از فضل بی نهایت ربانی  
عکس آن عما قریب محبول روی نماید **نوع یفلب** عشر سیر بن حدیث صحیح و بیان صریح است  
بیت بساط لطیفه که در ضمن نامرادیهاست خدای مصلحت کار بنده به داند حفاظت و  
الطاف آن جناب معلوم بود در قضیه موجب مزید علم و سبب از دیاد و ثوق کشت  
دست عمار بار مهر و اعصار مجاری بلای حق **فصل** بانزله  
در تنبیه خلاص از مکاره و صورت مکتوب و جواب صورت اول  
**مکتوب نوع اول** اعلام می رود که چون حضرت عزت کرم و رحمت که صفات  
جلال اوست بعضی را از بندگان بنوعی از مکاره و نوایب مبتلا گرداند اگر او را در نزول  
آن مکرده و حدوث آن نازل را حنی و صابر باید عما قریب ازالت آن را از فیض  
فضل بی دریغ تکفل فرماید و او را از مضایق و مکاره باز راند و بحمد الله منہ که جناب



حالی بجمع محسن صفات متخلین و قوت صابران نیز اضافت دیگر فضایل گردانید  
لا جرم حضرت رب العالمین جل جلاله بکمال الطاف بی نهایت مکاره و حوادثی که مقدر  
کرده بود مصروف و مردود گردانید و دیگر باره ذات بزرگوار در مستقر دولت و سعاد  
بزرگی و سعادت مستقر و متمکن گشت دعاء مخلصان دولت خواه با جابت مقرون افتاد و الحمد  
لله علی ذلک بیت ای انک تو جانی و جهان چون بدست شاد دل تو شادی هر مرد روزیست  
در تهنیت خلاص تو و در فلک الحمد لمن اذیب عنا الخزینت اسباب تمنع بر و رود و دنیا  
و وجود سعادت تها فی انقضایا و استدلال ایام شادمانی و امانی کارانی بی انتها محمد و آله  
**نوع دوم** بعد از تمهید مر و حات افراح و عزایات هموم و انبراح مصور و مقرر گردید  
می آید که چون وفود بشارت و ورود بشارت اخبار خلاص ذات مزکا و عنصر معلا از  
نوا هس نوازل و مضایق مکاره اعلام و اخبار گردند که او از وصول نعمتها و ورود دولتها  
تواتر و تعاقب یافت و مخلص دولت خواه را حالنی از نزول فرح و حدوث شادمانی  
بر وجود طاری شد که مدت عمر مثل آن مشاهده نکرده است بلکه جمیع مخلصان و  
دولت خواهان را این صورت مشاهده و معاین گشت **شعر** خداوند ادرین مدت که درون خفا  
بسی مری در آمد تا تو از غری و نادانی ما که روی را شوکش داشت آن نوع از دلا سوبی جهان را پریشان گردانید  
تو میدانی که زان حالت نداری باز بر خاطر ما بیاد اری ز محنتهای پور بر کنعانی ما که یوسف با کمال رتبت بیغما بر کمال  
نگرد او هیچ تقصیری مفید بود و زندلی ما خداوند جهان داد بغض خود خلاص ازم ما مخلص چون خدا باشد نیانی غم تو دنیا  
جو تو غمناک بودی بود یاران را غم خاطر ما کنون دادند دل شادمانی چون تو شادمانی ما بغیض الهی امیدوار است  
که بعد الیوم ساحت شریفه از نزول متابعت و عروض مکاید و مکاره معرا و میرا ماند بشارت  
الله العزیز جهان بکام بال **نوع سوم** بعد از تقریر مر و حات قلوب و مر و حات غموم  
و کروب بشف عرض رسانیده می آید که چون مبشران اخبار خلاص و مودیان احوال  
استخلاص بشارت نجات و نجات رسانیدند یعلم الله تعالی که انرا مال فوز و فلاح  
دانسته شد و مواد شکر تواتر و کسباب حمد تضاعف یافت و بر ظاهر و باطن وجود  
فرجی مستولی و طری مستعلی گشت که ذکر آن بتناجی از من و ساعات و تعاقب حالات  
و انا تب بر السنه بلغا مذکور و در بطون گشت و منون صحف مثبت و مسطور نکرده و در  
حمد موظف و رواتب شکر مرتب گشت تا صاحب قران بشنوا من کجی ما کان که قیفت بود همچون روز

**شعر** که روزی آسمان بر سمت فرمانت نرفت جای فکر نیست کورند نیست عیار  
نیست لایق ذکر تقصیرات اجرام سپهر ما ای کسایت اختر و گردون بهدار آمده  
زانک هر اوجی حفیض دارد و از بهر مال ما طالبان کنج را پا بردم ما آمده  
فرصت دولت که چون خواست از دستش من ما ای تراد دولت قرین بخت بیدار آمده

هر کس که بوقت وقوع و فایع و حدوث حوادث و نزول نوازل بر حضرت رب العالمین  
جل جلاله توکل کند ان توکل در ساختن مهمات دو جهانی او را کافی باشد کما قال الله تعالی  
ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ  
امره قد جعل الله لكل شیء قدراً و یکی از خواص توکل انک مانع وجود کروب و هموم و کسب فرج  
مکروب و همومست دولت دو جهانی میسر و محصل بل **نوع اول**  
**جواب نوع اول** مفاوضه غم زدای و مکاتبه فرج افزای در بهترین وقتی و شریف  
ترین ساعتی مخلص از زمیند رسانیدند چون مطاوی ان مشتمل بر تهنیت خلاص  
مکاره و امان از مضایق بود با وظیفه دعایی که بر اینده با جابت مقرون خواهد شد معارض  
و مقابل گشت بشارت رسانیده می آید که هر چه در عالم کون و فساد کاین و حادث می  
کرده بارادت قادری علم و صانع حکیم است و نفوس بشری را درانی هیچ مدخلی نه  
از ان حضرت در کانه مشیت رانده اند در مذهب اهل رضا و تسلیم تلمی آن بقول شاید  
کرد و قال انبی صل الله علیه وسلم الرضا بالقضاء باب الله الاعظم و چون بنده خود را  
برین مرتبت رسانید از عوایل اخطار و غواشی احوال خلاص یافت بس قلق و اضطراب  
در حدوث نوازل و نزول حوادث از عجز نفس و ضعف یقینیت و چون این  
مکانی از معتقدات دعاگوی دولت خواه شد و وجود مکاره و عدم ان در نظر او علی السویه  
آمده از رابعه عدویه قدس الله روحها برسدند که حق تعالی از بنده راضی کی شود  
گفت و فقی که بر محنت جنان شاگرد باشد که بر نعمت حق تعالی ذات شریف را سحر  
راضی از دین جنان که هست لایزال اراده دارد بالنبی و آله **نوع دوم** بعد از  
مامل مشرفه شریفه بر رای عالی مبین و منکشف می کرده که نهیبی که در خلاص دولت خواه  
مخلص فرموده و انواع بهجت و مسرت نموده و وظیفه الطاف بی دریغ که بنسبت با  
با خاص و عامست مبین باشد این دولت خواه تفویض کلی و جزوی قضایا حضرت



خالق البرابا که و در اطوار اعمار طریقہ معاش برین موجب داشته و هر حکم  
از ان حضرت صادر شد مطیع منقاد بوده و مصالحت کلی خود بدان داشته شعر  
بگذاشته ام مصالحت خویش بدو که بکشد و ورزنده کند او داند هر کس که بر موجب نص  
مجید حسب قال تعالی و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تفویض مهمات خود  
بحضرت عزت هرگز بختیب و حرمان مخصوص نگردد از شیخ بزرگوار ابو علی فارمدی قد  
روحہ العزیز منقولست که اسم بندگی بر بند و وفق اطلاق توان کرد که بر نزول بلا از جهت  
نماند بر و رده نعمت و عطا از فضل بن عاص رحمة الله برسد ند که بنده در دو حق  
حق چه وقت بغایت رسد گفت وفق که منع و عطا و ذم و تنابش او یکسان شود و  
گویند که بشر حافی رحمة الله علیه از او سوال کردند که زهد بهتر یا رضا گفت رضا از هر  
انک راضی هیچ مقامی طلب نکند الا مقام خویش حق تعالی بکنند ترا توکل و تسلیم و رضا  
و تفویض کرامت کنال بمنه و جوده **نوع سوم** مثال مخلص نواز که قمیص یوسفی  
اجنان یعقوب داشت بوسیده بر دیده نهال و بور و ده آن دل را پرور و جان را بهجت  
و جهور حاصل شد اضغاف آن خدمات موجه جناب محمی میگردد اند و بیرامن تمهید اعدا  
بر نهیاتی که در خلاص این مخلص فرموده نمی گزید چون ماثر جلی و مکارم جلی جناب عالی  
بنسبت با سایر اشخاص بشری صفت عموم دارد و عذر ان الطاف هم الطاف جناب  
کریم که مطاف اشرف اطراف و مقصد اعظم افاق و اکنافست تواند خواست دولت  
دو جهانی بی کشین تقصیر و توانی روزی بال محمد و آله الطاهرین و صوبه العراجمعین  
**فصل شانزدهم در اسمائت که بختگان و باز**  
**خواندن ایشان** مضمون این فصل مخصوص است بامرا الکوس و وزرا و جمعی  
که در باب ایشان باشند دیگری از طوائفی که ذکر ایشان درین مرتبه نرفته مدخی  
نیست ذکر فصول دو صورتست مکتوب و جواب و هر یک سه نوع **صورت**  
**اقل مکتوب نوع اول** بعد از تبلیغ مراسم و دل و تمهید قواعد اعتقاد  
اعلام می رود چون بمسامع شریفه بندگی حضرت عالی اسمها الله المسار و نجای  
رسانیدند که انجناب بجز تو می که فرموده و خوئی که بر مزاج مبارکش غالب شد  
انهم از منوه است ضمیر منیر بندگی حضرت خلدت دولت که آفتاب جهانیا نیست اند

استماع این قضیه بغایت منزج شد و چون تو می که آن جناب فرموده اصلی نداشت  
مالی بخاطر بنمایون راه یافت که در مدت ملازمت مثل ان مشاهده نرفته درین باب  
مخلص دولت خواه و دیگر مفر بان بحث فرمود هر یک تمهید عذری که متضمن مصالحت  
آن جناب بود قیام نمودند و ترددی که بخاطر مبارکش راه یافته ساکن شد آخر الامر بقا  
و عاطفت تمام اشارت نفل یافت که ترک و بخلات کرده بدل خوشی و استظهار غام  
متوجه بندگی حضرت کرد که چون اتفاق وصول افتد تبدیل اموال و املاک و تعین مناصب  
و تفویض ملوکات و ولایات لسعاف و انجای روح و سیور غال تشریف خاص از ازا  
نی فرمودند و ملک الامرا جمال الدین که از جمله مقرر با نشت بدین مهم متوجه بندگی شد  
و اچیا مد بجل عرض رسانیدن تا چون آن حروف شرف مطالعه یا بدنی توقف عنان  
عزیمت بدین صوب متعطف گردانند که مجموع مهمات بر وفق ارادت رای منیرست  
جهان بکام بال **نوع دوم** بعد از عرض مراسم اخلاص و شرح قواعد انما و اختصاص  
بجل انها رسانیده می آید که از استماع اخبار اعراض آن جناب و توجه بفلان صوب  
چندان انزعاج بخاطر مبارک بندگی حضرت خلد ملکه رسید که قابل تقریر نباشد و در حال  
حکم با سمالت و استعطف غام نفاذ یافت که جمعی از اینا فان بتشریف خاص در عقب  
انجناب بتعجیل متوجه شوند و اخبار عنایت و عاطفت بمسامع شریفه رسانید و آنج  
از شفقت و دلبستگی خاطر در حق خدمت دیده و دانسته اند تقریر کنند تا بعد از توقف  
آن هیچ تردد متوجه این جانب گردند بوقت وصول خلع و تشریفات و مکر مرصع و تفویض  
ملوکات و ولایات بر وجهی باشد که خاطر مبارک خواهد بندد دولت خواه از غایت  
خلوص عقیدت این معنی بمسامع شریفه رسانید و امیدوارست که سخن مخلص دو  
ت خواهد را که از منابع صدق و موارد صفا و مشارب اتحال صادر شده با اعتقاد قبول  
فرماید و در ان شکی و ریبی بخاطر مبارک راه نیابد که عنایت بندگی حضرت از حد امکان  
مجاورست و الله علی ما نقول و کیل دولت سندلم بال **نوع سوم** بعد از بسط  
بساط خدمت و شرح انواع اصطفاء و ارادت غرضه می دارد که بندگی حضرت اعلی اعلاه  
له تعالی بکرات باحوال آن جناب رسید و بر لفظ مبارک راند که چون میان ما قاف  
نفت از قدیم باز مقرر است و مناصبتی که بی ارادت و النکس او بر و تفویض فرموده



ایم از صدق و صفات طوبیت تا که در باره اوست مجرد نویسی که بخاطر راه دهد انقطاع و  
 انهم از آنجا که قضا که موقوف تخصص و تحقیق باشد بیش از صدوران حال اعراض  
 نمودن مناسب نیفتد و بدین کلمات بروجهی بلفظ فرمود که آثار عنایت و شفقت در  
 باره آن جناب مشاهده و معاین کشت و بدان سبب این ضراعت مصحون فلان در فلان  
 تاریخ اصدار افتاد تا چون بتامل معنی کشای رسیدنی توقف عزیمت این جانب فرماید  
 که چون رسید به شد از صدور سیور غالات و خلع و نشر بیفات و کمر صرع و کسان و غیر  
 و تبیین بلوکات و ولایات هیچ دقیقه مهمل نماند بعزت لایزال الهی که آنچه عرض افرد  
 مجموع از لفظ مبارک بندگی حضرت خلد ملکه اسماج رفته بران اعتماد فرمودن منوط  
 بحال انحال انجنا بست با بندگی حضرت خلد ملکه زیارت ابرام نمود معانی ابدیون در بار  
**صورت دوم جواب نوع اول** احوالی که فم  
 کوهر بار منصفی تفریر و تحریر آن شده بوقوف بیوست شک نیست که بجا نیست و مرجع  
 بندگی حضرت خلد ملکه در باره آن بند دولت امروزی نیست مصراع دیرست که من بلیل این  
 برین زادم و هم برین بکدرم فاما صورتی چند موخش اتفاق افتاد که ذکر آن بتطویل  
 می انجامد جمعی که تقریرات ایشان از وصمت اعراض موا باشد از بی عنایتی بندگی حضرت  
 این ضعیف را متوهم گردانیدند و اعانه علیه قوام آخرون اگر آن بی عنایتی نیست یا بعضی  
 از سلاطین تصور افتد موجب نزول خوف و سبب استیلا و رعب باشد فکیف تا این  
 ضعیف مع هذا اعمال بر حفظ الغیب خدمت و بر مکتوبی که نوشته آمده از ان مقام که  
 رسیدنجا و زمکن نیست و معاودت مشروطست با انک جمعی از فضاة و اعیه و علمای  
 و مشایخ بندگی حضرت رسیده صورت عنایت و مرحمت موکد بسو کنند از الفاظ مبارک  
 شنیده بدین جانب آیند و بران موجب که انجا معلوم و محقق کرده باشد باعلام و انما  
 رسانند و بران جا سو کنند خورند و با آنج ناکفته اند مجموع بندگی حضرت است تا این ضعیف  
 تواند آمد حالیا ملک الامرا و الاکابر جمال الدین را فرستاد بودند باز گردانیده شد و در محبت  
 او ملک الاکابر علیبک را که از بطنه انجنا نیست ارسال رفت تا صورت قضیه تجدید  
 معلوم کند در صحبت او اعلام فرماید زیارت ابرام نمود سعادت مساعد بال **نوع دوم**  
 منظوم کوهر بار را بوسیده احوالی غرض و او را التفات خاطر اشرف بندگی حضرت

خلد ملکه اخبار واجب دانسته بجملا و مفصلا معلوم شد صورت حال آنست که انهم از  
 اعراض آن ضعیف که با عز او و تحریص جمعی بسیار بود که او بی عنایتی حضرت این ضعیف را  
 متوهم گردانیدند و علیه محیر و تردد و استیلا و خوف و رعب بجای رسید که با اقامت  
 مقاومت نمی شایست کرد و جز مفارقت ندبیری دیگر متصور نبود پیش از حدوث  
 نازی و نزول حادثی بهنگام معرض و منهدم کشت و ازین مملکت مملکی دیگر رفت  
 اگر احوالی که نموده اند محل اعتمادست جمعی را از اکابر دین و دنیا بندگی حضرت برند  
 تا صورت عنایتی که با این بند دولت خواه دارد با ایشان تقریر فرماید و آنرا بجهت  
 و موافقت و ایمان غلاظ و شداد گردانند تا ایشان از بندگی حضرت شنیده و انجا آمده  
 باعلام رسانند و این مخلص باعمال عام متوجه آن حضرت که هر برین مزیدی ممکن  
 نیست دولت ابدالدهر بال **نوع سوم** مواقع اعلام شریفه بوسیده بر دین نهاد  
 اصناف آن حدثات رسانیده می نماید که انهم از این ضعیف را سبب بر حکمان مخفی  
 نیست جماعتی متواتر این ضعیف را از بی عنایتی بندگی حضرت خایف می گردانیدند و هیچ  
 وجه سکون و اقامت را بحال نماند بالضرور اعراض کرد اگر عهدنامه موکد با ایمان غلاظ  
 و شداد در صحبت جمعی از اکابر اقوال ایشان محل وثوق و اعتماد باشد انجا فرستند  
 تا پیش این ضعیف سو کنند خورند که بندگی حضرت را هیچ وجه با این ضعیف کدورتی  
 و تغیری در خاطر مبارک نیست این ضعیف متوجه بندگی حضرت تواند شد و تا این صورت  
 برین وجه قرار گیرد آمدن متعذر خواهد شد مصدوقه حال اعلام رفت باقی انج رای  
 مبارک را از مصالح و مفاسد روی نماید بخط خود بنویسد تا بران موجب بتقدم رسانیده  
 آید ان شاء الله تعالی دولت مستدام بالتمام شد مرتبه دوم از کتاب دستور الکاتب  
 فی تعیین المراتب مخزی و سعالت مبارک و میمون و خجسته و مجابون بالبر خواننده و نویسنده  
**هر تبیه** **نوع چهارم** از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب  
 در انقب و مکاتبات اشرف الناس از علما و حکما و مدرسان و مفتیان و محدثان  
 و مفیدان و اعیه و خطباء و وعاظ و اطبا و فقها و صلحا و ارباب فتوت و منعطفان و  
 نوشته نشینان و محتسبان و منجمان و شعرا و اسنادان و جد و بدر و جد و مادر  
 اعم و خال و عم و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران بزرگ و کوچک و برادران



و دختران و خواجہ سرا بان و دوستان و ندما و تجار و ابطال و سبحان و کسفسالار  
و معدمان طوایف و کوتوالان قلاع و مهندسان و معماران و صدور و اعیان و القاب  
و ادعیه ایشان و عموم اوساط الناس و غیرهم و این مرتبت شملت بر دو صنف  
و مضمونات بعد از القاب که در مکاتبات بدین صنف نویسند صنف

**اول در القاب و مکاتبات اشرف الناس شمل برسی و هشت فصل در هر فصل**  
**سه نوع مجموع صد و شانزده نوع باشد** **فصل اول**

**در القاب و ادعیه علماء سه نوع** **نوع اول** تواتر امداد فیض الهی بر ذلت مطهر و نفس  
مزکا قدسی مولانا اعظم علامه افضل المتحرین اسوة المحققین انموذج المتقدمین و المنا  
خرین و ارث علوم الانبیاء و المرسلین نصیر الحق و الملة و الدین برهان الاسلام و المسلمین  
بنی شین انقطاع و تنای و وجه انصرام و تنای بل مسند رفیع با صناف اعظم اعظم  
الافاضل مخوف و شراف اوقات انواع فضایل و فوائد مصروف و عین الکمال  
از جناب والا و سدره اسماء معوض و مکفوف بالنبی و آل و اصحابه مخلص ترین دعا  
گویان معتقد بر وظیفه موالات و مصافات مواظبت نموده و دوام کرامت ایتام ان افضل  
انام از حضرت ملک علام علی تعاقب الشهور و الاعوام سوال می کند بر توایه ایام و  
لیالی سببی که منقض و وصول بانجر اط در سلک مستفیدان باشد بنضرع و ابتهاج و صد

انه ولی التوفیق و التامید **نوع دوم** تعاقب اسباب فضل و افضال و تنایج  
امداد کمال و اکمال بجناب فضایل مآب معالی ملاذ مولانا اعظم افضل العالم بنوع  
الفضل و الحکم منبوع الاشراف باجماع الامم افضل المناخرین و المتحرین اکمل  
المحققین مقتدای جهان بشوای اهل ایمان زین الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین  
مختار اعظم الخواص بر تعاقب سنین و شهور ایام و عصور بار نفس مزکی از نزول فیض  
بنی انقسام مونی اصحاب استکمال و ذات معلل از حلول فیض بنی انقطاع و انصرام  
در اجل احوال جلال و اجلال محمد و آل خیرال دعاگوی مخلص و هوخواه معتقد و طایفه  
دعایی که مشام جان صاحب دلان از تنسیم آن معطر گردد و کنار وجیب لنواز از  
تنسیم آن معطر شود بسدره عالی و عبیه سامی ابلاغ و ارسال میکند و علی تواتر لازم  
والاوقات بنشر فضایل و ذکر مناقب و بتحماد و بت مفاخر و مآثر آنجناب

و تنایج

محافل

محافل و مجامع را مزین و مشرف و مسامع ارباب کسبصار و اصحاب قلوب را  
منوط و مسنف می دارد کسی که متضمن ادراک دولت التقا و دریافت غره غرا  
باشد از حضرت حق تعالی میطلبد و امید اجابت می دارد و هو علی ذلک قدیر  
**نوع سوم** مسند افادت و ارشاد و موارد استفادت و استرشاد بوجود مبارک

مولانا اعظم افضل الامم علامه الزمان ملا داهل اسلام و الایمان سلطان المحققین  
استاد الافاضل المتحرین اکمل المناخرین برهان الحق و الملة و الدین شمس الاسلام  
و المسلمین سالیان نامعده محل و روه افاضل و منزل و فود اکابر و امثال بل سدره  
معدن تواتر امداد فیض از حضرت ذی الجلال مخصوص و جناب والا بتعاقب اسباب  
عند و ارتفاع کانه بنیان مخصوص مخلص ترین دعاگویان بر شرابط عبودیت استوار  
نوده دعایی که نسیم نو بهاری از فوایح آن استنشاق مواد نشو نمائند و ریاض کلزار  
چمن از نوافح روایح آن غنیر بوگرداند بمسند معالی بناه ارسال میکند اشتیاق و التیاع  
در اکل محبار کریم فوق غایات الامکان است اسباب دریافت ان امنیت بر وجه مطلوب  
و نسق مرغوب میسر و مهیا بل بالنبی و آل الاظهار و صحابه الکرام الاخبار و دعا و عزمی  
**نوع چهارم** علماء متع الله المسلمین میر که حیوة الشریفة و رفعة سدره المنیفة ادام الله شراف  
بانه و قرن با شاده انبته الافاده کما قرب جمیع اشهره و اعوانه من الله علی طلبه العلوم  
بعون بقایه و دوام مجده و علائقه متع المسلمون بعواید فضله و افضاله و کواغل جلاله  
و اجلاله ادام الله ایامه الشریف و حصه بمنایا العنایات و الالطاف **فصل**

**دوم در القاب و ادعیه حکما نوع اول** فضایل ذات مزکا و عنصر  
سلا مولانا اعظم افضل الامم قدوة الافاضل المتحرین اکمل المستبرزين مقتدای  
ایمان مجد الملة و الدین ادام الله افضاله و حسن جلاله و اصل بار و امداد عنایات  
بنی بر روزگار شریفش متواصل محب مخلص بو طیفه اخلاص قیام نموده دوام شراف  
و قوت و ایام که متضمن افادت و ارشاد طوایف انامست از حضرت رب العالمین  
بنضرع و ثامین سوال می کند و بیا من اجابت معتضد و مستظهر می باشد و الاجابة  
علی الله تعالی **نوع دوم** فواید انکاس شریفه مولانا اعظم استاد فضلاء الامم  
ذوق افاضل العرب و العجم افضل المتحرین اکمل المناخرین شمس الملة و الدین







الملوک و ارباب و بحار و زخارف ضایل و فواید آن صاحب بکسب حجاج اصداف لالی کالات  
مشغول و مشغوفست و سایر از من و اوقاتش بذكر محامد و مناقب انجناب مصروف  
و از حضرت ربوبیت بقاء ذات بزرگوار که خلاصه اکووان و ادوار است بسند  
و منصل می کند باجابت مقرون بال و ملاقات عروس امانی نبی توقف و توانی بینه و حاصل محمد  
و آل الطاهرین **نوع دوم** مرقافات و ارشاد از وجه مبارک مولانا اعظم علامه  
الوجود افضل استعبد المعبود شافی الزمان نعمان الاوان علاء الملک و الدین  
ناصح الملوک و السلاطین مصادم ثوابت و سیارات سماوات بال و امصار ذات  
شریف در جمیع ساعات و حالات از تصرف منزل البرکات و حضرت قاضی الحجا  
جات دعا گوئی مخلص که در هوای انجناب معلا فدی راسخ و آرد و در و لاء آن سده و  
لا ترغ و تمکن بر ذروه شلخ امداد دعایی که تقریح ارواح و تقریح قلوب و کشباج کند  
موجه جناب عالی میگرداند و اخبار موالات و مصافات بر سالت نسایم صبا و شمال  
بساحت سده سده مثال می رساند و از حضرت و اهب المواهب مزید توقع اقدار آن  
افضل آفاق و اقطار بالعشی و الابکار میخواهد باجابت مقرون بال **نوع سوم** می شود  
آیات فضل و افضال و دلایل غایات کمال و اکمال مولانا اعظم علامه الامم مفتی المذا  
اعلم المشاوق و المغارب اسوة المتبحرین استلال المبزین فدوة المجتهدین و ارش  
الانبیاء و المرسلین قوام الملک و الدین در انظار موالی و معادی لایح و تابان و ثواب  
اثار فضیلتش که مزبل حوادث رذایل است چون جهنم خورشید رخشان مخلص نیازمند  
و معتقد آرزو مند دعایی که بهوب آن از رباض و دله باشد و نزول در منازل ارا  
دت و اعتفال کند موجه جناب عالی و سده سامی میگرداند و از حضرت رب الار  
باب اسباب انتظام امور که مستلزم هدایت طوائف جمهور است بنضرع و تدلی  
سوال می کند و الاستجابة علی من عنده الاجابة **دعا عینی بر فرار فصل**  
**بنجم در القاب و ادعیه مفران نوع اول** کالات ذات فیاض  
و نفس قدسی مولانا اعظم جبر امام اکرم نبیوع الفضل و الحکم مظهر امرار التنزیل و شیخ  
دقائق التاویل و حقایق الاقاویل سلطان المفسرین مبین علوم الاولین و الاخرین کمال  
الملک و الدین جمال الاسلام من الله علی الانام بطول بقائه و دوام عزه و علائه علت ان

ارب استکمال و سبب ارشاد اصحاب استر شال بال فواید انفاکس شریفه موجب هدایت  
اهل غوایب و هداه انام و اسبب مزید هدایت بالنبی و آل مخلص معتقد که در موالات آن  
جناب دم از صفاء مواهب و لاف از عذوبت مشارب می زند دعایی که محیی رقابت  
قلوب و ارواح و مقوی اجناس و اشباح باشد موجه ساحت معل و سده سده آسامی  
گرداند و علی توانر الازمنه و الدهور دوام ابام آن افضل ایام و عصور از حضرت ملک  
غفور می طلبد قریب اجابت بال **نوع دوم** فواید انفاکس شریفه مولانا اعظم مفتی  
افضل اکرم اعلم افاضل العرب و العجم اوریع المفسرین باجماع الامم موضع اسرار الفرقان  
مفر حقایق التنزیل بدقایق البیان قدوة المتبحرین شمس الملک و الدین سعد الاسلام و المیز  
ادام میامن افضاله و اذرت علی المستفیدین شاه بیت ارشاده و اکماله بعلوم اهل اسلام  
و اصل بال و امداد الطاف بزدانی بر روزگار شریف ابدان مواصل بالنبی و آل الامجد الافاضل  
و صحبه الاخابر الاماثل محب مخلص و معتقد خالص و ظایف ادعیه که روایح اخلاص آن مشام  
جانها را معطر گرداند و فوایح اعتفال آن ریاض التحال را معطر آرد و بجناب اعلا و سده سامی  
اصدار و ابلاغ می کند و علی تعاقب اللیالی و الایام و تنایع الشهور و الاحوام بذکر محامد و شرف  
فضایل زبده زمره افاضل مجامع و محافل رازین و مشرف می گرداند و کسند امت ابام از حضرت  
ملک علام می طلبد مستجاب بال **نوع سوم** سند فضایل بوجه مبارک مولانا اعظم علامه  
العالم متبوع اکابر الامم اکمال ایام العرب و العجم افضل المفسرین عمال الملک و الدین سالیان  
ناحده و مزین بال و حقایق معانی و دقایق مبانی تفسیر و تنزیل از تعلیم و تفهیم الفاظ کوه  
بارش مفر و مبرهن بالنبی و آل مرید معتقد بر تبلیغ دعایی که بتنفیس آن یا بنسیم آن  
هار اشجار بر طرف جوینار لاف مجازاه می زند و مستشاق الفکس آن از اهریرین  
را بر مجاری حیاض قوت احیا و ارتیاح دهد و موظف میدارد و لا یزال از حضرت فی الجلال  
استدعا مزید افضال و اکمال انجناب می کند باجابت مقرون بال **فصل**  
**ششم در القاب و ادعیه محدثان نوع اول** سند افادت خیر و حدیث  
و اشاعت اسرار ان از قدیم و حدیث بوجود مبارک مولانا اعظم علامه العالم قدوة افاضل  
العرب و العجم افضل المحدثین اعلم المنور عین ضیاء الملک و الدین برهان الاسلام و المیز  
علی مرور الدهور و کزور الازمنه و العصور مشرف و مزین بال و احداث ایام بتامل حقایق



فضایل آن افضل ایام علی مضاف استین والا عوام نور و روشن بحد و آله مخلص ترین معتقد  
و ظایف خدمتی که رواج اخلاص از ریاض اعتضال را نصرت بخشد و کلزار چمن ارادت  
و اعتقالات را بهجت و طراوت دهد مواظبت می نماید و دوام ایام آن اکمل ایام علی کریم  
والا عوام از حضرت رب العالمین سوال می کند با جابت مقرون **نوع دوم** مرقافات  
اخبار و مسند اشاعت اسرار احادیث رسول بخمار علیه صلوات الملك الغفار سالیان  
نامعده بمیان وجود مولانا اعظم افضل الامم علامة العرب والعجم لستال المحدثین اعلم  
المبتهجین تابع سنن سید المرسلین غیاث الملک والدین ناصح البریه اجمعین مابرج سوات  
موقوف بلر مکان تعلم علوم دینی و ارشاد معارف یقینی بکاتب مولوی بر عناصر و ار  
کان متفوق بالنبی و آله مخلص ترین معتقدان دعایی که بمنزله اخلاص محلا و مزین و سلفی  
بموقوفات اختصاص موکد و مبرهن بجناب فضایل مآب ارسال می کند و از حضرت واجب  
الوجود دوام ایام و افادت و ارشاد آن افضل عباد سوال میکند مستجاب بلر  
**نوع سوم** مجلس افادت علوم حدیث بپن ارشاد مولانا اعظم علامة العالم اعلم المحدثین  
افضل المناخرین مقتدا اهل ایمان سراج الملک والدین برهان الاسلام سالیان نامعده  
ملا و مقصد افاضل و جود بلر و احداق ایام بمطالع آن طلعت زاهر مشغول و غوامض  
اسرار احادیث و اخبار بکمل آن رای رزین و فکر مبین مکشوف و محلول بالنبی و آله  
گوی معتقد بر وظایف خدمتی که دم از ریاض موالات زند و دعایی که از فوایح کلزار  
مصافات نسیم کند علی سرور الا ایام مواظبت می نماید و استدامت ایام مبارک را که  
موجب ارشاد و مستفیدان و سبب افادت مسر شد است از حضرت الوهیت فی صلبه  
وامارت اجابت مشاهد و معاین می بیند و الحمد لله علی ذلک **فصل**  
**هفتم در القاب و ادعیه و اعطاء نوع اول** مجلس اشاعت ارشاد و محفل  
اذاعت اسرار سده و ارشاد بمیان وجود مولانا اعظم قدوة الوعاظ المفسرین  
اعلم الافاضل المذکرین ظهیر الملک والدین ناصح البریه اجمعین سالهای نامتناهی مهبط  
انواع انوار نبی تناهی و محط الطاف الهی بلر متعطفان زلال اسرار را از نصایح  
بی دریغش اعذب موارده حاصل و امداد فیضان و امدادات حقانی و الهامات ربانی  
بروزگار شریفش ابد امتواصل بالنبی و آله مرید معتقد دعایی ابرق من النسیم و اعذب

من السلسیل و التسنیم بجناب معلما وجه میدارد و بر تعاقب از منه و اوقات تخم  
ارادت و اعتقالات را در کل دل میبارد و امیدوار است که منته فواید ارین و منته منافع  
منزلهین باشد لستال الله تعالی **نوع دوم** مجالس اسرار شال طالبان ارشاد از میان  
ارشاد مولانا اعظم اعلم امه العالم افضل المذکرین اکمل المحدثین و المفسرین و ارث  
الانبیاء والمرسلین برهان الملک والدین ناصح الملوک و هادی السلاطین محل نزعت ابر  
باب قلوب و مقام انکشاف هموم و کروب بلر طالبان نجات را از اتعاط بزواج مواعظ  
الجناب اشباهی که موجب ارتقا بر مرقی اعالی درجات باشد حاصل و سالکان مسالک  
نجات و نجات را از لستماع نصایح بی غرض از مرقی تقوی و توریع امداد ایفاظی که مستجاب  
امان از وقوع در بوابی درکات و مدارک شهادت باشد متواصل مخلص معتقد بنشر دعوا  
تی که علامت اجابت مشاهد و معاین است و امارات استجابت مفر و معین مرام مطا  
لع شریفه می کرده و بر تواتر ایام و ساعات و تعاقب شهور و سنوات از حضرت سامع  
الاصوات و مجیب الدعوات دوام شرایف ایام ان افضل انام در می خواهد با جابت  
مقرون بلر **نوع سوم** برکات ایام اوقات و میامین نبشیرات و اندارات مولانا  
اعظم جامع مکارم اخلاق و الشیم افضل المذکرین اعلم المفسرین مقتدا اهل ایمان  
زین الملک والدین سراج الاسلام والمسلمین سبب ارشاد کافه انام بلر فواید  
انفاس بزرگوار و فواید مواعظ و می کردار موجب صلاح و سده خواص و عوام  
اهل اسلام بمحمد و آله الکرام معتقد نیازمند دعایی که تسایم اعتقالات از اطایب رواج  
آن نسیم توان کرد و تحقیق که فوایح اعتضال از محاط مجامیران در محل لستمشاق توان  
آورد و وجه جناب عالی و سده سامی میگرداند و علی سرور الا زمانه و الاوقات کسند  
برکات متبرکات ایام که موجب ارشاد کافه انام است از حضرت واجب الوجود و تفرغ  
و تدلل در می خواهد مستجاب بلر **دعای عمره جهت و اعطاء** ابقی الله میامین ارشاد  
علی العالمین و زواج ائذاره علی الغافلین ادام الله برکات انفاسه الشریفه الی یوم  
الدین و ابقا لا ارشاد مبانی الاسلام و اعاده نصایح المسلمین لازالت المنابر بوجود  
شیده الارکان و الدعایم سخک المبانی مهددة القواعد والقوام **فصل**  
**هشتم در القاب و ادعیه خطبا نوع اول** زینت منابر اسلام علی مضاف



السنن والاعوام بميامن وجود مولانا اعظم اور مصافع الخطباء اربع اكابر البلقا  
 قدوة المفسرين والمحدثين فخر الملة والدين تاج الاسلام والمسلمين بالرفايد انفاكس  
 شريفة او موجب انتباه اصحاب غفلت و فوايد نصائح عجيبة سبب انزجار ارباب فرغ  
 وسلوت **نوع دوم** اشادت ميانى بر مبرز كارى و اشاعت اسرار بسند بر كردار  
 ساليان نامنا بهي بوجود مبارك مولانا اعظم قدون اكابر الامم ملك ملوك الخطباء سيد  
 افاضل البلقا زير المبرزين نظام الملة والدين مبسر بال وعروج بر معارج ارشاد و مبار  
 هدايت ذات شريفش مقول بحق محمد سيد البشر **نوع سوم** همواره منابر اسلام  
 بميامن ارشاد و اذكار و دقايق تذكير و تبشير و انزال مولانا اعظم قدون خطباء العالم  
 اسوة بلقاء الامم ترجمان رحمن مغر و مقتداى ايران شرف الملة والدين شمس الاسلام  
 والمسلمين ادام الله بركات انفاكس الشريفة با بروج السموات مساوي بل وراى رزين  
 و فكر دور بيش جميع ماثرو منافع را حايذ و حاوي بالبنى و آله دعا و عهده ادام الله بر  
**فصل نهم در القاب و ادعية اطباء نوع اول**  
 انفاكس سيم خاصيت مولانا اعظم ملك ملوك الاطباء في العالم قدون حكماء العرب  
 والعجم جالينوس الوقت اكمل المتقدمين والمناخرين نجم الملة والدين جليس اعظم اساطير  
 سبب شفاء امراض قلوب و ارواح و موجب ازالة الاعراض اجساد و لاشباح  
 بال توار الهامات الهى بجناب على بنى شين انقطاع و شامى و تعاقب فيضان انوار  
 رباني في كلفت تكليف و توانى مخلص معتقد دعايى جون انفاكس روح بخش مولوى  
 معزا از شوايب كدورت و نجفى جون عقايد شريفة ان جناب مبرا از عوارض  
 ريا و رعوت موجه سده سامى ميگرداند و بر تعاقب ايام و ليالى دوام ايام آن مورد  
 مجد و معالى از حضرت لايزالى ذا الجلالى سوال مى كند مستجاب بال **نوع دوم**  
 توار الهامات رباني و توان و نوار و ارادات سبحانى بجناب مبارك مولانا اعظم  
 علامه العالم قدون اعظم الاطباء اسوة اكابر الحكماء جالينوس الزمان افضل المناخرين  
 سيد الملة والدين بنى وصحت اندكاس و شغفت انتعاص بال امداد فيض و انتفاع  
 و انصرام و اسباب فضل في انقسام و الحسام دعا كوى معتقد و ظايف و لا و دله  
 موظف و روانب محبت و اعتقاد مرتب مى دارد دعايى جون دعوت مريض مستجاب

و نجفى جون آيين عزين محبا و مجاب بجناب جنات مآب ابلاغ وارسال مى كند و از  
 حضرت رب العالمين بقاء آن بقيه اكابر در ميخواهد مستجاب بال اللهم مستجاب **نوع سوم**  
 انواع انوار فيضان الهى بنى شين تعدله و شامى بجناب على مولانا اعظم قدون حكماء العرب  
 والعجم ينوع الفضائل والحكم متنوع الافاضل في العالم ملك ملوك الاطباء حاوي كمالات  
 الامثال والالباب مغر ايران شمس الملة والدين سعد الاسلام والمسلمين متواتر بار و حصول مطالب  
 و وصول مآرب بر وفق مطلوب متكثر و متوقر بالبنى و آله مخلص معتقد نجفى كه مزيد  
 اعراض و دعايى كه بعد لطف الله سبب شفاء امراض باشد باستغانت نسايم اشجار  
 بجناب فضائل بناه معالى كردار ابلاغ و ابرصال مى كند و از حضرت محمدت دوام  
 شرايف ايام سوال مى رود قرين اجابت بال دعا و عهده كه باطبا نوسند لازالت ميامن  
 تدبيره موجه لا صلاح احوال الابدان والارواح و متضمنة علاج الامراض والاشباح  
 ادام الله شرايف انفاكس وجعل صحة النفوس والارواح مقرونة بمقاطر انفاكس ابقى الله ايامه  
 لعلاج الامراض و ازالة الادوار والاعراض **فصل دهم**  
 در القاب و ادعية معبدان **نوع اول** بجناب مولانا اعظم ملك الائمة والافاضل  
 جامع فنون الفضائل شرف الملة والدين دامت فضايه كوانل نجات و كوامل دعوات  
 ارسال مى افتد انجذاب ضمير و تعلق خاطر بالنقا و شريف و افراسد اتفاق ملاقات  
 عما قريب بال **نوع دوم** محفل اعادت با فادت مولانا اعظم ملك الافاضل المنجربين  
 قدون الائمة المتبرزين زين الملة والدين ساليان نامعدود مهبط انوار فضائل و فوايد  
 و عزن انواع لالى و فزايد بال محب معتقد بر تبليغ دعايى كه از مهب اخلاص و زرد مواظب  
 و ملازمت و برافامت روانب و لا و دله مداوم و شرف ملاقات را كه از كليات  
 مطالبست طالب و الله مبسر المآرب **نوع سوم** بخدمت مولانا اعظم افضل الامم  
 دستور الافاضل في انشاء الفوايد و افش الفضائل كريم الملة والدين عن فضايه  
 سلامى جون انفاكس متبركه او دلبدر و نجفى جون تقريرات اوستغنى از تزيين و تحبير  
 رسالى مى افتد اشنابى با دراك حضور شريفش درجه فصولى بافته در يافت آن منت  
 عما قريب بال **فصل يان دهم** در القاب و ادعية  
**ساجد نوع اول** مجامع اوقات اهل اسلام بوجود مبارك مولانا



معظم ملک الایمه مقتدی الایمه قدوة المتورعین نور الملّة والذین لازال منورا و  
دماغ جانها از لستماع الفاظ جان فزای در بایش معطر بمحمد وآله **نوع دوم**  
معابد عبال که تحقیقت مجالس او نادرست بمیان انفاکس مولانا اعظم سید الایمه متبوع  
الایمه قدوة الصالحین صلاح الملّة والذین همواره مزین بالشرح افاضت برار باب  
استفادت علی الذوام روشن بالنبی وآله **نوع سوم** جوامع مساجد متعبدان  
و مجامع معابد منت کار از وجوه شریف مولانا اعظم اوریع الایمه مقتدی المتشرعین  
صفی الملّة والذین آرسته بالوسر و هدایت در جو یار حین ارشال بیرکسته بمحمد  
آله و عزته **فصل سیزدهم در القاب و ادعیه فقها**  
**نوع اول** مولانا معظم ملک الایمه و الفقهاء مغیر المبرزین بدر الملّة والذین عمت  
فضایله از میان توفیق در تعلیم و تعلیم علوم اسلامی رفیق و قرین بال وحفظ حضرت  
الهی در طریق افادت و استغاثت حافظ و معین بمحمد وآله **نوع دوم**  
میان فیض ایزدی در دراست علوم دینی معاون مولانا ملک الایمه قدوة الفقهاء  
نامر الملّة والذین بال امد له توفیق متواتر و اسباب تا بید متعاقب بالنبی وآله  
**نوع سوم** امد له برکات و الهامات از حضرت منز البرکات باوقات مولانا  
معظم ملک الایمه قدوة الایمه جمال الملّة والذین بنین تباهی متوالی بال روزگار  
عزیز کش مستغرق اکتساب معالی و افتقار مجد و معالی بالنبی وآله و عزته الطاهر  
**فصل سیزدهم در القاب و ادعیه حفاظ نوع اول**  
برکات کلام مجید و فرقان حمید قرین روزگار مولانا معظم ملک الحفاظ المجودین  
قدوة القراء المترتلین شمس الملّة والذین بال امد له تا بید معاون و اسباب  
توفیق معاصد و مقارن بمحمد وآله **نوع دوم** امد له تا بید ربانی قرین روزگار  
مولانا معظم بانی کلام رب العالمین افضل الحفاظ المجودین استنار القراء والمترتلین  
عز الملّة والذین بال الحان عند لیب آسایش باعانت زواج آیات محکات کتاب  
کریم موجب انبیا از غوایل رفقات و اصوات بلب سرایش تا بید کلام  
بزدانی سبب الفاظ از منامات غفلات بالنبی وآله **نوع سوم** اسباب توفیق  
مولانا معظم ملک الحفاظ الاکابر جامع المناقب و المفار قدوة حفظة التنزیل اسوة

ار باب التمجید والترتیل بهار الملّة والذین بال روزگار شریفش مستغرق افلات  
طالبان کمال کلام ربانی و اوقات عزیزش مصروف بافلات مستفیدان آیات بینات  
بحق الحق والنبی القایل بالصدق **دعای عمریه که بحفاظ نویسد جعل الله اعمل بالقران**  
سببا لعلو درجته و احوام علی المسلمین و المستفیدین شرایف برکت **فصل**  
**جهان دهم در القاب و ادعیه** **نوع اول** ارباب فتوت **نوع اول** ارباب فتوت  
شریف مولانا شیخ الاسلام اعظم مقتدی اکرم ملاذ ارباب فتوت ملجأ ارباب  
المروت کاشف اسرار التحقیق مرشد ارباب الفطر و التدقیق عز الملّة والذین بکافه  
اهل اسلام و اصل بال و امد له توفیقات ربانی و تابدات آسمانی باوقات و ساعات  
منبر که متواصل بالنبی وآله و صحبه مرید معتقد دعایی که از ورده آن ارواح اصحاب قلوب  
در امتزاج و انشراح باشد و از صدور ان قلوب ارباب عیوب را انتشاط و ارتباج  
فراید بمر سامی و مجلس عالی موجه می گرداند و همواره می خواهد که با استفادت و ارادت  
عبی از ان منبع محامد ماثر و معدن فضایل و مفاخر محفوظ و محتلی و بر قد استعداد  
از میان ارشال و خد متش استر شال کند بواسطه هر گونه موانع از ان سعادت محرومان  
مخصوص می ماند حصول آن دولت نیل بحمل بار انتظار مهیا و مبسر بال بالنبی وآله و صحبه  
**نوع دوم** میان اوقات و ساعات منبر که مولانا صدر انام تمام مقتدا و مفضل منعم  
را کس جربده اصحاب فتوت بیت قصیده ارباب الکرم و المروة منبع المکارم باجماع  
اکابر جامع شمل الانام لاجتماع المناظم عماد الملّة والذین موجب جمعیت اصحاب ارادت  
و سبب التیام رخنه ارباب صحبت و مودت بال روزگار شریفش جنانک هست  
نحوی مرضی الهی مغفون و ذات مبارک از ورده اوقات و نزول مخافات محروس  
و مصون بالنبی وآله الاطهار مخلص شتاق دعایی که از مهب اخلاص و زد و بر مرغ اعتقاد  
و روضه اعتقاد رسد بجناب شرح ابلاغ و ارسال میکند و از حضرت ذی الجلال سعادت  
طلاقات که افضل سبایخی و مرادات است بتضرع و ابنهال می طلبد عما قریب مبسر بال  
**نوع سوم** جامع اصحاب فتوت بوجود مبارک مولانا شیخ امام اکرم قدوة  
ارباب فتوت کاشف اسرار مروت سالک ساکن التحقیق العالم باحوال الکبیر  
والرفیق تاج الملّة والذین سالها و بسیار مشرف و مزین بالوسر ابرحالات



بابت قلوب و اصحاب مکاشفات و غیوب بر باطن شریف و خاطر خفیه شمشاد  
و مخاین بالبنی و آل مخلص معتقد بوظایف اخلاص قیام نموده لایزال خواهان انست که در  
سلک افقا منخرط و باز مریدان و ملازمان مختلط باشد و همواره اجابت آن مطلوب  
از حضرت مفرح الکروب امید می دارد و علی الله الاجابه دعاء عمرینه که با صاحب فوت  
نویسند ادام الله برکتک اسبح الله نعمته امد الله الی یوم الحشر مده ادام الله بقاوه و اسبح  
علیه نهاره جل الله ایامه کسبیا لارشال الرفقاء و موجبا لهدایه الاصحاب و الفرقاء دامت  
برکت و طالت مده  
**فصل بانزلهم در القاب و ادب**  
**صلحا و منقطعان و کوشه نشینان نوع اول** میان وجه مبارک شیخ بزرگوار  
یکانه روزگار قطب الوقت مرشد العباد افضل العباد قدوة الزهال و المنقطعین المتوجه  
الی جناب جلال رب العالمین جمال الملة و الدین کشف الاسلام و المسلمین شامل خال  
یافته معتقدان از افارب و اباء عباد و طوایف اسلام را از مناهل افضال و ارشاد کثر  
اعذب موارد و آرد بالبنی و آل الاطهار و الاماجد مخلص از زو منند و معتقد نیازمند دعا  
که از ریاض ارادت و اعتقال آید و در کلز ارجمین اجتناب و اعتضال نزول کند بجناب ولایت  
مآب و مفر کرامت ملاذ تبلیغ می کند و لایزال می خواهد از موارد ارشاد آن افضل عباد  
و اکمل عباد و اوریع و از هد متقطعان ایام با عتراف زلال افضال که موجب سیرانی نعمش  
بودی نیاز و نزاع است مخصوص و مخطوط گردد و در سلک مستفیدان و مسترشدان  
و انسلاک یا بد بواکسطه و روح موانع و صدور حواجز و حواجز از ان سعادت محرومست  
اگر جبل جذبه از جذبات ربانی که لازم ذات شریف است در کردن ارادت این معتقد  
اندازد امید است که بمطلبی که از دبر سال باز دامن جان او گرفته فایز شود لنتش و الله  
تعالی برکات اوقات شریفه سبب نجات اهل اسلام باشد و آنکه **نوع دوم**  
استدله تا بدات ربانی و توفیقات یزدانی مقارن ایام و اوقات شیخ را هدیه بد  
و مقتدای سالک ناسک قطب فلک التجرب و التفرید بدر سماء التوجه و التوجید المنقطع عن  
کدورات الانس المتوجه الی جناب جلال القدس زین الملة و الدین امام الاسلام  
و المسلمین ناصح البریه اجمعین بار و فوه و لایبت بمفر رفیع او متواتر و متوارد و و روح کریم  
سده منبع او متغایب و متتابع مرید شناق و محب صارق مقام سامی را بتجلی که از ریاض

جن اخلاص انبعاث یافته باشد مجامی گرداند و بانیم اشجار معطر بحار تسنیم بجناب  
کریم موجه می دارد و لایزال از طوایف واردان و فرقی و افدان با سنجار ذات شریف  
سنلی و ستانسی می کوه و می خواهد با معتکفان زاویه مکرمه در صفا و رله و حلقه اذکار  
و خراط یا بد تا از مواد فواید انکس جان پرور معانی فیض کسره تحلی او فرو نصیبی اکمل اخلاص  
کبر و عاذلک علی الله العزیز برکت و وجه شریف تا قیام ساعت با فی بار و حجاب و طلالت  
یزدی حامی و زانی بالبنی و آل و وجه **نوع سوم** و روح فیض یزدانی و نزول فیض سبحانی  
بجناب ولایت مآب شیخ مرشد و سالک محقق خلاصه الاولیاء و الاقطاب الهادی  
الی مناهج الحق و الصواب افضل المحققین اکمل الواصلین نظام الملة و الدین بر تعاقب  
ایام و متابع شهور و اعوام بار و از ذات شرافت اوقات سبب الخداب از باب اعتضال  
و نازلات امدله برکات موجب انجلاء بواطن اصحاب ارادت و اعتقال محب معتقد  
و مرید شناق بر وظایف دعایی که طیب رواج آن معطر اوقات اصحاب مقامات  
و الهامات باشد و شرح فواید آن منور بواطن اهل ارادت در حصول مطالب و مراد  
و اطاعت می نماید و از حضرت رب العالمین سببی که متضمن وصول بدولت و انحراط در سلک  
از باب رضایات باشد سوال می کند سنجاب بار دعاء عمرینه جهت متقطعان و کوشه  
نشینان همان دعا که از باب فوت تعدیم یافت و این دعائیز برین موجب جعل الله ایام  
حیوة سبب الارشال المردین و موجبا لهدایة المحبین و المعتقدین **فصل**  
**شانزدهم در القاب و ادب محاسبان نوع اول** توفیق الهی در جمیع حالات  
رفیق مولانا معظم صدر امام مکرم قدوة ارباب الحسب بحسن الفکر و النظر الامر بالمعروف  
و النہی عن المنکر جمال الملة و الدین بار نادر دلالت خلائق بمنهج مستقیم شریعت و مودلت  
مجد باشد و در تحقیق حق و ابطال باطل از شمول امانت و دیانت مجتهد لنتش و الله تعالی  
**نوع دوم** مولانا صدر امام معظم مقتدا و موفر مکرم ملک المحسنین شهاب الملة و الدین  
دامت فضایله را مودعات باید و توفیق رفیق بار تاجبانی کافه خلائق طریق نصفت مسلوک  
و قاعده معدلت ممد و مستحکم دارد و در آراء حدوده و امر معروف و نهی منکر متابعت شریعت  
لازم شود و از مخالفات اختیاب و رنه و من الله المعونة و التوفیق **نوع سوم**  
اشاعت احکام شریعت و اذاعت اسرار معدلت و نصفت در تعدیل نفوس خلائق



و تبدیل ملکات ردیه و ذمیه ایشان با خلاق حسنه و تحریض طوائف اهل اسلام بر افتخار  
 امر معروف و نهی منکر و طیفه انعام مولانا اعظم صدر امام مکرّم معبد علامه قدوة الایمه سید  
 ارباب الحسنة فخر الملة والدين ادام الله محاليه بار توفیق ابزدی در جمیع حالات معین و نام  
 از باب عبار و نزاع از تعرض او قاصر بمحمد وآله و عزه

**فصل هفتم**  
**در القاب و ادعیه منجیان نوع اول** اصابت انظار مولانا اعظم ملک الحکماء المنجین  
 قدوة المبرزين بطلموس الوقت محیی الملة والدين دامت فضایله در تحقیق طوابع چون  
 پیوست سیارات افلاک در لمعان بار و اجادت افکارش در تبیین طالع چون بر تو  
 خورشید رخشان در نشان محب معتقد و ظایف دعا و رواتب شامرتب داشتند  
 خوانان ادراک شرف ملاقات می باشد و وصول را بدان امنیت امیدوار است و الا جنة  
 علی الله تعالی محالی مستدام بار **نوع دوم** نتایج انکس بزرگوار مولانا معظم ملک  
 الحکماء قدوة المنجین جاسوس افلاک المنجیه احکامه عمالا یصل الیه ید الادراک مجد الملة  
 والدين شامل حال طالبان احکام بار و توان امداد فیض از حضرت ملهم بحق فیض  
 مطلق بذات شریف علی اکسمر و الدوام بمحمد وآله الکرام محب معتقد نمید قواعد  
 موالات واجب است در یافت النقا از حضرت کبریا سوال می کند با جابت مقرون بار  
**نوع سوم** امداد فیض نی آنها از حضرت معلّا کبریا بجانب مولانا معظم ملک الحکماء  
 الانا فضل جامع فنون الفضایل افضل المنجین انموذج المناخرین شمس الملة والدين متوار  
 بار و دست نصاریف روزگار اساحت بزرگوار قاض و قاصر محب مخلص دعایی که  
 مبرا از شوائب ریا و تحقیق موار از عوارض اختلال و افزاینجانب عالی ارسال می کند  
 و ادراک حضور مبارک از حضرت صمدیت مسالت می نماید و هو علی ذلک قد بین

**فصل هشتم**  
**در القاب و ادعیه شریف نوع اول**  
 تایید ربانیه و توفیق اسمانی در استعمال غرایب الفاظ و کسبناط بدایع معانی قرین امام  
 و اوقات مولانا اعظم افضل شعراء العالم نقاد افکار الزواهر نظام اللالی و الجواهر  
 مستخرج کنوز اصداغ المعانی من نمارق فزحمة الزاخرة مستنبط عیون الفضایل من مناج  
 الزااهرة جمال الملة والدين کمال الاسلام والمسلمین بار دیدم روزگار بطلعت با بوش  
 فر و روشن و از هار اشجار فضایلش بمجدرات آبکار معانی آبتن محب معتقد

بر محاسن و لا و دله و میامن محبت و اعتقاد ان حسنه زمان و خلاصه ادوار و اکوان  
 مداومت و مواظبت می نماید و دعایی چون نایح انکس بزرگوارش از شوائب  
 کدورات معرا و بحلیات صدق و صفا موشح و مجلا بجانب معلّا ارسال می کند و از حضرت  
 بی چون سببی که منضم حصول ملاقات و وصول بنیل ان اعز مرادات باشد مسالت  
 می نماید با جابت مشفوع و مقرون بار **نوع دوم** امداد الهامات ربانی که فیض انکار  
 و بدایع معانیست بجانب مولانا معظم نقاد الحکام با جماع الامم حسان الثانی نعمان المعانی  
 ملک افاضل الشعراء قدوة امثال البلفان نظام الملة والدين متوار بار و فیض الهی و صحت  
 نقصان و تناسی بر نفس قدسی و ذات مزکاء ملکی او متعاقب و متوارد محب معتقد دعایی  
 که شوائب ریا مختلط نباشد و تحقیق که بر وابط رعونت مرتبط نکره بجل آنها می رساند  
 توفیق ادراک ملاقات با تعاقب ایام و آنات از حضرت مجیب الدعوات سوال می کند  
 منجیب بار **نوع سوم** توفیق ملهم بحق و الهام موفق مطلق بر روزگار شریف مولانا  
 معظم علامه الامم جامع فنی النظم والنشر عظیم النظیر فی الفضایل کریم الشیم والشمایل افضل  
 اکابر الشعراء شمس الملة والدين ابد الدهر و اصل بار و امداد فیض معالی و کسبناط معانی  
 بذهن و قادی و خاطر نقادش متواصل محب مخلص تحقیق مبرا از وصمت تکلف و دعایی  
 موار از شغف تصلف معروض راکی شریف می گرداند و از حضرت ذی الجلال ابدوار  
 وصول بدولت وصال می باشد انه ولی ذلک و القادر علیه **دعای عرینه جهت شمس الملة**  
 من الفاظ اعذبها ومن المعانی اطیبها جعل الله لالی الفاظه فی الاذان کالشوف وجواهر  
 معاینه جلاء للنظر المکنون ادام الله فضله و عرطله و وید

**فصل نهم**  
**در القاب و ادعیه استادان نوع اول** فواید انکس متبرکه خداوند  
 مولانا اعظم امام امیر العالم لسنال الافاضل والاکابر جامع فنون الفضایل والمفاخر  
 قدوة ابرار افضل جهان فخر الحق والدين شامل حال کافه تلامذ معقد صادق و جا کران  
 شاگویی مفتقد موافق بار خدمتی مسخون با نواع اخلاص و اعتقاد و تحقیق بمنزلات اعضال  
 و استمداد بسلّم فضایل بناه ارسال می افند لشتیاق بتقبیل باسطه کریمه که مفتاح  
 ابواب مبرات و مصباح ظلمات جهالت پیش از تحدید غایبات و تعدید نهائات  
 ادراک آن امنیت بر وفق مطلوب میسر بار بمحمد وآله **نوع دوم** فضایل ذات



برزگوار خداوند مولانا صدر امام اعظم اجل مفضل اکرم علامه الزمان افتخار اعظم ایران  
مولانا وسیدنا و استادنا تاج الحق والملة والدين فخر الاسلام والمسلمين تا يوم النشور  
بعموم مستفید آن فایده رسان بال و بوارد کلمات عنصر مزکایش کافه منعطفان تلامذه  
چون زلال حیات بخش چشمه حیوان شاکرد و جا کر مخلص بر قدم ارادت استال بوظیفه  
دعا آن یگانه وجود مشغول است و لایزال خواهان وصول بشرف متول و اصابت  
آن مطلوب از حضرت عزت فامول اللهم اجب راجی **نوع سوم** جناب فضایل  
بناه خداوند مولانا اعظم افضل ابه الام اوریع افاضل العالم جامع فضایل النفايه مای  
رو ایل الانسایه قدوة المبحرین اسوة المبرزين فخر ایران شمس الملة والدين بهاء الاسلام  
والمسلمين ادام الله میامن افضاله دعا کوی مخلص و شاکرد متخصص خدمات فی انوار  
ودعوات فی انصافی رساند شتیاق بشرف بندگی بعلم الله تعالی ما و رای تقریر  
بیان و تحریر ناست ادراک آن مطلوب عما قریب روزی بال **فصل**  
**بیستم در القاب و ادعیه جد و پدر خطاب با ایشان علی السویه** باید کرد که هر دور  
مرتبت در غایت بزرگ است و اگر خطاب جد زیارت باشد بادیب نزدیکتر و از کثرت  
نام و لقب احراز باید کرد **نوع اول** سایه هایون مخدوم علی الاطلاق ملجأ و مدد  
باستحقاق جدم بر سر بنده کینه و بنده زاده سالیان نامعدود مستدام بال و اسباب  
افطار و ترغی اقدار الجناب از حضرت سبب الاسباب بر سر استوار و دام بالبنی و  
الکرام و صحبه العظام دست بوس نامعدود بحمل قبول رساننده می آید کشتیاق  
بتقبیل اکف کریمه نه در آن نصابتست که علی مرور الزمان و الدهور و تعاقب الایام  
و العصور بتلین و توضیح آن مشغول تواند شد اسباب ادراک آن سعادت عما قریب  
میشتر بال **نوع دوم** در بندگی مخدوم اعظم الوالد الافضل الاکرم مد الله ظللال و  
ضاعف جلاله بنده کینه و ظایف بندگی مرتب داکشد از حضرت رب العالمین  
جلاله ادراک سعادت وصول بشرف متول در می خواهد و امید اجابت می در  
استیاق بدست بوس بشتابست که خامه دوزبان برنامه دوروی بصدد تقریر بیست  
عشر عشر آن نصی تواند کرد و با وجود و قوف ضمیر مبارک بهیج موضع و مقرر احتیاج نیست  
جهان بکام بال **نوع سوم** آرزو مندی بشرف بندگی مخدوم باستحقاق و خداوند

کار علی الاطلاق ضاعف الله جلاله و مد علی العبد ظللاله حقا که ظاهر و باطن این بند کینه  
مهور را بر ایشان و رنجور میدارد و متحن از حضرت الوهیت جل جلاله جز آن نه که تقریری  
دیگر بشرف دست بوس که اعز مطالب حقیقت است مشرف کوه انشاء الله تعالی  
**فصل بیست و یکم در القاب جد و مادر این صورت**  
نیز مشایه جد و پدر است و تعظیم ایشان در خطاب واجب **نوع اول** آرزو مندی بشرف  
دست بوس مخدومه معظه سید الخدرات جدم ام زید عصمتانه در آن نصابتست که  
قابل تقریر باشد در یافت آن دولت که اعز مطالبست بر احسن وجه میسر بال  
**نوع دوم** بعلم الله تعالی که از شرف دست بوس مخدومه معظه و والده ام زیدت  
رفعها مفارقت افتال لایزال خاطر نگران و باطن پریشان است و جز ادراک شرف  
دست بوس امید دیگر نه بغیض فضل ایزدی رجاء داشت که اوقات جریان از آن  
امنت بدولت پای بوس که امید سعادت وصول جناب رضوان در آنست عما قریب  
بندل یا بدانه ولی ذلک و القادر علیه **نوع سوم** سایه رافت و حفاظت مخدومه معظه  
والده ام زیدت اقدارها سالیان نامعدود بر سر بنده کینه و فرزند شتیاق با بنده بال  
و جمیع آفات و حالات بر مقتضای ارادت دولت خواهان نجات و فرخنده بالبنی و آله  
استیاق بشرف پای بوس در آن نصابتست که بتقریر و تحریر کرد حق عز شانه  
و عظم سلطانه سببی که منضم ادراک آن امنیت باشد عما قریب آن ممکن غیب  
بشده ظهور رساند و هو علی ذلک قدیر **فصل بیست و دوم**  
**در القاب و ادعیه عم و خال مراتب ایشان** باید کرد بکرم تقارب افتال و چون با هر دو  
علی السویه باید کرد با فراد و افراز متعرض نشدیم **نوع اول** سایه الطاف و شتیاق  
مخدوم عم زید قدر بر سر بنده کینه سالیان نامعدود با بنده بال شتیاق بشرف  
دست بوس که خلاصه مطالب و بقاوه ماریب است آن خبر امکان تجاوز بدیرینه در  
یافت آن امنیت عما قریب حصول وصول بال **نوع دوم** مخدومت مخدومه بحق عم عز  
نعمه بندگی نامحصور ابلاغ و ارسال فی افتد شتیاق بشرف دست بوس که خلاصه  
مطالب و بقا و مطرب است چون کمال الطاف و وفور اعطای آن جناب فی نهایت  
است حق جل ذکره اسباب وصول بندگی عما قریب میسر گردانال بالبنی و آله



نوع سوم اشتیاق بدیدار مبارک خداوند و مخدوم خالم دامت معالیه بمثلت که بر  
مون تبیین و توضیح آن توان گشت ادراک بان مطلب که اعظم مطالبست عما قریب بال  
**فصل بیست و سوم در القاب و ادعیه و خد**  
همان صورت باشد که بمع و خال نوشته و بجای مخدوم و مخدومه باید نوشت و خداوند بر  
قرار بجای زید قدر و عز نصره یا زیدت عصمتها یا دامت عصمتها **فصل**  
**بیست و چهارم در القاب و ادعیه برادران بزرگ نوع اول**  
اشتیاق شرف لقا مخدوم اقام زید قدر و عز نصره یا زیدت دولت یا لازال معظما این خیر بیان  
و تبیین مستغنیست و معنای کلی و مقصود کلی استعمال بشرف دست بوس آن سالار  
عما قریب روزی بل **نوع دوم** سببه عنایت و عاطفت مخدوم اقام زید قدر و  
سر بنده کینه سالها و بی انتها مستدام بل و امندله ایام غمی و شاک مانی تا یوم القیام محمد  
واله العظام **نوع سوم** امدله عنایت مخدوم اقام عز نصره در باره بنده کینه بی شین  
انقطاع و انصرام بل و تعاقب اسباب کار مانی و شاک مانی علی الدوام کترین بندگان  
دست بوس بی انتها بحمل انهامی رسانند و از حضرت رب العالمین جل جلاله استدام  
ایام بیا یون می طلبد منجابت بل و اگر چنانک برادر بزرگ را مرتبه عظیم بزرگ و منصب  
عالی باشد نشاید که برادر کوچک با و مخدوم اقام نویسد بر مخدوم اعظم اعز الله انصار دولت  
یا ادام الله دولت و اگر از امر باشد اکتفا باید کرد و همین قاعده در جد و پدر و عم و خال  
ملاحظ باید کرد که اگر ایشان را مناصب بزرگ باشد و مناصب معتبر ذکر عم و جدم و پدرم  
و خالم نشاید کرد و مخدوم با دعا و مذکور باید نوشت و زیارت **فصل**  
**بیست و پنجم در القاب و ادعیه برادران کوچک نوع اول** برادر اکر  
اکرم قره العین قوه العزمه محمد ابقاه الله تعالی سلام و محبت فراوان تا مل غایت  
بدیدار عزیز بخش چون کلی او با انواع فضایل و کمالات از حدود غایات و نهایت  
متجاوز است آن مطلوب عما قریب میسر و محصل بل **نوع دوم** برادر اعز  
احمد طول الله عمره سلام و تحایا مخصوص است لاشتیاق باللقاء عزیز بخش و وف  
غایات الامکانست بدیدار مبارک کش هر چه زود تر روزی بل محمد و آله **نوع سوم**  
اشتیاق بدیدار عزیز برادر اعز اکرم محمد ابقاه الله تعالی از خبر تقریر خارجست ادران

ملاقات عما قریب بال **فصل بیست و ششم**  
**در القاب و ادعیه خواهران بزرگ و کوچک** همین صورت که برادران بزرگ و  
کوچک نوشته شده با ایشان نیز باید نوشت بشرط ضمیر مذکور نوشت مثلا بجای ابقا  
الله ابقا یا الله و بجای طول الله عمره عمر یا **فصل بیست و هفتم**  
**در القاب و ادعیه برادران نوع اول** فرزند اعز اکرم قوه العزمه العین  
عبد العزیز ابقاه الله تعالی و طول الله عمره سلام و تحیت بی حد و نهایت خواند خاطر  
همه وجهی نگران و متعلق است و چون اشتغال آن فرزند تحصیل کمالات و تکمیل سعا  
دت و اکتساب علوم دینی و قواعد یقینی منواتر اسنخاع می رود محبت مقرون می گردد  
لاشتیاق و نگرانی خاطر ترزاید و تضاعف می باید **بیست و هشتم** ملاقات نوای جان بدر  
هم جو انواع کمالات تو روز افزونست عقل داند که بتقریر میسر نشود شرح این قصه که از حد بیان بیرون  
دیدار عزیز بخش که حقیقت خلاصه ارزوگانیست عما قریب میسر بل **نوع دوم** فرزند  
اعز اکرم قره العین ثمره الفوله فلهه الکبد محمد طول الله عمره سلام و تحیت بی نهایت تا مل  
گند اشتیاق بلقاء عزیز بخش نه دران نصابت که بفارقت انلام و وساطت ارقام  
از عهد عشره عشره ان تنصی تواند نمود **بیست و نهم** فرزند اعز محمد ابقاه الله یا رب ز پریشانی من مستگاه  
کرانه من بر آسمان زهره سوخت و ز کرب من ز شوق بر سرست کیمه ان امنیت که اعز امل  
و وجه نیست عما قریب محصل بل بالبقی و آله **نوع سوم** مفارقت فرزند اکرم اجد  
عبد المجید ابقاه الله تعالی بر دل و جان بدر مشتاق آرزو مند نه آن اثرها کرده که بتقریر  
و تبیین مقرر و مبین کرده اخبار اشتغال او بهمات متواتر می رسد و با جمال و اثنا مقابل  
می شود بجان عزیز بخش که خلاصه عمر و زندگانی ان نور دیده است و این معنی از غایت وضوح  
بران فرزند مخفی نه **شعر** کس دارم ز خویش و پیوند جو تو نه مونس روز غم و دل بند جو تو  
نه هیچ بر دیده بدرم چون من نه هیچ بدر یافته فرزند جو تو حق تعالی کیس که متضمن در  
یافت دیدار عزیز بخش باشد از ممکن غیب بمشهد ظهور رسانا بالبقی و آله **فصل**  
**بیست و هشتم در القاب و ادعیه دختران** همین صورت که برادران نوشته  
شد بر دختران نیز همان باید نوشت بی ذکر اشعار و بجای فرزند اعز اکرم فرزند عزیز  
کریم و بجای طول الله عمره طول الله عمره و بجای ابقاه الله ابقاها الله تبدیل ضمیر مذکور نوشت



**فصل بیست و نهم در القاب**

ضروری باشد **نوع اول** دولت و اقبال و جاه و جلال و اوج اعظم بهادر و ادعیه خواجه سیرایان **نوع دوم** حضرت السلطنه امین المملکه افتخار و لشکر کش ایران معین الدوله و الدین مرچال روز بروز در از جریار اولیا منصور و اعدا مقهور بحق ملک الغفور **نوع سوم** بیامن توفیق رفیق طریق خواجه اعظم مقرب المحضت السلطنه موطن الممالک الالیه سبهدار ایران بدر الدوله و الدین خواجه لولوا بال امداد دولت و سعادت متواتر و حفظ بزرگ در جمیع حالات معین و تامل محمد و آل **نوع سوم** بجانب خواجه اعظم ملک الخواص مغرب المحضت امین الملوک و السلطین امین الدوله و الدین خواجه جوهر زبداقبال دعوات و نجبات ارسال می رود لشتیاق بالنفاد شریف بیرون از حد و غایات است ادراک آن اینست عاقرب رفیق و رفیق بال محمد و آل الکرام و صحبه العظام **فصل سی**

**نوع اول** اگر دوست آن افاضل باشد برین موجب باید نوشت مفارقت خداوند مولانا اعظم ملک الافاضل جامع الفضایل قدوة المنجربین مخیر ایران امام الملة و الدین ادام الله فضایل ظاهر و باطن مخلص مشتاق را در قلق و اضطراب می دارند اسباب وصول بدولت وصال عاقرب میسر بال این جانب در هر مرتبه از مراتب افضل فضل که باشد چون مفسر و محدث و مفتی و مدرّس و طبیب و منجم و شاعر و غیر ایشان بقی مناسب آن مرتبه باید نوشت **نوع دوم** اگر دوست از اهل دیوان و ارباب دنیا باشد برین موجب باید نوشت بخدمت صاحب عظم جلال الوزراء بکانه جهان نظام الدوله و الدین دایم معظما دعوات و وفود و نجبات محصور ابلاغ و ارسال می افتد لشتیاق با دراک غره غرانه در این نهاد بخت که قابل تفریر باشد کسبی بخیر که در ضمن آن آمد فراق آنها پدید و محال دولت و حال و اتصال دست دهد از حضرت دست الارباب و مسبب الاسباب استند علمی رده عاقرب حصول وصول بال بالنی و آل **نوع سوم** اگر از صدور و اعیان باشد چنین باید نوشت صدر معظم با صدر صاحب عظم قدوة الاکار بر جامع المآثر خواجه جلال الدوله و الدین دایم معظما سلام و نجایا فراوان تامل فرمایند و کشتیاق بدیدار عزیزش فوق الغاب و آنها بانیست کسبی متضمن ادراک السفا از حضرت کبریا طلبید می آید و من الله و

نص

**فصل سی و یکم در القاب**

**نوع اول** اگر ندیم از طلبه علم باشد برین موجب باید نوشت بجانب مولانا معظم ملک الافاضل جامع الفضایل امین الملوک جلیس السلاطین کمال الملة و الدین عمت فضایل فراوان نجبات ارسال می افتد لشتیاق چون محاورت و طبیب و شفا کتبت آن بکانه جهان غایت و نهایت ندارد ادراک اکتفا عیاق قریب میسر بال **نوع دوم** اگر از اعیان و مشایخ باشد چنین باید نوشت صدر معظم ملک اندما الاعاظم جلیس انیس الاکار بر مخیر الدین احمد دایم علوه سلام و نجبت فراوان تامل نماید تعلق خاطر چون لطایف کلام و محاسن نظام او و افرست دیدار عزیزش عاقرب روزی بال **نوع سوم** استقامت و تعلق خاطر بجانب صدر معظم قدوة الاکار بر سید الندما انیس الاعیان جلیس الخلدان تاج الدین علی دایم علاه چون عذوبت الفاظ و حسن معانی او بی نهایت است اتفاق ملاقات بروجه مطلوب میسر بال بالنی و آل و عزته **فصل سی و دوم**

**نوع اول** بجانب صدر معظم صاحب اهل اکرم ملک انجاری مخیر ایران معتمد الملة و السلطین علا الدوله و الدین دایم معظما فراوان دعوات و نجبات ابلاغ و ارسال می افتد تعلق خاطر با تنظیم احوال آن بکانه فوق غایات الامکان است اسباب جمعیت و اجتماع بروفق مطلوب میسر بال **نوع دوم** صدر معظم صاحب اکرم ملک انجاری امین ملوک الاقطار معتمد السلاطین مجد الدوله و الدین دایم معظما سلام و نجایا خصوص است تعلق خاطر با دراک حضور درجه کمال یافته دریافت ابفا عاقرب بال **نوع سوم** توفیق ایزدی در جمیع احوال ناصر و معین صدر صاحب معظم ملک التجار قدوة المنابر الاقطار معتمد السلاطین تاج الدوله و الدین بال معاش بسندید او موجب رضا خالق و خلاقی روزمان و روزگار بذکر شکر او قابل و ناطق بمحمد و آل **فصل سی و سوم**

**نوع اول** تقویت بزدانی و تابیدر بانی برین روزگار ملک الاکار و الابطال مقدم مفادیم الرجال قدوة السجمان سنجاع الدین است حصول حصول و تبسیر مهات بروجه مامول محمد و آل **نوع دوم** بجانب ملک الابطال انجیح الرجال قدوة المتخذ زعیم الجیوش و العاکر المنصور حسام الدین

الخاتمه



دام تا بدید سلام و تحیا با ارسال می افتد تعلق خاطر وافرست اتفاق ملاقات برابر وجود بل  
**نوع سوم** ملک الرجال مقدم الفوارس قدوة النجباء قاید العساكر المنصوره مؤید  
الدین دام اقبال تا بدات ربانی و توفیقات آسمانی مخصوص و مؤید بالمشارب المانی مصنف  
و اسباب شادمانی موفی بالنبی و آل **فصل سی و چهارم در**  
**القاب و ادعیه اسپهسالاران نوع اول** اسپهسالار اجل ملک الاکابر قدوة  
الرجال مقدم الابطال مخیر ابرار عماد الدولة والدین دام علوه سلام و تحیا با مخصوص کشته  
تعلق خاطر وافرست باشد اهتمام بتقویت و تربیت او درجه فصول در امانی مخصوص  
موصول بال **نوع دوم** بجانب اسپهسالار معاضد قدوة الاکابر الرجال مقدم انا مل  
الابطال مخیر الدین بهلوان دام تا بدید سلام و تحیا با ارسال می افتد حکمی تحت بر توفیق  
و تربیت او مصروفست و وضوح آثار آن بر حسن جلالت و کمال کفایت او مقصور و موقوف  
و هو اعلم **نوع سوم** تا بدید بزرگانی قرین حالات اسپهسالار کبیر قدوة الرجال ملک  
الاکابر الابطال مخیر الاعیان سمن دان بل جمیع ایشین بمصالح خلافتی که موجب ارضاء  
حضرت خالق باشد مشغول و مشکلات قضایا انا م بحسن تدبیر صابیش محلول بحق  
الرسول و البتول **فصل سی و پنجم در القاب و ادعیه**  
**کونوالان قلاع نوع اول** ساعی جید امیر کبیر ملک الاکابر صاحب المآثر و المآثر  
مخیر ابرار ظهیر الدین موسی ادام الله اقباله در رعایت بقاع و محافظت حصون و دفع  
در بندگی حضرت سلطنت خلعت ملکه ابد الدهر مشکور بل و لایزال از ان حضرت برین  
تقویت و تربیت و نظر عنایت ملحوظ و منظور محب معتقد با بلاغ و بحیث و تسلیم ارم  
جناب کریم می گزید و همواره بنشر محامد و مناقب او اشتغال می نماید و از حسن مسایع در  
همی که بتکفل ان مأمور شد شکرهای می گوید و در بندگی حضرت خلعت ملکه مقبول می آید توفیق  
حصول غما قریب روزی بل **نوع دوم** حسن اجتهاد امیر معظم قدوة الاکابر الامام جم  
محاسن الاخلاق و محامد الشیم تاج الدین علی شاه دامت محالبه در محافظت زندان  
قلعه بتقدیم می رساند در بندگی حضرت اعلاء الله تعالی شرف عرض می آید مستحسن و شکر  
می افتد دعایی از وصف تقدیر معز و تحقیق از شین تجدد منزله و مبرار ارسال می افتد  
ادراک ملاقات از حضرت سوال می کند با جابت مفرون بل **نوع سوم** میامین

امیر معظم سیدار اجل اکرم قدوة الاکابر مخیر ابرار نجم الدولة والدین ابو بکر دام اقباله  
در محافظت قلاع و بقاع موجب ترفع مکان و سبب اعلا شأن او باللطاف بزرگای  
شامل حال و اعطاف ربانی مقارن حال و مال محب مخلص شرافت دعوات و کرامت تجلیات  
جناب عالی ارسال می کند و ملاقات را چشم انتظار براه می دآرد غما قریب روزی بل  
**فصل سی و ششم در القاب و ادعیه قدما ن طوایف**  
**نوع اول** نظام مصالح و مهمات طایفه فلان یمین تدبیر کفایت ملک الامراء و الاکابر  
سیف الدولة والدین دام اقباله مرتب و منظم بل و خراجات ظلم و تعدی بحسن اهتمام و  
نصفتش بمحمد و آل **نوع دوم** بجانب ملک الامراء قدوة الاکابر جامع المفاخر نظام الدین  
دام تا بدید سلام و تحیا با تبلیغ می افتد اهتمام بانظام مهمام او رعایت طایفه فلان که در اهتمام  
او اند وافرست و ادعیه ارادت با علاء مرتبت او متکثر و متوقر و آثار آن عن قریب  
بوضوح خواهد انجامید **نوع سوم** تعلق خاطر بانظام امور الامراء مقدم الطوایف  
قدوة الاکابر جلال الدین دام اقباله بدرجه کمالست و حکمی بمنصروف مطامع و مناج  
او در حال و مال مساعدت مساعد بل **فصل سی و هفتم**  
**در القاب و ادعیه هندسان و معماران نوع اول** بجانب صدر معظم ملک  
اعظم الصدور قدوة المهندسين شمس الدولة والدین دامت محالبه فراوان تحیا با ارسال  
می افتد مواد اعتقال در جودت فرحت و استقامت طبیعت و مهارت او در فن هندسه  
چس از انست که در سلک بیان الخواطر یا بد توفیق از دیار آن صفات و حصول نتایج  
آن بد الدهر رفیق بل **نوع دوم** صدر معظم ملک المهندسين قدوة المعمارین تاج الدولة  
والدین دام معظما با بلاغ دعوات و تحیات مخصوص و مجا کرد اند می آید تعلق خاطر  
بدرکن حضور عزیز بدرجه کمالست در یافت ان مطلب غما قریب مبسر و محصل بالنبی  
و آل اطهار **نوع سوم** بجانب جلیل صاحب اجل ملک اکابر المهندسين قدوة  
المعمارین مبدع رسوم القرین البدید مخترع اوضاع الشریفة الدقیقة امین الدوله والدین  
دام معظما تحیات بی انتها و دعوات بی انقضا موجه گردانیده می آید و لایزال بذکر جودت  
فرحت و استخراج ابکار افکار آن مخزن استقامت طبیعت او اشتغال می رود و هنوز  
زیر آن یکی و از بسیار اندکی سمت تقریر و تحریر نمی یابد این مستعمله در مراتب از دیار



بالو مقرر مطالب و منتج ما رب محمد وآله ذوی المناقب **فصل سی و هشتم**

**در القاب و ادعیه صدور و اعیان نوع اول** توفیق ربانی قرین احوال صدر معظم ملک الصدور قدوة الاعیان سید المشایخ خواجه تاج الدین بالسلام و تحایا تامل غایب تعلق خاطر وافر اند ملاقات عن قریب **نوع دوم** بجانب صدر معظم ملک الصدور و الاعیان قدوة المشایخ الزمان خواجه غفر الدین دام علوه سلام و تحایا تبلیغ می افند تعلق خاطر با دراک حضرت عزیزش وافرست دریافت آن مطالب عما قریب **نوع سوم** صدر معظم افتخار صدور و الاعیان زبده الانامل خواجه صدر الدین دامت معالیه را دعوات موفور و نجیات نا محصور رسانیده می آید اشتیاق بملاقات عزیز بحد تکثیر رسیده است و بتواتر انجامیده ادراک آن امنیت روزی **بالر مضموناته**

این صفت مختصرست در هفت فصل در هر فصلی سابق شش فصل مشتملست بر هر نوع هر فصلی سه نوع باشد در هر فصل ذکر کاتب و مقام او و تاریخ کتابت و ذکر روز و فصل هفتم در رقع **فصل اول** در اشتیاق و ارزومندی و ذکر مفارقت و دوری و غمی دیدار و امید بملاقات **فصل دوم**

مکتوبات و صفت حسن خط و بلاغت و عبارت **فصل سوم** در احوالی که پیش از ملاقات بیکدیگر نویسند **فصل چهارم** در جوابی که پیش از ملاقات نویسند **فصل پنجم** در طلب مراجعت و معاودت **فصل ششم** در تعین مصلحتی که کاتب بملکوب **فصل هفتم** در رقع مختلفه در رقع **فصل اول** در ذکر اشتیاق و ارزومندی و بیان مفارقت و دوری و امید ملاقات

هر چند در بعضی فصول این صنف ذکر اشتیاق بر رقع اما در جمیع فصول مطرد نیست بالضرورة در بن فصل که از مضموناته فصول این صنف ذکر اشتیاق بلوازی که مجمل در عنوانست کرده شد و در هر فصل از فصول این صنف که احوال اشتیاق مذکور باشد متامل ذکر مفارقت و امید ملاقات

از بن فصل اطافی کند تا سهوات بمطلوب برسد ان شاء الله تعالی اکنون بذكر انواع بن فصل مشغول شوم **نوع اول** بعد از عرض اخلاص و اعتقاد و تمهید قواعد اخلاص و دعا کوی مخلص بنی ربی بمحل اعلا و انهامی رساند که از ان سعادت محرومان و بجزان خط

یافته لواج نیاز و نزاع تا بکدام زبان بیان تواند کرد و نوایر نیران هجران را بکدام خامه در سلک نامه توان کشید ایام مزعجات مفارقت را بجه مسکن تسکین توان دل و موملات مهاجرت را بجه مسلی منسلی توان ظاهر در اضطراب است و باطن در الهاب جان بی قرارست و دل بی دلدار نایره فراق با وج اثیر بیوست حمل کران بار اشتیاق دل و درون را در هم شکست نه وصال را امید بست و نه دیدار را نویدی نه دینم رمد گرفته را نور بست و خاطر بزمه

را سروری **شعر** یارب این نار از بن خاطر غم خور بردار بار چون کوه کران از بن لاغر بردار **نوع دوم** بعد از ابرار طوارق فیما بین لیل الوصال هلات و یا بوس **نوع سوم** ایام دیر باز دوری و کشتهاری صبح هجوری را بطیبت ساعات اجتماعات و حرمی اوقات مبدل گردانال کنی البقی و آله و صحبه **نوع دوم** بعد از ابرار طوارق فیما بین لیل الوصال هلات و یا بوس **نوع سوم** ایام دیر باز دوری و کشتهاری صبح هجوری را بطیبت ساعات اجتماعات و حرمی اوقات مبدل گردانال کنی البقی و آله و صحبه

و علام اخبار اخبار اجنبان غمی می شود که لواج اشواق برو حی ظاهر و باطن داعی دولت خواه را مقلقل داکشند اند که شرح شمه از ان بسیار مقرر و محرر نگردد و بواسعت اشتیاق بر طریقی اجزاء و وجه او و مزج و مضطرب گردانیده که وصف هزار یک آن در سلک نین و توضیح انحراط سابد نکاتب ایام مباعدت را بکدام زبان بیان توان کرد آلم دوری جز

نقدسات صبور ی علاج پد بر نیست دبیرست که دلها نیازمند از متاعب مفارقت عزیزان در حزن و غم است و جانهای درد مندان تحمل نیران مصابرت بر هجران دوستان در اشتیاق و امید شروع در بیان شد اید اشواق و مکاید ایام فراق بهیج حال مصور و محقق نمی شود **شعر** آرزو مند ولای حضرت مخدوم خویش با پیش از ان دارم که آید ادبی را در ضمیر

رهنم را ن نامه بنویسم نگذرد در بیان با نعت حنی از حروف شرح عشری از عشره با خامس عزم حوام این مفروضه از مقام معلوم اصدار انتقال از حضرت واجب الوجوه که مغیض خیر و جودست سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیبت سوال می رود

و امیدست که در محل اجابت آید لغش لا الله تعالی ایام اعمار بنا بید مقرون بالکنی من لا فی من بعد **نوع سوم** بعد از شرح احوال و دل و بیان اوضاع محبت و اعتقاد از مومسات الام ایام مفارقت و معامه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب موملات اشتیاق و کرا بیه مرعجات احوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مباغیبت

و جودست سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیبت سوال می رود و امیدست که در محل اجابت آید لغش لا الله تعالی ایام اعمار بنا بید مقرون بالکنی من لا فی من بعد **نوع سوم** بعد از شرح احوال و دل و بیان اوضاع محبت و اعتقاد از مومسات الام ایام مفارقت و معامه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب موملات اشتیاق و کرا بیه مرعجات احوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مباغیبت

و جودست سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیبت سوال می رود و امیدست که در محل اجابت آید لغش لا الله تعالی ایام اعمار بنا بید مقرون بالکنی من لا فی من بعد **نوع سوم** بعد از شرح احوال و دل و بیان اوضاع محبت و اعتقاد از مومسات الام ایام مفارقت و معامه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب موملات اشتیاق و کرا بیه مرعجات احوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مباغیبت

و جودست سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیبت سوال می رود و امیدست که در محل اجابت آید لغش لا الله تعالی ایام اعمار بنا بید مقرون بالکنی من لا فی من بعد **نوع سوم** بعد از شرح احوال و دل و بیان اوضاع محبت و اعتقاد از مومسات الام ایام مفارقت و معامه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب موملات اشتیاق و کرا بیه مرعجات احوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مباغیبت

و جودست سرعت ملاقات را که اعز امانی و اشرف مطالب و مباغیبت سوال می رود و امیدست که در محل اجابت آید لغش لا الله تعالی ایام اعمار بنا بید مقرون بالکنی من لا فی من بعد **نوع سوم** بعد از شرح احوال و دل و بیان اوضاع محبت و اعتقاد از مومسات الام ایام مفارقت و معامه شداید لیالی مباعدت و مهاجرت و متاعب موملات اشتیاق و کرا بیه مرعجات احوال فراق هیچ شروع نمی توان کرد که مباغیبت



در تقریر آن مطالب و تحقیق آن مآرب رده عشری از مختار بل یکی از هزار هم نباشد قلم  
را اگر چه همه نین زیانست چه قدرت تخریر و تحریر بیان را اگر چه خادم بیانست چه محال کتاب  
و تصویر کاغذ دوری را چه محل قدرت شرح آرزو مندی دل شکسته و دردمند را ضد غل  
دوری و نیاز مندی **شعر** زبان خامه بعد سال اشتیاقی را ز صد هزار که دارم نکی ندانم گفت  
المام آلام مهاجرت چه صوبتی دارد که هیچ مسکن ساکن نمی گزید مشتاق شداید اشواق چه  
بکایتی دارد که هیچ مسکنی سلوب نمی پذیرد بذر کرمی من النجم عهد کم فازداد شوقا کلمات مبتدئ  
بعد تم فذاب الجشم بعد فراقکم و همل احد یبقی اذا فاته الروح و اصلتی بذكر اکرم اذ اکتث ناسیا  
الا ان تذکار الایامه تسبیح عاشر ربيع الاول داعی دولت خواه تعرض این شوق نامه  
از مقام معلوم مزاج مطالعه همایون شد شمه از مکاید ایام بعداد اگر بتشاهد ارواح بر علوم  
شریفه مخفی نماید بغرض عرض رساند رت الارباب سیسی که ملاقات شریفه را متضمن باشد  
دولت وصال را ملتزم و متکفل عما قریب از ممکن غیب بمشهد ظهور رساند و هوای قدر  
علی مایشاد **فصل دوم در اجوبه مکتوبات**  
**وصفت حسن خط و بلاغت عبارت** **نوع اول** بعد از مفاوضه سامی و مطالعه  
مکاتبه کرامی که صفت قبض یوسف فی اجفان یعقوب داشته قلمی آن بقدیم اجلاس  
و تکسیم و تقبیل بلب محبل و تعظیم احوالی و اشواقی که در قلم کوهر بار آورده همانا از زبان  
این سوخته فراق و خسته اشتیاق استعراق فرماید و آن استعمال ایام بعداد کسب  
نماید از آب دیر و سوز کینه این محب همجور دردمند و مخلص رجور مستمند اخبار فرود  
باشد **شعر** کتاب کاخ الجفون السواح و لفظ کسل سال الزلال البواکسر  
و نظم کازها الحدائق روزخا و نشر کا حداف النجوم الزواجر **شعر** فارسی  
نامه خواندم که بوی اوزجان آثار داشت همچو زلف دلبران آثار خط بار داشت لفظ جانفش جو بویده نمود  
قیمت در غنای لولوی شوار داشت فکر معنیها و بکسرش چشم کریان مرا از تخریب همه شب تا سحر بیدار داشت  
هم سواد او مثال طره جانان نمود هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت هر شکن کزوی کشادم بوی مشک اندر  
آری از خطها و شکل آلود او آثار داشت یکدم از صد بار بخواندم تو کفنی لفظ او معنی از بار اول خوشتر هر بار داشت  
کاتبش بلب ز غم خویش بر خوردار بل خود جنبی کس را خدا از عمر بر خوردارد بدایع معانی که بکسوت غریب  
عبارت بکشی شده و محلی چون خنده دلبران زیباست کتب یافته نموداری از سحر حلا بود

و چشمه از سلسال زلال چه مبادک قلمی که اغذار آید امجاد مجارات میکند و اجباب را بندگی  
و عطا کس بادا کش می دهد **شعر** و اقلام تجی الاقلام قارذی لا عدا به و للمنقر البتر  
و ما جرت بالسعد حتما و سها تیغت حتما ان خادما الدهر نواطق الا انهن سوا کث  
نزعن عما فی الضمیر مکتبه عرض این مفاوضه او اخر ربيع الآخر از مقام فلان اتفاق افتاد بهجت  
روزی بجاء و جمال از منبع الطاف ذی الجلال لا يزال **نوع دوم** بعد از توضیح آرزو  
مندی و تخریک سلسله نیاز مندی اعلام می رود که مکاتبه همایون و مفاوضه میمون که آب حیات  
از غدت و بت الفاظ و حسن خط و بلاغت عبارت و کستفانت معانی ان منقطر و مترشح بود  
در اشرف اوقات مخلص مشتاق و محب فی نفاق رسانند عز معانی از در بر مبانیه  
آن مستفاد شد و عقود لایله از سمط جواهر منطالی آن استخراج یافت **شعر**  
ان من اقلامه یوما یعلمها انسان کل کی هر عامله وان امر علی رق انامله افر بالرق کتاب الانام له  
و ذنبت بنا کل خطا مع با عن بلاغه و سده عجب الکس من بیاض حانا من سوله ذاک السواد  
خود تو کلید در اوراق آمد دندانه ان کلید بخ انگشت و بندگی از وصفت انها معرا و خدمتی از شغفت  
انقض منزله و مبر انجناب عروس و مقر مانوس ارباب می افتد اشتیاق باللفاف غیره غرا  
و حلف طالع کشانه در ان نصابت که و هم خیال انگیز تنوعات خیالات بیرامن آن توان  
از دید تا فهم دور بین اقطار و ارجاء آنرا ادراک تواند کرد **شعر** بومال تو مفر شود از عمر بود  
ه ر شورید ما را سر و سان روزی ما عشرین رجب این مفاوضه از فلان مقام اصدار افتاد  
مانند مکاتبات و ابلاغ مراسلات حکایت اشواق دل مشتاق و نکات ایام فراق  
محت تقریر و تخریر غنی با بدیلت را بکوش تو باید حکایت از لب خویش در ریغ باشند بیغام مابدیت رسول  
نامه حال دل من چگونه بر خوانی که آب دیر کسبایی ز نامه می شویده حق جل ذکره این مشقت  
ایام حاکم را که عمر ابدت شاهد و تعاون می کند بقبض فضل فی در ریغ بلذت لبالی وصال و  
حب وفات اتصال مبدل کرد انار و شرایف وفات و ایام آن مظهر کمالات و مظهر  
منج سعادات و سیادات را تا انقضاء ساعات و انات در نشر فواید نواید و فضایل  
در سبب سبب مواید و فضایل با فی و دایم دارد **نوع سوم** بعد از ابضاح احوال مودت  
و شرح معانی اخلاص و محبت مفاوضه کریمه را که بتنوع معانی معانی و سرچشمه آب زندگانی  
است بلب ارادت بوسیده بر دیده نهال اگر معاودت از عینی با دنیا ممکن باشد سوله



خطش را این بیاض مغله مالد و بر حسن الفاظ کوه زایش صافی نصانه غاید و قابوس  
از ادراک شاد و بلاغت و براعت آن مابوکس و منکوس که **شعر** علاف نوز مدد هنگام اش  
سلاطین کتاب قابوکس و صانه بقابوکس و صانه ترا خود چه نسبت از وی مابعد بین اری و صانه  
علیم با عجاز الامور کان **مختلفات الظن** سمع او بری **اذا اخذ القرطاس خلعت یمنه**  
**تفتح نورا** او بنظم جوهر **بنظم اللؤلؤ المنشور** منطقه و نیز الدر بالاقلام فی الکتاب  
و اما سورت اشتیاق و اشتغال اش نراق برو جوی ظاهر و باطن این سخن را خسته و خسته  
داشته اند که زبان را قوت تقریر و تفسیر و بیان را قدرت تحریر و تجرید نیست **شعر**  
اگر ممکن بود روزی که شوم در بیان آید زهر حریفی که بنویسم هزاران داستان آید حدیث آرزومندی نیامد کرد و تر  
که در دل شنیدن بر سبکی روحان کران آید کار دیده آب ریختن است و کار دل بر آتش مفارقت خویش  
و مشکل حالنی که دوست رانه در چشم من می توان که منبع آب است و نه در دل می توان جست که منزله  
**آتش بیت** در دل چشم غمی جویم از آنک دوست در آتش و در آب غمی باز جست  
منزله خون دل و آتش سودا گرفت کرکرانه کفی از صحبت ماعذوری ها حق تعالی آن کان  
فضایل را با متداد غداوت و اصایل مستدام دارم و ادراک حضور مبارک که دل پر از  
راماده تازگیست و دل نیم مرده را مایه زندگی هر چه زود تر میسر و مهیا کرد انال بحق حقه  
**فصل سوم در احوالی که پیش از ملاقات یکدیگر نویسنده**  
**نوع اول** بر علوم شریفه منتهی گردانیده می آید که چون حق تعالی خواهد که میان دو پیش  
طبقه انحال سلوک گردد محبتی در دل ایشان اندازد که پیش از ملاقات بمجرب کسب  
اخبار و استخبار اخلاق و عادات متعلق و معتقد یکدیگر شوند و آن محبت بحقیقت  
مستفاد از لطف حق تعالی باشد آن دو نفس را کما قال القابل و اذا احب الله یومئذ  
عبد الله علیه محبة للناس و حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات نیز بزرگ  
این معنی ناطقت جنت قال صل الله علیه وسلم الارواح جنود مجنده فما تعارف منها  
ابتنف و ما تناكر منها اختلف یعنی ارواح مردم لشکرها اند و از آن لشکرها هر کدام یکی  
دیگر آشنایی باشد الفت گیرند و از آنکه آشنایی نباشد با یکدیگر مخالف و رزند و غرض  
از این تعارفی تعارفی از لیست که در روز از لیست بوده است و امتداد آن امتداد  
چون این محبت بین الشخصین در ازل ازل مفرد کرده باشند البته امارات آن در روز

دنیا بوضوح انجامد و چون بار سال مکاتبات و ابلاغ مراسلات مسبق نگردد تا کیدی  
هر چه بیشتر و استخکامی هر چه تمام تر باید و تاثیران در نفوس منجانب ابدال دهر بماند و  
غرض از این معنی آنست مدتیست تا این مخلص دولت خواه بمجرب کسب مکارم اخلاق  
آن یگانة اقطار و آفاق می خواهد که طبقه محبت را با آن جناب سلوک دارد و آنج از  
محسن و آثار ایشان شنیده ماده تعلق و ارادت سازد و الاذن تشق قبل العین  
اجنانا بنا برین مقدمه غره ربیع الآخر که غره ربیع محبت و مودت بار از دار الملک نبریز  
صدرا افتد از حالنی که ظاهر و باطن بولا و ودله انجناب مستغرق و مشغول است  
و غلبه افکار بتدبیر ملاقات که اعز مرادات است مصروف و فصادای تحت بران موقوف  
بیت جو دیدن روی تو ندارم امید امید جنانست که آن نیز بوبینیم  
در خاطر ما بار بغایا و امانی بر خیزد اگر با تو بشادی بنشینیم و بوشیدم مانند که تعداد  
اجباب و تکرر اصحاب منتهی فواید دینی و دنیوی است که تحصیل هیچ مطلب از مطالب  
نیاموونت اصحاب و خلایا ممکن نباشد و توجه به هیچ مقصد از مقاصد بی مضارت اجبا  
فی خوان میسر نگردد و چون این قاعده مقرر است اینان بدان از فضا با خود باشد  
بج داعی دولت خواه را از محض ارادت و اعتقاد در خاطر آمد با صدرا این ضراعت  
بعرض رسانید و تشریف جواب را لحظه فلحظه چشم انتظار براه دارد و امید  
دارست که چون دولت ملاقات دست دهد مشاهدات مکارم اخلاق آنجناب  
زیارت بر مسموعات باشد و زبان حال گوید **شعر** و صفت قلما ان سیر ناک خبره  
و حدیث اک اصفا القی کنت توصف و حصول امانی و مولد شادمانی مقرون بوصول بار بالقی  
و **نوع دوم** بعد از عرض و ظایف دعا کو بی و شرح روایت ثنا خوانی برای  
شریف منی و معرض گردانیده می آید که مدتیست تا اخبار مکارم و معانی جناب  
عالی برین دولت خواه بی اشتباه رسید و لا یزال خاطر در بهمان و آشفته نیران  
اشتیاق در لمعان بوده تا رخسار این مطلوب از نقاب احتجاب که برون آید و جمال  
جهان آرای را در کدام وقت بر طالبانی که عشق غایبانه و رزید اند جلوه دهد چون زمان  
نقار بنمادی رسید و ایام حرمان از ادراک آن امنیت بتطویل انجامد تحریر سلسله  
و دله بر سنت اهل اسلام و احکام آن باعمال پسند اقام واجب دانست که در حدیث



صحيح و درست که اذا احب احدکم اخاه فليعلمه الى آخره بنا برين مقدمه اين مفاديه  
که نسخه ايست از کتاب اشواق بقریب تلافی و نمودار است از صحیفه مودت و صفحه  
محبت او آخر ربيع الآخر از مقام معلوم بمطالعہ شریف رسانید تا احوال تجاذب روحانی  
و توافق جانی از بنجا بوقوف پیوندد و بعد از آن رای شریف انج از سهیل طرف النقا  
مستصوب نماید مسلوک فرماید برین ابرام و اقدام منقب اغاضت جهان بکام و دولت  
مستدام بال **نوع سوم** بعد از ابضاح معانی و داد و احکام قواعد محبت و اعتقاد  
اعلام رای شریف گردانید می آید که چون حق جل ذکره و عم شکره خواست که این نبره  
را از موارد اصطفاء و مشارب اخوان صفا سیرانی بخشد و بدین دل را بنور بچشم و بخوبی  
منور و مکمل گرداند از عالم غیب ارادت محبت انجناب در باطن او نهال و دل او در  
اورا خواهان ملاقات آن سده رفیع و صدر منبع گردانید و این معنی هر آینه از حکمتی الهی  
خالی نیست که هر مرتبت و منقبت که از باب دین و دنیا با هزاران فایز شده اند موجب  
اعظا و مراتب دنیوی و سبب درجات اخروی بوده و چون محبت بین المنجانبین لله و فی نه  
هر آینه مودتی با عالی درجات و مسری بشواهی مقامات گردد و سعادت دارین و کرامت  
منزلین در ضمن آن تحقیر یا بدو آن حال مستغال از اخلاف صحابه و تابعین و سلف  
صالحین رضوان الله علیهم اجمعین باشد بنا برین مقدمه آنج این دولت خواه را از محبت  
و مودت آن جناب بر ظاهر و باطن استیلا یافته و دل و درون او را با سوز و آتش  
آن مشغول و مشغوف و مملو و محشو گردانید و امید ملاقات در سویدار او سبب  
و تخمیر داده و الاذن کالعبین یوفی القلب ما کانامصدق آن سفارت این مکاتبه  
در سبب ربيع الآخر از فلان مقام صادر شده بشرف انهار رسانید و امید اجابت  
انرا بروجی که سکن نابره اشتیاق و مسکنی و حشمت اشواقی باشد ساعه نسا  
عه انتظار می کند امید است که از عذوبت این مشرب عوارف و سلاست بن  
منهل مکارم و عواطف ری القلیل از محصول پیوندد انشاء الله تعالی العزیز و  
بعد اتفاق ملاقات مشاهدات سموعات باشد و بعد از آن گوید **شعر**  
**تعشقتکم بالسمع قبل اجتماعنا و اذا التقی لاشک ترنو کظرفه و شوقی ذکر الجلیس بهم**  
**فلما التقینا کنتم فوق وصفه** دولت دو جهانی و سعادت جاودانی میسر و محصل بال با نخی

والا لا طهرین و محبه المکرام الانجینه **فصل چهارم در**  
**جوابی که پیش از ملاقات نویسد نوع اول** بعد از وضوح بر فحوا و ای اسفا  
که جالب افراح با روح ابرارست نموده می شود که حکمت بالغه ربانی در ایجاد نفوس  
ارباب عرفان و اصحاب ایمان و ایقانت است که دلهای ایشان عمل انوار هدایت ربانی  
باشد و بواسطه این خدایین اسرار و مظاہر انظار سبحانی و انج در سخنان اکابر آمل است  
که قلوب الملوک خدایین الله این مرتبت و منقبت کابرا بعد کابر بینی نوع نیز سرایت می  
کند و تنها بملوک و سلاطین مخصوص نیست **مصرع** که از هر دلی سوی حضرت در است که هر نفس  
بند انتعاس بر دقایق معانی و حقایق مبانی از ان مشرب عذب شربنی و از ان منهل  
زخار حظی کرامت فرموده اند و ظاهر و باطن او را بدان صفات و سمات توشیح و ترنم ده  
و فکری که مال بکثر و تعدد او باشد در مفرقه او نهاده تا بدان واسطه انسان واحد بقوت  
موافقت مظاہر جمعی می گردد و جمعی نیز در وقت حاجت بمطابقت و معاونت لموقع می  
نماید و تفرد او بتکثر تبدیل می باید بنا برین مقدمه چون رای شریف را ارادت اتحاد با  
این مخلص معتقد ابتعاش یافته و بار سال مکانه کریمه سلسله ارادت و محبت او را تحریک  
فرموده از بنجانب نیز تلقی او امر شریفه را جز بقبول امری دیگر در خاطر نمی آید **شعر**  
برادران و فارا تعارف از نیست که ستر از درونهای یکان داند چون حضرت معصوم  
جل جلاله با کمال عظمت و بزرگواری خویش می فرماید ادعونی استجب لکم این فقیر حقیر را  
چه محل و مرتبت آن باشد که دعوت آن جناب را لبیک اجابت بگوید ظاهر بر مودت  
و مودت منطوبست و باطن بر ارادت و مصافات مشتمل محتوی و اشارات شریفه را  
روح فرماید امتثال واجب و انقیاد لازم شعر رضا که رضای الذی اوثر و سرک سری فاعظم  
و اسطر جیب رجب عمت بر کتفه این خدمت از فلان مقام موجه جناب عالی شد و شریف  
جواب را انتظار می رود دولت دو جهانی ترین روزگارهایون بال **نوع دوم**  
بعد از توضیح احوال دوستداری و ابضاح اخبار رسانیدیم کرداری بحمل انهار رسانید  
می آید که ارادت که در ضمیر منبر شده و این مخلص را در مقام خالصت و مصافات و مرتبت  
مولات و موافقت دانسته حفا که تشاهد قلوب و تعاقب ارواح را اثری هر  
نمتر است و این دولت خواه لا یرال می خواسته که بدین شرف و بدین کرامت



مکرم کرد و عرض آن بر صواب آرای خداوندی بسبب مانعی چند متعذر بود تا درین وقت  
که آن جناب چنانکه در جمیع صفات بسندید بر ممکنان رتبت تعلیم و شوق دارد درین  
قضیه نیز باحر از شرف تقدم مبارک و مسارعیت فرموده و این مخلص را بمولات خویش  
مشرف و مخلص گردانید ازین طرف جز ایقان بموارد و دله امری دیگر چگونه متصور شود  
**شعر** نلو قیل مکارا بکیت حیاته بسودی شفیت النفس قبل التندم ، ولكن یکتب قبلی فیهج لی البکا  
بکا فقلت الفضل للمتقدم ، و مما شجانی انی کنت و نایما ، اعلم برز الکری بالتمیم  
الی ان شدت و رفائی غشی البکی ، اتردد مکارا بحسن الترنم ، من خود بجه ارزم که غنای تو در  
در حضرت سلطان که برد نام گذار ، بنا برین مقدمه این خدمت غرض شعبان از فلان مقام معروض  
گشت دیده مشتاق بنا زمند بر راه انتظار و دل آرزو مند معتکف بر استماع اخبار و گفتار  
بیت مرا بگویش تو باید حکایت از لب خویش در پیغ باشد بیغام مابدست رسول ، با هر چه از  
او امر شریفه صدور می یابد انقیاد و امتثال واجبست و موافقت لازم **شعر**  
از ان طرف نپدید کمال تو نقصان و زین طرف شرف روزگار ما باشد سعادت میسر شد  
و دولت و کرامت معاون و معاضد بالقی و آله **نوع سوم** بعد از اطلاع بر طوابع مصارف  
از مطالع مصافات و مخالفت اعلام رای فصل گستر و فکر هر پرور گردانیده می آید که  
چون داعیه ارادت ملاقات مخلص دولت خواه بر خاطر مبارک اشتمال یافته و این ضعیف  
را بشریف مکاتبه روح افزای و مفاوضه محبت غایب مشرف گردانیده یعلم الله تعالی که تا  
این داعیه سالهاست تا ظاهر و باطن محبت معتقد را در پیچان می دارد و طایر دل مشتاق  
در طیران می آرد و آنج در خاطر بوده بایاد آورده **شعر** جانا بزبان من سخن می گوئی  
یا خود سخن از زبان من می گوئی ، عشره واسطه ریح الاخر این مکاتبه از مقام معلوم سمت  
ابلاغ و ارسال یافت تا رای مبارک بهر چه اقتضا فرماید صورت ملاقات اندیشیده اتفاق  
اعلام ارزانی دآرد تا بمقتضای معین و مبعادی مقرر شرف التماس بستر کرده انشاء الله تعالی  
که محقق است که بعد از وصول بدولت مشاهدات و مرآتات اصناف مسموعات درو با  
باشد و زبان حال گوید و لشکر الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغر الخیر  
دولت مخلص بال **فصل بنجم در طلب مراجعت نوع اول**  
بعد از تبلیغ مراسم دعا و اخلاص نموده می شود که چون حیات شریف متوجه فلان جانب

شد چند قضیه که انعام آن موقوف بر حضور مبارکست ساخت و عارض گشت در بندگی حضرت  
خلد ملکه بجز عرض رسانیده آمد حکم بر یر پیغ مایون نفاذ یافت که انجناب بزودی مراجعت  
نماید بنا بر حکم مطاع این مکاتبه از فلان مقام در فلان تاریخ اصدار افتاد تا چون بمطالع شریفه  
پیوندی توقیف متوجه این جانب گردد تا مهماتی که موقوف حضور شریف است ساخته گردان  
بزودی مراجعت دولت دایم بار **نوع دوم** بعد از قیام بو ظایف خدمت و دعا اعلام  
می رود که جهت انعام قضیه ابلیحان و ترتیب بلاکات که مقصد معلوم خواهند بود بحضور مبارک  
احتیاجست از حکم اشارت این مکاتبه از فلان مقام تاریخ ارسال افتاد چون محاط علوم  
شریفه گردد در روز بدین طرف توجه فرماید تا مهمات ابلیحان ساخته معاودت نماید سعادت  
مستدام بار **نوع سوم** بعد از تمهید وظایف دعا و تحذیر و اتب بنا نموده می شود که  
چون بیمار کی عزیمت سلطانیه فرمودند همی چند که بخاصه آنجناب تعلق دارد مهمل مانده و جز  
بحضور شریف با تمام نمی پیوند و بالقصوره قتلغ خواجه را حامل ان ضراعت در فلان تاریخ  
خدمت فرستاد تا بهر جا که بخد مت رسید مراجعت فرماید توجه بجانب سلطانیه و بهر مقصد که  
باشد با فراغت بهتر از انک با توزع ضمیر بر بادت تاکید احتیاج نمی افتد دولت مستدام  
بار **فصل ششم در تعین مصلحتی که کاتب مکتوب الیه**  
رجوع کند **نوع اول** بعد از ابلاغ وظایف اخلاص انهامی رود که درین وقت ملک  
نجیر جمال الدین بغدادی که مضارب دعا کوست انجام آمده و چند خود را قماش آورد ، است  
بنا بر این مکاتبه سابع رمضان از مقام معلوم سمت تحریر یافت تا چون بمطالع رسید  
و آن نقش را در پیغ آورد بنگار د که مخاجیان بیرون نمایی که در زمان قدیم معهود بود ، ازو  
مطابقت نمایند و توقیف دارند و او را بزودی غام مقضی الوط و المرام بدین جانب روانه  
گردند با وجود لطف بی دریغ بزمید تاکید حاجت نیست دولت در زرقی بار **نوع دوم**  
بعد از عرض وظایف دعا و نشر رواتب بنا نموده می شود که درین وقت معتمد شرف است  
جنت همی چند که انجام آرد متوجه خدمت شد سبکاش او را این مکاتبه از مقام معلوم در  
ون تاریخ اصدار افتاد تا بهر چه رجوع کند وظایف اعانت و رعایت در باره او تعدیم  
افتد و این مخلص بدان عنون منت کرده دولت جاوید بار **نوع سوم** بعد از تمهید  
نوع اخلاص و تاکید ارکان اختصاص اعلام می رود که صدر معظم بها الدین احمد چند خوا



تقاضا بود که بخاضه این مخلص تعلق دآرد بر عزیمت تهریز سلطانیه آورده است مکرر متفرقان  
و تمغاجیان انجانی گذارند که بتبریز آورد و بفروختن همانجا الزام می کنند بنا برین مکاتبه او  
سطر رمضان از مقام تبریز اصدار افتاد تا چون بمطالعہ شریف بیوند چون تقاضا را بنیت  
تبریز آورد، نوعی فرماید که تمغاجیان سلطانیه و جواریان بمجور رسم جوار قناعت نمایند و اور  
مانع نشوند تا تقاضا را بتبریز آورد در همه احوال این مخلص بمنون منت گردد با وجود شمول  
لطف ان یکانه بزمید تا کید حاجت نیست دولت دایم **فصل هفتم**  
**در رقای مختلفه** این نوع را تعدله نتوان کرد که بی نهایت باشد اما چند نوع که ممکن الوقوع  
بود در سلک عبارت آورده شد اگر بیرون این قصه دیگر واقع شود مناسط بواسطه تأمل  
اسلوب رقای که چگونه باید نوشتن و التوفیق ومن الله تعالی **نوع اول** زید قدره اعلام  
می رود که جمعی از حوالی و اکابر حاضرند و بحضور شریف احیا جمعت اگر از راه انبساط نجم  
فرماید غایت لطف باشد والدعا سابق **دوم** عز نصره عرض می افتد که خواجہ نجم الدین  
را در آری بر متوجهات خطره مجری و مقررست و مسکات قدیم و جدید بدکران ناطقت  
در اجرای تمغاجیان اشارت فرمودن خبری بموقع خواهد بود و الصدر عاید **نوع سوم**  
لازال معظما اعلام می رود که چند فرار حوایج بخاضه دعا کو تعلق دآرد و از دزمار آورده اند  
توقعست که تمغاجیان اشارت فرمایند تا در استیفا حقوق تمغاساحت نمایند مضاف  
سوابق الطاف گردد **چهارم** دام معظما نمود، می شود که مولانا معظم سید الایام شمس  
الملک والدین دام فضله بموجب حکم الغفار نمایون و مثال دیوان وقف در مدرسه صدریه  
بمقامت مشیت است بکل جهت فقاہت بامشاهره و مسانہ آن از تعدد غله بنسبت  
دیگر فقها بر و مقرر داشتن لطف بی دریغ داند **پنجم** زید قدره اعلام می رود که انظار  
و جوہی که از دیوان بر جماعت بازاریان حواله فرموده اند و راکی شریف ملتزم زوج  
و تحصیل آن شده و جوہی از حد گذشت و جوہی چند نازل مستغرق گشته اگر یک  
تدبیران گردد تا بزودی و اصل شود غایت لطف خواهد بود **ششم** مد عصره بعد از  
تبلیغ خدمت و اخلاص نموده می شود که وجہی محصولات فلان وقف بود ادرار بن  
ضعیف شط و وقف مقررست و واجب آن سال با وجود آنک از حکم دیوان حکم داد  
اند مجری داشته ز سیده توقعست که این وجہ بر موجب مسکات که بدکر این ناصحت

از متصرفان استیفا نموده تسلیم ملک الخواص امیر علی فرماید دولت دایم **هفتم**  
ادام الله ظلاله بعد از تمهید قواعد مخالفت و تقریر احوال اخلاص و ارادت اعلام می  
رود که سلاله الاکابر عماد الدین اهلوان نمود که چند مجلد کتاب خدمت فروخته بهانرسیده  
است چون اصلا احوال او معلومست اگر بتسلیم امان بوکلا اشارت رود غایت لطف  
باشد دولت بدام متصل **بال هشتم** ضاعف الله جلاله بعد از عرض وظایف اخلاص و محبت  
و شرح رواتب اعتقاد و ارادت نموده می شود که چند سراسب بار کبر و اولای از ان خاصه  
مخلص و نوکران علی کلمه بان بعطف خوار فلان دیکه بخاضه خداوندی تعلق دآرد برده و از  
عمل زراعت رعایا در سنت اگر اشارت شریف بر عایت و محافظت او و اسباب مماله  
گردد از کمال محارم آن جناب مستبعد نماید دولت باقی **بال نهم** ضاعف الله معالیه  
اعلام می رود که معتمد قتلغشا را جهت آوردن حوایج بنجوان فرستاده بود تقریر کرد که  
جمعی از نوکران خدمت او را در راه مزاحم شده اند و مبالغی غسل و روغن و برنج و دیگر  
خوبی سنده او را بخدمت فرستاده شد تا آن جماعت را که بدین حرکت اقدام نموده اند  
مخدوم نماید و اکسر دلایح از و گرفته اند اشارت شریف صدور یابد و بعد الیوم نوکران  
را وصیت فرماید که از بی رای کردن بنخصیص بادوستان و متعلقان و نوکران ایشان  
دست کوتاه دارند تا موجب مزید اخلاص گردد دولت مستدام **بال دهم** ادام الله  
معالیه بمحل انهامی بیوند که امسال بعضی از واجبات این ضعیف را بر مال و متوجهات  
مالی مواضع و فلان از ناحیه رود قات و ارونق فرود آورده اند و متصرفان و راسا  
در ازار آن بانواع تعلل می جویند چون آن مواضع داخل بلوک خداوندست توقست  
بر نوع که ممکن باشد خواه نقد و خواه غله متصرفان را الزام فرموده و استیفا نموده بمعتمد  
و خاوند تسلیم فرمایند که بحقیقت از نعام انجناب محسوب افتد بزمید تا کید حاجت نمی افتد  
سعدت مساعد بال و دولت محاضد و الله الموفق للسداد و البسر للرشاد **صنف**  
**دوم در خطاب اوساط النکس و غیرهم و مکتوبات با ایشان نویسد و از**  
**ده فصل انج از مضمونات بدین جماعت باید نوشت بعد از خطاب ایشان بروجی**  
مناسب ذکر می رود و اگر مناسط را نوعی دیگر در خاطر آید بر همین اسلوب اثبات  
ند و الله اعلم **فصل اول** در خطاب روسا و دایقین



**نوع اول** پس اجل مقدم النواحي مغز الطوائف امينان دام تايد سلام  
 و تحت خوانده حسن اسهام در عمارت باغات خاصه بجاي آورده معلوم شد هر اين شفقت  
 و تربيت اختصاص خواهد يافت مي بايد که در ساختن آن مهمات محدود و بجهت باشد تا محذور  
 بپونند و السلام **نوع دوم** سبب امر مقدم الاعيان شهر النواحي تاج الدين معلوم  
 داند که معتقد بهادر در جهت عمارت و زراعت فلان مزرعه فرستاده ايم مي بايد که چون واقف  
 گردد عوامل خاصه را بر سر زمينها بر دتا شخم زنند و بعد از آن مقدار تخم که در بابت باشد  
 از انبار خاصه با او جواب گويد تا زرع و بهر چه او رجوع غايد محدود و معاون باشد و چنان  
 سازد که در کار عمارت و ديگر مهمات که بکرات مبارکش رفته ايم مالي نرود تا موجب  
 تقويت و تربيت گردد **نوع سوم** مغز الروسا ملک الصدور و الاعيان مقدم النواحي  
 شرف الدين معلوم داند که تا غايت که مجموع غلات محصول رسيد و اکثر مزارعان از غلات  
 عات با انبارها پرند و بهر حال از ارتفاعات خاصه يک من غله بفرستد ايم مي بايد که چون  
 واقف گردد آن مقدار جهت تخم بايزی بکار ايد نگاه دارد و باقي محصولات را از گندم  
 و جو و کاورکس و ديگر حبوبات که زرع کرده تمامت را نقل اينجا بکند و نگاه دارد  
 نیکو محفوظ دارد تا متعاقب اشتران فرستاده نقل کرده شود بهر حال ايمان نمايد  
**فصل دوم در طلب خطاب اتراک نوع اول**  
 سبب الاتراک مقدم طابفة ايسن نور سلام خواند تعلق خاطر و افراد اند در مهمات  
 زراعت که در وقت حضور متقبل شده سعي و اجتهاد که موجب مزيد شفقت و غم خوردن  
 بجاي آورد و اگر بحد احتياج افتد اگر خدايان او به و جمل نشينان انجا استمداد  
 نمايد و اجور ايشان از وجوه خاصه که بعهده اوست جواب گويد نوعي سازد که قصه  
 در کار عمارت و زراعت ايمان نرود تا بحدت بپونند **نوع دوم** مقدم الاتراک  
 اخي جمال الدين معلوم داند که درين وقت بنجاه سراسب خاصه در صحبت معتقد است  
 انجا فرستاده ايم مي بايد که چون واقف گردد مردن بقی از او به و جمل خانه معين رساند  
 تا ملازم او بوده اسبان را بر علف خوار برند و شب و روز بنوبت محافظت تا ايشان  
 بزودی فرجه شوند علوفه معتقد ارسلان و اجور نوبتيان از وجوهات خاصه که در دست  
 اوست روز بروز جواب گويد بروهي که شاگرد باشند **نوع سوم** قدوة الاتراک

حاجي توقفور سلام خواند خاطر متعلق داند درين وقت حاجي ابو بکر شاه تفر بر کرد که در  
 او به ايشان با هر کس دعوی شرعی دارد مي بايد که ايشان را با اتفاق بيش قاضي جمل خانه  
 رستند تا قضایا و ايشان بر رسيد و بغور رسيد و بوجه شريعت بقطع رساند و حق بر  
 مستحق مقرر دارد و نگذارد که بهر چه آفريد بحمايت درميان آيد و مانع گردد **فصل**  
**سوم در خطاب اگر اد نوع اول** مغز العشائر کرد مير سلام خواند خاطر نگذارد  
 داند مي بايد که چون واقف گردد خانه و متعلقان معتقد تاج الدين را که انجا اند در صحبت  
 نوکران او اينجا فرستد تا بتاج الدين ملحق گردد محدود و بجهت باشد **نوع دوم** مغز القبا  
 بن اسفنديار بنجاي مخصوص کشته معلوم داند که درين وقت معتقد سيف الدين خود  
 که در آن حدود و جهی که بر هر کس متوجه دارد مي بايد که غره مالور حاضر گردانيد و بتفحص  
 نضا بالشتغال خود چون حيف سيف الدين شرعا ثبوت رسد در استخلاص او کو  
 شده تسليم دارد و حق را در نصاب خود فرار دهد **نوع سوم** مغز الاکراد مقدم  
 انشا بر کرد شاه يوسف معلوم داند که درين وقت بحضور او احتياجت مي بايد که  
 چون واقف گردد بزودی تمام در صحبت محمد شاه متوجه شود ايمان نور زدهم داند  
**فصل چهارم در خطاب اعراب نوع اول**  
 مغز العرب سبدي احمد معلوم داند که درين وقت نمودند که جمعی از قبایل چهار بايان  
 خاصه را برده اند مي بايد که چون واقف گردد آن جماعت را با اتفاق ملک الخواص تاج  
 الدين جهت اين مصلحت انجا آمده حاضر گرداند و بعد از ثبوت چهار بايان را مستخلص  
 گردانيد تسليم تاج الدين کند و عذر ناموجه مسموع ندارد **نوع دوم** قدوة الاعراب  
 تاج الدين معلوم داند که اهتمام بانتظام احوال او و افرست مي بايد که همه و جهی  
 مرده و سمنظر بوده که در رعایت و محافظت او ايمان نخواهد رفت **نوع سوم**  
 مقدم ابوادي مغز العرب تاج الدين علي مي بايد که قضيه که ميان سبدي احمد و منکوحه  
 اوست بوجه شرع بقطع رساند چنانکه بر بهر طرف چيني نرود **فصل**  
**پنجم در خطاب قلندران نوع اول** اوقات شريفه شيخ بزرگوار  
 قدوة المجربين اسوة المنقطعين اخي بها الدين عمر دامت برکته بتوجه تمام بنجاب  
 چنانکه حديث چنانکه هست لا يزال مستغرق بله مریدان را از وجود مبارکش ساعه



فاعة فتوحی مجدد و صفاتی موکد مشاهد و معاین بیند انشا الله تعالی نوع دوم  
برکات انکس شیخ بزرگوار شیخ وقت قطب الطایفه القلندریه سالک مسالک الزکر  
و التجرید العارف بقوانین التوجه و التوحید شهاب الملة و الدین دامت برکته بعموم  
معتکفان زوایا فقر و منقطعان کوشه توکل و تجرد و اصل بال الطافی که موجب الجذاب  
بعالم وحدت و سبب انقطاع کلی از مشغله کثرت باشد حضرت فیاض علی الاطلاق یاد  
قات شریفه او بر عادت سحر و منو اصل و مریدان و درویشان را از ارشاد درون بر  
نور کش عروج بر معارج درویشی و وقوف بر ستر فقر غری میدم حاصل تا بدان و  
سط از آتش با طایفه انس مستکلف باشد و مجاورت قدسیان خطا بر قدس ستایش  
و التوفیق من الله تعالی نوع سوم امده تا بدانت ربانی و توفیقات بزرگوار فی  
روزگار شیخ بزرگوار قدس المشایخ و السالکین اسوه المنقطعین مقدم الطوائف  
القلندرین متبوع الفقرا و المریدین شیخ نجم الدین ابوبکر بلدا و قات شریفه آن بگاه  
اهل تغرید و تجرید مستغنی توجه و توحید با طوائف مریدان از عذوبت مشارب  
صفاء موارد الفاظ کوهر بارکش ساعه فاعه سیرانی مجدد حاصل گردد و معارج ار  
ارباب مدارج که مطامع انظار مجردان و مسارج افکار متقطعان و مفردان است  
وصول تا بدان شاء الله تعالی طایفه درویشان و جوق مجاوران زاویه متبرکده  
و همت مدد دهند و مطالعت نمایند تا بر حسب ملقب ایشان ساخته گردد ان شاء الله  
نعالی و اگر شیخ قلندر حج گزارده باشد در هر سه نوع زین الحاج و الحرمین باید نوشت  
فصل ششم در خطاب متعلقان و غلامان نوع اول  
متعلقان ملک الخواص موتمن الاکابر تاج الدین علی سلام خواند خاطر متعلق داندا  
احوالی که غوره بود و از عمارت خانه و مرمت حوض خانه و اجراء آب کار بزرگوار  
با نچه اخبار کرده بسند بر افکاشی باید که برقرار ساختن مهمات که بدو رجوع رفتن  
باشد و اینچ داند که با اهتمام انعام آن و خلیفه جلالت و کفایت اوست لی انک بدین جانب  
اعلام کند ساخته گرداند و هیچ دقیقه از دقایق تصرف و تدبیر مهمل و نامرعی ندارد  
که اعتماد کلی بر امانت و دیانت اوست تا حقیقت داند و جهی که جهت مصالح عمارت  
در بایست باشد از معتمد جوهر بستاند و یافته وصول بدهد تا از جمیع او محسوب

نوعی سازد که متواتر اخبار کفایت و کار دانی او باز رسد تا بجهت بیوند نوع دوم  
بغلامان مبارک شاه معلوم داند که وجوبی از جمله واجبات خاصه بموجب احکام و تمسکات  
دیوانی بر قدس الروسا جمال الدین احمد متوجه است و او حجت باز دله در مدت ده روز  
جواب گوید درین وقت تمسکات دیوانی و حجت او باز فرستال شد می باید که چون و  
قف کرده آن وجوه بمیعاد ی که او معین کرده و حجت داده از او استبفا نماید و نسلم معتمد  
جوهر کند و یافته وصول بستاند نوع سوم ام متعلقان سید الخواص نجم الدین معلوم  
داند که دینه قلان را از ناحیت هرات رود بیع شرعی خرید ایم و حجت سبیل بزرگان ناطق  
و حکم دیوان صدور یافته رئیس و رعایا حاضر شده و واجبات و حقوق و بهره مالکی  
آن دینه را مقرر گردانیده سال بسال بمعتمدان خاصه جواب گویند می باید که چون واقف  
گردد رئیس و کدخدایان را طلبیده حجت شرعی و حکم دیوان را بدیشان نموده و بهره و  
حقوق مالکی را مقرر گردانیده و حجت بستاند که سال بسال با و کلا خاصه از مجموع محصولات  
خواج و حیوانات و اینج شرعا و طبقه مالک باشد چه مقدار جواب گویند و جفتهها خاصه را  
باجریک داران مقدار تخم که از عهد زراعتان بیرون توانند آمد تسلیم ایشان کند  
و خود نیز بدیه روه احتیاطی ببلع واجب دانسته مجموع اراضی مزارع آبی و نمی را در نظر آورد  
و جهت عوامل خاصه بآبگاه و علف معین گرداند و اگر دران زمینها موضعی را صلاحیت نشانند  
باغبان شد و آب بران مشرف تحقیق کرده اعلام دهد و همه ابواب رئیس و کد خدا  
بان و رعایا و مزارعان را با اهتمام و دلبستگی و شفقت و رعایت اینجانب مستظهر گرداند  
و بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریض واجب داند و لایزال مجاری حالات را  
باز نماید تا بران وقوف یافته تدبیر کرده شود فصل هفتم  
در خطاب فراشان نوع اول مهتر معظم قدس الفراشین حاجی علی تحایا تامل  
نمود می باید که بمهمات فراکش خانه و تربیت خیمها و سایبانها خاصه مشغول شده  
و جو مصالح ان بر صدر معظم شمس الدین و کبل خرج حوالث رفتن از و بستاند و محتاج  
مصارع و اخراجات را او مضبوط و منبج گرداند و سلم نوع دوم مهتر نوروز بعد از  
تامل سلام معلوم داند که جهت تربیت فرگاه و سرابرده به نفر فراکش احتیاج است  
و باید که چون با تنافی خواجه جمال الدین و کبل خرج پنج جفت زبلورده کزی و پنج زبلوچه



شیرازی و پنج زیلو جه انجازی در بیع آورد با اتفاق همنز معظم محمد شاه بر اکثران بار کرده  
بدین جانب آورد دیگر آلات را نیز که مفصل نوشته ایم با خود دارند **فصل**  
**هشتم در خطاب ساربانان نوع اول** ساربان معظم ملک الخواص جلالت الدین  
نصر الله سلام خوانند می باید که از جمله ستران خاصه ده قطار کشتی بیکراک را در روز  
یکنام فرستند و در رعایت و تیمار داشت سیعی بلیغ نماید چنانکه بوقت حاجت فریه باشند  
موجب ستر بانان بر معتمد کافور حواله رفت از و بستانند و یافته وصول بدین محسوب  
افتد **نوع دوم** ساربان مکرم محض الدین احمد معلوم داند که جهت نقل ارتفاعات  
بدین جانب ستران احتیاجست می باید که انج از ستران فریه و بقوت باشد در جهت  
ستر بانان انجا فرستند باقی را انجا محفوظ و مرعی دارد تا زود فریه شوند موجب ستر  
بانان انجا داده شود **نوع سوم** ساربان اجل جمال الدین معلوم فرما بدید که وقت  
کوچ تنک در آمد و اکثر جماعت ستران را می آورند می باید که مجموع ستران را روغن مالیده بلیغ  
کدرد تا چون طلب داریم بی توقف حاضر گرداند **فصل نهم**  
**در خطاب فربندگان نوع اول** آخو سالار اجل اخو بهار الدین عمر شاه بعد از  
تامل سلام و تحیا با معلوم داند که درین وقت ده قطار اسنکه از تجار فرنکل خریدیم بم  
در محبت معتمد اینمور فرستاده شد می باید که انج ریش با شد چهار دار و نهی تیر  
داشت کند و بعلف خوار کدارد و جان سازد که بزودی فریه شوند **نوع دوم** آخو  
سالار مقدم اخو علی معلوم داند که از جمله ستران خاصه که با هتمام اوست یک قطار ستر  
جهت خاصه فرزند اعز اکرم عبدالعزیز طول عمر و تعبیه کرده ایم و او نوکر بطلب او فرستاده  
می باید که یک قطار اسنکه مادی نیکو تسلیم نوکر او کند و مجموع آلات ستران نیز جواب بدهد  
**نوع سوم** بهلوان معظم آخو سالار محمود بداند که درین وقت جهت آلات و بار خان  
پنج قطار اسنکه احتیاجست می باید که چون واقف گردد و با اتفاق خواجه صدر الدین  
وکیل خرج پنج قطار اسنکه بکوبد و بکوبد و بکوبد و بکوبد و بکوبد و بکوبد و بکوبد و بکوبد  
**فصل دهم در خطاب کاروان سالاران نوع اول**  
بهلوان معظم مقدم القوافل اخو بهار الدین دام تا بدید معلوم داند که درین وقت  
انجار حاجی شمس الدین بجانب بغداد متوجه است می باید که در رعایت جانب و

واقف

واقف و چهار با بیان او سی بلیغ بتقدیم رسانند و او را با مجموع کار و انیان رعایت و محی  
نظت واجب داند و جهت احتیاط نوکران خلد متسلح با خود دارد تا بدفع حوایمان  
دزدان مشغول گردند **نوع دوم** بهلوان اجل قدوة الرجال مقدم الابطال اخو زین  
الدین علی معلوم داند که درین وقت استماع جمعی حوایمان در فلان راه که او بمواریه انجا  
می کند نحرامی گری مشغولند ملک الامرا قتلغمور را باد و نیست نفر خلد متخذ متسلح فرستاده  
شد می باید که ایشان را بمواضعی که مکان حوایمان داند دلالت کند که دمار از روزگار  
ایشان برارند و بعد الیوم تجار و قوافل را بدان راه با بنی نام توان برد بعون الله  
و حسن توفیق **نوع سوم** بهلوان مکرم قدوة الابطال مقدم القوم حسام الدین  
معلوم داند که جمعی از تجار خاصه از فلان موضع می آمدند تقریر کردند که در فلان محل جمعی  
دزدان در شب برایشان نهاده و بمبالغه اقمشه و چهار با بیان برده و او در استخلاص  
ان سعی نموده و باره داران نیز در ان بمبالغه نگرده و این معنی بی راهست می باید که  
چون واقف گردد با اتفاق راه داران بتفحص دزدان مشغول گردد و اقمشه و چهار  
با بیان را که برده باشند مستخلص گردانید تسلیم کند اگر اسمال و زرد در عهد او باشد  
تا حقیقت داند و بعد از ان با اتفاق مقدم شکریان که در ان حدود باشند گرفته بدیوان  
آورد تا سزای ایشان بروجهی که اعتبار دیگران باشد داده شود **فصل**  
**یازدهم در خطاب سوت و محترقه نوع اول** اجل اوحد خواجه تاج الدین  
اوحد معلوم داند که درین وقت سی تاجانه مصری و اسکندرانی و دمشقی فرستاده شد  
و باید که آنرا بقیعت عدل بها گرفته با اقمشه هندو ناری و کرمانی و شیرازی و اصفهانی  
و یزدی معارضه کند بروجهی که عنط انجانب مرعی باشد و ارباب خبرت بسندید  
درند که در معاملات دیوانی بدین قماشات که ذکر رفت حاجت می باشد و طالبان  
ان پیش از طالبان قماش مصر و اسکندریه و دمشقی تاداند **نوع دوم** سید  
مکات شمس الدین سمار می باید که چون واقف گردد جهت ده نفر غلام و نوکران که  
فرستاده ایم جامها و تابستانی بروجهی نفع مفصل بهار موافق بخرد و تسلیم دارد بهار  
جامها و مصالح خیاطت و اجور آن خواجه جمال الدین وکیل خرج ادا کند **نوع سوم**  
مکات شمس الدین خواجه نجم الدین معلوم داند که جهت حوایج خانه بده خود ارباب احتیاجست







آن فتح شاهد و معاین بود و برای العین ملحوظ نظر و موقوف بصیرت نشانه امید با لطاف نیت  
نهایت حضرت عزت جنانت که مجموع ممالک ایل و باغی در خون ملک و تصرف عساکر  
منصوره آن حضرت آیند بل احکام جهانگیر شارق و مغارب بلاد و اقارب و ابعاد عمل  
را در رتبه نسجه و انقیال آزند لکنش و الله تعالی سائیه افتاب خاصیت تا انقضای عالم بر مغارب  
جهان بیان بایند بل و اردان جلال و وفادان قبول و اقبال بدرگاه جهان بنه آیند بانی و آنکه  
و صبحه **نوع دوم** خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی کما علی فی ممالک الارض شانه چون عواطف  
نامتناهی حضرت آتقی قرین روزگار یکی از بندگان خاص او کرد افعال و اقوال و حرکات و  
سکناات در جمیع احوال بمیان و مناجیح مقرون کردند فی کل الامور او را مظفر و منصور و آرد  
بیت هر گز انحراف مساعد بود و دولت بارها ابدالدهر مظفر بود او در همه کارها تیر نکرت جو در آید بجان نوبه  
در بجاری عرض غرق شود تا سوارها و الحمد لله و اله که در عزیزی که رای دولت غای و رایات جهان  
کشای لازالتا محفوفین بالنصر و التامید فرمود و عساکر منصفه متوجه نسجه فلان مملکت کشند  
فاید ظفر دلیل و سابق نصرت قرین و عدیل بوده بی تضادیم سیوف آتش بار و تقارع اسلحه  
جان شکار و اعمال اسنه قتال و تخریک اعراض و جدال فتح مملکتی که مشغول از فتوحات  
ربانی و مستنبط از تابیدات آسمانیست بر ابر و جوه دست داده و امانی ان بلاد و بقاء  
با سهام سعادت سر بر خط مطاوعت و موافقت نهاد اند و احکام قضا مضار و عند  
و منقاد کشند چون بشارت ازین اخبار بمسامع بندگان دولت خواه رسید می خوانند  
که از سر قدم ساخته متوجه درگاه آسمان بنه کردند و وظیفه تهنیت بحضور التماس کنند بواسطه  
کبر سن و استیلا و شخوفت که از لوازم ذات بنمایون بار و زکون حواس ظاهر و باطن  
از مقتضیات خویش از ان سعادت محروم و ممنوع گشتند و ضعف مزاج نیز اضافت غمت  
شده بود **نوع سوم** ان النمانین و بلغنها احوج سمعی الی نرجان با بطور و برین جرات  
و خسارت اقدام نموده مضمون قضیه اخلاص و دولت خواهی را بتجدید معروض آید  
علیه منشیان حضرت فلک رفعت گردانیدند تا صورت مطاوعت و بندگی ایشان  
را بر عرض رسانیدند و عذر نادر و توقف خواهند قدم بندید بحضرت ننوانستند  
فلم شوق و ارادت بر آمد نه بیای دولتی که عهودات و توفیق مؤید و معین آن باشد  
قرین حضرت سلطنت بنه و بارگاه معالی ملاد بال بالبنی و آله **نوع سوم** خلد الله

ایام سلطنته و ابد الی یوم البعث و النشور دوام مملکت بر رای جهان آرای و فکر صواب  
فرمای معروض و منتهی گردانید می آید که چون حضرت واجب الوجود تواتر آلاء و تقدست  
اسما و خواهد که علوشان و ترفیع مکان یکی از بندگان خاص الخاص بطوایف شرف  
و خواص نماید روز بروز امارات سعادت بر عنوان احوال او ظاهر و لایح گردانند و ساعه  
فاعة علامات اقبال دولت قرین الوب و اعلام و مقارن خافقات رایات او کند  
اقامت او موجب تمکن و بسطت باشد و عزیمت او منضمین فتح و نصرت و الحمد لله  
والله که این صفات از لوازم حضرت سلطنت بنه و لواحق جناب جلال دولت تاب  
حضرت شاهنشاهیست و در فتحی که فاتح ابواب کامکاری و لازم حالت سعادت  
و تخیار یست اولیا و اعدا با کسب و استعلاء آن حضرت قایل و ذاکرند بر موافقت  
دولت و موافقت بخت و سعادت شاکر بیت الله حیث حلتم جارکم و الامن دار و السور ندیم  
و العیش غرض و الجنایل حمت و الجو طلق و الراج النیم و النجم سعد و الزمان مساعد و الودکم و العبدکم  
بین توفیق برومفی که دست تصرف روزگار متعرض انفکاک آن ننواند شد لایزال بالو تهنیه  
اسباب سلطنت و مملکت بر موجب دلخواه بندگان حضرت را از مقتضیان ابام و لبای  
بحق حقه صحت **نوع دوم در جواب بال شاه با امر او و زرا**  
**نوع اول** رواتب دعا و خدمت و وظائف ثنا و عبودیت در مال بشارت  
مقاطر انعام فلان با اعلام ان مبارزت و بانها سابقین نموده بود در این او  
قانت و ابر حالات محاط علوم و مستوعب مفهوم کشت امداد دولت خواهی و افراد  
دعا کوبی در رخاوی آن مندرج بود از کمال مطاوعت و شمول دوستداری و متابعت  
ان بکانه مستبعد نبود و اما قضیه فتحی که دست دله چون اعانت توفیق و اداست  
تا بعد از حضرت رب العالمین عز سلطانه و بهر بهانه در باره ماز بارت از انست که  
بسفارت قلم و وساطت رقم از عهد عشره عشر آن نفی توان نموده و بکرات این  
عنایات و عاطفت مشاهد و معاین گشته درین باب باطلان جه احتیاج شرفی شارقنا  
و ضعف طلا بعنا و کم من فانب سنسندرک مملکت اعدای اگر با مال حوافر بکران جهان  
بمکان و نگاه آسمان فرسای و باد پایان زمین نورد حضرت ماکرد و بدختم سنان  
ابد و سهام صاعقه کردار و ضرب شمشیر با و بران و اعمال رباح و سنان دمار از روز



کار ایشان برآورده شود چه عجب ما عرضا کلب الاجوب و ما عاونا بیت الاجوب  
می باید که دولت خواهان را با ستمت آن دولت که مستغال از نعمت دولت  
روز بروز امداد استظهار متواتر باشد و اسباب اشتیاق چه از انگاه باز که تاج خروید  
نماینده مفرق کسروی باشد ظفر اعمارن عزیمت و دولت را موافق اقامت یافته ایم  
و نحن انکس لنا فکره بعیش بامضی بایقی و من الله التوفیق والتايد **نوعی و مر**  
خلوص عقیدت و صفای طوبی که فلان نموده آن صورت بواسطه تجارت احوال و اعمال  
و افعال و اقوال او بر حضرت شریفه ماکشوف بود درین نفر بر که بنجد بد بعرض کسری  
و ثوق طاعنداری از زیارت شد و عذری خواسته و صنف مزاج و کسری و کسری  
خت مانع حضور دانسته مقبول و مسموع چون ما را بکلیات فضا با وجلیات حرکات  
و سکناات احاطت حاصل است او را در تاج و توقف معذور و کشیم می باید که برقرار  
و ظایف صواعق ادعیه قیام نموده بر ریاض دولت و جهان بانی ما استظار امطار رحمت  
و عاطفت از حضرت عزت جل جلاله واجب دانند که هر آنکه با جابت بیوند دانش و  
نعمانی **نوع سوم** اظهار دولت خواهی و اعلان اسرار بسندید کرداری که فلان  
نموده و از میان تا پیدات ربانی عساکر منصوره ما را اتفاق افتاد بهجت و مسرت  
نموده و در بشارت افزوده از کمال دوستداری و شمول هواخواهی و دور  
مطاوعت و موافقت و صنوف متابعت و انقیاد او مستبعد و سبندع نموده که انج  
خلوص عفاید و صفاسر ایراد ما را معلوم و محقق و مقرر و مصور شده زبان تفریر از عهد  
نبین و توضیح آن تفصی نتواند نمود و باینکه قدرت توجه بدینجا نبی میسر شدی  
تا از میان نصایح و برکات ارشادات او مجدد اخطی موفرو نصیبی موفی دست  
دادی بهر حال از توجه ضمیر روشن و تاثیرات اوقات استمداد و استر شالی رده  
و یقینست که آنرا اثر باشد انشاء الله تعالی می باید که با اعلام سوارخ فضا با وعوا  
رض مهمات که انعام آن موجب از دیاد اسباب سلطنت و سبب رونق کارخانه مملکت  
کرده و صلاح بندگان خدای تعالی بدان منوط و مربوط باشد اعمال نورزد و الله یوید  
بنصره من یشاء **فصل دوم در کتبات بال**  
شایان و امراد و صورت مکتوب و جواب صورت **دولت**

مکتوب بال شاه با امر **نوع اول** امیر شیخ محمد بعنایت ما مخصوص گشته  
النفات و تعلق خاطر وافر شناسد می باید که بهمی که موسوم شده بجد تمام اشتغال  
ناید و امر از هزاره و لشکر یا ندرا استمالت دل بر استخلاص فلان مملکت باعث و  
محض گردد و اگر یکجکا احتیاج افتد بزودی اعلام دهد تا جمعی از امر او عساکر منصوب  
بمدد فرستاده شد **نوع دوم** امیر طغانتمور بداند که درین وقت امارت فلان  
هزاره که داخل تومان اوست شیخ علی که قدیم بیدر او تعلق داشته تفویض فرمودیم  
می باید که چون واقف گره دست او در تصرف امور مهمات آن هزاره قوی دارد تا او  
بضبط مصالح ایشان قیام نماید و چنان سازد که بوقت احتیاج با جبر و جبه و از وق نام  
بزودی حاضر تواند شد **نوع سوم** امیر عمو بداند که مد نیست تا او را بیامین  
لشکر فلان ولایت و اولکا فرستاده ایم و تا غایت خبری نرسید می باید که چون  
واقف گره از مجاری حالات اعلام دهد و اگر بعضی از امر آن لشکر بتر مشغول  
شوند بحضرت مانوده چون حکم برسد بران موجب بتقدیم رساند و موافقان  
و مطیعان را تربیت و محافظت واجب دانند و بعنایت نظر گردانند صحت هر  
**نوع چهارم** جواب امر ایاد شاه **نوع اول** خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی فی الخا  
فوقین شانه بند کینه روی برخاک نهاده از حضرت عزت دوام سلطنت و مملکت  
سوال می کند سنجاب بالا اشارتی که در باب امر او لشکریان و استخلاص فلان  
مملکت نفاذ یافته بر دل و جان محمول و مقبولست تا غایت بطلبیدن یکجکا احتیاج نفاذ  
بفیض فضل آسمی و استخلاص فلان مملکت نفاذ یافته و بفرز دولت شاهنشاهی امید  
است که بطلبیدن یکجکا احتیاج نباشد و مساعی جمیده بنده و لشکریان در نیکو بند  
ن بر وضوح بیوند دانش و الله تعالی **نوع دوم** اعلی الله شانه و رفع اعلی  
اسمه کن مکانه کمتر بن بندگان زمین بارگاه اعلی بلب اخلاص مقبل گردانیده حکم جهان  
مطاع را که در باب امارت هزاره فلان که داخل تومان بند کینه است و شیخ علی  
سپور غامبشی رفت تاج نارک ساخت و بر حسب فرمان اعلی اعلاه الله تعالی امر ارده  
و صد از هزاره را با لشکریان ایشان بدو سپرد و او بتدبیر ایشان مشغولست  
امید که مصالح دین و دولت بروفق جهان ارای ساخت گشته انشاء الله تعالی



دوام سلطنت مقارن عمر ابد و بقا و سرمدی **نوع سوم** خلد الله سلطانه و اعلى علی  
الغراق مکان کمتر بنندگان کسر برخاک مطاوعت نهال بتقبیل حکم مطاع که با بروج سوار  
بجاریه می نماید عرضه می دارد که امر این اولک و ولایت بفضل حق عزاسمه و فرد دولت ابد  
پیوند ادا ما الله تعالی بروفق دل خواه دولت خواهانست و مجموع امر او شکر بیان  
مطیع و مفاد و امتثال او امر شریف را بجان کسباری متعلق و استحقاق سپور غایتی و  
طفت حاصل و الامرا علی جهان بکام بال **فصل سوم در مکاتبات**  
**تبات و زرا دو صورت مکتوب و جواب و صورت اول**  
**مکتوب** بال شاه بوزرا **نوع اول** صاحب اعظم خواجه شمس الدین می باید که  
بجد تمام بضبط مهمات خواند و تدبیر احوال دیوان و ترتیب عساکر منقول و اشتغال  
نماید و چنان سازد که چون بوجه خواند و حضور شکر بیان احتیاج افتد مدبر و مرتب  
باشد تا سپور غایتی مخصوص کرده **نوع دوم** صاحب اعظم خواجه غیاث الدین  
معلوم داند که بوقت در باب عمارات ایوان البر شریفه تو اکید بلیغ رفته بود که در  
خاطر است که انرا رونقی بر دیگر جهات خیرات بل فایز تر سایر ابواب مبرات باشد  
می باید که معماران را بجد تمام بر کار آورد و از هر وجه که نقد تر باشد مصالح عمارت کر  
داند چنانکه درین تابستان با تمام رسد ان شاء الله تعالی **نوع سوم** صاحب  
اعظم خواجه غیاث الدین معلوم داند که اعظم خواجه جمال الدین معلوم داند که بکرات  
جهت مصالح کبر کیرافی مبالغت رفته و تا غایت بنواب و جوئی ز رسید و مهمات  
خاصه مهمل مانده می باید که چون واقف کرده بتدبیر و ترتیب آن و جوه بروجهی قیام  
نماید که انرا مساعی جمیده او عافریب بوضوح انجامد و نواب کر کیرافی شکر گویند  
**صورت دوم جواب و زرا بیاد شاه نوع اول**  
خلد الله سلطانه و اعلى فی ممالک الارض شانه کمتر بنندگان روی برخاک  
نهاد عرضه میدارد که چون حکم برسیخ همایون لازال نافذ فی الاقطار و الاکناف چنان  
ترتیب و جوهات خواند نهاد یافته کمتر بنندگان خود بیشتر محصلان را با طراف  
ولایات فرستاد بود و بمنصرفان تو اکید بلیغ نوشته ناشد و روز ناکفته بدم  
و زوج و جوات مشغول گردند و محصلان بعضی آمده اند و جمعی دیگر متعاقب می رسند

چون مجموع و جومات در خوره حصول آید تسلیم نواب خواند عامه کرده شود ان شاء الله  
الله تعالی جهان بکام و دور فلک متابع احکام **نوع دوم** خلد الله سلطانه و ابد مملکت کمتر  
بنندگان عرضه می دارد که چون از انگاه باز که حکم جهان متابع در باب عمارت ابواب البر  
شریفه نهاد یافته هندکان و معماران و سایر کارکنان بشب و روز بهارت مشغولند  
هر روز سبب درد از انبیا و نجار و حجار و نعل درکار و الحاق عمارتی خواهد بود که دیر روز  
کار مثل آن ندیده باشد امید است که بسندیده رای صواب فرمای که هر ان شاء الله  
تعالی و جوه مصالح عمارت ترتیب و تقصیری بدان راه نمی باید جهان بکام بال **نوع سوم**  
خلد الله مملکت و سلطانه و اعلى فی ممالک الارض شانه کمتر بنندگان روی برخاک نهاد  
عرضه میدارد که و جومات کر کیرافی برو لایق حواله رفته بیش از ان در وجه موجب  
جمعی از امر او شکر بیان نهاد بودند و ایشان نصرف کرده بطلان موضع با شارت همایون  
رفته اند بروات دیوان کر کیرافی راجع گردانیده بر موضعی دیگر حواله غایت ده روز  
دیگر بوصول پیوند داشت ان شاء الله تعالی جهان معر فرمان بال **فصل دوم**  
**جهان هر در مکاتبات بال شاه و ملوک و لایات دو صورت مکتوب و جواب**  
**صورت اول** مکتوب بال شاه بملوک **نوع اول** صاحب اعظم شمس الدین بدانند که غایت و مرتبت ما شامل حال اوست و منت پر تقویت امر  
و موقوف می باید که محافظت ولایت و رعایت رعیت مشغول باشد و در ترویج احوال  
خوب و تسلیم محصلان سعی که مرغ و سیخ باشد بجای آورد و از مجاری حالات اعلام  
دست **نوع دوم** شروانشاه اعظم غیاث الدین معلوم داند که بوقت حضور تقرر  
شده بود که جهت مساعدت شکر منصور و دو نومان مرد لشکری با جبر جبهه و اسلحه  
و زروق تمام مرتب گردانیده بر نشاند تا غایت انتظار می رود می باید که چون واقف  
شده بروجهی که التزام نمود و دو نومان مرد مرتب مسلح را بزودی در محبت یکی از برا  
درین و فرزندان اینجا رسد تا بجلالمت و کوچ دادن مشغول باشد **نوع سوم**  
امیر مظفر الدین معلوم داند که درین وقت جهت ترتیب عساکر منصور بروجهی چند  
جنبه جنت می باید که چون واقف کرده رنج از متوجهات جیلان واجب آن سال  
وزیر دیوان می باید که چون دلو بزودی ترتیب کرده در محبت عافانمور اینجا فرستند



**صورت** **نوع اول** ابد الله ملكه و خلد سلطنة كثرين بندگان زمين حضرت بلب ادب  
 بوسيد بعد از اقامت فرايض خمس بدعا دولت مشغولست بنده نوازي و عا  
 طفقي كه اقلام اقليم كنند ان جوان نموده اند از عاطفت آن حضرت مستعد دانست  
 بر حسب حكم مطاع و فرمان واجب الانباع در محافظت ولايت و رعایت رعيت  
 احوال ني و زرد و جويا ت فوانه بمحصلان تسليم كرده شد امور اين طرف بر رونق و  
 دل خواه راي مهابون ساخته بال **نوع دوم** اخلاص الله لترفة الخلايق سلطان و رفع  
 على السماكين محله و مكانه كثرين بندگان زمين حضرت بوسيد بوظيفة دولت و نوبت خواهي  
 مشغولست بر حسب حكم جهان مطاع بيست هزار سوار شمشير زن مسلح مرتب گردانيد  
 تا پنج روز ديگر در صحن بنده زاده محمد شرف زمين بوسيد بوسيد باشد امور سلطنت  
 بر وفق راي جهان افروز ساخته بال محمد وآله **نوع سوم** اعلى الله على الفرقدين قدرة  
 و نقد بين الخافقين امر كثرين بندگان روى برخاك نهاده از حضرت محمدت دوام دولتي  
 روز افزون كه مقارن عمر ابد بال سوال مي كند سنجي بال بهر عرض مي رساند كه منوچ  
 اين سالنه كبلان بينده بر موجب حكم مطاع باده نخته جامه مصري و بنجاء سراپ  
 كبلكي در صحن بدر الدين حاجي بدرگاه جهان بناه فرستال شده اميد است كه محل قبول  
 نواب حضرت اعلى اعلاء الله تعالى با بدانش و الله العزيز جهان مستخر فرمان بال  
**فصل پنجم در مكاتبات خوانين بال شاه بيكديگر**  
**دو صورت مکتوب و جواب صورت اول** **نوع اول** نجواب مهابون خانون معظمه ملكه الملكات ملكه الذات والصفات  
 بانوي ابران و نوران زبدت عصمتها خدمات رساننده مي آيد كه ارزومندي  
 بال نساي شريف بدرجه كمالست اتفاق دولت ملاقات عما قريب بال مدتيست تا اخبار  
 سلامتي و صحت ذات شريف باز نرساننده اند مانع اشتغال با موركاراني بال  
 نوقعست كه فساد و معقدان بر تعاقب آيند و روند و از مجاري حالات اعلاء دهند  
 و اخبار صحت و سلامت و رفعت و كرامت باز نماند تا موجب تسلي خاطر باشند  
 جهان بكام بال **نوع دوم** نجانب مهابون خانون معظمه ملكه الملكات ذات

والسعادات بلفيس الزمان خديجة الدوران بانوي جهان عصمة الدنيا والدين صفوة الامام  
 والمسلمين زبدت عظمتها پرستار كنند روانب بندكي ارسال مي كند و بدل و جان  
 خوانان شرفي دست بوس ميما شد و از حضرت ربت العالمين جسل جلالة ادراك  
 آن امنيت بمطلبه عما قريب ميسر بال **نوع سوم** مهابون خانون معظمه ملكه الملكات ملكه  
 المجدرات سلطان خوانين الزمان فاطمة الدوران صفوة الدنيا والدين موارده مقرر دولت  
 وسعادت و متكا و سلطنت و عظمت بال اوليا حضرت منصور و اعداء مملكت مهور حق الملك  
 الغفور جاريه ضعيفه بوظايف بندكي و اخلاص قيام مي نمايد و دوام دولت و مزبد جاه و حشمت  
 از حضرت عزت مي طلبد با جابت مغزون بال **صورت دوم**  
**نوع اول** مشرفة دوست نواز بلب ادب و نياز بوسيد بر ديد نهاده  
 اصناف آن خدمت و اخلاص موجه مهابون اعلى مي گرداند اشتياق با دراك النفا از خيبر  
 احصا خارجست در يافت آن امنيت كه اعزاماني در جهان بيست هر چه زودتر ميسر باد  
 بمحروال **نوع دوم** مكانه شريفه خواهرم خانون معظمه ملكه الملكات زبدت عظمتها در  
 بهر من اوقات رسانند مورد آن بنگريم و تقبيل تلقى يافت اصناف دعوات و ارسال  
 مي افتد اشتياق مع قزيب العهد نهايت پديريست ادراك امنيت ملاقات عما قريب  
 محصل و ميسر بال باليني وآله **نوع سوم** مفاوضه شريفه خانون معظمه بانوي جهان ملكه ابران  
 و نوران استنبه الزمان زبدت دولتها و عظمتها در اعز اوقات و اكرم حالات وارد و اصل  
 شد و بوردان امداد استبشار تو اند و نوارد يافت دعا و حمد فراوان رساننده مي  
 آيد اشتياق با دراك شرف حضور مبارك چون مكارم اخلاق و محاسن صورتي و معنوي  
 آن بكانه اتفاق نهايت ندارد اسباب النفا بروهي كه مطلوب و مرغوبست ميسر و ميسر بال  
 بانوي وآله **فصل ششم در مكاتبات خوانين بال شاه**  
**و خدم دو صورت مکتوب و جواب صورت اول**  
**نوع اول** معتمد جوهر بدانند كه در بين وقت بمصعانت و اجناس  
 نه بد و سپرده ايم احيا جنت مي بايد كه چون واقف گردد بر موجب تفصيلي كه فرستال  
 شد مصعانت و اجناس را استنصاب نموده در روز منوجه اينجانب كه هو و اگر اورا  
 باشد در صحن معندي كه با مانع با رساند بفرستند **نوع دوم** معتمد كافر بدانند كه



چون موسم بهار درآمده و دبهها و خاصه را عمارت و زراعت احتیاجست می باید که چون  
واقف گشته در روز بمارت با عانت خاصه مشغول شود و زمینها در زراعت آورده مجموع  
حبوبات زرع کند و نوعی کاشد که اثرند ببرد و کفایت او روز بروز ظهور یابد تا موجب  
مزید تقویت و تربیت گشته **نوع سوم** معتد یا قوت بداند که درین وقت نمودند که  
بعضی از سقفات املاک روی بخواب نهاده مردم با سبهار آن رغبت نمی کنند می باید که چون  
مکتوب رسد در روز بمارت خانهات و حمامات و دکاکت مشغول گشته و وجوه عمارت  
او و جوی که بنحو بل اوست بمصرف رساند و اگر بزیارت احتیاج افتد از معتقدان جوهر  
و کافور بستاند و یافته وصول بدین فخرالدین معمار بر سر آن عمارات باشد و صدرا الدین  
بیتکی محاسبه جمع و خرج را بقلم محفوظ و مضبوط آورد تا خطی اتفاق نیفتد معتد یا قوت  
موجب بودی و شهری ایشان چنانکه با خواجات وافی باشد مقرر گرداند از جمع او  
محسوب افتد **صورت دوم جواب خدمتخواهین**  
**نوع اول** فرمان مطاع و حکم واجب الا نباع بکمر بنندگان رسید بوسیده  
بر سر نهاد بر موجب فرمان آلات مرصع و اجناس بخت دست معتد قتلغوبق  
فرستاده شد که بنده کینه را بواسطه محافظت مرصعات باقی و آلات در اهتمام اوست  
مجال وصول بشرف زمین بکس نبود و در محافظت آن برد بکری اعمال نداست این  
عذر در محل قبول بار و جهان بکام بالنبی و آل الکرام **نوع دوم** زبده عصمتها فروان  
بنده نواز بلب ادب بوسیده بر دیده نهاده عرض می دارد که بیش از آنکه حکم  
مطاع و اصل شود و خدایان را طلب داشته مجموع باغات و زمینها مزروع گردانند  
امیدست که بفضل حق تعالی و بفر دولت ابد بیوند محصول این سال زیارت از سر  
گذشته باشد لکنش و الله تعالی جهان بکام بار **نوع سوم** زاد الله عصمتها بنده  
فرمان اعلی را اعلاه الله تعالی بلب ادب بوسیده بر سر نهاده اشارتی که در باب خدای  
مستفادات و عمارت آن فرموده چندان خوانی نیست اما مع هذا معماران و بنایان  
و تجاران بکار مشغولند و وجوه عمارت بنده از جمیع خود مرتب دارد و خرج می کند خود  
کان فخر الدین معمار و صدرا الدین بنکی ملازم اند و او امر شریفه را مطیع و خفا و مرصع  
روز بروز می ستاند عظمت بردام بار **فصل هفتم**

در مکاتبات و زراعت و خوانین بار شاه دو صورت مکتوب و جواب صورت  
**اول مکتوب و زراعت خوانین نوع اول** مهاد علی خدا یگان خوانین جهان  
بانوی ایران و توران مالک الملکان ذات العلی و السعادت همواره ملا د  
اکابر دین و دولت و ملجاء اعظم ملک و ملت بار دوسنداران در کنف سلامت  
فارغ البال و بدسکالان در نیه خسران و خذلان مقید و یل و وبال بمحمد و آل خیر آل بنده  
کینه زمین حضرت بوسیده عرض می دارد بموجب حکم بر لغ نمایان خلد ملکه بمارت  
سر ای مبارک که جهت بندگی مهاد علی ساخته می شود مشغولست امیدست که عن قریب  
بر حسب ارادت خاطر شریف با غام رسد ان شاء الله تعالی تا خبر بنده از ملازمت  
بارگاه جهان پناه فضیله عمارت و ضبط مهمات شهر و ولایت بفرست عرض دکن  
رحمت بنی درین داند جهان بکام بار **نوع دوم** سر ادق جاه و جلال خاتون خوانین  
جهان ملکه ایران و توران مالک زمین و زمان بقیس جهان آسیه دوران تا قیام ساعت  
ملاطوایف عالمیان و معال طیفات صنادید جهان بار بنده و دعاگوی دولت خواه زمین  
بارگاه رفیع بوسیده عرض می دارد که اشارتی که در باب وجوئات آن حضرت فرموده بودند  
تقدردار مصحوب خواجه معظم الخواص ریحان فرسنگ امیدست که مساعی بنده کینه  
شکرت افتد لکنش و الله جهان بکام بار **نوع سوم** استار دولت پناه خدا یگان ملکه  
الملکات مالکة الخواص المعظمت خدیجه الدهر فاطمة العصر عصمة الدنیا و الدین در عزم  
حنیف و عظم سالیان نامعده و مستند دل بار او لبها منصور و مقبول و اعدا مقهور  
و مخدول بکن الرسول و البتول بنده کینه بر عادت معهود بوظیفه دعا دولت ابد  
بوند مشغولست درین مدت بواسطه تربیت وجوئات خوانانه از ملازمت رکاب  
نمایان بندگی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی بحرمان مخصوص است بعنایت و تربیت  
زبده عظمها امیدوارست که عذر خواه بنده کینه کمره سالها نامنهای در حفظ و حرا  
ست حضرت الهی بار **صورت دوم جواب خوانین**  
**نوع اول** احوالی که صاحب اعظم سلطان الوزرا زید قدر در باب عمارت  
سر ای مبارک و ضمیمه لایب نموده بود بوفوف پیوست چون اعمال بر  
سعی جمیده حسن اهتمام خدمتش وافرست در احکام بنیان و نسبدارکان و اجا



اوضاع و توسیع عرضه باغی که دایره خواهد بود تربیت حوض خانه و اجراء آب برنجاری  
که شبکان سرای مشرف باشد بنا کید وصیت احتیاج نمی افتد خلف خاص بر سبیل  
سیورغال فرستاد شد **نوع دوم** مکتوب صاحب اعظم سلطان الوزرا عز  
نصره رسید و بر مضمون و قوف افتد و جهی که بردست معتمد ریحان فرستاد بود  
رسید و بخدمت مقرون کشت اما ترویج بوفاتی و جوایب خاصه که بر جهات غفا  
وات است و ارتفاعات مواضع مرز و عی بنواب رساند در تحصیل مجد و مجتهد باشند  
بزیارت تا کید حاجت نیست **نوع سوم** احوالی که صاحب اعظم زید قدره بجل اند  
رسانید بود در بندگی حضرت اعلی اعلاء الله تعالی بعرض رسید و چون سبب تاخیر  
از ملازمت تدبیر و جوایب خواند بود اغدار محل قبول یافت نوعی سازد که وجوه خواند  
بزودی نقد کده نادرتوجه استیصال نماید **فصل هشتم**  
**در مکاتبات امرا و وزرا و صورت مکتوب و جواب صورت**  
**اول مکتوب امرا و وزرا نوع اول** بجناب شریف صاحب اعظم سلطان  
الوزرا مدبر امور الممالک نظام و افتخار جهان المخصوص بخواطف حضرت  
الرحمن خواجه تاج الحق والدین عزت انصار دوله محب مخلص خدمات نامحدود  
ابلاغ و ارسال می کند لشتیاق بالشفاف شریف چون وفور محارم و معالی جناب عی  
و اهتمام بهام بندکان خدای تعالی بی نهایت است اسباب وصول خدمت عما قریب  
میسر بال بالبنی و آل و اصحابه **نوع دوم** جناب شریف صاحب اعظم سلطان  
الوزرا فی العالم مدبر الممالک اصف العهد دستور الشرف والوزر نظام و افتخار  
خواجه شمس الحق والدین سالیان نامحدود مدبر مصالح و امور و ملایط و طوبی  
جمهور بال مخلص دولت خواه خدمتی مشحون بانواع اخلاص و وفای و مبرا از شغف  
تکلف و نفاق بجناب دولت مآب ارسال می کند و دام دولت از حضرت عزت  
می طلبد **نوع سوم** همواره تدابیر جهانگیر صاحب اعظم مدبر امور و  
دستور البر و البحر اصف الزمان نظام عالک جهان خواجه غیاث الحق والدین کرام  
جهانیان و مال استظهار عالمیان بالامور دین و دولت بروفی ارادت را بی  
شریف ساخته و روزنامه عظم و جلالت بر مقتضای فکر مشک کشای برداخته

و آله اشتیاق با دراک دولت ملاقات که اعز مطالب و اشرف مآرب است  
منجا و ز الامکانست دریافت آن امنیت عما قریب میسر و محصل بال و اگر امرا در اوا  
بل مکتوبات که بوزرا نویسد بدعا اقتضار کند بی ذکر الفاب و اعز الله انصاره و ضاعف  
اقتداره نویسد مناسب باشد **نوع دوم جواب وزرا**  
بالامرا **نوع اول** شرفه مخلص نواز که از جانب عالی نوس اعظم اعدل خسرو امرا  
جهان نکهبان شکر کش ایران زیدت مودلته بداعی دولت خواه مبادر شده اعز  
اوقات و اگر کم حالات رسانیدند چون مضمون آن مشتمل بر حصول مرادات و تکمیل  
سعادات بود امداد شکر نواز و تعاقب یافت خدمتی که مبرا از شوا یب ربا و دعای  
مشحون بانواع صدق و صفاموجه جناب امارت بناه گردانیده می آید که اشتیاق بغیر  
غرا و طلعت ملک سیمانی نهایت است دریافت آن مطلب که اشرف مطالب است عما  
قریب میسر بال بالبنی و آل **نوع دوم** مفاوضه و می گردار نوس اعظم خسرو اعدل  
اکرم دارای زمان نکهبان جهان زیدت مودلته در خوشن زین و فقی و شریفترین کاعین  
مخلص دولت خواه وارد و واصل شد از وصول ان امداد بهجت و مسرت نواز یافت  
و بورود آن اصناف امانی و آمال متواتر و متواصل کشت خدمتی از کشتین احصا خالی  
و بمنیات اخلاص و انحال حالی بجناب عالی ارسال می افتد اشتیاق بالشفاف کربم چون  
امداد فیض بزدانی که در باره آن جناب متواتر است بی نهایت است اسباب اتصال  
بر احسن اوضاع و احوال میسر بال بالبنی و آل **نوع سوم** مکاتبات فیض کسره و مخاطبه  
فیض پرور که خدمت نوبین اعظم خسرو کامران نکهبان زمین و زمان دارای عصر  
نقش دهر زیدت عظمه و دوله داعی دولت خواه را با صدرا آن مشرف گردانیده  
ز دست قضا و و راد که تبلیغ ابنا و واد و اتصال احوال محبت و اعتقال می گردند  
بوصول پیوست مورد آن بانواع نکریم تلقی یافت از و رده آن اصناف بهجت و مسرت  
و امداد فرج و غبطت متواتر و متعاقب شد خدمتی که غبار مداهنت بر اذبال آن  
نشیند و دعایی که جمال دیدن انرا دیده اغیار نه بیند بجناب دولت مآب ابلاغ و ارسال  
رده می آید لشتیاق بالشفاف شریف از خبر نبین و توصیف خارجت دریافت  
آن امنیت عما قریب میسر بال بالبنی و آل و اگر وزرا نیز از الفاب امرا اعراض نموده



بر ادام الله دولته ويا زاد الله معدنه اقتصار كنند روايشد **فصل**  
**نهم در مكاتبات و زرايكديگر دو صورت مکتوب و جواب صورت**  
**اول مکتوب نوع اول** بجناب دولت بناه خداوند صاحب اعظم  
سلطان الوزراء معاذ جماعه الوري مدبر امور الممالك السالك من طرق المعالي  
اوضح الممالك نظام وافتخار جهان ملاد و ملجاء اعظم ايران خواجه سعد الحق والدين  
تاج الاسلام والمسلمين عزت انصار دولته مخلص ترين دعاكوبان دولت خواه وظايف  
بندگی و اخلاص ارسال می کند شتیاف بالقاء طلعت طالع کشای و لقاء جهان آرای  
نه در ان نصابت که بتکرر اطوار و تکرر ادوار از عهد نبین و تقریر عشر معشار آن  
تقصی توان نمود اسباب ادراک شرف ملاقات که افضل مباحی و کشفی امنیت  
عما فریب محصول موصول بال بالقی و آله **نوع دوم** بجناب وزارت مآب خداوند  
صاحب اعظم دستور اعدل اکرم سلطان الو زرا فی العالم مغیث طوائف الامم  
مدبر امور الممالك مطاع کل ملوک و مالک آصف العهد و زبر الشرق و الغرب خواجه تاج  
الحق والدين نجم الاسلام والمسلمين با انقضاء زمان ملاد طبقات جمهور و خاصه  
متشکلات امور بال مخلص دولت خواه دعایی که از شوايب ربامع و امیر از کجبه  
صدق و صفای مزین و مجلا بجناب معلای ارسال می کند و از حضرت ایزدی جل جلاله  
که منضم بخدمت باشد در میخواهد و بیا من اجابت امید و ارمی باشد اللهم استجب  
**نوع سوم** بجناب معالی بناه صاحب اعظم مدبر امور العالم ناظم مصالح الامم  
آصف العهد دستور الشرق و الغرب صاحب دیوان الممالك المتقاده کل ملوک  
و مالک رحمه الله علی العالمین جمال الحق والدين کمال الاسلام والمسلمین ضاعف الله  
جلاله و حر علی العالمین ظلالة مخلص دولت خواه دعایی که از فواج اخلاص آن مشاء  
جانهارا معطر دارد و نوافخ اعتقاد آن اطایب و ارج بقلوب اهل و دله رساند و  
جناب کریم و مفر عظیم می گرداند کشتیاق با دراک شرف ملاقات حقا که از حد  
امکان و خبر نشایی منجا و زاست دریافت آن امنیت بروجهی مطلوب و وصف مرغ  
میسر و مهیا بال بالقی و آله **صورت دوم جواب**  
**نوع اول** مفاوضه مخلص نور خداوند صاحب اعظم سلطان الوزراء ملاد

108  
الوري مدبر امور الممالك صلاح العالم مستخدم ارباب السیف والقلم نظام جهان المویده  
بتأیید الرحمن خواجه عماد الحق الدين عون الاسلام والمسلمين عزت انصار دولته که چون  
ایام جوانی موجب مرتب بود و چون لقاء امانی جاد بسلوت از تبلیغ مبلغان احوال و دله  
و اریصال موصلان اخبار محبت و اعتقاد بدعا کوبی دولت خواه رسید موردان بانواع  
تکریم و تعظیم تلقی یافت و بر استماع اخبار سار و صحت و سلامت و جلالت و ظایف  
جد و شکر مرتب و موظف کشت خدمتی مبرا از شوايب تکلف و معرا از عوارض تدنق و  
تصلف بجناب جناب مآب ابلاغ و ارسال می افند شروع در بیان لواج اشتیاق و  
مض و حشت فراق مع تقارب الارواح و بنا عدا کشتیاق بهیج وجه نمی توان کرد صغیر  
انور و خاطر از هر برین دعوی کواهی عدلست امید ادراک شرف النفا که باطن را دراز  
نیام و ظاهر را در اینهاج می دآرد و متیقنست که عما فریب آن سعادت مساعدان کرامت  
معاوند کرده انشاء الله تعالی اسباب انتظام امور دولت و استجماع اوضاع رفت و  
حشت بروجه مطلوب مهیا و میسر بال بالقی و آله **نوع دوم** مکتوب  
صاحب اعظم مدبر ممالك العالم مستخدم ارباب السیف والقلم مستغید اصحاب الجیش  
و العلم کافل مصالح جمهور کاشف معضلات الامور سلطان الوزراء ملاد الوري اعدل  
من جل من الماء و الرطبین شمس الحق والدين و الدینا و الدین ضیاء الاسلام والمسلمین ضاعف  
الله جلالة و مد علی العالمین ظلالة که چون طلعت مشتری دلکشای بود و چون طلوع روشنی  
نمای مخلص ترین دولت خواهان رسانیدند **بیت** مجاری قلش را جو پیش لب بزم  
برای بوسه ز نرک ادب بنرسیدم بی برو نهادم نبردش نماز بر ابرش نهادم زمین پیوسیدم  
اضواف از بندگی و اخلاص موجه جناب فلک مقدار کرد انیده می آید و بر نواتر از منه و  
احوال دوام دولت و بناء ایام عظم و مسرت آن مصدر سعادت و منبع نبض کرامت  
از حضرت عزت سوال می رود با جابت مقرون بال بندگی چون مجامر اخلاق آن جناب  
عالی معطر و خدمتی چون مفاط مکارم مفر سالی معنیه بجناب دولت مآب ابلاغ می رود  
و از حضرت و ارباب المواهب اسند عا و وصول بندگی میکند مقرون اجابت بال **نوع**  
**مومر مثال** واجب الامثال از جانب جناب جلال و سده سدره مثال و روه و وصول  
یافت چون لقاء امانی موجب کامرانی بود و چون ایام عمر و زندگانی سبب ادراک شادمانی



پسند غلص معتقد رسانند بابر آن امداد بهجت تو ابر یافت و بابصال آن اسباب  
سرت نضا عطف بدیرفت و اضعا ف بندگی و اخلاص بجناب رفیع و سده منبع که معتقد  
و نمود و رود و مورد اکابر و اعظم بقاع و امصار است ابلاغ و ارسال نمیکند کشتیاق بادران  
شرف بندگی که منتها مطالب و مباحی و قصاری آمال و امانیت از حد نهای تجاوز  
یافته کسی که متضمن وصول بندگی باشد از حضرت مسبب الاسباب سوال می رود بابت  
شفوع و مقرون بال و اگر وزیر در مکتوب با جواب از اطناب القاب اعراض نمود  
بمجرد عا در اوایل مکتوبات اقتصار کند و اعز الله انصاره یا کسب الله علی العالمین طلاله  
یا ضاعف الله جلاله یا امثال آن دعوات دیگر نویند مناسب تر باشد **فصل دوم**  
**در مکاتبات ارکان دولت بیکدیگر صورت اقل مکتوب نوع اول**  
بجناب امیر اعظم قدوة الامراء الاعظم جامع المناقب و المکارم بهمدار ایران لشکر  
کش جهان کسب الدولة و الدین دامت دعوات نامعده و نجبات نامعده  
بنمیع می افتد کشتیاق بادران شرف ملاقات آن تصور غایات و تصویر نهیات  
خارجست دریافت آن مطلب عما قریب میسر بال **نوع دوم** بجناب صاحب اعظم ملک  
الوزراء افتخار ایران اعدل اکابر جهان خواجه امین الدولة و الدین اصیل الاسلام و المسیر  
زبیر قدرة خدمتی که فی انتها و تحقیقی فی انفضار رسانیده می آید غلبه نزاع و نیاز بادران  
طلعت شریفه و سده منبعه چون مکارم اخلاق آن بگانه آفاق از امد غایات و نهیات  
نهیات مستغنیست بسباب وصول بدین طلبت جسم عما قریب روزی بال بالبنی **نوع سوم**  
**نوع سوم** مجلس عالی امیر معظم قدوة اعظم امراء العالم جامع احکام الفرائض و النعم  
صاحب السیف و العلم شمس الدولة و الدین امیر محمد بیک ادام الله دولته دعا می چون  
صفات و احاسنات خدمتش از شوایب کدورت مصنی و خدمتی چون نقصان  
ملک مثالش از عوارض انتها مبرا ابلاغ و ارسال می افتد کشتیاق بالتقاء شریف در  
خبر بیان نمی کجند دریافت آن امنیت بروجهی که مطلوب خاطر و مرغوب ضمیرست محصل  
**صورت دوم جواب نوع اول** مکاتبه شریفه امیر اعظم  
مناقب المجد و الکرم بهمدار ایران لشکرکش جهان تاج الدولة و الدین امیر عی زبیر  
دولته در بهترین اوقات وارد و واصل شد مورد آن بانواع اعزاز و اکرام تلقی یافت

الطافی که در سلک فک کشیده و وفور عنایت و کمال حفاظت بر فوق بیوست اضعاف  
آن خدمات و عبودیات ارسال می افتد کشتیاق بالتقاء شریف درجه  
نصوی و آرد و وصول بدان امنیت کی شین توقف و توانی بال **نوع دوم** مفاد و ضمه  
جان پرور و مکاتبه فضل کسره که از جانب جناب امیر معظم اکبهدار مکرم جامع المناقب  
و المکارم قدوة الاعظم و الماکارم افتخار ایران غیاث الدولة و الدین زبیرت دولته  
صادر شده بود در وقتی چون موسم بهار جهان آرای و در موضعی چون ریاض و از بار نشاط  
فرزای مخلص ترین دولت خواهان رسانند از و رود شریفش امداد غبطت و شادی  
منوات و اسباب سرت متعاقب کشت خدمتی از شغفت آنها و وصفت انتصافی نیاز و  
عبودیتی متضمن صد بهر اکرام و اعزاز بجناب معلما اصداری می افتد کشتیاق بادران  
امنیت ملاقات از خبر عبارت منجوزست دریافت آن مطلوب بروجه مطلوب  
میسر بال **نوع سوم** مشرفه مخلص نواز که از جانب صاحب اعظم مری اکابر العالم کافل  
مناظم الخواص و العوام ناظم مصالح الانام بالسنه الاقلام افتخار ایران کمال الدولة و الدین  
لازل معظما مخلص ترین دعا گو یان اصدار فرموده بودند در این اوقات رسانند بابر  
آن انواع استبشار و وارد و واصل شد و اصناف استغفار حاصل آمد خدمتی که زبان خامه  
نیز بر آن قیام نتواند نمود و عبودیتی که بنان بیان از عهد تحریر آن میرون نتواند آمد بجناب  
علی طول الایام و اللیالی ارسال می افتد کشتیاق چون وفور مکارم و صنوف آثار  
از منبع کمال و معدن فضل و افضال فی نهایت است اسباب السعایر احسن و جوه میسر و  
میسر بال **فصل یازدهم در مکاتبات وزراء و اصحاب دیوان دو**  
**صورت مکتوب جواب نوع اول** مکتوب و زرا با صاحب  
**نوع اول** صاحب معظم مغز ایران خواجه سعد الدولة و الدین دام معظما بعد  
از تاس سلام و تحابا می باید که بند بر وجوهات خزانه که مبلغ آن بیست تومانست و بر  
بوکات او مقرر و بروات بران ناطق بجد نام مشغول باشد و شب و روز ناکفته بترویج  
و تحصیل رسانند بر دست معتمدان اینجا فرستند که ساعه فاعه احکام بمایون زبیر  
نقاد بمطالب آن وجوه نافذ می گهوه بجزیدن اکید حاجت نیست **نوع دوم** صاحب  
معظم جلال الوزراء خواجه شمس الدین می باید که چون واقف گهوه دانی نزد دیوان مسکن



را که در عهد اوست تا بروات جهت وجوآت مسکس از دیوان بروایت اطلاق  
رفته بزودی اینجا آورد **نوع سوم** صاحب معظم ملک الاکار خواجه تاج الدین معلوم دانند  
درین وقت تنقیح معاملات و افراغ محاسبات بلوک او واجب سال گذشته محصور او  
احتیاج است بی باید که تمسک که داشته از دیوان جات و بروات و احکام و غیره  
تمام را استفسار نموده اینجا آید و وجهی نیز که تحصیل او و نوکران او مقرر شده یا خود  
آورد که ساعه فاعه انتظار می رود **صورت دوم جواب اصحاب**  
**دیوان بوزرا نوع اول** مثال واجب الامتثال را اعلام الله تعالی بلب  
ادب و اطاعت و انقیاد بوسیده بر دهنده جهان بین نهاده شد اشارتی که در باب  
نهی و وجوآت خوانده صدور یافته از آن جلالت مبلغ ده تومان موجود بود در صحبت مستند  
توکل بنوعی بجناب بایون ارسال کرد ده تومان باقی را محصلان فرستاده بخدمت تمام تر  
و بیج و تحصیل می کنند امید است که با عطف بیست روز دیگر نقد شود و تسلیم خواهد بود  
انشاء الله تعالی کمتر بنندگان بکساعت از تدبیر آن مهمات غافل نیست امید است که  
مساعی جمیده او در آن جناب محمود و مشکور افتد انشاء الله تعالی **نوع دوم** اعزاء  
انصاره و ضاعف اقتداره کمتر بنندگان عرضه می دارد که اشارتی که در باب دفتر  
دیوان مسکس و بروات آن که بروایت اطلاق رفته صادر شده چون بنده را دور  
از آن حضرت عارضه روی نموده دفاتر و بروات را بردست صدر فخر الدین احمد  
بندگی فرستاد و چون بفضل حق و بمن دولت آباد پیوند معنی گرامت کرد و مسبب  
علی الریس بندگی شنید انشاء الله تعالی جهان بکام بال **نوع سوم** ضاعف عطف  
جلاله و مد علی العالمین ظلالة اشارتی که در باب معراج معاملات بلوک بنده که در سال  
گذشته واقع شده صدور یافته مجموع دفاتر و تمسکات را استفسار نموده متوجه  
بندگیست چون هنرمبارک شاه در بوجه سبقت نمود مصوب او این مزاحمت بجز عریض  
برساند رای بایون بدین معنی محبط گردد عظمت و جلالت تا قیام ساعت بال بانی  
**فصل دوم در بیان دیوان و ملوک و دیوان**  
**د و صورت مکتوب جواب صورت اول** مکتوب اصحاب دیوان  
بملوک و لایات **نوع اول** بجناب شریف صاحب اعظم ملک الوزرا افتخار

و نظام ایران اعدل اعظم جهان خواجه جمال الحق والدین زید قدر و عز نصره مخلص  
دولت خواه و ظایف اخلاص برتبت میدارد و لایزال استخبار احوال صحت و سلامت  
در رفت و کرامت آنجناب مشغول است و وصول مکاتبات شریفه را تا در انجام مهام  
صرف و وسع و بذل جهد واجب دانند منتظر دولت مستدام **نوع دوم** بجناب خداوند  
ملک معظم اعدل ملوک العجم نظام و افتخار ایران اکرم اعظم جهان عماد الدولة والدین زید  
قدر دعوات نامحدود و مکاتبات نامحدود ابلاغ و ارسال می افتد تعلق خاطر بادراک حضور  
شریف عما قریب بال اعلام می رود که وجهی از جمله مر سوم و بلوکات خداوند اطلاق فرمود  
ند و نوکر فرستاده تحصیل آن موجه شد اگر بخش بتمام آنجناب بزودی حصول پیوند  
و نوکر مقضی الحاحه مراجعت کند از و فور جا که نوازی مستبعد بقدر امداد اقبال لایزال  
بر نوکر ایام لبالی بال **نوع سوم** جناب دولت کشیان خداوند ملک اعظم اعدل ملوک  
العالم ملاد اکابر العرب و العجم اکرم صنادید الامم نظام و شهر بار ایران شمس الدولة والدین  
عجم الاسلام و المسلمین با نواع اللطاف لایزال ذی الجلال ابدی محاط و محفوظ بل و محاکمه  
زمان و طوارق حدثان را مساحت معلوم و لا مصروف بال بنی و آله و صحبه مخلصین  
بنندگان دولت خواه بر وظیفه بندگی و اخلاص موافقت نموده دوام ایام دولت از  
حضرت عزت می طلبد بجناب بال و لایزال و در و اشک شریفه را چشم انتظار بر راه  
است تا بهر اشارت که مامور زنت را به کرد که تمام بر میان بند و در وظیفه مطاوعت  
تجملین و مقدور باشد بکمالی آورد جهان بکام بال **نوع دوم** جواب ملوک و لایات  
باصحاب دیوان بزرگ **نوع اول** بخواجسته روح بخش که از جانب جناب  
زیر صاحب اعظم ملک الملوک الوزرا ملاد جمایه الوری نظام و افتخار ایران اکرم و اعدل  
اعظم جهان نظام الدولة والدین زید قدر بخلص معتقد و محب معتقد رسا بندند ماله  
نهج بواطن و زواهر و سبب اتیاح قلوب و ضما بر کشت مورد کرشم با صناف تیرم  
ملی شد و مقدم شریفیش بفتون تقدیم مخصوص و محبا کشت اصناف آن دعوات و  
نجات بجناب جات ماب ارسال می افتد اشتیاق بادراک ملاقات فوق  
غایات الامکان است کسباب وصول بدان امنیت عما قریب ممبر و محصل بال بانی  
واله و صحبه **نوع دوم** مشرفه مخلص نوار که از جانب جناب عالی خداوند صاحب اعظم



ساحت اذبال المجد والكرم جلال و زرار الافاق حلال شکلات المعانی علی الاطلاق افتخار  
ایران عماد الدولة والدین زید قدره بداعی دولت خواه صالر چون ایام سباب مال افزای  
بود و چون جام شراب مغوی قلوب و ارواح در وقتی که طیب ان باطیب لذات  
چنان لاف محازات می زد و در حالی که حلیه امال و املینه بود و رود و وصول یافت قدوم  
کر بمش بوظایف نکریم و تقدیم مخصوص شد و مقدم همیشه برواتب اجلال و تحصیل مجایز و تالیفات  
کشف اصناف آن دعوات بجانب رفیع اصداری می افتد کشتیاق بدر یافت ملاقات  
چون محاسن و مکارم آن خلاصه اعظم و اکارم از حد و بیان منجا و راست ادراک سادات  
النفا عما قریب معاون بالحق حق در ترویج واجب خداوندی بمنصرفان مبارک  
بلوغ امید است که نوکران عما قریب معضی الحاح مرا جعت کنند ان شاء الله تعالی موا  
ابد بیوند بال **نوع سوم** مکاتبه جان فزایی و مخاطبه دلربایی صاحب اعظم ولی الایادی و  
مولی النعم جلال الوزراء الافاق منیل المکارم و الفواضل بالکستخفاف نظام الدولة  
والدین عز نصره و مرعصره که موجب ابصال سرور و سبب ایراد بهجت و جور بود در رسد  
حالات وارد و اصل شد و مقدم کریمش با انواع تعظیم و تکریم معارض و مقابل کشت خدمتی  
از خیر توصیف خارج و بختی از حدود احصا منجا و بجانب معلل ارسال می افتد کشتیاق  
چون شمول الطاف الهی که در باره آن جناب نامتناهیست ادراک ملاقات که اثر  
مرادات است بی توقف و تعلل بمسیر بالمنه وجوده **فصل سیم**  
**در مکاتبات اصحاب دیوان با یکدیگر صورت اقل مکتوب نوع اول**  
بخدمت خداوند صاحب اعظم دستور عدل اکرم جلال الوزراء ملا و الوردی جامع انواع  
المکارم متبوع اصحاب المعالی من الاکابر و الاکارم افتخار و نظام ایران علا و الدوله و الدین  
زید قدره قنون خدمات و ضروب دعوات و محاب نبلغ می افتد کشتیاق بالنفا  
کریم چون اشتقاق اطباء نهایت ندارد ادراک مطلب النفا بمسیر و همیا بال **نوع دوم**  
بخدمت خداوند مولانا اعظم ملک فاضل الوزراء اظهر الوردی افتخار و نظام ایران اکرم  
عدل اعظم جهان شمس المله و الدین جمال الاسلام و المسلمین زید قدره و عز نصره بند  
مخلص معتقد خدمتی که غبار عوارض اعراض بر این دامن آن نکرد و وفادات شویب  
رعونف و کدورت موارد آن را منقص و مکر نکرد اند با نسایم اسما و محاب نبلغ

والحق

ارسال می کند کشتیاق نیاز یافت حضور شریف چون مکارم اخلاق آن افضل اکابر  
و اکارم آفاق نهایت بد بر نیست ادراک آن اخیت عن قریب بمسیر بالحق البنی و الاله  
طهار **نوع سوم** بجانب رفیع صاحب اعظم ملک الوزراء اقد و الاکابر الافاق جامع  
الفضائل بالکستخفاف منجز ایران تاج الدوله و الدین زید قدره انواع خدمات طبیات  
و افراده تجبات مبارکات و دعوات مستجابات نبلغ می افتد کشتیاق با دراکل حضور  
حیات بخش از خیر الصفا منجا و زمنت رتب الارباب اتفاق وصول بدولت وصال عما قریب  
رقیب و رفیق گرداند بحق من لای حق من بعد صی **نوع دوم** جواب **نوع اول**  
مکاتبه که بمحمد خداوند صاحب اعظم مولی الفضل و اکرم ملک الوزراء ملحا طوایف الوردی افتخار  
ایران افضل اعظم جهان معین الدوله و الدین نصیر الاسلام و المسلمین عز نصره در اکرم  
حالات و اوقات رسانند ملایمان بکریم و تعظیم و اجلال و تقدیم واجب شد اضما  
ان عبودیات و خدمات با قوافل اقبال بجانب جلال ارسال میکند کشتیاق بالنفا  
آن کان مکارم و معالی و مصدر اعظم و اعالی از خیر امکان بیر و نیست توفیق النفا بخوبی و  
جی و نیکوتر و صنی بمسیر بالحق البنی و الاله **نوع دوم** مفاوضه و حی مثال که جانب جلال خدا  
وند صاحب اعظم فاضل الوزراء جامع مکارم الاخلاق افضل اکارم الافاق افتخار و نظام  
ایران شرف الدوله و الدین زید قدره صادر سنده بود در اعز او فایب بداعی دولت  
خواه رسانند معدم آنرا بنقدیم و مواردش را بتبجیل و تکریم تلغی کرد اصناف آن خدمات  
وجه جناب محروس و سده مانوس گردانیده می اید کشتیاق بتقبیل انا مل امان بحسن  
و ابدی ایادی و رای بسش از حدود احصا و انتها بیر و نیست و یعلم الله تعالی که شب  
و روز سرعت النفا از حضرت کبریا آسند عای روه با جابت مقرون **نوع سوم**  
شره شریفه که و روه آن روح را آسایش و دیر ماد بیش بود از دست برید اخبار  
سلامت و زاید احوال رفعت و کرامت بدعا کوی دولت خواه رسید بعد از شرایط  
نجل و تکریم بلب اجلال و تعظیم مقبل گردانید کشتیاق بدر یافت شرف بندی  
از حد و غایات و احباء نهایت منجا و زمنت توفیق ادراک النفا عما قریب روزی  
بر منجه و وجه و لطفه **فصل چهارم** در مکاتبات سادات و  
مشایخ و قضاة بوزرا **نوع اول** مکتوب **نوع اول**

ملک



بندگی جناب بهایون مخدوم جهانیاں استظهار عالمیان ماده نعمت امن و امان ضاعف  
الله جلالة واسع علی العالمین بر ماند دعاگوی دولت خواه و ظایف بندگی و اخلاص ارسال  
می کند و از حضرت صمدیت و جناب جلال احدیت دوام دولت و مزید عظمت می طلبد  
باجابت مشفوع و مقرون بالارواسط جمادی الاخر این ضراعت از مقام معلوم صورت عرف  
یافت احوال ساکنان این بقعه و بیادگان این رفته روی در تراجیع نهاده است و نزدیکیست  
که از فرزندین بند حوادث و قبل بنویس در شهادت عتات افند که بر خسار آن ندارند  
چون الجلاج بلجاج مشغول گردند و چون فریبی شطرنج خود را در شرط رنج اندازند جمعی که پیش  
ازین فرسواری نمی دانستند اکنون بر بال پایان رومی سواری میکنند و بر کسبان تازی  
جوگان بازی ناچار سواران را بیاده و توانگران را بی سرمایه می باید بود غایبان بد عار  
دولت مشغولند و امیدوار عین عیم و مکرم جسم فریار کس این مشتی ضعیف حال  
کرده و متحیران بودای سرکشتگی را از تیه خذلان و خسران خلاص بخشند ان شاء الله تعالی  
جهان بکام بال **نوع دوم** سایه بهایی فرزند کی مخدوم جهانیاں بشت نباه عالمیان به  
رافت و راحت حضرت بزدان بر سر ساکنان رنج سکون و امانی اقالیم عالم بوقیون  
ابدالدهر مده و مبسوط بال و امید دین و دولت بمیان ندایر جهانگیر و صوایب را  
ملکت ارای منوط و مربوط محمد و آل او ابل محرم الحرام آن عبودات از مقام معلوم رفوع  
و معروض کشت احوال اعیان این ولایت بواسطه تعدی متقلبان و تقلب متغلبان روی  
در انحطاط نهاده و واجبات مستحقان که از دیوان مجری و محضی است و در دفاتر مبتلای  
فان منوط و موضوع گردانیده اند و ارباب استحقاق را محرم گذاشته دعاگوی دولت  
خواه باشند عار اهل ولایت زبان این جماعت شده این ضراعت محل عرض رسانیده  
امیدست که از انفا خاطر سعادت محسن امور امانی از مشایخ و موالی و خواص و عوام  
بل سابر طبقات ابام تجدید انتظامی و معانی جمعیت ایشان بتازه کی استحقاقی بدین  
مملکتان بانفاق بعد طاعة الله تعالی بروایت دعاگوی حضرت عالی به اعلاها الله تعالی  
اشغال نمایند که هر انیه با جابت مقرون کرده اند ان شاء الله العزیز توفیق اکتساب خبرت  
رفیق بال **نوع سوم** جناب دولت مآب بندگی مخدوم جهانیاں مای نعمت امن و امان  
استظهار عالمیان مایوم النشور ملا دو مقصد ارباب حاجات بل و روزگار بهایون

سفری اقتنا و ثوبات و اکتساب حسنات بالبنی و آل الطاهرین و از واجه الطاهرین  
هرات دعاگوی کینه بروض این ضراعت که او اخر محرم الحرام از موضع معروض می کرده  
مراحم مطالعه بهایون می شود بحمل انهایی رسانده که چون بموجب احکام مبارک حکومت  
نضا و تولیت امور شرعی این ولایت بپند دولت خواه تعلق گرفته جمعی از متقلبان  
هر وقت در کار نضا مدخل می سازند و متحاکمان را بحایت می گیرند و حقوق در محل و مراکز  
آن استوار نمی باید و داعی دولت خواه هیچ حال با آن جماعت مقاومت نمی تواند دفع  
تقلب ایشان قطعاً میسر نمی شود و واجب دید بروض این ضراعت مراحم مطالعه بهایون کشدن  
و از عنایت آن حضرت احد الامرین سوال کردن با اعنا از تقلد منصب قضا که برفوع  
احکام شرع تمشیت آن نمی تواند دلایل یا منع متقلبان از شروع در قضا مانده با جوار و احضا  
او از دین و احکام اسلام بر موقف فرموده شارح علیه الصلوة و السلام قیام تواند  
نمود که مخلص از این جناب بلی ازین دو امر است و توفیق دیگر دولت و عظمت تا قیام  
ساعت باقی بال و حفظه اینزدی حافظ و وافی بالبنی و آل **صورت دوم**  
**جواب و جوابات نوع سوم** یادداشتی که از جانب سده سیار  
بناه صادر شده بحمل و توقف بیوست و مورد آن بتکریم و تعدیم اختصاص یافت احوالی  
که در قیاب متقلبان و عجز امانی و ساکنان انجام خود بنحقی رسید و آن صورت در  
بندگی حضرت عرضه افتاد حکم بر لیخ بهایون نفاذ یافت که بعد الیوم هیچ افزیده  
از متقلبان مزاحم امانی و ساکنان انجام شوند و بیک سر موی تعدی و تطاول نکنند  
و از مطالبات باو واجب و مزاحمات باو رد محض و محتب باشند و هر کس از  
خوس که از قدیم باز تا غایت بهمی و مصلحتی مشغول بود و خلاصی از و را می بر  
فر بهمات خود اشتغال نمایند هیچ کس مزاحم عجز و ضعف نشود و همچنان مقرر  
شد حکم را روز جمعه در مسجد جامع بعد از اداء فریضه بر سر جمع بخوانند مرتضی اعظم فی  
باید بر فرار انعام مهام انام این معتقد را استنهاض واجب دانند تا بر موجب اشارت  
حکم خد متش مهمات تمشیت بد برداشته و الله تعالی مکان سبالت که مفر سعادت  
است بوجود شریفش سالیان بسیار عالی بالحق جد و آل **نوع دوم** در جواب مشایخ  
مقاوضه کرامت شوار که از جانب جناب ولایت مآب شیخ الاسلام اعظم سلطان



المشايخ المحققين مرشد طبقات السالكين كهف الخراج والخرمين مقتدای اهل ایمان جمال  
 الملة والدين شرف الاسلام والمسلمين دامت برکته صا در شده بمرید معتقد رسانیدند و  
 ابن بصوف ارادت تلقی یافت دعا و محبت فراوان از سال می افتد و همواره با خوار  
 بهمت مواد استظهار تراید و تضرع می باید احوال مستحقان ولایت که مرقوم اقلام  
 شریفه شده بعلم الله که تا این غایت معلوم نبود چون اعلام فرمودند مقرر شد که سبکی معتمد  
 از دیوان بدان ولایت آید و با سخن خراج نصرف منصرف مشغول گردد و واجبات مستحقان  
 را بر موجب که بدین در آمد و موازیر بران مشتمل است و دلخواه خود تسلیم مستحقان کند چون  
 خیانت منصرف عیون رسد بعد از تادیب و بازخواست بزرگ و دفع و طرد و قمع و غیره  
 یا بدو معول باشد در جمیع احوال اعتماد بر کمال النفات جناب ولایت بناه است و از  
 مال مستظهار دو جهانی میداند امیدوارست که در وقتی که لی مع الله وقت عبارت از آن  
 باشد بکوشد عیانی این معتقد را ملحوظ نظر شریف گرداند تا از عهد جنب امری خیر  
 و مصلحتی جیم جلیل که متحمل انفال و متکفل اعیان آن شده نفی تواند نمود برکات اندوس  
 شریفه شامل حال عموم اهل اسلام بالبالنی و آل الطاهرین و صحبه الاکرمین نوع سوم  
**در جواب قضات احوال** که مولانا اعظم اعدل الفضاة و الاحکام افضل و لایزال سلام  
 فی الایام مخفی و مقتدای ایران محی الملة والدين لا زال معظم اعلام فرمود بود بوفوف بیست  
 دعوات و نجایات فراوان تامل نماید کلمه چند که در باب متقلبان نوشته و شروع بشد  
 در احکام شرعی بر طریق تقلب و استیلا بیان کرده معلوم شد و در بندگی حضرت اعلا اعلا  
 الله تعالی بحمل عرض رسید حکم یافت که بر قول منصب افضا و آن ولایت بر مولانا عظم  
 مقرر باشد و متقلبان و هیچ آفریده از ابناء قان و نوکران بندگی خلد ملکه و اصحاب در  
 و بار غوجیان و شمنکان و بلجیان و غیرهم قطعاً و اصلاً در امور شرعی مدخل ندارند  
 و اگر ساخته باشند مولانا اعظم باتفاق اکابر شهر از سادات و مشایخ و موالی و غیرهم  
 مدخل ندهند و نسخبر ایشان التفات ننمایند و بمنع و دفع و هر وجه که تواند مشغور شوند  
 می باید که منوات مجاری حالات اعلام فرمایند و بنفوت اینجانب من کل الوجوه مستغفر  
 باشد معالی و فضایل جاوید بال **فصل بانزله** در مکاتبات و زیارات  
**و عمال ولایات صورت لقل مکتوب و زرا با عمال نوع لقل**

معظم مخفی ایران جلال الدین معلوم دانند که مدتیست تا او را بحکومت و منصرفی فلان  
 موضع نصب کرده فرستاده ایم و تا غایت وجو بات قسط اول که بحالات نازک  
 مستغرق است فرستاده از کمال کفایت او در مقام استیعال نمود می باید که چون واقف  
 گردد در ترویج ساعی بوده نوعی سازد که محصلان بزودی تمام مقضی الحاجه مراجعت نمایند  
 نادر بندگی حضرت عرضه داشت موجب مزید مراحم و عواطف گردد بزرگوارت جناب  
 حاجت نیست **نوع دوم** ملک الاکابر شرف الدولة والدين حاجی دام معظم  
 معلوم دانند که درین مدت او را بحکومت فلان ولایت فرستاده ایم امالی اینجا از طریق  
 معاش او شکایت باز میسایندند این معنی بسندیده نیست اگر در بندگی حضرت بعض  
 عرض رسد و جو تدارک مسدود گردد می باید که این نوع معاش گرفته امالی و ساکنان  
 را بکارم اخلاق و کمال اشتیاق و وفه نصفت و معدلت راضی گرداند و الا بمواخذت  
 بلیغ مواخذ و مخاطب گردد تا حقیقت داند **نوع سوم** ملک الاکابر قتلغوا چه بداند  
 که درین مدت او را شهنکی فلان ولایت فرستاده ایم اگر چه بعضی مردم متشکی اند اما  
 بعضی دیگر شاگرد می باید که زندگانی برومی کنند که ممکنان باتفاق از و راضی و شاگرد  
 باشند تا موجب مزید تقویت و تربیت گردد انشا الله تعالی **صورت**  
**نوع اول** جواب عمال ولایات **بوزرا نوع لقل** خلد الله جلاله و اکسبغ علی  
 العالمین ظلاله کمترین بندکان زمین بوسیده عرضه میدارد که مضمونات او امر شریفه  
 و احکام عالی را بلبب تعظیم بوسیده تاج تارک ساخت و بر موجب فرمان مطاع و حکم  
 واجب الاستماع و الا اتباع بند سیر و ترویج وجو هات بجد تمام مشغولست امیدست که  
 عمارت در خور حصول آید و عوایم و خدام و اصل کرده انشاء الله تعالی جهان بکام بال  
**نوع دوم** اعز الله انصار دوله کمترین بندکان بلم موافق اعلام کوهر بار مشرف  
 شده زمین حضرت می بوسد اشارتی که فرموده اند و از شکایت امالی اینجا اخبار واجب  
 دانسته صورت حال است که بیشتر مودیان احوال دیوانی این ولایت در اداء و  
 جو تکمیل می نمایند و با عذار عمک میجو لند و چون از حضرت وزارت بناء حفت  
 بانواع الالا و ابدت بالظفر علی الاعدا بمطالبت و ترویج و جو اشارت هاون  
 نقل می باید بالضرور در تحصیل آن مجد و مجتهد می باید بود و این جماعت را بواسطه



سوء معاملات تحمل آن مطالبت نمی باشد و شکایت می کنند اگر جمعی که بادیوان معارض  
نداشته باشند و هیچ حال بند را با ایشان تعلق نه شکایتی کنند بند را ناچار ملزم باید بود  
و بارضا این جماعت قیام نمود اما این قسم وجود ندارد و مکتوبی که اکابر و اعیان شهر در بار  
براعت ساخت بند نوشته اند مصدق آن عرضه داشت می کرد و بفرود دولت ابدی بود  
امید است که هیچ امری برخلاف قانون عدالت و راستی از بند در وجود نیابد انشا  
الله تعالی سائبه بایون بر سر عالیشان ابدالدهر بایند بل **نوع سوم** ضاعف الله جلاله  
و مد علی سکان الارضین ظلالة بند کینه بر عادت محهود و طریق مستمر بوظیفه زمین  
قیام دعا و دولت مجدد می گرداند اشارتی که در باب شکایت بعضی ساکنان ولایت  
و شکر بر قلم کوهر بار رفته این معنی قاعده مطردست و دو خصم چون بحاکم شریعت  
نیز میر و ندیکی راضی و یکی ناراضی بیرون می آید چون بند را بمهمات بار عوی این و آن  
تعبین فرموده اند از استماع شکر و شکایت جاره نباشد اما چون آخر الامر رای بایون  
را زامت عرض و برات ساحت و کوتاه دسقی و کم طمع معلوم گردد هر اینه متسکین  
بیا زخواست بلیغ مواخذ کردند بند چون کاشته و فرو داشته انجنا بست جلود  
را که مخالف عدالت و مناقص رای بایون باشد ارتکاب تواند کرد یا خود بر و  
خاطر تواند کرد را نید **شعر** بالله ابر من توان بتن بمبار قضا جنس این بدسیرتی یا شکر  
دولت و عظمت و جلاله تا قیام ساعت بل بالبنی و آل الاطهرین و صحبه الکرام از ام  
**فصل شانزدهم در مکاتبات و زرا و نواب و وکلاء خاصه صورت**  
**اول مکتوب و زرا نواب و وکلاء خاصه نوع اول صدر معظم قدوة الاکابر**  
شمس الدین می باید که در ساختن مهمات اجناس که در وجه تسمیه امیر معظم اینست  
دام اقباله حواله کرده ایم سعی و اجتهاد بلیغ بتقدیم رساند بروجهی که بزودی حاصل  
کرد و اعداد شکر نوکران متواتر و متواصل باشد تا بمحدث بیوندد **نوع دوم**  
بانتظام احوال قدوة الصدور الاکابر جمال الدین دام تا بیده بدرجه کمالست ملاقی  
از هر گونه بخاطر او رسید معلوم شد و سبکی هم بر تدارک مصروفست می باید که هیچ  
بخود راه ندهد که بر تلافی خسارات او احوال نخواهد رفت **نوع سوم** ملک اکابر  
و انخواص ظهیر الدین سلام و نما با خوانده خاطر نوکران داند می باید که در عمارت خاصه

تحصیل وجوهات مضاربان و دیوان بانهاست سعی و اجتهادی که مفید و منج باشد و وجه  
عن تریب بمصالح غما قریب و دیگر مهمات که نسخه آن مشروح و مفصل پیش اوست  
ستغری کرده بجای آرد چون بر کفایت و کار دانی و اعتماد تمامست بزمید تا کید حاجت  
نمی افتد سعادت مساعد بل صحت هر **نوع دوم جواب نواب و وکلاء خاصه**  
**نوع اول** اعز الله انصار دولته کترین بندکان زمین حضرت بلب عزاعت بوسیده  
عرضه میدارد که اجناسی که با امیر معظم اینست حواله فرموده بودند تمامت بنوکران او  
رسانیده شد و یافته وصول موجود است و بند کترین امیدوار که در هر بندی که با انجام  
ماور و مشار الیه گردد جانباری نموده مقتنی مراض آن حضرت باشد ان شاء الله  
تعالی جهان بکام بل **نوع دوم** خلد الله جلاله و مد علی العالمین ظلالة عنایت و بند  
خواری که از جناب وزارت بناء حفت با انواع البهجة و السعایه در باره کترین بندکان  
صادر شده از عواطف و مراحم آن حضرت که با عالیشان صفت عموم دارد مستبعد ندانست  
و چون در مجاری اقلام شریفه تدبیر تلافی رفته یکی از اسباب تلافی تدبیر وجوه است  
که بر تخاجیان بوجه مرسوم بند حواله فرموده اند و ایشان در محاسبه مجری داشته  
در تسلیم تقصیر میکنند اگر حکم مطاع صادر گردد که تخاجیان و وجوه مرسوم بند را بیه عذر  
جوب گویند در دعا و دولت افزاید جهان بکام بل **نوع سوم** ضاعف الله ایام  
دولته و لم یغ علی العالمین کواثر نعمته کترین بندکان بتقبیل مواقع اقلام شریفه شریفه  
جز بر فرق فرقدان افراشته عرضه میدارد که در باب عمارت عالیه انج از مساعی  
جمید ممکنست فوت نمی شود و وجوه مضاربان جهت این کانیست و نه زحمت مطیل  
و دفع می رسانند بفضل حق تعالی و بفرود دولت ابدی بوند امید است که عمارتی بغای  
نیز اتفاق افتد که جماعت مهندسان و معماران بعد از تعمق افکار و تدنق انظار در  
غریب رسوم و بدایع اوضاع هیچ وجه تقصیر نکرده اند و انج بهتر از ان ممکن نیست  
بجا آورده و بنایان و تجاران نیز بجد تمام در کارند مبارک و میمون و خجسته و مایون  
بل و موجب تمتع بی نهایت ان شاء الله تعالی اما محصلان وجوهات دیوانی نیز اعلام  
دارند که درین ایام می آیند و وجوهات می آرند واجب شد عرضه داشتن جهان بکام  
بل **فصل هفدهم در عرضه داشت رعایا بسلاطین و جواب آن صورت**



لای عرصه داشت رعایا نوع اول خلد الله سلطنة وابقى ابقاء المعدله  
بندگان کینه انالی و رعایا و نرند بعرض می رسانند که خایه وطن و سکن ایشانست بر  
شارع عام افتال و در زمان قدیم سلاطین دلو کر و بال شایان عدل کستر نظر بر ترغیب حال  
رعایا و ضعف و زیر دستان داشتند و هیچ آفرین را از امر و بزرگ و ایلیجیان و نو  
کران ایشان قدرت آن بودی که بیرون حکمی که از دیوان اعلی اخراجات ایشان  
بر متوجهات دیوانی نوشتندی یکد انگ زر و یکمن گاه از رعایا توقع نداشتندی و  
اقامت ایشان یا در خان سبیل بودی یا در صحرا بر علفخوار چند سالست که این قاعده  
از منهنج مستقیم معدلت انحراف یافته است و اکنون بامر و ایلیجیان و صادر و و  
رد که بدین خرابی می رسند اولاد در خانهای کدخدایان و رعایا فرود می آیند و با انواع منقض  
ایشان می کردند و قطعان نام حکم و برات دیوان تا در دست رعیت تمسکی باشد که بوقت  
رفع محاسبات بعرض رسانند و بجای افتد نمی برند و آنج از تعدی و تطاول ممکن و مقدور  
باشد بجای می آرند و بعد از آنک علونه و علف و اخراجات و توقعات ایشان تسلیم  
هر کس از ایشان در هر خانه که فرود آمد هر چه از آلات و ادوات می یا بند بر می گیرند  
و این بچاره کان عاجز در ویش از پای در آمدند و از دست شدند بفریاد این جمعی  
مسکین عاجز رسیدن و حکم مطاع از زانی داشتند که از دیوان جهت هر کس از امر و  
ایلیجیان و صادر و و وارد حکمی و برای بنویسند و اخراجات از وجه دیوانی معین بگرداند  
یکد انگ زر و یکمن بار متعرض هیچ آفرین نکرند هر آینه موجب ذکر جمیل و سبب اجر جز  
خواهد بود و بندگان کینه در دعا کوبی و دولت خواهی افزایند و الا الفرار عما لا یطاق  
من سنن المرسلین تمسک تمامیت بالضر و نه جلا و وطن کرده نامنی را که در انجا از جنبی  
تعرضات سالم باشند بدست آرند و چگونه شاید که در ایام دولت و معدلت آن حضرت  
این درویشان شکسته حال خان و مان صد و دو ستم ساله را بجای گذارند و ترک ملک  
ریزه موروثی و مکتبی که ماده محاشش آن دارند گیرند تدارک منوط بمر احم آن حضرت  
جهان بکام بل نوع دوم اعلی الله شان و رفع علی السماکین مکانه بندگان کینه انالی  
نخجوان بعد از تقدیم و ظایف دعا کوبی و دولت خواهی عرصه میدارند که در زمان قدیم  
مال و متوجهات ایشان بر مبلغی مبین که تا غایات در دفا نر دیوانی مثبت و مسطور است

مقرر بود و بندگان کینه تکلف از دام محصلان و ابرام از باب حوالات نامتصرف  
جواب می گفتند و او حوالات دیوان بزرگ می رسانید و بیرون آن بر و اید و عوا  
رض و تکالیف و اخراجات با هیچ آفرین خطاب نمی رفت شهر و ولایت معمر  
بود و انالی و ساکنان مرفه خاطر و سطر و امداد جمعیت روز بروز بل ساعت ساعت  
متواتر و متعاقب صد سالست تا حکومت و متصرفی آنرا بطالی متعدی که خون و مال  
بندگان خدای تعالی را بر خود مباح میدارد و در عوض یکد نیار متوجه علی الاقل نیست  
دینار از رعایا می ستاند حواله کرده اند و جمعی نیز از کدخدایان فضولی متعدی  
با او موافق و متفق شدند این نوع بیراهی را راه باز داده اند و ان متعدی بمدد و  
و معاونت ایشان هر چه می خواهند می کنند و خانی شهر بجای می رسد که هیچ دانی خراب شد  
و قاعا و صفصفا گشت و ملاک آن خانها خراب در اطراف ممالک سرگردان و بی  
خان و مان می کردند و رعایا نیز جلا و وطن کرده اند و آلات و امتعه که معدن آن  
نخجوان بود و لایق حضرت ملوک و سلاطین بکلی بر افال و صنایع ان در اقطار جهان  
متفرق شدند و علی الجمله شهری که در مجموع ممالک بعد از بغداد و تبریز منتشر می مثل آن  
هیچ دیدن ندیده بود و هیچ کوشش نشیند بشومی ظلم و تعدی متصرف نیه باک و حاکم  
نهایت سفاک اکنون خواب و بیابست و هیچ آفرین تدارک و ملافی آن اهتمام نمی  
نماید و این ابیات در صفت خانی آنجا گفته اند **شعر** چون بیال آرم دیار بار و احوال و وطن  
دین خون افشان شود بر ربع اطلال و ذمن رنج درویشان دل ریشان محنت من  
چون کنم تقریر خون بار و ز تقریرات من بر کد امین حالت از جو زمان زاری کم  
بر بری حال خود یا بر خسرانیه و وطن مسکن من چون دل من شد خواب زهر انگ  
خاطر من از امتحان جوخ دون شد ممتحن نخجوان نقش جهان بودی و از حکم قضا  
لشت آن نقش جهان منزله کرک و زغن مور او شد مار و مارکش اثر دراتش از نفس  
بشا و کشت بیل و بیل او شد کر کردن حاکمش محکوم حکم عدل شاهنشاه نیست  
در نیم تر سیدی از انواع ظلم خویش من دعوی فرمان روایتی و ولایت می کند  
زیر حکم آورد اصناف رعایا مرد و زن لاجرم تدبیر بار و کرد و در بار نشاند  
تا مقام او شود این ز تشویش و نهن مفسدی چندند با او متفق در هر فاد



هر یکی در دی سزاوارتی در دار و رسد پنج مظلومان بکند آن ظالم بی دین و داد  
زینهار ای شاه عادل پنج آن ظالم بکن **خبر** و در دفع ایشان متقی بر خلق نه  
تا ترسمنت برسد هر ساعی از ذوالنهن با پیش ازین اگر شخصی بظلم و تعدی در شهر و ولایتی شود  
یا فقی اولوالامر دفع او بر ذمت محنت فریضه و استی و بدان کسب حضرت رب العالمین  
جسل جلاله توسل جستی اکنون که فربال اسفغات از ظلم و تعدی او با سمان رسید برقرار  
اورا بحکومت و منصرفی آن خرابه تعیین فرمودند در کارخانه عدلت چگونه روا باشد اگر  
جهت دوام دولت روز افزون این بیچارگان مظلوم را از ان حاکم ظالم و متصرف جابر  
خلاص بخشید یقین که موجب دوام دولت و سبب بقا و مملکت و سلطنت گردد ان شاء الله  
تعالی و الا این بیچارگان در افطار عالم آواره و سرگردان خواهند شد و جواب سوال حضرت  
رب العالمین جسل جلاله در روز قیامت هر آنکه حضرت سلطنت را بایده گفت و الا امر  
یومئذ لله جهان بکام و دولت مستدام **بالنوع** **سوم** خلد الله زمان بجلو و سلطنته و اع  
لا علا کلمه الحق و اشاعة النصفه بین الخلق شریف مدته بندگان کینه امالی و رعایا و سراه  
عرضه میدارند که بعد از آنکه هجوم امر او لشکریان این خرابه و توابع آن روی بخرابینه نهاده  
بود و امور معاش بر امالی و ساکنان حقیقی تمام قهر قهار علی الاطلاق جسل جلاله در رسید  
و افراج ملخ که چند الله اند بر وجهی متواتر گشتند که مانع تاب خورشید درخشان شدند  
و مجموع مزد و عات را بتلف آوردند و محرمه و ساکنین شهر و ولایت که امید حیات  
بارتفاعات داشتند ان بغایا جان و خان و مان بکلی مایوس گشتند و بعد از رحمت  
رب العالمین جسل جلاله حکایتی را که از عبد الله طاهر که امارت و سلطنت شام  
و حلب داشت منقولست شفیع آوردند تا بندگی حضرت خلد ملکه اقتفاء آثار جهانداران  
قدیم واجب داشت بدین درویشان و فروماندگان ترحم فرمایند و حکایت اینست  
در زمان عبد الله طاهر فوج ملخ بر ولایت او استیلا یافتند و غلات و ارتفاعات  
را انقضایه بکمال ظاهر شد و خلایق از تدبیر نفقات عاجز گشتند و در سرسبند خراب  
عجز آوردند و عمال بر فرار سالها و ماضی طلب مال باقی می کردند رعایا چون در ماندند و  
حال نوشته بسم عبد الله طاهر رسانیدند او بطهر نوشت سخن اولی بضمیفه الجریه من  
الرعبه و فدا من اوضع الخراج عن رؤسهم یعنی ما هماننداری ملخ از رعایا سزاوارتریم

ما بر انجلمت که از مجموع ممالک و رعیت یک شبه خراج و مونت نخواهند و هیچ کس رعایا  
یا راتر ضعیف تر ساستند چون حسن انعام عبد الله طاهر باضعفا برین موجب بود لاجرم  
صحایف تواریخ بدگر محاکسن و محامد او بجلی و مزینست ان آثارنا تدل علینا فانظروا  
بعدنا الی الاثار اگر بندگی حضرت سلطنت نیز محنت برین منوال در حق این بیچارگان ار  
زانی فرماید عند الله و التماس صنایع نکردد و ذکر جلیل بقا الدهر و الزمان باقی ماند و اجر جزیل  
را خود نهایت نباشد توفیق الکتاب خیرات و افتخار ثوابات رفیق حضرت فلک  
رفت بالنبی و آله و صحبه **صورت** **دوم** جواب سلاطین بر رعایا نوع  
از قیال احوالی که امالی نرزد نموده بودند و از تطاول امر او ایلیان و صادر و آرد شکایت  
کرده و قوف بیوست و محنت بر تدارک و تلافی آن مقصود گشت می باید که خاطر آسوده  
دارند و تفرقه و تردد بخود راه ندهند که مقرر شد که بعد الیوم هیچ آفرید از امر او ایلیا  
قان و ایلیان و غیر هم که انجام رسد تا حکم دیوان بزرگ نمایند که بنام ایشان از متوجهات  
بجا هر چند معین شده بیکد آنک زرمالی و خارجی هیچ آفرید ندهند و چون آنجا رسید یک  
شب پیشتر اقامت نکند و اگر موسم علف باشد بصحراروند و قطعا در خانه را رعایا فرو نیابند  
و اگر تعدی رسد رعایا با اتفاق حاکم بجواب مشغول شوند و اندیشه نکند و برین موجب  
حکم دیوان موکد بتواکید بلیغ و نهید و باز خواست و لعنت بر دست متصرف بر بد فرسال  
شد تا بر انجلمت مقرر دانست از تغیر و تبدل این باشند **نوع** **دوم** احوالی که امالی  
نخون نموده بودند از ظلم و تعدی متصرف و رسوم ناسند بر او شکایت کرده بتحقیق  
بیوست و حکم رفت که او را در روز سزا و جزا او بر ساستند تا جمیع ظلم و متعذیان عبرت  
بر جمیع از اکار بر مملکت که سخن ایشان محنت مسموع و مقبول بوده در حق او شفاعت کردند  
و فرار بر انجلمت دادند که منصرفان موجبکا باز دهند که بعد الیوم ترک تصرفات فاحش  
گرفته زیارت از منوجه دیوانی از رعایا نطلبند و ایشانرا هیچ خطاب مخاطب و هیچ  
طلب مطالب نکر داند و اگر خلاف کند مواخذت و عقوبت بروجهی مایه که مستحق  
آن باشد چون سخن آن بزرگان محل اعتماد و متصرف موجبکا باز دله که زیارت از منوجه  
دیوانی از رعایا مطالبی نکند و زحمت هیچ آفرید ندهند برین جملت مقرر شد اگر از عهد  
این شرط کرده و موجبکا باز داد بیرون آید فهو المطلوب ایشانرا بر و اعراضی نباشد



و اگر خلاف کند سزاوار و جوی باید که موجب اعتبار سایر ظلم و تعدیان باشد و قایم مقام  
او یکی را از مقربان که عادل نفس و کریم صفت باشد و بوفور مکارم اخلاق از معدلت  
و نصفت و رعیت پروری و خدای ترسی و کم آزاری و کم طعی موصوف باشد فرستال شود  
تا نادرک ایام گذشت واجب داند و مصلحان را تقویت و تربیت کند و دست ظلم و تعدی  
یان و مفسدان بهر وجه که صلاح داند کوتاه گرداند تا این معنی حقیقت داند و تواتر احوال  
معاش حکام و منصرفان بار عایامی رسانند تا بران وقوف یافته حکم آن بتقدیم می رسد  
**نوع سوم** عرضه داشتی که امالی سرراه نموده بودند و از آفت ملخ و خراشی که بدان سبب  
اتفاق اقبال اعلام کرده علوم شریفه تا بدان محیط شد و چون جمعی بسیار نیز از حقیقت آن  
حال اخبار کردند موجب مزید ترحم و تخمین شد ممالک ما از مملکت عبدالله ظاهر بیشتر  
است بلك هیچ سبق از نسب درین معنی متصور نیست و مراحم و عواطف و مآثر و عو  
رف کافه برایا بتخصیص عامه رعایا هزار چند است که مرحمت او و ما که ظل انهم خود را  
بضیافت ملخ که چند الله است سزاوار تر از رعایای ما دینیم اموال این سال از ایشان  
مجری و محسوبست هیچ آفریده از حکام و منصرفان و ارباب حوالات و محصلان مزاح  
امالی انجا نکردند و زحمت ایشان ندهند تا بفرغت خاطر بعمارت و زراعت و آبادانی  
شهر و ولایت و دعا و حضرت ما مشغول شوند که ثوبات هر آینه با یام دولت به  
پیوند ما وصول یابد انشاء الله تعالی **فصل هفتم در کتاب محضر**  
**جواب پنج نوع اول** مطاوی این سطور و محاوای این سطور مشرب  
بذکر آنک در بندگی حضرت سلطنت بناه خلدت سلطنته جمعی که اسامی ایشان در  
این ذکر اثبات خواهند کرد عرضه میدارند که چون بکرات حکم جهان مطاع نفاذ  
که جمعی را که اسحقاق نقلا منصب قضاة و حکومت اوقاف و احتساب و امر موب  
و نهی منکر باشد بجز عرض رسانند تا این مهمات با ایشان تفویض رود منقرب  
جهان آرای می گردانند که از جمیع فضائی که درین ولایت متصدی منصب قضا و نوبت  
امور شرعی بوده اند مولانا اعظم اعدل القضاة و افضلهم جلال الملک و الدین است  
ادمال عرض او بلوث اطلاع و دنی توقعات ملوث نشده است و از متفقدان  
امور وقف که مسامی او در اجرا کشر و طواقفان بکفان را معلوم و محقق شده

مولانا فلان الدین است و از مباشران شغل احتساب مولانا فلان الدین است که این  
جماعت مبکشرت آن مهمات حسنة الله تعالی و طلبا لمضاته کرده اند اگر حکم جهان مطاع  
بنام هر یک تجدید تفویض نفاذ یا بد تا بمبکشرت آن وظایف کا عهد من مساجد مشکو  
و عاداتهم المستحسنه المبرور قیام نمایند بعد از آنک حق در مغر خود قرار گرفته باشند  
بندگان مکینه در وظایف دولت خواهی افزایند و هر آینه سنجاب کوه از سر علمی کامل  
و وثوقی شامل آن عرضه داشت محل آنها رسانند و از مزلفه و لانتکوا الشهادة  
و من یکفها فانه اثم قلبه احترار نموده رفع شهادت کردند و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنتا  
لغیب حافظین و الله علی ما نقول وکیل حضرت الوهیت و جناب جلال ربوبیت جل  
جلاله بال شاه اسلام خلد ملکه راجعت اجراء حق و امضا صدق سالهای بسیار به انتها  
و قریه های انقضا باقی و دایم دار له بالنبی و آل و صحبه من الشهود بما فیة فلان بن فلان  
و فلان بن فلان جواب شاید که بالا محضر نویسد یا بر ظهر یا جدا گانه حکمی از دیوان بزرگ  
بر ریخ یا التماس باشد یا جانب آن مطالب و یقین آن جماعت بدین مناصب نافذ و صال  
کوه **نوع دوم** حضرت فلک رفعت بندگی بال شاه اسلام خلد سلطان و رفع ایله  
ذری الفراق مکانه بعد از تقدیم وظایف دعوات مسجبات بندگان مکینه عرضه به  
دارند مدینه دار الملک تبریز از معظلات ممالک اسلامت و هواره تختگاه سلاطین  
مکار و مقام امراء دولت بار و وزراء محلات اثار و شایخ بزرگوار و علماء شریعت  
نواز بوده و از اقاصی بلاد و بقاع اعظم جهان و کرامدیکان وجود متوجه انجا شده با کتبات  
و ابجدینی و دنیوی اشتغال نموده اند و از موابد واردان با هنار مشارب نعم و عذب  
سما من فضل و کرم فایز شده مدتی مدید است که بواسطه اسنیلای آب رودخانه مهر  
رود بهر وقت خرابی تمام از رود سیلاب بطاهر و باطن شهر عاید می گردد و جذین  
بزارخانه خراب می شود و اانات و آلات و نقود و اجناس در میان کل و آب  
خلف میرسد و ملاک بیچاره از استنطاعت نحدید عمارت خانها نمی داند و چون سبب  
این حالی از ارباب خبرت و بیران قدیم سوال رفت گفتند در ادمال مهران رود بود  
و فرسنگ شهر بندی بر رودخانه نشسته اند و آب را بر زمینها و دیهی که دران حدود  
ست می برند و بند ریج زمان ربک رودخانه که هواره اندر اسبلا ب می برد مترکم



گشته مهر روه خانه بر ظاهر و باطن شهر مشرف گشته است او در قدیم این سد و سیلاب ربک  
روه خانه را با ساینی می برده و بهیچ جای زمین نمی رسیده اکنون بواسطه دبی محدث شهری  
قدیم چون تبریز که همیشه دارالملک باله شاهان بوده خراب شده و ایامه دین فتاوی نوشته  
اند که جهت مصلحت شهر این سد را خراب توان کرد تا ضری با بانی شهر نرسد و بخیرای کلی  
سرایت نکند مابول و توقع از صدقات حضرت سلطنت بنه انست که حکم بر لیغ مهابون  
نفاد یابد که بران موجب که ایامه دین فتاوی نوشته اند که بتقدیم رسانند و آن بند را که سب  
خوابه شهر است بکشایند و خراب گردانند و اگر وجوبی که جهت عمارت مقرر است و جوی  
جهت عمارت سد روه خانه و چون آن نبین فرمایند تا آن نیز موجب آبادانی شهر گنجد  
و در دعاء دولت افزایند بندگان کینه بامید رحمت بنه در بیخ برین خسارت اقدام نمود  
و از مراحم عجمه اجابت انرا امیدوارند سایه رحمت و عاطفت بر سر عالمیان تا انقضای  
زمان تا بنده بال بالینی و اله الاطهار من الشبهه بما فیهم فلان بن فلان و فلان بن  
فلان جواب بران موجب که ایامه دین فتاوی نوشته اند بتقدیم رسانند و از آن عدول  
نخوبند و تجاوز نمایند و تبدیل نکند **نوع سوم** خلد الله سلطانه و اعلى فی ملک  
الارض شاه بندگان کینه که ذیل این عرضه داشت با سامی و انساب خویش مستغرق  
گردانیده اند بعد از وظیفه دعاء دولت و بقاء ملک معروض می گردانند که مدینیت تا حکومت  
و متصرفی این شهر بفلان شخص حواله فرموده اند و کیفیت مداخل و مصارف مال و  
متوجهات در مواز مقرر و معین شده و آن وجوه را از مدتی باز بارسم الحکومه حاکم  
و توقعات نواب و نوکران او ادا کرده اند و اکنون مدت چهار ماه است که مایه دیگر  
بیرون مقرر و مواز از بندگان می کشانند و تکالیفی که در هیچ عصر و زمان از هیچ حاکم  
ظالم و متصرف غاشم نشان نداده اند بجای می آورند متمولان در ویش وضعیف حال  
شدند و در ویشان منقطع و ستاصل گشتند اگر صدقات روزگار بایون حکم مطاع  
سخنچی از دیوان بدین ولایت نافتد کرد ما استخراج تصرفات او کرده آنچ بیرون  
متوجهات و حق الحکومه و رسوم خارجی که از بندگان شده باشد کسر دله غوه تسلیم  
سخنچان کند تا بجا رن و زراعت و آبادانی مشغول توانند شد و این شهر یکی  
خواب نشود و مجتعمان متفرق نگردند و در وظیفه دعا گوئی و دولت خواهی افزایند

که بر آینه با جابت پیوند انشا و الله تعالی بامید رحمت بنه در بیخ برین نیه ادنی اقدام  
نمودند رحمت شامل آن حضرت کار ساز عالمیان و محاجان بال جواب بر حسب  
منفس اینان سخنچی امین از دیوان بزرگ فرستال شد تا بغور تصرف او رسیده آنچ  
بیراه و نا واجب از هر کس گرفته باشد کسر دله نموده بمسحقان رسانند و او را معزول  
گردانند و بدیوان آورد تا مالش او بوجه مودلت بتقدیم رسد **نوع چهارم** هر در بند  
حضرت سلطنت بنه خلد الله ملکه بعد از عرض و ظایف دولت خواهی و نشر و ایتب  
تا خواهی بندگان کینه عرضه میدارند که فلان شخص که از اکابر و اعیان این ولایت  
بود مدینیت تا بخوار رحمت ایزدی بیکسو و اکثر ورنه اطفال کد بر بزرگتر او که با ذیال  
حکام و متقلبان متبست بتقویه ظلمه مجموع متروکات را تصرف نموده است و اطفال  
سخنق را محروم کد اگشته و ایشان و ملازمان ایشان بقوت زور بازماند و حکم قضاة  
اسلام و شفاعت اعیان و سایر ممکنان با آن ظالم منعوی معید فرمان آید چون صورت  
حال برین منوال بود و بندگان قدرت استخلاص حقوق اطفال غانده بوسیلت اعفی  
عرضه داشت بمسامع شریفه ملیت حضور رسانیدند تا حکم مطاع نفاد یابد که قضاة  
اسلام ان منعوی را حاضر گردانید بر یکیت متروکات و کیفیت تصرفات او و قوف  
یافت آنچ بخلاف شریعت تصرف نموده باشد کسر دله کرده در وجه نفقه و کسوه اطفال  
بصرف رسانند و بهیچ آفریده از حکام و متقلبان در میان نیابند تا قضاة مجموع متروکات  
را علی فرایض الله تعالی بورش قسمت کنند و حصه اطفال را با منافع مدین و مصالح متشرع  
که جهت ایشان محافظت نمایند بسیارند تا در انما و از دیال آن کوشند و مصالح اطفال  
را مرتب دارند عند الله ضایع غانده و بندگان کینه در دولت خواهی افزایند و بر آینه  
سختاب کرده انشا و الله تعالی **جواب** قضاة اسلام بغور رسیده حقوق  
اطفال را مستخلص گردانید بامینی مدین بسیارند تا بحافظت و انما مشغول کرده  
و حامی متقلب را باز خواست واجب دانند **نوع پنجم** در بند کی جناب وزارت  
بناه مخدوم جهانیان اعز الله انصار دولت بندگان کینه که آخر این عبودیت بد کمر  
اسامی و انساب مستغرقست عرضه میدارند که خان صیر فیان در بازار بازاران  
فلان شهر از راه ملکیت و بارش شرعی بمولانا اعظم افضل الخیر بن شمس الملک و الذکر



محمد کاتب لادال معظا تعلق می دارد و بندکان دولت خواه بر صورت استحقاق او  
اندر جمعی بخلاف شریعت و تعصب و تعدی حاکم را با تصرف گرفته اند و حق از حق  
باز داشته و مولانا اعظم شارالیه را که جهت سزاق در آن منحصر بود محروم گذاشته  
و جهت رزق او منتفی شده واجب آمد صورت این حال بحال عرض میسازند بامید  
انکه حکم مطاع بنام قضاة و حکام این ولایت نفاذ یابد که مدعی و مدعا علیه را بدیوان  
مطالم حاضر گردانیده بتفحص این قضیه مشغول نمایند و چون حقیقت مولانا شار  
الیه شرعاً بوثبت برسد آن ملک را با محصول و احوال المثل زمان تصرف نامشروع  
از دست غاصبان انتراع نموده بر سخی مقرر دارند تا حق در مقرر خود قرار گیرد و جز  
وزارت بنایه را حسن ثواب بود و بخلد کبره لیسار الله تعالی بندکان از مرد و نون  
تمام اقامت آن شهادت کردند و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کننا للغبیب حافظین سایه بامیر  
بر سر عالیشان محمد و بهار در آخر هر نوع از این انواع بحکانه این ابهت بروجه مذکور باید برشت  
و بعد از آن ذکر شود **جواب** حکم نوشته شد که قضاة و حکام در دیوان مطالم بغور  
بر سید بروجه شریعت و عدالت بقطع میسازند و حقوق را بعد از ثبوت از غصب  
استخلاص نموده بر سخی مقرر دارند **فصل** نویزدهم در شرط نامه  
یکی از نواب **حضرت** بهار شاه یازدهم می که بدو مفوضین باشد **جواب** آن  
بر سه نوع **نوع اول** موکد **بشهادت** مطاوی آن سطر مشهورست بزرگان  
که چون بندی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی کمتر بندکان دولت خواه فلان بن فلان  
را بنظر عنایت و مرحمت ملحوظ گردانیده مصالح کرکیراق خاص را با چند هم امین  
بنایکی تعلق دارد بدو تفویض فرموده و اعتماد کلی بر اقوال و افعال و امانت و دیانت  
او کرده واجب شد این معنی بشرط چند که منضم بر اوست ساحت بند کینه باشد و  
منون عند شرط و طهم موکد گردانیدن تا بنص آن الله یا مکرّم ان تؤدوا الامانات یا  
اهلها کار کرده باشد و بندی حضرت را بر امانت و دیانت او اعتماد زیارت کفر  
و بند را بدان شرط ظاهر و نوق بمراحم و عواطف حضرت خلد ملکه اضعا فامضا عنه  
شود و تا ملی نسیم و اعتضادی تمام و امنی کلی بهر بندی فرمان نفاذ یابد قیام تواند کرد  
اکنون جهت تاکید این معنی سوگندی خورد و می گوید و الله الطالب الخالب المذل

الحی القیوم الذی لا ینام و لا یبوء و بدان خدای که فرمان مجید عظم الله جلالة کلام اوست و  
قل هو الله احد صفات باک او که ازین تاریخ باز که روز شنبه سابع عشر ذی القعدة الحرام  
سده اثنین و سنین و سبعمایه بلا نیست چون بحکم یرلیخ جهان مطاع نفع الله فی مشارف  
الارض و مغاربها کمتر بندکان بمصالح کرکیراق خاص و اشغال و اعمال امانتی اشغال  
نماید هر وقت که راکس المال معین باشد و بندی حضرت خلد ملکه سخنان اصحاب اغراض  
را که از لوازم تصدی اعمال و اشغال است در حق کمتر بندکان که امانت دار آن حضرت  
است لستماع نفرماید بند کینه بنص یا ایها الذین امنوا او فوا بالعقود بوظیفه امانت  
و دیانت و رعایت غبطه بندی حضرت قیام نماید و با هیچ افرید از خاینان متفق نشود  
در خصت خیانت ندهد و نکند ارد که هیچ جز از مال بندی حضرت در محل تلف آید و آنج  
از مساعی ممکن و مقدور است بجای آرد تا بنص حدیث الامانه تجر الرزق و الحیانه تجر  
الفقر را بکوش جان لستماع نموده باشد و اگر راکس المال موجود نباشد و جهت تربیت  
کرکیراق با ستمراض احتیاج افتد اگر جنس در بیع آرد ناچار با اختیار با بیع بیهار کران باید  
فرید و این بند بکران بهار آن جنس قابل باشد توفیق بمراحم بندی حضرت است که سخن  
اصحاب اغراض در آن باب محل قبول نیابد و بخردن اجناس بیهار کران بر تقصیر بند  
معمول نیستند و قال الله تعالی او فوا بعهدی او فبعهدکم که تربیت مصالح کرکیراق از  
ضروریات است و چون بند از عهد این اشغال بمراحم و وجه نفی نماید عنایت  
و رحمت در حق او اجرای رسوم و سیورغال و وظیفه مراحم و عواطف حضرت است  
و اگر و العیاذ بالله تقصیری کند مواخذت آنرا نیز حضرت سلطنت خلدت مملکت عالم  
باشد و اگر بحکم یرلیخ متعهد اعمال صناعی کرده و حکم آن غیر حکم تفویض اعمال امانتی باشد  
در بند بیش از آن که از عهد ضمان و مقاطعه خود بیرون آید برین سوگند و عهد و شرط  
حضرت رب العالمین جل جلاله و ارجح مفکس ملائکه و انبیا صلوات الله علیهم  
جمعین را گواه گرفته شد و این عهد و شرط نامه بر سبیل موجهلکا حضرت نواب بندی  
حضرت خلد ملکه بحضور ارکان دولت دله آمد و حوی ذلک فی التاريخ المذکور بطر  
السطر **جواب** در حکمی علی الانفر له نویسد بران موجب که درین شرط نامه ذکر  
رفته مقرر است و چون فلان بمصالح کرکیراق از اعمال امانت بروجه مذکور قیام نماید



هر سال اصحاب دیوان بزرگ از اصل مال مبلغ چندین هزار دینار زر را بکسب  
مرسوم بنام او مقرر دارند و از وجوه که کبریا بجز و محسوب دانند و از اعمال ضمایه  
بموجب مقرر دیوان باشد و تجاوز از آن ممکن نه **نوع دوم ذکر مستندات چون**  
حکم یرلیغ بایون لازال نافذ و مطاعا ترتیب مصالح کبریا خاص و مهمات امانت  
بدین بند و بنده زلفه کینه فلان بن فلان تفویض رفته و حل و عقد آن برای او منوط  
و موکول شد عهده می کند که اهتمام بدین خدمات بروی نماید که امانت و دیانت در  
حضرت بایون خلد ملکه بسند بر آید و مولد استظهار بند نیز بمرام و عواطف  
حضرت شایسته روز بروز در زیارت باشد و با وثوق بندگی حضرت بامانت  
حاصل کرده سوگندی خورد و می گوید و الله الطالب الغالب المذلک المملک المحی القیوم  
لا ینام ولا یغوت و بدان خدای که قرآن مجید عظم الله جلاله کلام اوست و قل هو الله احد  
صفات ذات باک او ازین تاریخ باز که روز شنبه سابع عشر ذی القعدة سنه ۱۰۱۱  
و سنین و سبعمایه هلالیست چون حکم جهان مطاع مباشر امور کبریا و مهمات  
امانتی کرده هر وقت که زکس المال معین باشد کمتر بنندگان تصدی آن اشغال  
شرابط امانت و دیانت مرعی دارد و رعایت غبطه بندگی حضرت واجب دانند  
و با هیچ آفریده از خاینان متفق نشود و رخصت خیانت ندهد و نکند ارد که بگذرد  
زیر و یک گز جامه از مال بندگی حضرت بتلف آید و آنچ از مساعی جمیده ممکن و مقدور  
باشد بجای آرد و اگر جهت ترتیب مصالح کبریا و اشغال امانتی با ستمراض  
حاجت افتد و جنس را در بیع آرد و ناجار برضای باعیها و گران باید خرید و بنده بکری  
بها معترف باشد و لید بمرام و عواطف بندگی حضرت خلد ملکه جنان دارد که در  
جنان معاملات سخنان اصحاب اغراض در حق بند قبول نفرماید و خریدن اجناس  
بها اگران بر تقصیر بند محمول نیفتد که ترتیب مصالح کبریا و از جمله ضرورتی است  
و از هر وجه که ممکن باشد بدان قیام می باید نمود و چون بند کینه از عهد این اشغال  
بر احسن وجه نفی نماید عتابت و امر مرسوم و تعیین سبب و رغال در حق  
او و طینه مراحم و عواطف آنحضرت خواهد بود و اگر و العیاذ بالله تقصیری بند  
و با بهال منسوب شود و موافقت آنرا بنزد حضرت سلطنت پناه خلد ملکه و اگر حکم

یرلیغ مطاع لازال نافذ و مطاعا مستند تفویض اعمال ضمایه که حکم آن غیر حکم تفویض  
اعمال امانتی باشد و بر بنده پیش از آن که از عهد ضیمان و مقاطعه کرده باشد  
بیرون آید این عهد نامه بر کسبیل موجه بجا بنویسد که حضرت خلد ملکه بحضور ارکان  
دولت دلفه شد و جوی ذلک فی التاريخ المذكور جواب بر قرار سابق  
**فصل بیستم در تذکره که با امر او و زرا و اعظم مملکت نویسد و اجوبه**  
**آن سه صورت صورت اول تذکره که با امر انجناب امارت پناه نوبت**  
اعظم خسر و اعدل اکرم زاد الله معدته کمتر بنندگان که چند فصل بحمل عرض می رساند  
و تشریف جواب را امیدواری باشد **اول** آنک حکم النفاذ مبارک صادر شده بود  
که بنده جماعت امر اصدده و هزاره بزرگ را حاضر گردانید حکم شریف برایشان خواند  
تا شکر بیان خود را مرتب داشت و بیو جاری که اشارت بایون صدور یا بدو محکم منصوص  
بر نشیند بر حسب حکم مطاع او امر شریف بدیشان رسانید و شنو اند تمامت سر بر  
خو فرمان نهادند و هر یک ترتیب صد خود مشغول شدند امیدست که بیو جاری که از  
جناب بایون لازال بالنصر و التاید اشارت مرتب و مستعد با جبر و جبه و اسلحه و  
ازوق تمام حاضر کردند و بوظیفه کجا پیش و کوچ دادن قیام نمایند ان شاء الله تعالی  
**جواب** مساعی جمیده او که درین باب نموده بوقوف بیوست و پهرینه از بنجانب  
زیبیت و توقیت اختصاص خواهد یافت **دیک** بحمل عرض می رساند که حکم مبارک صادر  
شده که بنده کینه پیش از وصول امر اصدده بکسبوس رسد و بهمانی که اشارت  
رده قیام نماید صورت حال آنست که توجه بند بوقوف بر حصول وجوه جامکیت  
و از وصول بروایت که امسال توجه مرا سم بند بر ولایت و بلوکات خاصه نوشته اند  
و بلات چیزی و اصل نشد و بنده روزگار با فقار و اعسار می گذراند اگر احکام شریفه  
بر منصفان و بلوکات خاصه انجناب صدور یا بد که واجب بند را بی عذر جواب گویند  
بعد از وصول مرسوم بی توقف بندگی ستاندا نشاء الله تعالی **جواب** احکام النفاذ  
بر ولایات و بلوکات بمبالغت تمام نوشته شد مدت بگاه دیگر واصل شده باشد  
بعد از وصول توقف نکند **دیک** و جی که جهت کبریا و خاصه حواله فرموده اند  
بعضی بر سید و بعضی بوقوف اگر دران باب نیز احکام صدور یا بد که بی توقف



اداکتند تا کرکراف بزودی مرتب کرده رای هایون داند **جواب** احکام و نوکران درین  
باب فرستاده شد **ص** مرتب شد **ق** هر تذکره بوز را بجانب وزارت بآب  
مخدوم جهان بیان خلد الله جلالة و مد علی العالمین ظلالة کمترین بندگان این چند فصل محل آنها  
میرساند و تشریف جواب شافی و تدبیر کافی را انتظار میرود **جواب** انک چون حکم  
النفاء و مبارک بنده کینه بمنصر فی این ولایت موسوم شد چون اینجا رسید اگر اعمال بتکلیف  
که جهت تمغوات مضروب بودند بواسطه تعدی حاکم سابق که مشا همد کرده اند از بهمان  
که تا غایت دانسته اند اغراض نمودند که تصور ایشان آنست که بنده نیز بر همان نسبت  
و حاشای عن ذلک مرتبه حضور ایشان هیچ تمثیل نمی باید و با کمالت بنده بعضی در  
کاری آیند و بعضی نه اگر حکم مطاع نفاذ یابد که استمالت نامه ایشان نویسند و با نواع  
متنظر گردانند تا برقرار وظیفه خود مشغول شوند امیدست که همی از پیش توان  
برد و جهات تمغوات و اعمال آن ولایت بزودی انتظام یابد انشاء الله تعالی  
**جواب** بمجموع استمالت و دل خوشی نوشته شد اما او می باید که امانی آن ولایت  
بتخصیص عمال و بنجیان را بوفور معدلت و شمول مکرمت معتقد خود گردانند تا بار  
دت و رعیت بهمات او قیام نمایند **دیکر** و جهی که بموجب احکام یرلیخ بالنفء تمغوات  
هایون جهت ار باب حوالات تعیین فرموده اند و در بر دات مسطور که بقسط الشهور  
ستائند بعضی محصلان بتقلب بیک دفعه و دود دفعه می خواهند و حق التخصیص زیادت  
بر مقرر دیوان می طلبند اگر حکم نافذ صادر کرده که بیرون قسطی که در بر دات مسطور است  
از اصل و حق التخصیص توفعی دیگر ندارند رای هایون داند **جواب** در آن باب حکم  
فرستاده شد از سر ممکن بکار مشغول باشند و بسخن هیچ آفرین از محصلان التفتان  
نکنند **دیکر** و جوئی جهت عمارت مسیلات تعیین فرموده اند و اگر موقوفات در تصرف  
مسئله و متقلبان است و انرا بلیقه و طغی خود کرده اند و هیچ حال تن در ادائیگی نیستند  
و چون بعضی از ایشان تعلق با مراد بزرگ دارند مجال مناقشت در مطالبت نیست  
اگر نواب نامدار احکام امر که مر بیان آن جماعت اند بر موجهی که مسودات در آن باب  
شرف عرض خواهد یافت حاصل فرماید بنده بر مسیلات قیام توان نمود **جواب**  
حکم یرلیخ و احکام امر بمبالغت تمام درین باب فرستاده شد **دیکر** اشارت هایون

در باب عمارت خانات خاصه و حمامات و بازار صالر شده بود و وجوه مصالح  
آن بر وجوه خاصه که با بهتمام صدر معظم قوام الدین حیدر است حوالت رفته بوا  
سطه انک او جهت مهمات خاصه که بفلان دیه متوجه شده بود و بهمات انجامی مشغول  
است در عمارت بر حسب فرمان مطاع شروع روه ان شاء الله تعالی **جواب**  
چون صدر معظم قوام الدین حیدر مراجعت کند باید که بهیچ وجه در عمارت اطلاق باعمال  
نرود **دیکر** ابواب البر و ولایت اکثر از متنزعات بقاعست و بواسطه عدم کفایت  
وامانت متولیان روی بخزانة نهال و مر تر ف ضروری محروم مانده و شروط تولیت  
شرعاً در متولیان منتفی گشته اگر حکم النفاء مبارک صادر کرده که مجموع موقوفات این  
ولایت در عهده و اهتمام بنده باشد و متولیان خاین که شرعاً واجب العمل باشند  
معزول شوند و امنابر قرار بوظایف مشغول گردند در اندک زمانی آثار ابادائی و  
رونق بقاع وقف و موقوف علیه و شکر مر تر ف بوضوح بیوندد و ذکر جمیل و اجر  
جزیل مدخر کرده **جواب** حکم فرستاده شد که باتفاق قضاة و ائمه دین و علماء اسلام  
بتحصص اموال موقوفات اشتغال نمایند و بر موجب شرع مطهر و شروط واقفان  
بمصائب استحقاق رسانند و هیچ خاین را مجال مداخلت ندهند و منع واجبت دارند  
**ص** مرتب شد **ق** هر تذکره با عاظم و اکابر مملکت در جناب دولت پناه  
مخدوم اعظم اعزت انصار دولته بنده کینه این چند فصل بر کسبیل تذکره معروض  
می گردانند و انتظار اجوبه شریفه می کنند **اول** انک و جوئی که جهت اخراجات و ا  
جبت مولانا و اعظم صدر الملة و الدین دامت فضایله بر محصول باغات حوالت  
رفته بود چون سنوز وقت ادراک از ارتفاع نیست حصول آن وجه تعذری دارد  
و مولانا را عظم را توجه احتیاجت اگر اشارت شریف صادر کرده که اجور مستفاده  
دل شود رای مبارک داند **جواب** از جور مستفادات جواب گوید **دیکر** اشارت  
که در باب توجه مخدوم زله امیر علاء الدین محمد طول الله عمره فی ظلمک فرموده بزودی  
نامه متوجه بندگی کرده و خدمتش را بوجوه مصالح سفر احتیاجت اگر وجوه اخراجات  
خدمتش بر موصنی مر جو الحصول حوالت روه تا بزودی توجه فرماید رای هایون داند  
**جواب** معتمد با فون مبلغ بانصد دینار از و جوئی که در تحویل او ست جهت اخراجات



فرزند اعز اکرم محمد طول عمره در روز بدست تاجه توقف متوجه این جانب که در یک  
سید الخواص نظام الدین آیدک مثال شریف رساند که چون عزیمت مبارک بدینجا  
فریب العهد خواهد بود بعمارت سرای مبارک لشتغال نمایند جهت آن مصلحت بختیار  
کردگان بی باید و اینجا یافت نمی شود اگر بخدمت اشارت رفته که از اینجا بفرستند عمارت  
سرای بزودی تمام با تمام **جواب** صد عدد تخته کردگان فرستال شد **یکم** از  
وجهی که بنده بموجب بروات و احالات رسانیده است مبلغ مئصد و پنجاه دینار  
بر جمیع بنده فاضل است و بنده را آن وجه بر خاصه شریف باقی و بر صدر معظم فخر الدین  
احمد که ضابط محاسبات در محاسبه بنده روشن کرده و مکتوب بخت محض موجود است  
اگر اشفاق عظیم بنعین وجه فاضل بنده که باقیست اشارت راند در دعا و دولت افزایش  
**جواب** معتمد جوهر وجه فاضل او را بعد از آنکه مکتوب صدر فخر الدین احمد بدو نماید  
ثابت گرداند **جواب** گوید **یکم** مبلغ مئصد و شصت دینار زر راج از مال و متوجه  
نخجوان بر سبیل ادرار بنام بنده مجری و مقرر است و بدفاتر درآمده اما چون وطن و  
سکن بنده تبریز است جهت تحصیل آن بنخجوان فرستال تعذری دارد و حکام نیز  
ادامال مینمایند اگر این معنی در جناب وزارت بناه عظم الله قدره بعرض رسد  
و حکم التعماد دیوان نفاذ یابد که آن وجه از نخجوان راجع گردانیده بر متوجهات نخواهد  
تبریز فرو آرند تا با سانه بنده رسد از عواطف و عوارف انجناب مستبعد نشود  
و در وظیفه دعا گوئی دولت خواهی افزایش و هر آینه با جابت بیوند انشاء الله تعالی  
**جواب** عرضه افتل و با تمام رسد و حکم التعماد دیوان فرستال شد تمام شد  
مرتبه چهارم از قسم اول از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب و با تمام است  
این قسم با تمام رسد و الحمد لله علی انعامه و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین آمین یا رب العالمین  
**بسم الله الرحمن الرحیم**  
الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و امام المتقین و فایده العز  
المجمل محمد المصطفی و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین و صحبه المنجین اجمعین آمین یا رب العالمین  
**قسم دوم** از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب در احکام دیوان  
و تفویض اعمال با امرامغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و کسینفا و ممالک

بنگلی و نظارت و کثرت و حکم و انشا و نیابت وزارت و دفتر داری و حکومت  
و منصرفی و لایات و قنونه و مباحث و تبدیل و حرز و تخت و احضار و مواسسه  
و قو کثیر و کسینفا لاری و امارت عس و ملک التجاری و حکومت دارالضرب  
و معیری و صاحب جمعی اموال و مناصب قلمی و لایت و عمارت و ابرات و کار  
و نسالاری و ریاست و تولیت قضایا و شرعی از قاضی القضاة ممالک قضایا و  
لایات و نقیب النقبای و حکومت اوقاف سادات و اوقاف ممالک و امارت  
محمل و وفد حجاج و تدریس و خطابت و احتساب و اعادت و فقاہت و شیخی خانقا  
و اتیان صوفی و در خانقاہ و ساغوری بیمارستان و کتابت دارالقضا و امینی انجا و  
مورخین حج و قبالات و عالمی زکوات و حکومت بیت المال و منصرفی جزیه و تفویض  
امانت و اذان و احسان و رعایت مصلحین و تهدید و سیاست بحوان و لوازم و  
لواحق ان مشتمل بر دو باب **باب اول** در تفویض اعمال و مناصب  
امر امغول و اصحاب دیوان بزرگ و قضایا و شرعی بر وجهی که ذکر رفت مشتمل بر سه ضرب  
**ضرب اول** در تفویض اعمال و مناصب امرامغول و اتباع ایشان  
و مهمانی که از لوازم و لواحق ان مناصب لشتغال باشد مشتمل بر دو ازده فصل  
**فصل اول** در تفویض امارت الکوس **فصل دوم** در تفویض امارت  
**فصل سوم** در تفویض امارت تومان **فصل چهارم** در تفویض امارت  
بارغور از دوی معظم **فصل پنجم** در شغلی و لایات **فصل**  
ششم در تفویض کتابت مغولی بختشان **فصل هفتم** در جمع کردن امرام  
شکر **فصل هشتم** در تعیین اقطاع **فصل نهم** در بوکا و با  
شکر **فصل دهم** در سنا و یل **فصل یازدهم** در بصره  
**فصل دوازدهم** در بلار غوجی **ضرب دوم**  
در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ لبر مشتمل بر بیست و چهار فصل  
**فصل اول** در تفویض وزارت ممالک **فصل دوم** در تفویض نیابت  
**فصل سوم** در استیفا و ممالک **فصل چهارم** در انغ بنگلی ممالک



فصل پنجم در نظارت ممالک فصل ششم در اشراف ممالک  
فصل هفتم در حکم ممالک فصل هشتم در اشراف ممالک  
فصل نهم در نیابت وزارت فصل دهم در دفتر داری  
ممالک فصل یازدهم در حکومت متصرفی ولایات فصل  
ی وازدهم در قانون یا ساینش و تعدیلی فصل سیزدهم در عز و مجیز  
فصل چهاردهم در احصاء مواشی و فوکه فصل پانزدهم  
در استخراج حکام ولایات فصل شانزدهم در کفیسالاری  
فصل هفدهم در امارت عیس فصل هجدهم در ملک  
التجاری فصل نوزدهم در حکومت دارالضرب فصل  
بیستم در صاحب جمعی اموال فصل بیست و یکم در مناصب قلیه  
فصل بیست و دوم در سیاه و لی و راه داری فصل بیست و  
سوم در کار و انسالاری فصل بیست و چهارم در بریت  
ضرب سوم در تفویض مناصب شرعی باصحاب  
آن و لوازم و لواحق این اشغال مشتمل بر بیست فصل اول  
در تفویض قاضی القضاة ممالک و قضاء ولایات فصل دوم  
در نقیب النقبایی و حکومت اوقاف سادات فصل سوم در حکومت اوقاف  
ممالک فصل چهارم در امارت محمل و وفد حجاج فصل پنجم  
در تفویض تدریس فصل ششم در تفویض خطابت فصل  
هفتم در تفویض احتساب فصل هشتم در تفویض اعالات  
فصل نهم در فقاہت فصل دهم در تفویض شیخان  
فصل یازدهم در انبات صوفی در خانقاہ فصل یازدهم  
در ساغوری و بیاضستان فصل سیزدهم در کتابت دارالقضا فصل  
چهاردهم در امینی دارالقضا فصل پانزدهم در مورجی حج و قبالات  
فصل شانزدهم در عاملی زکوات فصل هفدهم در حق  
بیت المال فصل هجدهم در متصرفی جزیه فصل نوزدهم

در تفویض امانت فصل بیستم در تفویض اذان باب دوم  
در احکام مختلفه مشتمل بر دو ضرب ضرب اول در احسان و رعایت  
هفده فصل اول در فتح و توکل فصل دوم در ادرار  
و مقاصد فصل سوم در معیشت و مقاصد فصل چهارم در تعبیر سوم  
فصل پنجم در تحقیف متوجہات دیوانی فصل ششم در معاینه  
و سلی فصل هفتم در ابطال قواعد ذمیه فصل هشتم در دفع  
نوااحش و منکرات فصل نهم در تدارک مافات از خسارت و غیره فصل  
ی وازدهم در ظلمات ولایات فصل یازدهم در کفالت رعایا فصل  
ی وازدهم در سطر کر دانیدن خایقان فصل سیزدهم در عفو مجرمان  
فصل چهاردهم در امان دادن خایقان فصل پانزدهم در فرار شیعی  
فصل شانزدهم در عمارت مارت فصل هفدهم در  
در انقاد محصلان جهت تحصیل وجوه ضرب سوم در تدریس  
مجرمان و منع ایشان شش فصل اول در عزل عال متدی فصل  
ی وازدهم در استیلا حقوق مظلوم از ظالم فصل سوم در حبس و قید ظلمه  
فصل چهارم در زہب و غارت دشمنان فصل پنجم در دفع  
مفسدان و مجرمیان فصل ششم در اخراج مجرمین از نوای  
باب اول در تفویض اعمال و مناصب در امر امور و لوازم و  
لواحق آن مشتمل بر دو ازده فصل اول در تفویض امارت  
الکسب مع نوع نوع اول چون اینز نوال آلا و تقدست اسما و ممالک  
ایران زمین را در حوزه مملکت و تصرف ما آورد و دور و نزدیک و ترک و تارکین سر بر خط  
مطاعت و موافقت نهادند و فرمان فضا مضامین و انقیاد تلقی واجب دانستند رای  
صواب فرمای و فکر مشکل کشای ما بعد از امان نظر در احوال ممالک و انقان تامل در خط  
ممالک و تعمق فکر در تمسیت کلیات امور و تدنق نظر مهات جہم بران جلسہ فرار  
رفت که تکفل چنین امری عظیم و تقلد چنین مہی خطیر جہم کہ جز با عانت امر صاحب فکر  
عایب رای کہ از قدیم العہد بلا زمت بل شامان ماضی انار الله براہینہم پیام نمود باشند



و داخل و خارج قضایا و کیفیت تدبیر و جلوگیری تنبیه آن بخارج و عطفی ایشان را معلوم و  
محقق شده و مطامع انظار و مطامع افکار او را در خدمت و ملازمت بالشان اگر  
اعتقال و جانبازی و انقیاد و استبدادی باشد و تا بنیاب کلی و جوی امور انام و رعایت مصالح  
خواص و عوام و دفع مایعات و متقلبان و منع مفسدان و متمردان و تعمیم تعب معدلت و نصف  
که غرض کلی از تقلد سلطنت و مملکت حقیقت آنست نظرداشتنی تا از میان تدابیر ایشان امور  
ممالک منظم و رخنه ظلم و عدوان ملتئم گردد و ذکر جمیل و اجر جزیل ذخیره ماند و این معنی جز نبین  
امراء الکوکس که نجایت و حراست الکوکس محروس قیام نمایند و ابواب مخالفان را مسدود  
و مغلوب و طرق معاندان را مسدود و مقطوع گردانند میسر نشود بنا برین مقدمه از ابتدای سده  
تسع و خمین حال مطابق تا سده احدی و ستمین و سیمایه عری راه امارت العین در مملکت  
ایران زمین از حدود مصر تا شامی وادی آمویه و از سواحل بیرون تا باب الالبواب بامر  
بزرگ فلان تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد امور امارت و بسط و قبض و رفع  
و خفض قوی و مطلق گردانیدیم تا بر وجهی که از رای صابیه و فکر ثاقب او سپرد بر رعایت  
رعایا و محافظت سایر براریا و دفع ظلم و عدوان و منع جور و طغیان و قلع و قمع یا غیان و متمر  
و استتصال کلی ظلم و متغذیان مشغول گردد و تفحص قضایا و کافه انام قیام نموده نگذارد  
که از امر بر مامون و از حاکم بر محکوم و از ظالم بر مظلوم و از غالب بر مغلوب حیف و نقد  
و زور و زیارت رود و اختیار احوال مصلحان و مفسدان کرده مصلحان را تقویت و تربیت  
و اجب داند و مفسدان را تعزیک و توبیح از لوازم و اگر شخصی از متغذیان بر جرم اقدام  
نماید که مستوجب ماساک گردد اگر شناخته حضرت باشد عرضه داشت بر موجب فرمود  
بتقدیم رساند و اگر شناخته حضرت نباشد بر مقتضای شریعت و معدلت و انصاف  
و قانون بایساق بقطع رساند و چون بدان مهم قیام نموده باشد از اصل مال و منوجات  
دبوانه ممالک محروسه مبلغ ده نومان زر را بچ که صد هزار دینار باشد بر کسبیل مرسوم تصرف نماید  
بدان سبب این حکم بر لیسغ نفاذ یافت با امراء اولکا و تومانات و هزارها و صداه و سادات  
و قضاه و حکام و نواب و منصرفان و بینگیان و صدور و اعیان و اکابر و معارف و ارباب  
و مشاییر و عوم ایلی و جمهر منوطان و لایات محروسه بر وجه مذکور و غلط مسطور امیر بزرگ  
فلان را منصدی امارت الکوکس و نیابت حضرت ماداشته در جمیع قضایا که بمصلحت

در رعایت رعیت و دفع ظلم و متغذیان و قلع و قمع یا غیان و مخالفان و منع اعداء و متمردان  
عاید کرده و راجع باشد رجوع کلی با و نواب و کما شنگان او کنند و او امر و نواهی ایشان  
را که بر آئینه بر قانون معدلت و قاعد نصف است باشد بمطاعت و انقیاد تلقی نمایند و از  
مخالفت و مجانبیت من کل الوجوه احتراز و اجتناب ورزند و مرسوم می که از اصل مال مقرر  
شده بران موجب که اصحاب دیوان بزرگ بر ولایات ممالک مخصوص گردانند و برا  
و ات نوشته باشند و حواله کرده سال بسال بنوکران و معتمدان او جواب گویند و  
جزی قاهر و منکسر نکر داند چون ماجنین فرموده باشیم مخالف چگونه از سر خود نرسد و غیر  
**نوع دوم** امراء تومانات و هزارها و صداه و ماساق و ملوک و حکام و سادات  
و قضاه و توات و منصرفان و بینگیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب  
و مشاییر و عوم ایلی و جمهر منوطان و لایات ممالک محروسه بدانند که  
چون خفیات الطاف لایزال حضرت ذی الجلالی بقدرت شامل و عظمت کامل خویش  
خفیات رایات سلطنت مارا در مشرق و مغارب بلاد بلاد و ابا بعد و اقارب  
عباد حقوق و التهاب داد و خواص و عوام انام احکام قضایا و فرمان قدر و تقدیر را  
استثال و انقیاد نمودند فایض بحق و مهم مطلق جل جلاله و عم نواله از طریق الهام مارا  
ارشاد فرمود و بر زبان زمان گفت که تعدد کلیات امور و تکلیف معظمت مصالح جمهر  
جز بمعاونت و مناصرت و استمداد و اسر شاد میسر نگردد تعاون و اعلی البر و التقوی  
و تعاون و اعلی الاثم و العبدان بهتر من تنکی و جتنی و شرفتر من بر تانی و بیتیت که انبیا  
صوات الله علیهم اجمعین با وجود عظمت منصب نبوت و جلالت و ربوبیت کمال  
نه عوان و انضار منفرد عوت امت و تکلیف اظهار نبوت و رسالت نمی شدند و این  
ظابطه بر ترتیب وجود انبیا بملوک و سلاطین اسرا و انضا کرد و ایشان نیز کسوفات  
و استنصال در جمیع اطوار ادوار واجب و لازم دانستند و جهت رعایت مصالح خلافت  
که منضم از رضا حضرت خالق است امراء عادل و کار داناان کامل نبین گرداننا اگر بل  
شان را در بعضی اوقات مجالشغال با امور رعایا و عامه برابا نباشد امر انبیا  
و اشارت ایشان منکفل مصلحت انام و منصدی انام مهم خواص گردند و مصالح نظام  
بد و مناظم انصافی بدبرد و چون این فاعله در بستند ارکان سلطنت و تمهید قواعد



مملکت امری واجب و قضیه منجم است منصب امارت الکوس محروس بر امیر بزرگ  
فلان مقرر داشتیم و این امانت عظیم را که حق تعالی بامسبده با عنایت و التزام و تقلد  
اهتمام او حواله کردیم و دست او در کلی و جزوی مهمات اناام قوی و مطلق گردانیدیم  
تا بر وجهی که از عدالت جبل و نصفت ذاتی او مهود دست و از اصابت رای  
و افادت فکر او منغارف بترقیه عموم خلایق خصوصاً که اهل اسلام قیام نماید و در دفع  
منغریان و تعویک مفسدان و متغلبان سعی که شمر ثنائ و ثواب و منع نجات یوم المنقلب  
و الثاب باشد بجای آرد و قلع و قمع یا غلبان و مخالفان و اضداد و معاندان واجب  
داند و در هر هفته دو روز در کرسی معظم باتفاق و زرا و قضاة و ارکان دولت  
در دیوان مظام بنفخص قضا یا مشغول گشته بر موجب شریعت و معدلت و بساوی  
و یا ساق بقطع رسانند و در این مظلوم از ظالم و حق محکوم از حاکم بستانند تا مساعی جمیده  
او عند الخالق و الخلاق منجس و مشکوک افتد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم  
یرلخ ارزانی داشتیم تا از ابتداء سنه تسع و خمسين خانۀ امیر بزرگ فلان را نایب  
حضرت ما و امیر الکوس محروس دانست درین کلیات قضایا و معظیات مهمات  
ممالک رجوع کلی برای رزین و فکر دور بین او کنند و او را و نواب و کما شتکان  
او را بر جمیع احوال و قضایا و ممالک و قوف و اطلاع دله جیزی بنهان و پوشیده  
ندارند و امر او لشکریان شب و روز با کیفیه جبر و جبه و اسلحه و ارزوق تمام بشنند  
و بخار او حاضر شوند و در دفع یا غلبان و متمردان و مفسدان با او متفق و موافق بود  
بهیچ حال انفراده و مستبدانه بخوبیندا اصحاب دیوان هر سال از اصل مال و منوفا  
و حقوق دیوانی و جو بی که ذکر میرود و المبلغ کذا بر سبیل مرسوم با و و نواب و نوری  
و معتمدان او جواب گویند و جیزی قاص و منکر نکر دانند و بر مواضع رجوع الحصول جواب  
کنند چنانکه با سبب بدیشان رسد و کنند بالامر العال دام نفاذ **نوع سوم**  
امرا و لکا و تو مانات و هزارها و صد ها و ماسقا فان و ملوک و حکام و سادات و قضاة  
و نواب و متصرفان و بیتکجیان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و لایات و ملک  
محروسه بدانند که چون امیر بزرگ فلان از مدت مدید باز بجلالمت آقایان بنویس  
ما قیام نموده است و بدل راست و طیفه جانسباری بجای آورده و از عهدۀ هر هم

بزرگ و مصلحت خطیر که بدو تفویض و حواله فرموده اند بر حسن وجه تفصیح نموده  
و بوقت رکوب عساکر ارتکاب اخطار و اهلوان بر خود واجب و لازم دانسته و  
در جمیع احوال معدلت و نصفت را شعار و دثار روزگار خود ساخته و بهیچ حال بحال  
ظلم و عدوان و جور و طغیان بار نداشته اصابت رای خسرانده و مقتضی تفویض امارت  
الکوس بجانب او شد تا بدان موجب که از محاسن عادات و کرامات او دیده  
و دانسته ایم در رعایت کافه رعایا و عامه و برابری و حفظ ممالک و صیانت ممالک  
و دفع طغاه و زجر عصاه و غناه و منع مفسدان و متغلبان و قلع و قمع اضداد و مخالفان مساعی  
جمیده بجای آرد و آنچ هواره از کمال کفایت و دفعه در ایت و وقوف او بر دقایق  
امارت معلوم و محقق شده بتقدیم رسانند و ملکه معدلت را که از شرایف خلایق  
برقرار ملحوظ و مرموفی بصر گردانند و انرا در قاعدۀ ملک داری و فنون رعیت پروری  
و کنی موثوق و دستور مغول علیه داند تا حسنات اعمال و جلیات اقوال و افعال او عند الله  
و الناس محمود و مشکوک گردد انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم یرلخ نفاذ یافت  
تا از ابتدای این سال او را منصبی امارت الکوس و متقلد کلیات امور ممالک بر وجهی  
که ذکر رفت دانند و او امر و نواهی او را که بر آید بر وفق احکام شریعت و مقتضای  
معدلت و نصفت و فنون با ساق باشد با طاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت  
محترز و مجتنب باشند و در محافظت ممالک از تعرض یا غلبان و فدح فالاحان و طف  
طغیان و افسال مفسدان و سد ابواب ظلم و عدوان رجوع کلی تارای رزین و فکر دور  
بین او کنند و او را در جمیع احوال مشغول و مستبد شناسند و امثال او امر و احکام او را  
در خیر توقف و تعذر ندارند و ندانند امر او عا که منصوص در دفع مخالفان با حضار او  
حاضر شوند و در معاونت و مساعدت جدل جهد و صرف و سع از لوازم شمرند اصحاب  
دیوان بزرگ هر سال از اصل مال و متوجهات مبلغی که ذکر می رود و المبلغ کذا بر سبیل  
مرسوم بر مواضع رجوع الحصول بنام او اطلاق کنند و کتب **فصل دوم**  
**در تفویض امارت اولکا نوع اول** قضاة و سادات و حکام و نواب  
و متصرفان و بیتکجیان و کافه میفیان و متوطنان فلان ولایت بدانند که چون احوال  
غالبه انجا و انزاج امانی و ساکنان ان وطن مالوف و مسکن مهود منت هجوم عساکر



یا غیاث و مخالفان و تعرض ساکنان بنهیب و غارت معلوم شد یکی سمت بر تدارک و تلافی  
آن مصروف و مقصود گشت و این معنی جز بنهیب شخصی که شجاعت و جزم و اصابت عزم  
و وفور عدالت و شمول نصفت و کثرت حول و خدم و عدت لشکر و حشم موصوف باشد  
جهت انجا صورتی بی بست بنا برین مقدمه راه امارت آن اولکا بملک نموده که از اکابر  
امرا و زمانست و همواره منقلد کارها بزرگ بوده تفویض فرمودیم و دست او در حل و عقد  
امور و قبض و بسط مصالح جمهور قوی و مطلق گردانیدیم تا بروی که از کمال کفایت و وفور  
شهامت و فرط صیانت و صراحت و معهود دست بضمیمات ولایت و اصلاح  
احوال رعیت و جمع منفوق و ضبط متبدد و تدارک خلل و تلافی زلل و دفع ظلمه و متغیران  
و قلع و قمع اضداد و مخالفان و طر و ورع یا غیاث و ناعیان لشتغال نماید و نگردد که بیک  
سرموی بهیج آفریده جیف و تعدی رود بدان سبب این حکم بر لبغ نفال یافت تا از ابتدا  
سال او را امیر اولکا و آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که ذکر رفت رجوع کلی با او  
و نواب و کما شنگان او کنند و از سخن و صواب دید ایشان که متضمن دفع متغیران و منتر  
دان و سبب قلع استبصال کلی اضداد و مخالفان باشد بیرون آیند هر سال جهت مدد  
اخراجات او امرار صد و لشکریان که ملازم باشند و جوئی که ذکر میرود برین موجب  
المبلغ گذار مال و متوجهات آنجا با او جواب گویند تا او آنرا در وجه مصالح خود و اخراجات  
امرار صد و لشکریان نهال بدفع مخالفان مشغول گردد و مساعی جمیده بنقدیم رساند  
امرار لشکریان که در آن حدود و حوالی باشند هر وقت که جهت مصالح کلی ولایت از دفع  
اذیت از رعیت بطلب ایشان فرستند بی توقف بترتیب تمام بر شتابند و بعد ازین  
و مساعدت بنام نمایند و مخالفت نورزند که اگر بسبب تقصیر ایشان خللی عاید گردد در عهد  
ایشان خواهد بود تا حقیقت دانند برین جلد و بدو اعمال نمایند **نوع دوم** هادان  
و قضاء و حکام فلان ولایت بدانند که چون امیر محمد بوفور عدالت و نصفت جلالت  
و شجاعت و کار دانی و کفایت موصوفست و همواره منقلد کارها بزرگ بوده و سببی  
جمیده در نفلد آن بنقدیم رسانید راه امارت او لکا و آنجا بدو تفویض فرمودیم تا بروی  
که از حسن کفایت و درایت و معهود بوده بمحافظت ولایت و رعایت رعیت  
مشغول گردد و دفع مفسدان و منگردان و قلع و قمع یا غیاث و مخالفان واجب دانند

و نگردد که بر هیچ آفریده زور و زبالی رود و خلایق بوفور عدالت و کمال نصفت راضی  
و خشنود گردانند بدان سبب این حکم نفال یافت تا از ابتدای این سال او را امیر  
اولکا و آن ولایت دانسته در جمیع قضایا که وظیفه آن تفویض باشد رجوع با او کنند  
و او امر و نواهی او را که بر قانون عدالت و قاعده نصفت باشد با طاعت و انقیاد  
نقلی نمایند و هر سال از اصل مال و متوجهات آنجا مبلغی که ذکر میرود و المبلغ گذار بسبیل  
مرسوم با او و نوکران او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده بمشیت  
آن مشغول خطره مشغول شود و یکسانی با ایشان طریق مشارکت و مجادلت سلوک  
ندارد **نوع سوم** چون فلان از جمله امرا و نزدیکان بکمال کفایت و وفور شجاعت  
و شهامت و ایشار عدالت و نصفت مستفی و عمال است و بیوسته منقلد جلایل اشغال  
و کلیات اعمال بوده و بد قایق آن رسید راه امارت او لکا و فلان ولایت فرخورد  
حد دست او دست بدو تفویض کردیم و دست او درین مهم خطره و مصلحت جسم قوی و  
مطلق گردانیدیم تا بروی که از وفور کفایت و عدالت او معهود است محافظت  
ولایت و رعیت مشغول گردد و نگردد که از متغیر و متعدی ضرری عاید شود و اضداد  
و مخالفان و منگردان و مفسدان را مایلید و آرد و دست ایشان از تعرض رعایا و مواضع  
نوازه گردانند تا روز بروز اضداد لشکریان از حسن معیشت او نوازه و نواقب  
نامه و تاجحدت پیوندند آن سبب این حکم نفال یافت تا از ابتدای سال سادات  
و حکام و قضاة و منصرفان آنجا او را امیر اولکا دانسته در جمیع قضایا که تعلق بدین وظیفه  
داشته رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او تجا و زینما بند و دست او در  
نفلد و تکفل آن منصب قوی و مطلق دانسته مبلغ گذار و بنا بر آن مال و متوجهات  
آنجا بر بسبیل مرسوم بنام او از دیوان بزرگ مقرر شده و در منشر موامر بسطوره و پروا  
بدان ناطق با اعتماد او جواب گویند و چیزی قاصر نگردد تا در وجه اخراجات  
خود و نوکران بمصرف رسانید بمشیت این مشغول خطره مشغول گردد **فصل**  
**سوم در تفویض امارت تومان و هزاره و ده نوع اول** چون فلان  
بکمال جزم و اصابت عزم و رای سدید و فکر جمده و وفور عدالت و شمول نصفت بر  
سایر امرا راجح و قایقند و امارت فلان تومان از قدیم وظیفه نفلد بدان و



اقایان او بوده و ایشان شرابط و لوازم آنرا مرعی داشته و امر اصد و لشکر بایان و  
امالی ولایت از حسن تعاش ایشان را منعی و شاکر بوده آن منصب که هم از راه ارش  
و هم از طریق استخفاف شایسته تصدی و انتظام اوست بر و تفویض رفت تا بروچی که  
جلبت شریفه ما را بران مجبول و مغلوطه دیده و دانسته و از اسلاف خویش مشاهده کرده  
در رعایت آن تومان و تفویض امر هزاره و صد و محافظت لشکر بایان بدل جهد و  
صرف کسب از واجب دانسته افتناف آثار معدلت و نصف بر خود لازم شناسد  
و وظایف و جا مکیات ایشان را که در دفاتر دیوان مقرر و مجری باشد سال بسال بر موا  
ضیع و جواهر الحصول نوشته بستاند و ترتیب کسبان و اسلحه ایشان مستوفی گرداند  
و جنان سازد که بوقت رکوب عساکر منصوص از هیچ چیز باز نماند که ببردند آن سبب  
آن حکم صادر شده تا از این تاریخ با امر هزاره و صد و ده و لشکر بایان آن تومان  
اورا امیر آن تومان دانسته در امور که ذکر رفت رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب  
دید او تجاوز نمایند و هر وقت که چار او برسد شب و روز با کفنه مرتب و بسند  
بر نشینند و بدو ملحق شوند و بوظیفه کجا میشتی قیام نمایند و رسمی که معهود امارت توالت  
و پیش ازین با سلاف او رسانیده باشند بر همان قرار با او و نوکران او جواب  
گویند و کتب بالامر عالی دام نفاذ **نوع دوم** امر هزاره و صد و ده فلان تومان  
بدانند که از ابتدا این سال راه امارت آن تومان بامیر علی تفویض رفت تا بروچی  
از کفایت و کار دایه او معهود است بضبط مهمات و مصالح ایشان و احتیاط  
استعدادات از قبول و خیام و اسلحه و تمام آنچه از امر او لشکر بایان را بدان  
حاجت باشد قیام نماید و پروات و اجبات ایشان را که از دیوان مقرر و مجری شده  
بنفع نوکران و محصلان حاصل گردانند تسلیم ایشان کنند تا با کسب و صرف  
ان بمصارف اسباب ملازمت مشغول گردانند بدان سبب حکم نفاذ یافت تا از  
ابتدا تاریخ مذکور اورا امیر تومان آن هزاره و صد و ده دانسته در جمیع قضا با که بمصا  
لح تومان و دفع معاندان و مخاصمان عاید و راجع باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب  
دید او تجاوز نمایند و مبلغ چندین هزار دینار که بوجه مرسوم امارت تومان بنام او لازم  
شده از متوجهات فلان مواضع با او جواب گویند تا در وجه اخراجات و مصالح امارت

تومان بمصرف و بوقت رکوب عساکر حاضر کرده نوع سوم درین وقت امارت  
فلان تومان بامیر سیمور غائبش که کفایت و کار دایه شهرت نام دارد و قدمت خدمت  
او ثابت و معلوم تفویض رفت تا بتدبیر مهمان آن تومان و تقویت امر هزاره و صد و  
قیام نموده در محافظت هزاره و صد و ده و غیر آن سعی و اجتهاد آن لوازم داند و از امر او مذ  
نمره موجب استانند که وظایف و جا مکیات لشکر بایان که از دیوان مقرر شده تمام با  
ایشان جواب گویند و بخواطبات با واجب و تکلیفات ناوارد با ایشان خطاب  
کنند و در رعایت امر او لشکر بایان با فضی الغایه و الامکان کوشش بدان سبب این حکم  
نفاذ یافت تا امر او هزاره و صد و ده و لشکر بایان آن تومان اورا امیر خود دانسته  
در جمیع قضا یا که بمصالح تومان عاید و راجع باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید  
او تجاوز نمایند و رسوم معهود با او و نوکران او جواب گویند و کتب بالامر عالی دام نفاذ  
نفاذ در باب امر هزاره و صد و ده برین موجب باید نوشت و مقدمه حکم را رجوع با امر  
صد و ده کردن و در باب امر اصد بر موجب امر هزاره و صد و ده حکم با امر اصد  
دن و روایدی که دو نوع آفرند کور نیست متماثل ملحق از نوع اول نقل کند **فصل**  
**چهارم در تفویض امارت بار غوغو نوع اول** امر االس و وزرا  
و نواب دیوان بزرگ و حکام ولایات بدانند که نظام امور دین و دولت و قوام  
مصلحت و مملکت بر احوال و دوام شرع خطبه موقوف است و انفکاک آن از یکدیگر  
بر حسب وضعی روزگار منقدر اول تقویت امر شرع و تمشیت احکام اسلام است  
و اما الله الی قیام الساعة و ساعه القیام و دوم انتفا و آثار معدلت و اقتدا بستی  
و سیرت اصحاب نصفت که اگر یکی ازین دو امر فقوری اتفاق افتد بالضرورة احکام  
سلطنت محمل او ضاع مملکت مهمل ماند و چون نمید قواعد بار غوغو که از مخمر عات دولتی  
جنگه خلبه و سلاطین مغول بوده و ایشان در تمشیت آن مبالغت بروچی گردانند  
از احکام آنرا بر قانون رگسنی معین گردانند آنرا شریعت خود ساخته و متابعت عدل  
و انصاف بغایات مدارج و نهائات مراتب رسانند بنا برین مقدمه تعین صاحب  
وجودی که جلبت او بر نصفت و معدلت مجبول و مغلوطه باشد جهت تفحص فضا یا  
بار غوغو که امر او مغول و لشکر بایان ایشانرا از متابعت آن جاری نیست از لوازم



می گزید و چون امیر بامان بوفور کفایت و کار دایه و درایت رسوم و قواعد سلاطین و  
امرا مغول و دانستن یا ساقها و نورانی ایشان از جمیع امرا و زمان سرآمد است  
راه امارت بار غو و تفحص قضایا و مغولان که فطرت و نشأت ایشان برانست  
بدو تفویض کرد شد تا بروی که در قوتا تغولیک صکر خایه دیده و خوانند و از اکابر  
بار غوجیان مشاهد و نعلش قضایا و مغول مشغول شده بیک سر مواز قاعده عدل  
و انصاف تجاوز نکند و قضایا را میان خصمان بر حکم بساقی بقطع رساند و چون حقیقت  
یکی از خصمان معلوم کند یا رغوانه بدو دهد تا بنسک نگاه داشته اگر خصم نوبی  
دیگر مزاحم شود او بحکم بار غوانه بجواب قیام نماید و دفع واجب داند بدان سبب این  
حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ او را امیر بار غوی از دوی معظم دانسته در انج بدین  
وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننماید  
جماعت امرا مغول قضیه که بر قانون با سا و بساقی جنکر خایه نرسیده و بقطع رسانند  
بارنگیرند و دیگر باره بتفحص آن مشغول نشوند مگر صمان که بدیوان بار غو حاضر آیند و  
که معهود است با او و نوکران او جواب گویند و کاتب بار غوانه جواب گویند تا در وجه  
مصالح خود صرف نموده بتبشیر آن مشغول اشتغال نماند **نوع دوم** چون اقوام  
مغول را بر حسب وضعی که در قدیم داشته اند قانونی معین بوده که قضایا را میان  
دو شخص بران موجب بقطع می رسانیده اند و نمی گذاشته که بر هیچ طرف حیف و  
تعدی و زور و زبانی رود و آن قانون را بار غوانه نهال و همچنانک اهل اسلام  
در اختلاف احکام میان ابام رجوع با شریعت شریفه محمدی علی شارهها افضل  
الصلوات و اهل التجات میکنند رجوع اقوام مغول نیز در قضایا بار غو بوده و تا وقت  
بران و تیره اسنمار و بران قانون اسنوار می نمایند و آن قاعده ایشانرا شرح مکن  
و طریق مسلوکست و جهت فضل احکام میان امرا و طوائف مغولان اتفاق می افتد رجوع  
با آن قانون که در استقامت طریق و رفع مخاصمات و منازعات معتقدیه ایشانست  
از لوازم می گزید بنا برین مقدمه راه امارت بار غو در از دوی معظم با یا بتمور بخشی که از  
قدما و امرا مغولست و هموار بفضل قضایا بار غوی مشغول بوده و بر قانون محدث  
و با ساقی و نوب یافته و بموجب راستی بقطع رسانیده و روی بردل هیچ آزمین

ندید و از خدمت و رشوت محترز و مجتنب بوده تفویض رفت و دست او در حل  
و عقدان مهم خطیر و مصلحت بیم جلیک قوی و مطلق گردانیده شد تا بروی که از  
راستی و قوف او بر امور یا ساق معهود است بفضل قضایا بار غوی بشتغال نماید  
و حق را در مرکز خود قرار دهد بدان سبب آن حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امرا و  
اکوس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و توانات و هزارا و صد ها و حکام  
ولایات و جماعت لشکریان مغول آبا بتمور بخشی را امیر بار غو در از دوی معظم دانسته  
جماعت مغولان که رفع قضایا بدو کنند از سخن و صواب دید او که بر قانون اقویا  
تغولیک باشد بیرون نیابند و دیگری را با او شریک و منازع نشناسند و در توقیر  
و احترام او کوشند و رسمی که معهود یا رغوست بعد از فضل قضایا با او و نوکران و کاتب  
بار غوانه جواب گویند دیگری در ان طمع و توقع نکنند و مزاحم و معارض نگردد و کتب  
تاریخ گذاشتن و در حق امیر بار غوی شیخ علی از قدیم بصحبت و ملازمت امرا مغول  
مشغول بوده و دانستن قواعد یا رغوجی او را با لفظ حاصل آمد و قویا تغولیک جنکر  
خایه و احکام فایه مستحضر بوده و در فضل بار غوا این استعمال کرده و قضایا را برین  
المنی که بر قانون محدث و یا ساق بقطع رساند و حیف و تعدی و زور و زبانی  
رواندارد بدان سبب آن حکم نفاذ یافت تا امرا و اکوس و وزرا و امرا و نوکات  
و اصحاب دیوان بزرگ او را امیر بار غو دانسته در جمیع قضایا که ببار غو تعلق داشته  
باشد رجوع کلی با او کنند و احکام محدث و نصفت را مطیع و منقاد باشند و قضیه  
که تفحص آن و وظیفه نواب بار غو باشد چون او بر سبیده و بر قانون محدث و یا ساق  
رسانیده باشد و بار غوانه دله دیگری استنباط کنند جماعت مناصمان بعد از فضل  
نقد بار رسمی که معهود باشد با و کاتب بار غوانه جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند دیگری  
در حق سازد **فصل پنجم در تفویض ششلی نوع اول** سا  
دست و قضاة و حکام و منصفان و تکیجیان و عموم اهالی آسیر بدانند که علیک از عهد  
ایمان زمان بدست کفندی و راست کرداری موصوف و مشهور است و سیرت  
سندیده و طریقه حمیده او مستحسن افتاده و محل وثوق و اعتماد شده و ان ولایت  
ششخه عادل که بر جواب امرا و منقلبان و آیند و روند قادر باشد محتاج ازین



تاریخ باز راه شحکی و مسافانی انجام بدو تفویض رفت تا بقدر قضا یا دیار غوثی رسید و بروج  
معدلت و یا ساق بقطع رساند و در تخص قضا شرعی که وظیفه قضاة اسلام باشد داخل  
نسازد و داخل شحکی و یا رغوبه کند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ  
اورا شحنه و مسافان آن ولایت دانستند در جمیع قضا یا که تخص و تحقیق آن وظیفه شحنه  
باشد رجوع کلی با او کند و از سخن او که بر قانون معدلت و یا ساق باشد تجاوز ننماید و  
رسمی که معهود قضا یا شحکی است با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود بمصرف  
رسانند بدین مهم خطیر قیام تواند نمود و نیز باید که از حیف و میل و خدمتی و رشوت  
محترن و مجتنب باشد و روبرو دل هیچ آفرین نبیند و جنان سازد که خلایق از حسن  
معاش او شاکر باشند تا بحدت پیوندد **نوع دوم** چون نوسون مرد بیر و جهل  
دید است و از بد و نیک قضا یا با خبر بوده و هرگز بر حیف و میل و زور و زبانی اقدام  
نموده نه راهی را راه باز ندهد شحکی فلان ولایت بدو تفویض رفت تا بقوت قضا یا  
یا رغوبه رسید بر قانون معدلت و یا ساق بقطع و فصل آن قیام نماید و نه گناه را در  
گناه نیارد و عوانان و اینان را پیش خود راه ندهد و بقول اصحاب اغراض هیچ  
آفرین را منکر نکند و بیار غوث خواند و نادید بر قدر گناه کند بدان سبب این حکم نفاذ  
شد تا از ابتدا این تاریخ قضاة و حکام و متوطنان فلان ولایت اورا گماشته دیوان  
و شحنه خود دانستند در قضا یا رغوبه رجوع با او کنند و احکام اورا بر قانون معدلت  
و نصفت باشد مطیع و منقاد کرده و رسمی که معهود شحکی است با او جواب گویند تا بدین  
قناعت نموده توقع زیارتی نکنند **نوع سوم** درین وقت سادات و قضاة و صدور  
و اکابر و اعیان و معارف از تعدی و بی راهی شحنه که بر سر ایشانست شکایت کرده  
اند و فواصد اطاع و فواحش توفعات او را که بر قدر قدرت و انداز استطاعت  
ایشان نبود در خبر عیالت آورد و گسند عا شحنه عادل نیکو نهال کردند چون عرض  
داشت ایشان بصدق مفرون بود و جمعی از اعیان و مشاییر نیز بر تصدیق آن کواهی دادند  
شحنه سابق را معزول گردانید و از ابتدا این تاریخ راه شحکی انجام بر حاجی الیکس مقرر  
و بدو مفوض گشت تا تخص قضا یا نه راهی و تعدی شحنه کرده انجام از هر کس بی راه و ناو  
جب سنده باشد اسزد له نموده بر سنجاقان مقرر دارد و بعد از آن چون منعی صمان پیش

و آیند بتفتیش احوال ایشان بر قانون یا ساق مشغول گشته بر قاعد رستی و معدلت  
بقطع رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز اورا شحنه آن ولایت  
دانستند رجوع قضا یا یا رغوبه با او کنند و احکام اورا که بر قانون انصاف و یا ساق  
باشد امتثال نمایند و رسم شحکی با نوکران او جواب گویند و نیز باید که مفسدان و اینان  
و عوانان کهند را پیش خود راه ندهد و بقول ایشان کار نکنند و از احوال و حاکم شحنه  
سابق اعتبار گیرند و جمعی را که اکابر و اعیان انجام بر نزار است عرض و برات ساحت ایشان کواهی  
دهند بیار غوث خواند و مزاج ایشان نشود و تعرض نرساند و جنان سازد که امد له شکر مکنان  
حسن معاش و دو فقر معدلت و نصفت او متواتر و متعاقب کرده تا با حاد اثنا مفرون  
فند از جوانب رسم حلق بدو اعمال نمایند **فصل ششم**  
**در تفویض کتابت احکام مغولیه نوع اول** چون کمال عواطف و مراحم حضرت  
فاخری ذی الجلالیه توالی الاوه و نقد است اسما و شامل احوال باشد و مالک ایران  
درین در تحت غلک و تصرف آمد مملکتی تحت بنای فر کمال طبقات عمار و ادانه و اقامی  
بقاع و بلاد محیط گشت و انواع مراحم و عواطف در حق ایشان صدور یافت و یکی از آن  
صانع آن دانستیم بر طایفه کتیب احکام بزبان ایشان انفاذ و اصدار یا بد تا مضمون انرا  
به سوانت فهم کنند از آن جهت بمذنبه السلم بغداد و سایر بلاد عراق عرب احکام بزبان  
عربی صدور می یافت و بر طوایف احجام و بلاد جبال و بقاع فخرس بزبان فارسی واجب  
آمد بطوایف مغولان و اتراک نیز بالسنه و خطوط ایشان احکام کردن تا فهم با ساینه  
تند با او بزبان سخن باید گفت و چون از وکل بخشی از قدام اکابر بخشیان و بنیکجیان  
ایشانست و همواره بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار مشغول بوده و در دروا  
رین ایشان بکنت احکام مغولی اشتغال نموده و مراسم و دقایق کما بنفنی دانسته و در  
فله آورده و امانت و دیانت و راست فولی و درست تلمی و خدا ترسی و کم طعی را شعار  
و در روزگار خود ساخته بنا برین مقدمه راه کنت احکام مغولی بدو تفویض رفت  
تا بر فراری که هوای معهود و متعارف و معتاد بوده بدان وظیفه قیام نماید و مسودات  
را بعد از آنک بر و انجات امر او و زرا رسید باشد از سر امعان نظر اتفاقان تامل  
باین من برد و شرایط احتیاط مرعی دارد و مضمون احکام بر لبغها که با مارن او لکا



و تومات و هزار ما و صد ما و دیگر کلیات قضا با نویسد بر ظاهران بعباری موجز مختصر  
اثبات کند چنانکه هیچ دقیقه از دقائق کلی از مضمون حکم فوت نشود تا چون بمطالعه  
برودی مطلوب معلوم گردد اگر بعضی از مغولان و متقلبان او را بتکلیف و الزام برکنای  
دارد که از منتهج معدلت و باسایا ساق مستبعد باشد او بدان التفات نکند و اگر او نشوند  
او بدرگاه آید در حضرت رساند تا حکم آن بوجه معدلت فرموده آید و هیچ دقیقه از  
بق این شغل خطره که وظیفه تکلیف بخشیان مغولیه بدیشان باشد فوت نکند تا زور نرود او را  
عنایت در باره او تواتر و تعاقب یابد و بسپور غامبشات مخصوص کرده ان شاء الله تعالی  
بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا امر او و وزیر او اصحاب دیوان بزرگ و امر او و لکا و تومات و  
هزار ما و صد ما و حکام و متصرفان و لایات و جماعت لشکریان و صحرائشینان عاقل و عاقل  
از بن تاریخ باز از اول بخشی را کاتب احکام مغولی دانسته در جمیع قضا با که بدین هم خطره  
و مصالحت جلیل تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و دیگری را بحال مشارکت و در خدمت  
ندهد و رسوم معهود کتبت با او جواب گویند و بینه تنقیص و تقصیر رسانند و اگر بپای  
کبر کس و کسینا شیخوخ در بعضی اوقات از ملازمت دیوان و کتبت احکام تقاعد  
هر کس را از فرزندان داشته و داند رجوع کتبت احکام با او از لوازم شمرند و چون از  
بخشی بوظایف این شغل چنانکه از طریق بندیده او معهود بوده قیام نماید هر سال  
اصل مال دیوان مبلغ کذا دینار بر سبیل رسوم با او جواب گویند تا در وجه مصارف  
و مصالح خود مستغرق گرداند و اگر خواهد که این مبلغ را بمتوجه موضعی دیوانی یا تمدد  
که بدان مقدار وافی باشد فرو آرند و با تصرف او دهند تا سال بسال از آنجا استند  
نماید و با دیوان رجوع نماید کرد ملحق و مزدول داشته بران موجب بتقدیم رساند و بعد  
از شرایط تکریم و بنجیل رعایت جانب او از واجبات دانند **نوع دوم** چون  
طغای بخشی از قدیم الایام باز ملازمت بدان بزرگوار و آقایان نیکو کردار قیام مانوده  
است و از عهد هر هم که بدو حواله رفته با حسن اوضاع و وجوه منفی شده و بدان  
واسطه بمرام و عواطف سپور غامبشات مکرم و مخصوص بوده و بعد از ایشان در ملا  
زمت حضرت شریفه شرایط نیکو بندگی و جانباری بجای آورده و بدل راست ملازمت  
نموده و کوچ دله و بردقائق کلی احکام مغولی و قوف نام یافته و با امانت و دیانت و کم

طعی و راست قلمی مشهور و موصوف بوده از بن تاریخ باز راه کتبت احکام مغولی بدو تفویض  
رفت تا در آن باب آنج شریطه بنقطه و تحفظ باشد مرعی گذشته جهت هر طایفه از طوائف  
مغول بر موجهی که مسودات پیروانه و سامانستی امر او دیوان کسبیده باشد و طبق امانت  
و دیانت و غبطه دیوان رعایت کند بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا امر او و لکا و  
وزیر او و اصحاب دیوان بزرگ و امر او و لکا و تومات و هزار ما و صد ما و جماعت مغولان  
و انراک از لشکریان و صحرائشینان او را بنیکجی احکام مغولی دانسته در جمیع قضا  
با که بدین شغل تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و رسمی که معهود و معاد کتبت  
با او جواب گویند و بنفیر و تقصیر و تنقیص بمرام و معارض نکرند اصحاب دیوان  
مرسومی که بنام کاتب مغولی نویسی که در دفاتر مغولی مقرر بوده باشد سال بسال با او  
جواب گویند و از مطلق و دفع و تفویض و منع محذور و مجتنب باشد و هر سال تا او بدین و  
غایب مشغول باشد احکام مجدد نطلبند کتب بالامر العالی دایم نفاذ **نوع سوم**  
چون قتلغ بغا بخشی از قدیم باز بملازمت دیوان بزرگ مشغول است و با جماعت بخشیان  
از کتبت احکام مغولی اشتغال داشته و مصاحب بوده و بردقائق کتبت این نوع از  
احکام و قوف یافته و با امانت و دیانت مشهور و معروف شده از بن تاریخ باز کتبت  
احکام مغولی بدو تفویض رفت تا در آن باب آنج وظیفه دقت نظر و تدقیق نکر  
و کمال امانت و دیانت باشد بجای آورد و مهمات جماعت مغولان و انراک از امر او و لکا  
و هزار ما و صد ما و لشکریان و صحرائشینان در کتبت احکام رجوع با او کنند تا بر احسن و  
جود ساخته گرداند و دقائق و وظایف آن شغل مهم و نامرعی نکند و چنانکه هیچ دقیقه  
از بن بخشیان دیگر ملاحظه آن واجب دانسته اند فوت نشود بدان کسب این حکم نفاذ  
یافت تا امر او و وزیر او و اصحاب دیوان بزرگ و امر او و لکا و تومات و هزار ما و صد ما  
و جماعت لشکریان و صحرائشینان با رسم در جمیع ولایات عاقل و عاقل رجوع کتبت  
حکام مغولی با او کنند و مراسم نو فیر و بنجیل مرعی دارند و مسمی که این شغل را در دیوان  
مقرر بوده و متون دفاتر بر کتبت آن شغل برقرار با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود  
صرف نموده بتبشیت آن مشغول گردد و کتبت **فصل هفتم در جمیع**  
**ردن امر لشکریان نوع اول** امر او و هزار ما و صد ما و ده تومان کسب



تخلع و لشکریان که در مدال و اهتمام ایشانند بدانند که درین وقت عنان عزیمت بر صورت  
نسخه فلان مملکت و ولایت منعطف گردانیده ایم و جمیع مالک البجای با حضار امر او لشکر  
فرستاد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند تا مدت امر هزاره و صد تا و آن  
تومان و لشکریان مرتب و مستعد با جبر و اجتهاد و ازوق تمام بعد از پنج روز از تاریخ وصول این  
متوجه شد بدین جانب آیند توقف را بجا نیاورند **نوع دوم** شیخ محمود امر هزاره  
و صد و ده که در تومان او داخل اند بدانند که درین وقت جهت فتح فلان مملکت حضور ایشان  
احیاجست و امیر علی را با تومان او بدان صوب نام زد کرده بمنظاری فرستاد ایم بدان  
سبب این حکم نفاذ یافت و بدست محمد بیک فرستاده شد تا چون واقف گردند در روز  
تربیت و اسوارات خود مشغول گردند چنانکه بعد از پنج روز در محبت محمد بیک ترتیب  
تمام متوجه فلان مملکت شد با امیر علی ملحق گردند و در طریق سحر و اجتهاد و وظیفه جانشیناری  
و کوچ دادن این مقدار است بجای آرند و چون بمساعدت ایشان آن مملکت مسخر گردد  
و فتح که مطلوبست دست دهد عنایت و مرحمت دو سیور غامبشی در باره ایشان و تأدب  
بر تصور و توقع ممکنان باشد و اگر تخلف کنند و مخالفت ورزند مواخذت و معاقبت  
یابند تا حقیقت دانند **نوع سوم** ملک نموده معلوم دارد که درین وقت احکام بر لیس  
جمع کردن عا که منضمه که در ولایت اطراف متفرق اند نفاذ یافته می باید که چون دانند  
گرد با امر هزاره و صد که داخل تومان او می باشند مکتوبات نویسد و وصیت کند تا بر  
تلب استعداده مشغول شوند و مجموع چهار بایان را بعلف خود اگر دارند تا فریب شوند و بعد از  
چهل روز متوجه اینجا نب گردند تا بهر مقصد که توجه افتد ملازم باشند **فصل**  
**هشتم در تعیین اقطاع** در عزم سنیو فیان آنست که بالرشاه موجب  
و لشکریان را از دیوان مقرر و مجری باشد بر متوجه موضع دیوانه تعیین فرماید و برایشان  
مقرر و مستم دارد تا سال بسال از آنجا تصرف نمایند و رجوع باد دیوان نگردد و از روی لغت  
اقطاع دادن سلطانت و مفهوم لغوی مطابق مفهوم اصطلاحیست اکنون بتمهید مقدمات  
انسان مشغول شویم **نوع اول** چون اگر اوقات حضور امر او لشکریان جهت  
دفع مخالفان و تسخیر ولایات احیاج می افتد ایشان را اکسباب ملازمت و استعداده  
محاربت نباشد حضور معذور گردد و اگر ترتیب سباب ایشان از بروات و حوالات

دیوانی باشد در استیفاء آن زحمت بسیار بدیشان رسد و بعد از تحمل سناف و کثرت  
تکالیف بخیل که بروات جا ملکات ایشان بسبب تعدد اصحاب حوالت تمام و اصل نشود  
تا با کلیه راجع گردد در اثنا این حال فرصت کسوف و استندام ایشان فوت شود مطلق  
بزرگه موقوف حضور ایشان باشد در خبر تعذر و توقف ماند بنا برین مقدمه مصلحت وقت  
مقتضی آن شد که هر کس را از امر او لشکریان موضوعی از مواضع دیوانی توجه مرسوم و جای  
غیب رود و باقطاع ایشان مقرر گردد و استغفال لشتغال نموده و باکستار اسکنان و محصور  
کرده سال بسال و جوه مواجب خود از ارفاعات آن مواضع تصرف نمایند و بمصالح ملا  
زمت از اکسبان و جیره و کسبه و ازوق و خیمه و سایر ما بحتاج الیه مستغرق گردانند  
و رجوع باد دیوان بزرگ محتاج نشود و در وقت حاجت حاضر شود و بمخدمت و ملازمت کوچ  
دادن قیام نمایند و هیچ مهم از مهمات کلی مملکت فوت نشود و بهمانه مخلف و تعاد ایشان  
از ملازمت مرافع نگردد تمهید اند الفاعده از ابتدا این تاریخ ملوک حضرت افغان را که  
در ولایت ازان و موغان است موجه مواجب تومان شیخ حسن محسن گردانند باقطاع  
تومان او مقرر گردد و ابواب مشارکت غیر بکلی مسدود و مقطوع و در دفا تر دیوان  
قطاع بنام او و امر هزاره و صد و ده آن تومان ثبت و مسطور شد بدان سبب این حکم  
نفاذ یافت با حکام و منصرفان ازان و موغان از ابتدا آن سال آن ملوک را بوجه مواجب  
او امر اند که در آن تومان مقرر دانسته با تصرف ایشان که دارند و از مدال و اهتمام خود  
مقرر دانسته قطع و اصلا بیرون آنجا نگردند و مدخل سازند تا ایشان ان مواضع را  
بجارت و زراعت آورده سال بسال محصولات را بوجه مواجب خود و تربیت اکسبان  
و اسلحه و دیگر مصالح مصرف رسانند و بکری کابینا من کان در ان مواضع مدخل سازد و  
با تصرف ایشان که دارند **نوع دوم** درین چون سلیمان بهادر را جهت ملازمت هر یک  
منصور طلب کشیم بواسطه عدم استطاعت استعداد از فارسیدن و جوه مرسوم امتناع  
نمود چون از اصحاب دیوان تقصیر رفت و تصدیق سخن او کردند و معلوم شد که سبب  
توقف و عدم استطاعت و استعداد است و از بروات دیوانی با وجود کثرت ارباب  
حوالات که احوال او منجبر نمی گردد و بالظهور فلان موضع را از اعمال فلان ولایت  
وجه اقطاع او مقرر گردانیدیم تا ان را مجموعه و مزروع داکشته محصولات مزروعی و متوجهات



دیوان را بوجه جاکی خود و مواجب لشکر بان که در این تمام دآرد مستغرق گردانند و سال بسال  
از آنجا تصرف نموده از ملازمت باز نمایند بدان سبب این حکم تفاد یافت تا از ابتدا این سال  
حکام و منصرفان فلان جا آن مواضع را از مزال و این تمام نور و جمیع مورد و موضوع دانستند هیچ  
وجه از وجهه بر آنجا برات ننویسند و حواله نکند و محصل نفر کنند و قلم و قدم کوتاه و  
کشیده دارند و با تصرف معتمدان و کما شکان سلیمان بهادر در کردارند و ایشان را منصرف  
انجا دانند البجیان و نوکران خاصه نیز حکم از آنجا اولاغ و علوفه و سایر اوقات نطلبند و مزاج  
نشوند و نیز باید که رعایا و مزارع را منظره گردانند و زیادت از متوجهات دیوان  
که بقانون مقرر شده باشد با ایشان خطان نکند و منفرقان را که سمالت داده با وطن مالوف  
آرد و بهارت و زراعت مشغول گردانند هیچ آفرین حمایت نکند و مزاج نگردد و مانع نشود  
**نوع سوم** حکام و منصرفان و بنسجیان فلان ولایت بدانند که از ابتدای این سال  
فلان موضع را توجه افطاع هزاره شیخ علی مخصوص و مستغرق گردانند و در دربار  
دیوان افطاع بنام اوست و مسطور گشت بدان سبب این حکم تفاد یافت تا از ابتدا  
سال آن موضع را از آن ولایت مفروز دانستند با تصرف او و معتمدان او و دهند تا در  
عمارت و زراعت و آبادانی سعی که منج و منج باشد بجای آرند و سال بسال محصولات  
مزرعه و متوجهات دیوان را توجه جاکی خود و امراء صده که در هزاره اوست و لشکر  
آن هزاره بمصرف رسانند و بگری بگرامون نگردد و مزاج و مانع نشود رعایا و آن موضع  
هر جا که رفته باشد با وطن مالوف آمده بهارت و زراعت و آبادانی مشغول گردانند  
هیچ آفرین بجایت در میان نباید از جواب **فصل نهم در تفویض**  
**بوکاوی** لشکر بوکاوی شخصی را گویند که بعد از امراء افا او بزرگ طوایف لشکر  
باشد و راه او انک بتدبیر مصالح عمارت و تربیت لشکر بان و ایصال و طوایف  
و مراسم که از دیوان بزرگ تعبیه رود قیام نماید و غنایم و فتوحات را که در فتح مالک  
و تسخیر ولایات بدست آرند بموجب رستی برایشان قسمت کند و جانب حق مرعی  
داشته نگذارد که بر یکدیگر زور و زبانی و مادرین معنی بر سوابق عادات سه نوع  
بیان کنیم ان شاء الله تعالی **نوع اول** چون استغفر از قدیم الایام باز بوکاوی  
لشکر بان مشغول بوده است و بر فواعد و قوانین این شغل خطیر و قوف یافته و در ارباب

و نخبه نام حاصل کرده از بن تاریخ باز بوکاوی لشکر منصور که از معظلات مهمات است  
بدو تفویض رفت تا در بن باب آنچه از حسن مساعی او معهود بود بجای آورد و وظایف  
و مراسم و جاکیات جماعت لشکر بان بموجبی که از دیوان مقرر گردد با ایشان جواب گوید  
و نگذارد که نفع زیاده نکند بدان سبب این حکم تفاد یافت با امراء الکوس و وزرا و امراء  
تومان و هزاره و صد و استغفر را بوکاوی لشکر منصور دانستند و بگری را با او شریک  
و متازع نشناسند و او امر و نوایی او را مطیع و متفاد باشند و چون و طایف و جاکیات  
مرسومات را بر لشکر بان قسمت کنند بدان نسبت راضی باشند و از سخن او بیرون نیابند  
و مراسم توفیر و احترام مرعی دارند امراء تومان و هزاره دست او قوی داشته در رعایت  
و محافظت کوشند و چنان سازند که از مسرفراحت خاطر بشغل بوکاوی عا که منصور  
بنام تواند نمود اصحاب دیوان بزرگ مرسومی که بنام بوکاوی مقرر باشد و در دفاتر  
ثبت با او جواب گویند تا در وجه اوقات خود بمصرف رسد **نوع دوم** امراء  
کوس و وزرا و امراء اولکا و تومانات و هزاره و صد و جماعت لشکر بان بموجب مالک  
مردم بدانند که از بن تاریخ باز بوکاوی لشکر منصور بطفا نفقه حواله رفت تا در آن  
باب آنچه از حسن اجتهاد و کار دانی و کفایت او معهود است بجای آورد و جاکیات و مراسم  
و غنایمی که ایشان را در فتح مالک دست دهد بموجب رستی برایشان قسمت کند و نگذارد  
که بر یکدیگر زور و زبانی و حیف و تعدی کنند بدان سبب این حکم تفاد یافت تا او را  
بوکاوی لشکر منصور دانستند دست او در تمشیت آن شغل قوی دانند و در جماعت  
لشکر بان از سخن و صواب دید او بیرون نیابند و نقیبه که او میان ایشان کند راضی  
باشند و از توفی و تصون و رزق و توفیر و احترام او کوشند اصحاب دیوان رسوم  
بوکاوی بموجبی که در دفاتر ثبت و مسطور باشد با او جواب گویند و چیزی قاصر نگذارد  
**نوع سوم** چون قتلغفر از قدیم الایام باز بخد مت و ملازمت دیوان بزرگ و امراء  
نور و هزاره مشغول است و با جماعت بوکاوی و لان سابق مصاحب بوده بدقیق بوکاوی  
و قوف یافته راه بوکاوی تومان است و بقا بدو تفویض رفته با شرایط لوازم آن قیام نمود  
ترتیب لشکر بان و تنسیق مهمات ایشان مشغول باشد و مرسومات دیوان را با  
تو حات غنایم که دست دهد برایشان بر کسی منقسم گردانند بدان سبب این حکم تفاد یافت



با این سه نفر و امرا هزاره و صد و تومان او و جماعت لشکریان ایشان ازین تاریخ باز او را  
بوکاول تومان مذکور دانسته در این بدین هم تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند و سخن  
و صواب دید او را معتبر و محل اعتماد دانند و در ممکن و توقیر او کوشند اصحاب دیوان هر  
بوکاولی بنام او مقرر گردانیده در دفاتر ثبت کنند و چنان سازند که سال بسال از موضوعی  
مرجوع الحصول بدو واصل گردد و بغایت خاطر بدین هم خطیر قیام تواند نمود تا بحدت پیوندد  
**فصل در تفویض یا ساولی اردوها و لشکرها یا ساولی اردوها**  
و لشکریان از معظلات مهمات مالک و وظیفه یا ساولی است که جمیع طوایف را از خود  
و بزرگ در مرتبه معین که حد ایشان باشد بدارد و در وقت رکوب منصوره امرا و لشکریان  
نیز در مقامی که راه ایشان است فرود آورد و سوار باستاند و نگدارد که هیچ افریده از مقام  
و مرتبتی که او معین کرده باشد تجاوز نمایند و بجای دیگر رود ما درین معنی سه نوع ذکر کنیم  
**نوع اول** چون ایاجی یا ساول از قدیم باز بملازمت سلاطین کامکار و ملوک نامدار  
معدلت شعار قیام نموده است و همواره بشغل یا ساولی اشتغال کرده و بیوسته پیش امرا  
و وزرا و ارکان دولت ممکن و محترم بوده در اردوها و لشکرها بوظیفه یا ساولی مطلقا  
گشته و بر شرایط آن شغل خطره و قوف کلی یافته برقرار سابق راه یا ساولی اردوها  
و لشکریان بدو تفویض رفت تا بروی که همواره محمود و معظالم بوده بلوازم و لواحق  
آن شغل مشغول گردد و هر طایفه را از طوالت امرا و لشکریان در روز قنال و جدال  
مقامی که صلاح و صواب داند تنزیل کند و باستاند و در وقت قورتلتای مبارک و طوایف  
بزرگ سوار شده بوظیفه یا ساولی اشتغال نماید و از هیچ افریده بیک سرسوی نیندیشد  
و چون امرا و وزرا و ارکان دولت و اعظم مملکت جهت حضرت با او لجامبشی آنچه بخت  
تقریر باشد بجای آورد و در او لجا را با سماع حاضران برساند و بشنوند و هیچ دقیقه از  
دقایق آن مهمات مهمل و نامرعی نگدارد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و الکس  
و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و توهمات و هزاره و صد و جماعت لشکریان  
بجمیع ولایات مالک محروسه ازین تاریخ باز ایاجی را یا ساول جمیع اردوها و عا  
منصوره داند و از یا سامبشی او عدول نجویند و تجاوز نمایند و از مسامی که او جهت امرا  
و لشکریان در صفوف معارک معین کرده باشد جای دیگر نروند و سخن او را معول غلبه

اصحاب دیوان بزرگ هر سومی که در دفاتر نهام یا و ل مجری و مقرر باشد سال بسال بر  
موانع مرجع الحصول حواله کنند تا یا ساولی بدو رسد و اگر در عوض هر سوم موضوعی دیوان  
یا بنمایه التماس کند یا تصرف گرفته هر سال هر سوم خود از جایشان آن موضوع و تمغا  
استینا نماید ملتمس او بمذول داشته و مقرر و سلم دارند و از دیوان برای حواله  
نکنند و مزاحم نشوند **نوع دوم** چون بوغاچار از مدنی مدید باز در میان کارها و سلاطین  
و امرا بوده و بر دقایق احوال لشکریان و قوف یافته و سالها یا ساولی کرده و قاعده و قانون  
آن دیده و دانسته برقرار راه یا ساولی یا ساولی فلان لشکر که بتسجیر فلان مملکت موجود اند  
و حواله رفت تا در روز تصفیق صفوف قتال و هنگام مقاتله و مجادله جماعت امرا و لشکریان  
را در موضوعی که محمود ایشان بوده باشند باستاند و نگدارد که هیچ افریده از محل خود تجاوز  
نماید و در اردوها نیز آن وظیفه مرعی دارد و قوف و تبیط را شعار و دشمن خود ساخته شرایط  
و لوازم این هم قیام نماید که اثماری جمیع او روز بروز واضح و لایح گردد تا بحدت پیوندد  
و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و معینان آن لشکر و جماعت لشکریان او را یا ساول  
لشکر دانسته از سخن و صواب دید او شجاعت و زنجار نماید و از مقامی که او معین کرده باشد  
جدا نشوند و در دفع خصمان و معاندان با یکدیگر موافق و متفق و معاون و معاضد بوده هیچ  
حال انفراد نجویند و با استقلال و استبداد متمسک شوند اصحاب دیوان بزرگ هر سوم  
یا ساولی بموجبی که در دفاتر دیوان بر کیت آن شتمل است سال بسال با او جوابگویند  
و از تقصیر و تنقیص محرز و مجتنب باشند **نوع سوم** چون نوراچار یا ساول همواره  
در میان کارها بزرگ بوده و توره و قاعده یا سامبشی در اردوها و عا که منصوره دیده و دا  
شته و هیچ حال از منهج یا ساول یا ساق عدول نجسته و تجاوز نموده و افعال و اقوال  
او بر قانون معدلت و راستی بوده و بدان واسطه ملاحظه نظر سلاطین و امرا و وزرا گشته  
و سپور غامبشی و نوازش اختصاص و انساب یافته راه یا ساولی در اردوی معظم و لشکرها  
منصوره بدو تفویض رفت تا در آن باب آنچه همواره از طریق جمیع او محمود بوده بجای  
آورد و هر طایفه را از طوایف امرا و ابناء قان و عا که منصوره در اماکن و مکانی که او  
نشین کنند و باز آورد و باستاند و نگدارد که از آنجا تجاوز کنند بدان سبب این حکم نفاذ یافت  
تا امرا و الکس محروسه و وزرا و جماعت ابناء قان و امرا و لکا و توهمات و هزاره و



صددا و اریسا دل ارد و لشکر دانسته در نو قیر و اضرام او کوشند و از با ساجشی او بجای وز  
 نکند و در صفوف حاکم با اتفاق بدفع خصمان و معاندان و مخالفان مشغول گردند و از یکدیگر  
 افراد و اسبنداد بخوبی اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یا ساول بر موحی که متون دفاتر بکشت  
 آن مشتمل باشد سال بسال با او جواب گویند و تنقیص و تقبض را بدان راه ندهند تا او بر  
 مصالح خود صرف نموده بتمشیت آن هم مشغول باشد **فصل بیستم**  
**در تفویض بورجی یکی از محظرات امور کسباب مملکت و تربیت مهمات سلطنت آن**  
 است که بالمشاه را در بیلاق و تشلاق و جمیع مراحل و منازل و شکارگاهها و در هر موضع که  
 نزول کنند پورنی معین باشد که چون بالمشاه زادگان و امرا و وزرا و ابناء قان و ارکان دول  
 و اعوان حضرت آن یورت را در نظر آورند هر کس از ایشان داند که یورت او کجاست  
 و او کجا فرو می آید تا یورت بالمشاه معین نشود یورت ایشان نیز معین نگردد مثلاً بالمشاه  
 زادگان بردست راست نزدیک بالمشاه فرود آیند و امرا و الکس نیز بردست راست  
 که انرا بر او ن فار گویند نزول کنند و وزرا و اصحاب دیوان بجانب جاوون قار که دست چپ  
 یورت بالمشاه باشد فرود آیند و ابناء قان در حوالی بالمشاه و ارکان دولت اگر از اترال باشند  
 با یورت امرا روند و اگر از نار بکان باشند با یورت وزرا و مسکچیان و سادات و قضا  
 وایه و حوالی بیش مسجد جامع فرود آیند که یورت آن در برابر یورت بالمشاه باشد و چون  
 احوال یورت برین حلقه مقرر است تعین بورجی از لوازم اوضاع مملکت گردد و بقرینه  
 سابق سه نوع تفویض بورجی تقریر کنیم **نوع اول** چون جوگ یک بورجی از قدم باز نخند  
 و ملازمین سلاطین مشغول بود و او بر دقایق بورجی و قوف یافته و دانسته که در جمیع  
 مواضع بالبلایه و قیشلاق در تمامت راهها راه گذار و اردو بورنها بسند بره با آب و  
 علف بسیار و دور از مواضع مزدوری و دیهها و بورتها و صحرا نشینان کجای باشد و در  
 بورجی اردوی معظم بدو تفویض رفت تا بران موجب که همواره بدان هم مشغول بود  
 به وقت که مارا بجهتی از جهات و طرفی از اطراف اتفاق عزیمتی افتد و در مقدمه بود و  
 ما و از آن فرزندان اعز و از آن امرا و وزرا و سایر ارکان دولت بر موجب و اذا اعشیت  
 فانزل بر علفخواران نزه و چشمه سارها و حرم و آبها و عذب و از مجاری سبلاط و رودخانه  
 دو معین گردانند تا هر یک از طوایف مذکور که بمنزل رسند دانند ایشان را کجا نزول باید

کرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و الکس و وزرا و اصحاب دیوان بزرگ و امرا  
 تومانات و صدای و هزارها و غیر هم ازین تاریخ باز جوگ یک را بورجی اردوی معظم دانسته در آنج  
 بدین هم تعلق دارد رجوع با او کنند و دیگری را بحال شارکت و مداخلت ندهند و دست او نوی  
 دانسته مکن و محترم دارند و از بورنی که او تعین کرده باشد تجاوز ننمایند و بجای دیگر فرو نیانند  
 و زمینها و مواضعی که بهر کس مرسوم و منسوب باشد برقرار برایشان مقرر دانسته بر امون  
 انجا نگرند و در تنقیص املاک ملال نکوشد و بقب مردم ندهد تا بار نضا مقرون افتد **نوع دوم**  
 امرا و الکس و وزرا و ابناء قان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و الکا و تومانات و هزارها  
 و سایر طوایف بدانند که درین وقت راه بورجی بورنها اردوی معظم با میر علی بورجی تفویض  
 رفت تا در مراحل و منازل اردو مواضع بالبلاتی و قیشلاقی اولاً یورت ما و از آن فرزندان  
 اعز و امرا و الکس و وزرا و ابناء قان و ارکان مملکت در مواضع بسند بره معین گردانند و از مز  
 روغات رعایا و دیهها و جماعت خیل نشینان و ساکنان او بها و صحرا نشینان دور باشد و  
 زمینها و مردم را بشلتاق یورت منقص نگردانند و بدین علت از هیچ آفریده نفعی ندارد  
 بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا او را بورجی اردو در جمیع مواضع ولایات دانسته ابواب  
 شارکت و مداخلت دیگران با او سد و گردانید و جانب او را مکن و مقرر دارند و از بورنی  
 که باشد تجاوز ننمایند و بجای دیگر نروند اصحاب دیوان مرسوم بورجی بروجهی که بکبت آن  
 در دفا ترس طور باشد بنام او معین گردانند و برسانند و تفصیر و اجمال نورزند **نوع سوم**  
**نوع سوم** درین وقت بورجی بورنها اردو در جمیع ولایات و ممالک محروسه بسیف الدین  
 تعلیک تفویض رفت جهت نزول ما بورنها بسند بره و آب و علف بسیار در بیلاق  
 و قیشلاق و راهها و جماعت متولان و صحرا نشینان را بشلتاق ناموجه داخل یورت نکر  
 رعا با و مزارحان دیهها و جماعت متولان و صحرا نشینان را بشلتاق ناموجه داخل یورت نکر  
 داند و زحمت هیچ آفرین ندهد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امرا و وزرا و ابناء قان  
 و ارکان دولت و جماعت لشکریان و غیر هم او را بورجی بورتها و بالبلاتی و قیشلاقی و سایر  
 مواضع دانسته در آنج بدین وظیفه تعلق دارد رجوع با او کنند و از بورنی که او معین  
 کرده باشد بیرون نروند و بجای دیگر نزول نکنند و سخن او را معتبر و محل اعتماد نشناسند  
 اصحاب دیوان مرسوم بورجی سال بسال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نگردانند

اصحاب دیوان بزرگ مرسوم یا ساول بر موحی که متون دفاتر بکشت  
 آن مشتمل باشد سال بسال با او جواب گویند و تنقیص و تقبض را بدان راه ندهند تا او بر  
 مصالح خود صرف نموده بتمشیت آن هم مشغول باشد  
 در تفویض بورجی یکی از محظرات امور کسباب مملکت و تربیت مهمات سلطنت آن  
 است که بالمشاه را در بیلاق و تشلاق و جمیع مراحل و منازل و شکارگاهها و در هر موضع که  
 نزول کنند پورنی معین باشد که چون بالمشاه زادگان و امرا و وزرا و ابناء قان و ارکان دول  
 و اعوان حضرت آن یورت را در نظر آورند هر کس از ایشان داند که یورت او کجاست  
 و او کجا فرو می آید تا یورت بالمشاه معین نشود یورت ایشان نیز معین نگردد مثلاً بالمشاه  
 زادگان بردست راست نزدیک بالمشاه فرود آیند و امرا و الکس نیز بردست راست  
 که انرا بر او ن فار گویند نزول کنند و وزرا و اصحاب دیوان بجانب جاوون قار که دست چپ  
 یورت بالمشاه باشد فرود آیند و ابناء قان در حوالی بالمشاه و ارکان دولت اگر از اترال باشند  
 با یورت امرا روند و اگر از نار بکان باشند با یورت وزرا و مسکچیان و سادات و قضا  
 وایه و حوالی بیش مسجد جامع فرود آیند که یورت آن در برابر یورت بالمشاه باشد و چون  
 احوال یورت برین حلقه مقرر است تعین بورجی از لوازم اوضاع مملکت گردد و بقرینه  
 سابق سه نوع تفویض بورجی تقریر کنیم  
 نوع اول چون جوگ یک بورجی از قدم باز نخند و ملازمین سلاطین مشغول بود و او بر دقایق بورجی و قوف یافته و دانسته که در جمیع  
 مواضع بالبلایه و قیشلاق در تمامت راهها راه گذار و اردو بورنها بسند بره با آب و  
 علف بسیار و دور از مواضع مزدوری و دیهها و بورتها و صحرا نشینان کجای باشد و در  
 بورجی اردوی معظم بدو تفویض رفت تا بران موجب که همواره بدان هم مشغول بود  
 به وقت که مارا بجهتی از جهات و طرفی از اطراف اتفاق عزیمتی افتد و در مقدمه بود و  
 ما و از آن فرزندان اعز و از آن امرا و وزرا و سایر ارکان دولت بر موجب و اذا اعشیت  
 فانزل بر علفخواران نزه و چشمه سارها و حرم و آبها و عذب و از مجاری سبلاط و رودخانه  
 دو معین گردانند تا هر یک از طوایف مذکور که بمنزل رسند دانند ایشان را کجا نزول باید



**فصل دوازدهم در بلار غوجی** بلار غوجی در عرف مغول کم شده را  
گویند که انرا خداوند نباشد چون غلام و کنیزک و چهار پای و بلار غوجی شخصی را گویند که او را از  
دیوان بزرگ تعبیر کرده باشند تا بوقت کوچ بزرگ اردو بانو کران خود در مواضع یورنهار  
مردم تردد کنند تا هر کس را که غلامی یا کنیزکی یا چهار بایان از اسب و استر و شتر و گاو و دراز گوش  
بر جای مانده و کم شده پیش خود برند و محافظت نمایند و اگر دیگری یا بد پیش او برود و بسیار  
و او در نگاه داشت آن کم شده با سعی نماید تا نگاه که خداوند از پیدا شوند و ثابت گردد آنکه از آن  
ایشانست بعد از آن تسلیم کند و بلار غوجی بر در خانه و بورت خود علی فرو برده باشد  
تا مردم بدان نشان خانه و بورت او را باز یابند و پیش او روند و کم شده خود را باز ستاند  
و ما درین معنی سه نوع از تراکیب دیگر کنیم **نوع اول** درین وقت راه بلار غوجی اردو  
بجمله بوقا حواله رفت تا کم شده با مردم را بدست آورد و بخداوندش بسیار درستی  
او را منوجه و مهود باشد بستاند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امر او و زرا و اصحاب دیوان  
بزرگ و جماعت یورنهار و صحرائینان و بازاریان و اقوام مغول و تاجیک و غیرهم او را  
بلار غوجی اردو دادانسته در لوازم آن مهم رجوع با او کنند هر کس را که غلام و کنیزک و چهار  
بایان کم شده باشد بیورث او روند که انجا علی علی الدوام فرو برده باشد و کم شده را از  
او طلب دارند و نشان نمایند تا او چون محقق گرداند راه خود بستاند و کم شده را بسیار  
اگر کسی بلار غوجی گرفته باشد و پیش او نبرد و بدو بسیار در درگاه اید اصحاب دیوان  
مرسومی که بنام بلار غوجی مقرر باشد و در دفاتر ثبت سال سال با او جواب گویند تا در  
وجه مصالح و اخراجات خود و نوکران صرف کرده بدین مهم مشغول گردد و نیز باید که  
بعد از کوچ اردو و نوکران را بیورنهار و امر او و زرا و سایر طوایف از ترک و تاجیک  
فرستند تا بتفحص و تقبیش کم شده مردم اشتغال نموده پیش او برند و او بر رعایت  
محافظت آن تا وقت ظهور خداوندان آن قیام نماید درین باب تفصیری نکتد و کتب  
**نوع دوم** درین وقت راه بلار غوجی اردو با بقا شفقته نفویض رفت تا لا بد از  
او و نوکران او در یورنهار اردو و مواضع امر او و زرا و سایر جهات و اطراف بگردند و کم  
شد با مردم را از برده و اسبان و اشتران و اسیران و گاو و آن و دراز گوشان بدست  
آورند و بیورث خود برند و نگاه دارند چون خداوندان آن کم شده پیش آن علم که در

بلار غوجی فرو برده باشند پیش با شفقته روند و بیورث رسانند که کم شده ایشان جلالت  
و نشان بنمایند و راه او بدیند و کم شده را بستاند بدان سبب این حکم نافذ شد تا امر او و زرا  
و ارکان دولت ازین تاریخ باز عاشقته را بلار غوجی اردو داد و با یلاق و قیشلاق دانسته  
هر کس را از مغولان و تاجیکان و ترکان و جماعت بازاریان و مالی خیل خانها که غلامی یا کنیزکی  
یا چهار بای کم شده باشد بیای علم او رود و کم شده را نشان دهند از او طلب دارد و او  
تحقیق کرده و نشان کم شده را از خداوندان خواسته چون ثابت شود راه خود بستاند و کم شده  
را بسیار ممکنان برین جماعت مقرر دانسته تغیر و تبدل نکند و دیگری را با او مجال مشارکت  
نداند اصحاب دیوان مرسومی که با اخراجات او و نوکران و فا کند در دفاتر ثبت گردا  
نیده سال سال با او جواب گویند تا بوجه مصالح خود و نوکران خرج کرده بتعشیت آن  
مهم مشغول تواند بود این جانب برین جماعت بروند و اعتماد نمایند **نوع سوم** چون  
ارسلان شاه مردی امین و معتمد است و معوان بهم بلار غوجی در اردو و راهها اشتغال  
داشته و در آن باب شرایط احتیاط و امانت بجای آورده و از عهد با حسن و جوه  
بعضی نموده متحد بد راه بلار غوجی اردو داد و با یلاق و قیشلاق و تمامت راه گذار دارد و  
بر مقرر داشته شد و نوکران او بتفحص بلار غوجی از بردگان و چهار بایان مشغول شوند  
و بدست آورده بیای علم خود برند و محافظت نمایند تا چون صاحب کم شده بیابد و نشان  
بنماید و پیش او ثابت و محقق گردد که ملک و دست انج در ایام محافظت بران کم شده خرج  
کرده باشد و بیورث تواند رسانید رسمی که او را مهود است بستاند و کم شده بصاحبش  
ببازر ددان سبب این حکم بنفای بیورث تا امر او و زرا و ارکان دولت و اصحاب  
دیوان بزرگ و جماعت مغولان و تراک و تاجیکان و بازاریان و ارسلان شاه را بلار غوجی اردو  
دادانسته در لوازم و لواحق آن مشغول رجوع با او کنند و دیگری را با او مشارکت و منا  
زعت نشناسند خداوندان بلار غوجی در طلبیدن کم شده بیای علم او روند و نشان کم شده  
خود بنمایند و خرجی که او را رفته باشد و ایشان معلوم کنند تا رسمی که او را مهود است با او جواب  
گویند و کم شده خود را باز بستانند بهیچ شلتاق و جماعت متقلبان ممکنان بگردند و حق او را  
موقوف ندارند اصحاب دیوان بزرگ مرسومی که بنام بلار غوجی در دفاتر دیوان ثبت باشد  
بنام او مقرر دانسته سال سال تسلیم او کنند و نیز بتفحص و معص رسانند تا در وجه



مصالح خود و نوکران بمصرف رسانند بتمشیت آن شغل مشغول گردد و او نیز باید که شرایط و  
 لوازم آن مهم اشتغال نماید و در همه ابواب خوف و خشیت ایزدی را ملحوظ نظر دارد و  
 در حقوق مردم بکند و بر سخیق بنوشاند و الا باز خواست باید تا حقیقت داند **صاحب**  
**دوم در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب بزرگ و ذکر قضا با که مناسب آن باشد**  
**بیت و پنج فصل اول در تفویض وزارت نوع اول** اعلا  
 بر شواهن مقامات شهریاری و ترقی بر مرقی درجات و ولتباری جو سقویض اعالی مناصب  
 و شرافت مراتب جمعی که مستحق تقلد مباشرت آن باشند میسر نشود و هیچ امر که ولات  
 امر که باتیان بدان رعیت نمایند و هیچ منصب که بادشاهان صاحب شوکت بندیر و تسبیح  
 آن اهتمام فرمایند تا آن مساوی نگردد که تقلد مصالح کافه ایام و تکفل مهم خاص و عوام باصایب  
 رای ندیری که مجاری انصاف از منابع طبیعت زخار او باشد و ادرار سحاب رای صواب  
 از فیض فطرت و غام غورت مدار او تفویض کند و دست او در حل و عقد امور مملکت و فیض  
 و بسط مصالح ملک و ملت قوی و مطلق گرداند و هر هم که بالمشاهان دین دار و ملوکاں مملکت  
 شعار را بنفس خود مباشرت باید کرد برای رزین و فکر رصین او باز گذارند و او را میان  
 خود و عامه رعایا بل کافه برابا و سبط و وزیر سازند تا بنایه خواص و عوام باشد که اشتقاق  
 وزیر از وزیرست و وزیر بنایه گاه باشد و در اتمام مصالح اتمام بر حضرت بالمشاه که ایشان  
 را قدرت عرض آن باشد او متوسط شود و او بدان واسطه امور سلطنت و مملکت منتظم  
 و مصالح کافه خلاص مضبوط و مرتب گردد و تعین وزیر در مملکت مخصوص ملوک و سلاطین  
 روزگار نیست که انبیا صلوات الله علیهم اجمعین نیز بوزیر گرفته اند چنانکه نص قرآن  
 مختار اعظم جلالة از حکایت موسی علیه السلام اخبار می کند جنت قال عز من قائل رب یرت شرح  
 لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا فوبی و اجعل لی وزیر من امم  
 هرون اخي اشد رب ازری و اشکر فی امری کی نسجل کثیرا و نذکر کثیرا انک کنت بنا  
 بصیرا و سلیمان بن داود علیهما السلام نیز اصف بن برخیا را وزیر گردانید و علی علیه  
 السلام نیز حواریون داکشته و بیغابرا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود وزیر  
 فی السماء جبرئیل و میکائیل و وزیران فی الارض ابوبکر و عمر پس برین تقدیر سلاطین ملک  
 تعین وزرا اهتمام نمودن امری واجبست و قضیه منتهم و لازم نامصالح بالمشاه و رعیت

بوجود ایشان انشطام یابد و اموال سلطانه و منوجات دیوانی بسی و تدبیر ایشان مضبوط  
 گردد و خراین آبادان و امرا و ایناقان و لشکریان مرفه الحال باشند بنا برین مقدمه چون  
 صاحب اعظم خواجه شمس الدین از اعظم جهان بسداد و افرور شد وافی و رجاحت عقل  
 و عزارت فضل و زرات رای و وصانت فکر و جودت فرحت و استقامت طبیعت و ین  
 بقیت و تقاریر برت و سیرت شیتی تمنازست و از عنقوان شهاب الی یومنا هذا که  
 بیدار کهولتست متصدی کارها بزرگ بوده و از عهد بهر هم و مصلحت که سلاطین اسلام بدو  
 رجوع فرموده اند بر احسن وجه تفویض نموده و اجب آمد وزارت ممالک ایران زمین  
 از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواخل هورموز تا باب الا ابواب بنمانت رای و  
 رویت و اصانت تدبیر و فطنت او تفویض کردن و این منصب را که اعظم مناصب مملکتست  
 بوجود مظهر و ذات مقدس و موقر عالی و مسند سامی او مشرف و منیرت آن تفویض را  
 بمعرفه غال حکم بر لیغ و تشریف خاص و دولت طلا و کرم صرع و آل و سنجق و طبل و علم و تقاریر  
 مصنی و مهنا گردانیدن تا بروجی که مقتضای رای سدید و فکر جمید و علونشان و ترفع مکان  
 اوست او را در جمیع امور و احوال نظر بر مراضی حضرت ذی الجلال داکشته خلاص را که و  
 داع خالق اند در تحریصیانت و عز رعایت و بنایه محافظت و کیفیت مراقبت محفوظ و بری  
 دارد و نکند ارد که بیک سر موی هیچ آفریده را از متقلبی تعرض و از متغیری الی رسید بعد از  
 اد و فرایض صلوات و واجبات طاعات و فرائع طبیعت از استیلا و طلال و اشتغال  
 طای یک لمح از اتمام بهام بندگان خدای تعالی غافل و ذاهل نباشد و تقوی و امانت  
 و ورع و دیانت را شعار و دثار خود سازد و ولایت ممالک بحسن کفایت و بمن تدبیر  
 مهور و آبادان گرداند و هر موضع را بر قدر قدرت و استقامت رعیت مال و منوجات  
 معین کند و بار قوی بر ضعیف بنندازد و مجموع دوا برین را از دیوان بزرگ و خزانه و مستان  
 و کربانی و کارخانه و اخناخانه و دیگر دوات و مطبخ در نظر آورد و بکفاه کتاب و دوات  
 مشکمان که بدراست و دیانت و صیانت و امانت موصوف و منجلی باشند حواله کند  
 و ضبط جمع و خرج تا کبد و صنت از جمله لوازم شمرد و حکومت بلوکات و ابالت و لایات  
 بزم صاحب وجود کافی کار دان مستطیر مومن گرداند و بحافظت بندگان خدای تعالی  
 بابت و غایت واجب داند و از شهنکان که بموضع فرسند موجب کاستنند که زیارت



از انج از دیوان برسم شکی جهت ایشان معین کرده باشد از ولایت و رعیت نستاند اگر خلاف  
کند بانواب و نوکران ایشان برین رای اقدام نمایند و از کسی چیزی نا واجب بستانند در گناه  
آیند و بر این انج سنده باشند اسز داد نموده سلیم مستحقان رود و در همه ابواب جنان  
سازد که خاطر خطیر با احسن معاش و خدای ترسی و کم طعی و رعیت پروری و ملک داری  
او مرده و مستظهر باشد تا روز بروز از ابد لذت و توفیق در باره نفع و تزیاید یا بد  
و یقین داند که این امانت و دیعت که حق تعالی ما را متکفل رعایت و متفقد محافظت آن  
گردانیده بدو حواله کرده ایم و چون حضرت رب العالمین جل جلاله روز قیامت در آن  
باب از ما سوال فرماید ما حواله کردیم و خواهم کرد تا در دنیا حوالهت سوال حضرت عزت  
را در اخوت آماده دارد و التوفیق من الله تعالی بدان سبب این حکم بر لیغ نهاد یافت  
تا امر الوکس و انبافان و امر انومانات و هزارها و صد ها و اصحاب و کتاب و یون  
بزرگ و با سقا فان و ملوک و احکام و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و علما و نواب و منفردان  
و مسکینان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشایخ و عموم انالی و متوطن  
و کافه صحرائینان از مغول و مسلمان و انراک و اکراد و اعراب و تراکه مغربی و کوچکنجی  
و لور و خلج و سایر مایلها و بعد فها بجمع و لایات مالک محروسه بر وجه مستظهر و مظهر و بر  
صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه شمس الدین زید قدره را و ز بر حضرت شریفه شاه  
علی الاطلاق مالک دانسته در جمیع امور که عاید بهام جمهر باشد رجوع کلی باری منین و فکر  
مبین او کنند و از انج در مصلحت و لایات و رعایا کوید عدول بخوبند و تجاوز ننمایند و  
اعلا قدر و نعم ذکر و تعظیم شان و بیجمل مکان و امثال او امر و احکام او را مقرون بمرامی  
ماد اند و مخالف و مجانبت را من کل الوجوه مظهر و ممنوع کشناسد اصحاب دیوان بزرگ  
و مسکینان دو این دیگر کما ذکر است و ز برت و حکام و شهنکان و لایات و متفقدان مذنب  
دینی و دیوانه خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول داند و محاسبات جموع و  
اخراجات مالک و مال و متوجهات و لایات بانواب او روشن و منع گردانند و حکام  
و پروات او را در جمیع قضایای مالی و غیر آن نافذ و مطلق شمرند و احکام دیوانی را بر  
لبغها و مخافات و مواهرات و مفاصاة و بار غوناها و غیر آن بیرونه و نشان او منع  
نگردد و موثق بها و معتقد علیها بدانند و وجهی که بحق التقریر دیوانی وزارت در جمیع

محروسه مقر است و از قدیم باز ما غایت بدیکر وزیر رسید بر همان قاعده سال بسال با  
نواب و کاشنکان و ائمه و معتقدان او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نکرد اند چون ما  
چنین فرموده باشیم مخالف چگونه از سر خود نترسد و غیره و کتب بالامر العالی و المرسوم  
انفذ و بنقاده فی نوعی و **نوعی و عمر** از تقا بر معارج نهرمانی و از نفع بر مصالحه جهانیه جز  
نعمین و زبری که با اتفاق الیاء اعم و عقلاء عرب و عجم النبی الکفاة و اعدل الولات باشد  
بسیر نشود و تمهید قواعد فرمان روی و تشبیه میان کشور کشای جو بتقلید مشیری که ظاهر از یحییت  
امانت و دیانت و باطن او از شوایب ربا و رعوت مزایا باشد دست نهد تا  
امانت رای رزین او در دباچی ظلمات سراج و لاج باشد و اجادت فکر صبی او شر  
کشان بودی ضلالت را عنود مصباح و دلیل منهاج ممالک از نایب رای ملک آرای او  
باشد و ترند احوال و رعایا از غرات انکار که هر رای عدل اندای او کشتار محصولات و ز  
در رعایت شت از ندایر او اسکنکار اموال و متوجهات جذب از جذبات صبر بر افلام اعم  
کبر و انتظام مصالح امر ابصواب آرای او متعلق و مهمام عا که منصوص از رزائن و نکر  
در نانت رویت او منتظم و منسق اولوالامر را که مویله و موص است بود او اسباب  
و اسنظهار مبسر و نقوش امن و امان از اهنام و التزام او بر و خبات روزگار متفکرس  
و متور و رونق کار خانه مملکت از میان آن توفیق و توفیق منها و مشارب آمال و امان  
طریف خلافت از برکات ان مصفی و منها و لله در القایل و کذا الکرم اذا امام یسلطه  
سای النصار بها و قام المساء بنا برین مقدمه چون صاحب اعظم سلطان الوزرا خواجه  
نحیب الدین محمد از اعظم مملکت بوفه معدلت و کمال نصفت و نطق انظار و تدقیق  
انکار در بر حجان عقل و شمول علم و وفه فضل و وجود فیض و سدا لرای و رشاد فکر  
سنتی و ممتاز است و در مضمار معالی کوی فضل و مفاخر از اکابر او ابل و او آخر  
بر برده و هیچ یک را از وزیران روزگار مجال مجازاه با او هم طبیعت زحار و اشهب  
خار و فاد و ذین نفاق او بوده و کسبوت وزارت بر قدر بلند او خلقی فاخر و ارباب  
حاجات را از اهنام است و اجتهاد رای او مندرج ز اخر معدلت فایض بادشاهانه  
و دقت نظر ثانی خسرانده ما منفضی توفیق منصب وزارت بصدر رفیع و من منبع  
و مجلس عالی و جناب سامی او سدا علی خبره الله تعالی مباشر و منضی آن امر خطیر



و منصب جسم جلیل شده بغیر احوال کافه عباد و عمارت بنای و بلاد رسیدن ترفیع قلوب  
و ازالت عموم و از اجابت کرب و رنج سعال و داین و موجب کرامت منزه نشانی  
و در اجاز حقوق ارباب استحقاقی سعی که مقرر باشد و منع ثواب کرد بجای آورد و ادوارات  
و معایش و مر سومات طوایف انام را که بموجب احکام مجری و مقرر باشد و در بطون دقار  
مثبت برقرار مجری و محضی داند مقصد باین امور دینی را در جمع ممالک محروسه اعتبار احوال  
و اختیار اعمال کرده اگر طریقه محاکمش ایشان بر قانون شرع مطهر باشد تربیت و تقویت  
و تمکین و تقدیم در منصب قدیم واجب داند و ان کس یا که زندگانی بر خلاف قانون تربیت  
کرده و ثابت شود معزول گردانیده و انما منشرع و فضلا و متدین منورع را بقایم مقایسه  
نعمین کند و همچنین بغیر قضایا و دیوانه رسید و دفاتر را احتیاط بلیغ کرده انج بوج  
خواند و کربانی و مساس خانه و کارخانه و احاطه سایر مصالح و مهمات و واجبات  
حضرت مانع داکشته از نقد ترویجی و رایجتر نقدی مرتب دارد و انج بوجه امراء و  
و توهمات و اینافان و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ و امراء و وزراء و صد  
و جماعت لشکریان و مجری باشد برقرار بنام ایشان اجراء و امضا کند و جمعی را که در  
مرسوم مواضع دیوانه داده باشند و ایشان در عمارت و زراعت این کوشیده و در  
را خوش دل و مستظهر داکشته و سنگ باز رسد بقاعده مقرر و مسلم دارد و ولایات  
و بلوکات ممالک را بمردم امین کار دان کافه مقول منصف نفویض کند و بر مال مقرر  
سند محفوظ دارد و موجد کما بناند که اگر ولایت و رعیت زور و زیاده کرد بدین  
و بیرون انج از دیوان نعمین رفته از ایشان گرفته مواخذ و عقاب کردند و در هر هفته  
یک روز با تناف امراء الکوس و قضایا و ایام در دیوان مظالم بنفخص قضایا مردم  
از مقول و ناجیک و غیر هم اشتغال نماید و بغیر رسید داد مظلوم از ظالم بستاند  
و در جمیع ابواب حق را بر باطل علیه و رجحان دهد ماسعی جمیع او عند الله و الناس  
محمود و مشکور و مرضی و مبرور افتد و درین نفویض ما را ذکر جمیل دینی و اجر جزیل اخروی  
مدو مانند انشاء الله تعالی بدان سبب این حکم بر لیغ تفاد یافت تا از ابتدا و این سال  
امراء الکوس و اینافان و امراء توهمات و ارکان دولت و اصحاب دیوان بزرگ  
و باسفان و سادات و ملوک و قضایا و حکام و نواب و متصرفان و مسکینان و صد

و اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشایخ و عموم انامی و جمیع منوطان و ولایات  
ممالک محروسه و جماعت صحرائش بنان از مقول و ناجیک و انراک و نور و اگر ادوار  
و جمیع سالاران و خیل نشینان و سبایان و خلجان طراد فاطمه از حدود مصر تا شاطی وادی  
امل و در سواحل و پور موز تا باب الابواب صاحب اعظم سلطان الوزراء خواجه نجیب الدین  
محمد را وزیر مسئول مسند حضرت دادند و در تعلد ان امیر اعظم و خطیب جلیل جسم متکلم و منفرد  
شنا کنند و در کلی و جوی مصالح بلاد و عباد رجوع باری صاحب و فکر ثاقب او کنند و از سخن  
و جواب دبد او که در باب مصلحت مملکت و اصلاح احوال رعیت و دفع مفسدان و  
مزدان کوبد بیرون بنایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانه و ولایات از اصل و فرع و  
حق التقریر و توفیر بروات و احالات او جواب کوبند و نامات مر سومات او و ارکان  
دولت و اینافان و اصحاب دیوان بزرگ و ادوارات و معایش و وظایف اصناف  
الناس و دیگر اخراجات مقرر که بموجب احکام مقرر باشد و در دفاتر مثبت بجا  
و مجری و با مضار او محضی داند متعلدان مناصب دینی و دیوانه بنصب او منصوب و ببول  
و معزول گردند منولیان او قاف خاص و عام در جمیع ممالک محروسه محاسبات تصرفات  
بواب او روشن و منع گردانند و چیزی بنهان و پوشیده ندارند ملوک و احکام و ولایات  
بروات او را که در باب حق التقریرات خود که نسبت سایر وزراء و دیگر واجبات  
دیوانی جهت هر کس نویسد تمامت را مجری و مقرر دانسته با محصلان جواب کوبند و چیزی  
ناصیر نگردانند از جواب نوع سوهر چون مولانا صاحب اعظم سلطان الوزراء خواجه  
جان الدین زید قدس که با علما و مدارج و ارتقاء مناصب و انتهای مناهج  
اعلا مراتب از اعظم خود کوی مسافت ر بوده است و در مساند سروری و عراض عدل  
بروری و دیار دادگری و قضاء فضل کسری بغایات ارباب استعداده و نهابات  
اصحاب اجتهاد رسید از قدیم الایام باز بجلالت بدینکوی مانده الله بغفرانه  
نیز نمود است کثیر ابط نیکو خدمتی و دقایق جانباری بجای آورد و از عهد هر هم دینی  
از نبوی که بدو حواله فرموده بر اجل اوضاع نفسی نمود لاجرم بحر ابل کبیر غالات و کرام  
شریفات دیگر همان اختصاص یافت و صیفت نیک نامی و وفاداری و سعه بسندید در  
تبی و نیکو کاری او با بعد و افارب و معارف و مشارف رسید و ما را نیز بر کمال است



و وفور درایت و شوق شهادت و سبوح صرامت او اعتماد کلی حاصل شود وزارت ممالک ایران  
زمین از حد مصر تا شاطی وادی آمون و از سواحل بحر مغرب تا باب الابواب بدو ارزانی داشته  
ایم و بر حاجب عقل و غرارت فضل و سداد و رای و رشاد رویت او تفویض کرده تا بر وجهی  
که مقتضای رای قویم و نظارت مستقیم و ذمین و فاد و طبیعت نفاذ اوست بضبط مصالح مملکت  
و ملت و ربط او ایدین و دولت و عمارت و خراب مملکت و جمع کشتن رعیت و تکثیر  
مال و منو جهات و تنمیه محصولات و ارزفاعات بنام نماید و واجبات خاصه حضرت مبارکه  
ترتیب و تدبیر که کبرایق و تزیینات سابق بر ما بر مملکت بران موقوفست بر سایر مصالح مقدم دارد  
و همچنین با جوار و مواجب ابر و تعین اقطاع ایشان و وظائف ابناء قان و مغربان و جا  
بکبات ایشان و لشکر بان بر وجهی که از کفایت و ای و درایت و افزای مهور است  
مشغول گردد و بضبط خرابی و رونق کارخانه و جامه و مسکس و غیر آن اسامی هر چه تا مقرر نماید  
و ولایات ممالک محروسه را بحال کفاة و نواب دیار و منصرفان امین و مفاطمان صادق  
القول بضمان و مفاطمه دهد و از ایشان و از شهنشکان که بهر ولایت و ناحیت تعیین کند و چنان  
بستاند که ولایات و رعایا را بر و اید و عوارض و اخراجات نیز راه و موقوفات نا و  
جب مزاحم و منوع نکرند و شهنشکان زبالت از اینج در دیوان بنام ایشان از مال و خارج  
مال مورد اکتساب باشند تصرفی نکنند و توقعی ندارند اگر خلاف کرده باشند در گناه آیند و در جمع  
احوال جنان سازد که آثار دیانت و درایت و تدبیر و کفایت او روز بروز عالیشان را  
واضح و لایح گردد تا موجب مزید تقویت گردد و تربیت شود انشا و الله تعالی بدین  
سبب این حکم بر لبغ نفاذ یافت تا از ابتدا کس نه تسع و خمین حازه امرا و الکوس و نو  
مانات و ابناء قان و اصحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و اعیان حضرت و امراء  
مزارع و صدای و اسعافان و ملوک و حکام و سادات و مشایخ و قضاة و نواب و منصرفان  
و مسکحان و صدور اکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و عموم انایه و جمهور  
منو طنان و ولایات ممالک محروسه از عرب و عجم و ترک و دیلم و مغول و تاجیک و تور  
و خلیج و ترک و سایر صحرائشینان و حومه سالاران و غیر هم مولانا صاحب اعظم سلطان  
الوزرا جمال المله و الدین زیدم قدره را وزیر حضرت مقرر داشته در جمیع قضایا که با مملکت  
ممالک و محافظات و ولایات و رعایت رعایا و دفع متغلبان و دفع فتنه متغلبان و نفاذ

اموال و منو جهات و اکتفا محصولات و ارزفاعات نعلق داشته باشد رجوع کلی با او  
و نواب و کما شهنشکان او کنند و رای رزین و فکر رصین او را در تدبیر امور مملکت و قواعد مملکت  
و ملت و تقریر قوانین دین و دولت و دستور و موثوق به و قانون معول علیه دانند و از سخن  
و صواب دید او و در کلیات امور که منضمین مصالح جمهور باشد بیک سر موی عدول بگویند  
و تجاوز ننمایند اصحاب دیوان بزرگ و قضاة و ملوک و حکام و سخا و منصرفان و کتاب  
و مسکحان و ولایات ممالک محروسه نصب و عزل خود برای او منوط و مفوض شناسند و دین  
حکم النفاذ او مباح شرع هیچ منصب از مناصب شرعی از دیوانه و هیچ امر از امور کلی و جزوی  
نشنوند و او را بر جمیع ابواب امال و وجوه و نفیرات و مستزادات و وقوف و اطلاع دهند  
و هیچ قضیه از قضایا و ممالک از او پوشیده و پنهان ندارند امرا و الکوس عروس در هر هفته  
یک روز در دیوان بزرگ پیش او حاضر شده و باتفاق او و قاضی القضاة ممالک بغیر قضایا  
ارباب حاجات و اصحاب ظلمات رسید و تفحص و تفتیش کرده بر قانون شریعت  
و عدالت و راستی و نصیحت بقطع رسانند و حق را در نصاب خود قرار دهند و چون در  
زویج و وجه حق التقریر او بروات بالنون نفاذ دیوان اطلاق گویند و منصرفان و ولایات  
و نواب و تقصیر یا د اقیام نمایند و جواب محصلان او بنیلم و وجه کنند و کتب بالامر  
العلی و المرسوم النافذ دام نفاذ سر سر محلو و مواعمال نماید که **فصل**  
**در تفویض نیابت سلطنت** تفویض جلال مناصب بکسی مناسب بود که در مضار  
معایه کوی سابق از اقران و اکفار بوده باشد و از عهد کلیات امور که بدو حواله  
رفته بر احسن وجه تفویض نموده و چون خواجه جلال الدین محمود از اکابر مملکت بوفور  
کفایت و درایت افکار دانه و عدل کسری مشارالیه است و موار و اقوال و افعال  
او محل وثوق و اعتماد بلکه در مقام انکال و اعتضاد بوده و امانت و دیانت و رزانت  
و شهادت و جلالت و صرامت او معلوم و محقق شده راه نیابت سلطنت در جمیع ممالک بدو  
تفویض رفت تا بغیر احوال بلاد و عیال رسید و نگردد که بر هیچ آفرین جیف و نفدی  
رود و تفحص کلیات و جویات فضا با کرده بر وجه عدالت و نصیحت بقطع رسانند  
و از جمیع احوال استخبار و استعلام کرده و حقیقت حقیقت آن دانست با نفاق و زیر سلوی  
و عراضه دارد تا تدارک آن بر احسن وجه کرده شود و در همه ابواب جنان سازد که صیت



داد گری و آوانه فضل کسری او و اثبات قواعد عدل و انصاف و اجتناب از مزاحم جور  
و اعتساف بمساح دور و نزدیک و ترک و ناجیک رسد تا موجب مزید تقویت و تربیت  
کرد بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا امر او الکس و وزیر سکوی ما و امر او توامانات و هزار  
و اینافان و اصحاب دیوان بزرگ و اسفانان و حکام و متصرفان و ملکچیان و لایات از ابتدا  
سند نسج و خمین خانه خواجه جلال الدین را منصفی منصب نبایت سلطنت دانسته و جمع  
فضایا که بمصالح عامه خلافتی و دفع ظلم و تعدی تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کند و از سخن  
و صواب دید او که در باب اجور حقوق و ابصال آن مستحمان و دفع ظلم و عدوان و منع  
جور و طغیان کوبید بیرون نیابند و او را در جمیع قضا با واقف و مطلع گردانند چیزی بنهان  
و پوشیده ندارند و هر سال و جوهری که ذکر می رود و المبلغ کذا از منوجات دیوانه بر سبیل  
مرسوم با او جواب کوبند تا در وجه مصالح خود صرف نموده بدین مهم جلب و مصلحت خطیر  
قیام نمایند نمود و کس **فصل سوم در تفویض استیفا و ممالک**  
**استیفا و اسباب جهان داری و استفتاح ابواب سلطنت شهریاری سلاطین فضل برادر**  
و خسران عدل کسری و فتنی میسر شود که تفویض به امری خطیر بمصاحب وجودی علیم خیر کنند  
و تقلید به منصب عالی شخصی که در جمیع فضایل مشارالیه ارباب محرم و معالی باشد مخصوص  
گردانند تا از میان آن تفویض ثنایه مؤید بر روی روزگار باقی ماند و از نتایج این تقلید ذکر  
مخلد مع الذم و الزمان کسرا را باید و حق در مرکز خود قرار گیرد **شعر** **ومن قلده الامر الخطير رجاء**  
**ببین و بطنی فارغ و هو آمن** کذلک من دام المحاسن لایری سوی غنم بزی الیه الحاسن  
و چون خواجه جلال الدین طاهر از اکابر ممالک بدما و کبایست و ذکا و کفایت و رای صواب  
و حدس ثاقب و نفق انظار و ندنق افکار استثنی و مرجوع الیه است و در رفی سیاحت که در  
جمع و خرج مملکت بران است و رونق کارخانه سلطنت از استعمال آن نصایف کتب رز  
و تامل بلیغ او بتنوع اقسام و تسع نمایر مسری و منفی کشته مسنوفیان زمان سر بر خط  
نلخذا و نهاده اند و از فرایند فواید انفاکس و انفاکس انفاکس انواع مهدت و خداقت  
کرده و او بزرگی منقبت علی را با فضیلت علی منضم گردانیده و خدای ترسی و امانت و دین  
و راست فوبی و درست فلی و کم طعی را مزین و محلی اوضاع خویش ساخته و در تقویت  
مستحقان و تربیت مستعدان با قاصی غایبات ارباب جهاد بر سبیل و مطمح نظر و مرج

نکر حصول راضی حضرت الهی تالی شأنه که موجب رضای ماست داشته لاجرم بسبب غایتها  
بالشایان و نواز شها و خسران و لزال اختصاص یافته و می باید و بتجدد استغفار ممالک  
عروسه از حد و مصر تا شاطی وادی آموبه و از سواحل هور و بحر تا باب الالبواب بکمال دینیت  
و امانت و سبوع درایت و کفایت و فقه شهادت و رزانت او تفویض رفت و دست  
او در حل و عقد امور مملکت و قبض و بسط مصالح ملک و ملت و نوجیه مال منوجات و اطلاق  
مراسم و معاش و ادراکات بروهی که مستصوب رای روشن او باشد فوی و مطلق کرد  
بندیم و مورد این تفویض و مشرب این تقلید را از عبار مشارکت و ستار معارصت اغیار  
مضون و مصفی دانستیم تا او بروهی که مقتضای فکر جمید و رای سدید و ذهن وفاد و خاطر  
نفاذ و امانت و افر و کفایت زاهر و علم وافی و عمل زاهی او است بضبط کارخانه مملکت و رونق  
روز بازار سلطنت و تدبیر محال و منوجات و تنمیر و جومات و تکثیر محصولات قیام نماید  
و خلافت را که و دایع حضرت خالق اند بکارم اخلاق راضی و خشنود گردانند و در انصال و  
جیات مستحقان بروهی که غبط جوانب مرعی باشد سببی که مثر ثنا و نواب و منیع فوز در  
منقلب و آب باشد بجای آورد و در جمیع احوال جنانک از شراف عادات و کرام  
ملکات او معهود است مجازاة و مکافات حسنات اعمال را از حضرت ابزدی مترقب  
و منظر باشد و هم چنین بند بر جومات خواند و کر کبراق و اجور و مر سومات امر او لشکر  
بان بروهی قیام نماید که اموال موفور و اصحاب و اجبات شاکر و سعی او مشکور باشد  
تا بحدت پیوندد انش و الله تعالی بدان کسب این حکم بر لیغ نفاذ یافت تا امر او الکس  
و توامانات و اصحاب دیوان بزرگ و امر او الکس و هزارها و صدافان و اسفانان و ملکچیان و لایات از ابتدا  
و شایخ و حکام و سادات و قضا و نواب و متصرفان و ملکچیان و صدور و اکابر  
و اعیان و معارف و ارباب و مشایخ و عموم امانی و جمهور متوطنان و لایات ممالک  
عروسه بروجه مذکور و نمط مسطور خواجه جلال الدین طاهر را مسنوفی ممالک و امین  
نایب و معقد حضرت شریفه ماداند و دیگر بر کاتبان کان درین مهم اثیل امین و مصلحت  
جلبت اقدام با او شریک و منازع نشناسند و دست او در تصرف و تدبیر اموال و منوجات  
و ربابات فوی و مطلق دانند و در افرع محاسبات و نفع معاملات و کتب احکام و پروا  
و امثل و مفاسد رجوع کلی با او کنند و در جمیع ابواب با او موافق و متفق بود بهیچ حال



انفراد بخوبند و رای او را در حل و عقد امور و بسط مصالح جمهور رکفی موثوق به و قطعی  
علیه دانند کتاب و ملکشان و محرران دیوان ملازم با او بوده در سایر فضا با مجید و مجید  
باشند و نخبهها و دفاتر بیش او برند و او را بر جمع و خرج ممالک واقف و مطلع گردانند  
و چیزی بنهال و پوشیده ندارند و اعلا رشان و ترفع مکان او را از جانب حضرت  
بحدت و از رضا مقرون شناسند و هر سال از اصل مال و متوجهات دیوانه مبلغ  
هزار دینار زر راجع بار سوم خارجی که مهووسون فیان بوده با او و نواب و کاشنکان  
او که در هر طرف از اطراف ولایات بکسب باغبین کرده جواب گویند و اگر او را از  
باشد که بمتوجهات مواضع مرجوه الحصول مفاصه و مستغرق گردانند سال بسال از او  
تصرف نماید بران موجب معلوم رسانند و اجابت مخلص او از لوازم شمرند **نوعی دیگر**  
**در استیفاء ممالک با تعین نایب در ولایات** احاطت شهر باران دادگر و  
خسروان فضل کسره عدل پرور بر سایر احوال مملکت و محبات فضا با و سلطنت و نفوذ  
که در داخل اموال دیوانی و مصارف متوجهات سلطانی نظر شافی و تامل وافی بجای  
ارند و جهت ضبط و نسق آن دناه کفایه کار دان که قول و قلم ایشان محل وثوق و اعتماد  
تعین کنند تا محقق ابواب المال و کسب دخل و خرج قیام نموده بهنگام استعلام اعلام کنند  
و در وقت استقراض بعضی رسانند و بدین تدبیر امور ممالک بر احسن اوضاع انتظام  
گیرد و قواعد جهان بنای بر او کد مبنای استغفار بدین و هیچ هم از کلیات مهم مملکت  
و معظیات امور سلطنت فوت نشود بنا برین مقدمه چون خواجه جلال الدین محمد از اعاد  
روزگار بوفور کفایت و درایت و کمال کار دانی و ولایت داری مستثنی و ممتاز است  
و از عنفوان شباب ابله بومنا هذا متقلد معظمان جلال اشتغال و متکفل جلیات امور  
و اعمال بود و از عهد آن با عانت شمول استعداده و ظهور استبداد بر احسن وجود  
تفصی نموده و درین وقت استیفاء ممالک از حدود مصر تا شامی وادی آمویه و از سور  
مورمخر تا باب الا بواب بقلع و افروغ و غل و ابغ و فضل زاهر و قبض زاهی او تفویض  
رفته و او بروجهی که بسند بیه خالق و خلاق باشد در ارضاء خاطر خلایق کوشیده و  
بهیچ حال غلط دیوان فرو و جانب رعیت را مرعی داشته و طرف حمایت ولایت عمومی  
داست و از جمله منصرفان او در استیفاء ممالک محروسه مملکت عراقی عجم است از آب

زره که بسرای جومه مشهور است تا که مانشایان کرمان و ارواحوری تا سدان و اسد آباد  
کرمانشایان کردستان و اوراه نیابت و قایم مقامی خود در استیفاء مملکت برخواجه  
جمال الدین ساوچی که بفتون شرایف فضا بل و ضر و ب جمیدات فضا بل و طهارت  
نفس و عزارت فصل و زکار عنصر و نفا محمد موصوف و منجلیست و از ذیام ملکات  
و رد ابل عادات منوی و متغلی تفویض کرده و دست او در حل و عقد این منصب خطیر و عمل  
سامی جلیل و نصب و عزل مستوفیان و ولایات قوی و مطلق گردانیده و اعتماد کلی  
بر قول و قلم و امانت و دیانت و کوتاه دستی و کم طمع او واجب دانسته تا او بروجهی که  
از کمال کفایت و وفور شهامت او محو دست و متعارفست بضبط اموال و ولایات  
و تدبیر و تسبیق و جوایز مشغول شده نوعی سازد که مال و متوجهات بموجب حالات  
و برویات دیوان در حصر حصول قرار گیرد و محضلان که بدان ولایات نامزد شده  
مقتضی الحاحه مراجعت و همچنین جماعت کتاب و مستوفیان را حاضر گردانیده و بوفور استعدا  
دات و راست قوی و درست قلمی ایشان مرسیده و بکسب خیر و استعلام علیم شده  
استعدان امین را تقویت و انبات کند و نامستعدان خابین را ابعاد و اخراج لازم شمرد  
و ضرور دفاتر و موابرات و دسائیر و روزنامحانی را باز بیند و تبصیح معاملات و انواع  
محاسبات که اشتغال نموده حق را در مرکز خود قرار دهد و از حیف و میل محرز و مجتنب  
باشد عما قریب امداد لشکر ایالی آن ولایات و مملکت بر احسن معاش او نواتر و تقاب  
یابد و هر آینه بحدت مقرون افند بدان سبب این حکم نهاد یافت تا از ابتدای کسب  
و خمین خان امر او حکام و نواب و منصرفان و ملکبان و صدور و اکابر و اعیان و  
معارف و ایالی و ساکنان و ولایات عراق عجم بوجه مذکور و مخط مزبور از قبل خواجه  
عزالدین خواجه جمال الدین مستوفی مملکت عراقی عجم زنجان و سلطانیه و طارمین و بجای  
شهر و دو آبر و فز و بن وری و رامین و ساوه و آوه و قم و کاشان و ضیاع نظیر و سدان  
و اسد آباد و نور کوچک و کردستان و سایر ان بلاد و بقاع دانسته دیگری را کابنا  
من کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکند و دست او در تدبیر این امور و مهمات  
نوی و مطلق شناسد و مراسم نمکین و نوقیر و دقایق اجلال و نبجل مرعی دارند منصرفان  
اموال و قوف و معرفت استصواب و استشارت او را در جمع فضا با معتبر و معول



علیه دانند و ثواب ارا و صواب افکار او را در تدبیر امور و لایات و مملکت معتد به  
 شناسند و پروانه نشان او بر احکام دیوانه و بار غوبه از جمله لوازم شمرند و مثل و مکتوب  
 بات و موامره و بروات و یار غوناها و مفاصاة بخط محرران او باشد و یکی در آن منزل  
 سازد و بپیرامون نکرده و در هر قضیه که رای او بر مصلحتی دیوانه چون توفیر و مستزاد و تخفیف  
 و تعدیل و جرد و تخمین و غیر آن قرار گیرد منصرفان باتفاق متابعت واجب دانند و از مخالفت  
 محذور باشند و آنچه ایشان را در تدبیر امور و رعایت رعیت و محافظت ولایت روی  
 نماید و بدربست و تجربت معلوم کرده باشند بر عرض کنند با بمصالح و مفاسد آن رسید  
 چون بر قانون حق و قاعدت عدالت باید ارجا و امضا واجب دانند و همچنین ادرار است  
 و معاش و مسلمات و وظائف ارباب استخفاف را بمعرف و صواب دید و بمصارف  
 وجوب رسانند و قول و قلم او را در کار فضا با موثوق به و معقول علیه شمرند و برخلاف  
 رای او اقدام ننمایند و رسوم مالی و رسوم خارجی که بنام مستوفیان و لایات در دفاتر مقرر  
 و مثبت باشد اسوة بغيره من المستوفین او را و معتقدان و کما شتکان او را مصنی و مهمل  
 دانند تا بناست صواب خواجه علاء الدین محمد بمصرف رسانند محصلان و جومات در تحصیل  
 وجوه بروات از سخن و صواب دید او بجا و زنجار نماید و بحق النخعی که جهت ایشان معین  
 گردانند راضی باشند مستوفیان و کتاب و سنجیان آن مملکت با نفاق بشن او آید  
 و او را بر جمع و خرج اموال و منوجات و لایات و توفیر اموال و غبطه دیوانه و افق  
 و مطلع گردانند و رفوع محاسبات تمفوات بش او برده بکد انک ذر و بکن بار بنها  
 و پوشیده ندارند و خود را بنصب منصوب و بعل او معزول شناسند و در همه ابواب  
 با او موافق و منفق بوده و انفراد و کسند له بخوبند با او محاسبات آن ولایات را  
 مغرور و منفع گردانیده و در دفتر واضح و روشن نوشته بدیوان بزرگ آرد و بوضع  
 رساند و حکم آن برقان عدالت بقدیم رساند انشاء الله تعالی **فصل چهارم**  
**در تفویض الخ بکنج ممالک** چون آلائی بنی آنها و احدی و نعلای بنی انقضا و سرمدی  
 در باره ماز بارت نرا از آنست که ناطقه تقریر آن و فائز اند خود با فائده سهیم آن مشغول  
 تواند شد شکران عطیت که از کوانل عطا یا حضرت لایزال و کوانل نعم نامتناهی حیات  
 جلال ذی الجلالینست بر ذمت عمت واجب و لازمست و یکی از اسباب اقبال بپوارد

شکر تربیت ارباب استعداده و تقویت اصحاب استخفاف و تفویض کرایم اعمال  
 و شرایف مناصب و اشتغال بدیشان دانسته که هر امر که بتقلد ایشان انساب باید  
 در اشرف محال حلول کند و هر منصب که بتقلد ایشان انجا بدید و در اکرم مقام قرار  
 گیرد و مورد آن تقلید آن شغفت نداشت معروض است ان تفویض از وصفت و خاست  
 عاقبت منزله و میرا باشد و چون خواجه عین الدین از سرآمدگان اعظم وجود است و سموان  
 از موارد فیض ربانی اعتراف امداد فیضان بزدان کرده و از مناهل عذب افضال  
 احدی استنزال فضل بنی نهایت سرمدی واجب دانسته و بر کواهل مناصب استیلا  
 و بر شواهیق مراتب استعلا یافته و از عهد تکفل کلیات امور بر وجهی متفصی شده  
 که حسن انجام او عند الخالق و الخلائق محمود و مرضی افتاد و میامن اجتهادات در نظر  
 همات که از شرایف عادات و کرایم ملکات اوست در حضرت ماکاه از سموعات  
 و مرویات و کاه از مشاهدات و مزیات شده و علی کلا البتقدیر بن منحسن و مقبول آمده  
 و موجب تفویض جلال مناصب بجانب او شده بنا برین مقدمه راه الخ بکنج ممالک محروسه  
 از حدود مصر تا شاطی وادی آمویه و از سواحل هور موز تا باب الا بواب بحال عدالت  
 و فورامانت و دیانت و شمول شهاست و صرامت و کسوع کفایت و کفالت او تفویض  
 رفت و دست او در بن هم خطرات ابل و مصلحت جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد تا بر  
 وجهی که از انارت رای و افادت فکر او مهود دست بضبط فضا با و اموال و منوجات  
 دیوانه مشغول گردد و در سوانج امور و عوارض مهم جمهور با صاحب دیوان موافق  
 و منفق بوده و راز دیاد اموال و بعضی احوال اعمال بر اعمال دقیق بحفظ و نیفط مرعی  
 در دود قاتر جمع و خرج را در نظر آورده چنان سازد که بوقت از عهد جواب بیرون  
 نوزد آمد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ایندای این سال امراء و نومانای  
 و ولکاما و اصحاب دیوان بزرگ و امراء بزرگ و صد و حکام و منصرفان و لایات  
 خواجه عین الدین را الخ بکنج ممالک محروسه دانسته در جمیع فضا با و دیوانه رجوع  
 علی با او کنند و مراسم تعظیم و تقدیم مرعی داشته است صواب و استشارت او را در  
 طبقات همات موثوق به و معتد علیه دانند و بنی و فوف و معرفت او در هیچ هم دخل  
 نرزد و دست او در تقلد این منصب شریف قوی و مطلق شناسند و نواب او را



در هر ولایت که از قبیل خود تعیین کند تا باین مقام و کماشته و قایم مقام و فرود کشته او  
 دانند و تفویض اعمال و تعیین اعمال بر جمیع ممالک محروسه نین و قوف و معرفت او کنند و  
 رسوم مالی و رسوم خارجی که این منصب را محوری و مقرر باشد و در دفتر بنام الخ سبکجا  
 سابقی ممضی و مثبت شرح بر همان قرار با او و کماشتگان او جواب گویند و بروات بر روی  
 اطلاق کنند که ارادت او باشد **فصل پنجم در تفویض نظارت**  
**ممالک** استقامت ایام جهان باین و استقامت امور بقی ستاینه بتقویت مستعدان و در  
 بت مستحقان منوط و مربوط است و مهمات کارخانه دولت بنشیند این معنی منتظم  
 و مضبوط که تخصیص ایشان بشراف اعمال و معظمت اشغال موجب آبادانی مملکت  
 و سبب ترفه احوال رعیت و ولایت است و چون مجموع امور بیا من تدبیر ایشان مبدء  
 و مرتب گردد هر اینه ذکر بی جمل بود و اجر جز بل مخلص درین تفویض منقب و متوقع باشد  
 و التوفیق من الله تعالی و چون خواجه علاء الدین محمد از اعظم مملکت بصدر و وسیع و  
 مکان رفیع و علم وافر و فضل وافی و عقل زاهر و تدبیر زاهی و آرای سدید و فکر جمید  
 مستثنی و ممتاز است و همواره مباشر کلیات مهم و حلیات مصالح انام بوده و از عهد  
 آن برو جی که متضمن تقویت صفات و اعانت صلاح و فقر ابا باشد نفی نموده و صحایف  
 اعمال و شرافت اقوال او در حضرت شریفه ما بنصیح بیگانه و موثوق بها و معتقد علیه  
 کشته بنا برین مقدمه نظارت ممالک محروسه بکمال ارشاد و جمال سداد و صلاح اعمال  
 و صحت اقوال و کرامت افعال و بمن تدبیر و حسن رعایت و وفور صیانت و شمول در  
 نت او تفویض رفت و عیان امر شریف و مهم منیف در کف کفایت و بمن امانت  
 و دیانت او نهاده شد تا برو جی که از اصابت رای و بعون مجلس و زخور فیض  
 و وفور فضل او معهود و متعارفت بضبط امور دوزان بزرگ و تدبیر مال و متوجها  
 و تکثیر ارفاعات و محصولات و تعیین واجبات خزانه و مواجب امر و انبافان و  
 اصحاب دیوان و سایر اصناف قیام نماید و طرف عدالت و نصفت مسلول گذشته  
 و ابواب محافظت و ولایت و رعایت رعیت مفتوح دارد و مجال ظلم و تعدی هیچ  
 از وجوه ندهد و غبطه خزانه و دیوان مرعی دارد و در تقویت صفات و تمسیت امور  
 مستحقان مساعی جمیده بنقدیم رساند و در همه ابواب جنان سازد که افعال و اقوال و

عند الله و النکس بحدوت و ارزوا و احاد و اشنا مفر و کرد تا سخن محمود انداخته الله  
 تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امر الکس و وزیر او انبافان و امر ار تومان  
 و اصحاب دیوان بزرگ و امر هزاره و صد و حکام و منصرفان و مسکمان و لایان  
 او را ناظر ممالک معهود دانسته و بکری را کانیان کان درین منصب با او مجال شرکت  
 و مداخلت تصور نکند و دست او در تصرف و تدبیر این عمل حلیت و محل اشل قوی و مطلق  
 شناسند و او را بر کیت اموال و کیفیت مصارف و قوف و اطلاع کلی دهند و تفویض  
 اعمال و تعلیل اعمال با مستصواب و استشارت بل ماسنیدان و استخبارت او کنند  
 و دقیق نظم و بحیل من کل الوجوه مرعی دارند و سخا و دفا نریش او برند و نهان و پوشیده  
 ندارند و کیفیت کنو بات دیوانه از احکام و امثله و بروات و مفاسدات و مواجرات  
 و جوارات و جراید و دفا نر و دسانیر و بار غوناها با جازت و اشارت و پروانه و نشان  
 او باشد نواب او را که در هر ولایت نظارت تعیین کند کماشته و فرود کشته او دانند  
 ممکن و محترم دارند و هر سال مبلغ کذا دینار زر راج بر سبیل رسوم نظارت از مال و متوجها  
 ممالک با رسوم خارجی بنام او محوری و مقرر شناسند و سال بسال با حکام و بروانجا محدود  
 و قوف ندارند و مواضعی که مطلوب او باشد فرود انداخته زحمت وصول بیوند و کت  
**فصل ششم در تفویض اشرف ممالک اشرف اشرف**  
 نام که سلاطین اسلامند بر کنو بات لبایه و ایام و محدثات احوال خواص و عوام  
 در شهر و احوال و فنی مبسر شود که اعمال و کماشتگان ایشان جهت ضبط مصالح جمهور و نظم  
 ششنتان امور امن و معتمدان و کفاة و مستعدان باشند با سخا و نضا با و استعلا  
 احوال و تفحص مداخل اموال و متوجها و تجسس مصارف و جوات و سایر محصولات  
 اشغال نموده هر وقت که کیفیت و کیت ان از ایشان استفسار رود بر جواب قادر  
 باشند و بر بهترین وجهی عرضه دارند و واجبات خزانه و سایر طبقات مردم از امر  
 و وزیر و مفر بان و اصحاب دیوان و اصناف النکس بر و صوح انجامد و معین مقرر  
 گردد بنا برین مقدمه خواجه جلال الدین محمود بدین صفات بسند بر موصوفست  
 و بزال از قضا با و دیوانه واقف بوده و بحلیت و حفر و غیره و فطره آن رسید و بامانت  
 و دیانت و راست نوی و در سنت فلی شهرت یافته منصب اشرف دیوان بزرگ و لا



یات محروسه بدو تفویض رفت تا بروی که از کفایت و درایت و کار داینه و جلالت  
او مهود است بضبط امور دیوانه اشتغال نماید و از کفایت و جویات خوانه و آتش و کز کز  
و موجب امر او عا کر منضون بر ابر و جوه محصول موصول گردد و فتور و قصور بدان راه  
نیاید بکفایت و کار داینه او محصول افتد و بجز اهل سبوره غالات و کرایم تشریفات اخضر  
یا بدانشان الله تعالی بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا امر او کس و وزیر و ابناء قان و  
و امر او نومانان و هزاره و صد و اصحاب دیوان بزرگ و حکام و منصرفان و مسکمان و لایات  
او را مشرف ممالک دانسته اند و بدین وظیفه تعلق داشته باشد رجوع کلی با او کنند اصحاب  
دیوان در جمیع امور اتفاق او را معتبر دانسته بهیچ حال افراد بخوبند و او را بر تمامت  
قضا با واقف و مطلع گردانند چیزی بنهان و پوشیده ندارند و وقوف و معرفت و پروانه  
و نشان او بر جمیع دفاتر و کسائر و مکتوبات دیوانه از احکام و احکام و پروات و  
مقا صاه و موامرات و حارات و غیر آن واجب و لازم شمرند و تعیین عال و توجیه منور  
جهات با منصوب او کنند و نواب او را که بر شهر و ولایات با شراف معین گردد  
و فرستاده باشد ممکن و مفور داند و در هر سال مبلغ کذا دینار زر راج بر سبیل  
مرسوم با او جواب گویند و پروات بر مواضع مر جو محصول نویسد تا او اندر ابار سوز  
که معهودان شغل است بوجه اخراجات خود مستغنی گردانند و بنشیند لوازم و لواحقان  
منصب مشغول گردد و کتب بالامر العالی **فصل هفتم در تفویض**  
**حکمی ممالک** احکام امور کافه اناام و اصلاح مصالح و خواص و عوام جز بتفویض صاحب  
وجودی که میان حاکم و محکوم و آمر و مأمور و غالب و مغلوب و ظالم و مظلوم حکم  
باشد و بغور قضای ایشان رسید بر وجه شریعت و عدالت با قانون عرف  
و عادت بقطع رسانند مبسر نشود که اگر مردم نه اعتقاد در قطع خصوصیات و فضل  
حکومات بواسطه حکم حاکم فصانافد حکم شرع مطهر از حضور مجالس عمتنع و بسبب  
باساق حکم از بار غوغ مزع و مروجی گردند و چون رجوع سهامات با حکم حکم و وسیع  
علیم کنند هر اینه برایشان آسان نشیند و احکام او را که مشغول بر توسط باشد  
از جانبین مطیع و متفک شوند و چون مولانا را اعظم عی الدین از اعظم وجود  
بجودت قریحست و استقامت طبیعت و رشاد رای و سداد فکر و عدالت و

نصفت و انرا تباری هر تمامه آورد و از ربعان عمرانی یونما هذا بفضل قضا با میان کافه  
برایا اشتغال نموده و حکم مطلق او متی ضمان را ماده قطع نزاع شرع و از طریق بدان رضا  
داده اند راه حکمی دیوان بزرگ و تمامت ممالک محروسه بجانب شریف و صدر منیف  
و محل رفیع او تفویض فرمودیم و دست او در مباشرت آن امر خطیر و تقلد این شغل خیم  
جلیل قوی و مطلق گردانید تا بروی که مقتضای رای عمیق و نظر دقیق و حدس ثاقب و فکر  
صائب و کمال امانت و وفور دیانت او باشد قضا با را بین المنحی صمیم بر وجه شریعت  
و عدالت و بر قانون عرف و عادت بفضل قطع و منقطع فصل رسانند و نگذارند که بر یکدگر  
زور و زبانه کنند و جانب حق مرعی داشته از مزالین شهوات و مدارک شبهات  
محذور و مجتنب باشد تا افعال و اقوال او عند الخالق و الحلالین محمود و مرضی افتد و از  
حضرت ما بنقویت و تربیت اختصاص با بدانشان الله تعالی بدان کسب این حکم  
نفاذ یافت تا امر او کس و وزیر و ابناء قان و امر او نومانان و هزاره و اصحاب  
بزرگ و ملوک و حکام و نواب و منصرفان و ولایات از ابتدای این تاریخ مولانا اعظم  
عی الدین را حکم دیوان بزرگ و ممالک محروسه دانسته دیگری را بحال شرکت و مداخلت  
و مدخل مجادلت و منازعت ندانند و در جمیع قضا با که میان حاکم و رعایا و غیر ایشان واقع  
گردد و بقطع و فصل آن احتیاج افتد رجوع بر رای رزین و فکر رصین او کنند تا بر وجه شریف  
و عدالت و طریق عرف و عادت بفضل رسانند و چون بدین مهم قیام نموده باشد هر سال  
از اصل مال و منو جهات دیوانه مبلغ کذا دینار بر سبیل مرسوم با او جواب گویند تا انرا  
بر سوی که متذاعبان مغر بکشد در وجه اخراجات خود صرف کرده بنشیند این شغل  
مشغول کرده ان شاء الله تعالی **فصل هشتم در تفویض انشاء**  
**ملک** استعلا بر شواهی جبال جمال و جلال و استیلا بر کواهل منازل کمال و اکمال  
و صعود بر مصاعد جهان باینه و عروج بر معارج فرمایند جز تعین خدای کتاب و تهور  
اسانین جهنت تقلد انشاء دیوان ممالک صورت نبندد که احتیاج ملوک ابام و سلاطین  
اسلام شخصی که مستودع اسرار سلطنت و سخنران احوال مملکت و بنوع حفا بق معاینه  
و دستور و دقایق مباحثه و منبع غرایب ترا کتب و معدن بدایع الفاظ و حاجت باشد  
در غایت شدت است که نظام مملکت بنبه مساعدت سوا عدل انلام او مبسر نشود و حوام



اوضاع ملک و ملت بنی ارقام ارقام و احکام احکام او دست ندهد مصالحت میان سلاطین  
اسلام نه تسخیر کلمات سحر کردار او حاصل نکرد و موافقت میان ملوک ایام نه تسخیر عبارت  
کوهر بار او اتقاق بنفست سلاطین کاتب السرد و الامانه و ملوک را امین الممالک من و طر الدیانه  
استنباط بدایع مبدعات و طبقه طبع قدر او و استخراج لای مصنوعات نتیجی نثار  
زخار او و هر آینه مقصدی جنان امری خطیر منیف چنین شخصی جلیل القدر شریف باید تا وضع  
البنی نه موضع که عبارت از عدالت است از قوت بفعل رسد و مولی و مقویا و مقوض  
را ذکر جلیل مخلص با معاد ابد مودد ماند و من الله المعونه و التوفیق و چون مولانا صاحب اعظم  
سعد المله و الدین شیخ که از اعظم منشیان ممالک بنفوت ابن شرایف ملکات منقوت  
و بصفات ابن کرام سعادات موصوف است و همواره مقصدی جلیل مناصب و مباشر  
عوالی مدارج و مراتب بوده عراب منشیان او با قاصی و او ابی جهان کسب و رعایت کلان  
خلیه رقاب و اعنای ملوک افطار و آفاق شده افاضل وجود سر بر خط نه خط او نهاد  
و اعظم روزگار با جابک سواری او در براعت و بلاغت تمام بیاده شعاع  
یقره بالفضل من لا یورده و یقینی له بالسعد من لا یختم دقت انظار خسر و انه و تعقی افکار  
شامانه با مقنضی تفویض منصب انشا ممالک بجانب او شد تا برو جی که مقتضای رلی نثار  
و طبع و قاده و فیضان فریخت و لمعان اشعه فضیلت او است بتقلد دیوان انشا اشتغال  
نماید و مناسب هر فرد از افراد انسانی چون سلاطین و امرا و وزرا و ارکان دولت  
و اعوان حضرت و اشرف و اعیان و واسطه انکس تر کس لایق و نرنی رابن  
فایق در سلک تعبیر آورد و القاب و ادعیه هر یک برو صنعی که معهود و معناد است  
در سلک تزیین و تحریک و مطالب را برو صنعی بیان کند که فریب الفهم باشد و از تکلف  
عبارت و نصف استعارت احراز و اجتناب و رزد و حد وسط امری دگشت معهود  
مملک و موجر محل نویسد و نمید فاعده سهل متمنع مزلفه مجموع طالبان انشا است واجب  
داند و همچنین در کتب احکام دیوانی و قرا امین سلاطین داد سخن را بدهد و ناموس  
حضرت سلطنت و دیوان امارت و وزارت در کتاب رعایت کند و باتیان معانی  
بر طریق اینجا نب ممکن گردد از اطناب و اسهاب محرز و مجتنب باشد و تکرار الفاظ  
و معانی را بهم وجهی قطع و فاحش داند و استعمال الفاظ غریب و حسنه که مستعمل و مصع

مستند و مستکثره شمر و مثل من تصنف فقد اسندف را ملحوظ نظر و مرموفی نظر دارد تا در  
همه ابواب قول و قلم او از مزالتی اغراض و مدارک اسندراک مصون و مامون ماند و از  
حضرت مانتوبت و تربیت اختصاص باید انشا الله تعالی بدان کسب ابن حکم نثار یافت  
تا از بن تاریخ باز امرا الکوس و نومان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا هزاره و صده  
و حکام و منصفان و مسکمان و لایات ممالک محروسه بداند که از ابتدا این سال مولانا  
صاحب اعظم سعد المله و الدین شیخ را منشی دیوان بزرگ در جمیع ممالک و کاتب السرد حضرت  
ماد اند دیگری را در بن مهم اسم و مصالحت اقدام با او شریک و منازع و عدل و محاصم نشاند  
و در توفیر و تعظیم و اکرام و تکریم او کوشند در کثرت مکاتبات سلطانی و احکام دیوانی  
رجوع کلی با او کنند و استصواب او را در بن ابواب محل استیضای کلی و اعتماد جملی داند  
و بر رای صحیح و فکر مدید او مزیدی در خاطر نیارند هیچ اندر بنی اذن و اجازت او  
در انشاء دیوان بزرگ مدخل نسازد نواب دیوان اعلی هر سال از اصل مال و متوجهاست  
مواضع مرجو الحصول مبلغ چندین دینار بر کسبیل مرسوم با او جواب گویند و همین مقدار  
از خارج مال برسم حق الانشا حکام و منصفان و لایات بموجب تعین دیوان بزرگ بوقت  
کثرت احکام در باب منصرفی بلوکات و لایات اینجا نقد تسلیم کنند و عوض در لایات  
تخصیص کرده استیضا نمایند و همه ابواب جنان سازند که او بفراغت خاطر بنحیث این  
شغل خطیر قیام تواند نمود تا بحدت بیوند **فصل** در تفویض نیابت و زار  
نوبت کلیات و ابالت معظمت امور و اعمال شخصی که بنمید فوا عدا آن خبر و بدراست  
دقایق و حقایق ان علیم باشد از مزینات اوضاع سلطنت و تجلیات عروس زبانا  
مملکت که بواسطه خبرت امور مجموع افعال و افعال او متضمن مصالح جمهور باشد و سبب  
عم بد قایق احوال عامت اعمال او مستحسن و مشکور افتد و چون مولانا اعظم شمس المله  
و الدین از جمله صاحب وجودان روزگار بدین صفات بسندید موصوف و بدین  
سمات حمید موصوم است و از بدایت حال تا غایت وقت مباشر کلیات فضا با مقصد  
معظمت مصالح عامه برابا بوده و از عهد آن برو جی که بسندید خالق و خلاق است  
نقصی نموده و استحقاق کارهای بزرگ بر عنوان صحایف احوال او ظاهر و لایح و باهر  
وضوح شده نیابت وزارت در دیوان بزرگ و جمیع ممالک محروسه بدو تفویض کرد



و دست او در تصدی این امر ثقیل و مصلحت جلیب قوی و مطلق گردانیده آمد تا بغیر قضا  
یا دیوانی رسید و تفحص و تحقیق بلیغ کرده و موارد و مصادر آنرا در نظر آورد و بر وجه  
معدلت و نصفت بقطع رساند و همچنین با خیار همات دیوان بزرگ اشتغال نموده  
دفاتر و اوراقات و دسائیر و روزنامجات را بمطالعه آورد و بر مداخل و جومات  
و مصارف منوجهاات واقف و مطلع شده و بحق و باطل و غف و ستم و نفیر و نظیر و واجبه  
و نا واجبات آن سنده بر رای و زبیر با بعضی رساند تا اجراء و امضاء آنرا بر وجهی منصف  
کرد که اشعه جمال حق در لمعان آمد و غیرت حمزه باطل بیدا آمد و هر حق در متر خود قرار گیرد  
و غیر اصحاب و جوب توقع نا واجب نکند و بر امری نا وارد اقدام ننمایند و جومات  
خزان و کبرای از انقضای اموال و انقضای منوجهاات بوصول رسد و آثار کفایت و در  
و کار دانی و کم طبعی و ظهوری تمام تر با بد تا موجب مزید نقوبت و رنبت گردد انشاء الله  
تعالی بدان سبب این حکم تفاد یافت تا امراء الکس و نومان و اصحاب دیوان بزرگ  
و امراء ابرار و صدق و حکام و منصرفان و بسکجیان و لایات ممالک محروسه عموما وارد و  
معظم و ادیریجان و تبریز و اران و موغان و بغداد و عراق عرب و سلطانیه و عراق عجم  
خصوصا از ابتدا این سال مولانا صاحب اعظم شمس الملکه و الدین را منصدی نیابت  
وزارت دانسته در جمیع فضا با رجوع با او کنند و بنی استصواب و استشارت او  
در هیچ هم از مهمات دیوانی شروع ننمایند و وفوف و معرفت و پروانه او بر مسودات  
و نشان او بر احکام و بروات و امثله و مکتوبات معتبر و محول علیه شناسند و نقویض در  
یات بحال و منصرفان بکنکاج و صواب دید او کنند و از مضمون او او مکنون حتما پیر او  
که مشتمل بر مصالح مملکت باشد عدول نجویند و تجاوز ننمایند و بر تعین و تبدل آن اقدام  
جایز نشوند و رای رزین او را دستوی موثوق به و فکر رصین او را قانونی محول علیه  
دانند و نسخها و مجموع دفاتر دیوانی را بحر آن او دهند بران واقف و مطلع باشند و  
جیزی بنهان و پوشیده ندارند و هر سال از اصل مال و منوجهاات ممالک مبلغ چندین دینار  
از رایج بر سبیل مرسوم نیابت وزارت بر هر موضع که ارادت او باشد اطلاق کنند  
و سال بسال می رسانند تا آنرا با رسومی که در جمیع ولایات جهت آن منصب خطیر مقرر  
باشد بوجه اخراجات خود صرف نموده بتمشیت آن مشغول مشغول گردد و کتب بالامر

**فصل دهم** در دفتر داری ممالک همیشه دیوان را دفتر  
داری معین بوده که جهت تحقیق حقی از آن مستحق چون ادرار و کفیف و اسقاط و مر  
دود و احسان و اطلاق و مرسوم و محبت و سبب غال و غیران و اجبات هر کس که بدفتر  
حاجت افتادی در هر شهری و ولایات که بودی رجوع با او کردند و او دفاتر آن و لا  
یت طلبیده صورت و افعی را بوزیر و اصحاب دیوان باز نمودی و دفتر بعضی رسانید  
تا هیچ آنرا بره را شکی و شبهتی نماندی و تعین دفتر داری دیوان از صواب تدبیر صاحب  
سعید شهید مغفور خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی رحمه الله بوده بیش از دیگر  
از وزرا اسلاطین مغول دفتر دارند گذشته اند از صاحب مرحوم شرف الدین محمد باغ  
و استماع رفت که او گفت در آن وقت که باد شاه جهانگیر بولا کو خان مملکت بغداد عراق  
عرب را بگرفت و در تحت تصرف ابوج ممالک ایران زمین از حد و مصر تا شامی و ا  
دی آمویه و از سواحل هورموز تا باب الابواب مسخر و مسلم گردانیدت سه سال  
دیوان را ضبط نمود و مال و منوجهاات ولایت را صاحب سعید خواجه شمس الدین صاحب  
دیوان خصه الله بالرحمة و الغفران پیروات در وجه مصالح کرکیراق باد شاه و خوانین و  
شهرادگان و امراء و لشکریان استیفا نموده بخرج می کرد و باد شاه نیز بیش از بن توقی  
نداشت و جمع زیادت بر خرج بود بعد از سه سال خواجه شمس الدین اندیشه کرد که مباد  
که اصحاب دیوان اغراض در حق او بحضرت باد شاه قصدی کنند و از بنی ضبطی دیوان  
و عدم وفوف بر جمع و خرج اموال اعلام دهند ما صاحب فاضل خواجه جمال الدین منشی  
فضایل بسیار بخصیص در وقت حساب و سیاق و استیفا و تدوین و ضبط دفاتر و  
دساتر دیوانی علامه جهان بود درین باب مشورت کرد تا بند بر این معنی چگونه اشتغال  
ناید رای بران قرار گرفت بجمع ولایات ممالک و بهر موضع که محصلی برانست برده بود احکام  
استخفا بفرستند تا احکام و منصرفان هر شهر و ولایت و فقه و حاجت و هر جایی که برانست  
رفته بود مجموع بروات را که در آن سه سال بریشان نوشته بودند بدیوان بزرگ آوردند  
وزیر صاحب شمس الدین صاحب دیوان علیه الرحمة و الرضوان عرض کردند و خواجه مجموع  
آن بروات را بخواجه جمال الدین منشی سپرد تا مضبوط و مدون و محاسبات آنرا موزع  
و منع گرداند و او مدنی مدید بران مشغول شد و بروات هر سالی بموجب نوارج که در هر



برای مسطور بود جدا کرد و متوجهات هر شهر و ولایت و ناحیه را که تعلق بدان ولایت داشت مضبوط گردانید و جمع و خرج را ماه بامه و سال بسال در دفاتر اثبات کرد و از آن هر ولایت در هر سال دفتری جداگانه مشتمل بر جمع و خرج که در این سه سال اتفاق افتاده بود نوشت و بر خواجه شمس الدین صاحب دیوان عرض کرد بغایت بسند بزرگ افتاد و محرابی انعامات و کرامت تشریفات مخصوص و خواجه آن دفاتر را در بندگی باله شاه بعرض رسانید و مقرر کرد که در سال چهارم پنجاه تومان مال بوجه مصالح بادشاه و خوانین و شهرزادگان و امرا و لشکریان بمصرف رساند و بادشاه برین واسطه او را سیور غامیشتی تمام فرمود و خلعت خاص از زبان داشت و خواجه در سال چهارم بدان موجب که گفته بود بجای آورد و در سال پنجم چون احوال وافر بود با صد تومان کرد و آنچه از کبریا بادشاه و خوانین و شهرزادگان و مصالح امرا و لشکریان و ساکنان خانه و اخناخانه و دیگر مهمات زیادت می آید در خزینه جهت باله شاه ضبط کرد و بدان سبب دیگر باره سیور غامیشتی تمام یافت که باله شاه را بان وقت خزینه بود و در سال ششم با دو بستان تومان کرد و در سال هفتم با سیصد تومان و چندین سال برین موجب مقرر بود و بعد از آن بتدریج سال بسال زیادت می شد تا بچندین هزار تومان رسید که اکنون در جمیع ممالک ابل و باغی برین جملت مقرر است در اثنا این احوال که دیوان مضبوط و اموال و متوجهات ممالک مفروع و منفع و مدون شد و دفترها و بسیار از آن هر ولایت در دیوان موجود بود و خواجه صاحب دیوان طاب ثراه جهت ضبط و تربیت دفاتر و محاسن فظت از مرتضی سعید سعید صدر الدین حمزه را طاب ثراه که نصیحت نسبت و امانت و دیانت و راست نوی و در سن فنی مشهور و مشارالیه بود و خواجه را با برادران او سوا این صحبت موکد او را محل اعتماد تمام دانسته بدفتر داری دیوان ممالک تعیین فرمود و او در آن باب از راستی و احتیاط این ممکن و مقدور باشد بجای آورد بعد از آن جمیع برقرار دفتر دار او بود و آن منصب را بحسن اهتمام رونقی تمام پیدا کرد تا روزگار باله شاه مغفور غازان خان انار الله برمانه که در آن عهد خواجه معین مستوفی شد صدر الدین حمزه را ملازمین مصاحبت خود گردانید و از قبل خود بدفتر داری تعیین کرد تا روزی خوش شرف الدین سمنانی که وزیر بود بحضور باله شاهان غازان خان بدفتری محتاج شد و از خواجه معین الدین طلب کرد و او با سعید صدر الدین حمزه گفت سید فلان دفتر بسیار بد

شاه غازان خان چون نام سپید شنید و او بغایت دوستدار خاندان بود گفت چون از قبل معین الدین جواب باشد بعد از آن بحکم بر لیغ من دفتر ممالک سپید حمزه باشد و ما را صالت بر و مقرر شد و بعد از آن هر بار شاه که بدفتر تحت سلطنت ممکن گشت و هر وزیر که بر مسند وزارت نشست دست او قوی داشتند تا آخر عمر آن منصب بر و مقرر بود و چند موضع دیوانه در بغداد و اصفهان و دیگر بلاد عراق عجم و در تبریز و نخجوان و دیگر ولایات بوجه مصالح دفتر خانه از کاغذ و قلم و جوهر و مجلد ملازم که بستان دفترها و طومارها و روزنامهجات و غیر این مشغول بودی و خیمه دیوان و زیلوها و صندوقها و دفتر و فراشان و دیگر ملازمان و شتران جهت نقل این آلات مفاسد و مستغرق گردانید تا بصرف او و فرزندان او داده بود و چون دفتر خانه بغایت مضبوط و مرتب بود اعاظم و وزرا و ممالک اکثر اوقات دیوان در دفتر خانه داشتندی و محرران دیوان خود نیزال در دفتر خانه بودند و بنویس و کتابت مشغول و بعد از سعید صدر الدین حمزه دفتر داری دیوان بفرزند بزرگ او سعید مرحوم شرف الدین حسن رسید و او نیز بر قدر مقدور و امکان میسر در آن باب سعی نمود و سعید علاء الدین امیر علی که بر دوم سعید صدر الدین حمزه است خود در حال حیوة بدر که ابام عنفوان جوانی او بود از ثمرات اعمال و کشفال دیوانی اعراض نمود و بسفر مبارک حجاز رفت و قدر بضع حج بگذارد و از آنجا بمدینه رفت و بزیارت مزار مقدس و روضه مطهر و تربت منور خانم النبیین و قبا بید العز المحجلین سعید الم سلین صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون معاودت کرد در زاویه بدر کش در اذبال سرخاب تبریز ساخته و منزوی گشت و با تفاق برادر کهتر خود ظهیر الدین امیر موسی اکنون در آنجا بطاعت و عبادت حق تعالی و دعا و دین روز افزون ثبتها الله تعالی مشغولند با جابت مفرون بلاد بعد از سعید حسن چون ممالک را بلوک کردند هر صاحب بلوکی جهت جمع خرج ولایتی که در اهتمام دارند او دفاتر نوشت و دفترهای قدیم بارسم دفتر داری ممالک بیکبارگی مرتفع و الله اعلم و احکم و احکامه اولی و اقدم **فصل یازدهم در تفویض حکومت و تنصیف** **نوع نوع اول در منصرفی ولایت با امانت** سادات و مشایخ و قضایه و صدور و اکابر و منوطان فلان ولایت بدانند که جماعتی که جهت تفحص و تحقیق احوال



انجام سوم شرح بودند و برد فایق احوال ان واقف گشته شد و بر باری احوال اطلاع یافت  
و گاهی حالات و تصرفات متصرفان پیشین بعد از استطلاع و استکشافی عام معلوم  
و محقق کرد و عرصه داشتند که ولایت خراب بود و مهمات مخمل و مصالح مهمل و رعایا  
اغلب منفرف و بوانی مستوف و منوطان از غایت شدت امور مزد و منجرند به مجال  
سکون و اقامت و نه امکان جلاء وطن و رحلت واجب آمد در کاران ولایت نظر کافی و تاملی  
شافی کردن و رعایا را بتصدیق مواعید مستظهر گردانیدن و غایبان را طلبیدن و در آنجا  
بضبط و نظام و حفظ و انتظام شهر و نواحی عاید باشد اینهم از زانکه داکشن بنا برین  
مقدمه از ابتدا این سال تا بدین سال حکومت و منصرفی ان ولایت بملک شمس الدین  
که در انواع کفایت و درایت و حمایت و رعایت از اشیاء و انداد ممتاز و مختار است تقوی  
کرده شد و مقابلید تعلیم مهمات ان خط که در کف کفایت او نهاده آمد تا چنانکه مقتضای  
رای صائب و حدس ثاقب او باشد در کار ولایت از خرج و دخل و فرع و اصل و تنمیه  
و توفیر و غیر آن ترتیب نظر کند اموال و متوجهات دبوای را بشرط عدالت در محل و غیر  
منور و معین گرداند و در جمیع شمل منوطان از موادی و مسلم بغایت امکان کوشد و غایبان  
استنانت داده با وطن مالوف آورد و بعمارت و زراعت مشغول گرداند محاسبه سال  
گذشته بخطوط کتاب و نویسندگان ولایت استزاع کند جماعتی را که مواضع زراعت  
کنند باز بیند و واجبات دبوای برایشان متوجه باشد استبفا نماید و منتقلیان را در  
کونه گرداند و مطیعان را امد و معاون باشد تا در زیادت ربع و انما کوشند ضعیفان تقو  
کند و اقویا را مقتصد دارد و هیچ حال از مصلحت دبوای و ولایت و صلاح رعیت و اصلاح  
مفاسد و نادرک مافات و ملاقی مختلفه ذاهل نگردد و سایر طبقات را از شریف و وسیع  
و خامل و بنیه در مرتبت و منزلت خود دارد و تمام امور دینی و فواید شرعی را اعمده  
و مرتب گرداند و چون بدین عهد و شروط قیام نمود با شد هر سال جهت مدد مصارف  
ضروری خویش مبلغ چندین دینار بر سبیل مر سوم تصرف نماید و از زیادت تعفف و  
اجتناب ورزد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ مذکور تا مدت  
سه سال او را حاکم و منصرف خود دانسته در جمیع قضایا دبوای رجوع با او کنند و او  
و نواحی او را مطیع و منقاد بود مخالف نوزند و در تعظیم جانب او و کما شکان و رعایت

معتد ان او کوشد و در سوانح قضایا و عوارض مصلحت که او را پیش آید مدد معاون  
شده و از تمام احوال آن ولایت و کیفیت مداخل و مصارف و جود و استعمار و طرف  
استنما او را اعلام دهند و هیچ دقیقه از دقائق آن بنهان و پوشیده ندارند و نه برات  
و نشان و حواله او بکدام یک زر و بکین غلبه هیچ آفرینند و مال و متوجهات و حقوق  
دبوای بنیام و کمال او جواب گویند با او بیرویات و احالت دبوای بمصرف رسانند و هر  
فایده و ضابطه که آنرا وضع کند و منضمین مصلحت ولایت و رعیت باشد بران جملت عهد  
و مستمر دانند و در دفع آن بکوشد و صلاح و فساد آنرا بدو نبوشد و نیز باید که در همه ابواب  
مرافقت جانب حق تعالی کنند و رعایا را در کف رعایت و شفقت مکنف و مرعی دارد  
و در آبادانی و عمارت و زراعت سعی بلیغ نماید و چنان سازد که در همه ابواب اثار  
جداقت و کفایت او بظهور بیوندد تا در محل محبت و رضا و موضع قبول و ارضا افتد  
ان شاء الله تعالی **نوعی و هر در تفویض منصرفی و حکومت بزمان و مقاطعه**  
سادات و قضاة و ائمه و علما و ائالی فلان ولایت و نواح و مصافاة و لواحق و منسوبان  
آن بدانند که از ابتدا این سال حکومت و منصرفی و سایر مهمات دبوای انجا بملک معین  
بدین تفویض فرمودیم و تقویت او واجب دانست تا بروچی که از کمال کفایت و درایت  
و شمول کار دانی و رعیت پروری او معهود است نهد بر امور ولایت و اصلاح احوال  
رعیت و جمع منفرف و ضبط متبدد و نادرک خلک و ملاقی زلب قیام نماید و مال و متوجهات  
و حقوق دبوای و حق النقر بر را در خور حصول آورد چنانکه محبت باز داده بیرو  
و حوالات دبوای بزرگ جواب گویند و غایبان را بوطن آورد و بعمارت و زراعت  
مشغول گرداند و من کل الوجوه در سدا ابواب ظلم و جور و طغیان کوشد و رعایا را با شاکت  
و ستطاف راضی و خشنود گرداند و در تقویت ضعیفان و افتضال احوال اقویا با سعی  
جهد بنقدیم رسانند و در همه احوال ائالی و ساکنان را بنعمیت نعمت عدالت و نصفت  
رزد و مستظهر دآرد تا بحدت بیوندد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا سال  
مذکور تا مدت سه سال او را حاکم و منصرف انجا دانسته دیگری را کابنا من کان  
بجای شرکت و مداخلت تصور نکنند و رجوع قضایا دبوای او و کما شکان او کرد و از  
سخن و صواب دبدایشان که هر آنکه منضمین مصلحت رعیت و موجب آبادانی ولایت



و جمع اموال و تدبیر اعمال و استرداد غایبان با وطن مالوف و اشتغال ایشان با تقاضای  
حاضران بعمارت و زراعت باشند بیرون نیایند و مال و متوجهات و حقوق دیوانه  
و حق التفریر بنام و کمال با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نکرده اند و او را بر کمالی  
حالات شهر و ولایت و اصناف مردم و قوف و اطلاع داده بهمان و پوشیده ندارند  
و در همه ابواب جنان سازند که بفراموشی امور و مهمات انجام قیام تواند نمود  
تا بحدت و ارتضا مقرون افتد **نوع دوم در تفویض متصرفی تمهاها درین**  
وقت عرضه داشتند که تمها فلان شهر را بسبب انکی متصرف ضابط و کاف موجود  
نیست اکثر اموال آن در ظل تلف می افتد و مسکمان جمله خاین بدل خود تصرفات  
می نمایند و اجب آمد بتدارک آن اینها نمودن بنا برین مقدمه از ابتدا و این سال  
حکومت و متصرفی آن تمها بر سعد الدین مسلم و بدو مفوض گردانیده شد تا اول  
مسکمان و عمل خاین را معزول کند و عوض ایشان مردم امین صاحب کفایت را معین  
گرداند و استمالت دهد تا بضبط مال و محصول تمها مشغول شوند و هر شب رفیعی  
مشتمل بر جمع و خرج بدو دهند و او را بر جمیع قضا با تمها و ات واقف و مطلع گردانند  
و چیزی پوشیده و پنهان ندارند و در همه ابواب با او موافق بوده افراد بخوبی بدان  
سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا و این تاریخ مذکور او را حاکم و متصرف تمها و مذ  
کور دانسته دیگری را کاینجا مشارکت و مداخلت ندهند و مال و متوجهات  
و محصول تمها بنام و کمال با او جواب گویند تا او چنانکه جهت باز دله و بروات و  
حوالات دیوان بزرگ بمصرف رساند و او نیز باید که در ضبط اموال و استنباف  
از تجار سعی و اجتهاد بلیغ بجای آورد و اگر بعضی از تجار با او و امتعه و اقمشه بتمها فرو  
نگیرند و پنهان فروکشند چون بران واقف گردند بر طریق عدالت با ایشان خطاب  
کند زیادت از حقوق معهود نستانند تا تجار متغیر نشوند و برقرار تردد و آمد شد  
اشتغال نمایند و اموال تمها منکر نکرده و مجنبن دلالان و جماعتی را که میان معاملان  
متوسط باشند و صحبت کنند با تجار و امتعه و اقمشه بمردم امین معتمد مریع الاذاف گردانند  
و از معاملان مفلس نه دیانت اجتناب نمایند اموال تجار در محل تلف نیفتد و بهمانجا  
فروخته باشند از معاملان بزودی استنباف نموده تسلیم تجار کنند و اگر بعضی دلالان

و کارکنان تمها بخیانت موسوم باشند ایشان را بیرون کرده در کار تمها داخل ندهند  
و عوض ایشان مردم امین معتمد معین گردانند **نوع چهارم در تفویض متصرفی**  
ولایات سادات و قضاة و صدور و اکابر و رباب و اعیان و عموم مالی و مزارع  
و روسا و کدخدایان ولایت فلان بدانند که چون اموال دیوانه و متوجهات سلطانی  
انجا از بهره مرزوعات و محصول مرزوعات است خواجه امین الدین را که با امانت  
دیانت و کفایت و درایت موصوف و مشهور است جهت متصرفی بهر مرزوعات  
انجا معین کرده فرستاد شد تا بر سر مرار عاب رفته و محصولات و ارتفاعات در نظر آورد  
و بهره ده و معهود چنانکه عادت آن ولایت است استنباف نموده محفوظ و مضبوط  
دارد و نگذارد که چیزی در محل تلف آید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ  
باز او را متصرف بهره آن ولایت دانسته دیگری را شریک و منازع تصور نکنند  
و بهره دو در ده بموجب عرف و عادت با او و معقدان او جواب گویند و هیچ افزود  
بشلتاق احکام در باب مغرزی و معاف و مسلمی ستند باشند نمسک بخوبی و بحکایت  
برود و واجب دیوانه بنام و کمال ادا کنند و بهیچ عذر و علت موقوف ندارند  
**فصل دوازدهم در تفویض قانون و یا سامیشتی و تعدیل قانون**  
لفظی تومان نیست و با اصطلاح مستوفیان دفتری را گویند که مجموع اصول اموال و کیفیت  
اجرا و آن از جهات دیوانه و اطلاق هر کس مفصل و محدود و مذکور باشد و ذکران درین  
فصل بر دو نوع مثبت می شود **نوع اول** حکام و سادات و قضاة و نواب و  
متصرفان و مسکینان فلان شهر و نواح و مضافه آن بدانند که درین وقت جنان عرضه  
داشتند که جماعت متصرفان در استنباف اموال دیوانه عدالت و راستی مسلوکی  
درزند و مواضعی را که بضمایر مال داشتند مسامحت می کنند و از مواضع و جهات ضعیف  
حال اصناف واجب منوجه می ستانند و بعضی مواضع را نیز منقلباً بحکایت بیرون  
برده اند و بعضی را بشلتاق احکام که بر بوسیدگی عرضه داشته حاصل کرده معاف و  
مسلم گردانیده اند ما را مواضع ضعیف انداخته و این معنی بخراجه ولایات و انزعاج  
ساکنان و مفارقت آن وطن مالوف و مسکن معهود افضا و اسرا کرده عدالت جبلی  
و نصف ذانی مقتضای تدارک این قضیه شد و رای بران قرار گرفت که قانون دلالان



کرده متوجه هر موضع و جهت و تغایر و زهر هر موضع و جهت از دیوان و مالکی قانون مدهند  
که متوجه آن بر چندین دینار زر رایج با چندین جزیت با تغایر غله مقرر گشت مالک متصرف  
آنرا تمسک ساخته زیادت از آن چیزی ندهد و بعد البوم دستور ابواب مال آن قانون  
باشد و زیادت و کم خطای نرود و چون نمودند که نجیب آن محمد کاتب امین و معقد و  
راست قول و درست قلم است و با مانت و دیانت و کونه دسفی و کم طبعی موصوف و مخصوص  
و ممکنان را بر صدق اقوال و حسن افعال او اعتماد کلی حاصل او را بیا سالیستی و قانون  
از ولایت تعین کرده فرستادیم تا تصرفات او که قانون و عدالت و نصفت مست  
داشت تا بروی که ذکر رفت بتفحص اموال مواضع و جهات تمفادات اشتغال نماید  
و بر حسب استظهار ممالک و استطلاعت منصرف و کنجای مواضع و محل جهات اموال مز  
گرداند و عذر و دفع و حمایت نشود و اگر جمعی از علما و صلحا و متقطعان و گوشه نشینان  
حکمی در باب مغز و معافی و مسلمی املاک خود بدیوان قانون آرند و استحقاق ایشان  
بثبوت رسد مسموع داشته مزاج و متعرض مواضع نگردد و با مضار احکام مکتوب دیوان  
قانون مغز و معافی و مسلمی این مواضع نوشته تسلیم کند و بران موجب در دفاتر و  
نیز ثبت کند تا در دیوان بزرگ نیز بران و قوف یافته مغز کرد در بدان سبب این حکم کند  
شد تا ازین تاریخ باز نجیب الت محمد را مقنن انجام دانسته بتقویت حضرت ما مخصوص  
شناهند منصرفان و ملکمان و ارباب خبرت و اصحاب و قوف ملازم او باشند و  
را بر جلیل و حقیر و نقیر و قطیع املاک و محصولات مواضع و ارتفاعات جهات و متوجهات  
واقف و مطلع گردانید و چیزی بنهان و پوشیده ندارند و از سخن و صواب دیدا که در باب  
قانون و با سالیستی و لایات و املاک دیوان و مالکی و جهات تمفادات و مواضع و شهر و  
ولایت کوید بیرون نیابند و قانون نامه او را موثوق به و معقول علیه دارند و در ادارات  
و متوجهات دیوانه مرجوع اندادند و از مضمون آن تجاوز نکنند و حق قانونی که معبود  
ولایت است بموجب راسنی با او جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نگردانند **نوع دوم**  
**در تعدیل قانون** درین وقت چون سادات و قضاة و صدور و اعیان و ارباب مغز  
فلان شهر بدیوان بزرگ حاضر شدند و عرض داشتند که نجیب الت محمد که بقانون آن ولایت  
فرستاد بودیم اگر چه در آن باب سعی و اجتهاد تمام نموده است اما در بعضی قضا با سهوی

افتاده که برقرار در آن قانون تفاوتی نیست و بعضی مواضع که اضمال مریدی دارد محقق  
اند و بعضی را که احتمال مریدی نیست مشغل اگر بتعدیل آن قانون حکمی صادر گردد که مجموع مواضع  
دیوانی و مالکی را باین متوجه بموجب تعدیل قانون جواب گویند و در دولت خواهی افزا  
یند اجابت ملتس اینرا این حکم نفاذ یافت و فخر الدین احمد را فرستاد تا با اتفاق محکالت  
محمد که مقون انجام است احتیاط و با سالیستی و قانون ولایت از سر گیرند و اگر در بعضی مواضع و  
جهات محکالت محمد سهوی افتاده باشد یا بر و شنبه و منسب گردانیدم باشند با اتفاق فخر الدین  
احمد متوجه انرا مقون و معدل گردانند و اگر سهوی که او را درین کار افتاده باشد منسوخ نشود  
و العمل بالا حوط را کار بندد و هیچ حال از فخر الدین احمد انفراد بخوبید و در جمیع قضا با قانون  
و تعدیل با او موافق و متفق باشد و با اتفاق چنان سازند که اثار کفایت و جلالت و امانت  
و دیانت ایشان بوضوح انجامد تا بموجب مرید تقویت و تربیت گردد مالی آن ولایت  
می باشد که احکام ایشان در باب قانون و تعدیل مطیع و منقاد باشند و از مضمون قانون  
نافه که با اتفاق داده باشند تجاوز جایز نشوند و رسم حق القانون با محکمان و حق التعلیل  
با فخر الدین احمد که معدل است جواب گویند هیچ افزاین معزوری و معافی و مسلمی بیرون جمعی  
که در حکم قانون ذکر رفته تمسک بخوبید و با حکام که در آن باب هستند باشند شلتاق نکنند  
و متوجه مواضع و جهات مقون معدل سال سال بموجب راسنی جواب گویند **فصل**  
**در مجرای امور در جز و محکم** هر از روی لغت تقدیر گردانست و محکم قیاسی کردن و  
بن حکم در صورتی نویسند که متوجه موضعی مزروعی معین نباشد و بحقیقت آن نرسیده باشد  
ارباب خبرت و عواران بر سران روند و بتقدیر و قیاس و کمان متوجه معین گردانند  
و صورت حکم برین موجب نویسند سادات و قضاة و حکام و منصرفان و ملکمان  
و صدور و ارباب و معارف و کدخدایان و مزارعان و رعایا و متوطنان فلان موضع  
و نوابج آن بدانند که چون درین وقت جهت مصالح عا که منصوص بوجوه اجتناب بود  
و متوجهات دیوانی و ولایت که بموجب قانون مغز شده بوجه خواند کر کیراف و واجبات  
امرا و واجات مغزی و ولایت و دیگر ارباب حوالات مسخری گشته و ناغایان متوجهات  
آن موضع بموجب قانون مغز شده و چون روز کار بنفعان قانون و ضبط تعدیل آن مسخر  
می گردد و حالبا محال آن متعذر است مصلحت و امیر مفتضی آن شد که متوجهات آن موضع



را بموجب جز و تخمین مغرور و معین گردانیده بران موجب ملاک و مزارعان جواب گویند باین  
مقدمه خواجه معین الدین را که کفایت و جلالت و امانت و دیانت و راست فوی و درست  
قلبی موصوف و موسومست فرستاد تا محصولات آن مواضع را بر طبق جز و تخمین اعتبار  
کرده بران موجب که حاران و ارباب خیرت تصدیق کنند و او را سخن ایشان مقبول و  
سموع آید از مودیان استیفا نماید و طبقه راستی و عدالت مسلول داشته از جیف و تعدی  
و زور و زیلی و محترز و مجنب باشد و بخدمنی و رشوت ناست و امانت و دیانت و رزق  
و جنان سازد که اطراف و جوانب از حسن معاش او راضی و شاکر باشند و بار نضا مغرور  
افتد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ او را مباح شرع و مقصدی تخمین جز و  
آن ولایت دانسته دیگری را مشارکت تصور نکنند و آنچه بدین شغل تعلق داشته مرجوع الیه  
او را دانند و از سخن و صواب دید او تجاوز نمایند و متقلبان و بهر کس را که وجوه با نفاذ  
از جز و تخمین متوجه کرده بموجب راستی با او جواب گویند هیچ آفرین نجابت نرود و  
با احکام در باب معافی و مسکلی و معزوری کنند باشند تمسک بگویند مگر جمعی که ظاهر لایق  
باشند و تا غایت و جهی بدیوان نداده و احکام با عفا و افزای ایشان صادر شده بر اقرار  
معاف و مسلم باشند بملکان حق الجزی که معهود ولایت است با خواجه معین الدین  
جواب گویند و چیزی قاصر نکردند **فصل چهارم در احصاء مواشی**  
**و قوت بجهت** امراء تومان و هزاره و صد و حکام و منصرفان و مسکینان و صدور و اعیان  
و جماعت صحرائینان و ولایت اران و موغان و ارسبار و جاربیرت و سردشت و کج  
و مامل و نواب و مفاقات و لواحق و منسوبان آن بدانند که چون درین سال جهت مصروف  
امراء لشکر بان و تربیت استعدادات ایشان بوجهی احتیاج بود و بسبب هر گونه فقرت  
و حوادث که درین ولایت و مملکت واقع شده در هیچ شهر و ولایت و بلوک و ناحیه مال  
و متوجه دیوانه نماند و واجب شد بشماره مواشی و لایات ممالک قیام نمودن و از هر  
یک سر چهار بای شمر بر موی که ذکر خواهد رفت جهت دیوان سدن و اندازد و وجه امراء  
لشکر بان نهادن تا ترتیب مصالح خود کرد و مرتب و مستعد شده از ملازمت هر یک مصروف  
باز نماند بنا برین مقدمه طفا نعمه جاندار و قوام الدین محمد را که از محرزان دیوان است  
و هر دو محل و ثوق و اعتماد کلی دارند جهت احصاء مواشی بدان ولایت فرستاد شد تا شمار

شهر و دیه و موضع موضع و او به با و به و خیل بخیل گردیده و تمامت صحرائینان را از مغول و  
تاجیک و اگر ادوات را که و اعراب مقبی و کوچکی احتیاط کرده و شمرده مواشی ایشان که در کله بجا  
باشند بیرون چهار بایان مراکب و کاوان عوامل واجب دانسته متوجه آن برین موجب جهت  
دیوان استیفا نمایند از یکسر شتر از یکسر اسب از یکسر گاو از یکسر کوسفند از یکسر دراز کوش  
و اگر بعضی صلی و گوشه نشینان و زاویه داران و دانشمندان احکام در باب معزوری و معافی  
و مسکلی مواشی خود داشته باشند و هرگز چیزی بدیوان نداده آن طایفه را معاف و مسلم  
دارند و هیچ وجه مزاحم نشوند و مکتوب دهند که هیچ آفرین بدین علت زحمت ایشان ندهند  
و مطابق نماید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز ایشان را مباح شرع و مقصدی شمر  
مواشی آن ولایات دانسته متوجه احصاء چهار بایان بر وجهی که ذکر رفت غیر مراکب و عوامل  
با ایشان جواب گویند و چیزی قاصر و منکر نکردند هیچ آفرین بیرون طایفه مذکور و بجان  
و مسکلی بیرون نروند و متوجه مواشی خود بموجب راستی ادا کنند و حق السعی که در جمیع ممالک  
جهت این شغل معین و معهود است با ایشان جواب گویند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بقیست  
آن شغل شغول کردند **فصل پنجم در استخراج منصرفان و لایات**  
استخراج باز دانستن احوال منصرف و ولایت است و اسناد له آن از اموال دیوان  
بر منصرف ثابت کرد حکم درین باب برین موجب نویسد سادات و فضلاء و اعیان و مشایخ  
و صدور و اعیان و معارف و مشایخ و عموم امانی و جمهور منوطان فلان ولایت  
بر آنند که اختیالی که درین ملت بحال ایشان راه یافته و تعدی از متقلبان بدیشان رسید  
و حکام هر گونه تصرفات فاحش کرده و موجب خرابی کلی شده جمله تفصیلاً بوقوف بیوست  
و مسکلی سمع بر تدارک و تلافی آن مصروف و موقوف کشتن و این معنی جری بنحی که این  
معتقد که با استخراج اموال آنجا قیام نماید و کیفیت منصرفان هر کس باز داند میسر نمی شد  
بر برین مقدمه خواجه تاج الدین علی را که بسند اداری و رشاد حال آن ابناء جنس اصناف  
نوع مستثنی و ممتاز است و همواره متقلد کارما و بزرگ بوده و از عهد آن بعون رای قضا  
و تصرف و فکر ثاقب بر احسن وجه و نفی نمود جهت استخراج اموال و متوجهات دیوان  
و وجوآت خارجی اراکون و کاد و ما نفورات و مصادران و دست انداز و نفوذ و اجناس  
و چهار بایان و ارزناغات بدان ولایات فرستاد شد و دست او در تصرف و تدبیر این



امور و مهمات قوی و مطلق گردانیده آمد تا تصرف هر کس را از اول سال تا غایت مضبوط  
و منفذ گردانیده نسخه آن بدیوان آورد تا هر چه بیرون واجبات شرعی و دیوانی از ارباب و  
رعایا و سایر مردم بسته به اسناد و بستموده و مستحقان تسلیم کند بدان کسب این حکم نفاذ یافت  
تا از ابتدای این سال او را استخراج اموال آن ولایت و تمامت وجومات از تا بتورات و  
او کوکبا و مصارفات و دست انداز و نقود و اجناس و چهار بایان و ارتفاعات داشته  
دیگری را کاتبان کان محال مشارکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تمشیت این امور  
و مهمات قوی و مطلق شمرند جماعت کتاب و ملکبان و اصحاب خبرت و کدخدایان و ارباب  
باب و قوف از غریب و شهری صورت جمع و فرج اموال و متوجهات دیوانی و سایر وجومات  
که بهر شلتاق متدیان از هر کس بسته باشند بموجب راستی با و باز نمایند و او را بر کت  
و کیفیت آن واقف و مطلع گردانند و چیزی بنهان و پوشیده ندارند و او امر و نواهی او را  
مطیع و منفذ گردانند جمعی که برایشان تعدی رفته باشد در صحبت خواجه تاج الدین علی و دیوان  
بزرگ ایند و صورت تصرفات متدیان از ایشان و از هر کس بدست انداز و نابور و مص  
درت و غارات و تاراج از نقود و اجناس و ارتفاعات و چهار بایان و سایر تکالیف  
سند باشند بر و باز نمایند تا در دیوان بزرگ عرضه دارد و حکم آن بر قانون شریعت و معادن  
بنقدیم بیوند و چون تاج الدین علی بوظیفه استخراج چنانک ذکر رفت قیام نموده باشد  
حق الاستخراج بر موجب مهور با او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند و امر او نوکران  
که در آن ولایت باشند در تقویت و تمشیت او کوشند و هر چه رجوع کند مدد و معاونت دهند  
و شکر و شکایت او موثر شمرند **فصل شانزدهم در تفویض افسار**  
**و محاکمات** امر او لوکس و وزرا و امر او تومانات و ابقان و امر او هزاره و صد  
و حکام و منصرفان ولایت محاکم عروسه بدانند که چون زین الدین علی از جمله ملازمان  
قدیمت و بیوسنه بنقلد کارهای بزرگ لشغال داشته و جلالت و شجاعت و کفایت و ذری  
مشهور بوده و براج و عواطف اختصاص یافته و کمال خرم و احسانت عزم محل و ثوق و اعتماد  
شده راه اسفلسلاری محاکم عروسه بدو تفویض رفت تا بروی که مقتضای فکر و بلیغ و نظر  
عمیق او است از کیفیت احوال عموم خلایق مستخبر و مستفحص بوده چون رجوع قضا با دیوان  
با رغبت کند و توسط نموده بر قانون عدالت و راستی بقطع رساند و نگردد که بر هیچ طرف

زور و زیارتی رود و از میل و مداومت و خدمت و رشوت محرز و منجبت باشد و عجمان را  
بر قدر کناه بازخواست نموده تشددی را که زیادت بر جریمه مجرم باشد ارتکاب نکند  
و خوف و خشیت ایزدی را نصب العین داند تا در دنیا از راستکاران و در آخرت از  
راستکاران باشد بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا از بین تاراج باز او را اسفلسلاری محاکم  
عروسه دانسته در جمیع قضایا که با اسفلسلاری تعلق داشته رجوع با او کنند و دیگری را محال  
شمرند و مداخلت نکنند اسفلسلاران ولایت و شهرها و محاکم عروسه از قبل او باشند و بی  
ملکوت و اجازت او در اسفلسلاری مداخلت سازند و هیچ آفریده از حکام و متقلبان دزد  
و خویش و عوامی را حمایت نکنند و تمامت بنوکران اسفلسلار سازند و مستحفظان در و از با  
از قبل ایشان باشند و رسمی که مهور اسفلسلاریست با ایشان جواب گویند تا با استصواب  
او بمصرف رسانند بمشیت آن اشغال اشتغال تواند نمود **فصل**  
**هفدهم در تفویض امارت عسکری** چون بهلوان فخر الدین احمد سالها ملازمت دیوان  
بزرگ قیام نموده و از عهد هر هم که بدو تفویض رفته بروی بسند بر بیرون آمدن و جلالت  
و کفایت مشهور و موصوف شده راه عسکری او دو بازار بدو تفویض رفته با نوکران خلعتین  
کرده بر شت محافطت باز از مشغول گردان اگر کسی را از ربه و او بکشتل بتردد بیند گرفته  
بعسکری گاه بر بند او تحقیق حال آن کس مشغول شده اگر محل نعمت باشد موقوف داشته  
تا دبت و بازخواست بلیغ بجای آرد و اگر مری مسکری یا از نعمت دور باشد رسم عسکری  
را کند بدان کسب این حکم نفاذ یافت تا ارباب و کدخدایان و بازاریان اردو بازار از بین  
تاراج باز بهلوان فخر الدین احمد را مقصدی امارت عسکری دانسته ابواب مشارکت غیر مسدود  
شناهند و در قضا با که بعضی تعلق داشته باشد رجوع با او کنند و از سخن و صواب بدو تجاوزه  
نمایند و بر هر کس که رسم عسکری منوجه گردد با او و نوکران جواب گویند او نیز باید که نوکران را  
و صحبت کرده نگردد که مردم خنجر حال و کدخدایان از نواب و معارف و مشایخ امر اجم و منقض  
نشوند و بعلمت غرض و طمع خود مطالبی ننمایند و از بازخواست نواب حضرت مانده بشد کنند  
**فصل هجدهم در تفویض ملک التجاری** امر او حکام و سادات و قضاة  
و نواب و منصرفان و ملکبان و ولایات محاکم عروسه بدانند که احتیاج بوجود تجار حنیف  
آبادانی محاکم در غایت شدت است چو در وقت کرانی اسفار مطعومات و انشعاب و مطبوعات



چون تجار در اطراف ولایات بتدریج مشغول می گردند غلبه بر حصص و عسرها احوال خلافت پیشه  
مبدل میشود جهت آنکه معاملات ایشان بموجب بر قانون شرع و اسلامت و نص و احل الله  
البيع موکد و مصدق آن بحديث صحيح من اراد الدنيا فليتجر موکد و مستحکم و از میان معاملات  
شرعی ایشان هر آینه مردم را مادی معاش و وجه انعکاش حاصل و جنبین طایفه را از شخصی  
که مقدم و پیشوا ایشان باشد ناچار افند تا بکلی و جزوی قضایا ایشان رسید بر قانون  
شریعت و عدالت و عرف و عادت بقطع رساند بنا برین مقدمه راه ملک التجاری جماعت  
تجار در جمیع ممالک محروسه نخواهد زین الدین علی تفویض رفت و او را تقلید این منصب جلیل  
ممکن و موثر گردانید تا بروجهی که از کفایت و درایت او مهود دست بضبط احوال تجار  
اشتغال نموده مجموع مهمات و مصالح ایشان در محاکم شریعت و دیوان بزرگ بعموم رسانید  
بر مقتضای شرع و عدل ساخته گرداند و نگذارد که از هیچ آفرین بر هیچ یکی از ایشان زور  
و زیادتی رود و حقوق ایشان بر هر کس که ثابت گردد مستخلص گردانید تسلیم کند و عذر  
و دفع ناموجه نشود و بدان سبب این حکم تفاد یافت تا از ابتدا این سال او را ملک التجار  
و مقدم طوایف بزرگانان ممالک محروسه دانند و دست او در تقلید این شغل قوی و مطلق شرع  
و مراسم تمکین و احترام و تجلیل و اکرام بر احسن وجه بر می دارند و چنان سازند که بغایت  
خاطر بر رعایت و محافظت تجار اطراف قیام تواند نمود جماعت تجار ممالک می باید که او را اند  
و پیشوای خود و ملک التجار دانسته در جمیع قضایا رجوع بآو کنند و نه استصواب او در هیچ  
مهم از مهم تجارت مدخل نسازند و او امر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند و در هیچ حال  
دعوی استبداد و انفراد نکنند **فصل نهم در تفویض حکومت**  
**دارالضرب و معیری** چون مولانا شهاب الدین از مدتی مدید باز بجلالیت ماقیام  
نموده است و از عهده حکومت و معیری دارالضرب که بدو حواله فرموده ایم بر احسن  
وجه متفصّل شده و آثار امانت و دیانت و راست قوی و درست قلبی بظهور رسانیده  
و ذکر جمیل باقی اخروی بحطام فانی دنیوی نداده و در غبطه دیوان و رعایا کوشیده و محاسن  
افعال و احوال و مستحسن و مقبول آمده بر قرار سابق حکومت و متصرفی و معیری دارالضرب  
ممالک بدو تفویض فرمودیم تا مجموع انجمن اکبر را بدارالضرب اوزند بسکه که بنجد بدین  
و متفکّر گشته مضروب گرداند و حق الناس را آجور عله وضع کرده مال و متوجهات دیوانه

بر وجهی که حجت باز داد قائم دارد و بتفحص احوال تلبان و آنچه بران که اموال خلافت را مشغول  
و قلب می کنند و از نص حدیث حرمت مال المسلم حرمتی اندیشد مشغول گشته بر قانون  
عدالت و راستی باز خواست واجب دانند و انرا که بیاسا باید رسانید عرضه داشتند بعد از  
حکم بیاسا رسانند و در همه ابواب چنان سازد که افعال و اعمال او محمود و مشکور افند تا بحد  
پیوند و بار نضا مقرون افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم تفاد یافت تا امر او زرا  
را صاحب دیوان بزرگ و سادات و حکام و نواب و منصفان و مسکینان و ولایات ممالک  
محروسه و جماعت عله دارالضربها و سوف و محترمه از ابتدای این سال مولانا شهاب الدین را  
حاکم و متصرف و معیر دارالضربها ممالک دانسته در انج بدین وظیفه تعلق داشته رجوع کلی بآو  
و کاشتگان او کنند و دیگری را کاینما من کان مجال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در  
تصرف و تدبیر امور و مهمات دارالضرب قوی و مطلق دارند جماعت فاضلان و ساکنان  
و طبایغان و صبر فیان و فطاحان و کذا رکنان و تمامت عله دارالضرب از قبل او باشند  
و او امر و نواهی او را مطیع و منقاد گردند و از سخن و صواب دید او تجاوز ننمایند و نه اذن  
و اجازت او در کردار طلا و نقره شروع نکنند و متوجه دارالضرب براسنی جواب گویند که  
**فصل بیستم در تفویض صاحب جمعی احوال دیوان** چون خواجه امین الدین  
بامانت و دیانت معروف و موصوفت و آواز کوناه دسفی و کم طبعی او استماع رفتن از  
ابتدا این سال صاحب جمعی احوال دیوان بدو تفویض فرمودیم تا بروجهی که از امانت و  
دیانت او مهود است بمشیت این شغل اشتغال نماید و در محافظت مال دیوان ماموعی الغایه  
و بلوغ النهار کوشد و نه برات و حواله دیوان یکداندل ز هیچ آفرین ندهد بدان سبب  
این حکم تفاد یافت تا امر او صاحب دیوان بزرگ و منصفان و ولایت او را صاحب جمع اموال  
ولایت دانسته دیگری را در برین وظیفه با او شریک و منازع ندانند و دست او در محافظت  
اموال قوی و مطلق شناسند اصحاب دیوان هر سال مبلغ شش هزار دینار زر را بوجه  
مرسوم صاحب جمعی اموال از جمع او مجری و محسوب دارند و بدان علت او را محاط و مطالب  
گردانند **فصل بیست و یکم در تفویض مناصب صاحب قلی درین وقت**  
چون عرضه داشتند که عماد الدین محمد کاتب مرد امین و معتمد و راست قول و درست قلم است  
و در تقلید کتابت فلان موضع و ولایت طریقه راستی و امانت و دیانت مسلوک داشته و



ممکنان را بر محاسن افعال و اقوال او وثوق و اعتماد کلی بوده برقرار سابق کتابت انجام بر و  
مقرر داشته شد و ابواب مشارکت مسدود و منسد گشت تا او بر عادت محمود بضبط جمع  
و خرج اموال قیام نموده در کتبت بروات و افراع محاسبات و تنفیج معاملات شرایط امانت  
و دیانت بجای آورد و در قسمت و تخصیصات و تحریرات و اخراجات امر او ابلهان و جاهل  
و وارد از منبج انصاف عدولی بخوبیند و ضعف را با قویان گردانند و صورت جمع و خرج را مضبوط  
و منفیج برداخته سال بسال بدیوان بزرگ می آورد و تعرض می رساند تا بعد از وقوف حکم آن  
بتقدیم رسد بدان سبب این حکم نفاذ یافت با حکام و سادات و قضاة و متصرفان و صدور  
و اکابر و اعیان و معلوف و ارباب و مشایخ و امیرانجا برقرار سابق او را مسلکی و امین اموال  
دانسته در متعلقان این وظایف رجوع کلی با او کنند و او امر و نواهی او را که موافق عدالت  
و مطابق نصفت باشد مطیع و منقاد گردند کتاب تغاوات خود را از قبل او دانند و هر شب  
رفع محاسبات پیش او برند و او را بر جمیع مداخل و مصارف مطلع و واقف گردانند  
چیزی پنهان و پوشیده نه اندازند و رسوم محمود با او جواب گویند حکام و متصرفان و رؤسای  
کتابت بخوبی که بموآمیه درآمده سال بسال تسلیم او کنند و در محاسبه و معامله خود عجز و معفود  
ند و در توفیر و احترام او کوشند برین عمل و اعمال **فصل بیست و دوم**  
**در تفویض تنقاولی و راهداری سه نوع اول** چون جماعت تجار و اصحاب  
قواغل باز میسازند که حایمان در فلان راه برای نشان زده اند و نفوذ و اجناس و جواهر  
بایان بغارت برده و بعضی را از اهل قواغل بقتل رسانیده و بعضی را عروج گردانیده و  
بغایت سنسگر افتاد و بهمت بر تدارک و تلافی آن مصروف و مقصور گشت و از ابتدا این  
تاریخ راهداری آن راه و مواضع که تا غایت داخل است بر شمس الدین امره که از قدیم  
باز میباش آن کار سنت و با وجود او حایمان و قطاع طریق را قدرت تعرض ابتداء سبیل  
نبوده مقرر داشته شد تا بر وجهی که از کفایت و کار دانی او محمود است محافظت راه را  
بنوکران جلد مردانه حواله کند و در قلع و قمع و استنبصال حایمان و دزدان با قضا الفایده  
و الامکان کوشیده در مواضع مخوفه تجار و قواغل را بدرقه داده بسلامت بمقصد رسانند  
بدان سبب این حکم نفاذ یافت با حکام و متصرفان فلان ولایت از ابتدا این سالیان  
او را راه دار و باج خواه آن راهها از حد و فلان ناحه و د فلان دانند ابواب مشارکت

مسدود گشتند و دست او قوی دانند تجار و قواغل بر سبی که محمود باج داری و تنقاولی در این راه  
است برین موجب که منصل ذکر می رود از یکسبب بالائی از یکسبب شتر از یکسبب استر از یکسبب دراز  
کوش از یکسبب کا و از یکسبب کوسفند با او جواب گویند تا او بخوبی که حجت بدیوان داده بیروات  
و احالات دیوانه بمصرف رسانند نوعی و هر حکام و متصرفان و مسکینان خوی و تنوایع  
آن بدانند که درین وقت تنقاولی و باج داری انجام بآیتکین که مرد کار دانی و فرزانه و مبارز  
و مردانه است تفویض رفت تا راهها را از دزد و حرامی و قطاع طریق صیانت واجب دانسته  
تجار و قواغل را در مواضع مخوفه بدرقه داده بسلامت بگردانند و رسمی که در دیوان مقرر شده و  
او حجت باز داده تجاوز نکنند و از هیچ آفریده زیارت نستانند بدان سبب این حکم نفاذ شد  
تا از ابتدا این تاریخ او را تنقاول و باج دار راهها مذکور دانسته رجوع این مهم با او کنند  
تجار و قواغل رسمی که محمود با جدار بست با او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند و بیروات  
دیوان جواب گویند نوعی و هر چون جمال الدین اباز مردی کافی و کار دانیست و بیوسه  
بمحافظت راهها مشغول بوده و دفع دزدان و حایمان و راه زنان بر خود واجب دانسته  
ازین تاریخ باز محافظت و راهداری فلان راه از ولایت ارمیه بدو تفویض رفت تا بر فراز  
که تا غایت محمود بوده آن راه را از دزد و حرامی نگاه داشته تجار و قواغل را بدرقه و رونده  
را بسلامت بگردانند و نگذارند که اموال و اقمشه ایشان در محل تلف افتد بدان سبب این حکم  
نفاذ یافت تا حکام ارمیه ازین تاریخ باز او را با جدار و تنقاول راهها انجام دانسته در قضا  
با و راهداری رجوع با او کنند جماعت کار و انیان رسمی که محمود سنت و از دیوان مقرر شده و  
صورت آن بر لوحی که منقوش و معلق است نوشته علی زیارت و نقصان با او جواب گویند  
تا او بدیوان رسانند دیگری در کار او مدخل نسازد **کتاب فی فصل بیست و سوم**  
**در تفویض کار و ان سالاری نوع اول** چون جمعی از اکابر و اعیان که از  
جانب بغداد آمدند تقریر کردند که جماعت حایمان منعرض ایشان اند و مبالغی نفوذ و اجناس  
و چندین سر چهار پای بغارت برده و بسبب آنکه صاحب وجودی که حاکم قفل و کار و ان سالار  
باشد و بدفع حایمان قیام تواند نمود با قافله ایشان نبوده زحمات و خسارات بسیار  
بر ایشان رسیده است و ابواب صادر و وارد از آن مسدود گشتند و تلافی آن  
محق از جلد لوازم نمود بنا برین مقدمه چون تاج الدین علی که مردی صاحب وجود است



و از مردان شجاع و دلیر جلد ملازم دارد و بیگانه بقتل و قتل مفسدان و متمردان و حواریان مشغول  
بوده و استیصال ایشان بر خود واجب دانسته درین حال التزام نمود که اگر کاروان سالاری  
کاروان که بغداد و سواب و خوزستان و اردوستان و آن نواحی روند و بدو تفویض کنند با  
صدر جلد مسلح گمارد سوار کاروانیان را از شر حواریان و دزدان و قصابان و قطع صیانت  
نموده بسلامت بمقصد رساند و اگر ایشان را بسبب تعرض حواریان چیزی تلف شود او بپردازد  
آن نیام نماید چون سخن او محل اعتماد بود و معلوم شد که هر التزام که کند از عهد بیرون آید  
راه کاروان سالاری را بهای بغداد و عراق عرب و سواب و خوزستان و لرستان بدو تفویض  
رفت و دست او در آن باب قوی و مطلق گردانید شد تا بر وجهی که از کفایت و درایت  
و کاردانی و جلالت و شہامت او مهور دست بوظیفه کاروان سالاری مشغول گردد و چنان که  
التزام نمود و مکتوب بدیوان باز داده در محافظت و رعایت قوافل سعی و اجتهاد ببلین بجای آرد  
و دفع دزدان و حواریان واجب دانسته قوافل را بسلامت بمقصد رساند بدان سبب  
این حکم نفاذ یافت تا جماعت کاروانیان را بهای مذکور و اکابر و اعیان تجار و غیرهم تاج  
الدین علی را کاروان سالار و بزرگ قوافل آن را بهای دانسته از سخن و صواب دید او بیرون  
نیابند و او امر و نواهی او را در باب رکوب و نزول و حط و تر حال مطیع و منقاد باشند  
جماعت سواران و سلاح داران که در کاروان باشند در وقت دفع دزدان و حواریان با او  
و نوکران او منفق بوده هیچ حال انفراد و استبداد نجویند و با قضا الغایه و الامکان کوشند  
و چون او را از برای محافظت قوافل فرج بسیار و برتر تیب خود و نوکران ایشان اند  
افتد باید که مجموع اهل قفل رسمی که معهود است با او جواب گویند و بحالت امر او و زرا و سایر  
متعلبان و بهیچ عذر و شلتاق نمسک نجویند تا او آنها در وجه مصالح خود و ملازمان بمصرف  
رسانند برین مهم خطیر ملازم و مواظبت واجب دانند برین حمل و دو اعمال نامہ نوع دوم  
درین وقت چون جمعی از اعیان تجار و اکابر قوافل عرضه داشتند منوجه مملکت خراسان  
و ما زندان و آن نواحی شوند و بواسطه قطع طریق و حواریان که بر راه گذارند آن غریب  
مغذری کرد و التماس نمودند که اگر یکی از مشایخ اعیان با مارت قفل و کاروان سالار  
نامزد گردانند مصاحب ایشان بجانب خراسان فرستند تا در راه بر عایت و محافظت  
ایشان و صیانت از تعرض دزدان و حواریان کشتنغال نماید و بسلامت بمقاصد و مطالب

و اوطان ایشان رسانند تا در دعا گوئی افزایند بر حسب بطنش ایشان باید و قوری را که صدر  
لشکری سوار سلاح دارد که در عهد و اینهم دارد و بهواره بملکت خراسان و آن ولایت متردد  
بوده و با قطع و حواریان مقاتلت و محاربت و مصادمت و مقارعت نموده با مارت قفل و کار  
وان سالاری تعیین کرده شد تا بدفع قصابان و قطع مشغول شده کاروان را بمقاصد و مساکن  
خود رسانند و در مواضع مخوفه نوکران را معین گردانند تا در شب نوبت کبشکل دارند بدان سبب  
این حکم نفاذ یافت تا جماعت اعیان تجار و اکابر قفل باید و کاروان سالار آن قافله داشته  
در توقیر و احترام و تجلیل و اکرام او کوشند و در همه مهم و مصلحت که ایشان را سلخ و عارض  
کرد و با تفاق پیش او آیند و بر عرض کنند و از سخن و صواب دید او نکند و رای او را  
در فر و آمدن و بر نشستن معتبر و محول علیه دانند و رسمی که معهود است و بدیکر قافله سالاران  
رسیده با او جواب گویند تا در وجه اخراجات خود و مصالح نوکران و چهار بابان ایشان  
بمصرف رسانند بدین مهم اتم مشغول گردد امر او و نومات و هزار بار و صد و حکام  
و منصرفان و ولایت و جماعت صحرا نشینان از اردوی محکم مملکت خراسان و فوش  
و ما زندان می باید که هر وقت که باید و قوری را جهت دفع دزدان و حواریان بحد و لشکر  
حاجت افتد و جار فرستند شب و روز تا گفته نوکران جلد سلاح دار بفرستند تا معاونت  
و مساعدت قیام نموده در دفع حواریان و قطع طریق با قضا الغایه و ابلیغ النهایه کوشند  
تا بند از جواب برین حمل و دو اعمال نامہ نوع سوم درین وقت راه کاروان سالاری  
کاروان سلطانی و اصفهان و یزد و سایر بلاد عراق عجم بسیف الدین مغل تائی تفویض  
رفت تا جماعت قفول را از تجار و غیران بدان راه دلالیت کند و بوقت ظهور دزدان  
و حواریان و هجوم ایشان او و نوکران جلد مردانه مسلح که دارد پیش باز رفته بدفع ایشان  
مشغول گردد و نکند ارد که بقوافل زحمت و خسارتی رسد و ایشان را بسلامت بمقصدی که منوجه  
باشند رساند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جماعت بازرگانان و مالی قافله سلطانی  
و عراقی بسیف الدین مغل تائی را که کاروان سالاران قافله داشته در جمع قضا با که بمصلحت  
کاروان تعلق داشتند رجوع کلی با او کنند و از سخن و صواب دید او که در باب رکوب  
و نزول و حط و نوحال و اخبار مراحل و منازل کو بد بیرون نیابند و رسمی که معهود کار  
وان سالاریست با او جواب گویند امر او و حکام و ولایات و جماعت مغلان و صحرا نشینان



هر چه سبب الدین مغلای بصلحت کاروان با ایشان رجوع کند و معاوان باشند  
**فصل بیست و چهارم در تفویض ریاست** چون عزالدین رسل  
از مدتی باز بر ریاست فلان دیه مشغول بوده است و در رعایت رعایا و آبادانی کوشش  
و آئینده و رونده را بر آسین و جوه جواب داده و از رسیدن نوض بر رعایا و ضعفها مانع  
شد برقرار ریاست انجامید و تفویض رفت تا بقاعده سابق امانی و ساکنان را محافظت نمود  
سویت و راستی میان ایشان نگاه دارد و زور و زباده نگیرد و جوه و بیروان و حوالات  
دوایه بنیکو تر صورتی از رعایا حاصل کرده بمحصلان دهد و اخراجات دیر را بر آسین بر  
رجعت قسمت کند چنانکه بار قوی بر ضعیف نیفتد و آئینده و رونده را بد لحوشی روان گرداند  
بر وجهی که رعایا را از حق نرسد و بنفس خود بر سر مزروعات رود و مزارعان را مدد دهد  
تا تمام را سیراب گردانند و از جیف و میل و محابا احتراز کند و زندگانی پیش گیرد که سبب  
ترقیه ساکنان باشد تا در آبادانی دیه و عمارت و زراعت کوشند و در همه احوال جانب  
حق تعالی و مصلحت دیوان نگاه دارد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از باب و کد خدا یان  
و رعایا و مزارعان دیه از ابتدا و این سال برقرار او را ریش و پیشوای خود دانند و از سخن  
و صواب دید او که متضمن مصالح رعایا و آبادانی دیه باشد بیرون نیابند و مر سومی که ریاست  
مقرر بوده بانفاق بکد بکر نیست کرده سال بسال با او جواب گویند **فصل بیست و پنجم**  
**در انفاذ محصلان جهت تحصیل جوه حکام و منصرفان و ملککمان فلان ولایت بدانند که در**  
**وقت شرف الدین بهار را جهت تحصیل جومات دیوانه بر موجهی که بیروان مالک و بیرون**  
**کر آن ناطقت انجا فرستادیم بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون آن جوه بوجه اشتر**  
**و اخراجات خوانین و موجب عساکر منصرف مستغرق گشته و باز کی نعلی دارند در روز**  
**نخبیض و توجه کرده بیش جمعی امین معتمد محفوظ دارند و بعد از انجام تسلیم ایشان کنند و**  
**از هر یک هزار دینار بیست دینار حق النخبیض خارج مال با ایشان جواب گویند و علوفه و علوفه**  
**ایشان از بن مبلغ عرس محسوب باشد و بزودی تمام ایشان مغضی الحاجه باز گردانند**  
**ضرب** سوم در تفویض مناصب شرعی و لوازم هر چه **فصل**  
**فصل اول در تفویض مناصب قضائیه نوع اول در تفویض قاضی**  
**الفضائی ممالک اعلا بر اعلای درجات سلطنت و از نفا بر مغایر معارج مملکت جرباعلا**

اعلام و احکام احکام سید المرسلین علیه صلوات رب العالمین میر نشود و اقتدا بسبب  
ملوک اسلام و اینها با نور اعظم و اشراف جوباعت متابعتان اسلام و اعانت مقننان  
انار خیر الانام علیه الصلوة و السلام دست نهد که مبان سلطنت نه نسبت دعایم شرع  
مستقیم است حکام نیابد و قواعد مملکت نه اشارت فوایم دین فوایم محمد نکر و عظمت دین  
حق اگر چه زبالت از است که سوا عدد ادراک افهام و او نام با ذبالب جلال آن نتواند رسید  
اما بنقوبت سلاطین اسلام اعلا و ارتفاع یابد و جمال عروس مملکت اگر چه در انظار او  
لوا البصار زبنتی هر چه بیشتر آرد اما تا دست مشاطه شرع و مزین دین تنهین آن مشغول  
نکرد و دلیر بای و جان فزایی نتواند کرد و شعر دین نگیرد و قرار شرع فوایم اما تا نیابد ز عدل شاه نظام  
باشد از ملک راه دین بالا ملک بادی بود قوی بالا قوت دین ز ملک شاه بود ملک بی دین حق تبار بود  
و برین تقدیر که احسن تقادیر است عالمیان را معنی در جهان افروز حدیث صحیح که عمل در آری  
کو اکب و معبر انوار تواقب است اعنی الملک و الدین نوانان ظاهر و لاج و باهر و واضح گردد  
و علی الجمله سهام این مطالب و اقتراح لبین مفاصد و فنی مصادم اعراض شود که جربان امور  
بر قانون استخفاف باشد و مصان نعم بر قدر اسباب و استعداد تار و زبر و زبا  
زار سلطنت و مملکت نظام گیرد و دم بدم کارخانه دین و دولت انتظام بدبرد و اینهم  
بنیشت این معنی و وظیفه سلاطین دین دار و تکفل ملوک معدلت شعار و الزام بادشاهان  
دادگر و اغناء شهر باران شرع پرور فضل کسراست با سر بر سعادت ایشان ماس  
در د خورشید رخشان گردد و تاج خسروی که ملاشش مغرور کس و بیست با اوج کیوان  
مصادم نماید و ذکر جمیل با نواتر ادوار دایره و اجر جزیل با نغایب فزون و اعصار ساری  
و سائر شواذ و الله تعالی و چون منصب قاضی الفضائی ممالک محروسه افضل اعمال  
دینی و اجل مناصب اسلام است و احتیاج کافه انام لاسجا اهل اسلام بمناصب احکام  
شرع و مطاوعت شرایع شارع صلی الله علیه وسلم در غایت وضوح و شکوه مملکت  
از تعظیم قدر شریعت که مستغنی از وصف و بیان و دولتی نه مملکت از نقوبت آن  
محمد الارکان تفویض آن منصب جلیل و محل خطبه ائیل صاحب وجودی که با جماع ائم و اتقا  
اهل عالم جامع فضایل علمی و عیله و حاوی معلومات جزوی و کلی باشد و بکمال و رع و  
نقوی ارکانه و سر و سعادتش بر جو یبار حین معالی و فضایل بر کسند بر ذمت ائمت



از جمله لوازم بل از قبل فرایض است و چون مولانا اعظم علامه العالم قاضی القضاة الممالک  
مسعد الخلائق من وراطات الممالک برهان المحققین اعلم المستعین والمناجس مادی الخلائق  
الی طامع رب العالمین شافی الزمان نعمان الاوان مفتدای اهل الایمان جمال الملک والدين  
احمد الهاشمی متع الله المسلمين بیکر که حیوة الشریفة از مدتی مدید باز بملازمت حضرت بدر نیکی  
ما بعد الله بغفرانه واسکنه اعالی عرف جنانه قیام نموده است و شریاط نیکو خدمتی بجای آورد  
و در سر او ضربت و رخا و ظیفه جان بسیاری میمهل نگذاشته و رای ضایع و حدس ثاقب  
او ندیر کلیات فضا با که متضمن مصالح کافه برابا بوده با مصابیر مساوات سادات نموده  
و مسری احکام بسندید و او را که مستنبط از مورد عدل و بشرع و مستفاد از قانون فیض  
و فضل بوده بجان و دل مسری شده درین وقت منصب قاضی القضاة الممالک محروسه از حد  
مصر تا شاطی وادی آموی و از سواحل یورموز تا باب الابواب معلوم مدارج و سمو مدارج  
و وفور امانت و سیوغ دیانت و شمول دین داری و وضوح برهنگاری و کمال عدالت و  
جمال منیعت و راحه عقل و عزارت فضل او نفویض فرمودیم و دست او در تقلید این منصب  
جلیل و محل جسیم فوی و مطلق گردانید تا بر وجهی که از اصابت رای و احاذت فکر و حد نظر  
و دقت تامل او اجمود است با سماع مرافعات و فصل خصامات و کثرت سجالان و توفیق  
و تعین نواب و ترتیب کتاب و مورخان جهت حج و وثایق و قبالات و عقود مناکحات  
و قسمت موارث و ترکات و محافظت بیت المال و اموال ایتام و غنیمت و سفها و ضاله  
و سایر لوازم و لواحق امور شرعی و احکام دینی اشغال نماید و در فصل احکام و تفسیر  
حلال و حرام و اجتهادی که مستخرج از بنایع دین داری و منابع بسندید کردار است بجای  
آرد و بین الحق و الباطل فاروقی بوده احیاء کسنت فاروقی و اجراء احکام علیه علوی علیها  
الکرامة والرضوان واجب و لازم دانند و در فصل مرافعات و قطع منازعات بین المذنبین  
رحابت سوبت نموده بلفظ و لحظ فرنی کنند و کما عهد من سببه السب و سببه الرضیه المرضیه  
محققنی که فاروق حق از باطل و غیر حق از مبطل باشد بجای آرد و با وجود کلال ظاهر از استیفاء  
عوارض نفایذ و دهل ذهن از استعلاء هوا حسن جسمانی بفصل هیچ قضیه مشغول  
نگردد و با طبیعت از انشراح صدر و انشراط قوت دماغ و استقامت فکر نباشد مبادی فیض  
هیچ امر از امور دینی نشود و چون وصول او بواسطه ملازمت حضرت ما بجمع فضا با الممالک

نقدی نام دارد در دیوان قضاة الممالک و در هر شهر یاری عادل منصف و بصفات  
نصف منصف از قبل خود تعیین کند و با قنفا اثار شریعت و اتباع قواعد کتاب  
و سنت تا کبد و صبت از لوازم داند تا مساعی جمید او عند الله و النکس محمود و مشکور  
و مرضی و مبرور افتد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم بر لیغ نفاذ یافت تا امر او کون  
و وزیر او امر او تو مانات و اولکا و ابنا قان و اصحاب دیوان بزرگ و امر او هزاره و صد  
و با سفا قان و ملوک و حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و مسکینان و صدور  
و اکابر و اعیان و مشاهیر و عموم انالی و جمهور مقلیان و کافه منوطان و ساکنان و مقلیان  
و لایات ممالک محروسه بر وجه مذکور و غلط مسطور و جماعت صحرائشینان از لشکر بایان  
و اقوام مغول و تاجیک و لور و کراد و انراک و اعراب و خلیان و انالی بلاد و بقاع و منوطان  
حصون و قلاع و سکان قمار و براری و قطان دبار و صحاری و سایر مملها و بعد فها مولانا  
اعظم علامه العالم خلیفه العجم قاضی القضاة الممالک منقذ الخلائق من محال الممالک جمال  
الملک و الشریفة والدين شمس الاسلام و المسلمين احمد الهاشمی لازال اعظم را قاضی  
القضاة الممالک و والی و لاه و راعی رعاه و حامی حمایه دانند و دست او در تصرف و تدبیر  
امور دینی و مهمات شرعی فوی و مطلق دانند و نواب و کما تشکان او را که جهت فصل احکام  
و قضایا مجالس و منازل خود بطلبند و تعظیما للشریفة الشریفة الغر و تکرما للملی الحفیفه  
الذهر اعلی شاربها شرا برف الصلوات و کرایم النجیات محاکم انبشان حاضر شده او  
مر شرع و احکام دین را بمطالع و عت و انقیاد و متابعت و امتثال بلی و استعجال کنند و محسوس  
حکم شرع و احکام دین را بمطالع و عت و انقیاد و متابعت و امتثال بلی و استعجال کنند و محسوس  
بیرون نبرند و هیچ وجه در قضایا شرعی مدخل نسازند و تعظیم اقدار و تفخیم مقدار و ترفیه خاطر  
بزرگوار او بمراضی حضرت مامقرون و مشفوع شناسند و دیگری را کاتبان کان با او بزرگ  
بمال مشارکت و مداخلت و مدخل مجادلت و مقابلت ندهند و او امر و نواهی او را در جمیع  
احکام محمل و منفاد گردند و از مخالفت احتراز و اجتناب ورزند اصحاب دیوان بزرگ  
هر سال اصل مال و متوجهات مبلغ چندین هزار دینار بر کسبیل رسوم از مواضع مرجع المحصول  
بانو کران و معتقدان او جواب گویند تا در وجه اخراجات او بمصرف رسانند و در ارات  
و محابش و مسلمات و وظائف او را که در جمیع ولایات باشد بی شائبه احتضال و اختلال



و عارضه انتقال و اعتدال نرساند و اطلاق و اسباب او را از جمیع تکالیف دیوانی و انقال  
و منوجات و سایر مونات و مطالبات معاف و ستم دارند و اگر کم و مزایر عان او را  
از تقسیمات و تخصیصات و مخارجات و عوارض و مزاجات و سر شمار و خانه شمار و باغ  
شمار و قویجگر و سایر شافض و معارضات مزاج و معارض نکر دهند و جهان سازند که مولانا  
اعظم بغایت خاطر بنیشت این امر خطیر و شغل جیم که شغل اعیان و تکفل اعالان شده است  
بر احسن وجه و اسیر اوضاع قیام تواند نمود تا بحدت بیوند **نوع دوم در تفویض**  
بمنصب قضا اجل معظمت مهمات که تدبیر آن از واجبات و تسببن آن از مفرضات این  
تشیست امور دینی و تمهید قواعد شرعیست که ملک و نفی مضبوط گردد که کار شریعت منسوق  
و منظم باشد و کار دیوان اسگاه منسی گردد که جریان امور در از الفضا بر ترتیب و تعظیم و توفیر  
و تدبیر بود که این هر دو اگر بصورت برند اما در صفت متوافق اند و از یک اصل منسبت گشتند  
و از یک سبب سرشته و نص الدین و الملک تو امان مصدق و موکد ان گشته و اعظم مهمات  
دینی منصب قضاست که احتیاج کافه خلاقی و عامه بر ایا بمنافع آن در غایت وضوح است و دفع  
منازعات و دفع مخاصمات از میان مردم بروی که غالب و مغلوب راضی و خشنود باشد  
چرا با حکام قاطعه شرعی و آثار اعجاز تا حدیست که مخالفان دین از بهود و نصاری و عبده امت  
در فصل قضایا اعتماد بر قول و قلم قضاه اسلام دارند و اموال و املاک خویش سحلات و سکون  
و ثبات ایشان موکد و مستحکم می گردانند و چون دار العلای سواکس خلاصه ممالک روم و محمود  
قد کل ان دیار است ند بر کار قضا آنجا که اہم مهمات انام و اعظم امور اسلامست و واجب  
چنانک در ان خط خطیر آن منصب با شکوہی هر چه تمامتر باشد و بار و نفی هر چه وافر تر و با عظمت  
و اقبال دین حق بر عالمیان محقق و مکشوف گردد و ادبار جانب کور و نور و انهدام مہاسین  
شرک مفر و مصور شود و چون مولانا اعظم مقتدای العالم افضل المتقدمین و المتأخرین  
وارث علوم الانبیاء و المرسلین قطب الملک و الدین ادا م الله معالیہ در فنون قضایا سر  
اہل اسلامست و در انواع علوم نقلی و عقلی مشا را لہ ابام و عرارت علم و فضل را بحمد  
ورع و تقوی منجلی گردانند و هر دو فضیلت علم و عمل را با وج اطلاق رسانند و منصب قضا  
آن ولایات مع مانبعها و بلجها و بصاف بها و نسبت الہا بکمال امانت و دیانت و شمول نوع  
و وفور نصون و بدین او تفویض فرمودیم و ان دیار را بشرا بف او امر و نواہی او که مستند

از قانون شریعت و مندرج از قواعد کتاب و سنت است مشرف و مزین گردانیدیم و معالید  
معما و شرعی و منافع حکومت دینی در کف کفایت و عین دیانت او نهادیم تا چنانک از قوانین  
نص قران مجید و حدیث مصطفی صلوات الرحمن و سلامہ علیہ معلوم کرده آن احکام را بہین  
الکس منسی گردانند و فضا با و دعاوی بران منہج معصل قطع و فصل رسانند و چون عموم جهان بنا  
در اقطار و اطراف عالم و ارجا و احوال کما کل بقول و قلم و فتوی و ارشاد او بزرگ نمک می جویند و اعتقاد  
بعد کتاب الله تعالی و سنن رسولہ بدین جل منہن می نمایند مجلس شریف او را بند کبر شریط و فتوی  
فضا کہ بر عادت و رسم منرسلان در مناشر و اشہ و احکام می نویسند احتیاج نیست حل عمر و عن  
العلوم با محتاب چه حاجت شب تجلی را بدان سبب این حکم تفاد یافت تا امر و ملوک و حکام و سادات  
و مشایخ و فضلاء و اید و اعیان و معارف و مشاہیر و عموم اہالی و منوالی و جمہور منوطان و لا  
بات ممالک روم عموما و دار العلای سواکس و توابع و لواحق و مضافہ و منسوبات ان خصوصاً  
مولانا اعظم مشا را لہ لازال معظما را قاضی و حاکم امور شرعی و والی و منوالی احکام اسلام ان  
ولایت دانستہ در تعظیم و اکرام و تحمیل و احترام او با فنی الغایہ و الامکان کوشند و در فصل مرا  
نعت و قطع مخاصمات و کثبت و مانق و سحلان و عقود مناکحات و محافظت بیت المال و  
اموال اہل اہل و غبت و سفہا و ضالہ و فضا با و نفی و ابواب میراث و موت خبرات و نامت  
امور و مناصب دینی رجوع کلی با او و نواب و کما شنگان او کنند و او امر و نواہی ایشان را  
کہ ہر آید منقض اجوا حق و امضا و صدق باشد بقبول و انقیاد تلقی نمایند و از مخالف محرز  
و مجنب باشند و تعظیم محکمہ شریعت بروی بجای آرند کہ عظمت دین اسلام و عزت شریعت  
مصطفی علی الشارح افضل الصلوٰۃ و السلام جهانیان را واضح و لایح گردد و در جمیع فضا با  
شرعی محاکم ایشان حاضر شدہ او را و نواب او را جهت فصل حکومت بطلبند و در ہر  
ابواب ہجہ دتبقہ از دنا بق بنجیل و اعظام و تکلیف و احترام و توفیر و اکرام جانب کریم او  
و نواب و کما شنگان مہمل و نامرعی نگذارند تا بحدت و از رضا مقرون افدانش الله تعالی  
سرس جلود و اعمال ماہر **نوع سوم در تفویض نیابت قاضی القضاۃ** ممالک  
و حکومت اوقاف عام از قبل قاضی القضاۃ از دیوان ممالک می نویسند سزاوار محمد  
و تقدیس حضرت مالک الملکی است کہ جهت اظهار شرایع و ابداد اہل انبیاء صلوات الله  
علیہم بخلفی فرستاد و مورد رسالت ایشان را مانزال کنی رہا بنی و صحف آسمانی مصفی کر



و انید و معالیم دین و اسلام و دعایم شریعت و احکام را با بروج مساوات  
و مجازات داد و علماء امت را توفیق متابعت دین فویم و صراط مستقیم ارزانی داشت  
تا از مزایای شهنشاه و مدارک شهبات احراز و اجتناب نمود در اجراء حق و امتضای امر  
بنهايات مراتب ذوی الالباب و وصول یافتند و صد هزاران صلات صلوات و تحف نجات  
تبار فرقد مقدس و مشهد منور و روضه مقدسی و تربت مطهر میدرسند و در بنمای سبل امام کونین  
و مقتدای نعلین محمد مصطفی و برال و انبیا و اصحاب و اولیا و احباب او بال که در دیباچى حکمان  
غوابت فرق امت را بجمود هدایت بودند و در اثنای رتب مهابت دین و اعلا و سنن سید  
المسئومین آنچه ممکن و مقدور بود از توفیق بفعل رسانیدند علیهم السلام الله بالاجبار فی  
و مانع قرنی بصوت مغرور اما بعد بر باب البایب و اصحاب احساب مخفی نماند که اهمه  
که ولایه از همه احکام با نظام ان اهتمام نمایند با نفویت شرع و اسلام و تمشیت امور دین و احکام  
خبر الانام علیه الصلوة و السلام مساوی و موافق نگردد که در ضمن آن اعلا و حق و انحصار امر  
و عزت اسلام و مذلت کفر بوضوح می انجامد و طریق شرع به هدایت شامع صلی الله علیه و آله  
ظهور می یابد و فایز ان امت از وفور در مدارک کمال شرف و خلاص یافت بدین ارج متعذر و بر این  
اصفیا استعلا و استیلا می یابند و بنجم مقیم و اصل می گردند پس برین تقدیر انتهای این منتهی  
بر هر نفس از نفوس بشری که بصفت ایمان و اسلام منصف و محله و بقدرت و استقامت  
متحلی باشد واجب و لازم شود بل فریبده و منتهی می گردد و چون بتابد ربایفه و توفیق آسمان  
امداد عانت و رحمت بندگی حضرت اعلا اعلا الله تعالی شامل حال این دعاگوی دولت  
خواه شد و تربیت و تقویت در حق او بروی ظهور یافت که در سوالف از منته و اعصار  
از حضرت بال شامان دولت یار و خسروان کامکار در باره هیچ یکی بی نوع مثل آن نشد  
نداده اند و از جمله فواضل و مشایخ و عوارف و عواطف که در حق او بنقدیم رسید منصب  
عام قاضی القضاة و تولیت اوقاف خاص و عوام و نصب و عزل منظران مناصب شرعی  
و منصب بانی اعمال دینی و استشفال اسلامی در جمیع ممالک محروسه از حد و مصر تا شامی و ادبی  
آمو به و از سواحل یوروز تا باب الابواب است بروی که هیچ یکی از منظران امور  
مملکت و مباشران مهات دین و دولت با او مجال مشارکت و مداخلت و مدخل منازعت  
و مجادلت نماند و دست تصرف او در جمیع این امور و استشفال و مناصب و اعمال در تمامت

و عام

ممالک موبد کشته و بدان واسطه تقویت امور شرعی و تمشیت احکام دین بر ذمت  
همت این ضعیف واجب شد و چون او را بسبب اشتغال ملازمت بندگی حضرت سلطنت  
خلد الله ملکه محال انک نفس خود مباشر این امور و مهام در جمیع نفاع و بلاد نواند شد سنت  
واجب آمد راه نیابت و خلافت در تمامت این مناصب و اعمال کما ذکر کرد و ز برت و کتب  
دست است بصاحب وجودی تفویض کردن که علم نافع را از مبعده عمل صالح گردانید باشد و نور  
و تقوی و امانت و دیانت و کفایت و درایت و صرامت و صیانت فصب الشیاق از کافه  
اعظم آفاق و عاتمه اشراف اطراف ربود و هیچ یکی را از فحول افاضل و وجوه امثال و اعیان  
زمان و اکابر جهان محال مجازاة با سر حکل شهابت و رزانت و کوناه دستی و کم طعی او نبود  
و او را بعون علم زاجر و فیض فضل وافر بر جمیع اکابر ماضی و معاصر مرتبت نفوق و در محال  
حاصل شد با وضع الشی فی موصف که عبارت از محض معدنست بنحیف میوند و از نیایج آن  
تفویض و تولیت که امر است بموقع و حقیقت در مغر استقامت دولت روز افزون  
و استقامت ایام همایون بندگی حضرت بال شاه اسلام خلعت سلطنت لازم آمد و منوبت  
آن بر روزگار این دولت که با عمر آید همچنان بل متواصل گردد و مولی و منوف و الاسباب  
بنو نای بسندیدن فرجامی حاصل آید ان شاء الله العزیز و چون مولانا اعظم علامه العالم قاضی  
فضاة الاسلام و الی و لاة الافضله و الاحکام ناصب رباب الشریعه الشریفه الفرمعلی الویه  
الله المحنقه الزهراء شافعی الزمان نعمان الاوان افضل المجتهدین اوریع الاحکام العا  
دین و ارث علوم الانبیاء و المرسلین جمال الله و الحق و الدین جلال الاسلام و المسلمین  
حسین الاسدی منع الله المسلمین بدوام ایامه و انقد فی العالمین شراف او امر و احکامه  
منجم این صفات و مستند این ممانست و کمال این منایب و سمو مراتب و علوم مدارج  
از رفیع سارج او پیش از انک زبان بنفر بر و میان نماند بنحر بر آن پیام نواند نمود و این معنی  
از غایت و منوح اکابر دین و دولت و اعظم ملک و ملت را محقق و معلوم **والله اعلم**  
**مخفی بکل کان** بنا برین مقدمه راه نیابت و خلافت این ضعیف در قاضی القضاة ممالک  
محروسه عموما و عراق عرب مدیه الم بغداد و حله و کوفه و واسطه و بصره و اعلا و رات و حله  
و حله و حدیده و هنب و انبار و ولایت ادر بجان تبریز و مراغه و صفاف و ملی قاة ان  
خصوصا و تولیت و حکومت او فانی خاص و عام و نصب و عزل مباشران مناصب دین



واحکام اسلامی و نیابت نشان و توفیق و ضبط دیوان قضا و اعتبار عدول و کتاب و مسوولان  
و قضا و احساب و خطابت بهر ملک و عسی با یوار و لیس غلال و قضا و جری و رجل بر فرار  
سابق و تولیت محابت و امانت حکم و نایب کتب شرعی بهایه ممالک محروسه بفر و نفع و صدر  
و منبع و جناب سانی و مجلس عالی او بزرگ نفوذ و نفوذ و دست او در عزل و نصب  
و نفیض و ابرام و حل و عقد آن اعمال و مناصب قوی و مطلق گشت و ابواب مشارکت  
و منازعت و طرف محادلت و مداخلت من جمیع الوجوه و موقوف و موقوف کرد اینهم شد  
تا بهر وجهی که از دایه ضایع و حدس باقی و امانت و افرود یانت و افی و در زانت  
زاده و صیانت دایه و رجاحت عقل و عمارت فصل و معهود است بنسب و تدبیر این  
مناصب و اعمال و مهمام و اشغال که عهد من سنه السدین و سیرته الحمید قیام نماید و بشنید  
حق و تقویت صدق را مطامع انظار و مطامع افکار سازد و در اجتماع مراعات و فصل  
مخاصمات و قطع محاکمات و کتبت سجلان و تواریخ و توفیقات و عقود و محاکمات و  
تعیین کتاب و امانت و عدول دارالفضا و محاط بیت المال و احوال ابناء و غیبت  
و سفها شرایط و تحفظ و توط و دقایق تدقی و نعمی داری و در محقق حقوق در محال و مرز  
آن آنچه از حسن اختیار و کمال سعی و احتیاط ممکن و مقدور است بجای آورد و بهیچ حال نکر  
رد که از غالب بر مغلوب و از حاکم بر محکوم و از ظالم بر مظلوم و از آمر بر مأمور حقیقت  
نقدی و زور و زیادت و در احوال حقوق و ابصار آن مستحقان و امضاء احکام  
بر وفق شریعت خبر الانام علیه افضل الصلوة والسلام مساعی جمله بتقدیم رسانده اند  
و دیانت و خدای ترسی و کوتاه دینی و کم طبعی و پر بهر کاری او عالمیان را ظاهر و لایح  
و باهر و واضح کرد و انشا الله تعالی و همچنین امور موقوفات در جمیع ولایات بمقتضای  
و نیابت و هم باسکلاف و مستیانت سعی که متر ثواب و مصلحت امان از عذاب و  
عقوبت و طاعت فوز بوم الحساب و الاحساب باشد بجای آورد تولیت او قاف  
را در نظر آورد و بر کتبت و کیفیت آن و قوف با فقه افتاء اثار شروط و شروع در آن برود  
شروع و مشروط از لوازم شمرده و عمارت رفاه را بر سایر مهمات مقدم داشته و  
بف ار باب استخفاف بعد از عمارت جواب گوید و باعتبار احوال و متولیان و مباشر  
امور و قف مشغول شده تقویت و اثبات امانت و عزل و ابکا و خاینان شرعا واجب است

و بهر نوع

و مواضع وقفی را که در دست مستأکله باشد با جرة المثل زمان از تصرف نامشروع ابداع و  
استخلاص نموده بر مستحق مقرر داشته محصولات را بمصارف مشروع مستحق گرداند  
و در جمیع احوال جنان سازد که مساعی جمیده او عند الله و الناس محمود و مشکور و افتد تا موجب  
ذکر حمید و سبب عاقبت سعید باشد انشا الله تعالی بدان سبب این مکتوب در قلم آمد با حکام  
و سادات و قضاة و متصرفان و نظار و مسکمان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و ارباب  
و مشایخ و بناه و حاه و جمهور ساکنان و کاه و میمان و متوطنان و ولایات ممالک محروسه عموما و  
عراق عرب بغداد و حله و کوفه و واسط و بصره و اعمال فراتیه و نینوا و عانة و حدیثه  
و کسکات و سفانا و برار و رورین و نهری ملک و عسی و جوی و دحل و بلاد ادر بجان تبریز  
و مراغه و سایر ملحقات و مضافات آن ذکر اولم بذكر بر اولم بر مولا نا اعظم علامه العالم  
قاضی القضاة ممالک الاسلام و الی و لاه ارحمه الاحکام الشریعه الشریفه ماصب الوبه المسله  
الحقیقه المنیفة افضل المجتهدین اوریع علماء الراشعین شافعی الزمان نعمان الاوان و ارث  
الانبياء والمرسلین جمال الملک والدين جلال الاسلام والمسلمین حسین الاسدی ادام الله  
میان ايام الشرایف و خصه عمر بالعنایات و الالطاف را بنیابت و خلافت این ضعیف  
قاضی القضاة و والی الولاية و منصدی سایر مناصب شرعی و احکام دینی دانسته در فصل  
مراعات و قطع محاکمات و کتبت و باقی و سجلات و عقود انکه بلاولی و مع الوالی و تعیین  
عدول دارالفضا و کتاب امانت و محافظت بیت المال و احوال ابناء و غیبت و سفها و تولیت  
و حکومت اوقاف خاص و عام و استخراج متصرفان و اسز و اد و احباب و قفی از ایشان  
و سایر مستأکله و متقلبان و صرف آن بمصارف مشروع مشروط رجوع کلی با او و نواب  
و کاشکان و امانت و معتقدان او کنند و دست تصرف او را در حل و عقد و نصب و عزل و رفع  
و خفض و ابرام و نفیض جمیع امور و مهمات بر وجهی که ذکر رفت قوی و مطلق شناسند  
و دیگری را که بپایان کان با او مجال مشارکت و منازعت و مدخل و مجادات و معارضت  
ندهند و در تعظیم و توقیر و تکریم و تکریم جانب کرم او کوشیدیم هیچ دقید از دقایق آن مهمل  
و نامرعی نگذارند و اعمال و کتاب و مسکمان اوقاف خاص و عام او را و نواب و کاشکان او  
بر جمیع قضا و با و قفی و مواضع مشغول و مشغول و قوف و اطلاع کلی دهند و هیچ چیزی پوشیده  
و پنهان ندارند و آنچه بهر کس از محصولات و قفی خلاف شرع و شروط و اوقاف تصرف نمود



باشد و بثبوت رسیدنی عذر بامنا و معتقدان او جواب گویند تا بمصارف شرعی صرف کنند  
منصرفان اوقاف عشر محصولات بموجب شرع و شرط واقف تسلیم معتقدان او کنند هیچ  
آفریده از ابر و احکام جهت فصل احکام او را و نواب و کما شنگان او را بمجالس خود نطلبند  
و تعظیما للشرایع الغراء النبویه و تکریم لایلا و امر الزهراء المصطفویه علی الامر بفرصتها شریف  
الصلوات و کرام النجات بحکم ایشان حاضر شده و او امر شرع و احکام دین مطیع و منقاد  
کردند و بموجب حکم شرع رانند اذن ایشان و رضا خصمان اخراج نکنند حکام عراق عرب  
فضا و احتساب و خطاب شهری ملک و عیسی با عواد و استعلا و قضا جوی و وحل برقرار  
سابق بر و مقرر و نواب و کما شنگان او مخصوص و معوض شناسند و دیگری را محال نزنند  
و مداخلت تصور نکنند همگان در جمیع ابواب جنان سازند که مولانا اعظم بفراغت  
خاطر بخشیت این مناصب دینی و اعمال اسلامی اشتغال تواند نمود و بامیان آن بزرگوار  
همایون دولت روز افزون ثبوتها الله کردد انشاء الله العزیز **فصل**  
**در صهر و تفویض نقیب النقبانی سادات و تولیت اوقاف دارالسیاه تکریم سعادات**  
کرام و تعظیم اهل بیت مصطفی علیه الصلوة و السلام و در رعایت کسب و رسول و حجاب  
اولاد بنول بر ذمت ستم ملوک انام که حماة بیضه ملک سلامند چون اقامت صلوة و اداست  
صلوة واجب و لازمست و محل آن طایفه که از اکابر و بی عدنان و اکارم اگر و مه معد و  
فخطان اند فریضه و محکم که هیچ منفیت که خسروان داد کرد و شهریاران عدل کسر مبان سلطنت  
را بدان است حکام دهند و کارخانه دولت بحال آن رتبت و نظام نمایند با موالاته بی  
الزهراء و محبت اخفاء خدیجه الکبری رضی الله عنها که حدیث که کل حسب و نسب بنقطع  
حسبه و نسبه که از جلالت و عظم ایشان اخبار میکنند مساوی و موازی نکردد **شعر**  
**الهم کل مکرمه نوال اذا ما قبل جد هم الرسول علی صنوخیر الخلق طرا ابوهم ثم هم البتور**  
که در حدیث صحیح مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم بامیرالمومنین علی کرم الله وجهه  
گفت نسب کل نبی فی صلبه و نسبه فی صلبک با علی و چون محاممت مغاز و ترفع اقدار ایشان  
بظهور بیوست با مال مناصب و تولیت مراتب مخصوص کرد اندن فراخور قدر رفیع و صدر  
منبع ایشان نباشد که منصب و مرتبت با منفیت سیادت که صفت ایشانست مساوی  
نشود بلکه مناصب بنقلد ایشان مشرف و سیدی ایشان مکرم و مزین گردد **شعر**

اغنتهم عن مدح الملاحین لهم مدح الله فی طه و یکسینا و چون منصب نقیب النقبانی  
سادات مخصوص سادات کرامت و دیگری را از اشراف بنی نوع مجالی مداخلت دران  
ممکن نه این منصب شریف و محل عالی منصب بالورست دور سادات بحمل مایه مرتضی اعظم  
مجنبی اکرم شرف آل طه و یس علاء المله و الدین سید امیر علی ادام الله سیادت که از اعظم  
سادات و اشراف اکابر اخلافت ای عبد مناف شجاعت و حماحت و صراحت و صیانت  
و معالی و محارم و فضایل و مناقب استثنی و ممتاز است و درین ابواب کوی مسابقت اند  
شهبواران زمان رنوده و هیچ یک را از اکارم جهان و اکابر زطن مجال مجازاة با اشتهب  
دلاوری و مردانگی و بخرد و تفرد او نبوده تفویض رفت و دست او در حل و عقد این او خطیر  
و منصب جسیم جلیل قوی و مطلق گردانیده شد و ابواب مشارکت و مداخلت بالکلیه موقوف  
و مسدود گشت تا او بر وجهی که از کمال و فور شهاست و شمول در انب و سیوغ امانت  
و دیانت او مهود است صحیح نشاب سادات قیام نماید و صحیح النسب از منحل جدا  
گرداند و بنص حدیث لعن الله للدخل فها و الخارج عن کار کرده سادست و ملوک منحلان  
مشغول کردند و وظیفه که بنام سادات در دو السیادات مالک که از منیات سلطان سجد  
مغفور بر و رخا زان بخان آید از الله بر هانه بوده بحری و مقرر است بر سادات هر ولایت که  
دارالسیاه انجا منی باشد مقرر آرد و دران باب مکتوب نویسد که متصرفان فی شایبه  
مطل و رفع و غار من نسوبت و منع جواب گویند و چون مجلس شریف او از ان عالی تر است  
که بر عارت میرسلان ساکنند و صیت مراحم جانب سانی او توان شد در همه ابواب انج مقتضای  
بنت بلند رای ارجمند و است صحیح و کرم صریح و فضل زاخ و علم و فرا و باشد بجای آرد و  
حرب حضرت مرتب العالمین و اجداد طاهرین را سلام الله علیهم اما در آرد نامت و ماجور  
نظرات الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امراء الوسن و وزرا و ایاقان و امراء  
نومایات و اولک و اصحاب دیوان بزرگ و هزاره و صد و ملوک و حکام و سادات و مشایخ  
و فضلاء و ائمه و علمای و متصرفان و مسکمان دارالسیاه در ولایات بمالک محروسه از ایندای  
منه نسع و خمین جائز مرتضی اعظم سید علاء الدین امیر علی دامت کسبالت را نقیب  
نقباء سادات و جمیع انواع سعادات و سادات دانسته مراسم نمکین و تعظیم و وفای  
عجب و تکریم و شرایط احترام و توفیر بجای آرد و در قضا سادات و صحیح انساب ایشان



و تادیب و تنویر منخلان و منسبدان رجوع کلی با او و کما شتکان او کنند و او امر و نواهی ایشان را در همه ابواب مطیع و منتقل باشند متصرفان و مسکمان دارالسیادات و اوقاف آن در جمیع ممالک مجری باشد و مکتوبات و پروات او را که در باب وظایف سادات نویسد محضی و مجری دانست و او امر و احکام او را با طاعت و انقیاد تلقی نمایند و از مخالفت احتراز و اجتناب ورزند و نسخه موقوفات دارالسیادات و محصولات آن براسفی نوشته بیش او آرند و او را بران وقوف و اطلاع کلی دهند و هر سال عشر محصولات اوقاف دارالسیادات برسم حق التولید یا معقدان او جواب گویند و چیزی قاصر نگردانند **فصل سوم در تقویض حکومت اوقاف ممالک** اجماع اخبارات اکابر اسلام و امضاء اوقاف اعظم اکابر اشراف معصیات و مدحرات ایام حیوة طلبان من الله حسن الثواب و هر مامن و سل العفاف و وبال الحساب در خدای صرف کرده باشند و جهت اجور و مکتوبات اخروی فواید و منافع دنیوی را با کسب و امتثال کلام ربانی و **ما تقدموا لانفسكم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم اجرا** بر خود حرام کرده و بحضرت حق تعالی از افضل حسنه و او کد و سایل و قربات باشد و الجاهلون بما فذخر واخبروا و العافلون بما قد قدموا فازد و چون رسول علیه افضل الصلوة والسلام فرمود و هل کل من ماکل الا ما اکل فاقبلت اولین فانصب او تصدقت فانصب بن و ف بموجب حکم حدیث صحیح **ادامات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوله** از جمله صدقات جاریه باشد و هیچ عمل خیر که ولایه امر در اینان بدان اتمام نمایند با جمیع اخبارات کد شتکان مساوی نگردد و الدال علی الخیر کفاعله و هم چنانکه این عمل خیر بر سلاطین واجبست بر جمعی بتفویض و تقلید ایشان قیام نمایند و متصدی گردند هم واجبست تا در ثواب شریک باشد بنا برین مقدمه چون مولانا اعظم قاضی القضاة ممالک المنقاد له کل ملوک و ممالک شرح الزمان نعمان الاخوان مقتدای اهل ایمان تاج الملک و الدین شیخ علی ادا م الله من انفاسه الشریفة بکمال دین داری و وفور پرهیزکاری و شمول راستکاری که ماده رستگار نیست از اعیان زمان و اعظم جهان شرف است و امتیاز یافته است و با عانت فکر بلند و ارجمند بای جهت بر ذروه معالی و کسنام فضایل نهاده و خدای ترسی و کم طوری شعار و دثار روزگار خود ساخته و در تقلید جلال لشیغال و کرامیم امور و شرایف اعمال

بواسطه شمول استعداد و استحقاق و استنباط حاصل کرده منصب حکومت اوقاف ممالک بجانب شریف او و مسند منبت و امانت وافر و دیانت شامل و تسرع و ارف و نصون ضایف و توجع وافر و تدبیر باهر او تفویض رفت و دست او در حل و عقد و قبض و بسط و ابرام و بعض و نصب و عزل امور و وقف و متولیان و مباشران قوی و مطلق گردانیده آمد تا برزگی که از رزانت رای و رضانت فکر او معهودست بضبط مواضع موقوفات مشغول شده نهانرا در نظر آورده و تحسین اوقاف کرده و اعتبار متولیان و متصرفان واجب دانسته اجرا آن بر قانون شرع و شروط و اتفاق کند و عمارت رقاب بر جمیع مصالح و وظایف مقدم دارد و عمده مرتبه ضروری را مشاهرات و مناسبات محضی و مجری گرداند و متولیان مندرج منشرع را تقویت واجب دانسته ممکن و موفردارد و متصرفان خابن را بعد از اسند دله خود اب و صرف آن بمصارف مشروع ابعاد و اخراج لازم شمرده و منادات کند که ایشان را در هیچ امر از امور شرعی مدخل ندارند و هر موضع از مواضع ابواب میران و بیوت خبرات در جمیع ممالک محروسه با منافع متورع و صلحا و منصفون منشرع تفویض کند و در هر ماه یکبار با اعتبار احوال و اختیار افعال ایشان لشتغال نمایند و با سار و انداز و بوجی و کجوبت و وعد و عهد مخاطب گردانند و مجد و مجد را موجب مرید اجتهاد گردانند و مقصود مهمل را سبب انحراف و ارنادع باشد و در جمیع ابواب قول و فعل ابو خطاب حق و موافق صدق افتد تا در دنیا و عقبی از وصیت نهان و وقعت نصیحت مامون و مصون گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا و این سال مولانا اعظم علامه العالم قاضی قضاة الممالک سعد الانام من محالین الممالک شرح الزمان تاج الملک و الدین شیخ علی لازل اعظم حاکم دیوان اوقاف ممالک محروسه دانسته بر اسم تعظیم و تقدیم و دقایق محمل و تکریم موقوف و مرعی دارند و طرف مشارکت مقطوع و ابواب مداخلت منسد و مسدود شناسند و دست او در تصرف و تدبیر امور اوقاف و صرف محصولات و ارنفاعات آن بمصارف شرعی قوی و مطلق دارند متصرفان و مباشران امور وقف و عمده و مرتبه بفاع خیرات و ابواب میران خود را بنصب او منصوب و معزل او معزول شمرند و احکام و تمسکات بدو نمایند تا بران وقوف یافته چنانکه مقتضای دیانت او باشد با مضای و اجرا رسانند متولیان و متصرفان محاسبات خود با او و نواب او روشن کنند و انج شرعا بر ایشان باقی باشد جواب گویند نا بمصارف



شروع و مستغرق که جماعت مستاکله مواضع وقفی را با جرة المثل زمان تصرف با شروع بادی و  
 وقف گذارند و بعد الیوم در آن مدخل نسازند متصرفان اوقاف بمالک محروسه نواب او را  
 حکومت اوقاف هر شهر و ولایت فرستد قایم مقام و کما شته و نایب مناب و فرود بسند  
 او دانند و در توفیر و تحیل کوشند و کتب وقفی و دفاتر حساب پیش ایشان برند و ایشان را  
 بر جمع داخل و مصارف وقفی واقف گردانند چیزی بنهان و پوشیده ندارند و در همه ابواب  
 با ایشان موافق و منفق بوده هیچ انفراد نجویند و محصولات و انفعالات اوقاف  
 را بیرویات و احالات ایشان بمصرف رسانند و نه معرفت و استنبواب ایشان  
 بگذرانند و بیکم غلبه هیچ آفریده ندهند و وقوف و معرفت ایشان در همه احوال از لوازم  
 شمرند و هر سال از محصولات موقوفات عشری بحق التولیه و الحکومه با معتمدان مولانا  
 اعظم شارالبه جواب گویند تا در وجه مصالح بمصرف رسانند از زیاده منوفی و متعفف  
 باشند و التلام **فصل چهارم در تفویض امارت محمد شریف**  
 و قد حجاج امامت فریضه حج که یکی از ارکان خمس دین و اسلامست بر موجب نص  
 و اذن فی الناس بالجمع یا توکل رجالا و علی کل ضامریاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع  
 لهم بر تمامت مسلمانان و اجبست و اگر بر موجب نص و **لله علی الناس حج** البیت من  
**استطاع الیه سبیلا** بعضی از اسلام استقلاعت حج بواسطه ضعیف بحال یا مایمن راه از تضرع  
 قطاع و سراف و حوامیان اجماع بسیار اتفاق می افتد نباشد بر ذمت بالرشاهان دین و  
 و سلاطین شریعت شعار امن راه یا موجب حرمان مسلمانان از جنان مقصدی شریف  
 و معهدی ضعیف شود و سبب توج طالبان و معتقدان گردد فریضه و منعم است و اگر احوال  
 نمایند هر آینه در حضرت رب العالمین بدان تقصیر مواخذ و مخاطب گردند نعوذ بالله من  
 ذلک بنا برین مقدمه واجب شد شخصی را از امر دین دار و امانا پر بهر کار که شجاعت  
 و جلالت و شہامت و صرامت موصوف و مخصوص باشد بامارت توانل حج و نیابت محل  
 شریف تعین فرمودن و لشکری مرتب و ساعد بدو سپردن تا در خدمت و ملازمت  
 محل شریف متوجه شود و وفد عراقی و قافله شرقی را فایده و مقدم بوده بدفع قطاع و سراف  
 و حوامیان مشغول گردد و قافله و سبیل را بسلامت بگذرانند و چون زین الحجاج و الحوین  
 بهلوان سراج الدین از مشاهیر شجاعان روزگار و معارف دلیران زمانست و بکرات

بسفر حرمین شریفین زید اشرفا مشرف و مکرم شده و بدان سعادت استسعاد یافته و  
 باحوال مراحل و منازل و اعراب عشایر و قبایل که در آن راه ساکن اند عاف و خبیر  
 کشته و حکامن دزدان و حوامیان و مهارب قطاع و سراف معلوم کرده راه امارت  
 محل توانل حجاج و نیابت محل شریف بدو تفویض رفت و بانصد مرد لشکری با سلاح تمام  
 با او سپرده شد تا برو جوی که از شمول شجاعت و جلالت و کمال مردانگی و وفور فردانگی  
 او معهودست محل توانل حجاج از بغداد بحرمین شریفین رساند و بسلامت باز آرد  
 و دفع حوامیان واجب داند بدان سبب این حکم تفاد یافت تا ازین تاریخ بازار او  
 حکام و متصرفان حله و کوفه و اعمال فراتی و سایر بلاد عراق عرب بهلوان سراج الدین  
 را امیر قافله حجاز دانسته جانب او را موفرو مکرم و مرجب و معظم دارند و بکری را با او  
 بحال مشارکت تصور نکنند و وجوی که بحکم یرلیغ بالهوسر مخا جت مواجب او و لشکریان حواله  
 رفته و وجوی نیز که جت ترتیب محل شریف در موامره ملک افعال و علی حده حکم در آن باب  
 تفاد یافته و نسخه و دفتر از دیوان بدو داده اند در روز بر مواضع مرجو الحصول مختص گرد  
 نوعی سازند که در مدت بانزده روز بدو واصل گردد تا در وجه تربیت محل شریف و مصالح  
 خویش و لشکریان صرف نموده علی خیره الله تعالی در صحبت محل شریف و قافله توجه نماید  
 امر اوادی عرب و اعراب طبق و وجوه و روسا فاعل بطسین والحواد و بنی لام و بنی  
 خالد و غیرهم در هر موضع که بهلوان سراج الدین را جهت دفع حوامیان و مفسدان بحد و  
 لشکر احتیاج افتد و ایشانرا اعلام کند شب و روز ناکفته بر شینند و بحد و مساعدت  
 مشغول گردند بهلوان سراج الدین نیز جنان سازد که وجوی که جهت امر حرمین شریفین  
 و مجاوران انجا و اعراف طریق در نسخیه مهات محل شریف منصب بنجام و کمال واصل گردد  
 و امداد لشکرا ایشان و حجاج و توانل متواصل شود تا بحدت بیوندانش الله تعالی  
**فصل پنجم در تفویض منصب تدیس** چون مدرسه نظامیه  
 رحم الله بانها و احکم مبانیها ام المدارس بنافع اسلامست و همواره مقام اکابر ایام و اقا  
 ضل انام بوده و اعمانت آن بجات اقدام علماء ابدال و افاضل تقوی شعار ما احوام علوی  
 و نجوم سماوی لاف تعادل و نایزده طلبه علوم از اقباس فرایند فواید آن نفقه  
 منبر که با وفور حفظ و اقسام قابض شده اند و بهر طرف از اطراف که توجه نموده سرآمد



آن صوب و مشارالیه ان طرف بوده وجه مبارک مغای که در عهد حال شیخ امام ربانی و  
عالم عامل صمد این ابولس فیروز آبادی صاحب ننه قدس روح العزیز بندرس آن  
اشهر یافته و بعد از توجه الاسلام عزالی امدی الایام واللبابی با فادت مستفیدان  
در انجا بحری مراضی انزدی واجب دانسته و خطب زکریا تبریزی که از مشاهیر افاضل  
جهان بوده اشرف دارالکتب انجا داشته و کار برآمد کار بر آن معهد متبرک محل فاینان  
مجتهد و مقام علما مسعود و مقصد افاضل اخبار و مرع کار بر ابرار بوده و بزرگان دین  
و دنیا از موارد مواید آن ناعذب مشارب رسیده و ارا بهنا مناهل فضایل شراب شده  
و چون درین وقت ان اشرف بقاع از وجود مدرسین فاضل و عالم عامل خالی بوده فکر بال  
شاکانه و نظر خسروانه ما بر تعین صاحب وجودی که شایسته تدریس آن مدرسه باشد  
و طلبه علوم اسلامی را بر قدر استعداد ارشاد کند مصروف و مقصود رکت و چون مو  
لانا اعظم علامه العالم افضل علماء الاسلام خلاصه نتایج اللبالی والایام مفتی المذاهب  
اعلم المشرق والمغرب فخر الملة والدین جمال الاسلام والمسلمین محمد بن مظفر اطلی  
منع الله طلبه العلوم الاسلامیه بدوام حیوة الشریفة باجماع افاضل الانام افضل و  
اکمل ایام و نفاوه شهر و اعوام است فضیلت علم نافع ضمیمه عمل صالح گردانیده و شمه  
ارشاد و میامن افادت را با بروج اثر رسانیده و لا ینزال بنشر علوم دینی و معارف  
بقیبت اشتغال نموده و از ماسوی الله بالکلیه اعراض کرده طوری که و حسن ماب منصب  
تدریس مدرسه مذکوره بوفور فضایل و عزارت معلومات و کثرت مفهومات او  
تفویض فرمودیم تا در ان بقعه بسط سبط افادت و نشر صحف هدایت و تکمیل ناقصان  
و ارشاد مسترشدان مشغول گردد و اعتبار استعداد طلب آداب کرده  
هر فرد را از افراد مستعدان بنوعی که عا فریب ندر کند و در فنون علوم تخرج نماید  
تربیت واجب داند و چنان سازد که از نتایج انفا س بزرگوار او مستفیدان مفید و  
منکلمان کامل و طالبان مطلوب و راغبان مرغوب گردند تا محبول بر کمال ارشاد و بمن  
افادت او بزرگ باشد و چون فاعده چنانست که بیش از وظیفه تدریس نخنم کلام مجید عظم  
الله شاه مشغول شوند در اعقاب خفیات بر موجب نص حدیث **عفت کل خفة**  
**دعوة منجاة** بو طیفه دعا دولت فایره ما ابداء الله اشتغال نماید و استغفار زحمت

۲۱۰  
بروح مقدس با ننه آن بقعه متبرکه واجب داند که هر آینه با جابت مقرون گردد ان شاء الله  
تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امر او حکام و نواب و نظار و منصفان و مسکمان  
بفداد و متولیان اوقاف عموما و وقف مدرسه نظامیه خصوصا از ابتدا این سال مولا  
نا اعظم علامه العالم افضل المحققین اکمل المتقدمین والمتأخرین فخر الملة والدین محمد بن مظفر اطلی  
ادام الله فضایله را مدرس آن مدرسه داند و مراسم تعظیم و توفیر بجای آورده دگری را احرام  
و مشرک نشناسند و در اعلاء قدر و تنجیم ذکر و رفعت شان و بسطت مکان او با فضیلت العابد  
والاحکامان کوشیده متولیان اوقاف مدرسه نظامیه و طیفه که بشرط واقف سعید جز الله خیرا  
از نقد و عله بر سبیل میا و مه و مشاهیر و مسانیه جهت مدرس مقور و بحری باشد روز بروز  
و ماه بماه و سال بسال با معتمدان او جواب گویند و چیزی فاصو و منکسر نگردد اند و وظایف  
مجدان و طلبه بمعرفت و استصواب او رسانند تا ایشان بفراغت خاطر بجلالت مدرسه  
وافادت و استنفادت علوم دینی اشتغال نمایند و اگر مولانا اعظم دامت برکته در عرض  
مرسوم و وظیفه موضوعی استنفات و با از مستغلات انفا س کنند تا با سنگنا و انشمار آن مشغول  
گردد بر و موفور و مقرر دارند و در همه ابواب نظر بر مراضی او مصروف و موقوف گردانند  
و چنان سازند که بنمکن تمام بندرس علوم اسلامی در ان بقعه خیر مشغول تواند بود تا  
بجودت پیوند و السلام **فصل** **تشریح** در تفویض خطابت چون  
مولانا اعظم قدوه مصافع الخطباء شرف الملة والدین عمت فضایله از جمله علماء متدین  
و صلا و متشرع و بفنون فضایل و معالی رتبت امتیاز یافته و صفت حسن صورت و سمعت  
جودت ادا او بمسامع روحانیان رسید و از عذولت الفاظ و دقت معانی او ذکر ذاب  
و خبری سایر بر در افاق و افطار منتشر گشته خطابت مسجد جامع بزرگ فلان شهر بجای  
عزیز او تفویض فرمودیم تا در ایام جمعات ملازم بوده اسامع حاضران را با سماع آیات  
کلام مجید عظم الله جلالة و نصوص احادیث رسول کریم صلی الله علیه و سلم مفرد و مشنف  
گرداند و رافدان مرا قد غفلت را از ظلام منام غوایب منبذ گردانیده بنور الانوار ارشاد  
و هدایت رساند و آیه یا ایها الذین امنوا اذ انودى للصوة من يوم الجمعة فاسعوا الي ذکر  
الله و ذرا البیوع ذلکم خبر لکم ان کنتم تعلمون بریشان خواند و بعد از ادا فریضه جمعه آیت  
فاذا قضیت الصلوة فانشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا الله کثیرا الملکم تفلحون



دانی آن کرد اند تا از میان آن نصایح و مواعظ و برکات آن روادع و زواج طوایف اسلامی  
و متابعان شریعت خیر الانام باجماع الامام محمد مصطفی صل الله علیه و سلم متوط و منبر جرحه سلوک  
دین فویم و منهاج صراط مستقیم را بهترین و کیلنی و شریفترین ذریعنی بحضرت رب الارباب  
تعالی شان دانند و سعادات و نقوی و عقیبوی اخبارت کنند و از میان آن نهال جمال اقبال  
ما در جن دولت بیرکسته شود و رخسار عروس مملکت بنزین مشاطه سعادت آرکسته  
کرد و قاصران مجامع جوامع بر ریاض سلطنت ما استمطار کواطل عوارف ربانی و لمستطاع  
کوافل مراحم و عواطف بزدانی کتد هر آینه با جابت بیوند انشا الله تعالی بدان سبب  
ابن حکم نفاذ یافت تا امر او حکام و سادات و قضاة و نواب و متصرفان و مسکمان انجار  
محکم این سال ما منفتح ابام سعادت و دولت ما بالمولانا اعظم شرف الدین را خطیب مسجد  
جامع بزرگ دانسته در تعظیم و توفیر او غایت محو و سدول دارند و او را از سایر خطباء و  
علمای مود اصطفای اختیار حضرت ما مخصوص و مشارالیه شناسند و منصب او را در اعطاء  
صلوات و مجامع جمعات مسکنم حصول اعالی درجات و منفعی امور و منوبات دانند  
و بدان تبرک و تبیین افزایند منولیان اوقاف مسجد جامع مذکور و طیف خطابت بروچی  
در وقعه مدنت و مسطور باشد ماه جماد و سال بسال با او جواب گویند و جزئی قاصر و منکر  
نگردانند تا او آنرا با عذارنه که در باره او ازانی داکشته ایم بوجه مصالح معاش مسنوف  
کردانید بملازم جمعات لشغال تواند نمود **فصل هفتم در تفویض**  
**احساب** چون امام فاضل ضیاء الدین محمد از جمله صلحا و پرهیزکارانست و احوال  
اوقات خویش بوری و تقوی و بصلاح و سداد و عیب و رشاد موصوف و معروف بود  
درین وقت راه احساب دارالملک تبریز و نواب مضافه و نواحی و منوبات آن بدو  
تفویض رفت تا بروچی که از امانت و دیانت او مهوداست بامر معروف و نهی منکر آن  
که در کتب فقهی مسطور است قیام نماید و طوایف مسلمانان را با قنفا و آثار شریعت بامر معروف  
و نهی منکر دآرد و چون در نصوص حدیث نبوی علیه الصلوة و السلام مذکور است که لا تسوء  
**فان السوء بید الله** در احتیاط اسعار و اوزان جهدی که موافق و مطابق صدق و بر قانون  
حدیث باشد بجای آرد و سوی که بانفاق جمهور بر مفداری فرار گرفته باشد و خواص عوام  
بدان راضی بر قرار مفرد آرد اگر یکی از سوفه و مخرفه بدل خود سعی دیگر کنند مجموع نداند

و نادید و باز خواست واجب دارند و در محافظت کیمال و میزان نص کلام قدیم و یل للمطفین  
الذین اذکتوا علی الناس یتوفون و اذا کالوهم او وزنوهم تخسرون را نص عین گردانند  
و کتالان را از تطفیف که کم بیودن کیلیست مانع و زاجر کرده و سر مفهوم آیت برایشان خوانند  
و اگر نشوند بهر نوع که داند و نواند بشنوند در تعین اذعه و اقفره و مکایل سعی جمیل  
بتقدیم رساند و مجموع آن را یا ذراع معدل و فزان مکمل و میزان و کیمال تمام که تمامت اهل  
بلد بر کسی آن قابل باشد و وی و مواری گردانند اگر جمعی خلاف کنند سدید و تعنیف  
و باز خواست و نادید واجب داند و در هر باب جوان سازد که افعال و اقوال او عند  
الناس محمود و مشکور افتد تا بحدت مقرون کرده انشا الله تعالی بدان سبب این حکم  
نفاذ یافت و سادات و قضاة و صدور و اکابر و ارباب و اعیان و امالی و سوقه و محترمه دار  
الملک تبریز و نواحی و مضافه آن امام فاضل ضیاء الدین محمد را محتسب انجادانسته در لوازم  
و لواحق شغل احساب رجوع کلی با او کنند و او امر و نواهی او را که منفعی امر معروف و نهی  
منکر باشد امثال آن بر مجموع طوایف واجب و لازم است بقبول و انقیاد تلفی نمایند و از  
مخالفت محترمه و مجتنب باشد جماعت بازار بان رسمی که در هر هفته و هر ماه از هر دکان بنام  
محتسب مفرد باشد و ما عابت دیگر محتسبان رسید برقرار با او و معتقدان او جواب گویند  
و جزئی قاصر و منکر نگردانند **فصل هشتم در تفویض** اعداد چون  
معلمان علوم اسلامی را بعد از منصب تدریس بزرگوار منصب اعداد نبست و طلبه  
و مستفیدان را احتیاج بوجود معبد در غایت شرف و مولانا جمال الدین علی از مشاهیر  
فضلا بیا من افادت و ارشاد مستغنی و ممتاز و بوری و تقوی و سداد و رشاد مشارالیه  
زمان منصب اعداد مدرسه نظامیه بکمال فضایل و وفور مناقب او تفویض رفت تا بروچی  
که مستفاد از علم شامل و قبض فاضل او نبست بر اعداد در ویش طلبه مواظبت نماید و هیچ  
دقیقه از دقایق ارشاد مهمل نگذارد و اگر مدرکس را در اعتبار استعدادات طلبه سهوی  
افاده باشد و در طرف ارشاد رفته و مناسب هر طبیعت افادنی معین نشود او بدقت نظر  
و حدت تعمق و کمال تعمق و وفور مباحثه و مذاکره بران واقف گردد و استعداده طالب  
زیادت بران در کس ماکثر لر آن داند بحد کس اعلام داده و غیره و تبدیل بران منتخب و  
شناسد و طالب را بدرستی که استعداد او بنقل و تصور آن و فائده مشغول گردانند و تعلیم



و تفهیم بر قدر استقامت منعم و متفهم کند و نعمت ارشاد را بر جهال موفور و بر مستعدان منتظم  
و مکرر نکرده اند با مناب و ماجور گرد و ایام شافعی رضی الله عنه درین معنی بر عجاایب زده  
انجا که می گویند من مخ اطفال علما اضاعه و من منع المستوحین فقد ظلم بدان سبب این حکم نفاذ  
یافت با حکام و قضایه بغداد و منصرفان اوقاف انجا و متولیان و نظار مدرسه نظامیه ازین  
تاریخ باز مولانا جمال الدین علی را معید طلبه آن مدرسه و معید مستعدان تشریف داشتند در تعظیم  
و توقیر و معجم ذکر او گوشت و شراب را عایت و محافظت بجای آرند و دیگری را از مشارکت  
او مانع شوند و هر سومی که بشرط واقف سعید بنام معید مقرر باشد و در وقفه مسطور از نقد و  
غله روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب گویند تا در وجه مصالح خود صرف کرده  
بنحسب این مهم شریف اشتغال تواند کرد و متوبات آن بابام بهایون دولت روز افزون  
را و ارواح واقف سعید رحمه الله مدخر کرده اند و الله تعالی برین عمل و اعمال عامه  
**فصل نهم در تفویض فقاہت نقوبت متعلمان علوم اسلامی بآئین**  
انتشار معلومات دینی و سبب اعلاء معالم شریعت کرده بر ذمت و لاء امر و جاه بعض  
دین و ملک واجب و لازمست و چون امام صدر الدین محمد عری سفید و مندرین و بصلاح  
دین و کدله مشهور است راه بکفر فقاہت در مدرسه مجدی بدو تفویض رفت تا در انجا  
بدر است علوم اسلامی مشغول بوده بحسن سعی و بمن اجتهاد خود بر آیت ارباب منافع  
و مدارج اصحاب معارج رساند و بنص حدیث فان فیها واحدا متورعا شد علی الشیطان  
من الف عابد منظر بوده مضمون تشریف انصب العین کرد اند و جهان سازد که تریق  
امروزی او بر مرانی فضایل زیادت از روز گذشته باشد ماسه من استوی یوما فهو  
منبون مخصوص نکرده و عافیه بدرجه ارباب کمال البخاف با بدانشا و الله تعالی بد  
سبب این حکم نفاذ یافت با حکام نبریز و منصرفان وقف عام و متولیان مدرسه مجدی  
امام صدر الدین محمد را ازین تاریخ باز منصفی راه بکفر فقاہت دانند و محافظت او بنسبت  
سایر طلبه بجای آرند با مدرج او در تحصیل علوم دینی بیشتر باشد رعایت بیشتر کنند و وظیفه  
که بشرط واقف جهنت بکفر فقاہت از نقد و غله مقرر باشد ماه بماه و سال بسال با او جواب  
گویند و چیزی فاصو و منکر نکرده اند تا او در وجه ضروریات معاش نهاد بفرغت خاطر  
بعلوم دینی اشتغال نماید و متوبات آن بروز کار بهایون ما و روح مقدس واقف اصل

کرده اند و الله تعالی **فصل دهم در تفویض شیخی خانقاه اعیان نظام**  
خبرات و رونق معاهد میراث با چکاس قومی در مقامی که جهت ایشان بنا کرده باشند و آن  
در باره ایشان از این داکشته ذمت بهت شریاران داد کرد و ملوک عدل کسره از عدد  
واجبات بل از قبیل مفرضات است و چون شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی از جمله شیخ  
دین دار و متورعان تفویض شریعت آثار است و روز کار بر ارشاد در میدان و افادت  
مستفیدان مصروف گردانید و آثار آن بر صفحات احوال طالبان یوما فیوما بوضوح انجا آمد  
و او را رتبت استحقاق الشیخ فی قومه کالبی فی امته حاصل شد راه شیخی خانقاه ابواب  
البشریفه عازانے بسبب سر بکمال نورع و تشرع و شمول تصون و تدبیر او تفویض رفت  
تا بر وجهی که مستعدان از انکاس متبرکه او است بنکبیل ناقصان و ارشاد طالبان و مریدان در خلوت  
وسی در کلبه باطن و کلبه ظاهر ایشان و محلی بصفات صفات اوقات و تحریص بر انتهای مناہج  
ریاضات ماسودی بمراتب ارباب فریات و موصل با عالی درجات اصحاب وصول و کرات  
باشد واجب دانند و محذرا از طلب ماسوی الله که موجب تعدد معابد و سبب مکرر مطالب و منافع  
است لازم شمرده معیدی مفصل منقصل و مرشدی کامل مکمل کرد و اندانشا و الله تعالی بدان سبب  
این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان و نواب و کاشنکان و سکھان و وقف  
خاص عازانے شیخ بزرگوار نظام الدین اردبیلی شیخ خانقاه ابواب البشریفه دانسته  
در تعظیم قدر و تفهیم ذکر او گوشت و بیهان انکاس متبرکه او بزرگ و سمن حسد از عوایط  
هم اولستمد له نموده سعالت فصولی و درجه علیا انرا دانند و مشا بهر و مسانند که بشرط  
واقف سعید انرا الله بر هاند جهت شیخ خانقاه بهر ماه و بهر سال مقرر باشد و وقفه بر کمیت  
و کیفیت آن مشتمل و تصرف او در ان شرعاً حلال با معتمدان او جواب گویند و چیزی فاصو  
گردانند تا او انرا در وجه اخراجات و مصالح خود صرف نموده جماعت طالبان و مریدان را  
از مشارب تحقیق و عرفان و موارد تدقیق و انان بر شریعت آب حیات زندگانی که ماده  
نار جاودانیت و اصل گردانند و این عطیه سنی و عارفه منی ایشان را مصغ و مهنا و موبد و مخلد  
نداند و الله تعالی **فصل یازدهم در اثبات صوفیه در خانقاه**  
مساعت طالبان نماه که متوجه با عالی در جانت باشد منمروز و فلاح و منمخ نجاه و نجاج  
است لاسباب معاش ایشان از وجه حلال ما موجب انعاش بنعوش ارباب کمال



کرد بر دین و لایه داد کرد و رعاه فصل کشته واجب و لازم و چون شیخ صالح محمد الدین سبیل  
 مرد عزیز نفس و جلیل قدر است و بصلاح و پاک دانی و طهارت و نیکو کاری و خوصوف و منجلی  
 راه بکفر صوب و در خانقاه ابواب البر شریفه غازیة رحمة الله متنبها نسبت بر سر بر و مقرر  
 شد تا در بعضی از خلوات خانها انجا معتکف و منزوی گشته شرایط از نیاز را بارشاد  
 شیخ خانقاه التزام نموده و توجه بجناب ذی الجلال که بهترین مقاصد است نیکوتری مطالب  
 داند و باطن را از ماسوی الله تعالی و ظاهر را بحکمة عبودیت و رضا و تسلیم منجلی گرداند و نجات  
 آخرت در ضمن آن مصور بیند تا عا قریب بمراتب اصحاب کمال و وصول یابد انشا الله  
 تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز متولیان و منصرفان و ملکحان و قف  
 ابواب البر شریفه غازیة شیخ محمد الدین سبیل را مقصدی راه بکفر صوفی در خانقاه انجا  
 دانسته و طایف رعایت و روانت محافظت موظف و مرتب دارند و در ارضاء خاطر عزیز  
 او کوشند و طیفه که بشرط و افک سعید انرا الله بر دانه جنت بکفر صوفی مقرر شده باشد و قف  
 بران مشغول روز بروز و ماه بماه و سال بسال با او جواب کوبند تا در وجه معاش خود صرف  
 نموده بطاعت و عبادت و دعا و دولت ابد بیوند ما بینها الله تعالی مشغول گشته **فصل**  
**دوازدهم در تفویض سا عوری بیمارستان** چون نشر فواید طبی بر طبق عروج  
 موجب صحت مزاج است و حضرت رسالت علی شرفها افضل الصلوات و اکمل التحیات  
 فرمود العلم علما علم الابدان و علم الادیان که بدین تا بواسطه علاج امراض و ازاله  
 اعراض صحیح و سالم نباشد صاحب آن بر تعلم علوم دین و تفهیم آن چگونه قدرت یابد و  
 چون شرف علوم بدین مشابته باشد و چون مولانا شمس الدین محمد در دانستن علم  
 طب مشارالیه اطباء و قنست و در قانون علاج و تدبیر صحت مزاج معقول علیه حکما و در منصب  
 سا عوری دار الشفاء فلانی بدو تفویض فرمودیم و دست او در تقلد آن امر خطیر قوی و  
 مطلق گردانیدیم تا بروجهی که از وفور در این و شمول حدافت و مهارت او معهود است  
 باعتبار احوال اطباء انجا قیام نموده هر کس را که در طب علمی و عملی حادق و ماهر و صاحب تجربه  
 داند اثبات کند و دیگران را از علاج و اخراج ماحق در سفر خود قرار گیرد و موجب ذکر  
 جمیل باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان و منصرفان  
 دار الشفاء مذکوره مولانا شمس الدین محمد را سا عوری انجا دانسته در عزل و نصب

در علم الابدان و علم الادیان که بدین تا بواسطه علاج امراض و ازاله اعراض صحیح و سالم نباشد صاحب آن بر تعلم علوم دین و تفهیم آن چگونه قدرت یابد و چون شرف علوم بدین مشابته باشد و چون مولانا شمس الدین محمد در دانستن علم طب مشارالیه اطباء و قنست و در قانون علاج و تدبیر صحت مزاج معقول علیه حکما و در منصب سا عوری دار الشفاء فلانی بدو تفویض فرمودیم و دست او در تقلد آن امر خطیر قوی و مطلق گردانیدیم تا بروجهی که از وفور در این و شمول حدافت و مهارت او معهود است باعتبار احوال اطباء انجا قیام نموده هر کس را که در طب علمی و عملی حادق و ماهر و صاحب تجربه داند اثبات کند و دیگران را از علاج و اخراج ماحق در سفر خود قرار گیرد و موجب ذکر جمیل باشد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدای این سال متولیان و منصرفان دار الشفاء مذکوره مولانا شمس الدین محمد را سا عوری انجا دانسته در عزل و نصب

و اخراج و اثبات اطباء و کمالان و جوانان با او کنند و رای رزین او را درین ابواب مو  
 ثوق و معتقد علیه داند و در توفیر و احرام و سبیل و اکرام او بغایت امکان کوشند و دست  
 او درین مهم امم و مصالحت اقدام قوی و مطلق دارند و مر سومی که از نقد و غله بموجب شرط  
 و افق بنام سا عور در وقفه مسطور باشد ماه بماه و سال بسال با معتقدان او جواب  
 کوبند و چیزی فاسد و منکسر نگردانند تا در وجه اخراجات خود صرف نموده بمشیت این مشغل  
 خطیر مواظب و ملازم باشد و مشوبات ان با بام دولت روز افزون و اصل کیهانشا الله  
 تعالی **فصل سیزدهم در تفویض کتابت دار القضا** چون مولانا ضیاء  
 الدین عبدالحی از فحول افاضل علماء و جواهر کابر فقها بامانت و دیانت و راست قوی و درست  
 قلمی مخصوص و مشهور است و مهارت او در کتابت حج دیوان و مباحثات و حکوک اموال و قبا  
 لات و معاملات بحکما کمال رسیده و محل اعتماد اعظم دین و دولت و اکابر ملک و ملت  
 شده درین وقت راه کتابت دار القضا بمالک بحسن درایت و بمن دیانت او تفویض رفت  
 و ابواب مشترک و طرق مداخلت بالکلیه منسب و سد و کشت تا او در وقت کتابت  
 بغیر قضا با عامه برابر رسیده بروجهی که مقتضای علم وافر و فصل زاخرا هر اوست و ذکر  
 کتاب کریم بذکر آن ناطق و لیکتب بیکم کتابت **بالعدل** در قلم اردو آن صورت را در دفتر  
 منیع و رومای روشن ثبت گردانند تا عندالاحیاج مرموق و ملحوظ باشد بدان سبب این حکم  
 نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز امر او اصحاب دیوان بزرگ و حکام و قضاة و لایات ممالک  
 محروک مولانا ضیاء الدین عبدالحی را کاتب دار القضا ممالک دانسته در تعلیم و تبحر و  
 تقدیم او شرایط اجتهاد مرعی دارند و دیگری را با او مجال شرکت ندهند و بداند که دست او  
 در تقلد این منصب رفیع و منبع موبد مساعد است و رسمی که در کتب حکوک و حج و قبالات  
 و سایر مکتوبات شرعی معهود است با او جواب کوبند تا در وجه مصالح خود بمصرف رسانند  
 بمشیت آن مشغل کما بنفی مشغول گشته **فصل چهاردهم در تفویض**  
**امینی دار القضا** چون نمودند که مولانا امین الدین بکمال کفایت و دیانت و ورع و تقوی  
 از سایر اجد ممتاز است و همواره اکابر مملکت را بر قول و قلم و تشریح و تدبیر او و ثوق و امان  
 علی بوده راه امانت الحکم دار القضا بغیر بجا نب او تفویض رفت تا در ان باب مسایع  
 جمیع بتقدیم رسانند امین اموال ایتام و عتق و سخا کرده و شرایط امانت و دیانت مرعی دانسته



در محافظت و استنفاذ آن اجمال سماعی بدل کند و عبطه اطفال و غایبان رعایت کند و از تقصیر و اجمال محترز باشد تا افعال و اقوال او عند الله و الناس محمود و مشكور و مرضی و مبرور و موجب مزید تقویت و تربیت گردد ان شاء الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا ازین تاریخ باز قضاة و مباحثان امور حکم بفعل او را امین دار الفضا دانسته و مقرر و محترم دانسته و بکری را مجال مداخلت و مشارکت ندهند جمعی که از و استنفاذ اموال ایام و غنیمت کرده باشند در و عذر موعود بآداء آن قیام نمایند و الا چون او بکشتار و استنفاذ اموال شرعاً بر او واجب است بروی بی اثر مشغول گردد واجب داد قضاة بفعل رسمی که مقرر است امانت الحکم باشد از اموال مذکور آن مرد موفردارند تا در استنفاذ و از دیار آن کوشند **فصل بانزله هم در تفویض مورثی حج و قبالات** چون مولانا شمس الدین مردی امین و راست قول و درست قلم است و از مبداء امرایی یومنا هذا بمباشرت انور شرعی بروج فرموده شریع صل الله علیه و قیام نموده و افعال و اقوال او عند الخلائق مقبول و مسموع افتاد راه مورثی حج و قبالات و صلوات و وثایق در دار القضاة ممالک بدو تفویض رفت و این شغل خطیر را بمن بمباشرت او استعفاء داده اند تا مجموع جهنها و قبالات متابعان و دیون و معاملات و مناکحات و سایر قضایا که در هر ولایت و انفع کرده و مراقبه بدیوان قضاة ممالک برسد و جهت ولایت و شهرت و آن دفتر علی حد تعین گردد و انرا بدرب و در و از راه شهر منقسم و محبوب گردانیده صورت آن قضیه اول برد دفتر ثبت کند و بعد از آن بناریج برساند و بدور و اول یا بر جلد هر دفتر نویسد که دفتر فلان ولایت و اسامی شهرها در زیر آن ثبت کند اگر در بعضی از صور بر جوع احتیاج افتد او از دفتر احتیاط کرد و چون اسامی ولایات و شهرها و مدون و محبوب معین گردد باشد با سانس بر سر مقصود رود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا این تاریخ انرا الکس و قاضی القضاة ممالک و نواب و حکام و اصحاب دیوان بزرگ و سایر ولایات ممالک محروکه مولانا شمس الدین را مورث قبالات و مکنوبات شرعی از و فقیات و کتب اطلاق و صرح المملک و وثایق دیون و معاملات و مبايعات و مناکحات و غیر آن دانسته و بکری را کاتبان کان مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در نقل این امر خطیر و منصب و فیر جلیل قوی دارند و در آنج بلوازم و لواحق آن تعلق داشتند مرجوع الیه او را شکسته و رسمی که کتب نواریج را مقرر و معین باشد با او جواب گویند تا بمصارف ضروری و مصراع

مباحث منفرق گردانید بمباشرت آن مهم اهتمام نماید **فصل شانزدهم در تفویض عاملی زکوات** چون اداء زکوات اموال از ناطق و صامت بر متولان تا بر موجب نص حدیث الصدقة تحصین الاموال صیانت مال خویش کرده باشند واجبست و حدیث صحیح داء امر اضکم بالصدقة و حصنوا اموالکم بالزکوة موکد و محقق آن وجوه بطوات ثمانية بنص کتاب کریم و قرآن مجید عظم الله جلاله انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها والمولفة قلوبهم و فی الوقایف والغارمین فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و ربه و محکم و یکی از مستحقان مذکور عامل باشد که او داند که زکوة را بکدام طوائف می باید داد و در تحق احوال ایشان سعی و اجتهاد بلیغ نماید تا در حق در مقرر خود قرار گیرد و اگر دیوان بزرگ شخصی را جهت استیفاء زکوات بولایتی فرستند او را نیز عامل زکوات گویند و دانند که وجوه زکوة از کدام طایفه می باید ستد و مستیفاء آن نواطق و صوامت اموال چگونه می باید کرد تا حقی و انفع نکرد و یکی از فرایض دین اسلام بروج حکم شارع علیه الصلوة والسلام مشیت باید و اجراء او امضا بدیور و حکم آن دیوان بزرگ برین موجب نویسد چون موالی عطا سیدی النایم و العلما امین المله و الدین و نور المله و الدین دام فضا بلها بدرایت و در است علم و فقه شهرت تمام دارند و طبقه تصون و تدین و توریع و نشرع ایشان ممکنان را معلوم و محقق راه عاملی زکوات ولایات اران و موغان بدیشان تفویض رفت تا بر موجب نصوص قرآن و حدیث بکستیفاء زکوات از صدقه فطر و مال تجارت و شتر و گاو و گوسفند چنانکه کتب بران مشتملست قیام نماید و حصه عاملی جهت خاصه خود تصرف کند و بوفی را بهفت طایفه باقی رسانند بروی که مورد این حسنه و مشرب ابن عارفه بمنقصات منع و مکررات تحریم مستحقان مستوب و منقص و مکرر نشود و اگر یکی از ارباب اموال که شرعاً اداء زکوات بر او واجب باشد در دادن احوال نماید تا بحکایت منقلب آن رفت در تعویق اندازد مسموع ندارند و بروج حکم شرع لمستیفاء نمایند و اگر با اعلام اینجانب حاجت افتد اعلام کنند تا بروج شریعت حکم کرده شود بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امر او حکام و سادات و قضاة و نواب و منصرفان و مسکمان و صدور و اعیان و معارف و مشاهیر و ارباب عموم انالی و جمهور منوطان ولایات اران و موغان از شهرها و دیهها و صحرائشینان و او بهما و غیران موالی عظام سید النایم امین الدین و نور الدین عامل زکوات آن ولایات دانسته بر هر کس که اداء زکوة



شرعا واجب کرده بموجب حق و راستی با ایشان جواب گویند و چون آن معنی معا ملتفت  
 با حضرت مرتب العالمین جل جلاله باحوال بندگان بصیر و عليم است از منع و کتمان بآن وجه  
 کان محرز و مجتنب باشند تا فواید و منافع آن در دنیا و عقبی قرین روزگار ایشان گردد امر  
 و حکام و قضاة و اکابر و معتبران و لایات مذکوره بعد از آنکه زکوات اموال خویش تسلیم ایشان  
 کرده باشند در استیفاء زکوات دیگران نیز عدا و مساعدت ایشان کردند و انرا بموجب و سبب ملتفت  
 بحضرت الوهیت و جناب جمال ربوبیت جل شانہ و عظم سلطانه دانند تا در هر دو برای  
 از جمله سعادت شوند ان شاء الله تعالی **فصل هفتم در تفویض حکومت بیت**  
**الحال دو نوع نوع اول** معمر مصلحی که انتظام آن بر ترفیع محال و اهل اسلام و موجب  
 عمارت بغور باشد ضبط بیت المال است و استیفاء آن بر وجهی که کتب فقها بر آن مشتملند  
 تا حقی واجب در مقرر خود قرار گیرد و ذمت و لایة امر و حجة بیضه دین و ملت از سعه آن مبرا گردد  
 و موجب ذکر جمیل از باب شوکت و کبریا جزیل اصحاب دین و دولت باشد و چون بولا  
 معظم ملک الایمه مفتی الفریقین صلاح الملک و الدین دامت فضایل از علما متورع و فقها متفرخ  
 بمزید امانت و دیانت و خدای ترسی و نه طعی مستثنی و ممتاز است حکومت بیت المال از سبب  
 و نوابج آن بدو تفویض کرده شد تا بر وجه شریف و بکستن صواب قضاة و ائمه آن ولایت  
 که عالم و عامل و منفق و منشر باشند بمصارف و حوز مستوفی گردانند و انچه بحق الحکومه  
 و السعی او را مقرر شود تصرف نمایند بدان سبب این مکتوب در قلم آمد تا امر و حکام و متصرفان  
 و قضاة و نواب و بنیکجیان و صدور و اعیان و سایر منوطان از سبب و نوابج آن مولانا سلام  
 صلاح الملک و الدین دام فضله را حاکم بیت المال و مستوفی و جومات آن دانسته در وظایف  
 توفیر و احترام کوشند و دیگر بی ربا و او شریک و منازع نشناسند هیچ آفریده و جوه بیت المال  
 را پوشیده و پنهان ندارند و نیز باید که مستحقان متروکات را محروم نگذارند و حقوق را در  
 مجال آن فرار دهند و چنانکه از امانت و دیانت او معهود است از حیف و میل و احدا نفع شرعا  
 واجب نباشد از اجتناب و رزد تا عند الله تعالی ثواب و مآجور گردد **نوع دوم**  
**بدر طبقه احکام دیوان** امر و حکام و قضاة و نواب و متصرفان و بنیکجیان مراغه بد  
 که ازین تاریخ باز حکومت و متصرفی بیت المال انجا بصاحب معظم مخیر عیاق خواجہ تاج  
 الدین که معواره مباشر کلیات امور و مشغول بوده است تفویض رفت تا جوه بیت

الحال را بموجب و راستی استیفاء نموده محفوظ و مضبوط دارد و اگر جمعی بحاجت متقبلان  
 رود متنی و کات مودتی را خواهند که پوشیده دارند تا در موقوف اندازند بدان ملتفت  
 نشود و بنجام و کمال استیفاء نماید و از احکام و قضاة استیفاء کند ممد و معاون گردند و اگر  
 با اعلام انجانب حاجت افتد اعلام دهند تا بمدد نوکران بندگی حضرت اعلا اعلاء الله  
 تعالی فرستاده شود بتحصیل رسانند و عشری بحق السعی خود تصرف کنند بدان سبب این مکتوب  
 در قلم آمد تا ازین تاریخ باز صاحب معظم خواجہ تاج الدین را حاکم و متصرف بیت المال انجا  
 دانسته در تاریخ بدین شغل جلیل تعلق داشته رجوع با او کنند و در تمشیت آن و تقویت او  
 و جنهاد بلیغ بنفدیم رسانند و استیفاء و جوه بیت المال بر وجهی که ثابت بگردد و وظیفه بطلد  
 و استقام او دانند و دیگری را مجال شرکت و مداخلت تصور نکنند و دست او در تصرف  
 و تدبیر آن مهم خطیر فوی و مطلق دانند و چون جوه بیت المال بنجام و کمال و اصل شده باشد  
 نوکران جلد معتمد جهت محافظت او روانه گردانند تا جوه انجا آرند و بیرونات دیوان بصا  
 رف رسانند **فصل هشتم در متصرف جزیه** استیفاء جزیه  
 اهل ذمت بران موجب که در دیوان بزرگ مقرر است مغایر است که در کتب فقهی مسطور است  
 که در استیفاء جزیه هر سال یکبار کنند و از هر ذمی یکدینار بستانند یا بیشتر و کمتر از دیناری  
 شاید و ام را رسد که زیادت کرد و آن جنان باشد حکم فرماید که ذمی مسلمانی را که  
 بخانه او رسد سه روز ضیافت کند یا کمتر از سه روز اما باید که عدد اصناف معین گرداند  
 و آن ايام را تمامت سال هر یک از ایشان چند کس را از مسلمانان در چند روز ضیافت کند  
 هم تعیین کند و همچنین از برای هر یکی از همانان بعد از طعام از آن نان خورش معین تر  
 دهند و جنس طعمه نیز جهت هر یک از اصناف تعیین کنند و منزل نیز مقرر گرداند و علف و  
 حرب همانان نیز تعیین کنند تا معلوم شود که ما هر دانه را چه مقدار علف می باید و اما انچه در دیوان  
 بزرگ مقرر است بسیار است و انچه در زمان سلطان سعید ابو سعید انار الله بر نامه مقرر بوده  
 برین جلست و احکام دیوانی برین موجب نوشته می شد حکام و نواب و متصرفان و  
 سکھان سکھان و نوابج آن و جماعت اهل ذمت انجا از یهود و نصاری و ارامیه و غیر هم بد  
 زین وقت حکومت و متصرفی جزیه اهل ذمت بشیخ الاسلام صدر الدین دامت برکته که  
 زمتا سبب اعظم مشایخ است تفویض رفت تا در رعایت و محافظت ایشان کوشیده و کدا



رند که از هیچ آفرین برایشان زور و زبانی رود و معتقدان او متوجه جریه ایشان سال  
سال برین موجب استیفا نماید از معمول هفت دینار و از متوسط حال شش دینار و از  
مغل الحال چهار دینار و بزیادت ازین با ایشان خطانہ بکنند و مزاج و معارض نکرند و نگ  
رند که از دیوان بیرون این وجوه که مفصل شده از ایشان مطالبی نماید بدان سبب این حکم  
بر بیع نفاذ یافت تا از ابتدا کسب تسخیر و تخمین خانی شیخ الاسلام صدر الدین را منصرف  
چون اهل ذمت انجاء نیستند ابواب مشارکت و مداخلت غیر من جمیع الوجوه مسدود نشاند  
و کما شکان و معتقدان او را در تقلد این امر ممکن و محترف دارند و هر چه رجوع کنند عذر و مو  
ون باشند جماعت اهل ذمت سلاکس از بهود و نصاری و ارامه متوجه خود بر موجبی که  
ذکر رفت سال سال با معتقدان شیخ الاسلام جواب گویند و چیزی قاصد و منکر نکرند  
و اگر از کسی برایشان تعدی رسد و بیرون متوجه معهود مطالبی نماید رجوع با منصرف  
الیہ کنند تا او بغور رسید بر وجه معدلت و راستی بقطع رسانند متصرفان سلاکس هیچ  
وجه برامون ایشان نکرند و مزاج و معارض نشوند و توفعی ندارند **فصل نهم**  
**در تفویض امامت** چون امام ربیع الدین از فضلاء روزگار و علماء شریعت شعاع بنفیت  
تقوی و امانت و دیانت مستثنی و ممتاز است و بحسن صوت و اداء خوب مشهور ایام  
جمهور شده و مواد اعتقاد در توریع و تشریع و تصون و تدبیر او بکمال رسید امامت مسجد  
جامع محلت سس کلان تبریز بجانب غرب از او تفویض رفت تا در آن بقعه منبر که با قامت  
فرا بصره اقامت داشتغال نماید و اهل اسلام را بر و اجزایات کلام مجید و فرق  
حمید عظم الله جلالة از نزالق شیطان و مدارک خذلان و خسران شارح توحید و ایمان  
و اگر در بعضی اوقات او را مانعی از حضور مسجد جامع در اوقات صلوات باشد دیگری  
را که توریع و تقوی و صلاح و کسب معروف دانند قایم مقام خود گردانند و فتوری با قامت  
فرا بصره و رونق شعاع دین اسلام در آن بقعه مبارک راه نیابد بدان سبب این حکم نمود  
یافت تا متولیان مسجد جامع مذکور ازین تاریخ باز او را امام آن مسجد جامع دانستند  
و طبق معمول و تکریم مرعی دارند و اقتدا با امامت و استناد ببعیت او موجب اجرا از نو  
و امان از عذاب و عقاب دانند و مرسوم و وظیفه که بشرط واقف بنام او مقرر باشد  
وزمین و قفیه بران مشغل بر موجب راستی با او جواب گویند و چیزی قاصد و منکر نکرند

جمعی که در اوقات صلوات تابع و مأموم باشند و او را متبوع دانند باید که از حضور مسجد  
در اوقات خمس صلوات ذایل غافل نشوند تا از میان ثوابات حدیث نبوی  
علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات که با صحابه رضی الله عنه فرموده اند اینم  
یوان نهرا بیابان احد کم یقتل منه کل یوم خمس ممل سقی من دره شی قالوا لا قال خذک  
مثل الصلوات الخمس بحواله بن الخطایا محروم نماند معنی حدیث است که امام دلب  
رودی آب که در خانه یکی از شما جاری باشد و آنکس هر روز پنج بار در آن رود غسل  
کند هیچ چو ک بر و باقی ماند صحابه گفتند نه یا رسول الله فرمود آن رود خانه مثال پنج نماز است  
هر کس که بر کمر زردن مواظبت نماید خدای تعالی کناهان او را بدان محو کند باید که برین  
موجب بتقدیم بر همه تا از وبال عقاب خلاص یافته با حراز او و ثواب رسد انشا الله  
تعالی **فصل بیستم در تفویض اذان** چون شیخ رشید الدین  
مردی صالح و متورع و بکاه خیر است و حسن مزین و محاسن و فضایل او شده و مدتها  
بمؤذنی مسجد جامع اشتغال نموده و سعادت و من احسن قولاً من دعا الی الله و عمل  
صالحاً و قال انی من المسلمین و اصل کشته و بنص حدیث نبوی علی قایله شراف الصلوات  
و کرامیم النجیات بمفهوم بشارت المؤذنون اطول الناس اعناقاً یوم القیامة فابر شده  
و برواتب بلال ابن ابی رباح رضی الله عنه عبارت حدیث موجبیت بلال با حضرت  
رسالت صلوات الله علی مشرفها گفت یا رسول الله محرون و یتفقون معا یشهم و لا یستطیع  
ان تعمل ذلک فقال لا تعرض ان المؤذنین اطول الناس اعناقاً یعنی مردمان تجارت  
می کنند و بسبب تعیش می جویند و مانعی توانیم که جنس کنیم رسول صل الله علیه وسلم گفت  
راضی بنسب بدانک در از ترین مردمانند بگردنهای بلال از افراد مهاجران و اصحاب صنی بودند  
و کویا سخن در آن می رفته بار ما بردگراست و ما خود در مسجد و خدمت توحش نفس  
کرده ایم بسبب تعیش می بسبب معیشت نداریم گفت راضی بنسب که در دنیا برین و  
نعیش کنی و در آخرت سرور مؤذنان باشی و مؤذنان بقیامت مرا فراز باشند و در  
حدیث طول عنق بعلو درجه مقرر است مسجد بد منصب اذان در جامع مسجد بزرگ تبریز  
در تفویض فرمودیم تا در اوقات صلوات نفس ملازم بوده اسماع مسلمانان  
را با سماع کلمات اذان تفریط و تشبیه کند و این معنی را که حکم حدیث در



غایت اعلا مدارج و ارتفاع معارج است بهترین سعادات و مناقب داند کما قال الباق  
 صل الله علیه وسلم و لا یسمع مدی موت المؤمنین و لا یشهد له یوم  
 القيامة یعنی هیچ آفریده از جن و انس و نه هیچ چیزی او را موزن نشود الا که در روز  
 قیامت جهت او گواهی دهند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متولیان و متصرفان مسجد  
 جامع بزرگ تبریز او را موزن آن مسجد منبر کن دانسته توفیر و تحمل بر می دارند و وظیفه که بشرط وقف  
 جهت موزن مقرر باشد و در وقفیه مثبت و مسطور گشته ماه بامه و سال بسال با او جواب گویند  
 و چیزی قاصر و منکسر نگردانند جماعت مسلمانان که در حدود مسجد جامع بزرگ و دیگر مواضع پشته  
 او را موزن شنوند نه توقف بمسجد حاضر شوند و امر اجیب و ادای الله را بیک اجابت گویند  
 تا از جلد فایز آن شوند ان شاء الله تعالی **باب دوم در احکام**  
**مختلفه و ضرب ضرب اول در احسان و رعایت شاهان و فضل**  
**فصل اول در فتح نامه تو تکفالت که جمیع ممالک فرستند چون فیاض علی الاطلاق**  
 از خاندان و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها چنین فیضی در حق ما ارزانی داشت که از میان مملکت  
 ایران زمین سو فرمان قضا مضایع و محکوم احکام قدر تقدیر باشد و قاجار با سخفانی چنین فتحی کرانه  
 کرد که ابواب دولتها نه آنها و سعادت نهائی انقضا بر ما گشاده گشت و روز بروز بیشتر آن  
 تا بیدات ربانی بفتح مملکتی دیگر بشارت می رسانند و بسخر و لایق دیگر اشارتیه دیگر  
 موکد می کنند شکر این نعمت با سبب مزید باشد بر ذمت محبت واجب شد **لین شکرتم** لا  
 زید نکم و محدث مدکران لازم آمد و اما بقوه ربکی فحدث و حمد این عطیت با مستعقب  
 دوام گردد و فریضه و منعم گشت بالحمد و الشکر تدوم النعم و اهل انواع شکر آن دانستیم که  
 حکم اعلو آل داود شکر و طیف شکر را از طریق عمل مباشر شویم و بعالمیان غایب و منقطعان  
 بودی هدادی و براری غمخواری را از سلسال زلال نصفت و عذوبت عین الطیوة معدنه  
 با هنر اموارد و اعذب مشارب رسانیم تا جهانبیان را معلوم و مقرر و محقق و مصور گردد  
 که قریح مالی راجع است و بمر عصب و طبیعت روزگار همچنان که بر اندازال مکار و مصاب  
 و ابراد شداید و کراس محبول او مقرر است بر افاضت نعمتها و ادامت کرامتها نیز موع  
 و مطبوع است **شعر** الله بهر عمر و بمر فی نظره تا حال الرضا منک او فی حال جنوة  
 کن فی الرخام الناس مکرمه تا کالمسک من شمع یخفی بنفختها و فی الشدا بد مثل العنود عارفه

یزداد طیبیا عند حفته و چون می باید که فیض او لوالایم در جمیع احوال سزاوار شدت و  
 رخا از مستفیض منفطع نشود در وقتی که افداح اقراح سرور مالا مال باشد و قداح مطالب  
 و سهام مارب مصادم اعراض و ابائی و آمال گردد ایضال انواع فیضان بطواف عالمیان  
 از جمله واجبات بل از قبیل مفرضات باشد تا بانفاق بوطنیه دولت خواهی قیام نمایند  
 و از متابع فیض فضل لایزال ذی الجلالی استنباط میا و زخار محبت کرده بخار خدمات  
 نواب و حوادث را منطقی گردانید و استقامت دولت و استقامت امور مملکت را از  
 حضرت عزت و جلت بنضرع و مسکنت مسالت نمایند که هر آنکه با جابت پیوند و ان دعاء  
 المحبین محاب بنابرین مفاخرات این حکم بر لبخ با برادر الکوسی و وزرا و تو مانات و اوکا  
 و ایناقان و اصحاب دیوان بزرگ و امرا و هزاره و صد و ماساف و ملوک و حکام و سادات  
 و مشایخ و قضای و ایچ و حوالی و صد و واکابر و اعیان و معارف و ارباب و مشاهیر و  
 عموم انامی و جمهور متوطنان و لایات ممالک محروسه عموما و دادر الملک تبریز و سایر بلاد  
 ادریجان حصوما این فتح را از جمله فتوحات الهی و واردات نعم نامناهی دانند بوطنیه  
 حمد و شکر حضرت بزرگوار و جناب جلال سبحانی قاضی الاوه و عمت نیاوه قیام نمایند  
 و آنرا ماده دولتها ر بار و علت نعمتهای بی اندازه شناسند منصرفان و مباشران امور دینی  
 و دیوانی بر قرار بوطنیه خود مشغول گردد و در زرفیه رعایا و رعایت عامه بر ایا مساعی  
 جمیده بتقدم رسانند و تقدم سادات و اشراف اکابر اطراف بر ذمت محبت واجب  
 و لازم شمرد و مجموع طوایف را بعنایت و مرحمت مابینونق و مسطور گردانند و رعایا  
 و مزارعان را بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریص دهند و نگذارند که از هیچ  
 متعلت و معذری بر هیچ فرد از افراد انسانی حیف و تعدی و زور و زیادتی رود و اگر  
 چنین حالتی مشاهده کنند و بر عثرت از عثرات سایر طبقات و توقف بایند بانفاق  
 دیوان مظالم بتفحص و تحقیق آن مشغول شده بر وجه شرع و عدل بقطع رسانند و اعانت  
 مظلوم و اعانت مظلوم و ردع ظالم و رد مظالم و دفع جابر و غاشم از لوازم دانند  
 شکنکان و حکام و لایات بر درگاه حاضر شده تمسکات که در باب حکومت و لایات  
 دانسته باشند بر عرض رسانند تا چون مراضی انامی و لایات ممالک از حسن معاش  
 مستحقان و کمال نصفت ایشان بدان ملحق گردد با مضایع پیوند منصرفان و بنیکجیان و



لایات اوقات مقرر که داخل دفاتر شمر و در مواعیرات مثبت باشد برقرار مجوز  
و مقرر و محض و محرک شمس و ادوات و معایش مستحقان تمام و کمال جواب گویند  
و نسخه این حکم بجمع نواحی لوکات فرستند تا انجا بهجت و بشاشت افزوده بگشت  
و عبادت و دعا دولت قاهره مشغول گردند بر آید منجانب شواهد الله  
تعالی **فصل دوم در ادوار و مقاصد ادوار و جهیت که بالشیان**  
در حق یکی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از و بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم  
دارند و مقاصد است که در عوض آن وجه موضوعی دیوانی بنمیکند ابدی بر صاحب ادوار و  
اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل مسلم دارند و این فصل ششمست بر سه نوع نوع اول  
**اول در ادوار نجیب چون و نور فضايل و کمالات مولانا اعظم ملک الافاضل المنیر بن**  
**افضل المذکر بن زین المله والدین** نجوانی دامت فضیله و صوملی هر چه نام نزد آرد  
و استماع ضیق جمال و از دحام عیال او بتواند انجا میرد و سبکی تمت بر نعین و جهی جهت  
مدد ماده معایش او و اولاد او مصروف گشته از ابتدای این سال الی ما بعد تا من الشهور  
والاحوال هر سال از اصل مال و منوجات تبریز مبلغ بکهار و مستعد بنار زر را بچانه  
هر روز پنج دینار باشد بر سبیل ادوار بنام او مجری و مقرر گردانندیم و حکم رفت  
اصحاب دیوان در دفاتر و مواعیرات مثبت و مسطور گردانند بدان سبب این  
حکم بر لیغ بالعموم معارض من یافت تا متصرفان و بنسجیان تبریز علی اختلاف طبقات  
و تباین جلالهم مبلغ مذکور را در باره او ادراوی مدام موبد و انعام بلا کلام مخلصه دانست  
سال بسال از انقض و جومات و انقض متوججات با او جواب گویند و قصور و اجبا  
بدان راه ندهند و بعد از و بر اعقاب و اولاد او تا و اولاد او تا سلوا بطن بعد بطن  
و عقب بعد عقب الی ان رب الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین مقرر و مسلم  
شمرند و هر سال حکم مجدد نطلبند و بعضی جاری العاده قناعت نمایند و موارد این  
عارف را بعوارض تغیر و تبدل و نوافض بعض و تحویل مکرر و مغیر نگردانند فمن  
بدله بعد ما سمع فانما علی الذین یبدلون ان الله سمیع علیم **ومن سعی فی ابطال**  
**فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین وما ویه جهنم و بیئس المصیر نوع دوم**  
ادوار بمقاصد چون مولانا اعظم ملک الافاضل شمس الدین محمد دام فضل از جمله

افاضل وقت سده را و در حال مستثنی و ممتاز است و قلب منال و کثرت جبال  
او مفلوم و محقق واجب آمد و جهی جهت سبب معایش او تعین فرمودن تا در وجه  
اوقات ضروری نهاده بوظایف عادات و عبادات و دولت خواهی حضرت ما  
مشغول گردد بنا برین مقدمه از ابتدا و این سال مبلغ بکهار و مستعد بنار زر  
رایج بر سبیل ادوار بنام او مجری و مقرر گردانیده شد و تا من زحمت بدور رسد فرمود  
شد که اصحاب دیوان ان مبلغ را بمنوجه فلان دبه از فلان ناحیت با فلان بمقام مقاصد  
کرده در دفاتر دیوان ابدی کنند بدان سبب این حکم بر لیغ بالعموم معارض من یافت  
تا متصرفان و بنسجیان تبریز علی اختلاف طبقاتهم و تباین جلالهم مبلغ مذکور را  
بموضع باغداد مذکور مقاصد و مستغرق دانست با تصرف معتقدان مولانا اعظم ملک الافاضل  
و این ضمیمه را در باره ادراوی مدام موبد و انعام و انعامی بلا کلام مخلصه شمرند  
و بعد از امتداد ایام حیوة او بر اولاد و اعقاب او تا و اولاد او تا سلوا بعد نسل و فرعا  
بعد اصل مقرر و مسلم شمرند و هر سال با استغنیای احکام و مکتوبات و استجد له بروات  
در واجبات مطالبات و مواخذهت نماید و متوجه آن موضع را از جمیع موضوع و نام انرا  
از دفاتر مستقاط و مرفوع دانند و بطوری مقرر و بمعانی و مسلی مخصوص شناسند و هیچ وجهی  
از وجهه بر انجا بروات ننویسند و حوالی نگینند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیدن  
دارند و اگر کسی و تدبیر او و معتقدان او متوجه و محمول آن دبه یا آن مقام زیادت گردد  
بعلت و جده اید از و مطالبی نمایند و اگر سبب انفی سلاوی یا ارضی نقصان بد برد او را  
بیر یا بر آن رجوع نماید تا ان عارفه عفو صغوا او را معافی و مهنا ماند و همه ابواب تغیر  
و تبدل و نقص و تحویل محرز و تجنب باشد فمن بدله بعد ما سمع فانما علی الذین  
یبدلون ان الله واسع علیم **فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین** روک و کد خدا  
یان و رغایه و هزار عان فلان دبه یا اعمال و مناجیان فلان مقام باید که متوجه و محمول آن  
ان در سال بسال با معتقدان او جواب گویند و چیزی فاصد و منکسر نگردانند و بی بر  
و نشان او و فرزندان او بکد اکل زر و بکمن غلبه هیچ آفریده ندهند و علی مرور الایام  
و مرور الشهور و الایام ایشا را مالک و متصرف آن دبه یا حاکم و متصرف آن مقام  
دانسته و معنی ایشان در جمع تصرفات نافذ و مطلق شناسند و دیگری را در سبب



منافع و فواید آن با ایشان شریک و منازع ندانند و تغییر و تبدیل آن را بهمه وجهی محفوظ و ممنوع  
شمرند و من سعی فی ابطاله فو عند الله ما يوم وعند الناس مذموم و ماویة جهنم و بین المصبر  
**نوع سوم در ابرار هم مقاصد** ابرار و صالح و ادرار عوارف در حق شخصی که علم نافع  
را ضمیمه عمل صالح گردانید، باشد و شرایف اوقات را با کتساب طاعات و عبادات  
مستغرق داشته و بارشاک مریدان و افادت مستفیدان طلبا لما عند الله من حسن الثواب  
بشغال نموده بر ذمت نعمت بلا شایان دلگه و شهریاران فضل پرور افضل متاجر  
و بضاعات و اجول مکنسبات و مقنیات است که ترفیه خاطر و نهیب اسباب معاش  
جنبین کسی که باز و او انقطاع نمک خود، باشد و ابواب ضیافات و انعام بر خاص و عام  
گشوده و دامن نعمت را بلوث اطعام و توقعات نیالوده و موجب استقامت دولت روز  
افزون و کسب استقامت ایام همایون ماکردد انشاء الله تعالی و چون مولانا شیخ و شیوخ  
الاسلام مقصدی الانام نعمه السلف و الصالحین جمالی المله و الدین المرندی دامت برکته  
حویه الشریفه بیت الفصیده خاندان ورع و راس الخیریه دودمان در کس و فتویش  
و از بدایت حال تا نهایت وقت بارشاک مریدان و افادت مستفیدان قیام نموده و در  
محفل ارشاد و افادت راقدان مراقده خلف را از منامات ضلالت و غوایب انقطاع  
کرده و اساه واجب دانسته و نوره تحسین روحانیان بر لطایف اقاویل احادیث او  
لسماع ساکنان ملا اعلی مالا مال گردانیده و صیبت فضایل و مناقب او بمسامح امانی  
مشارق و مغارب بر کسیده و دور و نزدیک و ترک و ناجیک سر بر خط ارادت و اعتقاد  
او نهاده و حضرت شریفه را بچایان مواعظ و نصایح دبد بر پیش مواد انتباه حاصل  
و هر روز دولتی مجد و سعادت میگوید معاین و مشاهد گشته و سعی بخت بر تعین وجهی چیت  
مدد مال معاش او و فرزندان او و مریدان و متعلقان او اخراجات زاویه و صادر و از  
که انجار سند اهتمام نموده بنا برین مقدمه از ابتدای این سال هر سال مبلغ کشتهزار و  
هشتصد بنار زر رایج که هر روز دینار باشد از مال و متوجهات فلان و لاینت بر سبیل  
ادرار بنام او مجری و مقرر گردانیده شد و سکیمان دیوان در دفاتر و موامرات ملت  
گردند و بنوجه جزیه اهل ذمت فلان موضع که مبلغ آن همین مقدار است مقاصد کرده  
نصرف معتمدان او دله آمد و از جمع آن ولایت مسقط و مرفوع و از حصو اموال موضوع

گردانیده شد مانو کران او و جوه ادرار مذکور را از اهل ذمت حاصل کرده توجه مصارف  
مصارف او مستغرق گردانیده و او بفرغت خاطر بطاعت و عبادت و نصایح خلافت اشتغال  
نموده بعد از فراغ از مجالس افادت و تذکیر و افشاء اسرار حدیث و تفسیر بر بایض دولت  
و جهان بانی ما استعظا را استظار معال از حضرت ذی الجلال واجب دانند که هر اینه با جابت  
پیوند داشته و الله تعالی بدان کسب این حکم بر لیغ بالعموم تعاضد فی نفاذ یافت تا از ابتدا  
این سال حکام و منصرفان فلان شهر علی اختلاف الطبقات و بنابین حالات متوجهات  
جزیه اهل ذمت را از جمیع ولایات و ملاک و اینهم خود مفرور و موضوع دانسته بهیج وجه  
از وجوه برای برات نمویسند و حوالی نگینند و محصل نفرینند و فلم و قدم کوناه و کشیده  
دارند و بنصرت معتمدان مولانا شیخ الاسلام اعظم زبیرت برکنه گذارند و قطعاً و اصلاً بر  
مون نگردند و این عارف را در باره او ادراری موبدستمر و مقاصد و انعامی بلا کلام منقر  
دانسته بعد از طول مدت او بر اولاد اجداد و اعقاب انجاب او مادامت السموات و الارض  
سلم نهند و هر سال بمطالبات مجد دولت احکام و مستانعات برواحات مزاحم و معارض  
نگردند و بر تغییر و تبدل آن بهیج وجه از وجوه قدام نمانند فمن بدله بعد ما سمع فلان الله علی  
الذین یبدلون ان الله سمیع علیم و من سعی فی ابطاله فعليه لعنة الله و الملائکة و الناس  
اجمیع و ماویة جهنم و بین المصیر جماعت اهل ذمت انجانی باید که متوجه خود سال سال با  
معتمدان او بر موجب که از دیوان بزرگ بر منقول و منوسط و منقل الحال مقرر شده جواب  
بویسند و چیزی قاهر نگردانند و مولانا شیخ الاسلام اعظم را بعد از انقضاء طول اعمار اولاد  
و اجداد او را با تعاقب او تناسلو حکام و منصرف خود دانند و بی برات و نشان ایشان  
باید اکل زر بهیج آفرینند نهند و اگر داده باشند محسوب خواهد بود تا حقیقت دانند کتب  
**فصل سوم در معیشت و مقاصد معیشت** وجهی را گویند که بلا شایه در حق  
کس از انی فرماید و تا انکس در حبه باشد منقطع نگردد و بعد از او منقطع و ساقط شود  
و چون بنوجه موضوعی مقاصد گردد حکم مقاصد نیز موقوف بر جابت انکس باشد و بعد از  
منقطع گردد بخلاف مقاصد ادرار که آن ابدی باشد و این فصل مشتمل بر دو نوع است  
**نوع اول در معیشت** چون شیخ عز بن نجم الدین مردی بود و منقطع است  
و از مدنی باز در گوشه زاویه خود بطاعت و عبادت حق تعالی و ارشاد مریدان مشغول



و از مواد دنیوی وجهی که مدد معاش و کسب اسعاش او و مردمان باشد مقدر از جلد و جو  
نات زکوات ارباب اموال که اداء آن بر ایشان شرعاً واجبست و بدیوان بیت المال  
گرفته حلال برین وجوهات دیوانی است هر روز مبلغ پنج دینار زر راجع چنانکه هر سال یک هزار  
هشتصد دینار باشد هر سال بوجه معیشت او و مردمان او تعیین رفت تا روز بروز و ماه و ماه  
و سال بسال بسنیفا نموده در وجه مصالح احوالات و مصارف ضروریات بمصرف رساند  
و بطاعت و عبادت مشغول شد در دعا گوئی و دولت خواهی افزایند بدان کسب این برلیغ  
مالی بمعا و بجا بون نفاد یافت تا از ابتدا این سال مال و کما شتکان بیت المال تیر بز علی اخذ  
طبقاً بمبلغ مذکور را روز بروز و ماه و ماه و سال بسال از هر وجه که بیت المال تعلق داشته  
و بعدر باشد بامیدان شیخ نجم الدین جواب گویند و هیچ عذر و علت معوی و موقوف  
ندارند و این عارف را در باره او معیشتی مدام و اداری بلا کلام دانند و هر سال حکم بجد طلبند  
و بعضی جاری العاده قناعت نمایند **نوع دوم در معیشت و مقاصد** چون مقدمه حکم  
سابق را بدین جانب رسانیده که بوجه معیشت او و مردمان تعیین رفت بعد از چنین باید  
نوشت و بمتوجهات فلان دیه یا فلان مزرعه که داخل دیوان بیت المال است مقاصد مستوف  
گشت و بانصرف اوداده آمد تا او را با استعجال آورد و عمارت و زراعت کرده بمبلغ  
مذکور را سال بسال از محصولات برار نفعات آن استیفا نماید باید که آن موضوع  
از دیوان بیت المال مقرر داشته فلم و قدم کونا کشیده دارند و هیچ حال برکت برای  
برات نویسنند و حوالی نکنند و محصل نرسند و اگر بسی و اجتهاد او و مردمان موضع از  
دبا دبا بدین علت با ایشان خطائی و وجه مستزاد نطلبند و اگر نقصان بدبرد با دیوان  
بیت المال رجوع کرد و وجه ناقص را پسند عا کنند تا از موضوعی دیگر جواب گویند  
**فصل چهارم در رسوم** هر رسوم وجهی را که بندگان از دیوان بکسی  
دهند که در عوض خدمتی که مباشران باشد و آن وجه سالانه بود چون انکس ترک آن  
خدمت کند بسنیفا آن رسوم را مستحق نباشد و حکم رسوم را دو نوع دگر کنیم و برین  
موجب باید نوشت **نوع اول** چون سعد الدین مسود در جلد و کار دان است و مدتها  
محوری دیوان بزرگ مشغول بود و امانت و دانت و راست فوی و درست قلمی او بکلان  
را معلوم و محقق بود هر سال مبلغ دو هزار دینار زر راجع بر کسبیل رسوم محوری بنام او

از اصل مال محوری و مقرر گشت و در دفاتر ثبت افتاده بدان سبب این حکم برلیغ مالی بمعا  
صنعت نفاد یافت تا اصحاب دیوان بزرگ آن مبلغ را سال بسال او رسوم و محوری و مصفا  
دانست بر مواضع هر جو الحصول برات نویسد چنانکه نه زحمت بدورسد و اگر خواسته باشد  
بموضعی دیوانی مقاصد کند مکنس او بپند و آن داشته موضعی که خواهد بر رسوم دارند بشرط آنکه  
محور دیوان مشغول باشد آن موضع را تصرف نماید و اگر ترک کرد و مواضع را با تصرف دیوان  
دهند برین موجب مقرر دانسته تغییر و تبدیل نکنند و هر سال حکم بجد نطلبند **نوع دوم**  
چون قوام الدین حیدر سوار مباشر کار نامه بزرگ بوده است و از عهد آن با حسن و جو  
تقصی نموده و اکنون راه نیابت وزارت در دیوان بزرگ موسومست و حسن معاش بر طبق  
پیش گرفته که بسند بن خالق و خلا بق است و ابواب طمع و توقعات بکلی مسدود گردانیده  
واجب شد و وجهی بر کسبیل رسوم جهت او تعیین کردن تا بمصالح معاش خود صرف نموده  
بدرکایف مهمات دیوان اهتمام نماید بنا برین مقدمه از ابتدای این سال هر سال مبلغ کذا  
دینار از مال و متوجهات دیوانی نیز بوجه رسوم او محوری و مقرر گردانیده شد و در دفاتر  
و مواضع ثبت افتاده بدان سبب این حکم برلیغ مالی بمعا صنعت نفاد یافت تا اصحاب دیوان  
بزرگ بمبلغ مذکور را سال بسال بمتوجهات تیر بز اطلاق کنند و از نقد و وجهی حواله  
کنند منصرفان نیز بر در رس بنده آن وجه هیچ وجه از وجه توقف و تغلب ننمایند و برین  
اخذار و موانع نکرند و بیک دفعه تسلیم معقدان او کنند و یافته وصول بستانند تا از  
ایشان محسوب افتد **فصل پنجم در تخفیف و نوع نوع اول**  
**یکسالی** درین وقت چون بندگان و رعایا فلان بدیوان آمدند و عرض داشتند که درین  
سال از عبور لشکر و انقطاع مطر لا انقطاع و لا اعتر اکثر نفعات ایشان نقصان یافته  
است و آن مقدار غلات نمائند که وجه معاش ایشان را کافی و اخراجات ضروری را وافی  
باشد اگر از متوجهات دیوانی که بمطالبت آن لایزال و مخاطب نشدند و تخفیف مخاطب اند  
کفنی رود تا بتدبیر نجم جهت شخم مشغول شوند و اساکس عمارت و زراعت بجد برانهند  
در دعا گوئی و دولت خواهی افزایند چون سخن ایشان بضمین صدق بود و اختلال افعال و  
باکرات معلوم شد از جلد متوجهات که ایشانرا بدیوان باید دله بمبلغ ده هزار دینار  
بمخفیف محوری و مقرر گشت که در دفتر و مواضع ثبت کنند بدان سبب این حکم برلیغ نفاد

بمخفیف محوری و مقرر گشت که در دفتر و مواضع ثبت کنند بدان سبب این حکم برلیغ نفاد



یافت تا منصرفان آنجا مبلغ مذکور را از منوجهاست کشته نسج و جنبین خلبی در بان تخفیفی  
بحری و مصفی کشاند و بدین علت درین سال از ایشان مطابق نماند و محصلان را که جهت  
تحصیل آن وجه فرستاد باشند باز خواهند و قطعاً و اصلاً بپیرامون ایشان نکرده اند **سعی**  
**ابطالاً فهو عند الله ما شوم و عند الناس مذموم** **فصل دوم در تخفیف ابدی چون**  
**شیخ کمال الدین مردی درویش و مستحق و صاحب عیال و از جمله حطام دینیوی با غی**  
دارد که مدد مال معاش او از آنجا است و منوج دیوانی آن هر سال مبلغ دو سست دینار  
است حکام و منصرفان ده خوارقان جهت مطالبت آن مبلغ او را زحمت می رسانند و بدان  
واسطه از طاعت و عبادت و درویشی و نوحه بعبودیت حق تعالی بازمی ماند انما من کرد که  
انرا بنحیف ابدی انرا در باره او بحری دارد تا در دعا گوئی و دولت خواهی افزاید چون  
استحقاق او ظاهر بود و جمعی برین مطلوب و نفع را و اقامت شهادت کردند ملتئم  
او بمذول داشتند مبلغ مذکور را که منوج با غی او است بنحیف بحری داشته شد و در  
دفاتر و موازات ثبت افتاد بدان سبب این حکم بر لیغ بالبور نماند و منصرفان یافت  
تا از ابتدا این سال الی ما بعد هامن الشهور و الاحوال حکام ده خوارقان مبلغ مذکور  
را بنحیف ابدی بنام او بحری و مقرر دانستند از حسن اموال آنجا موضوع و از فتم مسقط  
و مرفوع شناسند و بعد الیوم از با غی او هیچ وجه از وجه جیزی نطلبند و این عارف را  
در بان او کفیفی مدام و موبد و صمد بلا کلام محلد دانستند بعد از او اولاد و اعقاب  
او را مانوالد و او ناسلوا نسل بعد نسل و عقباً بعد عقب الی ال رب الله الارض  
و من علیها و هو خیر الوارثین مصفی و مونی شمرند و هر سال حکم مجدد نطلبند و مغیر و مبدل  
را مستوجب لعنت ابدی و سخط سرمدی دانند **فصل ششم در معافی**  
**و مسلمی سه نوع اول حکام و ساکنان و منصرفان** سلطانیه بدانند که مریدان  
مرحوم شهاب الدین قلندر رحمه الله علیه بعد از تقدیم دعا گوئی دولت قاهره لازالین  
مشرقه زاهره عرضه داشتند که مزرعه فلان وقف زاویه ایشانست و با علت آن منوج  
دیوانی معاف و مسلم بود و جیزی بدیوان نمی داده اند و احکام نکران ناطق درین وقت  
بر خلاف معهود مطابق میکنند و جماعت درویشان و قلندران از وقت خود بازمی ماند  
انما من کردند که اگر حکمی یا مصداقاً نماند و برقرار آن مزرعه با عفا و مسلمی اختصاص

یافته در دفاتر دیوان و موازات بنجدید میباید کرد و در دعا گوئی و دولت خواهی افزاید  
چون ملتئم ایشان بر او استحقاق ظاهر و لایح بمذول داشتند حکم بر لیغ بالبور نماند  
نقال یافت و از ابتدا آنکه فلان مزرعه را از مزارع دیوانی واریایه مقرر کردند و  
بمعاف و مسلمی برایشان مقرر کردند شد تا در عمارت و زراعت آورد و محصولات و  
ارنفاعات را بوجه معاش خود مستوفی گردانند حکام آنجا باید که بعد الیوم قطعاً و اصلاً  
بر آنجا بروات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نرسند و قلم و قدم کوتاه و کشیده  
دارند و نام انرا از دفاتر ولایت بیرون اندازند و این عارف را در باره آنجا و ران زاویه  
و جماعت قلندران و جوق ایشان معاف ابدی و مسلم سرمدی شناسند و نطلبند و اولاد  
و مبدل قرون و اعصار متقلب و متبدل ندانند و بپیرامون آنجا نکرده و هیچ وجه از وجه مطا  
لبنی نمانند و هر سال حکم مجدد نطلبند مغیر و مبدل مستوجب لعنت ابدی و سخط غضب  
الهی دانند **فصل هفتم در معافی و مسلمی** چون عرضه داشتند که مولانا شیخ بزرگوار قطب  
الوقت جلال الدین مهدی دامت برکته از علماء پرهیزکار دین دار نقوی گردار است  
و شرف علم نافع را با عمل صالح جمع گردانید و دم و قدم و قول و قلم را جهت مصالح انام در کار  
آورد و بکل محله بحری مراضی ابدی بسر نبرد مگر حکام بدان ملک رنج او را که محصل آن  
بوجه سرفه صادر و وارد و صلیح و فخر است و تقست بمطالبت مال و منوجهاست و نکالیف  
و اخراجات و سایر مونات مزاحمی کردند و اوقات عزیزان بزرگ ملکر و مشوش  
میدارد و بدین واسطه در وظایف ارشال و افادت هوری می افتد و سماع این معنی  
بر خاطر موثر آمد و ازین نارنج باز املاک و اسباب او را مسعفات و مستغلات از  
مطالبت مال و منوجهاست و حقوق دیوانی و اخراجات و روابد و عوارض و نکالیف  
و تخصیصات و توقعات و نوزعات و نفیحات و باغ شماره و خانه شماره و سایر  
مونات معاف و مسلم گردانند بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام بدان عیله  
اختلاف طبقاتهم لسانی آن موضع را از دفاتر بدان بیرون اندازند و من بعد هیچ  
محلیل حقیر و نفیر و قلمبر وجه از وجه اصلاً و ابداً مزاحم و منوعه اگر و مزارعان و خدام  
و متعلقان او نکرده و از مزارعان مستغلات و مساحران مسعفات مطابق بای وجه  
کان نکنند و مال و منوجهاست املاک او را از جمیع اموال موضوع و از دفتر مسقط و مرفوع







صدق سخن متولیان بوضوح پیوندد هر چه آن جماعت از ایشان کسند باشند استر دل نوده  
نسليم مستحقان کند و مبلغ بکزار دينار جهت خاصه خود از آن متقلبان بستاند تا این معنی  
موجب انحراف کلی ظلم و منع بمان شود و اگر بر هر کس که موجب قصاص باشد اقدام نموده باشد  
نه توفیق بیا سارساند تا مجموع طوایف را معلوم کرد و که بر هیچ آفریده از اصحاب ظلم و تعدی  
انعام نخواهیم کرد و داد مظلوم از ظالم خواهیم سست تا این معنی حقیقت دانند **نوع سوم**  
حکام و منصرفان فلان موضع بدانند که درین وقت استماع افراد که جمعی از خریدگان و کسانا  
و غیر هم لایزال در بازار نماند و بجا نهدی میکنند و از دکانداران ضعیف حال بالترام و اخبار  
و جمعی می گشتانند و از سه حرمه مال المسلم کرمه و جمعی اندیشند و بعضی از آن ضعیفان و عجز  
نرک دکان داری کرده اند و از ندبیر فوت خود و عیال باز مانده روزگار سخته و تنگی  
بسر می برند این معنی موجب استنکار و استکراه تمام شد بدان سبب این حکم نداد یا قنیت  
و محمد خواجه را فرستاد شد تا بنفخص آن قصه مشغول شود چون مشاهده کند که آن فاسد  
برین حرکات ناسندیده اقدام نمایند و احوال بندگان خدای تعالی را که با خوان ایشان مسا  
و بست بر خود خلال می دانند و مغان ایشان را که برین فضا با عیب و محض باشند به  
سارساند و شاکر و پیشکار که بر فضولی و نه رای و تعرض خلا بقی بنقوبت اقا بان  
ایشان اقدام نمایند بر سر هر بازاری خوب زنند و تشدید و تعزیف مکرر کرد و اند و اطاق  
شهر و بازار بان را بعبایت و مرجع صرفه و مستطیر کرد و اینده مقرر کنند که اگر بعد الیوم  
امثال مفسدان برین راهی اقدام نمایند و بکذا نکل زرب و بکمن غله مزاحم و منوع من هیچ آفرید  
نشوند یا نفاق فضا و حکام بمنع و دفع ایشان مشغول گردند و بدین جانب اعلام بکنند  
که برین واسطه از ایشان قطعا و اصلا باز خواست نخواهد شد تا آسود خاطر باشند  
و بفراغت در دولت خواهی افزایند که هر آینه بسنجاب کرد و ان شاء الله تعالی  
**فصل هشتم در دفع فواحش و منکرات سه نوع نوع اول**  
امرا و حکام و فضا و سادات و منصرفان و سلیمان اردبیل بدانند که درین وقت  
جمعی از مشایخ و صلحا و ارباب قلوب انجا آمدند و بعد اقامت دعا گوئی و دولت خواهی  
عرضه داشتند پیش ازین عادت نبوده که فواحش و منکرات بر شوائع نشینند تا اهل  
صلاح را در وقت نرد و نظر بر ایشان بیفتد درین وقت جمعی که کنیزکان دارند ایشان

بر خلاف معهود بر راههای نشاند و صلحا و ارباب تقوی را نظر برین منہیات و منکرات  
می افتد و شرعاً و انبست و جمعی نیز که بر شرب و شراب اقدام می نمایند مست شرع در  
بازار یا منوع مردم و مزاحم اهل صلاح می شوند التماس کردند که اگر این منکرات بر  
فوج و مال آنرا احضوال اموال موضوع گردانند در دعا گوئی و دولت خواهی افزایند جو  
اجابت بنفس ایشان موجب رونق و تقویت دین اسلام و از منع تفاوتی زیارت در مال  
دیوان ظاهر نیست آن مال را که متوجه فلان فواحش و حق السماخ و مغفای شراب آن مو  
ضعست و مبلغ آن ده هزار دینار در باب وضع آوردیم و بالکلیه مرفوع و موضوع گردانند  
و بدان سبب این حکم نداد یافت تا از ابتدا کسند تسع و خمین خانه الی ما بعد ما من الشهور  
و السنین فواحش و منکرات و محرمات را از شراب و سایر منکرات مرفوع دانند و مال  
آنرا از حواله اموال موضوع شناسند و منصرفان و سلیمان انجا بعد الیوم فلان فواحش  
و مال مغفای شراب و سمانی از هیچ آفریده نطلبند و درین باب قلم بر کاغذ نهند اگر  
بعد الیوم فواحش را بر راهها بینند یا معلوم کنند که کسی زخمه خوانین فواحش را بیازخوا  
بلیغ و جنایات مخاطب گردانند و بزنند و فرود شوند شراب را در کناه آرند و مال او را  
خاص دیوان کنند هر کس که برخلاف این معانی اقدام نماید بعد از انک بمواخذت بلیغ  
مواخذ و بمعاقبات اکید معاقب گردد و در سطح و لعنت باری تعالی و ملائکه و انبیا علیهم  
السلام آیند تا حقیقت دانند **نوع دوم** بدانند که درین وقت جنان عرضه داشتند  
در حد و زاویه کشیج بزرگوار صلاح الدین موسی دامت برکته جمعی بر فروختن شراب  
و نشاندن فواحش بر راهها و در خانها اقدام می نمایند و زناد و منعبدان را که بدان  
زاویه می آیند نظر بران می افتد و صفاء اوقات ایشان بکدر می یابد بدان سبب این حکم  
نقاد یافت با حکام و منصرفان سر راه ازین تاریخ باز جمعی را که بر منہیات اقدام نمایند  
چون فروختن شراب و نشاندن فواحش و محاب بیرون شهر موضعی فرو آرند یا جمعی را  
که بان طایفه اخلاقی باشد انجا روند و زناد و عباد شهر را در نرد و آمد شد نظر بر منکرات  
و محرمات بیفتد اگر حکام از رور و وصول این حکم ناده روز دیگر آن جماعت را بیرون شهر  
نفرستند در محل خطاب بلیغ آیند تا حقیقت دانند **نوع سوم** حکام و فضا و منصرفان  
آه بدانند که درین وقت جنان عرضه داشتند که جمعی عورات مسلمانان بواسطه عمری



که باحوال ایشان راه یافته بار بکاب منہیات مشغول اند و در امکانه فواحش و محاسن ساکن  
 شرع برخلاف شریعت اقدام می نمایند این معنی بغایت مستنکر و مسکنه است بدان سبب  
 این حکم نفاذ یافت باحکام و فضیلة شخص و تحقیق احوال آن عورتان چون مسلمانان باشند  
 و از غیر و اضطراب بر ذمایم حاکمات اقدام نمایند ایشان را از آن حالت منع کرده بشوهران  
 دهند و اگر بعضی را بقدر مرتبت و رتب و احتیاج باشد از مال دیوان مرتب داکشته تسلیم کند  
 متصرفان را در وقت محاسبه عری افتد و اگر مرتد و منکر نکند احوال حکم بر موجب فرموده  
 شارع صلی الله علیه و سلم واجب دانند فساد ایشان بر دیگر عورتان مسلمانان سربایت  
 نکند مخالفت در محل بازخواست بلیغ آید تا حقیقت **فصل نهم در تدارک**  
**مافات از خسارت و غیر آن سه نوع اول** درین وقت چون مردان شیخ  
 الاسلام اعظم صدر الملة والدین دامت برکته نمودند که از محصولات فلان مزرعه  
 که وقفست بر مصالح زاویه منبر که ایشان و حاصل آن بنجاه جریب غله درین سال ملخ  
 بتلف آورده و خورده است و بدان واسطه معاشن ایشان ضیق تمام یافته چون همگی  
 بر تدارک مافات و تلفاتی مخملات و حرکس و رونق فقیر تمامت خلایق بخصص درویشان  
 و منقطعان و گوشه نشینان مصروف و مقصود است عوض آن مبلغ سبزه از دینار از  
 وجوه خزینه اهل ذمت که حلال ترین وجوہات دیوانست بنام ایشان مقدر گردانیده برآ  
 نوشته شد بدان سبب این حکم نفاذ یافت باحکام و متصرفان مراغه مبلغ مذکور را بر سر  
 جب برات دیوان از منوچهرات جزیه برودی بمریدان شیخ الاسلام اعظم زبدت  
 برکت جواب گویند و تدارک خسارت ایشان واجب دانسته چنان سازند که بفراغت  
 خاطر بطاعت و عبادت و دولت خواهی مشغول شوند تا بحمدت و ارتضاء بیوند نوع  
**دوم** قضاة و حکام بر ذمہ دارند که درین وقت نمودند که مولانا تاج الدین علی باجمعی  
 از ملازمه و مریدان منوچهر این جانب بوده در راه جماعت حرمیان بر ایشان زده اند و نفوذ  
 و اجناس و چهار بایان ایشان را برده و ایشان بیاده و برهنه و ضعیف حال مراجعت نموده  
 اند بدان سبب این حکم نفاذ تا چون واقف گردند بانفاق و نفایان و راه داران بنفخص  
 احوال حرمیان مشغول شده بدست آورده آنچه از مذکوران برده و گرفته باشند تمامت  
 اسزداده نموده تسلیم مستحقان کنند و حرمیان را بیاساس بگردانند و اگر حرمیان مردم را

بافت

کدوی بوده باشند و بیدار نشوند از وجوه زکوات که بدیوان بیت المال تعلق گرفته و  
 با بنام قاضی کمال الدین علیست و ابناء السبیل را خف در انجا شرعاً مانع مبلغ دو  
 هزار دینار جهت خاصه مولانا تاج الدین علی و سه هزار دینار ملازمه و مریدان و جمعی که  
 حرمیان ایشان را غارت کرده باشند استیفانوده تسلیم دارند و رعایت و محافظت  
 واجب دانند و شکر و شکایت موثر نمند **نوع سوم** درین وقت امام جمال الدین احمد  
 بدیوان آمد عرض داشت که بواسطه تراکم تروض اختلال کلی بحال او راه یافته از تدبیر  
 مصالح عیال بازمانده تحصیل علوم اسلامی اشتغال نمی تواند نمود جهت بر تدارک احوال  
 مصروف گشت و مقرر شد از وجوه بیت المال ارمیه که او را شرعاً مستحق استیفاء  
 آن است مبلغ یک هزار دینار بدو دهند تا فروض ادا کرده و نفقه عیال و کسوة مرتب  
 داکشته تحصیل علوم دینی مشغول گردد و بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا متصرفان  
 بیت المال ارمیه در روز مبلغ مذکور را با او جواب گویند و سمت بر نرفیه خاطر او مصروف  
 و موقوف دارند و نگذارند که عرمان علت بکسب و مرلی نامشروع از مطالبی نمایند و امداد  
 شکر متواند آرد تا بحمدت بیوند **فصل دهم در تدبیر ظلمات**  
 ظلامه با اصطلاح مستوفیان احوالی را گویند که متصرفان و رعایا بدیوان بزرگ باز نمایند  
 مشغول بر خواندن که بدیشان رسید باشد و استغنائی که واجب التدارک بود و جواب آن  
 متعسک ایشان باشد و از روی لغت خبرست که مظلوم از ظالم طلبند و مفهوم هر دو  
 معنی یکدیگر نزدیکست و در سه نوع ذکر کرده می شود **نوع اول** درین وقت چون  
 متصرفان فروین نمودند که بواسطه استیلا حرمیان اکثر محصولات و ارتفاعات  
 رعایا که بر روی صواب بود بتلف رسیده است و ایشان از ادا منوچهرات دیوانی  
 عاجز اند و محوضی که سادات و قضاة و مشایخ و ائمه علماء و اکابر و اعیان انجاردین  
 باب نوشته اند بعضی رسانیده التماس تدارک کردند چون همگی سمت بر نرفیه حال  
 رعایا و آبادانی ولایات مصروفست و میخواهم که با بران متکامل حال جهاسان  
 بخصص اهالی این ولایت گردد بدان سبب این حکم نفاذ یافت و مقرر شد که اصحاب  
 دیوان بزرگ جهت تدارک ظلمات انجا مبلغ سه هزار دینار از جمل منوچهرات ایشان  
 در باب جمع آرند و بدان علت با ایشان خطائی نکنند و مطالبی ننمایند و عفو اصحاب



ایشان را مقروض و ستم شمرند و غیر در محط و لعنت باری بآل **نوع دوم** درین وقت سادات  
و مشایخ و صدور و اکابر و اعیان و معارف و کدخدایان و رعایا و نجوان آمدند و نمودند که بواسطه  
ورود مبلغ مجموع غلات ایشان بتلف رسیده و اکثر ایشان عاجز و مضطر الحال شده و بعضی  
رو در دریا مانده اگر تدریحا احوال ایشان و حرج جنس کسری اینهمه نرود بکلی مبعوض و مستاصل گردند  
و دیگر امکان عمارت و زراعت نباشد چون صدق سخن ایشان معلوم بود و بکرات استماع  
رفته از جمله متوجهات دیوانه مبلغ بنجاه هزار دینار جهت تدبیر آن ظلمه وضع کرده شد بدین  
سبب این حکم تفاد یافت تا حکام و منصرفان انجا بعلت مذکور از ایشان مطالبتی ننمایند  
و این مبلغ را بنام ایشان موضوع دانند و مسکمان تبریز بر ایشان برات نویسند و هیچ  
وجه بتکالیف و اخراجات و قسماات مزاحم منوع ننگردند محصل آن که جهت مطالبات آن  
مبلغ انجا رفته اند ز جهت هیچ افریده ندهند و مجموع بروات راجع دانسته بدیوان آیند  
تا عوض آن جایی دیگر تعیین رود مخالف و غیر این معنی بعد از آنکه در محط و لعنت باری تعالی  
و ملائکه و انبیاء علیهم السلام آیند بخواهند مبلغ مواخذ و معاقبات شد بد معاقبت کرده  
تا حقیقت دانند **نوع سوم** در حکام و منصرفان و مسکمان بمدان بداند که درین  
وقت رعایا و فلان دبه از اعمال انجا بدیوان آمده عرضند که گشتند از ارضی مزروعی ایشان  
که بر عمر رود خانه بوده بواسطه سیلاب رود خواب شده تمامت مزارعات ایشان تروا  
برده و بتلف رسیده التماس کفنی کردند بدان سبب این حکم نفاک یافت و مردم معارف  
القول را بر سر زمینها ایشان فرستند و تفحص نمایند اگر سخن ایشان بصدق مقرون  
باشد درین سال مال ایشان را در باب وضع آورده بدان علت مطالبتی ننمایند و بعضی  
نرساوند و اگر زراعت ایشان تمام تلف شده باشد مال آن مقدار که بواسطه سیلاب  
خواب شده از ایشان نستانند و رعایت واجب دانند و چنان سازند که نیازی هیچ  
بهانه بعمارت و زراعت مشغول نتوانند شد و امداد شکر متوانند کرده تا محنت پیوندد

## فصل یازدهم در استمالت رعایا سه نوع اول

درین وقت خواجہ حصار عمر و احلال احوال رعایا بمدان معلوم شد بمکی سمت برزیده  
حال ایشان مصروف و منصرف گشت بدان سبب این حکم نفاک یافت تا حکام و منصرفان  
بهمه ابواب در محافظت ایشان کوی و معنایت و مرجع مستظهر و مستوثق شناسند و در

رعایت سوبت لازم دانند و بار قوی بر ضعیف بنندازند و از حیف و میل محرز و مجتنب  
باشند رعایا بمدان همه ابواب آسوده خاطر بوده هیچ تفرقه و تردد بخود راه ندهند و غایب  
بیان را استمالت داده با وطن مالوف آرند و بعمارت و زراعت مشغول گردانند که  
با اصحاب دیوان مقرر شده که بعد از ایوم در رعایت و محافظت ایشان اینهمه نمایند و تعیین  
مال و توجه متوجهات بروجهی کنند که از عهد بیرون نتوانند آمد تا حقیقت دانند **نوع دوم**  
سادات و قضاة و مشایخ و صدور و ارباب و کدخدایان و رعایا و مزارعان زنجان بدانند  
که بمکی سمت بتخصیص احوال ایشان مصروفست و بیرون وجهی که از دیوان بزرگ جهت اخراجات  
جات صادر و وارد معین شده از ایشان مطالبتی نخواهد رفت و وجهی که جهت مصالح و اخراجات  
جات خانقاه شیخ بزرگوار ربانے انجی فرج زنجانے قدس الله روحه العزیز مقرر بوده برقرار  
مقرر است و توبه و تبدیل نرفیند بدان سبب این حکم تفاد یافت تا بهمه ابواب بعنایت و عاطفت  
ماستظر باشند و بغراغت خاطر بعمارت و زراعت اشتغال نمایند ارباب و کدخدایان  
و رعایا و مزارعان متوجهات خود بوجهی که در سال از دیوان مقرر شده و حکم دله ایم  
بوجه مصالح خانقاه متبرک و اخراجات صادر و وارد مستغرق شناسند و هیچ با اخراجات  
مقوری ادرارات و غیر آن مقرر کنند برقرار مقرر دانند و بیرون تشریح آفریده بکدامیک  
زر و بکین بار ندهند و اگر جمعی از متقلبان ایشان را بحطاب رواید و عوارض مزاحم و معارض  
گردند بدیوان آیند و باز نمایند با برابری و جوه ندادار که رود **نوع سوم** درین وقت  
استماع افتاد که بر رعایا و فلان موضع بواسطه کثرت حوالات دیوانه و خواندے که از  
تنوع فترات بدیشان راه یافته جلا وطن کرده بهر موضع متفرق شده اند مستظها را سنا  
لت ایشان را این حکم تفاد یافت تا بهر جا که رفته باشند بد طوشت نام بوطن مالوف طوشت  
آیند و هیچ تفرقه و تردد بخود راه ندهند که در رعایت و محافظت ایشان اجمال نخواهد رفت  
چند که خدای کار دان بدیوان آیند و احوال عجز و انکسار خود باز نمایند تا بدارک اینهمه  
رود حکام و ولایات ایشان را بحمايت نگیرند و بزودی نام بوطن مالوف روانه گردانند

## فصل دوازدهم در مستظفر گردانیدن خایفان نوع اول

حکام و سادات و مشایخ و قضاة و منصرفان و مسکمان سلطان بداند که درین وقت  
فلان بنصور باطل نویسی نموده و با عرار اصحاب اغراض اعراض و توهم نموده و بدان جانب



آنکه چون با کشف احوال او و استعمال رفت پی که موجب اعراض و توهم باشد و چون بداند  
 بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردند با تقاضای پیش او روند و او را بغایت و  
 و عاطفت و شفقت و مرحمت ماستظهر گردانند در ازالت توهم و رفع تصور او که شود و بداند  
 تمام بدن جانب روانه گردانند فلان نیز می باید که سوابق غنایات و سواف عواطف و  
 در سبق خود بر فرار داند و تصورات باطل و توهمات فاسد منحلان بنی بنیاد و با قایل احوال  
 اعراض اعراض نکند و بزودی متوجه این جانب شود چون اتفاق ملاقات افتد غنایت و مرحمت  
 و نقیبت مناصب و اعمال و سیور غالات و نشر بغات در باره او بر وجه تقدیم باید که محسود  
 اقران و معصوم ممکنان با حقیقت داند بجز تا که بداند اخراج **نوع دوم** عماد الدین محمد  
 بداند که درین وقت چون معلوم شد که بواسطه وجهی که تحصیل آورد، نوکران او از ابر  
 اند و کربخته او را خوف و استغفار غالب گشته در ملازمت قواعد منبها بزرگسبب استیلا  
 توهمات اینجانی آید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بسبب وجهی که نوکر  
 او برده اند خائف و مستشو گردد و بغایت خاطر توجه نماید تا بحرمت و عاطفت اختصاص یابد  
**نوع سوم** ملک جلال الدین معلوم داند که درین وقت عرضه داشتند که علی خواججه  
 تحصیل متوجهات اصفهان شده بود مبالغی نقود و اجناس و چهار بابان خاصه که با بنام او بود  
 بنلف رسانیده است و تصرفات فاحش کرده و از خوفی که بر دستنوی شد بنا و با و برده است  
 و او را شفیق الیکجه تا بشعاعت او در ملک عواظ او باید بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا چون  
 واقف گردد او را بغایت و عاطفت ماستظهر گردانند بدین جانب فرستد که در رعایت  
 و محافظت او احوال زود و اگر زبان مایل شد سهل باشد الحلف عند الله علی خولع یا نوع  
 مستظهر بوده بدلیخشی تمام متوجه گردد و عفو مجریان را از کسم شریف و عادلست بسند بد  
 حضرت ماداند **فصل سیزدهم در عفو فرمودن مجرمان سه نوع**  
**نوع اول** سیف الدین محمود بداند که بکرات بمسامح شریفه ماست رسانیده اند که او  
 بوقت نقله شخصی سراج و گرم او در منکرات اقدام نموده است و متعرض احوال او و اصرار  
 شده و چون دانسته که بیاز خواست و تادیب مواخذ خواهد شد روی گردانیده و از او  
 کمک رفته است و بناء بان جماعت برده درین وقت چون جمعی از ملازمان که با او عجبی دارند  
 در حق او شفاعت کردند و التزام نمودند که اگر سمع عفو اختصاص یابد دیگر با سر آن نوع معاش

نمود بنابر شفاعت ایشان از سر جرایم او در گذشتیم و او را عفو فرمودیم می باید که چون بر حکم  
 و قوف باید بدلیخشی متوجه این طرف گردد که غنایت و مرحمت شامل حال اوست **نوع دوم**  
 شهاب الدین علی و تاج الدین احمد بداند که درین وقت نمودند که ایشان بتسویل شیطان با غل  
 لغان اینجانب موافقت نموده اند و با عرا ایشان از راه رفته و چون بالهام توفیق از قبایح افعال  
 خود واقف شده در محل ندامت اند و استغفاری طلبند همواره مکارم عمیه ما عفو مجرمان و اخلاص  
 بر صفوات زلات مقصود و مصروف بوده از سر جرایم ایشان در گذشتند این حکم نفاذ فرمود  
 تا چون بدامت محکم شده اند و الندم توبه هیچ حال متردد خاطر نباشد و عراض عفو را از ان  
 منع رود اند که مصداق صفوات از باب زلات محل اردحام گردد و مجال عفو و اغماض از  
 جرایم ایشان نباشند بدلیخشی تمام متوجه شوند تا بشرف و سیور غل اختصاص یابند  
**نوع سوم** احمد کله بان بداند که درین وقت عرضه داشتند که از جمله چهار بابان خاصه  
 که در عهد او بود و او بعفو او برده ده سراسب بار کبر در موضعی که علف آن ره دار بوده نوکران  
 او ندانسته جرایم آن اسبان از خوردن علف ره دار تلف و سقط شده و اولد غایت  
 خوف غیبت نموده است بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا بنلف اسبان از نقد بر بیچون آلهی اند  
 با من و فراغت بیاید و با سر کار خود رود و بعد از آن تا در ابتدا احتیاط علف او را نکند اسبان  
 را اینجانی فرستد **فصل چهارم در امان دادن خایفان سه نوع**  
**نوع اول** جمال الدین احمد بداند که درین وقت جهان نمودند که بواسطه تقصیری که در  
 عمارت خاصه کرده است و استنکام مبانی بجای نیارده و استخراج کار برین موقوف مانده از  
 کثرت خوف و غلبه بر عزم از ملازمت حضرت متقاعد است و شفاعت بر الیکجه تا او را اینجانی  
 آورند و بر قرار ملازمت نمایند صورت حال است که هیچ شفیق او را از عجزان چون عفو از  
 و مکارم جلی مانیت عمارت دنیا و مایهها در نظر حکیمان و عاقلان چه قدر آرد تا بعمارت خانه  
 راجه رسد بغایت و عاطفت و مرحمت ماستظهر بوده هیچ وجه نرود بخود راه تا بلکه در راه  
 امن و سلامت بحضرت بیوند که عین غنایت و عاطفت در باره او امری دیگر منظور نخواهد بود  
 و حقیقت داند **نوع دوم** تاج الدین حسین معلوم داند که درین وقت جهان نمودند  
 استماع افتاده که از اجور مسعفات املاک که در عهد او بوده مبالغی بنلف آورد است و بدان  
 واسطه غیبت کرده جمع کردن میان دو کناه و طلبه علفانست تلف مال کنایه و غیبت نمودن کنایه



دیکر بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا این بود و با امان اختصاص یافته بدخوشی تمام متوجه این جانب شود و هیچ وجه تفرقه و تردد بخود راه ندهد که بواسطه تلف مال یا او خطای بخود نماید در رفت انگیزی امان فرستاده شد **فصل**  
**سوم** شمس الدین محمد بدانند که بدست تاحاسب دیههاسی و در که خاصه تعلق دارد بدو حواله فرموده ام  
و او بعد از تسع محاسبات و افراغ معاملات مالی تصرف نموده است و در رمی که از اینجا آورده اند مفصل  
و مسی ذکر رفته و او از خوف مواخذت اعراض نموده این معنی را هست چون میداند که محاسبات املاک خامه  
با تمام اوست سبب بناری چند تصرف نموده در عیاریت با بگو سکی وزن ندارد اعراض جو نماید بدان سبب این  
حکم نفاذ یافت تا چون واقف گردد بدخوشی تمام متوجه شود تا غایت و مرحت در حق خود زیادت بر توغ  
و تصور باید **فصل** **بانی در قمار شمس** قرار شمس در سببست که در بغداد و عراق  
عرب نهاده اند و جای دیگر این رسم نیست و انجمن است که موضعی خراب را که از قبیل عواطل و مارات باشد  
از دیوان ببلع اندک برگیرند و معور گردانند و بملکیت ابدی تصرف نمایند و عموماً تا سال بسال باد دیوان  
جواب می گویند و درین باب این حکم برین جملت نویسد اما امر او حکام و نواب و عمال و مسکمان بغداد و عمال  
خاص علی اختلاف طبقاتهم و مسا در جائیم بدانند که یکی عت های فر بر عمارت بقاع و بلاد که منقض تر ربه  
طوائف عبادت مصروف و موقوف میباشد که منافع آن بعموم خلایق که و دایع حضرت خالق اند عابد و کس  
و چون نمودند که تر محله خواریش از اعمال خالص که حدود آن منتهی میشود اول مراضی دو حله محله حواریش  
و دوم بشا علی دجله و سوم بظاهر مبارکه مایع اجات و چهارم باراضی سلیمانیه و دو حله از مدنی مدید و عهدید  
باز خراب و بابرست و قطعاً در آن موضع زراعتی و عمارتی اتفاق نیفتاده درین وقت امیر جمال الدین  
و خواجه علاء الدین و برادر او حاجی احمد بر محله حواریش مذکور را از دیوان مارات بخوارش  
محل و مود بر گردانند و از دیوان مارات مکتوب سکمل ابدی در آن باب مایع ایشان دادند چنانکه  
بکنصف بر امیر جمال الدین مقرر باشد و بکنصف بر خواجه علاء الدین و برادر او حاجی احمد با ایشان  
انرا بجات و زراعت آورده حکم حدیث من احبها ارضیا حبه فی له تصرف مالکانه ای تصرف  
ساد او اراد و اگر در محصول آنرا بوجه معاش خود بمصرف رسانند بدان سبب این حکم نفاذ  
یافت تا حکام و متصرفان بغداد آن موضع را امدال و اهتمام خود و جمع ولایت مقرر و زو موضوع  
دانسته هیچ وجه از وجه برانجا برات ننویسند و محصل نرسند و حوالی نکند و قلم و قدم کونا  
و کشیده دارند و بیرون و وجه حاضر محله خواریش انچه بر ایشان هست بدان متوجه کرده از ایشان توفی  
ندارند و مطابقی نمایند و مزاحم و معارض نشوند و چون برین جملت مقرر شد که زمین مذکور محله خواریش

نهی چند استخراج کنند و آب بر عمارت و زراعت برسد باید که صد و زوار باب و بنای محله خواریش و خالص  
بهیچ وجه از وجه از ایشان مطابقی ننمایند و توفی ندارند آیه که ایشان را باید از ایشال جاری کردی نکند تا  
بر زراعت سنوی و صیفی و تیر ماهی و بیکه مشغول گردند و غلات آن مواضع را بکشتنهای بغداد نقل کنند هیچ  
آفرین بنحکی و بریداری و حاجت منقض نگردد و همچنین مقرر شد که جهت آن زمین بر شاطی دجله و بی  
محد عمارت و در کان صیفی در آن موضع سازند باید که هیچ افزیده معارض نگردد و بشکلیف و احوال و افعال  
و لور و غلات و محركات و معادیه و محال مهم و رسم شنگی و حاجت و سایر اراجات و قسما دیوانی و  
غیر آن مزاحم و معارض نگردد و مخارجیان بغداد حاصل آن موضع را علی اختلاف الاجناس من الفواکه  
و المزرعات بهیچ وجه از وجه منقض نشوند ممکنان برین جملت مقرر دانسته تغییر و تبدل نکند و آن  
موضع را ملکی از املاک و مالی از اموال و حق از حقوق و منصرفی از منصرفانست دانند و دست ایشان را از  
بنج و رهن و وقف و افراز و هبه و غیر آن قوی و مطلق شناسند و من بدله بعد ما جمیع فاعا الله علی الدین  
بید لونه ان الله جمیع علیم و من سعی فی ابطاله فلیعیه لعنت الله و الملائکه و الناس اجمعین و ما و بهم جهنم  
و بیس المصبر **فصل** **دیکر** از قرار شمس حکام و نواب و متصرفان و مسکمان بغداد و حله و  
اعمال فرایند بدانند که چون مواضع اسرا داد و عور و سدید از عمل دامغانه بمعامله سبط النبل از اعمال  
حد از مدنی باز خراب و عاقل بوده و از عذاب یا برات گشته و فایده از اینجا بهیچ آفرین غنی مر سید  
مولانا شمس الدین التماس کرده که اگر آن موضع را بخوارشمنی بر و مقرر دارند او از اجمال و رجال خود با  
حال عمارت آرد و مسکون و مامون گردانند و هر سال مبلغ لیماسه زر را براج بدیوان یا برات بجا  
گویند چون بکنصف او منقض عمارت و زراعت و آبادانی بود و از آن مواضع فایده بدیوان نمی رسد  
بکنصف او را بمذول داشته از استعجال سند و تحسین خانه الی ما بعد تا من الشهور و السنین آن موضع  
را بکنصف مذکور بر قرار شمس بر و مقرر داشته شد و بخلیک ابدی یا تصرف او داده اند تا انرا در  
استعمال آورده حاصل آنرا در وجه معاش خود و فرزندان و متعلقان بمصرف رسانند و در دولت  
خواهی افزاید که هر اینه منجیب گردان شاد الله تعالی بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا از ابتدا  
این نازج مذکور آن موضع را بر قرار شمس بمبلغ مذکور بر و مقرر دانسته اگر سعی و اجتهاد او حاصل  
زیادت گردد بدان علت با او خطائی نکند و مطابقی ننمایند و قطعاً و اصلاً مزاحم و معارض نشوند  
و بیرون نگردد و بشکلیف و معادیه و حاجت و رجال مهم و مسافه و لوزجات و محركات  
و نقیصات و جمیع مونات و تکلیفات دیوانی معهود و غیر معهود از اینجا مطابقی ننمایند و تفرغی از



ساخته و چون سوابق خدمات او اظهر من الشمس و انس من الامس بود و تحت بر مجازاه حقوق او مصرف  
و موقوف او را از مطالبت مبلغ مذکور محاف دانسته ان مبلغ بر کسبیل ادرار بنام او جاری و مقرر گردانیدیم  
و بموجب موضع مذکور مقاضه و مستغرق کرده عفو و صفا بر وارثانی می باید که حکام و متصرفان و مسکینان  
بعد از حمله و اعمال فراوانی بحامه شرط النبیل آن مبلغ را در حق او انعام مدام موبد ستم و انعامی بلا کلام محله  
مستغرق دانسته هر سال در ان باب حکم مجدد نطلبند و بعد از و بر اولاد و احفاد و ذریات و اعقاب او نسلا  
بعد نسل و عقب بعد عقب الی ان برت الله الارض و من علیها و من خیر الوارثین مقرر و مسلم شمرند و از تغییر  
و تبدیل و نقض و تحویل محرز و محتجب باشند **فمن بدله بعد ما سمعنا ما انا الله علی الذین یبدلون الله**  
**شیع علیهم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و ما یدرهم و ما یدرهم و ما یدرهم و ما یدرهم**  
**نفاذ** **فصل شانزدهم در عمارت با برات** امر او حکام و متصرفان و  
مسکینان و نواب و عمال اعمال بجمع و لا با ت مالک عروسه عموما و ادریحان و اران و موغان و عراق  
عرب و عراق عجم خصوصاً بدانند که چون تا بد زبانه و توفیق بر دانه مملکت ایران زمین در تحت تصرف  
و تملک ما آمد بملکی سهای تحت قدر ز رفیه عباد و عمارت بفاع و بلاد مصرف گردانیدیم و چون در احوال  
مملکت نامالی بلیغ و تدبیر وانی رفت فرایه پیش از آبادانی و با برات زبانت از عمارات تدبیر این معنی  
که متضمن تر رفیه خلایق و موجب ارضاء حضرت خالق است از جمله واجبات خود با وظیفه حمد و شکر قیام  
نموده باشیم و مزید نعمت بر حسب و غیر از بزدی اسطر کرده کما قال الله تعالی لین شکرتم لاز ندکم  
تدبران روی خود که امنا و معتمدان را بر شهر و ولایت نافذ گردانیم تا بتفحص املال با برات و بویای  
مشغول گردند و در تصرف هر کس نسکی موثوق به معتمد علیه باشد بعد از ثبوت با سز دل خود با جور  
گیرند و اگر متصرف موضع یا بزرگ نسکی معتمد علیه موجود باشد که از دیوان توجه واجب او معین شده  
و او را از دیوان دانسته بختری بر گرفته باشد و اصواف واجب خود تصرف نموده سکمی با برات تفحص  
آن معنی کرده چون ثبوت رسد آن موضع را نیز تصرف نماید ما متصرف سابق بدیوان آید و تمسکات  
بوض برسانیده اگر واجبا لا استحقاق باشد واجب او را بر مال و متوجهات تعین کرده جاری و مقرر گردانیدیم  
نیز آید تا بعد از این میرات و تعین دیوان لستیفاناید و در مواضع مدخل نسازد و اگر مواضع با برات  
املال اربانی بوده باشد و مالک متوفی شده و وارثی نداشته که معذور و مزروع دارد و بیت المال تعلق  
گرفته و شرعاً ثبوت رسد سکمی با برات از تصرف هر کس که بغیر استحقاق شرعی داشته باشد انزع  
نموده اند انرا بر ما جور دیوان با برات گرد و اگر موضع یا بزرگ مالک شرعی موجود باشد اما قدرت استطاعت

عمارت و زراعت نداشته و خوانان اکل انرا بفرود شد سکمی با بران بمبلغی که مقومان بقیمت عدل تعین  
کنند بمال دیوان بخرد و داخل املال دیوان گردانند ما بخان باید که با بیع بیع آن راضی باشد ناچیف  
و غبنی نیفتد و نعوذ بالله من ذلک بعد از ان مجموع ان موضع را بر وجهی که ذکر رفت شفع و مفصل  
در دفتر شیخ بنویسد و بدیوان فرستد تا بعد از احوال حکم آن کرده شود بنا برین مقدمه تاج الدین  
بنواحی فلان ولایت فرستاده شد ما را باب خبرت و جمعی که بر مواضع یا بزر و افف باشند طلبیده و  
با نفاق ایشان یلوکات و نواحی انجا رفته و عمارات و یا بزارت را در نظر آورده و تفحص و تحقیق کرده  
دیوان را با حور دیوان کرد و احوال بیت المال تعلق گرفته و شرعاً ثبوت رسیده که بیت المال است  
انرا نیز تصرف کند و انرا که بیع باید کرد در بیع آورد و نوعی سازد که انرا بتدبیر و کفایت و کار دای  
و درایت او بر وجهی ظاهر و لاج گردد که موجب مزید تقویت و تمسک باشد بدان سبب این حکم  
نفاذ یافت تا حکام و متصرفان و مسکینان و صدور و اکابر و اعیان و معارف و مشاهیر مراغه  
و نواحی و توابع و مصافات و منسوبات و لا با ت آن تاج الدین علی را سکمی دیوان با برات  
دانسته در جمع قضا یا که برین تعلق داشته باشد رجوع یا او کنند و دیگری را که بنا من کان  
بحال مشارکت و مداخلت ندهند و دست او در تصرف و تدبیر این مهمات قوی و مطلق دانسته تمامت  
مسکینان و ارباب خبرت با او ملازم باشند و او را بر حمل و حفر و نقیر و قطبیر امور با برات و افف  
و مطلع گردانند و جنری بنهان و بوشیده ندارند علی نیز باید که طبقه امانت و دیانت مشغول داشته  
املال مردم را بتعدی و قصد مطعون نگردانند و با بزارت را که مالک شرعی باشد بفر و ختن آن ایشا  
نرا تکلیف نکند و از جاده حق و طریق عدول بیکل سر موی عدول بخوبد و تجاوز نماید که نظر کلی در  
تفحص یا بزارت بر آبادانی مملکت تا بعد از بوم ضعفا و زبردستان و در و بشان بر عدل غفست  
روز کار گردانند و فخط و تنکی که موجب پریشانی و اضطراب احوال خواص و عواست بکلی  
از صفی وجود منحن گردد ان شاء الله تعالی و چون بدین مهم نیام نموده باشد مبلغ کذا دیار  
از مال دیوان بوجه حق السعی خود تصرف نماید و از زبانه متوفی و متعفف ناموجب مزید تقویت  
و رتبت گردد و کتب لایم العالی دام نفعه **باب دوم در تهدید و سب**  
**مجرمان و منع ایشان شش فصل اول در عزل عمال متعدی**  
**دو نوع نوع اول** اراحت معلا ظلم و عدوان و ازاله اسباب جور و طغیان  
شرعاً و عقلاً واجب و لازم است و خلاصه که و دبعث خالق اند از تعرض و تعدی ظلمه



و مفسدان و فج و منعدیان صیانت کردن فریضه و منتهی و چون نمودند که جمعی از ربه بود و او باش باستخوان  
فلان مردن اجتماع کرده بر محلات فلان می زدند و بهارات و غارت و تاراج مشغول می کردند بدین  
واسطه رعایا ضعیف حال منقطع و سائل شدند و شهر روی بخوابی نهاد و ساکنان جلا وطن را مستوف  
و منکر کنند این معنی بغایت مستنکر نمودند بدان سبب این حکم نفاذ یافت و امیر حاج را که مرد عادل و  
شجاع و لیرست با صد مرد لشکری فرستاد تا تفحص و نجستی نموده آن جماعت بدست آورد و اگر نه هیچ حکم  
برین و کات نایبند بر اقدام نموده باشند حکام را گرفته و بند کرده اینجا فرستادند بر ایشان کرده  
شود و ربه بود و او باش را که بهایشان حرکت ذممه شده باشند بعد از استردله حقوق و تسلیم محقق  
شدند بدعین و تعینات شد بدو مواخذ و مخاطب کردند و بر سران محلات و بازارها جواب کردند  
و موجهلکاستانند که اگر بعد الیوم بر چنین حرکت بایادت خود یا معاود دیگری اقدام نمایند بیا  
سازند و آن موجهلکا را با بقاضی شهر و چند کدخدای معتبر بسیار در میان ایشان بیه اعلام بد بخواب  
بر موجب موجهلکا بوقت مخالفت آن جماعت بتقدم رسانند هیچ کس محابت در میان نباشد **نوع دوم**  
**درین وقت** چون ارباب و کدخدایان و رعایا و مزارعان امن بدیوان بزرگ آمدند  
و از ظلم و تعدی حاکم و شحنة و متصرف شکایتها کردند و نمودند که آن جماعت با یکدیگر متفق شده  
زحمت ساکنان و امانی انجام میدهند و محاسنات و مصدرات و مطالبات بی راه می کنند و شهنشکان  
جمعی ابغافانرا و عوانان که نه را ملازم گردانیده دست قوی میدارند و با بغافی مردم و فسار و  
افساد مخویص می دهند و متصرفان متوجهی را که از دیوان معین شده یکی در پنج می ستانند و باو  
کلکا و خدمتی و رشوت و حق الحکومه و چند شلتاق دیگر مزاجم آن بیچارگان می شوند و چون مردم  
ضعیف مغل الحالت تحمل نمی توانند کردن بدان سبب این حکم نفاذ یافت و اینکین را که مردی منصف  
و کاردان و بعد الت نفس منصف است فرستاد شد تا تفحص آن قضا با مشغول شده آنچه مذکور را  
از هر کس بی راه و نا واجب سنده باشند استردله نموده بمسخران رساند و شحنة و متصرف را بعد از باز  
خواست بلیغ معزول گردانند و نگذارند که من بعد بهایشان قضا یا بار غو و دیوانه بهر کردند و اگر خونی واقع  
شده باشد خونین را بدیوان فرستاد تا بعد از تفحص فصاص کرده اید بوجه شریعت و معدلت خلاف  
کننده چگونه از سر خود نرسد و غیر **فصل دوم در استردله حقوق مظلوم**  
**از ظالم دو نوع نوع اول** منع مزاجم ظلم و منعدیان از بندگان خدای تعالی و سعی در  
استردله حقوق مظلوم از ظالم موجب ذکر جلیل دنیوی و سبب اجر جزیل اخرویست که گرویات

ا و حجة سنده دین و ملک درین وظیفه احوال نمایند هر آینه حضرت رب العالمین جل جلاله مواخذ  
و در یوم الحساب بشداید مخاطبات مخاطب کردند بنا برین مقدمه چون نمودند که جمعی از ترا که فلان  
خیل بهر وقت مزاجم و متعرض رعایا حلیع و کرکسین و آن نواحی میشوند و ایشان را بصنوف تشدید  
معنف و ضروب تعینات شد و کردانیده جزئی بی راه و نا واجب می ستانند این معنی موطب سسکار و چیزی  
تمامست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام قزوین ترا که مذکور را حاضر گردانیده و بغور این قضیه  
بر سیده و تفحص و تحقیق کرده چون تعدی ایشان بنبوت رسد انج از رعایا و مذکور سنده باشند استردله  
نموده تسلیم سخران کنند و مقدمان ترا که سبب ابداء بندگان خدای تعالی ایشان بوده باشند و  
مهر اتباع خود برین حرکت نایبند بر شده حکم حدیث کل مود طبعاً و حب قتل شرعاً قیاساً علی العقوب  
و الا فنی بی توقف بیا سازند تا موجب انزجار و سبب رنداع منعدیان کردند **نوع دوم**  
حکام و قضایه و متصرفان سلطانیه بدانند که درین وقت امین الدین عطار نموده که سیف الدین  
قتلغیل بی حجت شرعی و نمسک دیوانی و اثبات هیچ بنده و دعوی مبالغی نمود و اجناس و چهار بابان  
اوشد و برین واسطه اختلال تمام بحال او راه یافته این معنی بی راهست بدان سبب این حکم نفاذ  
یافت در دیوان محصور مسایح و ارباب و اکابر ایشان را حاضر گردانیده و بغور آن قضیه رسید  
چون سخن امین الدین عطار بصدق مفرون باشند مجموع انج سیف الدین قتلغیل از نقود و اجناس  
و ناطق و صامت از وسنده باشند تمام را استردله نموده بر مستحق مفرد دارند و در هر هفته یک روز  
در دیوان مظلوم بتفحص قضا با مردم اشتغال نمایند و حقوق از ظلم و منعدیان مستخلص گردانیده  
بمسخران تسلیم کنند و نمسبت حق و دفع ظلم و اعانت مظلوم واجب دانند خلافی کنند چگونه نرسد  
و غیر **فصل سوم در حبس و قید ظلم دو نوع نوع اول** درین وقت  
لستماع افعال که چند از احوال ظالم متعدی در شبخانه شیخ ناج الدین علی همدانی رفته اند و او را  
گرفته و تمامت خانه او را غارت کرده و متعرض عورات نیز شده این معنی بغایت نایبند بر  
و بی راهست بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام اسدآبال آن جماعت را حاضر گردانیده و تفحص  
آن قضیه مشغول شده چون تعدی ایشان بنبوت رسد هر چه از خانه شیخ ناج الدین سنده باشند  
باز گردانیده تسلیم او کنند و آن مفسدان را توکل و نادیب بوجه شریعت و با سبب بتقدم رسانند  
**نوع دوم** درین وقت عرضه داشتند که بنجاه نفر سوار از منعدیان در نواحی ارمیه مجتمع شده  
بهر چند روز در دیوها و مزارع رعایای می روند و هر چه می خواهند می کنند و بظلم و عدوان تعدی



و نظا اول از مردم ضعیف حال درویش گندم و جو و سایر حبوبات و حوایج می کنند و بچوب و شکر و خطاب  
میکنند این معنی بغایت مستنکر نمودن بدان سبب این حکم و بهاء الدین آیکل را با صد سوار جلد محمد مرتب  
فرستاده شد تا مجموع آن جماعت را گرفته و بند کرده اینجا آورد تا بعد از استکشاف احوال سزده  
حقوق مظلومان و تسلیم مستحقان هر یک سزا و جزای آن که در خور آن باشند و موجب اعتبار سایر  
ظلمه و مفسدان و متوعدیان گردد در سرانیده آید هیچ آفریده در میان نیاید **فصل**  
**چهارم در نهب و قتل و غارت دشمنان و دفع نوع اول** چون محقق پیوندد  
که جمعی تخم عداوت در کل دل کاشته اند و طبیعت طبیعت را کجود و نگر سرشته و مخالف و مضاد است  
مستمر اعراسام الجدا بستاده هر وقت که بحال یا بند و فرصت دست دهد متوی ضمیمه و مکنون خاطر را  
از قوت بفعل برسانند با وجود قدرت بر ایشان انکار کردن هم از روی شرع و هم از طریق عقل  
بسیار پیوندد اما از روی شرع جهت آنکه دفع ضایل همه وجهی و اجیست و از روی عقل او جب  
جهت آنکه مدارات و احسان مفید نیاید دفع ضروری کرده که عاقبت دفع دشمن باقی وجه کان از  
و صحت ندانست مع او مبر با باشد و فی الشیر نجاة حین لا یحیل احسان بنا برین مقدمه چون فلان طایفه  
از مدت مدید باز تخم کینه زرع کرده و قصد خانه و عداوت نهایی را کم اجتهاد بر میان جان بسته  
رفع ایشان قیام نمودن امری واجب و قضیه محروم بها است بدان سبب این حکم نفاذ یافت و جلال  
نصرت را که از دما و وقت بکمال کفایت و شجاعت و کار دانی و سهامت مستثنی و ممتاز است با  
دو هزار مرد مسلح فرستاده تا هر جا که بر ایشان ظفر بابد دمار از روزگار ایشان برآورد و نتایج  
دماجم افکار و مسامح افعال ایشان را در حق ایشان بقدیم برساند و عمل با ایشان بنیت ایشان کند  
و هر چه از نفوذ و اجناس و امانت و قاش و چهار بایان و غیر آن یا بد غایت را غارت کند و بر  
خود و لشکریان موزع و محصل گرداند امر او لشکریان که در آن حدود و حوالی باشند با علام  
او حاضر شده بوظیفه ملازمت و مساعدت قیام نمایند و از تقصیر محرز باشند تا بحرا بیل سپور و غا  
لات و کرایم شریفیات اختصاص یابند **نوع دوم** چون معلوم شد که جمعی از مخالفان اعدا  
در مکان قرا اغاج مترصد تا خن بر لشکریان دانسته و نهب و غارت ایشان را متشر و متصدی  
شده سبب الدین سنجوه را با هزار سوار آهمن پوش بر سر ایشان فرستاده شد تا شیخون رفته  
و مجموع را گرفته و غارت کرده و بند نهاده بدین جانب آورد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا امر او  
لشکریان که در آن حدود و حوالی می نشینند کار او حاضر شده در مدد و معاونت افزایند و با نفا

بر سر اعدا و مخالفان رفته هر کس را که قلع و قمع و اهلک توانند کرد بجای آرند و باقی را دست  
گیر کرده در صحبت سبب الدین سنجوه و جماعت لشکریان فرستاده تا محاربه اسباب اعمال و قباچ  
احوال خود کردند هیچ آفریده در میان نیاید **فصل پنجم در دفع مفسدان و**  
**حرمیان و دفع نوع اول** چون نمودند که جمعی از مخالفان که از مفاعله و مقابله عا  
کر منصوره ماروی با نهم اند و مواجر معاش و اسباب انعاش ایشان مضیق شرع جماعتی ساخته  
بیر بد زدی و حوایجی گری بر آورده اند و بر بخار و قوافل می زنند و صامت و ناطق غارت می کنند و آ  
آندند ارک ایشان قیام نمودن بدان سبب این حکم نفاذ یافت و بدر الدین حسین را که مردی دلاور  
و بهادر و کارزان و از دلبران روزگار است با لشکر بانی که در انهمام او می باشند بر سر ایشان فر  
تا جمعیت ایشان را متصد و متفرق گردانند و هر جا که یکی از ایشان با جمعی را در یابد بهر نوع که تواند  
اما بلا سر و القید و اما القلع و القتل دفع واجب شناسد و بهیچ حال جمعی که ده او فروج مسلمان را بر خود  
جلال و مباح دانند انفا کنند و در محاربه این اعمال از حضرت رب العالمین جزل جلاله نفع ثواب  
دارد و از جانب مأمون و سیور غامبشی و عاطفت گردد امر او صحرانشینان و لشکریان حمد و معاون  
او باشند **نوع دوم** درین وقت عرضه داشتند که جمعی از قطاع و سراق در حدود درق در  
و صحاری مرند بحرا می گری و دزدی و مفسدی مشغولند صالر و وارد را تردد بدان راه منقطع شده  
و بخار و قوافل با جانب دزمار انداخته سه روزه راه بیکل هفت می آید حاجی نجم الدین ابو بکر را که  
در آن حوال بوده و از احوال حرمیان انجا واقف است با سبب مرد مرتب مستعد مسلح فرستاده  
شد تا دفع کلی کرده دمار از روزگار ایشان برآورد بدان سبب این حکم بر لبغ نفاذ یافت تا مجموع  
صحرانشینان که در آن حدود و حوالی باشند بخار او حاضر شده و با او موافق و متفق بوده دفع و قهر  
و قلع و استبصال ایشان واجب دانند و از آن قطاع و سراق متنفسی نکند دارند و حماة ایشان را نیز  
بمواخذ و معاف گردانند خلاقی کنند چگونه از سر خود نرسد **فصل ششم**  
**در اخراج متمردان و دفع نوع اول** جمعی که وجود ایشان سبب مضرت خلایق با  
هر آینه بواسطه قرب حواری و تفرار بحال و ان عالت و ملکات ایشان را کس کسد و مثل عوام عرب  
درین باب این کلمات خواص می نماید اتق المصاحبه مع الطباع الردیه فان طبعک تسرق  
من طبعها و انت لا تدري و چون فلان طایفه از مدتی مدید باز در فلان موضع نزدیک اخطا طسان  
اندر لا یرال بمر دو سر کشی متمسک و از ادا متوجهات دیوانه و قبول احکام حکام متمنع و اطاعت



الوالامر را که در مرتبه سوم وجوبست بمرد بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان اخلاط  
جون واقف گردند با نفاق لشکر یان که در آن حدود و حوالی می نشینند ایشانرا از آن موضع ابعاد  
و اخراج کنند و قطعاً نکند از آنکه متصرفان در آن ولایت باشند چنانچه جملت ایشان در دیکری  
سراست نکند ازین معنی بجای نماند **نوع دوم** امر او حکام و متصرفان مراغه و کجاشکان  
بشنود بداند که درین وقت لستماع افتاد که جمعی از سرداران که در آن حدود بقتل و فصولی مشغول  
بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا جون واقف گردند در هر موضع که ایشان باشند سزا و مالش داده از آن  
و اخراج واجب کشنا کنند و نکند از آنکه در آن ناحیه ساکن گردند و جان سازند که ظلم و تعدی و زور  
و زیاده ای ایشان از امانی و ساکنان ناحیه بکلی منقطع گردد تا بحدت پیوند ایشان را الله  
تعالی و جون بر لفظ دفع ظلم و تعدی اقسام این کتاب با نام رسید و وجود عدل و انصاف که  
از لوازم این معنی است از ملکات حمیده و شیم شریفه حضرت سلطنت بناه سلطان اسلامیت  
بالشاه جهان دار جهان بخش خلد الله سلطانه و اعلی فی الخاقین شانه و بقین است که مستلزم طول  
اعمار و موحه با ادوار اعصار خواهد بود ختم اقسام بر دعاء دولت بالشام اسلام واجبست  
حق جل جلاله و عم نواله حضرت سلطان سلاطین روی زمین در شاعت عدل و افاضت نصفت  
و اراجب قلوب و اراجب هموم و کروب و اینهم بر عاصم عمال و محافظت بقاع و بلاد سالبان  
نا محصور که مستند است آن بادوام نشود و امید لافان تا بوم الحشر و النشور باشد باقی دارلد و حفظ  
و حمایت و عون و عا است از دی در جمیع احوال حاکم و ولف بالبنی و الة لاطهرین و عتره الاکرمین  
**خاتمت کتاب دستور الکاتب فی تعین المراتب** شتم بر شرطی چند که مصنف  
را با ملامت و ذکر التزامات و بیان خواص این کتاب و وصیت جون موید توفیق  
ربانی و موفق تا بد آسمانی این ضعیف را در تصنیف این کتاب معاونت و مساعدت کرد چمن  
کفایتی که از ابتدا و انشاءت عروس انشا هیچ آفریده را از فحول افاضل و وجوه امانل حال انکی  
نقاب احتیاج و بر رفع احسا و کسنا را از جمال جهان ازای نظرای او تواند بود و امثال ابکار آن  
مخدرات را از تنق نواری بر توالی ایام و لبالی بیرون تواند آورد نود در مدت چهار ماه با وجود  
علايق و عوایق و شواغل و مشاغل و معاناه و مکابد و مفا ساء شدايد و ضیق بحال مغیرات احوال بفرخی  
و سعادت سوله و بیاض با نام رسید **شعر** این بحر محیط پر ز کوه هر شد گفته بچار ماه و کمتر  
و هر دو قسم که آن در مکاتبات و احکام است بر هشتصد نوع از انواع تراکيب تقریباً بسهمال

یافت و معلوم شد که بعضی از عهد جنین همی خطیر با انشراح نفس تعذری غام دارد **شعر**  
بدایه جونکو در آن بنگری ماه که جان کنده ام تا نو جان پروری ماه فوز بلدت لبالی موصلت بی  
مکاتبت الالام ایام مفارقت چگونه دست دهد **شعر** شی خوش هر که بخواند که با جانان پرواز آرد  
بسی شب روز کرد اند بتار بکی و نینایی بقدر الکد تکتب المعانی و من طلب البلی شهر البلیایی  
**دوم العوالم** نام لیلا بغوص البحر من طلب اللالی و من رام العلی بغیر کد اصاع البحر فی طلب الحالی  
ترجمه خورد نیست و نه آبی ماه زمین بند و نطق اعوانی ماه کفایتی که ظاهران علم انشاست و باطن مواعظ  
و نصایح و تنبیهات و زواجر و حکایات مستعجب و روایات مستبعد و موشح با بات کفایت مجید  
و قرآن حمید عظم الله جلاله و مودک با حادیت سید المرسلین صلوات الله و سلام علیه و مرین بشواید  
احسان و التبر و احسان امثال و اشعار و لطایف عربی و باریقی هنوز عروس این شیشان  
را مشاط طبعوت برین نکر و مود و کلهاء بخند این کلستان در حجاب نواری منواری و سبانی  
جریان تراکيب از اوسط کتاب با و اخو پیوسته که طالبان آن جریه عز و مخاطبان آن خرم عزیز  
در مطالبت نسخه بنالفت می گردند و در این کتاب مفرغ عنه لسنجال نمودند و این ضعیف شیخ  
اجابت مکتوبات فی توانست کرد و در مستند عیان ممکن می شد و بحمد الله تعالی و حرا لحد السابقه  
و کوالف نعمه السابقه و کوالف نعمه البالغ و کوالف حکمه البازغه این منشاست که سهل متمتعست شیخ  
او وراج فریخت و منقذ از سحاب سحبت و نموده از عطاء قطرت فطنت و ثمره از شجره طبع و طبیعت  
الاست و ایجاد این ابکار از احادیث افکار او که در وقت انشاء این انواع بتامل هیچ کتاب  
چرا کتب لغت جهت تصحیح لغات احتیاج بنفقال و از مضمونات ضما بر بلغا و مخزنونات جز این  
فصحا التفاط و لسننباط نکرد و هدا من فضل ریت ز پیش من دوا وین بود و در فتر  
نه عسی را عقا فیره و نه فارون ماه و تا غایات چنین گمانه نساخته اند و حسن دیبای زیبا برداخته  
اگر دیکری از مستعدان و مترسلان خواهد که برین لسلوب کتاب سازد و برین عنوان مسوی  
پرزازد و این منشاست و مورد این کتاب باشد و فصلت سفت این ضعیف را که مصنف این کتاب  
او را و الفضل للمقدم و در قطع که پدرم فاضل سید مغفور مولانا هندو شاه نجوانی قدس الله روحه  
العزیز در مدح کتاب صحاح اللغة جوهری عزاء الله خیرا گفته این بیت از آن جلست و مناسب این  
حال و مقام است **شعر** فمن قبله لم یبعه مقلدا له و من بعده منه تناول و اکتساب و درین معانی این  
سبعین بر خاطر گذشت و عنی ایم باللهوی فاجبته و قلبی من نار الالاسی فی النظم فخرت نوادی بالهوی



حماة او کار بطیب الیترنم تقدمت جب الایم علی الوری الا ان حسن الفضل المتقدم اکنون گویم چند  
شرطی که متامل را از تتبع آن جاری نیست موجب ذکر میرود و **عشر الله النوفیق** اول  
انک صورتی چند در قسم اول این کتاب و بعضی در قسم دوم ذکر رفت هر یک در سه نوع و زیادت مغرور میکنن  
و بر حسب هر نوع از تراکیب بعضی موزون و بعضی مطول اتفاق افتاد باید که متامل چون از انواع  
مذکور را در نظر آورد و بدو با تعلق و سهولت الفاظ محیط گردد بوقت حاجت در تفریح  
و القاب و احوال که بعد از آن نویسد بر طول موزون و با مجاز مطول عدد مطالعة این کتاب قادر تواند بود  
و آن نوع تصرفات آسان تواند کرد بشرط انک ترکیب محمل و قاعده سخن مهمل نگردد **دوم** انک چون این  
کتاب مشتمل بر صورتی چند است که وقوع و لا وقوع آن علی السویه است و انواعی که سبب کثرت یافته بخود  
ظن محض بوده و در قضیه که متامل بصدد کتابت و ترکیب آن باشد بخیل که القاب و ادعیه که درین کتاب  
نوشته شده بعضی موافق واقع و بعضی مغایر باشد مثلاً اگر در القاب یکی از اصحاب دیوان بزرگ گفتی  
که بر فضایل علی دلالت کند مرقوم گشته و منشی را در صورتی که خواهد نوشت مناسب نیفتد باید که در آن  
بابت تعقیق نظر کرده آن نوع القاب جهت شخصی نویسد که جامع فضایل نفسانی و اعمال دیوانی باشد  
و اگر فضیلت علی نداشته باشد القاب فضایل بیرون اندازد و بمجرد القاب اصحاب دیوان اکتفا کند  
**سوم** انک در القاب عربی جای جای لقب فارسی اتفاق افتاده یا در القاب باری لقبی عربی  
مانند کبر مونس چون معدلت شامل و عظیم کامل و امثال آن که از عادات اهل روزگار است  
و اعاجم می نویسند از خطا مأثور است باید که آنرا در محل نساج و نساجی داند که حاکم بر آن در اصطلاح  
عجم نیست و این کتاب جهت اعاجم منصف شده **چهارم** اگر در بعضی مقدمات مرتبه چند  
مناسب حالت و ارادت منشی نباشد و بنا بر مصلحتی نوشته شده باشد که منشی آنرا تغییر کند و واجب  
الخدم را مخدوم کرد اند و واجب الالحاق را الحاق کند **پنجم** انک القافی که در هر مرتبه از مراتب  
چهارگانه نوشته شده کثرت آن بیکدیگر و طبقه جمعیت که در آن مرتبه نزول کرده باشند مثلاً آنچ در  
مرتبه سلاطین نوشته شده سلاطین بیکدیگر نویسند و دیگری تواند نوشت و همچنین در سه مرتبه باقی و  
احوالی که بعد از القاب در ضرب دوم یا در مضنونان صنف دوم آن مراتب مذکور است اما ای آن  
مرتبه با جمعی دیگر که در مناصب مساوی و مناسب ایشان باشند بیکدیگر نویسند **ششم** اگر منشی از  
زبان بال شاهی یا پادشاه دیگر یا از امیری یا امیر دیگر یا از وزیری یا وزیر دیگر مکتوب نویسد  
و قضیه ستری باشد که در مکتوب تواند نوشت آن قضیه را با رسولی که مکتوب خواهد بود بشرط انک

امین و معتقد باشند تغییر نکند تا بکتابت الیه برساند و در مکتوب با شارت و احارت یا امیر یا وزیر  
آن مقدار نویسد که مشافه با او گفته شد بعضی برساند اصفا فرمودن حاکمند **هفتم** انک اگر در بعضی  
انواع ترکیبی اتفاق افتاد و مثل آن در نوعی دیگر آمده اشارت بدانک در هر دو صورت آن نوع  
توان نوشت متامل آنرا از قبل مکررات تصور نکند **هشتم** اگر در قسم احکام در بعضی از نفویضات  
دقیقه چند از وصیت با از حکم مهمل مانده باشد و در نفویض و تقلیدی دیگر مذکور بود نظر بر اخصا  
و ترک تکرار بخواهد باشد منشی بوقت کثرت احکام آن دقیقه را از آن نفویض نقل کرده حکمی که نویسد  
الحاق کند **نهم** انک اگر کاتب نسبت با مکتوب الیه در مرتبه راجع و فایق باشد چون وزیر نسبت  
با اصحاب دیوان که نا اوره نیابت داشته باشد در عبارت نسبت با مکتوب الیه تنزل باید کرد  
و بر صاحب معظم اکتفا نمود و اگر رجحان و نفوق در طرف مکتوب الیه باشد چون اصحاب دیوان  
یا وزیر در آن صورت تنزل و تواضع در طرف کاتب باید و مخدوم اعظم باید نوشت یا مخدوم جهانیا  
بر حسب اصطلاح هر وقت و زمان و اگر در میان کاتب و مکتوب الیه تساوی و تعادل باشد  
هر چه کاتب از القاب و دعا بکتابت الیه نویسد مکتوب الیه در جواب همان نویسد نه کم و بیش  
**دهم** اگر وصیت کلی این ضعیف از سر اشفاق عام با جماعت فاضل و مستعدان باشد که این کتاب  
را بشتر از بق مطالعات شرف فرمایند آنست که هیچ حال با مجاز و اختصار این شغول نشوند یا فایده  
ساخن این کتاب که سهواً فن انشا است بر متعلمان فون نشود اگر چه این ضعیف رساله ارشاد  
را که صد و پنجاه فصل زیادت است و از فصول و انواع این کتاب جهت طالبان سخنراچ کرده  
تا بر دانندگان این فن خوانند و بلا گیرند اما بخواهی مونس فایده و خوش در تشعب افکار و شروع در  
خروج معانی که متامل فاضل را این کتاب میسر گردد هر گاه از مطالعه هیچ مختصر نمیرد و چون مطر  
نظر این ضعیف در این تصنیف سهیل علم انشا است بر متعلمان مستعد و لهذا در هر بعضی انواع متعدد  
از تراکیب ذکر کرده شکل نسبت تتبع این مطول مفید انواع فواید و مکمل صناعت بر متامل و  
مستعمل باشد و این عرض از مختصر که در اینجا نوع الفاظ و معانی و تشعب تراکیب نباشد محصول  
نویسد که این مطول شامل مختصرات بسیار است و هیچ شامل معانی این مطول نیست **یازدهم**  
سفینه را در بحر دیر اندر بیس و سه سفینه که در بحر بود اینست یا **نهم** اگر متامل بر ترکیبی  
مکرر و تزیینی عن مناسب کتابت منشی که احراز از آن ممکن نیست اطلاع یا بد انعام اصلاح از  
زاخج دارد تا شاب و ماجور کند که آنچ این ضعیف در کتابت نوشته مناسب علت اهل آن



روزگار بوده و علم مستعجلات فرون و اعصار حضرت رب العالمین است جل جلاله و عم نواله  
 و هیچ یکی را از بنی نوع قدرت بر آن ممکن نیست **دو کلام** و صیغه دیگر است که اکابر  
 که این کتاب ملحوظ نظر مبارک ایشان کرده باید که نسخه این کتاب با هیچ ناستعدند و از  
 مستعدان باز نگیرند که در سخن بعضی از حکما آمده است که اذاعة الحکمة علی غیر مستحقها اضرار  
 علی مستحقها فیه و طاعة و عیسی بن عامر صلوات الله علیه فرموده است ان للحکمة اهلا فان وضعت فی  
 غیر اهلهما کنت جاهلا و ان منعت اهلهما کنت ظالما فکن کما لطیب یضع الدواء حیث ینفع و امام شافعی  
 رضی الله عنه فرموده است **من یمنع الجاهل علما اضراره و من منع المستوحین فقد ظلم** و در اخبار  
 انوشیروان عادل حقیقت الله عنه آمده است که او ناستعدان و سعلکان غیر اصیل را از تعلیم و علم  
 که بهتر بن صناعت و تجلب شروع در مهمات دیوانه و اعمال سلطانی منع فرمودی و نحو ایست  
 که کارخانه دولت او به شرف ادبکس اما سینه رونق کرد که انجناب طوایف که از اسلام  
 خود بزرگی نباشد از ایشان دولتیانها سلاطین بمربیان منافق و مفاخر و مسمکات مجرور و معالی  
 و شرف چگونه تواند و این دو بیت در معنی گفته اند ازین حال انباء و اخبار می کند **شعر**  
 الله در انوشیروان من ملک ما کان اعرف بالدون والسفل **نما هم ان یثبوا عنده فلیا**  
 و ان بذل بنو الاحرار بالعل و یثبیر بن سلاطین و خلفاء بزرگ را علالت جنین بوده است بر حرم الله  
**سیر** انک این ضعیف با شعرا احوال ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اشراف و اوا  
 سط و خواص و عوام انام مشغول شده بمنقصه اند نوعی و انج ذهن او مان احاطت کرد در  
 سلک عبارت و کتابت آورد اگر منامل را چند نوع دیگر که آن کتابت بران مشتمل نباشد در خاطر  
 چون بواسطه تامل آن انواع او را بهارینه در علم انشا و حدائق در فن ترکیب دست دهد باشد  
 که آن انواع که او را روی نمود در قید کتابت آورد و برهمنی سبقت در سلک و رافت کسی چنانک  
 میان تراکیب این کتاب و تصرفات او فرقی نتوان کرد و منشاء ان این کتاب خواهد بود که ازین  
 نمانه صاحب کتاب خط منقول است که او را گفتند کیف صفت هنر المخطب قال حفظ الف خطبة  
 للعب و نسئها غاضت تم فاضت فای بی و ماهی الاهی یعنی این کتاب خطبه را چگونه تصنیف کردی  
 و لغت هنر خطبه عرب بل کفرتم و فراغش کردم آن محفوظات فرورفت و باز برآمد این خطب  
 که ساخت ام آن نیست و از ان بیرون نیست منامل نیز با این کتاب با مدحیست حالت باشد  
**چهارم** اگر منشی خواهد که یکی از افاضل مکتوبه نویسد و رجوع با مطالب این کتاب کند باید

کتاب

ترجمه آیات قرآن و احادیث و اشعار عربی که در بنی نوشته شده با ان فاضل نویسد  
 که محمول بر بنی ادبی و مستحق باشد **پانزدهم** اگر منشی کوید که الفاظی که در الفبا باردا  
 یا حکایات پردازی و غیر آن درین کتاب واقع شده بعضی بکر است جواب آنست که اگر شخصی یک  
 مکتوب نویسد باید که در ان مکتوب از تکرار الفاظ محرز باشد اما چون این کتاب شمل بر مستعد  
 نوع است نو ما اگر در حلال تراکیب لفظی مکرر واقع شود و نواقب نکند و محل اعضا و شامخ باشد  
**شانزدهم** بیاید دانست که بیش از انک این کتاب با عام رسد و عروس زبان آن محدث است  
 رخسار از نقاب احتجاب بیرون آرد جمعی از اعظم دین و دولت و اکابر ملوک و ملت بش آن تنفع  
 سوله باشد کتاب آن رغبت فرمودند و منع میسر نمی شد چنانک در اوایل خانه ذکر کرده شد و هر کس مخفی  
 نقل کرد اکنون این ضعیف بنفع سوله است تعالی نمود و جهت حرامه الکلب بندگی حضرت سلطان  
 اسلام مصنف له خلد الله سلطانه نسخه بالحقان و اضافات که بسوله اصل انفاق اقبال نقل کرده و هر دو  
 نسخه متوافقی و منطبق شدند و اعتقاد کلی بر آنست مامول و متوقع از مکارم اکار می که نسخها سابق  
 را که بیش از بنفع سوله نقل فرموده اند آنست که ان نسخها با نسخه اصل که محل اعتماد است مقابله فرماید  
 ما کتاب و ما حور کردند انشاء الله تعالی **هفتم** انک اگر و العیاذ بالله طبیعت و فریخت منامل این  
 کتاب بر ایجاز مطول و اطباء و ابداع تراکیب سخن مجلد و انشاء معاینه منمخل مستعد  
 قادر نباشد و جمیع طبیعت و خوره فریخت بر و سبوی کرده و در وقت احتیاج بترکیبی مناسبان ترکیب  
 اسعاف تواند نمود و صحبت این ضعیف با آن عزیز آنست که من بعد با مطالعه این کتاب و تامل اقسام  
 و مراتب و فصول و صور و انواع ان است تعالی غایت و نسخه این را با سنساج و استکتاب و استنباه  
 و استنباه حاصل کند و او را استنباه انکار دوز از نصیب وقت و عمر تحصیل مطلبی که جهت او نهال  
 اند و او را حاصل نخواهد شد اجز از واجتناب نماید و بقیه دانند که در ازل آزال او را از فن انشا  
 نصیبی ندیده اند و نام او را بوقت انشای لوح محفوظ محو کرده و ازین که باذرا حدیث نسبی  
 تمام دآرد و لفظ منشی که از اسماء حسنی است بران دالست و نص ثم انشا نام بعد هم آخرین مصدق  
 آن او را شریفی روزی نگردد و این کلمات را ازین ضعیف نصیحت قبول کند که اولین کتاب را جهت  
 آن نساخته که در دار الکتاب نگاه دآرد و طالبان را از مواد فواید آن محروم کرد اند بلکه از جهت  
 افادت مستفیدان و ارشاد و مسخر شدن آن تصنیف کرده است و در تهلیل این بر منعمان غایت  
 امکان منقول دگشته تا هر نفسی بر قدر استعداده از آن محفوظ و محظی کرده و چون منامل آن

راک



لطابق واستيفاء مقاصد آن قاصد مانع تدبیر آن منوط بتقدیر حکیم قدیر حیل ذکر باشد نه سعی این ضعیف و کل میر با خلق  
 و قد ما قبل **علی الخت القوافی من معادها** ولا علی الختم البقر **اشاره الى خواص هذا الكتاب و ذکر**  
**الاتزامات** یکی از خواص این کتاب و التزامات مصنف آنست که بعد از آنکه ادب مکاتبات ملوک و سلاطین را  
 و وزیران و کتابداران دولت و اشراف و اواسط الناس و غیرهم از اینجا معلوم کرده قاعده ملک داری و قانون رعیت  
 پروری و ادب امارت و وزارت و حکومت و ایالت و رعایت و فضا و مسجبت و تدریس و مجموع مناصب دینی و دنیوی و  
 لوازم و لواحق نیز بر وجهی که این کتاب بر کیفیت و بکیت آن مشتمل است معلوم شود و طریق استخفا و استنکار اموال و متوجهات  
 و محصولات نیز بوقوف بیوند که مقتضیات احکام که در باب اسرار الکوس و وزیران و قاضی القضاة و ممالک و امراء و نومانات و  
 هزارها و صدایا و اینا قان بالرشاه و نواب دیوان سلطنت و وزارت و امحاب دیوان بزرگ و ارکان دولت و ملوک و ولایات  
 و سادات و مشایخ و قضاة و ائمه و علمای و مدرسان و سایر طوایف و طبقات صالحه و مشغول بر کیفیت معاش این جماعت در  
 امور مملکت و محافظت و ولایات و رعایت رعیت و اجرای احکام شرعی و انضای اوامر دین و ملت و طریق ارشاد و هدایت  
 و تعلیم و تفهیم و افکار و بیان اشاعت مودلت و اداعت نصف و تقویت مصالح و تفریک مفاسد آن و دفع ظلم و تعدی  
 و ردع اضداد و مخالفان و قلع و قمع متمردان و معاندان و توجیه متوجهات دیوانی و ضبط اموال و محصولات و دار  
 نقاعات و مصرف آن بمصارفی که ذکر رفته از جهات حضرت سلاطین و مراسم امراء و وزیران و تعیین اتعانات و ادرار  
 و معایش هر سومات و وجوه عمارات و رعایت رسولان اطراف و اعانت مظلومان و اغایت مظلومان و مظلومات و نفقات  
 مکاره و کدایت و تفری و باب شداید و مصایب و بری ارباب خسرت و عیال رفیق و اصحاب کربت و عهد قاعده انجا  
 و اهدا و سلوک طریق اخذ و استغفار و ضابطه انجام باحوال رعایا و استمالت جوار و وجهی که این کتاب بر بیان اجمالی  
 و تفصیلی است مشتمل و در هر یکی از این فضا با مکتوبات و احکام علی حدی سم کتب یافته و بنویسد و کد شرم و طریق زندگانی  
 صاحب آن با جمعی که در تحت تصرف او باشد معین و همیار گشته و همایی که وظیفه انجام و التزام اوست مجمل و مفصلا در جلال احکام  
 ذکر رفته و استخراج آن منوط بترقی نظر و حدت نام و شمول مستعمل مناسبت و شکل نیست چون از سر امعان نظر و اتقان تعمق و  
 اتقان تفکر کس بغیر این معانی برسد جمیع این فضا با جمیع و مشکف کرده و قواعد این قواعد و وقایع این وقایع و احوال این احوال  
 بوضوح انجامد و اجل خواص آنست که اولاد ادب تعدد سلطنت و لوازم و لواحق آن و تعدی امارت و وزارت و مباشرت  
 بر منصب از مناصب دینی و دنیوی از اینجا بوقوف بیوند و معلوم کرده که هر یکی از این طوایف طریق زندگانی با خالق و خلق چگونه  
 باید کرد و الله الحمد علی فواصل الالباب و جرایم اهل نجا و کواهل جهل و حسنه که در برین عصر معین و روزگار مجابون امور  
 سلطنت و امارت و وزارت و سایر مناصب شرعی و دنیوی بر او که قواعد عمده گشته است و بر او توفیق مبنای است حکام یافته بر  
 سلطنت و تحت بال شاهی و مملکت بوجود مبارک بالرشاهی مزین و مشرف گشته که یوان پیاسانی فخر فیمش و مهابت

مضمون

و شتری در جناب جلالتش یکی از مباشران فضل قضا با و او امر و نوای بهرام نبی کین چن دفع خصمان او کشیده و خوریده که  
 خسر و سیارگان و شاه شاکر کانت خاک بارگاه او را چون کحل الجواهر در دیده کشیده زهر زهرادر مجلس بهشت آسایش  
 عود سوز و بزم ساز نبرد بر در دیوان سلطنتش با غفلت خود هم داستان و بیم راه ماه آسمان نرود را در اخبار فتح و  
 نصرت و ست و عناصر و ارکان منابع فرمان قضا وضا و محکوم احکام قدر قدرت او جن و انس و وحش و طیر  
 هوای طاعتش را بدل و جان جو بان و مشرع فهم و و هم در طلب پناه و جلال اموا که در نخواهد یافت پویان  
 انک نظام ملک را گوهر او در کشف و و انک دوام عمر او دولت او کند نعمان و و نکل سیر ملک سرت که بر درگاه اوزید  
 نکل را لستان بوسی ملک را بنده فرمانی شاه شاکر و خان خانان و مال نعمت امن و امان و سانه مرحمت و عاطفت  
 حضرت بزدان معز الدین و الدین **شیخ اویس بهار خان** خلد الله ظله و سلطانه و اعلی فی ممالک الارض  
 شانه و دیگر مناصب بنقوبت و تربیت آن حضرت بقصد مناصب ارباب معالی و منافع ترس یافته امید بیض فضل  
 باری جل جلاله و عم نواله جنانت که عالمیان را از میان لیر دولت که باد و ارا طوار و تعاقب فزون و عصار  
 مقارن و معاصر با جمعی که موجب ترفه معاش و سبب ترتیب اسباب اسعاش باشد در دست دهد  
 و روزگار بعد از تقصیرات گذشته مشغول شده در از اامختها و دلها و در عرض کرتهها نعمها از زانیه دارد  
 و تشنگان بودی ظلم و عدوان را زلال افضال و مودلت حضرت شاهنشاهی بر احسان سیرت به سرانار  
 و مولد ظلم از صفی وجود بکلی منقطع و منعی که در دولت خواه را که مصنف این کتابست قصیده  
 مطابق این وقت و حال که بر جهان بان مبارک و میمون بار دلها برین موجب که شرف عرض می باید شد  
 و نظر سوارت بخش حضرت شاهنشاهی ملاحظه نظر عنایت الهیست **بالقصد من**

دولت فروغ یافت ز فرخندگان	تخت جهان بیز نشو شد ذکر جوان
وضعی سنده یافت کنون کردش نکل	وز سر گرفت قاعده دور آسمان
قانون دهر گشت بتعدیل مفران	تا یافت دهر با شرف عدل افتران
وضعی به مبین او حیل ظفر	دور به نیل او نعمت امان
سیر نحو کس را نبود بعد ازین اثر	باشد صعود راه با یکد کران
از صدمت الم نه بد هیچ کس خبر	وز صولت ستم نبود بعد ازین نشان
زیرا که دین ملک نه توانستام یافت	در سایه سهر مدار خدا بکان
شاهنشاهی عالم معزالدین	سلطان اویس شاه جهاندار کامران
شاهی که کائنات ز ملکش ولایتست	والیش عقل و جان و امانش انجان

بسم الله الرحمن الرحیم



در حرم حمایت از فوج عرش و توش  
 با حضرتش هدایت و توفیق هم رکاب  
 هر دو عاودست که ایجا کرده اند  
 زانش همیشه خاصیت نطق داده اند  
 گفتیم که نسبت کف دستش کنم بابر  
 عظم بطره گفت ازین رای در گذر  
 ابرست جای صاعقه و نحو جای عرق  
 دستش بنض نعت و خاطر محمل نصیحت  
 ای خسروی که مسند ملک از میان است  
 روی یوسفی که مصر سعادت به دست  
 نصر محالی تو بهستم فلک بر سید  
 چون ره گذار شستش گشتم بآب فلک  
 بهرام نیغ بسته که تا دست منور که  
 خورشید در حواسن ملک فصیح نو  
 در نبض نور با تو مجازاتی کند  
 تا بهید در مجالس خاصیت نو اگر سیت  
 چون من رست منتظر امتحان خصم  
 منشیست از آن حسن ضاعت می کند  
 منبهت بر در نصرت که روز و شب  
 با صد هزار دین ببیند نظیر تو  
 جنت که در درنگ بود لنگر فلک  
 دانش بیارد از اثر نوک کلک نو  
 نیغ نو چون زبان بکشا بد بکین خصم  
 کرز کران سر نو جو مید بکین شود  
 بد خواست بهو خوان ای بهار ملک

در چون و راست او شخص عقل جان  
 با کوشش سعادت و توفیق هم عثمان  
 ورنه چه حکمت بنحیق در زمان  
 تا بیک یک از مکارم اومی کند بیان  
 با فیض خاطرش بکیم هم بهر دو کان  
 بگذار فکر بای دیران با بیان  
 کان معدن ترزل و توشش نه کران  
 وان جلد را نه قدرت این را نه قدر آن  
 بالاتر از سهر برین بل ز لامکان  
 زیبا جو حسن یوسف و جاوید چون جهان  
 کیوان و جرجه نوان سبش کشت با بیان  
 بر جیس ز بر بای تو افکنده طبلستان  
 از خون و دشمن تو کند بر زار غوان  
 گاهی با خست ز رود و دو که بخاوران  
 تا بجانک از نو پیید شود چنان  
 که در عراق ره زند و که در اصفهان  
 نیرد بر در صف میدان امخنان  
 دستان زهره را مندل بدستان  
 گاهی که بروم کند که بقیروان  
 جرجه اربسی بگرد و کرد همه جهان  
 عزت که شتاب زمین رات بادبان  
 معنی بیالده از کبر لفظ درفشان  
 راز دل عدوت سر اسر شود عیان  
 خصم سبک سرت را سر در بدن نهان  
 وز باد سر خویش جو برکت در خوان

اندر هوا مانند هم از هم صولت  
 وز هیبت غضنفر خشت شکست نیست  
 ورنه ز لطف تو بر کلان و زرد  
 ورنه کی بعین عنایت بسوی سر  
 شاه جهان بنام من بند نیست  
 دانسته ام جوره بختاب نویافته  
 چون خاک آستان تو شد روزی بهم  
 از دولت تو باز بیا هم مثال و مال  
 کام دل شکست شود حاصلم تمام  
 نامست بر طبق شریعت مدار دین  
 دین در بنه دولت و جاه تو باد و ملک  
 در خدمت جناب تو مغفور و رای مند  
 تا بهید راز بایه جاه تو بایسکا  
 سرین جرجه را بختای تو انسجا  
 تا روز حشر مدت ایام دولت  
 مانند سر و در جن مملکت بیال

نیری که یافت راه کشاد از ره کان  
 از جرجه اگر بیند و سیر فلک ستان  
 نیغیش خار کل در داز طرف کلان  
 از غوی شود همی در جن جهان  
 تا ستم از کشا کشا زبام نا توان  
 کز روز کار کب سعادت می توان  
 فرم کرد کند بهمانی ز فرقدان  
 وز نعمت نوی شود آباد خان و مان  
 اندر بنه دولت ای شاه کاران  
 نامست دین ملک با جماع نوان  
 با نو مور آن ملک ملک جاودان  
 بر در که جلال نو دار او اردوان  
 خورشید راز سابه نصرت سابه بان  
 شهاب ملک راز جناب نو آشیان  
 دشمن اسیر صدم غم دوست شادمان  
 مانند سر بر فلک سلطنت بمان

و اگر صواب آرای حضرت سلطان سلام مصنف از خلد الله سلطنت و ابد مملکت حکم بر لایع مطاع و فرمان واجب الانباع از  
 زانی فرماید و مرا اسم تقویت و تربیت نواز و تعاف بایده این ضعیف را وقت و عمر سعادت و مسامت کند بر همین خط  
 کتاب دیگر در منشات عونی مصنف و مرثیه کرد اند تا طایبان منشاع عربیه نیز با سر و جوه بمطالب خود سر کنند و متو بان  
 فرین روز کار دولت محمد بنو که منشاع الله تعالی و رای بهایون را معلوم و محقق شود که این ضعیف نجف همچنان که در  
 میدان فارسی زبانی که بر مر اکب خسروانی سواری می کند در اندا عربیت نیز با بالیا بان نازی انباری می تواند نمود و  
 بنگار و ران عونی هر مصلحت که میخواهند می توانند و و ایند و لافخ و ماحد النفس بوم العوض معذور و الله علی ما نقول و کل  
 حق تعالی مستعدان ام را بنهنا مطالبه این وصول مال و این کتاب را نیز بهر ناظران و مرحه مناظران کنار و بر حضرت علما و  
 سلطان اسلام پال شاه هفت اقلیم مصنف از خلد الله سلطنت و اعلی فی الخافین شاه مبارک و میمون و خجسته و بهایون کرد اناد  
 و وزیر حضرت و منشیان دولت را بنامل و ندر و مطالعه و تفکرات انعام و النفات ارزانی داراد و این ضعیف را



مذکری جمیل و اجر جزیل از تصنیف این کتاب مخصوص کنال و از جرایم و کرامات عواطف حضرت سلطنت جون با انواع  
 ابهیجه و السعال نخط او فر و نصیبی اکل مشا را لیه کرد اند تا در باقی عمر مرد الحلال و فارغ البال در کنج خانه و زاویه خوش طاعت  
 و عبادت حضرت حق تعالی و در عباد دولت روز افزون باد شاه سلام ابدت با ظهور الی یوم المنظر و الوعد و نشر فرائد فواغی  
 لستقل تواند نمود شاه الله العزیز و بی ذلک و الفار علیه و رحم الله عبداً طال ایمنه من الکتاب بعون الله و مسه و حسن  
 توفیق فی یوم العشرین من شهر رمضان المبارک کسب نسخ و خمین و عالمیه غفر الله لمصنفه و قاریه و کاتبه و لمن نظر فیہ  
 و استعمل منه و کافه المسلمین و المسلمات المؤمنین و المؤمنات الاحباب منهم و الاموات آمین باری العالمین بالرحم الرحیم

**در دعا صاحب**

اکمل بن اقبال او سر سبز باد زیر ملکوت آب آتش خاک باد  
 رأیت نصرش فلک برداشته بایه قدرش بخرج افراشته  
 بالنا بید خدا هم راه او خاک پایش را به باد خواهد او  
 ذکر او را پیش سرانجام شکر او و در لسان مرد وزن  
 طالع او تا ابد مسعود باد هم جو بخش عاقبت محمود باد

**صنف محمد بن مند و شاه المشهور شمس**

افاز حکایت با انجام رسید جان از غم اندیشه بارام رسید  
 ابن نامه که نام صاحبش باقی باد المنه لله که با تمام رسید

کسب علی بن احمد البغدادی غفر الله له و لیسلم و لیسلمین باری العالمین

